
دانشنامه
امام الجواد ع

بسم الله الرحمن الرحیم

دانشنامه امام جواد علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانشنامه امام جواد علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان

ناشر : پایگاه تخصصی عاشورا

آ

آدم خوش گمان هرگز نمی هراسد

روزی مأمون - خلیفه‌ی عباسی - به همراه برخی از اطرافیان خود به قصد شکار عزیمت کرد.

پیش از آن که آنان از شهر خارج شوند، در مسیر راه به چند کودک برخورد کردند که مشغول بازی بودند.

همین که بچه‌ها چشمشان به خلیفه‌ی عباسی و همراهانش افتاد، همگی فرار کردند و کسی باقی نماند مگر یک نفر از آن‌ها که آرام در کناری ایستاد.

چون مأمون چنین دید، بسیار تعجب کرد از این که تمامی بچه‌ها هراسان فرار کردند و فقط یک نفرشان آرام ایستاده است و هیچ ترس و وحشتی در او راه نیافت.

پس با حالت تعجب نزدیک آن کودک ۹ ساله رفت و نگاهی به او کرد و گفت: ای پسر! چرا این جا ایستاده‌ای؟

و چرا همانند دیگر بچه‌ها فرار نکردی؟

آن کودک سریع اما با متانت و شهامت پاسخ داد: ای خلیفه! دوستان من چون ترسیدند، گریختند و کسی که خوش گمان باشد هرگز نمی‌هراسد.

و سپس در ادامه‌ی سخن افزود: اساسا کسی که مرتکب خلافی نشده باشد، چرا بترسد و فرار کند؟!

و ضمنا از جهتی دیگر، راه وسیع است و خلیفه با همراهانش نیز می‌توانند از کنار جاده عبور نمایند؛ و من هیچ گونه مزاحمتی برای آن‌ها نخواهم داشت.

خلیفه با شنیدن این سخنان با آن بیان شیرین و شیوا، از آن کودک خوش سیما در شگفت قرار گرفت؛ و چون نام او را پرسید؟

جواب داد: من محمد جواد، فرزند علی بن موسی الرضا علیهماالسلام هستم.

مأمون با شنیدن نام او بر پدرش درود و رحمت فرستاد و به راه خود ادامه داد و رفت.

و چون مقداری از شهر دور شدند، مأمون کبکی را دید؛ پس باز شکاری خود را - که همراه داشت - رهایش کرد تا کبک را شکار کند و بیاورد؛ و چون باز شکاری پرواز کرد و رفت بعد از لحظاتی بازگشت در حالتی که یک ماهی کوچک را - که هنوز زنده بود - به منقار خود گرفته بود.

با مشاهده‌ی این صحنه، خلیفه و همراهانش بسیار در تعجب و حیرت قرار گرفتند.

و هنگامی که خلیفه، ماهی را از آن باز شکاری گرفت، از ادامه‌ی راه برای شکار منصرف گردید و به سمت منزل خود مراجعت کرد.

در بین راه، دوباره به همان کودکان برخورد کرد و حضرت جواد علیه‌السلام نیز در جمع دوستانش مشغول بازی بود، پس مأمون جلو آمد و حضرت را صدا زد.

امام جواد سلام الله علیه پاسخ داد: لبیک.

مأمون از حضرت پرسید: این چیست که من در دست گرفته‌ام؟

حضرت جواد الائمه علیه‌السلام به اذن و قدرت پروردگار متعال لب به سخن گشود و اظهار نمود: خداوند متعال به واسطه‌ی قدرت بی‌منتها و حکمت بی‌دریغش، آنچه را که در دریاها و زمین آفریده، نیز در آسمان و هوا قرار داده است.

و این باز شکاری یکی از آن موجودات کوچک و ظریف را شکار کرده است تا خلیفه، فرزندی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را آزمایش نماید و میزان اطلاعات و معلومات او را بسنجد.

خلیفه پس از شنیدن چنین سخنانی، شیفته ی او گردید و گفت: حقیقتا که تو فرزند رضا و از ذریه‌ی رسول خدا هستی، و سپس آن حضرت را در آغوش خود گرفت و مورد دلجوئی و محبت قرار داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة: ج ۴، ص ۳۵۱، س ۶، به نقل از فصول المهمة ابن‌صباغ مالکی.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

آگاهی از اسرار زنان و کناره‌گیری

یکی از اصحاب حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام، به نام ابوهاشم، داوود بن قاسم جعفری حکایت کند:

زمانی که امام محمد جواد علیه‌السلام در شهر بغداد ساکن بود، روزی به منزل ایشان وارد شدم و در مقابل حضرت نشستم، لحظه‌ای بعد از آن یاسر خادم آمد و حضرت به او خوش آمد گفت و او را در کنار خویش نشانید.

بعد از آن یاسر خادم عرضه داشت: یا ابن رسول الله! بانو ام‌جعفر از شما اجازه می‌طلبد تا به حضور شما و همسرت، ام‌الفضل بیاید.

و حضرت اجازه فرمود، در این لحظه با خود گفتم: اکنون که وقت ملاقات نیست، برای چه ام‌جعفر می‌خواهد به ملاقات حضرت جواد علیه‌السلام بیاید؟!

در همین افکار غوطه‌ور بودم و خواستم که از محضر حضرت خارج شوم، که ناگاه امام علیه‌السلام به من فرمود: ای ابوهاشم! بنشین تا قضیه برایت روشن گردد و متوجه شوی که ام‌جعفر برای چه به ملاقات ما می‌آید.

وقتی ام‌جعفر نزد حضرت آمد، در کناری با هم خلوت کردند و من متوجه صحبت‌های آن‌ها نمی‌شدم؛ تا آن که بعد از گذشت ساعتی، ام‌جعفر اظهار داشت: ای سرورم! من علاقه‌مند هستم شما را با همسرت، ام‌الفضل کنار هم ببینم.

حضرت فرمود: تو خود نزد او برو، من نیز خواهم آمد.

پس از لحظه‌ای که ام‌جعفر رفت، حضرت نیز وارد اندرون شد و چون لحظاتی گذشت، امام علیه‌السلام سریع مراجعت نمود و این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را تلاوت نمود: (فلما رأینه أکبرنه) [۱] .

یعنی؛ چون زنان، یوسف را مشاهده کردند، او را بزرگ و با عظمت دانستند.

آن‌گاه به دنبال حضرت، ام‌جعفر نیز خارج گردید و گفت:

ای سرورم! چرا جلوس نفرمودی؟!

چه حادثه‌ای پیش آمد، که سریع بازگشتی؟!

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: جریانی اتفاق افتاد که صحیح نیست من آن را برایت بیان کنم.

بر گرد نزد ام‌الفضل و از خودش سؤال کن، او تو را در جریان قرار می‌دهد که هنگام ورود من به اطاق چه حادثه‌ای رخ داد؛ و چون از اسرار مخصوص زنان است، باید خودش مطرح نماید.

هنگامی که ام‌جعفر نزد ام‌الفضل آمد و جویای وضعیت شد، ام‌الفضل در پاسخ گفت: من باید در حق پدرم نفرین کنم، که مرا به شخصی ساحر شوهر داده است.

ام‌جعفر گوید: من ام‌الفضل را موعظه و ارشاد کردم و او را از چنین افکار و سخنان بیهوده برحذر داشتم؛ و گفتم: حقیقت جریان را برایم بازگو کن، که واقعیت امر چه بوده است؟

ام‌الفضل گفت: هنگامی که ابوجعفر علیه‌السلام نزد من آمد، ناگهان عادت زنانگی - حیض - بر من عارض شد؛ و در حال جمع و جور کردن خود شدم که شوهرم خارج گشت.

ام‌جعفر دو مرتبه نزد حضرت جواد علیه‌السلام آمد و گفت:

ای سرورم! شما علم غیب می‌دانید؟

امام علیه‌السلام فرمود: خیر، ام‌جعفر گفت: پس چگونه دریافتی که او در چنین حالتی قرار گرفته، که در آن لحظه کسی غیر از خداوند و شخص ام‌الفضل از این موضوع خبر نداشت؟!

حضرت فرمود: علوم ما از سرچشمه‌ی علم بی‌منتهای خداوند متعال می‌باشد؛ و اگر چیزی بدانیم از طرف خداوند می‌باشد.

ام‌جعفر گفت: آیا بر شما وحی نازل می‌شود؟

حضرت فرمود: خیر، بلکه فضل و لطف خداوند متعال بیش از آنچه تو فکر می‌کنی، بر ما وارد می‌شود؛ و آنچه هم اینک مشاهده کردی، یکی از موارد جزئی و ناچیز است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی یوسف: آیه‌ی ۳۱.

[۲] هدایهٔ الکبری حضینی: ص ۳۰۳، س ۷، حلیهٔ الأبرار: ج ۴، ص ۵۷۵، ح ۲، بحار: ج ۵۰، ص ۸۳ ح ۷، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۴۰۱، ح ۲۴۱۱.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

آب برای میهمان و آگاهی از درون

علی بن محمد هاشمی حکایت کند:

در آن شبی که حضرت ابوجعفر، امام محمد تقی علیه‌السلام مراسم عروسی داشت، من مریض بودم، در بستر بیماری افتاده و مقداری دارو خورده بودم.

چون صبح گشت، حالم بهتر شد و به دیدار و ملاقات آن حضرت رفتم و اول کسی بودم که صبح عروسی را به دیدارش شرف حضور یافتم، مقداری که نشستم - در اثر ناراحتی که داشتم - تشنگی بر من غلبه کرد؛ ولیکن از درخواست آب، خجالت کشیدم.

امام جواد علیه‌السلام نگاهی بر چهره‌ی من نمود و آن گاه فرمود: گمان می‌کنم که تشنه هستی؟

عرضه داشتم: بلی، ای مولایم!

پس حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا مقداری آب بیاورد.

من با خود گفتم: ممکن است آب زهرآلود و مسموم باشد و غمگین شدم.

وقتی غلام آب را آورد، حضرت تبسمی نمو و آب را گرفت و مقداری از آن را آشامید و باقی مانده‌ی آن را به من داد و آشامیدم، پس از گذشت لحظه‌ای، دو مرتبه تشنه شدم و از درخواست آب حیا کردم.

امام علیه‌السلام این بار نیز، نگاهی بر من انداخت و دستور داد تا آب بیاورند؛ و چون آب را آوردند، حضرت همانند قبل مقداری از آن را تناول نمود تا شک من برطرف گردد و باقی مانده‌ی آن را نیز به من داد و من نوشیدم.

در این لحظه و با خود گفتم: چه نشانه‌ای بهتر از این بر امامت حضرت، که بر اسرار درونی من واقف و آگاه است.

به محض این که چنین فکری در ذهنم خطور کرد، حضرت فرمود: به خدا سوگند، ما - اهل بیت رسالت علیهم‌السلام - همان کسانی هستیم که خداوند متعال در قرآن فرموده است: آیا مردمان گمان می‌کنند که ما به اسرار و حقایق درون آنان بی‌اطلاع هستیم؟!

سپس من از جای خود برخاستم و به دوستانم گفتم: سه علامت از امامت را مشاهده کردم، و آن گاه از مجلس خارج شدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة: ج ۴، ص ۳۳۳، ح ۱۲، هدایة الکبری حضینی: ص ۳۱ با اندک تفاوت.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

آگاهی نسبت به پیامبران

مرحوم قطب‌الدین راوندی رضوان الله علیه از حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه حکایت کند:

روزی از روزها نامه‌ای برای امام محمد جواد علیه‌السلام نوشتم و سؤال کردم: حضرت ذوالکفل علیه‌السلام - که پیامبر الهی است - نامش چه می‌باشد؟

و آیا او از پیغمبران مرسل بوده است؟

امام علیه‌السلام در جواب نامه، چنین مرقوم فرمود:

خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای ارشاد و هدایت بندگانش فرستاده است، که سیصد و سیزده نفر از آن‌ها پیامبران مرسل بودند.

و حضرت ذوالکفل علیه‌السلام نیز یکی از پیامبران مرسل الهی بود، که بعد از حضرت سلیمان علیه‌السلام مبعوث شد و همانند حضرت داوود علیه‌السلام بدون بینه و برهان در بین مردم قضاوت و حکم فرمائی می‌کرد و هیچ گاه غضباك نمی‌گشت مگر آن که در جهت رضای خداوند سبحان بوده باشد.

سپس امام جواد علیه‌السلام در پایان نامه مرقوم فرمود:

نام حضرت ذوالکفل علیه‌السلام، «عویدیا» بوده است، و او همان پیامبری است که نامش در ضمن آیه‌ای از آیات شریفه‌ی قرآن مطرح گردیده است:

(واذکر اسماعیل و الیسع و ذالکفل و کل من الأخیار). [۱] .

یعنی؛ به یاد آور ای پیامبر! - پیامبرانی را همچون حضرت - اسماعیل، یسع و ذواکفل را، که هر یک از آن‌ها از خوبان و برگزیدگان می‌باشند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی ص: آیه‌ی ۴۸.

[۲] قصص الأنبياء: ص ۲۱۳، ح ۲۷۷، مجمع البيان: ج ۴، ص ۵۹، س ۳۴.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

آزاد شدن اباصلت از زندان

اباصلت هروی می گوید: وقتی که در حضور حضرت رضا علیه السلام آماده به خدمت بودم فرمود:

ای باصلت: به قبه هارونیه وارد شو و از چهار گوشه‌ی گور هارون مشتی خاک بیاور، حسب الامر امام از چهار گوشه‌ی قبر وی خاک آوردم. امام علیه السلام خاک طرف در قبه را یعنی پشت سر هارون را گرفت، بوکرد و ریخت، فرمود: اگر بخواهند مرقد مرا پشت سر هارون حفر کنند سنگی ظاهر خواهد شد که اگر تمام کلنگداران خراسان جمع شوند نتوانند آنرا بکنند سپس خاک طرف بالا سر و پایین پای گور را گرفت و بوئید همان سخن را فرمود، آنگاه خاک پیش روی او را گرفت و فرمود: تربت من در پیش قبر اوست و مرقد مرا در آنجا تهیه خواهند کرد هنگامیکه به حفر مرقد من پرداختند به آنها بگو به اندازه‌ی هفت پله مرقد مرا حفر نمایند، آنگاه زمین را بشکافند و اگر امتناع کردند و خواستند لحدی برای من ترتیب دهند بگو لحد مرا دو ذراع و یکوجب قرار دهند که از آن پس خدا به اندازه ای که بخواهد آنرا وسیع گرداند. در آن موقع نمی از طرف بالا سر قبر من به چشم می رسد! این دعائی که به تو می آموزم بخوان آبی جریان پیدا می کند چنانچه همه لحد را فرا می گیرد و ماهیان کوچکی در آن آب پیدا می شود بعد از آن نانی که به تو می دهم ریز کرده در میان آن آب بریز ماهیان ریزه های نان را می خورند تا چیزی از آنها باقی نماند آنگاه ماهی بزرگی پیدا می شود و همه آن ماهیان کوچک را می بلعد چنانچه اثری از آن ماهیان باقی نمی ماند، آنگاه ماهی بزرگ از چشم ناپدید می شود در آن موقع دست بر روی آب گذارده دعائی دیگر که به تو می آموزم بخوان آب خشک می شود و اثری از تری آب در قبر مشاهده نمی شود. البته همه این دستورات را در حضور مأمون انجام خواهی داد. پس از شهادت امام رضا علیه السلام به وصیت مذکور عمل شد.

سپس مأمون از اباصلت درخواست کرد که آن دعائی را که خواندی و آن همه آثار به ظهور رسید به من بیاموز اباصلت نقل می کند گفتم: به خدا سوگند پس از خواندن بلافاصله از خاطرم محو گردید، راست گفتم لیکن مأمون باور نکرد، دستور داد مرا به زندان برده به زنجیر بستند[۱] .

حضرت رضا علیه السلام دفن شد و من مدت یک سال در زندان بسر بردم. پس از یک سال از تنگنای زندان و بیدار خوابی شبها به ستوه آمدم، دعائی خواندم و برای آزادی خویش به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم متوسل شدم و از خدا تمنا کردم به برکات آل محمد گشایش در کار من بدهد.

هنوز دعا تمام نشده بود، حضرت ابی جعفر علیه السلام منجی گرفتاران جهان وارد زندان شده فرمود: ای اباصلت از تنگنای زندان به ستوه آمده ای؟

عرض کردم: به خدا سوگند سخت ناراحتم.

فرمود: برخیز، دست به زنجیرها زد از دست و پای من زنجیرها به زمین افتادند و بعد دست مرا گرفت از کنار مأموران زندان عبور داد در حالیکه مرا می دیدند، لیکن یارای صحبت کردن با من را نداشتند و از محل خارج شدم، فرمود برو در امان خدا که برای

همیشه نه دست مأمون به تو برسد و نه دست تو به او[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون اخبارالرضا ج ۲، ص ۶۷۴ – ۶۷۳.

[۲] عیون الاخبارالرضا ج ۲، ص ۶۷۹– ۶۷۸.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

آزادی یک زندانی

شیخ مفید و طبرسی و دیگران روایت کرده‌اند از علی بن خالد که گفت:

زمانی در عسکریین در سر من رآی بودم، شنیدم که مردی از شام در قید و بند کرده و آورده‌اند در اینجا و حبس نموده‌اند و می گویند او ادعای نبوت و پیغمبری کرده است. من رفتم در آن خانه که او در آنجا حبس بود و با پاسبانان او مدارا و محبت کردم تا مرا به نزد او بردند. چون با او تکلم کردم، یافتم او را صاحب فهم و عقل. پس از او پرسیدم: ای مرد، برای من بگو که قصه‌ی تو چیست؟

گفت: بدان که من مردی بودم که در شام در موضع معروف به رأس الحسین علیه‌السلام (یعنی موضعی که سر امام حسین علیه‌السلام را در آنجا گذاشته بودند) عبادت خدا می‌کردم. شبی در محراب عبادت مشغول به ذکر خدا بودم که ناگاه شخصی را دیدم که نزد من است و به من فرمود: «برخیز!» پس برخاستم و مرا کمی راه برد، ناگاه دیدم در مسجد کوفه هستم. فرمود: «این مسجد را می‌شناسی؟» گفتم: «بلی، این مسجد کوفه است.» پس نماز خواند و من نیز با او نماز خواندم. پس بیرون رفتیم و کمی مرا راه برد، دیدم که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. پس سلام کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و نماز کرد و من هم نماز کردم. پس با هم بیرون آمدیم و کمی راه رفتیم، دیدم که در مکه هستم. پس طواف کرد و من هم طواف کردم و با هم بیرون آمدیم و کمی راه آمدیم، دیدم که در همان محراب عبادت خود در شام در موضع رأس الحسین علیه‌السلام هستم و آن شخص از نظر من غایب شده است. پس من در تعجب بودم تا یک سال. چون سال دیگر شد، باز آن شخص را دیدم که نزد من آمد. من از دیدن او مسرور شدم. پس مرا خواند و با خود برد به همان مواضعی که در سال گذشته برده بود و چون برگردانید به شام و خواست از من مفارقت کند، با او گفتم که: «تو را قسم می‌دهم به حق آن خدایی که این قدرت و توانایی را به تو داده بگو کیستی؟» فرمود: «منم محمد بن علی بن موسی بن جعفر.» پس من این حکایت را برای شخصی نقل کردم. این خبر کم‌کم به گوش وزیر معتصم محمد بن عبدالملک زیات رسید. فرستاد مرا در قید و بند کردند و آوردند مرا به عراق و حبس نمودند چنانکه می‌بینی، و بر من بستند که ادعای پیغمبری کرده‌ام.

به آن مرد گفت: میل داری که من قصه‌ی تو را برای محمد بن عبدالملک بنویسم تا بر حقیقت حال تو مطلع گردد و رهایت کند؟

گفت: بنویس.

پس من نامه‌ای به محمد بن عبدالملک نوشتم و شرح حال آن مردم محبوس را در آن درج کردم. چون جواب آمد، دیدم همان نامه‌ی خودم است و در پشت آن نوشته که: «به آن مرد بگو به همان کس که تو را در یک شب از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و از مکه به شام برگردانیده بگو بیاید و تو را از زندان بیرون برد.»

از جواب نامه خیلی مغموم شدم و دلم به حال آن مرد سوخت. روز دیگر صبح زود گفتم بروم و او را از جواب نامه اطلاع دهم و

امر کنم به صبر و شکیبایی. چون به در زندان رسیدم، دیدم پاسبانان زندان و لشکریان و مردمان بسیاری به سرعت تمام گردش می‌کنند و جستجو می‌نمایند. گفتم: مگر چه خبر شده است؟

گفتند: آن مردی که ادعای نبوت می‌کرد و در زندان حبس بود، دیشب مفقود شده و هیچ اثری از او نیست. نمی‌دانیم به زمین فرو رفته یا مرغ هوا او را ربوده است.

فهمیدم که حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام با اعجاز او را بیرون برده است. و من که در آن وقت زیدی مذهب بودم، چون این معجزه را دیدم، امامی مذهب شدم و اعتقادم نیکو شد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال، ج ۲، صص ۵۸۹ – ۵۸۷.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش؛ نشر سبحان چاپ چهارم ۱۳۸۴ش.

آزاد کردن اباصلت و طی الارض به هرات

اباصلت هروی می‌گوید: بعد از دفن حضرت رضا علیه‌السلام، مأمون دستور داد که مرا زندانی کنند. پس من تا یک سال در زندان بودم، شبی بیدار نشسته بودم و سینه‌ام تنگ شده بود، پس برای نجات خود از زندان دعا می‌کردم و خدا را به حق محمد و آل محمد علیهم‌السلام قسم می‌دادم.

هنوز دعایم تمام نشده بود که ناگهان امام جواد علیه‌السلام در زندان تشریف آورد و به من فرمود: «ای اباصلت! سینه‌ات تنگ شده است، حرکت کن.»

پس دست مبارکش را به بند و زنجیر من زد و آنها از هم باز شد، پس دستم را گرفت و مرا از زندان بیرون آورد.

با اینکه نگهبانان و پاسبانها بودند و مرا می‌دیدند، اما قدرت نداشتند چیزی بگویند. حضرت فرمود: «برو در امان خدا که دیگر مأمون را نخواهی دید و او هم تو را نخواهد دید.»

سپس فرمود: «به کجا می‌خواهی بروی؟»

گفتم: «به همان وطن اصلی خودم، هرات.»

حضرت فرمود: «عبای خود را بر روی خودت بینداز.»

پس من این کار را کردم. حضرت دست مرا گرفت و گمان کردم که مرا از طرف راست به طرف چپ حرکت داد، سپس فرمود: «صورتت را باز کن.»

پس باز کردم ولی آن حضرت را ندیدم. دیدم درب منزل خود در هرات هستم، و دیگر نیز مأمون را ندیدم. [۱] .

پی نوشت:

[۱] کانون معرفت.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

آگاهی از دل ها

محمد بن علی هاشمی، یکی از مخالفان ولایت گوید:

بامداد روزی که امام جواد علیه‌السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم و در آن شب دارویی خورده بودم که تشنگی به من دست داده بود و من نخستین کسی بودم که در آن صبح خدمتش رسیدم و نمی‌خواستم آب طلب کنم.

امام علیه‌السلام به چهره‌ی من نگاه کرد و فرمود: «به گمانم تشنه‌ای!»

جواب دادم: «آری.»

فرمود: «ای غلام برای ما آب آشامیدنی بیاور.»

من با خودم گفتم: «اکنون آب مسموم می‌آورند.» از این جهت اندوهگین و پریشان شدم.

غلام آمد و آب آورد. حضرت به چهره‌ی من تبسمی نمود و فرمود: «ای غلام آب را به من بده.»

آن را گرفت و آشامید (تا من یقین کنم که مسموم نیست.) سپس به من داد، و من آن را آشامیدم.

بار دیگر تشنه شدم و باز کراهت داشتم که آب بخواهم آن حضرت فرمود: «باز هم تشنه شدی؟»

جواب دادم: «بلی.» و غلام بار دیگر آب آورد.

به خیالم افتاد که قطعا این بار آب مسموم آورده‌اند، لذا از نوشیدن آب وحشت کردم.

در آن حال امام علیه‌السلام جام را گرفت و قدری آشامید و سپس باقیمانده را به من داد در حالی که تبسم می‌فرمود.

محمد می گوید:

با دیدن این قضیه باور کردم که عقیده‌ی شیعیان درباره‌ی وی صحیح است که او از دلهای مردم و اسرار نهانی آگاهی دارد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۵ - کشف الغمهٔ، ج ۲، ص ۳۶۰ - محجهٔ البیضاء، فیض کاشانی، ج ۴، ص ۳۰۳.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

آگاهی حضرت از غیب و نهان

راوندی نقل کرده است:

از قاسم بن محسن روایت شده که گفت: بین راه مکه و مدینه بودم، عرب بیابانگرد، مستمندی بر من گذشت و چیزی از من خواست، دلم به حالش سوخت و یک قرص نان بیرون آورده، به او دادم: چون از من گذشت، گردبادی برخاست که عمامه از سرم برد و آن را ندیدم که چگونه و به کجا رفت، هنگامی که داخل مدینه شدم، نزد امام جواد علیه السلام مشرف گردیدم و حضرت به من فرمود: ای قاسم! عمامه خود را در راه از دست دادی؟ عرض کردم: بلی

فرمود: ای غلام! عمامه اش را به او برگردان، غلام همان عمامه ی خودم را به من داد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چگونه به دست شما رسید؟

فرمود: به اعرابی صدقه دادی، خدای متعال به شکرانه آن، عمامه ات را به تو باز گرداند و (ان الله لا یضیع أجر المحسنین) [۱] «البته خدا، پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.» [۲] .

ابن حمزه آورده است:

از محمد بن ابی القاسم روایت شده که گفت: عموم اهل مدینه روایت کرده اند که امام رضا علیه السلام در نامه ای خواسته بود که وسایل گوناگون حضرت را برایش بفرستند؛ وسایل را فرستادند، (و هنوز در راه بود) که یک روز امام جواد علیه السلام، کسانی را فرستاد تا آنها را باز گردانند و معلوم نبود چرا حضرت چنین کرد؛ اما وقتی آن روز، در همان ماه محاسبه شد، معلوم گردید که امام رضا علیه السلام در همان روز، به شهادت رسیده است. [۳]

و نیز روایت کرده است:

محمد بن قاسم از پدرش نقل کرده که گفت: بعضی از مردم شهر منصور برایم گفتند که بر امام جواد علیه السلام داخل شدند در حالی که حضرت در قصر احمد بن یوسف بود و اظهار داشتند: ای ابا جعفر! فدایتان گردیم! ما مجهز و مهیای حرکت هستیم؛ اما می بینیم که شما اهمیتی نمی دهید.

حضرت به آنها فرمود: شما از این جا بیرون نخواهید رفت تا اینکه با دستان خود، از این درهایی که مشاهده می کنید، آب بنوشید، آنها از این که آب از آن درهای متعدد در آید، دچار شگفتی شدند؛ اما بیرون نرفتند تا زمانی که با دست خود، از آب آنها نوشیدند. [۴] .

بحرانی روایت کرده است:

ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری گفت: در بغداد در خانه ی امام جواد علیه اسلام، خدمت حضرت نشسته بودم که یاسر خادم، داخل شد، حضرت به او خوش آمد گفت و او را نزد خود نشانید، سپس یاسر خادم عرض کرد: ای سرورم! ام جعفر اجازه می خواهد، نزد ام الفضل برود و احوال شما و ایشان را بپرسد، پیش از این، از مأمون اجازه گرفته و او، تأکید کرده است که بدون اجازه ی شما، نزد ام الفضل نرود، حضرت به او فرمود: به ام جعفر بگو: با خوشی و صفا، پیش من بیاید، پس خادم رفت و من نیز در حالیکه با خودم گفتم: اکنون که ام جعفر به سوی امام جواد علیه السلام و ام الفضل می آید وقت مناسبی برای نشستن من نیست، بر خاستم، ولی حضرت به من فرمود: ای ابو هاشم! بنشین، چه اینکه ام جعفر خواهد آمد و تو هر آنچه را دوست داری مشاهده خواهی کرد.

من هم نشستم و ام جعفر آمد و قبل از اینکه برای رفتن نزد ام الفضل اجازه بگیرد برای رفتن نزد امام جواد علیه السلام اجازه گرفت، آن حضرت به خادم فرمود: به ام جعفر بگو: جز پسر عمویت ابو هاشم جعفری که نسبت به ما شرم و حیا می ورزد، کسی پیش من نیست، من نیز حیا کردم و خود را به کناری کشیدم، به گونه ای که آنها را نمی دیدم، اما سخنانشان را می شنیدم، پس ام جعفر داخل شد و سلام داد و اجازه خواست که نزد ام الفضل، دختر مأمون و همسر حضرت برود، امام جواد علیه السلام نیز به او اجازه داد، طولی نکشید که ام جعفر نزد حضرت بازگشت و گفت: سرور من! دوست دارم تو و دخترم ام الفضل (ام الخیر) را با هم، در یکجا ببینم تا دیدگانم روشن شود و شادمان گردم و برای امیر مؤمنان، تعریف کنم و او نیز خرسند و شادمان شود.

امام جواد علیه السلام فرمود: به نزد او برو و من نیز دنبال شما می آیم، پس او عازم منزل ام الخیر گشت سپس امام علیه السلام امر کرد، استرش را آوردند و ایشان نیز در حالی که کنیزان رو گرفته ام الفضل در مقابل حضرت ایستاده بودند داخل گردید، اما چیزی نگذشت که با شتاب، مراجعت فرمود در حالی که این آیه ی شریفه را تلاوت می کرد: (فلما رأینه أکبرنه) [۵] «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند». حضرت نشست و ام جعفر در حالیکه دامنش روی زمین می لغزید بیرون آمد و عرض کرد: سرورم! بر من احسانی فرمودید ولی با نشستن، آن را تمام نکردید؛ حضرت فرمودند: چیزی رخ داد که با آن نشستن خوب نبود. أم جعفر گفت: سرورم! قسم به خدا هر چه روی داد، خیر است! چه چیز مشاهده فرمودید؟ و چرا ننشستید؟ آخر چه اتفاقی افتاد؟

حضرت فرمود: ای ام جعفر! اتفاقی افتاد که باز گفتنش برای تو، روا نیست، به نزد ام الفضل باز گرد و فی ما بین خودتان، از او سؤال کن، چه اینکه او به تو خواهد گفت که در لحظه ورود من بر وی، چه اتفاقی افتاد و البته آن، یک راز زنانه است.

ام جعفر، سخن امام را به ام الفضل رساند، ام الفضل به او گفت: ای عمه! از کجا نسبت به آن قضیه من، علم پیدا کرد؟ ام جعفر گفت: دخترکم! آن قضیه چیست؟ من از آن بی خبرم و سوگند یاد کردم که چیزی جز خیر و نیکی نیست و گمان بردم که حضرت، کراهتی در سیمایت دیده است، ام الفضل گفت: به خدا سوگند! کراهتی نداشتم، ای عمه! البته فهمیدم چه اتفاقی افتاد، نزد وی برو و از او بپرس تا به تو بگوید، ام جعفر گفت: دخترکم! حضرت فرمود: آن یک راز زنانه است.

اینجا بود که ام الفضل گفت: چگونه زبان به نفرین پدرم نگشایم که مرا به ساحری، شوهر داده است، ام جعفر به او گفت: دخترکم! این حرف را بر زبان مران که رأی و نظر پدرت، راجع به شوهرت و قبل از او، راجع به پدرش (امام رضا علیه السلام)، رأی و نظر تو نیست، به من بگو: چه اتفاقی افتاده است؟ ام الفضل گفت: ای عمه! به خدا سوگند! همین که آفتاب رویش در آستانه ی در پدیدار شد، از نماز فرو مانده و عادت زنانه شدم و دست بر پیراهنم زده، آن را جمع و جور کردم، پس ام جعفر به نزد حضرت بازگشت و عرض کرد: سرورم! شما علم غیب می دانید؟

حضرت فرمود: نه، ام جعفر پرسید: حال ام الخیر را که جز خدا و او، در آن لحظه هیچ کس نمی دانست، چه کسی به تو خبر داد؟ فرمود: آگاهی ما، از جانب خدای متعال است و از او دریافت خبر می کنیم.

ام جعفر پرسید: وحی بر شما فرود می آید؟

فرمود: خیر،

بار دیگر پرسید: پس چگونه دریافت خبر می کنید؟

فرمود: به گونه ای که تو بر آن واقف نیستی و به زودی، این ماجرا را برای کسی نقل خواهی کرد و او به تو خواهد گفت: تعجب مکن که مراتب فضل و دانش حضرت جواد علیه السلام فراتر از حد ظن و گمان توست.

ام جعفر از نزد امام جواد علیه السلام، بیرون آمد و من به او (امام علیه السلام) نزدیک شده و گفتم: شنیدم که می فرمائید: «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ و (زیبا) شمردند»، مراد از «اکبار» و بزرگ شمردن زنانی که حضرت یوسف را دیدند چه بود؟ حضرت فرمودند: «اکبار»، چیزی است که عارض بر ام الفضل شده بود (راوی می گوید:) پس من دانستم که آن حیض است. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] توبه: ۹ ۱۹۹.

[۲] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۷ ح ۶.

[۳] الثاقب فی المناقب: ۵۱۷ ح ۴۴۵.

[۴] الثاقب فی المناقب: ۵۱۸ ح ۴۴۷.

[۵] یوسف ۱۲ ۳۱.

[۶] حلیة الأبرار ۲: ۴۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آگاهی آن حضرت به زبان حیوانات

ابن حمزه روایت کرده است:

از علی بن اسباط نقل شده که گفت: همراه امام جواد علیه السلام، در حالی که بر الاغی سوار بود، از کوفه بیرون رفتیم، به رمه ی گوسفندی برخورد کردیم که ناگهان، گوسفندی از رمه جدا شد و در حالی که بانک و فریاد (ناله) می زد، نزد امام جواد علیه السلام آمد، حضرت به من دستور داد که شبان را فرا بخوانم و من، چنین کردم.

امام جواد علیه السلام فرمود: ای شبان! این گوسفند که صاحب دو فرزند شیر خوار است، از تو شکایت دارد، چه اینکه در دوشیدن شیرش، بر او ستم می کنی و چون شب هنگام به خانه صاحبش باز می گردد، هیچ شیری در پستانش نمی یابد، اکنون دست از ظلم و ستم بر او بردار، یا از خدای متعال می خواهم که عمرت را کوتاه سازد.

شبان عرض کرد: البته گواهی می دهم که خدایی، جز خدای یکتا نیست و گواهی می دهم که محمد، فرستاده اوست و تو، جانشین او هستی، خواهش می کنم بفرمائید که چگونه از این راز آگاه شدید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: ما گنجینه داران دانش و نهان و حکمت خدای متعال و جانشینان پیامبران او هستیم و بندگان محترم و گرامیش می باشیم.[۱] .

طبری گفته است:

از عبدالله بن سعید نقل شده که گفت: محمد بن علی بن عمر تنوخی اظهار داشت: امام جواد علیه السلام را دیدم، در حالی که با گاو نری سخن می گفت و گاو، سر خود را حرکت می داد، ناباورانه عرض کردم: چنین نیست، بلکه شما به گاو دستور می دهید (دستور دهید!) که با شما سخن بگوید؟

حضرت فرمود: (علمنا منطق الطیر و أوتینا من کل شی ء) [۲] «زبان پرندگان به ما، تعلیم داده شده و از هر چیزی، به ما عطا گردیده است.».

سپس به گاو فرمود: بگو: خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد، پس گاو گفت:

(خدایی جز خدای یکتا نیست و شریکی ندارد.) آنگاه حضرت، دست مبارک خود را بر سر گاو کشید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۲۲ ح ۴۵۵.

[۲] نمل: ۲۷ ۱۶.

[۳] دلائل الامامهٔ: ۴۰۰ ح ۳۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آب ایستاد تا حضرت عبور کند

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر کس به فهم و رأی خود اعتماد کند و با کسی مشورت نکند، خود را در خطر افکنده است.

از محمد بن یحیی روایت شده که گفت: حضرت جواد علیه‌السلام را در شط دجله ملاقات کردم که می‌خواست عبور کند، من دیدم که آب ایستاد تا حضرت عبور کند و هم چنین در انبار بر شط فرات آن حضرت را دیدم که چنین کرد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

آثار خواندن سوره های مبارکه «نوح» و «قدر».

کلینی روایت کرده است:

از ابو عمرو حذاء که گفت: حال و روز بدی پیدا کردم، لذا نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم (و از حضرت چاره خواستم) حضرت در جوابم نوشتند: مداومت کن بر خواندن سوره نوح سپس این سوره مبارکه راکسال خواندم و نتیجه ای نگرفتم. دوباره به حضرت نامه نوشتم و حال بدم را گوشزد نمودم و اینکه به دستور شما،کسال تمام سوره مبارکه نوح را خواندم و گشایشی ندیدم. ابو عمرو گفت: در جوابم نوشتند: البتهکسال خود را کامل کردی، بنابراین به جای سوره نوح، سوره مبارکه «قدر» را بخوان او گفت: به خواندن سوره قدر، پرداختم و چیزی نگذشت که ابن ابی داود، قاصدی نزدم فرستاد و قرضم را ادا کرد و برای من و خانواده ام، مقرری تعیین نمود و مرا رهسپار بصره ساخت و در محله «باب کلا» نمایندگی داد و پانصد درهم به من بخشید و من از بصره، توسط علی بن مهزیار نامه ای با این مضمون خدمت امام هادی علیه السلام فرستادم که: من از پدر بزرگوارتان چنین و چنان پرسیدم و از چنان و چنین شکایت نمودم و همانا من به خواسته خود رسیده ام، اکنون ای آقا و مولای من! دوست دارم مرا در مورد خواندن سوره قدر و اینکه در نمازهای واجب و مستحب خود به خواندن آن اکتفا کنم،ا سوره های دیگر را نیز بخوانم،ا دستور خاصی وجود دارد که باید بدان عمل نمایم، راهنمایی ام فرمائید، حضرت «توقیعی» صادر فرمود، در آن توقیع شریف خواندم که: سوره های کوتاه و بلند قرآن را رها مساز و خواندنکصد مرتبه سوره قدر در هر شبانه روز، تو را کافی است. [۱] .

کلینی آورده است:

از اسماعیل بن سهل روایت شده که گفت: نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم که گرفتار قرض سنگین و کمر شکنی شده ام، حضرت در جوابم نوشتند، زیاد «استغفار» کن و زبان خود را به خواندن سوره قدر، مرطوب ساز (آنرا فراوان بخوان).[۲] .

سید بن طاووس گفته است:

حسن به عباس می گوید: امام جواد علیه السلام فرمود: هر کس بعد از عصر، ده مرتبه سوره مبارکه قدر را بخواند همانند پاداش اعمال همه خلایق به او عطا می شود. [۳] .

و نیز گفته است:

حسن بن عباس بن حریش رازی، از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس سوره مبارکه قدر را، قبل از عشاء آخر، هفت مرتبه بخواند تا صبح بیمه خداست.[۴] .

مجلسی آورده است:

کفعمی درکی از کتاب دعاهای خود، نوشته است: شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی در کتاب «طریق النجاه» خود از امام جواد علیه السلام، نقل کرده است که: هر کس سوره قدر را در هر شبانه روز، هفتاد و شش مرتبه بخواند، خدای متعال برایش هزار فرشته می آفریند تا ثواب آن را به مدت سی و شش هزار سال بنویسند و خدای متعال طلب آمرزش آنان را هم به مدت دو هزار سال و تعداد هزار مرتبه (در هر روز) بر آن می افزاید.

تقسیم هفتاد و شش مرتبه سوره قدر به قرار زیر است:

۱ – بعد از طلوع فجر و قبل از نماز صبح، هفت مرتبه تا فرشتگان به مدت شش روز بر وی، درود فرستند.

۲ – ده مرتبه بعد از نماز صبح، به این منظور که تا شب در پناه خدای متعال قرار گیرد.

۳ – ده مرتبه بعد از زوال خورشید و پیش از نافله ظهر تا خدای متعال بر وی بنگرد و درهای آسمان را به رویش بگشاید.

۴ – بیست وک مرتبه، بعد از نافله های ظهر تا اینکه خدای متعال از آن، خانه ای هشتاد در هشتاد ذراع [۵] با ارتفاع شصت ذراع بیافریند و فرشتگان در آن، ساکن شوند و تا روز قیامت برای وی، طلب آمرزش نمایند و خدای متعال به مدت دو هزار سال، روزانه به تعداد هزار مرتبه بر استغفار آنان بیفزاید.

۵ – ده مرتبه بعد از نماز عصر تا معادل اعمال خلایق در آن روز، نصیبش گردد.

۶ – هفت مرتبه بعد از نماز عشاء، به این جهت که تا صبح در پناه خدای متعال باشد.

۷ –ازده مرتبه، وقتی به رختخواب خود رفت تا خدای متعال فرشته ای از آن بیافریند که بال و پرش، بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین است و بر هر سلول او، مویی است که به نیروی جن و انس سخن می گوید و همگی تا روز قیامت، برای خواننده آن، طلب آمرزش می کنند. [۶] .

مجلسی روایت کرده است:

صاحب کتاب «بلدالامین» از کتاب «طریق النجاه» نوشته ابن حداد عاملی، با سند آن از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس سوره مبارکه قدر را در نماز خود بخواند،

نماز او معادل چند برابر پذیرفته می شود و تا علیین، بالای رود، هر کس آنرا بخواند و بعد از آن دعا کند، دعای او تا «لوح محفوظ» بالا می رود و مستجاب می گردد.[۷] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ۵: ۳۱۶ ح ۵.

[۲] کافی، ۵: ۳۱۶، ح ۵۱.

[۳] فلاح السائل: ۱۹۹.

[۴] فلاح السائل: ۲۵۷.

[۵] ذراع: تقریبا نیم متر است و از انگشت دست تا آرنج را گویند.

[۶] بحار ۹۲: ۳۲۹ و ۸۷: ۶۲ ح ۱۶.

[۷] بحار ۸۵: ۶۶ ح ۵۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آثار بر گزیدن خاندان پیامبر

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: هر کس پیوندهای دینی با محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام را بر پیوندهای فامیلی خود

بر گزینند، خدای متعال او را در روز قیامت با خلعتهای کرامت خویش، از دیگران ممتاز می سازد و بر بندگان خود، شرافتش می بخشد، مگر کسی که در این فضیلت،ا بطور کلی همه فضیلتها، هم سنگ او باشد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر امام عسکری علیه السلام: ۳۳۶ ح ۲۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آگاهی حضرت از باطن اشخاص

کلینی روایت کرده است:

از محمد بن ابی العلاء نقل شده که گفت: ازحیی بن اکثم، قاضی سامراء بعد از تلاش فراوان جهت دسترسی به او و مناظره و گفتگو و تماس مداوم با وی و سؤال از علوم آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم شنیدم که گفتک روز که داخل مسجد پیامبر شده، دور قبر حضرت می چرخیدم، محمد بن علی الرضا علیهما السلام را دیدم که پیرامون قبر رسول خدا می گشت، پس به گفتگو و مناظره با او راجع، به سؤالاتی که داشتم، پرداختم و او به همه آنها پاسخ گفت، عرض کردم به خدا سوگند! سؤال دیگری دارم که از پرسیدنش حیا می کنم! به من فرمود: پیش از آنکه بپرسی، آگاهت می نمایم، تو می خواهی راجع به امام سؤال کنی، عرض کردم به خدا سوگند! سؤالم همین است، فرمود: من امامم، عرض کردم: نشانه امامتتان؟ پس عصایی که در دست داشت، به زبان در آمد و گفت: همانا آقا و مولای من (امام جواد علیه السلام)، امام این زمان و حجت خدای سبحان است.[۱] .

کلینی آورده است: محمد بن حمزه هاشمی از علی بن محمد،ا محمد بن علی هاشمی نقل کرده که گفت: صبح روزی که شبش عروسی امام جواد علیه السلام با دختر مأمون بود، بر حضرت داخل شدم و آن شب، دارو خورده بودم و نخستین کسی بودم که در آن بامداد، بر حضرت در آمدم و دچار تشنگی شدیدی گردیدم، اما خوش نداشتم که در خواست آب کنم، وقتی امام جواد علیه السلام در صورتم نگریست، فرمود: گمان می کنم عطش داری! عرض کردم: آری، لذا فرمود: ای غلام! ما را آبی بنوشان، من با خود گفتم: الان آبی مسموم به او می دهند و اندوهگین شدم، در همین حال، ساقی آمد و آب آورد، حضرت در صورتم تبسم کرد، سپس فرمود: ای غلام! آب را به من بده، پس آب را گرفت و نوشید، آنگاه به من داد و من نیز نوشیدم، طولی نکشید که بار دیگر، عطش به سراغم آمد و خوش نداشتم که تقاضای آب کنم، و حضرت کار نخست را تکرار فرمود: چون غلام آمد و آب آورد، اندیشه نخست را در ذهنم تکرار کردم، پس حضرت ظرف آب را گرفت، کمی نوشید و به من داد و تبسم فرمود:

محمد بن حمزه گفت: این فرد هاشمی به من اظهار کرد که، من نیز او را چنانکه گویند می پندارم (گمان می کردم که امام جواد علیه السلام همانگونه است که شیعیان می گویند و از باطن اشخاص خبر دارد) [۲] .

طبرسی آورده است:

از علی بن اسباط روایت شده که گفت: به شهر مدینه رفتم، در حالی که آهنگ مصر داشتم و خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم که در آن هنگام، پنج سال داشت، پس با دقت حضرت را برانداز می کردم که بتوانم او را برای شیعیان مصر، توصیف نمایم که حضرت در سیمای من نگریست و فرمود: ای علی! همانا خدای متعال، امامت را چونان نبوت و پیامبری قرار داده است و آن ذات پاک و منزه، راجع بهوسف پیامبر فرمود: (و لما بلغ اشده آتیناه علما و حکما) [۳] «و هنگامی که به بلوغ و قوت رسید، ما حکم

(نبوت) و علم به او دادیم.» و راجع بهحیای پیامبر علیه السلام فرمود: (و آتیناه الحکم صبیا) [۴] «و ما فرمان نبوت (و عقل کافی)، در کودکی به او دادیم.»

صفار نقل کرده است:

از علی بن اسباط روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام را مشاهده کردم، در حالی که بسوی من خارج شد و من به دقت در او، از سر تا قدمش می نگریستم تا بتوانم در مصر، قامت حضرت را برای شیعیان توصیف نمایم، پس حضرت به سجده افتاد و فرمود: همانا خدای متعال درباره امامت، استدلال فرموده، به همانگونه که در مورد نبوت و پیامبری، اقامه دلیل و برهان کرده است، خدای متعال فرمود: (و آتیناه الحکم صبیا) [۵] «وما فرمان نبوت (و عقل کافی)، در کودکی به او دادیم.» خدای متعال فرمود: (و لما بلغ أشده) [۶] «و هنگامی به بلوغ و قوت رسید.»، (و بلغ اربعین سنه) [۷] «و به چهل سالگی بالغ گردد.»، بنابراین، رواست که گاهی پیامبر در کودکی به پیامبری رسد و زمانی، در چهل سالگی. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۳۵۳ ح ۹.

[۲] الکافی ۱: ۴۹۵ ح ۶.

[۳]وسف: ۱۲ ۲۲.

[۴] مریم: ۱۲ ۱۹.

[۵] مجمع البیان ۵: ۷۸۱.

[۶]وسف: ۲۲ ۱۲.

[۷] احقاف: ۴۶ ۱۵.

[۸] بصائر الدرجات: ۲۵۸ ح ۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آگاهی امام جواد از غیب و نهان

راوندی نقل کرده است:

از قاسم بن محسن روایت شده که گفت: بین راه مکه و مدینه بودم، عرب بیابانگرد، مستمندی بر من گذشت و چیزی از من خواست، دلم به حالش سوخت وک قرص نان بیرون آورده، به او دادم: چون از من گذشت، گردبادی برخاست که عمامه از سرم برد و آن را ندیدم که چگونه و به کجا رفت، هنگامی که داخل مدینه شدم، نزد امام جواد علیه السلام مشرف گردیدم و حضرت به من فرمود: ای قاسم! عمامه خود را در راه از دست دادی؟ عرض کردم: بلی

فرمود: ای غلام! عمامه اش را به او برگردان، غلام همان عمامه خودم را به من داد.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چگونه به دست شما رسید؟

فرمود: به اعرابی صدقه دادی، خدای متعال به شکرانه آن، عمامه ات را به تو باز گرداند و (ان الله لاضیع أجر المحسنین) [۱] «البته خدا، پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.» [۲] .

ابن حمزه آورده است:

از محمد بن ابی القاسم روایت شده که گفت: عموم اهل مدینه روایت کرده اند که امام رضا علیه السلام در نامه ای خواسته بود که وسایل گوناگون حضرت را برایش بفرستند؛ وسایل را فرستادند، (و هنوز در راه بود) کهک روز امام جواد علیه السلام، کسانی را فرستاد تا آنها را باز گردانند و معلوم نبود چرا حضرت چنین کرد؛ اما وقتی آن روز، در همان ماه محاسبه شد، معلوم گردید که امام رضا علیه السلام در همان روز، به شهادت رسیده است. [۳]

و نیز روایت کرده است:

محمد بن قاسم از پدرش نقل کرده که گفت: بعضی از مردم شهر منصور برایم گفتند که بر امام جواد علیه السلام داخل شدند در حالی که حضرت در قصر احمد بنوسف بود و اظهار داشتند: ای ابا جعفر! فدایتان گردیم! ما مجهز و مهیای حرکت هستیم؛ اما می بینیم که شما اهمیتی

نمی دهید. حضرت به آنها فرمود: شما از این جا بیرون نخواهید رفت تا اینکه با دستان خود، از این درهایی که مشاهده می کنید، آب بنوشید، آنها از این که آب از آن درهای متعدد در آید، دچار شگفتی شدند؛ اما بیرون نرفتند تا زمانی که با دست خود، از آب آنها نوشیدند. [۴] .

بحرانی روایت کرده است:

ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری گفت: در بغداد در خانه امام جواد علیه اسلام، خدمت حضرت نشسته بودم کهاسر خادم، داخل شد، حضرت به او خوش آمد گفت و او را نزد خود نشانید، سپساسر خادم عرض کرد: ای سرورم! ام جعفر اجازه می خواهد، نزد ام الفضل برود و احوال شما و ایشان را بپرسد، پیش از این، از مأمون اجازه گرفته و او، تأکید کرده است که بدون اجازه شما، نزد ام الفضل نرود، حضرت به او فرمود: به ام جعفر بگو: با خوشی و صفا، پیش من بیاید، پس خادم رفت و من نیز در حالیکه با خودم گفتم: اکنون که ام جعفر به سوی امام جواد علیه السلام و ام الفضل می آید وقت مناسبی برای نشستن من نیست، بر خاستم، ولی حضرت به من فرمود: ای ابو هاشم! بنشین، چه اینکه ام جعفر خواهد آمد و تو هر آنچه را دوست داری مشاهده خواهی کرد.

من هم نشستم و ام جعفر آمد و قبل از اینکه برای رفتن نزد ام الفضل اجازه بگیرد برای رفتن نزد امام جواد علیه السلام اجازه گرفت، آن حضرت به خادم فرمود: به ام جعفر بگو: جز پسر عمویت ابو هاشم جعفری که نسبت به ما شرم و حیا می ورزد، کسی پیش من نیست، من نیز حیا کردم و خود را به کناری کشیدم، به گونه ای که آنها را نمی دیدم، اما سخنانشان را می شنیدم، پس ام جعفر داخل شد و سلام داد و اجازه خواست که نزد ام الفضل، دختر مأمون و همسر حضرت برود، امام جواد علیه السلام نیز به او اجازه داد، طولی نکشید که ام جعفر نزد حضرت بازگشت و گفت: سرور من! دوست دارم تو و دخترم ام الفضل (ام الخیر) را با هم، درکجا ببینم تا دیدگانم روشن شود و شادمان گردم و برای امیر مؤمنان، تعریف کنم و او نیز خرسند و شادمان شود. امام جواد علیه السلام فرمود: به نزد او برو و من نیز دنبال شما می آیم، پس او عازم منزل ام الخیر گشت سپس امام علیه السلام امر کرد، استرش را آوردند و ایشان نیز در حالی که کنیزان رو گرفته ام الفضل در مقابل حضرت ایستاده بودند داخل گردید، اما چیزی نگذشت که با شتاب، مراجعت فرمود در حالی که این آیهرا تلاوت می کرد: (فلما رأینه أکبرنه) [۵] «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ (و زیبا) شمردند». حضرت نشست و ام جعفر در حالیکه دامنش روی زمین می لغزید بیرون آمد و عرض کرد: سرورم! بر من احسانی فرمودید ولی با نشستن، آن را تمام نکردید؛ حضرت فرمودند: چیزی رخ داد که با آن نشستن خوب نبود. أم جعفر گفت: سرورم! قسم به خدا هر چه روی داد، خیر است! چه چیز مشاهده فرمودید؟ و چرا ننشستید؟ آخر چه اتفاقی افتاد؟

حضرت فرمود: ای ام جعفر! اتفاقی افتاد که باز گفتنش برای تو، روا نیست، به نزد ام الفضل باز گرد و فی ما بین خودتان، از او

سؤال کن، چه اینکه او به تو خواهد گفت که در لحظه ورود من بر وی، چه اتفاقی افتاد و البته آن،ک راز زنانه است.

ام جعفر، سخن امام را به ام الفضل رساند، ام الفضل به او گفت: ای عمه! از کجا نسبت به آن قضیه من، علم پیدا کرد؟ ام جعفر گفت: دخترکم! آن قضیه چیست؟ من از آن بی خبرم و سوگنداد کردم که چیزی جز خیر و نیکی نیست و گمان بردم که حضرت، کراهتی در سیمایت دیده است، ام الفضل گفت: به خدا سوگند! کراهتی نداشتم، ای عمه! البته فهمیدم چه اتفاقی افتاد، نزد وی برو و از او بپرس تا به تو بگوید، ام جعفر گفت: دخترکم! حضرت فرمود: آنک راز زنانه است.

اینجا بود که ام الفضل گفت: چگونه زبان به نفرین پدرم نگشایم که مرا به ساحری، شوهر داده است، ام جعفر به او گفت: دخترکم! این حرف را بر زبان مران که رأی و نظر پدرت، راجع به شوهرت و قبل از او، راجع به پدرش (امام رضا علیه السلام)، رأی و نظر تو نیست، به من بگو: چه اتفاقی افتاده است؟ ام الفضل گفت: ای عمه! به خدا سوگند! همین که آفتاب رویش در آستانه در پدیدار شد، از نماز فرو مانده و عادت زنانه شدم و دست بر پیراهنم زده، آن را جمع و جور کردم، پس ام جعفر به نزد حضرت بازگشت و عرض کرد: سرورم! شما علم غیب می دانید؟ حضرت فرمود: نه، ام جعفر پرسید: حال ام الخیر را که جز خدا و او، در آن لحظه هیچ کس نمی دانست، چه کسی به تو خبر داد؟ فرمود: آگاهی ما، از جانب خدای متعال است و از او دریافت خبر می کنیم. ام جعفر پرسید: وحی بر شما فرود می آید؟ فرمود: خیر، بار دیگر پرسید: پس چگونه دریافت خبر می کنید؟ فرمود: به گونه ای که تو بر آن واقف نیستی و به زودی، این ماجرا را برای کسی نقل خواهی کرد و او به تو خواهد گفت: تعجب مکن که مراتب فضل و دانش حضرت جواد علیه السلام فراتر از حد ظن و گمان توست. ام جعفر از نزد امام جواد علیه السلام، بیرون آمد و من به او (امام علیه السلام) نزدیک شده و گفتم: شنیدم که می فرمائید: «هنگامی که چشمشان به او افتاد، او را بسیار بزرگ و (زیبا) شمردند»، مراد از «اکبار» و بزرگ شمردن زنانی که حضرتوسف را دیدند چه بود؟ حضرت فرمودند: «اکبار»، چیزی است که عارض بر ام الفضل شده بود (راوی می گوید:) پس من دانستم که آن حیض است. [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] توبه: ۹ ۱۹۹.

[۲] الخرائج و الحرائج ۱: ۳۷۷ ح ۶.

[۳] الثاقب فی المناقب: ۵۱۷ ح ۴۴۵.

[۴] الثاقب فی المناقب: ۵۱۸ ح ۴۴۷.

[۵]وسف ۱۲ ۳۱.

[۶] حلیه الأبرار ۲: ۴۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آگاهی آن حضرت به زبان حیوانات

ابن حمزه روایت کرده است:

از علی بن اسباط نقل شده که گفت: همراه امام جواد علیه السلام، در حالی که بر الاغی سوار بود، از کوفه بیرون رفتیم، به رمه گوسفندی برخورد کردیم که ناگهان، گوسفندی از رمه جدا شد و در حالی که بانک و فریاد (ناله) می زد، نزد امام جواد علیه

السلام آمد، حضرت به من دستور داد که شبان را فرا بخوانم و من، چنین کردم.

امام جواد علیه السلام فرمود: ای شبان! این گوسفند که صاحب دو فرزند شیر خوار است، از تو شکایت دارد، چه اینکه در دوشیدن شیرش، بر او ستم می کنی و چون شب هنگام به خانه صاحبش باز می گردد، هیچ شیری در پستانش نمیابد، اکنون دست از ظلم و ستم بر او بردار،ا از خدای متعال می خواهم که عمرت را کوتاه سازد.

شبان عرض کرد: البته گواهی می دهم که خدایی، جز خدایکتا نیست و گواهی می دهم که محمد، فرستاده اوست و تو، جانشین او هستی، خواهش می کنم بفرمائید که چگونه از این راز آگاه شدید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: ما گنجینه داران دانش و نهان و حکمت خدای متعال و جانشینان پیامبران او هستیم و بندگان محترم و گرامیش می باشیم.[۱] .

طبری گفته است:

از عبدالله بن سعید نقل شده که گفت: محمد بن علی بن عمر تنوخی اظهار داشت: امام جواد علیه السلام را دیدم، در حالی که با گاو نری سخن می گفت و گاو، سر خود را حرکت می داد، ناباورانه عرض کردم: چنین نیست، بلکه شما به گاو دستور می دهید (دستور دهید!) که با شما سخن بگوید؟ حضرت فرمود: (علمنا منطق الطیر و أوتینا من کل شی ء) [۲] «زبان پرندگان به ما، تعلیم داده شده و از هر چیزی، به ما عطا گردیده است.».

سپس به گاو فرمود: بگو: خدایی جز خدایکتا نیست و شریکی ندارد، پس گاو گفت: (خدایی جز خدایکتا نیست و شریکی ندارد.) آنگاه حضرت، دست مبارک خود را بر سر گاو کشید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۲۲ ح ۴۵۵.

[۲] نمل: ۲۷ ۱۶.

[۳] دلائل الامامه: ۴۰۰ ح ۳۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آبجو

شیخ طوسی گفته است:

از عثمان بن عیسی روایت شده که گفت: عبدالله بن محمد رازی، به امام جواد علیه السلام نوشت: اگر صلاح می دانید «آبجو» را برایم تفسیر فرمائید، چه اینکه بر ما مشتبه شده و نمی دانیم که بعد از جوشیدن، مکروه استا قبل از آن؟ حضرت در جوابش نوشت: به آبجو نزدیک مشو، مگر وقتی که ظرف آن ضرر نرساند،ا جدید باشد.

عبدالله بار دیگر به امام جواد علیه السلام نوشت: خدمتتان نامه نوشتم و راجع به آبجو، قبل از جوشیدن سؤال کردم، جنابعالی در جوابم مرقوم فرمودید وقتی آن را بنوشم که در ظرف جدید باشد،ا ضرر نرساند و من اندازه ضرر و تازه بودن را نمی شناسم، او از حضرت خواست که برایش توضیح دهد و بفرماید: آیا نوشیدن آبجوی که در ظرفهای سفالی، شیشه ای،ا چوبی عمل آمده باشد، درست است؟ حضرت در پاسخش نگاشت: فرآوری آبجو در ظرف شیشه ای و در ظرف سفالی نو و تازه، سه بار فرآوری شده و به عمل می آید و بعد از سه بار دیگر به آن ظرف باز نمی گردند (و در آن فرآوری نمی شود) و به ظرف جدیدی منتقل می گردد و

ظرفی چوبی نیز مثل آن (مثل ظرف سفالی) است. [۱].

محدث نوری آورده است:

از ابراهیم بن مهزیار، به نقل از برادرش روایت شده که گفت: علی بن محمد حضینی، در نامه ای به امام جواد علیه السلام راجع به آبجو از حضرت سؤال کرد و نوشت همانا من مرد کهنسالی هستم و آبجو، به هضم غذایم کمک می کند و طعام را برایم گوارا می کند، نظر مبارکتان در مورد نوشیدن آن، برای من چیست؟ حضرت در جوابش نوشت: نوشیدن آبجو، اگر برای بار اول فرآوری شود وا برای بار دوم در ظرفهای شیشه ای و سفالی، فرآوری گردد، مانعی ندارد، ولی اگر ظرف به آن عادت کرد (و سه بارا بیشتر در آن فرآوری شد) پس به آن آب جو نزدیک مشو.

علی بن مهزیار گفت: نامه امام را برایم خواند و به من گفت: متوجه منظور امام از عادت کردن ظرف نمی شوم، لذا دوباره، در نامه ای به حضرت نوشت: فدایت شوم! اندازه عادت کردن ظرف را به دست نیاوردم، لطفا برایم توضیح دهید تا بدان عمل نمایم. حضرت در جواب او نوشت: هر ظرفی که سها چهار بار در فرآوری آبجو مورد استفاده قرار گیرد، به آن عادت می کند و موجب جوش آمدن و سر رفتن آن می گردد، وقتی هم که جوش آمد، حرام می شود و چون حرام گردید، از آن پرهیز کن.[۲].

پی نوشت ها:

[۱] استبصار ۴: ۹۶ ح ۱۲.

[۲] مستدرک الوسائل ۱۷: ۷۷ ح ۲۰۸۰۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آنچه به آن، خمس تعلق می گیرد

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: ابو علی بن راشد، به من اظهار نمود که خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: دستور دادی که فرمانت را اجرا کنم و حقت را بگیرم، من هم به شیعیانتان اعلام کردم، اما بعضی از آنها پرسیدند: حق آقا چیست؟ و من، جوابی برای آنها نداشتم. حضرت فرمود: حق من، خمس است که بر ایشان واجب است، عرض کردم: خمس چه چیزی؟

حضرت فرمود: خمس کالاها و املاکشان، عرض کردم: تجارت، و صنعتشان چطور؟

حضرت فرمود: اگر توانستند بعد از مخارج سالانه خود، خمس آنها را هم بپردازند. [۱].

و نیز روایت کرده است:

از محمد بن حسن اشعری نقل شده که گفت:کی از شیعیان، در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشت: راجع به خمس بفرمائید که آیا به تمام در آمد انسان، کم باشدا زیاد و در انواع مشاغل و حرفه و صنعت، تعلق می گیردا خیر و وضع آن، چگونه است؟

حضرت با دستخط مبارک خود، در جوابش نوشتند: خمس، بعد از مخارج سالانه است. [۲].

همچنین آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: در نامه امام جواد علیه السلام، به مردی که از او خواسته بود، خمس خوردنیها و

آشامیدنی هایش را به بخشد، خواندم که حضرت با خط خود نوشته بود: هر کسی که به چیزی از حق من احتیاج پیدا کند، حلالش کردم. [۳] .

کلینی گفته است:

از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده که گفت: در نامه ای خدمت امام هادی علیه السلام نوشتم: علی بن مهزیار نامه پدر بزرگوارت امام جواد علیه السلام را برایم خواند که حضرت در آن، خمس صاحبان املاک راک دوازدهم، بعد از مخارج سالانه آنها مقرر فرموده بود، علاوه بر این، کسانی را که املاکشان، مخارج سالانه آنها را تأمین نمی نماید، از خمسک دوازدهم و غیر از آن، معاف کرده بود، ولی این مسأله، مورد مخالفت بزرگترهای ما قرار گرفت و آنها گفتند: خمس املاك بعد از مخارج سالانه خودش و نیز بعد از کسر مالیاتش، واجب است، نه بعد کسر مخارج سالانه مالك و خانواده او. علی بن مهزیار، نامه حضرت را که در جواب نوشته بود، اینگونه قرائت کرد: بعد از مخارج سالانه ملک و بعد از مخارج سالانه مالك و خانواده او و نیز بعد از محاسبه مالیاتش، خمس آن واجب است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۴: ۱۲۳ ح ۳۵۳.

[۲] همان: ح ۳۵۲.

[۳] همان: ۱۴۳ ح ۴۰۰.

[۴] کافی ۱: ۵۴۷ ح ۲۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آداب سفره

شیخ صدوق گفته است:

از محمد بن ولید کرمانی روایت شده که گفت: در خدمت امام جواد علیه السلام غذا می خوردیم تا اینکه سیر شدیم و سفره را برچیدند؛ خدمتکار سرگرم جمع کردن خورده ریز هایی که ریخته بود شد؛ حضرت به او فرمود: آنچه از غذا در (بیرون خانه) بیابان؛ ریخته، حتی اگر ران گوسفند است، رهایش کن؛ ولی آنچه در میان خانه ریخته، جستجو و گرد آوری بنما.[۱] .

برقی با سند خود، به نقل از کسی که خدمت امام جواد علیه السلام بوده - در موقع ورود حضرت به مدینه - روایت کرده است که: گروهی با حضرت، مشغول خوردن غذا بودند؛ وقتی حضرت چربی دستهای خود را شست، آنها را قبل از خشک کردن با دستمال، به سر و صورتش کشید و فرمود: خدایا! مرا، از کسانی قرار ده که هرگز غبار سیاه و ظلمانی و ذلت و خواری، بر سیمایشان نمی نشیند.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] من لاحضره الفقیه ۳: ۳۵۶ ح ۴۲۵۷.

[۲] المحاسن ۲: ۲۰۳ ح ۱۶۰۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آزاد کردن بنده

صدوق آورده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشتم و در آن،راجع به بنده ای پرسیدم که مرگش فرا می رسد و صاحبش در همان ساعت آخر، آزادش می کند و او آزاد از دنیا می رود؛ آیا صاحب او، از آزاد کردنش در ساعت آخر، سودی می برد؛ا اگر او را به حال خود رها سازد تا بنده از دنیا برود، پاداش کدام بیشتر است؟ حضرت در جوابم نوشت: بنده در حال مرگ، بحال بندگی رها می شود و این، برای صاحبش سودمند تر است و آزادی در آن ساعت، سودی به حال او ندارد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لاحضره الفقیه ۳: ۱۵۳ ح ۳۵۵۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آشکار ساختن چیزی پیش از قطعی شدن

حرانی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: آشکار ساختن هر چیزی، پیش از آنکه محکم و استوار گردد، موجب فساد و تباهی اش می گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آهنگ خدای متعال کردن

شهید اول نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: با دل آهنگ خدای متعال کردن، والاتر و رساتر است از اعضا و جوارح را، به وسیله اعمال به زحمت افکندن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الدره الباهره: ۳۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آثار کفران نعمت و شکر آن

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: ناسپاسی، بر انگیزنده کراهت و بیزاری و دشمنی است و کسی که با تشکر نمودن، پاداش تو را داد؛ در حقیقت بیش از آنچه گرفته، به تو عطا کرده است.! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

آنچه کمک آدمی بر عمل است

ابن صباغ مالکی گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: چهار خصلت، آدمی را بر انجام عمل (مساوی عبادت)اری می رساند: تن درستی، دارندگی، دانش و توفیق. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فصول المهمه: ۲۶۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ا

اطلاع حضرت از آن چه در خاطرم گذشته بود

شخصی به محضر حضرت امام جواد علیه‌السلام نوشت: دختر نابالغی به وسیله‌ی عمویش تزویج شده است و اینک که بالغ شده از

زفاف با این شوهر ابا می‌کند، تکلیف آنان چیست؟ حضرت به خط خود نوشت: حق ندارند که دختر خانم را مجبور کنند. فرمان، فرمان خود اوست.

محمد بن علی هاشمی روایت می‌کند که بامداد شبی که حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام امفضل دختر مأمون را به خانه برده بود، نزد آن حضرت رفتم و من شب قبل دارو خورده بودم. چون نزد حضرت نشستم، تشنگی بر من غلبه کرد ولی شرم داشتم که آب بخواهم. چون حضرت به من نگاه کرد فرمود: تو را تشنه می‌بینم، گفتم: بلی چنین است. پس به غلام اشاره فرمود که آب برای او بیاور. من با خود گفتم: در این ساعت آب زهرآلوده خواهی خورد و از این فکر غمگین شدم. چون غلام آب آورد، حضرت تبسم نمود و به غلام فرمود: اول آب را به من بده تا بخورم. پس از آن آب آشامید. بعد از آن پیش من فرستاد و من از آن آب نوشیدم و گفتم به خدا قسم دوباره تشنه شدم. باز حضرت آب تناول فرمود و به من نیز آب داد و نوشیدم و گفتم: به خدا قسم که آنچه در خاطر ما می‌گذرد، آن حضرت همه را می‌داند.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

ادب شدی!

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: عزت مؤمن در بی نیازی از مردم است.

و از دعبل بن علی نقل شده که گفت: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رسیدم، دستور فرمود: چیزی به من دادند. گرفتم و شکر خدا نکردم. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: چرا خدا را شکر نکردی؟ سپس خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رسیدم، حضرت جواد علیه‌السلام نیز دستور داد چیزی به من دادند. گفتم: الحمدلله حضرت فرمود: ادب شدی.

(وجه اعجاز در این حدیث این است که حضرت جواد علیه‌السلام از غیب خبر داده است، زیرا ذکر نمی‌کند که حضرت جواد علیه‌السلام در مجلس پدرش حاضر بوده، یا این که کلام آن حضرت را برای او نقل کرده باشد).

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

اطمینان از زنده بودن خویش

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: آهنگ توجه به خدا نمودن به دلها، زودتر آدم را به مقصود می‌رساند از این که اعمال و حرکات فقط بدنی باشد.

محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از ابراهیم بن محمد نقل می‌کند که گفت: حضرت جواد علیه‌السلام نامه‌ای به من نوشت و دستور داد تا یحیی بن ابی عمران زنده است آن را باز نکنم. دو سال‌نامه پیش من بود، روزی که یحیی مرد، نامه را باز کردم، در آن نوشته بود: کارهایی که او انجام می‌داد، تو انجام بده. من تا یحیی بن ابی عمران زنده بود از مرگ نمی‌ترسیدم، چون مطمئن بودم که عمرم باقی است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

استجابت دعای حضرت

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: تأکید می‌کنم که از دو چیز حذر کن که بسیاری را نابود نموده است. یکی این که به میل و هوای خود رأی دهی، دوم آن که ندانسته حکم کنی.

در کتاب عیون المعجزات منسوب به سید مرتضی از اسحاق بن اسماعیل نقل می‌کند که گفت: ده مسأله مهیا کردم که از حضرت جواد علیه‌السلام بپرسم و همسرم نیز آبستن بود. با خود گفتم: اگر جواب مسائل را داد، از او تقاضا می‌کنم که دعا کند فرزندم پسر شود. هنگامی که چشم آن حضرت به من افتاد، فرمود: اسحاق! خداوند دعای مرا مستجاب فرمود، نام او را احمد بگذار. گفتم: خدا را شکر، این است حجت رسای خداوند و هنگامی که به وطن بازگشتم، دیدم که پسری نصیبم شده و نامش را احمد گذاشتم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

احدی جز خدا نمی‌دانست!

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: پیرو ما نیست کسی که به زبان ادعای پیروی ما را بنماید و عملش مخالفت با ما باشد.

حسین بن حمدان حضینی در کتاب هدایهٔ در حدیثی نقل می‌کند که جمعی از شیعیان خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رسیدند. در میان آنها مردی زیدی مذهب بود که مدت چهل سال دعوی امامی بودن می‌کرد و شیعیان از مذهب او آگاه نبودند. حضرت به یکی از غلامان فرمود: دست این زیدی را بگیر و از مجلس بیرونش کن. آن مرد از همان ساعت به امامت حضرت جواد علیه‌السلام و سایر ائمه علیهم‌السلام معتقد شد و گفت: چیزی را از کار من دانستی که احدی جز خدا نمی‌دانست.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

اطلاع حضرت از جنین اسب

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: تدبیر و عاقبت اندیشی تو قبل از هر کاری، تو را از پشیمانی در امان قرار می‌دهد.

از ابراهیم نقل شده که گفت: خدمت حضرت جواد علیه‌السلام نشسته بودم که اسب ماده‌ای گذشت. حضرت فرمود: این اسب امشب کره‌ی پیشانی سفیدی می‌زاید و چنان شد که حضرت فرمود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

انگشتری در دجله

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: کسی که یقین کند، هر چه در راه خدا بدهد بهترش را عوض از خدا می‌گیرد؛ در

بخشش جوانمردی می‌نماید.

از حکیم بن عماد روایت شـده که گفت: آقای خود حضـرت جواد علیه‌السـلام را دیـدم که انگشتری در دجله انداخت. پس هر چه کشـتی در حرکت بود، از بالاـ و پـایین ایسـتادند. سـپس به غلاـمش فرمود: انگشتر را از دجله خـارج کن. وقتی که انگشتر را بیرون آورد، کشتی‌ها به حرکت آمدند.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

اعمال شب بیست و هفتم ماه رجب

سید بن طاوس نقل کرده است:

محمـد بن عفیر ضبی از امـام جواد علیه السـلام روایت کرده که فرمود: همانا در ماه رجب، شبی وجود دارد که برای مردم، از آنچه خورشید بر آن می تابد بهتر است و آن شب، شب بیست و هفتم آن است؛ رسول خدا علیه السلام، صبح آن شب به پیامبری رسید و - خـدا تو را به خیر و صـلاحش توفیق دهـد - به یقین، برای عبادت کننده ی در آن شب از شـیعیان ما معادل پاداش عبادت شصـت سال خواهد بود.

گفته شد: عمل آن شب چیست؟

حضـرت فرمود: وقتی نماز عشاء را به جای آوردی و در رختخواب خود خوابیدی؛ در ساعتی از ساعات شب، قبل از نیمه ی شب یا بعـد از آن از خواب برخاسـته، دوازده رکعت نماز با دوازده سوره، از سوره های نسـبتا کوتاه (نه خیلی کوتاه و نه خیلی مفصل) بعد از یاسـین تا کافرون به جای می آوری و چون بعـد از هر دو رکعت نماز فراغت یافتی، بعد از سـلام می نشـینی و سوره ی «حمد» را هفـت مرتبه و سـوره ی «فلـق» و سـوره ی «نـاس» را هفت مرتبه و سـوره ی «قـل هـو الله احـد» را هفت مرتبه و سـوره ی «قـل یـا ایها الکافرون» را هفت مرتبه و سوره ی «انا انزلناه» را هفت مرتبه و «آیـۀ الکرسـی» را هفت مرتبه، قرائت می کنی و بعـد از آنها، این دعا را می خوانی: حمد و سـتایش از آن خدایی است که همسـر و فرزند، اختیار نکرده و در قدرت و سـلطنت، شریک و انبازی ندارد و دوست و یاوری (یا سـرپرستی) از روی ضـعف و ذلت، برایش متصور نیست و او را بی اندازه بزرگ و با عظمت بشـمار؛ خدایا!من، به جایگاه و محل اتصال عزتت بر پایه های عرش تو و به نهایت رحمتت (رحمتی که بالاتر از آن رحمتی نیست) که در کتاب قرآن آن را ثبت کردی (یا و به نهایت رحمتت که همان کتاب توست) و به اسم بزرگتر بزرگتر بزرگتر تو و ذکر و یاد برتر برتر برتر تو و به حق کلمات تام و تمامت که به صـدق و راستی و عـدل و داد، کمال یافته است، از تو می خواهم که بر محمد و آل محمد، درود فرستی و در حق من، آنچه سزاوار ذات توست، انجام دهی.

آنگاه حاجت خود را، از خـدای متعال درخواست کن؛ چه اینکه هیچ حاجتی نخواهی خواست، مگر اینکه بر آورده خواهد شد؛ هر گـاه گنـاه، یـا قطع رحم یـا هلاـکت گروهی از مؤمنـان نباشـد و با نیت روزه، شب را به صـبح می آوری؛ چرا که روزه ی آن روز، مستحب است و معادل یک سال روزه می باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اقبال الاعمال ۳: ۲۶۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

استخاره

علی بن اسباط از قول کسی که امام جواد علیه السلام با او سخن گفته، روایت کرده است که حضرت به او فرمود:

همانا من، هر گاه بخواهم در کار بزرگ و مهمی استخاره و طلب خیر کنم؛ در یک نشستن (بدون هیچ فاصله ای) صد مرتبه از خدای متعال طلب خیر می کنم و چنانکه استخاره، برای خریدن گوسفند یا مانند آن باشد، در یک نشستن (بدون هیچ فاصله ای) سه مرتبه از خدای متعال طلب خیر می کنم و (الفاظی که با آنها از خداوند طلب خیر و استخاره می کنم چنین است:) می گویم: خدایا! من از تو که دانای آشکار و نهانی، در خواست می کنم اگر چنان است که در علم تو، انجام فلان کار برای من بهتر است، آن را برایم برگزین و دسترسی به آن را، برایم آسان گردان و اگر چنان است که می دانی برایم در دین یا دنیا یا آخرتم شر است (و به آنها ضرر می رساند)؛ پس آن را از من بگردان و بهتر از آن را، برایم جایگزین فرما و در این کار، مرا به قضای خود راضی و خشنود ساز، چه اینکه تو، می دانی و من، نمی دانم و تو، می توانی و من، نمی توانم و تو، حکم می کنی و من، نه؛ همانا تو، دانای همه ی غیبها (و امور پنهانی) هستی. [۱] .

سید بن طاوس نقل کرده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام در نامه ای، به ابراهیم بن شیبه نوشت:

خواسته ی تو را، راجع به ملکی که به خاطر آن، مورد تعرض حاکم قرار گرفته ای و در مورد آن (از من) مشورت خواسته بودی، دانستم؛ بنابراین از خدای متعال خیر و نیکی همراه با سلامتی و عافیت را صد بار بخواه (بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة؛ یعنی از خدای متعال، به رحمتش خیر و نیکی توام با عافیت، درخواست می کنم.) پس اگر بعد از آن، به دلت افتاد که آن ملک را بفروشی، آن را بفروش و ملک دیگری را به خواست خدای متعال، جایگزین آن ساز و در میان شمارگان استخاره، صحبت مکن تا صد مرتبه، به خواست خدای متعال کامل گردد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] محاسن ۲: ۴۳۴ ح ۱۲.

[۲] فتح الابواب: ۱۴۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اسما و صفات خدای متعال

صدوق گفته است:

ابو هاشم جعفری گفت: خدمت ابو جعفر دوم (امام جواد علیه السلام) بودم که مردی از حضرت سؤال کرد و گفت: از پروردگار متعال که اسماء و صفاتی در کتاب خود دارد مرا خبر ده که اسماء و صفات وی، همان خود اوست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: این سخن شما دو صورت دارد:

اگر منظور شما از «همان خود اوست» این است که خدای متعال، دارای عدد و کثرت است، خدای متعالی فراتر از این پندار می باشد و چنانچه مقصود، این است که این اسماء و صفات، همواره بوده است، باز دو مفهوم دارد: پس اگر بگویی همواره نزد او و در عملش بوده، و او شایسته آنهاست، باید گفت: آری، چنین است و چنانکه می گویی: پیوسته صورت و هجا و حروف مقطعه این اسماء و صفات، از ازل وجود داشته است، پناه بر خدا از اینکه چیزی جز وی با او بوده باشد، بلکه خدای متعال بوده در حالی که آفریده ای وجود نداشته است، سپس اسماء و صفات را به عنوان وسیله ارتباط خود و آفریدگان، پدید آورد تا آفریدگان به واسطه آنها دست تضرع به سوی خدا بردارند و او را پرستش کنند و اسماء و صفات به مثابه ذکر واد خدای متعال اند در حالی که او بوده و هیچ ذکر وادی، وجود نداشته است و آنکه با ذکر (اسماء و صفات)اد می شود، خدای قدیم و ازلی می باشد.

اسماء و صفات مخلوقاتند و معنی و مقصود از آنها، آن خدایی است که، پراکندگی و پیوستگی، شایسته وی نیست، چه اینکه این دو صفت، در خور موجود دارای جزء است، بنابراین، گفته نمی شود: خدای متعال بهم پیوسته«ا زیاد وا کم است، بلکه او در ذات خود، قدیم است، زیرا هر آنچه واحد نباشد، دارای اجزاء است در حالی که خدای متعال واحد و بدون جزء می باشد و کم و زیاد در ذات وی، راه ندارد، علاوه بر این، هر موجود دارای اجزاء و مشکوک به کمی و زیادی، آفریده شده است و خود، گواه آفریننده خویش می باشد.

با این حساب، گفته تو که: خدای متعال تواناست، گویای این است که هیچ چیز او را عاجز و ناتوان نمی سازد و با کلمه توانا، عجز و ناتوانی را از او نفی کرده و غیر او قرار داده ای و نیز گفته تو که: خدای متعال «عالم» است، بدون تردید با کلمه عالم، جهل را از خدای متعال نفی و غیر او ساخته ای، پس هر گاه خدای متعال، موجودات را از بین می برد، صورت و هجا و ظاهر را از بین می برد (و حقیقت و باطن آنها باقی است) و پیوسته وجود بی زوال، عالم و آگاه، خواهد بود.

آن مرد عرض کرد: پروردگار خود را چگونه شنوا نامیده ایم؟

حضرت فرمود: بخاطر اینکه هر آنچه با گوش درک می شود، بر وی پوشیده نیست و هرگز او را با شنیدن به وسیله گوش سر متصف نمی سازیم و نیز او را «بینا» می نامیم، به این دلیل که هر آنچه با چشم درک می شود، مانند: رنگ، شخص و جز آن، بر او پوشیده نیست، در عین حال او را به نگریستن با چشم، توصیف نمی نمائیم، همچنین او را «لطیف» می خوانیم، زیرا به چیزهای لطیف، همانند پشه و کوچکتر و مخفی تر از آن، و محلی که از آن محل در بدن آن حیوانات شروع به رشد و نمو و زاد و ولد می کنند و محل عقل (مغز و آلت ادراک آن حیوانات ریز) و محل شهوت برای جفتگیری، و میل و عطوفت بر اولاد و نسلش، و عهده داری و سرپرستی بعضی از آن حیوانات ریز بر بعضی دیگر و انتقال خوردنی و آشامیدنی جهت فرزندان خود در کوهها، غارها، دشتها و صحراها، آگاهی دارد، به همین جهت، می دانیم که آفریدگار این موجود لطیف، بدون کیفیت لطافت، لطیف است و بی گمان، کیفیت، مربوط به آفریده متصف به کیفیت می باشد.

همچنین پروردگار خود را نیرومند می نامیم نه به زور بازویی که از آفریدگان سراغ داریم، چه اینکه اگر نیروی پروردگار، زور بازویی که در دیگران سراغ داریم باشد، تشبیه پیش می آید و فزونی، محتمل می گردد و هر کجا فزونی محتمل باشد، احتمال کاستی و نقصان هم وجود دارد و آنچه ناقص است، بی گمان قدیم نیست و هر موجودی قدیم نباشد، عاجز و ناتوان است، بنابراین، پروردگار متعال نه شبیه دارد و نه ضد و نه همتا دارد و نه کیفیت و نه پایان دارد و نه به وسیله چشم می بینند، حرام است بر دلها برای او مثال آورند و بر وهم ها که وی را به حدودی محدود نمایند و بر خواطر و اذهان که او را (با وجود ذهنی) ایجاد و نزد خود حاضر کنند؛ برتر و والاتر از آلات و قوای مخلوقات (که بخواهد با آنها کار کند) و از اوصاف و صفات خلایق و نشانه های آفریدگان خویش است و بسیار فراتر و والاتر از این سخنان است آن ذات بزرگ بلند مرتبه. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] التوحید: ۱۹۳ ح ۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

انتقام گیری از قاتلان فاطمه

طبری آورده است:

زکریا بن آدم قمی گفته است: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که امام جواد علیه السلام را آوردند، در حالی که سن شریفش زیر چهار سال بود، پس دست مبارکش را بر زمین نهاد و سر را به طرف آسمان بلند کرد و در اندیشه ای دراز فرو رفت، امام رضا علیه السلام به او فرمود: فدایت شوم! چه چیز اندیشه ات را به درازا کشانید؟ گفت:ظلم و ستمهایی که به مادرم فاطمه روا داشتند! به خدا سوگند! آن دو را از قبر بیرون می کشم، آتش می زنم، ذرات وجودشان را می پراکنم و به دریا می ریزم، پس امام رضا علیه السلام او را به نزد خود طلبید و در آغوش کشید و میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم به فدایت! تو شایسته آن - امامت - هستی.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۴۰۰ ح ۳۵۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

امامت او در خردسالی

کلینی روایت کرده است:

از علی بن سیف با واسطه، راجع به امام جواد علیه السلام نقل شده که گفت: به حضرت عرض کردم: شیعیان می گویند کم سن و سالید، حضرت فرمود: بهقین خدای متعال به داود علیه السلام وحی کرد سلیمان علیه السلام را که کودک بود و گوسفند می چرانید، جانشین خود قرار دهد، اما عابدان و دانشمندان بنی اسرائیل نپذیرفتند، لذا خدای متعال به داود علیه السلام وحی کرد که عصای گویندگان [منکرین] و عصای سلیمان را درکک اتاق قرار ده و در آن را به مهر قوم مهر و موم کن و فردا روز، عصای هر کس که برگ و میوه داده بود، همو پیامبر است، حضرت داود علیه السلام ماجرا را به اطلاع آنها رسانید و آنها اظهار داشتند: راضی شدیم و پذیرفتیم.[۱] .

او همچنین آورده است:

علی بن ابراهیم از پدرش نقل کرده که علی بن حسام به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای سرور من! مردم، امامت شما را به خاطر سن و سال کمتان نمی پذیرند، فرمود: و بدینگونه،

سخن خدای متعال را رد می نمایند که به پیامبر بزرگوارش فرمود: (قل هذه سبیلی أدعوا الی الله علی بصیره أنا و من اتبعنی) [۲]

بگو: «این راه من است، من و پیروانم با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم به خدا سوگند! جز علی که تنها نه سال داشت، هیچ کس از او پیروی نکرد و من نیز نه سال دارم. [۳] .

و نیز روایت کرده است:

احمد بن محمد بن عیسی از پدرش محمد بن عیسی نقل کرده که گفت: بر امام جواد علیه السلام داخل شدم و حضرت پیرامون چند مسأله، به مناظره پرداخت و سرانجام فرمود: ای ابا علی! شک و دودلی را از خود دور کن، پدرم، غیر از من کسی را نداشت.[۴] .

و نیز روایت نموده است: محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل کرده که گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به شئون امام پرسیدم و عرض کردم: آیا کوچکتر از هفت سال هم امام می شود؟ فرمود: آری و کوچکتر از پنج سال نیز، سهل گفت: علی بن مهزیار در سال دویست و بیست وک، این روایت را برایم تعریف کرد.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۳۸۳ ح ۳.

[۲]وسف: ۲۳ ۱۰۸.

[۳] الکافی ۱: ۳۸۴ ح ۸.

[۴] الکافی ۱: ۳۲۰ ح ۳.

[۵] الکافی ۱: ۳۸۴ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

افتادن آلت نوازندگی از دست آواز خوان

کلینی روایت کرده است:

از محمد به ریان نقل شده که گفت: مأمون ملعون، هر نیرنگی درباره امام جواد علیه السلام به کار بست، کار ساز نشد؛ وقتی تصمیم گرفت دختر خود را به همسری اش در آورد، دویست کنیز از جوانترین و زیباترین آنان که در دست هر کدام جامی پر از گوهر بود، به من سپرد تا هنگامی که امام جواد علیه السلام در جایگاه سران و بزرگان قرار گرفت، از حضرت استقبال نمایند؛ اما امام جواد علیه السلام، به هیچک از آنها توجهی نفرمود.

و (در آن زمان) مردی، بنام «مخارق» که آواز خوان، نوازنده با آلات مختلف و دارای ریش بلند بود، وجود داشت؛ مأمون او را فرا خواند، و او اظهار داشت: ای امیر مؤمنان! اگر مشکل تو با او، راجع به امور دنیوی است، ترتیب آن را برایت می دهم؛ سپس در مقابل امام جواد علیه السلام نشست و صیحه ای زد که همه اهل منزل، گرداگرد او (مخارق) جمع شدند و او، شروع به نوازندگی و آواز خوانی نمود؛ مدتک ساعت، کار خود را ادامه داد در حالی که امام جواد علیه السلام کمترین توجهی نه از چپ و نه از راست، به او نفرمود؛ آنگاه سر مبارک خود را بلند کرد و فرمود: از خدا بترس، ای ریش بلند! راوی گفت: در این هنگام، آلت نوازندگی از دست مخارق افتاد و تا زنده بود، نتوانست از دو دست خود، استفاده کند.

راوی گفت: مأمون حال او را جویا شد؛ او گفت: وقتی امام جواد علیه السلام مرا آواز داد، به لرزه شدیدی افتادم و هرگز بهبود

نیافته ام. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۴۹۴ ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

استدلال حضرت بر علم و دانش خویش

حسین بن عبدالوهاب آورده است:

از عمر بن فرج رحجی نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السلام در حالی که در ساحل رود دجله بودیم، عرض کردم: شیعیان شما! ادعا می کنند که شما، از هر چیزی که در رود دجله هست و حتی از وزن آن اطلاع دارید! حضرت فرمود: آیا خدای متعال می تواند این آگاهی را، بهک پشه از میان مخلوقاتش عطا کندا نه؟ عرض کردم: آری، می تواند؛ حضرت فرمود: احترام من پیش خدای متعال ازک پشه، بلکه از اکثر آفریدگانش بیشتر است. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] عیون المعجزات: ۱۲۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

انگشتری

مجلسی آورده است:

از حسین بن موسی بن جعفر نقل شده که گفت: در دست امام جواد علیه السلام،ك انگشتری نقره که نازك و باریك بود، دیدم؛ عرض کردم: همانند شما، چنین انگشتری را می پوشید؟ حضرت فرمود: این، انگشتری سلیمان پیامبر، فرزند داود پیامبر - درود خدا بر آنان - است. [۱] .

طبرسی آورده است:

از محمد بن عیسی روایت شده که گفت: از موفق، خادم امام جواد علیه السلام شنیدم که در محضر حضرت و در حالی که انگشتر دستش را نشانم می داد، به من گفت: آیا این انگشتر را می شناسی؟ به او گفتم: آری، نقشش را می شناسم؛ اما صورتش را نه و آن انگشتری از جنس نقره بود و نگینی گرد و مدوری داشت که بر آن، جمله «حسبی الله» نقش بسته بود؛ در بالای این جمله، هلال و در پائین آن، گل بود؛ به موفق گفتم: این، انگشتری کیست؟

او گفت: انگشتری آقا امام رضا علیه السلام است؛ به او گفتم: در دست شما چه کار می کند؟

موفق گفت: وقتی رحلت حضرت فرا رسید، آن را به من دادند و فرمودند: از دستت بیرون مکن، مگر برای پسرم محمد بن علی

(امام جواد علیه السلام). [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ۲۶: ۲۲۲ ح ۴۸.

[۲] مکارم الاخلاق: ۹۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اقسام حج و فضیلت حج تمتع

کلینی آورده است:

از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام در سال دویست و دوازده هجری که به حج مشرف شده بود، پرسیدم و عرض کردم: فدایت شوم! چگونه به مکه در آمدید، به نیت حج افرادا به نیت حج تمتع؟

حضرت فرمود: به نیت حج تمتع، عرض کردم، کدامک از حج تمتع،ا حج افراد و سوق دادن و راندن قربانی، بهتر و برتر است؟

حضرت فرمود: امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: تمتع بردن به وسیله عمره به سوی حج برتر است از انجام دادن حج افراد و راندن قربانی و نیز آن حضرت می فرمود: کسی که حج خانه خدا می گزارد، به کاری برتر از تمتع دست نمیابد. [۱] .

و نیز روایت کرده است:

از علی بن حدید نقل شده که گفت: علی بن میسر خدمت امام جواد، نامه نوشت و در آن، از مردی که در ماه مبارک رمضان، عمره انجام داده و در موسم حج، حضور پیدا کرده است، پرسید که حج افراد به جای آورد،ا حج تمتع و کدام برتر است؟

حضرت در جوابش نوشت: حج تمتع به جای آورد که فضیلتش بیشتر است. [۲] .

همچنین نقل کرده است: از موسی بن قاسم بجلی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: سرور من! امیدوارم ماه مبارک رمضان را در مدینه منوره، روزه بگیرم.

حضرت فرمود: انشاء الله در آنجا، روزه خواهی گرفت؛ عرض کردم: و امیدوارم دهم شؤال، مدینه را ترک کنیم و خدای متعال زیارت رسول خدا، زیارت خاندان آن حضرت و خصوصا زیارت شما را بار دیگر نصیبم فرماید و در ضمن، چه بسا به نیابت پدر بزرگوار شما، و به نیابت پدرم، و به نیابتکی از برادرانم، و برای خودم حج بگذارم؛ چه نوع حجی نیت کنم؟ حضرت فرمود: به نیت تمتع بجای آور؛ عرض کردم: حدود ده سال است که مقیم مکه ام. حضرت فرمود: حج تمتع بجای آور. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۲۹۲ ح ۱۱.

[۲] همان: ۲۹۲ ح ۸.

[۳] همان: ۳۱۴ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ

اول زمستان ۱۳۸۷.

ادا کردن قرض مرده

کلینی آورده است:

از مطرفی روایت شده که گفت: امام رضا علیه السلام بدرود زندگی گفت؛ در حالی که چهار هزار درهم، به من بدهکار بود؛ با خودم گفتم: مالم از بین رفت؛ اما امام جواد علیه السلام به دنبالم فرستاد که فردا پیش من بیا و ترازو و سنگ هم با خود بیاور؛ فردا خدمت حضرت رسیدم و او به من فرمود: امام رضا علیه السلام از دنیا رفته و چهار هزار درهم، به تو بدهکار است؟

عرض کردم: آری؛ پس حضرت سجاده ای که بر رویش نشسته بود را، بلند کرد که زیر آن دینارهایی بود و آنها را به من داد. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۴۹۷ ح ۱۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اهمیت باز پرداخت قرض

کلینی نقل کرده است:

از ابوثمامه روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: همانا من، می خواهم در مکها مدینه، رحل اقامت افکنم و بدهکار هم هستم؛ چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: به وطنت باز گرد و دین خود را، به طلبکارت بپرداز و مراقب باش که خدای متعال را بدون دین، دیدار کنی؛ چه اینکه مؤمن، هرگز خیانت نمی کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۵: ۹۴ ح ۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

استفاده از ظرفهای طلا و نقره

طبرسی آورده است:

از محمد بن عیسی روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به ظرفهای طلا و نقره سؤال کردم؟ حضرت اظهار ناخوشایندی کرد؛ عرض کردم: بعضی از شیعیان روایت کرده اند که امام رضا علیه السلام، آینه ای داشته که با نقره منبت کاری شده است؟

حضرت فرمود: نه و سپاس و ستایش، از آن خداست؛ بلکه برای آن آینه حلقه فضه ای فقط بوده است. امام جواد علیه السلام فرمود: هنگامی که «عباس» (برادر امام رضا علیه السلام) ختنه شد؛ برایش عصاا چوبدستی (یا وسیله ای برای سرگرمی) ساخته بودند که رویش را به اندازه وزن ده درهم به نقره پوشانیده بودند، که حضرت نسبت به آن دستوری فرمود، و آن را شکستند.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق: ۷۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اخلاص

امام عسکری علیه السلام فرموده است:

از امام جواد، محمد بن علی علیه السلام روایت شده که فرمود: برترین عبادت، اخلاص است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۲۹ ح ۱۸۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اکرام بزرگتر

کلینی روایت کرده است:

از محمد بن حسن بن عمار، روایت شده که گفت: در شهر مدینه و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم، خدمت علی بن جعفر بن محمد، نشسته بودم و چنان بود که مدت دو سال، نزد او بودم و کارم، نوشتن روایاتی بود که او از برادرش - امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام، شنیده بود؛ در همین هنگام، امام جواد علیه السلام داخل مسجد شد که ناگهان علی بن جعفر، بدون عبا و پا برهنه به سوی حضرت دوید و دست مبارکش را بوسید و تکریم و احترامش نمود.

امام جواد علیه السلام به او فرمود: عمو جان! بفرما بنشین، خدایت رحمت کند.

علی بن جعفر عرض کرد: سرورم! چگونه بنشینم، در حالی که شما ایستاده اید؟

وقت علی بن جعفر به جایگاه خویش باز گشت،اران او زبان به سرزنشش گشودند و گفتند: شما عموی پدر او هستید، با این حال با وی چنین رفتار می کنید؟

علی بن جعفر به آنان گفت: خاموش باشید! وقتی خدای متعال این محاسن - در حالی محاسن خود را به دستش گرفته بود - را، شایسته نمی شمارد و شایستگی را، به این جوان - امام جواد علیه السلام - می بخشد و او را در جایگاه بلندی که دارد، قرار می دهد؛ من فضیلت و برتری او را منکر شوم؟ پناه می برم به خدا از آنچه به زبان می آورید! بلکه من، بنده او می باشم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۳۲۲ ح ۱۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ادب

دیلمی آورده است:

از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: هیچ دو نفر مردی گرد هم نمی آیند، مگر اینکه برترین آن دو نزد خدای متعال، مؤدب ترینشان است؛ به حضرت عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! برتری با ادب، نزد مردم را می دانیم (چگونه است)، برتری او نزد خدای متعال به چه چیز است (با چه چیزهایی با ادب تر محسوب می شود)؟

حضرت در جواب فرمود: به خواندن قرآن کریم، همانگونه که فرود آمد و نقل حدیث ما، همانگونه که گفته ایم و خواندن خدای متعال، در حالی که عاشق و دلبسته و حریص به دعای اوست. و حقیقت ادب، عبارت است از: گرد آمدن خصلتهای نیک و خالی گرداندن از خصلتهای بد و انسان در دنیا و آخرت به وسیله ادب است که به منش و رفتار برجسته و متعالی، نایل می شود و بدان، داخل بهشت می گردد.

اما ادب از نظر مردم، عبارت است از: گفتگو کردن به کلامی که زیبا و پسندیده شمرده می شود، نه چیزی جز آن؛ و چنین ادبی، اگر دارنده خود را به خشنودی خدای متعال نائل نسازد و به سوی بهشتش سوق ندهد، پشیزی نمی ارزد.

ادب حقیقی و واقعی، ادب شریعت است و بس؛ بنابراین، آن را فرا گیرید تا حقیقتا مؤدب باشید و هر کس همنشین شاهان گردد و ادب نداشته باشد، بی ادبی او، به هلاکتش می رساند؛ چه رسد به همنشین شاه شاهان و بزرگ بزرگان! (که خدای متعال می باشد). [۱] .

کلینی گفته است:

علی بن حکم از دعبل بن علی روایت کرده که او، بر امام رضا علیه السلام داخل شد و حضرت دستور داد هدیه ای به او بدهند؛ او هدیه را گرفت؛ ولی شکر خدا را به جا نیاورد راوی گفت: حضرت به او فرمود: چرا شکر خدا به جا نیاوردی؟ دعبل بن علی گفت: بعدها، خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و حضرت دستور داد هدیه ای به من بدهند و من گفتم: حمد ستایش، از آن خداست؛ حضرت به من فرمود: ادب فرا گرفته ای. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب: ۱۶۰.

[۲] کافی ۱: ۴۹۶ ح ۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

امین ستمگران

شهید اول نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: در خیانت مرد، همین بس که امین خیانتکاران باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الدره الباهره: ۴۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اندیشه خام و نسنجیده

اربلی گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: وسیله قتل انسان، میان دو فک او (مساوی زبان) است و اندیشه درست، با تأنی و بردباری به دست می آید. و بدترین پشتیبان، اندیشه نسنجیده و ناپخته است. [۱] .

شهید اول نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: آرامش و تأنی و آهستگی پیشه کن تا به صواب و حق برسیا (و الا اگر چنین نکنی) فریب می خوری و رنجیده می شوی.

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

افزایش نعمت با شکر

حرانی گفته است:

روایت شده که ساربانی، امام جواد علیه السلام را از مدینه به کوفه، منتقل کرد و راجع به احسان و بخشش حضرت با حضرت سخن می گفت در حالی که امام جواد علیه السلام، چهار صد دینار به وی بخشیده بود؛ اینجا بود که حضرت فرمود: پاک و منزه است خدای متعال! آیا نمی دانی که فزونی نعمت پروردگار، باز نمی ایستد تا اینکه شکر بندگان، فروکش نماید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اولاد آن حضرت

تعداد فرزندان امام جواد علیه‌السلام را مورخین به اختلاف نوشته‌اند، طبرسی می‌نویسد امام جواد علیه‌السلام دو پسر و سه دختر از خود بجای گذاشت که پسرانش یکی امام علی النقی علیه‌السلام و دیگری بنام موسی می‌باشد و دختران آن حضرت هم حکیمه و خدیجه و ام‌کلثوم نام داشته‌اند و بعضی هم گفته‌اند که دختران وی دو تن به نامهای فاطمه و امامه بوده‌اند [۱].

محدث قمی از کتاب تحفهٔ الازهار نقل کرده است که امام جواد علیه‌السلام دارای چهار پسر بود: ابوالحسن امام علی النقی علیه‌السلام و ابواحمد موسی مبرقع و حسین و عمران، و دخترانش فاطمه و خدیجه و ام‌کلثوم و حکیمه بوده و مادرشان امولدی بود که او را سمانه‌ی مغربیه می‌گفتند و از ام‌الفضل دختر مأمون فرزندی نداشت و نسل و اعقاب آن جناب فقط از دو پسرش امام علی النقی علیه‌السلام و ابواحمد موسی می‌باشد، و از تاریخ قم نیز ظاهر می‌شود که زینب و ام‌میمونه نیز دختران امام جواد علیه‌السلام بوده‌اند [۲].

و به نقل شیخ مفید آن حضرت دو پسر و دو دختر داشته که عبارت بوده‌اند از: امام علی النقی علیه‌السلام و موسی مبرقع و فاطمه و امامه [۳] ولی آنچه مسلم است امام محمد تقی علیه‌السلام دارای دختری به نام حکیمه نیز بوده است که در موقع ولادت با سعادت حضرت حجهٔ ابن‌الحسن علیهماالسلام در منزل امام حسن عسکری علیه‌السلام حضور داشته است و چنانچه دختران آن جناب به قول شیخ مفید منحصر به فاطمه و امامه باشد در این صورت ممکن است حکیمه لقب یکی از آن دو دختر بوده است.

قبر حکیمه خاتون در شهر سامراء در قبه‌ی عسکریین در پایین پا متصل به ضریح آن دو امام بوده و ضریح علیحده دارد.

پسر بزرگ حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام امام علی النقی است که شرح حال او نیازمند تألیف جداگانه است [۴].

و اما ابواحمد موسی مبرقع چنان که نوشته‌اند تا زمان بلوغ در مدینه بوده و پس از آن به کوفه مهاجرت کرده و در سال ۲۵۶ هجری در حدود چهل سالگی به قم آمده است و چون در کمال صباحت و ملاحت بود برای محفوظ ماندن از آسیب بدنظران به صورت خود برقع می‌انداخت بدین جهت او را موسی مبرقع گویند.

از تاریخ قم نقل شده است که پس از آمدن موسی به قم اعراب قم که از اشعریین بوده و در سال ۹۴ از یمن به قم آمده و در آنجا ساکن شده بودند به او پیغام دادند که از جوار ما بیرون شو! لذا موسی به کاشان رفت و در آنجا احمد بن عبدالعزیز او را احترام و اکرام نمود و دستور داد که هر سال هزار مثقال طلا و یک اسب مسرجی به او بدهند.

پس از خروج موسی مبرقع از کوفه دو نفر از رؤسای عرب برای جستجوی او از کوفه بیرون شده و پس از تفحص حال او که دانستند به سوی قم حرکت کرده است به شهر مزبور آمده و مردم قم را به سبب اخراج وی توبیخ و ملامت نمودند و بزرگان اعراب قم را به طلب موسی فرستادند و آنها مجددا موسی مبرقع را با کمال اعزاز و اکرام از کاشان به قم آوردند و از اموال خود برای او منزل و چند سهم از قراء تفریش را خریدند.

پس از مدتی خواهران موسی یعنی زینب و ام‌محمد و میمونه و همچنین دخترش بریهه به نزد او آمده و در قم سکنی گزیدند تا در آنجا وفات یافته و در جوار حضرت معصومه به خاک سپرده شدند و این زینب در زمان اقامت خود در قم حصیر و بوریائی را که بر بالای قبر حضرت معصومه علیهاالسلام بود برداشت و به جای آن قبه‌ای بنا نهاد.

موسی مبرقع در سال ۲۹۲ در قم وفات نمود و مقبره‌اش معروف است و سلسله‌ی سادات رضوی و تقوی که در مشهد و قم و شیراز

ساکن می‌باشند به موسی مبرقع منتهی می‌شود [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الوری باب ۸.

[۲] منتهی الآمال جلد ۲ صفحه‌ی ۲۳۵.

[۳] ارشاد مفید جلد ۲ باب ۲۶.

[۴] در صورت عنایت توفیق از جانب خدای تعالی پس از خاتمه تألیف کتاب حاضر به نگارش شرح حال آن حضرت اقدام خواهد گردید انشاءالله.

[۵] منتخب التواریخ صفحه‌ی ۶۴۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

ابوتمام حبیب بن اوس الطائی

علامه‌ی حلی در کتاب خلاصهٔ الاقوال می‌نویسد که ابوتمام امامی مذهب بود و برای اهل بیت شعر بسیار گفته است و احمد بن الحسین نقل کرده که نسخه‌ی کهنه‌ای را دیدم که شاید در ایام ابوتمام و یا نزدیک زمان وی نوشته شده بود و در آن قصیده‌ای از ابوتمام بود که ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام را تا امام جواد علیه‌السلام ذکر کرده بود و در مورد ائمه‌ی بعد از آن حضرت چیزی قید نشده بود زیرا ابوتمام در ایام حضرت ابی‌جعفر علیه‌السلام از دنیا رفته است.

ابوتمام از نظر فصاحت و بلاغت در زمان خود یگانه و بی‌نظیر بود و چنان که گفته‌اند غیر از قصائد و قطعات چهارده هزار ارجوزه از عرب حفظ داشته و در صناعت شعر مقامی رفیع داشت.

ابراهیم بن مدبر با آنکه از اهل علم و ادب بود از اشعار وی چیزی حفظ نمی‌کرد زیرا او را دشمن می‌داشت و حتی گاهی لعن می‌نمود! روزی شخصی چند بیتی از اشعار ابوتمام را بدون نسبت دادن به وی از برای ابراهیم خواند، ابراهیم را اشعار مزبور خوش آمد و به فرزندش دستور داد که آنها را در پشت کتابی بنویسد، پس از آنکه اشعار نوشته شد بعضی گفتند ای امیر این اشعار از ابوتمام است، ابراهیم چون این سخن بشنید به فرزند خود گفت که آن صفحه را پاره کند!

مسعودی این عمل ابراهیم را ناپسند دانسته و گفته است که شخص عاقل باید درصدد آموختن باشد چه از دوست باشد و چه از دشمن، چه از شخص فرومایه و چه از شخص شریف چنان که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است که فرمود:

الحکمهٔ ضالهٔ المؤمن فخذ ضالتک ولو من اهل الشرک.

یعنی حکمت گمشده‌ی مؤمن است پس گمشده‌ات را بگیر ولو از اهل شرک (مشرکین) باشد.

و همچنین از ابوذر جمهر حکیم نقل شده که من از هر چیزی صفت نیک او را دریافتم حتی از سگ و گربه و خوک و کلاغ!

گفتند از سگ چه آموختی؟

گفت الفت و وفای او را که نسبت با صاحبش دارد!

گفتند از کلاغ چه آموختی؟ گفت شدت احتیاط و هوشیاری او را!

گفتند از خوک چه صفتی آموختی؟ گفت این عادت را که اول سپیده دم برای حوائج خود قیام می‌کند!

گفتند از گربه چه آموختی؟ گفت تملق او را موقعی که چیزی بخواهد! ابوتمام در سال ۲۳۱ در زمان واثق بالله در شهر موصل

وفات نمود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال جلد ۲ صفحه‌ی ۲۴۰-۲۳۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

ابو احمد محمد بن ابی‌عمیر

از اهل بغداد و ساکن آن شهر بوده و مردی عظیم المنزله و جلیل القدر و از اصحاب اجماع است که خاصه و عامه و ثاقت و جلالت او را تصدیق نموده‌اند، و او اعبد و اورع مردم بود و او را در فقاهت افضل و افقه از یونس بن عبدالرحمن گفته‌اند در حالی که از فضل بن شاذان روایت کرده‌اند که درباره‌ی فقاهت یونس می‌گفت:

ما نشأ فی الاسلام رجل من سائر الناس کان افقه من سلمان الفارسی رضی الله عنه و لا نشأء بعده افقه من یونس بن عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه.

یعنی: در اسلام مردی که افقه از سلمان فارسی باشد بوجود نیامده و پس از آن نیز افقه از یونس بن عبدالرحمن پیدا نشده است.

ابن ابی‌عمیر خدمت امام کاظم و رضا و جواد علیهم‌السلام را درک کرده و تعداد ۹۴ کتاب تصنیف نموده است.

در زمان هارون الرشید و پسرش مأمون گرفتاری و محنت او بیشتر شد زیرا او را سالها زندانی کردند و برای اینکه امر قضاوت را بپذیرد و اسامی شیعیان را بگوید تازیانه‌اش زدند و چون او را صد شلاق زدند طاقتش تمام شد و نزدیک بود که نام شیعیان را بگوید ولی ناگاه صدای محمد بن یونس عبدالرحمن را شنید که می‌گفت: یا محمد بن ابی‌عمیر اذکر موقفک بین یدی الله! یعنی ای محمد موقف خود را در پیشگاه خداوند به یاد آر! لذا از ذکر نام آنها خودداری نمود و زیاده از صد هزار درهم ضرر مالی به او رسید و مدت چهار سال در زندان بماند، خواهرش کتابهای او را جمع کرد و در غرفه‌ای نهاد و در اثر بارش باران کتب وی از بین رفت و محمد ناچار حدیث را از حفظ نقل می‌کرد و یا از نسخه‌هائی که مردم پیش از تلف شدن کتب او از روی آنها نوشته بودند نقل حدیث می‌کرد بدین جهت علمای شیعه به روایات مرسله‌ی او (که نام همه‌ی روات ذکر نشده) اعتماد دارند و آنها را مانند روایات مسند (روایاتی که نام همه روات ذکر شده باشد) می‌دانند.

در زمان هارون الرشید سندی بن شاهک (لعنهٔ الله علیه) به امر هارون او را به جهت تشیع وی یکصد و بیست چوب زد و سپس زندانی نمود، محمد بن ابی‌عمیر یکصد و بیست و یک هزار درهم داد تا خلاصی یافت و او متمول و صاحب پانصد هزار درهم بود.

شیخ صدوق از علی بن ابراهیم و او از پدرش نقل می‌کند که ابن ابی‌عمیر بزاز بود و از مردی ده هزار درهم طلب داشت چون مال ابن ابی‌عمیر تمام گشت و فقیر شد مردی که مدیون او بود خانه‌ی خود را به ده هزار درهم فروخت و پولش را برای محمد بن ابی‌عمیر آورد و گفت این طلب تست! محمد پرسید این پول را از کجا بدست آورده‌ای آیا ارثی به تو رسیده یا کسی آن را به تو بخشیده است؟ آن مرد گفت هیچ کدام نبوده بلکه برای ادای دین خود خانه‌ام را فروخته‌ام!

ابن ابی‌عمیر گفت از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که: لایخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدین یعنی مرد را به سبب قرض از خانه‌اش بیرون نمی‌کند، پس این پولها را تو بردار که من نمی‌پذیرم با اینکه به یک درهم آن نیز احتیاج دارم!

از فضل بن شاذان روایت شده است که گفت وقتی وارد عراق شدم شخصی را دیدم که رفیقش را ملامت می‌کرد و می‌گفت تو

صاحب اهل و عیال بوده و نیازمند به کسب و کار هستی و با این حال سجده‌ی طولانی بجا می‌آوری و من می‌ترسم که در اثر طول سجده چشمهای تو نابینا شود و از کسب و کار بازمانی و از راه نصیحت از این سخنان زیاد می‌گفت تا اینکه رفیقش گفت: وای بر تو چقدر مرا عتاب می‌کنی اگر بنا بود طول سجده موجب کوری شود بایستی ابن ابی‌عمیر رضی الله عنه نابینا شده باشد زیرا او پس از نماز صبح سر به سجده‌ی شکر می‌گذاشت و وقت زوال سر از سجده برمی‌داشت!

همچنین شیخ کشی روایت کرده است که فضل بن شاذان به نزد ابن ابی‌عمیر آمد و او در سجده بود و سجده را بسیار طول داد، چون سر از سجده برداشت حاضرین طول سجده‌ی او را متذکر شدند، ابن ابی‌عمیر گفت اگر سجود جمیل بن دراج را می‌دیدید سجود مرا طویل نمی‌شمردید و من روزی نزد جمیل رفتم و او سجده را بسیار طول داد و چون سر خود را بلند کرد من گفتم چقدر سجده را طول دادی! گفت اگر طول سجده‌ی معروف بن خربوذ را می‌دیدی سجده‌ی مرا سهل می‌شمردی!! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تتمة المنتهی صفحه‌ی ۲۱۷-۱۲۶-۱۲۳.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

احمد بن محمد بن ابی‌نصر

احمد بن محمد بن ابی‌نصر به بزنطی معروف است و او مردی مورد ثقه و جلیل القدر بوده و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از او روایات زیادی نقل کرده است.

قاضی نورالله شوشتری از کتاب خاصة الاقوال علامه‌ی حلی روایت می‌کند که بزنطی به خدمت حضرت رضا علیه‌السلام مشرف می‌شد و در نزد آن حضرت منزلت بسیاری داشت و از مخصوصین امام جواد علیه‌السلام به شمار می‌رفت و اصحاب ما بر صحت روایاتی که از او نقل شده اجماع نموده و به فقه و اجتهاد وی اقرار کرده‌اند.

در مختار کشی از احمد بزنطی منقول است که گفت روزی با صفوان بن یحیی و محمد بن ثنان و عبدالله بن مغیره (یا عبدالله بن جندب) خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رفتیم و پس از ساعتی که نشسته بودیم (به قصد خروج از حضور امام) برخاستیم حضرت رضا علیه‌السلام در میان این چند نفر به من فرمود بنشین! من به فرمان آن جناب نشستم و او نیز با من مشغول مذاکره شد و من از آن بزرگوار سئوالاتی می‌کردم و او نیز پاسخ می‌فرمود تا مقدار زیادی از شب سپری شد. چون خواستم به منزل خود مراجعت کنم امام فرمود می‌روی یا اینجا می‌خوابی؟

عرض کردم هر گونه دستور فرمائید، اگر بفرمائید برو می‌روم و اگر بفرمائید باش، اینجا در خدمت شما هستم.

حضرت فرمود که اینجا به خواب چون که دیر وقت شده و مردم درهای خانه‌هایشان را بسته و خوابیده‌اند آنگاه برخاستند و داخل حرم شدند.

پس از آنکه امام داخل حرم خود شدند من سجده‌ی شکر بجا آوردم و در سجده گفتم سپاس خدای را که حجت خود و وارث علوم انبیاء را در میان تمام برادران دینی من با من مأنوس گردانید (از این افتخاری که نصیب من شده بود برخود می‌بالیدم) و هنوز در سجده بودم که آن حضرت آمدند و به پای مبارك خود مرا متنبه ساختند، پس من برخاستم و امام رضا علیه‌السلام دست مرا گرفته و مالیدند و به من فرمودند ای احمد! بدان که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به عیادت صعصعهٔ بن صوحان رفت و موقعی که از بالین او برخاست بدو فرمود ای صعصعهٔ زنهار بر برادران دینی خود افتخار نکنی به عیادتی که من از تو کردم و از

خدا بترس و با حذر باش (یعنی تو نیز به سبب خوابیدن در اینجا مبادا به برادرانت فخر کنی) آنگاه به حرم خویش مراجعت فرمود!
بزنطی هشت ماه پس از وفات حسن بن علی بن فضال در سال ۲۲۱ وفات نمود [۱] .
و از روات و اصحاب دیگر آن حضرت ایوب بن نوح کوفی و جعفر بن محمد بن یونس و حسین بن مسلم بن الحسن و صفوان بن یحیی و مختار بن زیاد بصری و محمد بن الحسین کوفی و نوح بن شعیب بغدادی و احمد بن ابراهیم مراغی و علی بن بلال و محمد بن الحسن بصری است [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مجالس المؤمنین جلد ۱ صفحه‌ی ۴۱۶-۴۱۵.

[۲] اعیان الشیعه جلد ۴ ق ۲ صفحه‌ی ۱۶۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی

آنجناب اهل کوفه و از یاران مخصوص امام رضا و امام جواد علیهماالسلام و نزد آنها بسیار ارجمند بود و صاحب تألیفات که مهمترین آثار ایشان «الجامع» و «کتاب النوادر» است. وی فردی مورد اطمینان کامل و فقاهتش مورد قبول عامه دانشمندان شیعی است [۱] .

از ایشان ۷۸۸ روایت رسیده.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه ذیل عنوان الواقفه می نویسد:

او واقفی بود سپس بخاطر معجزاتی که از دست امام رضا علیه السلام ظاهر شد بر صحت امامت امام رضا علیه السلام و فرزندانش معتقد شد.

او از آل مهران بود و آن ها واقفی بودند ولی وی بر خلاف رأی آنها بود.

از احمد بن محمد ابن ابی نصر بزنطی نقل شده که من نزد امام رضا علیه السلام بودم خواستم برگردم، امام فرمودند: باش من در پیش امام ماندم، سپس امام به کنیزشان فرمودند: لحاف و رختخواب مرا بیاور و برای احمد در آن اطاق جا بینداز، وقتی که وارد خانه شدم احساس غروری به من دست داد و از ذهنم گذشت مثل منی در خانه‌ی ولی الله و بر رختخواب او؟!!

آن گاه امام مرا صدا زد و فرمود:

علی علیه السلام از صعصعهٔ بن صوحان عیادت فرمود، پس از عیادت فرمود: ای صعصعه عیادت مرا از خودت بر قوم خویش فخر قرار مده، برای خدا تواضع کن تا بلند مرتبه ات نماید.[۲] .

بدین ترتیب امام بصورت غیر مستقیم به این صحابی خویش درسی فراموش نشدنی داد و او را به راه نیل به مراتب عالیه رهنمون ساخت.

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی ص ۵۵۸.

[۲] معجم رجال حضرت آیت الله العظمی خوئی ج ۲، ص ۲۳۴.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

ابواحمد حسین

آنچه در کتاب‌های رجال همانند «رجال مامقانی»، «انساب الطالبیه»، «عمدة الطالب» و غیره تفحص نمودیم شرح حالی برای ابواحمد حسین بدست نیاوردیم. احتمال داده می‌شود که اگر این روایت صحیح باشد: که امام جواد علیه‌السلام دارای چنین پسری هم بوده در کودکی از دنیا رفته باشد، زیرا هیچ مطلبی نفیا و اثباتا درباره‌ی او دیده نشده است.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ مؤلف: حسین عماد زاده به اهتمام: غلامحسین عماد زاده؛ ناشر: حسینیه عماد زاده چاپ اول ۱۳۸۶.

ابوموسی عمران

درباره‌ی ابوموسی، عمران هم چیزی بدست نیامده و نویسندگان کتاب‌های رجالی و انساب نیز در این موضوع چیزی ننوشته‌اند. از کتاب «الاصابه» و کتاب رجال و غیره نیز چیزی مفهوم نشد.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ مؤلف: حسین عماد زاده به اهتمام: غلامحسین عماد زاده؛ ناشر: حسینیه عماد زاده چاپ اول ۱۳۸۶.

احمد بن حجر هیثمی مکی

محدث و مفتی حجاز و فقیه شافعی مؤلف «الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقة» (متوفی ۹۷۴ ه) درباره‌ی امام جواد علیه‌السلام می‌نویسد:

«و مما اتفق انه بعد موت أبیه بسنة واقف و الصبیان یلعبون فی أزقة بغداد إذ مر المأمون ففروا و وقف محمد و عمره تسع سنین، فألقی الله محبته فی قلبه فقال له: یا غلام ما منعک من الإنصراف».

«یک سال پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مأمون به بغداد آمد. روزی به عزم شکار حرکت کرد. امام جواد علیه‌السلام در کناری ایستاده بود و چند کودک در آن نزدیکی به بازی مشغول بودند، همین که موکب مأمون را دیدند، فرار کردند ولی محمد بن علی جواد علیه‌السلام در حالی که تنها نه سال از عمرش گذشته بود، بر جای خود ایستاد، خداوند محبت او را در قلب مأمون انداخت و پرسید: چه باعث شد تو با سایر کودکان فرار نکردی؟ حضرت جواد علیه‌السلام فورا جواب داد: ای امیرالمؤمنین راه تنگ نبود که من با رفتن خود آن را برای عبور خلیفه وسعت داده باشم و مرتکب گناهی هم نشده‌ام که از ترس مجازات فرار کنم و من نسبت به خلیفه‌ی مسلمین حسن ظن دارم، گمانم این است که او بی‌گناهان را آسیب نمی‌رساند. بدین جهت در جای خود ماندم و فرار نکردم».

«فأعجبه کلامه و حسن صورته فقال له: ما اسمک و اسم أبیک؟..»

«مأمون از سخنان محکم و منطقی کودک و همچنین قیافه‌ی جذاب و گیرای او تعجب کرد و پرسید اسم شما و اسم پدرت چیست؟».

فرمود: «محمد بن علی الرضا» هستم «مأمون» نسبت به پدر او از خداوند طلب رحمت کرد و راه خود را در پیش گرفت.

چون به صحرا رسید، نظرش به دراجی افتاد بازی از پی آن رها کرد آن باز مدتی ناپدید شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز نیمه رمقی در آن بود مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهی را در دست گرفت و برگشت چون به همان موضع که هنگام رفتن حضرت جواد علیه‌السلام در آنجا بود، رسید باز دید که کودکان فرار کردند ولی او همچنان در جای خود ایستاد وقتی خلیفه نزدیک شد گفت: ای محمد این چیست که در دست من است؟ حضرت فرمود: ای امیرالمؤمنین خداوند با قدرت خود در دریا ماهیان ریزی آفریده بازهای پادشاهان و خلفا آن را شکای می‌کنند و پادشاهان آن را در کف می‌گیرند سلاله‌ی نبوت را با آن امتحان می‌نمایند. مأمون از مشاهده‌ی این وضع تعجبش افزون شد و گفت: حقا که تو فرزند امام رضا هستی؟ یعنی از فرزند آن بزرگوار این عجائب و اسرار بعید نیست.

«و أخذه معه و أحسن إلیه و بالغ فی إکرامه، فلم یزل مشفقا به لما ظهر له بعد ذلک من فضله و علمه و کمال عظمته و ظهور برهانه مع صغر سنه عزم علی تزویجه بابنته «امالفضل».

«و او را طلبید و مورد اعزاز و اکرام بسیار قرار داد و پیوسته به خاطر فضل و علم و کمالی که با وجود کمی سنش از او ظاهر می‌شد، به او مهربانی می‌کرد سرانجام تصمیم گرفت دختر خود «امالفضل» را به عقد او درآورد».

«بنی‌عباس» از شنیدن این قضیه به فغان آمدند زیرا ترسیدند که کار حضرت جواد بدان جا بکشد که کار پدرش حضرت رضا علیه‌السلام کشیده بود از این رو دسته جمعی نزد مأمون آمده و گفتند: ای امیرالمؤمنین تو را به خدا سوگند می‌دهیم که از تصمیم خود درباره‌ی تزویج ابن الرضا علیه‌السلام خودداری کنی؟

«فلما ذکر لهم انه إنما اختاره لتمیزه علی کافهٔ أهل الفضل علما و معرفهٔ و حلما مع صغر سنه فنازعوا فی اتصاف محمد بذلک».

«چون مأمون به آنها گفت که محمد بن علی را به خاطر برتری در علم و دانش و حلم بر همه‌ی دانشمندان زمان در حالی که کودکی بیش نیست برای دامادی خود برگزیده است. عباسیان این بار در اتصاف محمد علیه‌السلام با این اوصاف مخالفت کردند».

رأی همه آنان بر این قرار گرفت که از «یحیی بن أکثم» - که قاضی بزرگ آن زمان بود - بخواهند تا حضرت محمد بن علی علیه‌السلام را طوری سؤال پیچ کند که از پاسخ سؤالات وی باز ماند».

برای این کار وعده‌ی اموال نفیس و نویدهای فراوانی به او دادند آنگاه به همراه «ابن‌أکثم» به نزد مأمون بازگشتند. مأمون دستور داد برای حضرت جواد علیه السلام تشکی پهن کنند و دوبالش روی آن بگذارند امام جواد علیه السلام در آن مجلس حاضر شد و در جایگاه خود نشست دیگران هر یک در جای خود نشستند و «یحیی بن أکثم» نیز پیش روی آن حضرت نشست.

«فسأله یحیی مسائل أجابه عنها بأحسن جواب و أوضحه فقال له الخلیفهٔ: أحسنت أباجعفر فإن أردت أن تسأل یحیی و لو مسألهٔ واحدهٔ..».

«یحیی از او مسائلی پرسید و امام به سؤالات وی به احسن وجه پاسخ داد و مسأله را روشن نمود و خلیفه زبان به تحسین وی گشود و گفت: آفرین بر تو ای ابوجعفر. و اگر بخواهی تو هم می‌توانی از «یحیی» مسأله‌ای بپرسی؟»

«فقال له: ما تقول فی رجل نظر إلی امرأهٔ أول النهار حراما ثم حلت له ارتفاعه ثم حرمت علیه عنه الظهر ثم حلت له عند العصر ثم حرمت علیه المغرب ثم حلت له العشاء ثم حرمت علیه نصف اللیل ثم حلت له الفجر، فقال یحیی لا أدری».

«حضرت فرمود: چه می‌گوئی درباره‌ی مردی که زنی را در او روز نگاه کند که بر او حرام بود و چون روز بلند شد، بر او حلال گردید. چون ظهر شد حرام گردید چون عصر شد حلال گردید چون آفتاب غروب کرد حرام گشت چون وقت عشا رسید حلال شد چون نصف شب شد حرام گشت چون سپیده صبح دمید بر او حلال شد بگو این چگونه زنی است و برای چه حلال و برای چه حرام می‌شود؟! «یحیی» گفت: نمی‌دانم».

فرمود:

«این زنی است که کنیز مردی بوده و بامداد مرد بیگانه‌ای او را نگاه کرد چنین نگاهی بر آن مرد حرام بود و چون روز بالا آمد و او را از مولایش خرید، بر او حلال شد و چون ظهر شد آزادش کرد، با آزاد شدن حرام شد و بعدا او را برای خود عقد کرد و بدین ترتیب برای او حلال شد چون غروب شد ظهار کرد بر او حرام شد و چون هنگام عشا شد، کفاره ظهار را داد و بر او حلال شد و چون نیمه شب شد به یک طلاق او را طلاق داد پس حرام شد و چون سپیده زد، رجوع کرد پس بر او حلال شد».

«مأمون» به حاضران مجلس که اغلب از عباسیان بودند، رو کرد و گفت: آیا دانستید آنچه را که نمی‌پذیرفتید؟ سپس در همان مجلس دختر خود «ام‌الفضل» را به عقد ازدواج حضرت جواد علیه‌السلام درآورد... [۱] .

به گفته‌ی «ابن‌حجر هیثمی»: «مأمون او را به دامادی خود انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه‌ی دانشمندان برتری داشت» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الصواعق المحرقة، ص ۲۰۴.

[۲] همان کتاب، ص ۲۰۵.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

ابن ابی الحدید شافعی

ابن ابی‌طلحه در کتاب مطالب السئول فی مناقب آل‌الرسول خود می‌نویسد: امام جواد ابوجعفر ثانی است که در پدرانش ابوجعفر محمد باقر بن علی علیه‌السلام بوده و او نیز به این نام و کنیه در آمده نامش نام جدش محمد و به ابی‌جعفر ثانی معروف گردیده، حضرتش اگرچه صغیر السن است ولیکن کبیرالقدر و رفیع الذکر می‌باشد این بزرگوار بعد از پدرش علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به امر امامت قیام نموده و در امامت از پدر بزرگوارش به او تصریح و اشاره شد چنانکه جماعتی در ثقات عدول به آن خبر داده‌اند و این چنان است که ما آن را از نصوص منقوله و تصریحات مرویه و اشارات خاصه و تلویحات صریحه در امامت آن جناب به اصغر سن مبارکش ذکر کردیم.

ابن‌صباغ مالکی نیز در فصول المهمه خود می‌نویسد ابی‌جعفر محمد الجواد بن علی الرضا علیه‌السلام نهمین امام است و از تاریخ ولادت و وفات و نسب و لقب آن حضرت مطالبی نوشته که پیش از این به بعضی از آن اشاره شده و نیز ابن‌صباغ از شیخ کمال الدین بن طلحه شافعی در مناقب امام جواد علیه‌السلام این مطالب را می‌نویسد: اما مناقب ابی‌جعفر محمد الجواد کسیرا در خور آن نیست که بتواند در اطراف آن چنانکه بایست بیانی کند و یا روزگاری را از عمر خود صرف آن نموده و به جائی برسد این امام ناکام اگرچه روزگار به او مجالی نداد و دوره‌ی زندگانی حضرتش ادامه و دوامی نیافت و مقدرات الهی به قلت بقای او در دنیا جاری شده بود و زیست و دوام او در دار دنیا از سایر ائمه کمتر شده و ایام و لیالی عمر وی کوتاهتر بود به او وجود این خدای متعال او را به انوار مقدسه خودش تخصیص داده در مطالع تعظیم او را جلوه و جلال بخشیده و اخبار و آثار او در معارج و مدارج تفضیل و تکریم برقرار و پایدار است

آیا چه گوئیم ما در جلالت و مقام امام جواد و فضیلت و کمال و عظمت و جلال او، حضرتش در میان طبقات ائمه سنش کمتر از همه و قدر و شانش اعظم است او در اندک مدتی از عمر شریفش کراماتی بسیار و معجزاتی بی‌شمار از خود نشان داده و معارج

فضیلت و کمال را طی کرده از رشحات و تراوش دانش و بینش خود اثرها گذاشته و از نفحات و ریزش فضل و کمالش بی‌اندازه حساب و شمار فیوضاتی به عالم علم نثار فرموده چه بسا مجالس و محافلی که متکلم به احکام گردیده و از مسائل حلال و حرام را بیان نموده و زبان دشمنان و خصم بد فرجام را به منطق فصیح و گفتار ملیح خود الکن و کلیل کرده و چه بسیار انجمن و محفلی که در صدر جلساء و راس خطبا و بلغاء قرار گرفته و در برابر خود تمامی فصحا و بلغا و علما و حکما را تحت الشعاع گذارده و مانند یحیی بن اکثم قاضی زبردست و توانای عصر را به عجز و فتور خود اعتراف داده حبذا بر این عظمت و کبریا هزاران هزار تحسین و آفرین بر این بیان شیوا و گفتار متین و دلربا و این عزت و جلال و شوکت و جبروت اینک ما در این کتاب خود بعون الله و حسن تابیده بعضی از آن مقالات و محاورات و مناظره و مباحثات را که با زعمای اهل علم و رؤسای اهل حل و عقد از اهل خلاف نموده و از محامد صفات و حسن ذات و استعداد و جلالت شان و نبالت مقام و علوم درجات حضرتش با تاثیر کلام در دربار آن بزرگوار که توجه مأمون را به جانب او جلب نموده و عاطفه او را به طرف جنابش متوجه کرده تا اینکه به مقر سلطنت و مرکز دولت خود برگشته و دختر خود را به تزویج حضرتش درآورده و به دامادی و مصاهرت او افتخار نموده تا حدی با خامه نارسا و قلم ناتوان و اندیشه قاصر خود به مورد تحریر و بیان می‌گذاریم (ان شاءالله)

منبع: سرور الفؤاد یا زندگانی حضرت امام جواد محمد بن علی التقی؛ ابوالقاسم سحاب؛ دارالکتب اسلامیه.

ادعائی بزرگ از کودکی ۲۵ ماهه

طبق آنچه محدثین و مورخین ثبت کرده‌اند:

حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام موهای سرش کوتاه و فر خورده شده و چهره‌ی مبارکش نمیکن بود، که تقریبا از این جهت مقداری شبیه افراد سیاه‌پوست به نظر می‌رسید.

به همین جهت، اشخاص منافق و فرصت طلب که هر لحظه دنبال سوژه‌ای هستند تا بتوانند ضربه‌ی خویش را وارد سازند.

لذا در نسب حضرت تشکیک به وجود آوردند و گفتند: این فرزند امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام نیست.

به قدری این شایعه و تهمت در افکار عده‌ای اثر گذاشت که مجبور شدند حضرت جواد علیه‌السلام را که بیش از حدود ۲۵ ماه از عمر مبارکش سپری نگشته بود، بردارند و نزد افراد قیافه‌شناس و نسب شناس آورند تا موضوع برای همگان روشن و ثابت شود که این کودک از چه خانواده‌ای است.

همین که آن کودک معصوم را نزد قیافه‌شناسان - که در جمع عده‌ای از اشخاص مختلف بودند - بردند، ناگاه همگی آن نسب‌شناسان از عظمت و هیبت آن کودک به سجده افتادند؛ و چون سر از سجده برداشتند، اظهار داشتند:

وای بر شماها! این ستاره‌ی درخشان و این اختر روشنائی بخش را بر ما عرضه می‌دارید؟!

به خدای بزرگ سوگند، این کودک پاک و منزه از هر نوع رجس و آلودگی است، او از خانواده‌ای پاک و تکامل یافته است، او در تمام مراحل انتقال در ارحام، نیز پاک و منزه قرار گرفته است.

به خدا سوگند، او از ذریه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از فرزندان امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام می‌باشد.

بروید و به خداوند سبحان پناه ببرید؛ و از چنین افکار و دسیسه‌های نابخردانه، توبه نمائید و در نسب او هیچ‌گونه شک و تردید نداشته باشید.

امام محمد جواد علیه‌السلام در تمام این حالات و لحظه‌ها، حمد و ثنای خداوند متعال را بر زبان جاری می‌نمود.

پس از آن که سخن قیافه شناسان پایان یافت، حضرت لب به سخن گشود و ضمن خطبه‌ای طولانی – که همه‌ی افراد را که از اقشار مختلف بودند، به تعجب و حیرت واداشت – اظهار نمود:

شکر و سپاس خدای را، که را از برگزیدگان نور خودش قرار داد؛ و از بین نیکان، ما را انتخاب نمود؛ و نیز ما را از امانت داران خویش به حساب آورد و حجت و راهنمای بندگانش قرار داد و....

بعد از آن فرمود: ای جمعیت حاضر! همانا من محمد جواد، پسر علی رضا، فرزند موسی کاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین شهید، فرزند امیرالمؤمنین علی مرتضی و فاطمه‌ی زهراء دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هستم.

آن گاه افزود: مرا به افراد قیافه شناس عرضه می‌دارند؟!

به خداوند یکتا سوگند، من نسبت به نسبت‌های همه‌ی مردم از خودشان و از دیگران آشناترم، من به تمام اسرار درونی و علنی اشخاص کاملا آگاه هستم.

و در ادامه، بعد از بیان مطالبی بسیار مهم، اظهار داشت: چنانچه دولت‌های کفر و افراد دنیاپرست نمی‌بودند و بر علیه ما و دیگر مؤمنین شورش نمی‌کردند، مطالبی را اظهار می‌نمودم که تمام اشخاص در حیرت و تعجب قرار گیرند.

و سپس دست مبارکش خود را بر دهان خویش نهاد و آخرین سخنش چنین بود:

ای محمد! خاموش باش همچنان که پدرانت خاموش گشتند و صبر و شکیبائی را پیشه‌ی خود قرار بده؛ و در اظهار حقایق همانند پیامبران اولوالعزم عجله منما، همانا که مخالفین جزای گفتار و اعمالشان را خواهند دید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] هدایة الکبری حضینی: ص ۲۹۶، حیلة الأبرار: ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۲.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی

مرحوم طبری، بحرانی، شیخ حر عاملی و دیگر بزرگان آورده‌اند که شخصی به نام عمارة بن زید حکایت کند:

روزی در مجلس حضرت ابوجعفر، امام محمد بن علی علیهماالسلام نشسته بودم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله! علائم و نشانه‌های امام چیست؟

حضرت فرمود: هر کس بتواند کاری را که هم اکنون من انجام می‌دهم، انجام دهد، یکی از نشانه‌های امام در او می‌باشد.

و سپس انگشتان دست مبارک خود را روی صخره‌ای – که در کنارش بود – نهاد، و هنگامی که دست خود را از روی آن سنگ برداشت، دیدم جای انگشتان دست حضرت روی آن سنگ به طور روشن و واضح اثر گذاشته است.

و نیز حضرت را مشاهده کردم که قطعه‌ی آهنی را با دست مبارک خود گرفته است و بدون آن که آن را در آتش نهاده باشند – همانند قطعه‌ای کش و لاستیک یا فنر – از دو سمت می‌کشد و پاره نمی‌شود. [۱] .

– همچنین آورده‌اند:

عبدالله بن محمد – که یکی از راویان حدیث است – گوید:

روزی همراه عمارة بن زید بودم، او ضمن صحبت‌هائی، حکایت عجیبی را برایم بیان کرد، گفت: روزی امام محمد جواد

علیه‌السلام را در حالی که یک سینی بزرگ گرد - مجمعه - جلویش نهاده بود، دیدم؛ پس از ساعتی به من خطاب کرد و فرمود: ای عماره! آیا مایل هستی که به وسیله‌ی این سینی - فلزی - یک کار عجیب و حیرت انگیز را مشاهده کنی؟

عرضه داشتم: بلی، میل و علاقه دارم.

پس ناگهان حضرت دست مبارک خود را بر آن سینی نهاد و سینی به شکل مایع درآمد؛ سپس آن‌ها را جمع نمود و در طشت و قدحی که کنارش بود، ریخت؛ و بعد از آن دست خود را روی آن مایع کشید و به صورت همان سینی اول درآمد.

و امام علیه‌السلام در پایان فرمود: امام یک چنین قدرتی را دارد - که در همه چیز می‌تواند با اراده‌ی الهی تصرف کند و تغییر و دگرگونی ایجاد نماید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۳۲۲، ح ۲۳۵۹، نوادر المعجزات: ص ۱۸۱، ح ۷، اثبات الهداهٔ: ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۶۳.

[۲] اثبات الهداهٔ: ۳، ص ۳۴۶، ح ۶۶، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۳۲۴، ح ۲۳۶۲، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۵۹، دلائل الامامهٔ: ص ۴۰۰، ح ۳۵۷.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

استواری پیش از اظهار

اظهار الشیء قبل أن یستحکم مفسدهٔ له. [۱] .

اظهار چیزی قبل از آنکه محکم و پایدار شود سبب تباهی آن است.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول ، ص ۴۵۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

افشاگری زمان

الأیام تهتک لک الأمر عن الأسرار الکامنهٔ. [۱] .

روزگار و گذشت زمان، پرده از روی کارهای نهفته‌ات برمی‌دارد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۵.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

اعتماد به خدا، نردبان ترقی

ألثقهٔ بالله ثمن لکل غال و سلم الی کل عال. [۱] .

اعتماد به خداوند بهای هر چیز گرانبها و نردبان هر امر بلند مرتبه‌ای است.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

اسباب رضوان خدا و رضایت آدمی

ثلاث یبلغن بالعبد رضوان الله تعالی:

کثرهٔ الاستغفار، و لین الجانب، و کثرهٔ الصدقهٔ. و ثلاث من کن فیه لم ینـدم: ترک العجلـهٔ. و المشورهٔ، و التوکل علی الله عند العزم. [۱] .

سه چیز است که رضوان خداوند متعال را به بنده می‌رساند:

۱- زیادی استغفار.

۲- نرمخو بودن.

۳- و زیادی صدقه.

و سه چیز است که هر کس آن را مراعات کند، پشیمان نشود:

۱- ترک نمودن عجله،

۲- مشورت کردن،

۳- و به هنگام تصمیم، توکل بر خدا نمودن.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

اسما و صفات الهی

ابوهـاشم جعفری گویـد : نزد آن حضـرت بودم که مردی از ایشان پرسـید : خداونـد در کتابش برای خود نامها و صـفتهایی را ذکر کرده، نامها و صفتهای خداوند خود او هستند.

امام فرمود : این سـخن تو دو چهره دارد : اگر بگویی : آنها همان خدا هستند، یعنی در خداوند کثرت جای داشته و او مرکب است، این معنی در خـدا متصور نیست و خـدا برتر از این معانی است، و اگر مرادت آن است که : این صـفات و نامها همواره با خـدا بوده

است، همواره بودن دو معنا دارد : اگر بگویی : این صفات جاودانه در علم و دانش خداوند بوده و او شایسته‌ی آنهاست این حرف درست است، اگر بگویی : تصور این صفات و حروف کلماتش نزد او بوده، پس خداوند برتر است از اینکه چیزی با او بوده باشد، بلکه خداوند بوده در حالیکه مخلوقی با او نبود، آنگاه اسماء و صفات را به عنوان وسیله‌ی یاد کردن او خلق کرده، و خدا بود و نام و یادی نبود و آنچه یاد می‌شود همان خداوند جاودانه‌ای است که همواره بوده است.

و اسماء و صفات الهی مخلوق اویند، و معانی آنها و مقصود آنها خدایی است که اختلاف و همبستگی در او جای ندارد، چرا که اختلاف و همبستگی در اموری صدق می‌کند که مرکب و دارای اجزاء باشد، از این رو نمی‌توان گفت : خداوند همبستگی پیدا کرده است، و نه اینکه خدا کم و زیاد است، و لکن خداوند در ذاتش قدیم و ازلی است، و هر چیزی که بیش از یکی باشد مرکب است و خداوند یگانه‌ای که ترکیب در او نیست، و توهم کمی و زیادی در او جای ندارد و هر مرکبی از توهم شده‌ای به کمی و زیادی مخلوق اوست، و راهنمائی است بر آنکه خالق و آفریدگاری دارد.

پس در این سخنت : خداوند قادر است، و در حقیقت خبر می‌دهی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند، و با این کلمه عجز را از خدا دور ساخته و عجز را در ماوراء او قرار دادی، و همچنین در این سخنت : خداوند داناست، با این سخن جهل را از او زدودی، و جهل را غیر او دانستی، و هرگاه خداوند اشیاء را فانی ساخت صورت و حروف و کلمات را نیز فانی ساخته است، و همواره و جاودانه و دانا بوده است.

آن مرد گفت : پس چگونه پروردگارمان را شنوا نامیدیم؟ فرمود : زیرا هرچه را گوشها می‌یابند از دید او مخفی نمی‌باشد، او را به گوشی که در سر قرار دارد توصیف نمی‌کنیم، و همچنین خداوند را بینا می‌نامیم زیرا آنچه دیدگان درک می‌کنند از دید او مخفی و پنهان نمی‌باشد، رنگ باشد یا شخصی یا غیر اینها، و او را به دیدگان که در سر قرار داشته و می‌بیند توصیف نکرده‌ایم.

و همچنین او را دقیق و باریک‌بین نامیدیم، چرا که به اشیاء کوچک همچون پشه و پنهانتر از آن و مولکولهای بدنشان آگاه است، و نیز به غریزه و شهوات آنان برای تولید نسل و توجه به آن، و جایگزینی گروهی از آنان در جایگاه دیگران، و انتقال غذا و آب به فرزندانشان در کوهها و بیابانها و دشتها و بیشه‌ها آگاه است، از این رو دانستیم آفریدگار آن باریک‌بین است و چگونگی ندارد، و چگونگی داشتن برای آفریده شده‌ای است که آن گونه خلق کرده است.

و همچنین پروردگارمان را نیرومند و توانا می‌نامیم، منظور قدرت جسمانی که از مخلوقها دیده‌ایم نمی‌باشد، و اگر نیروی او توانائی گرفتن که در مخلوقین است باشد تشبیه در خداوند صورت گرفته و احتمال زیاد از مخلوقین در او می‌رود و آنچه احتمال زیاد دارد ناقص باشد، و آنچه ناقص باشد قدیم و ازلی نیست و هرچه قدیم نباشد عاجز و ناتوان است.

پس پروردگار بزرگ ما شبیه نداشته و ضد و همانندی ندارد و کیفیتی برای او نبوده و نهایتی ندارد و دیدگانی بر او واقع نمی‌گردد، و بر قلوب حرام است که او را به چیزی شبیه کنند، و بر اوهام که او را محدود سازند، و بر جانها که او را تکون و وجود بخشند، برتر و بزرگوارتر از آن است که دارای وسایل مخلوقاتش بوده و نامهای آفریده‌هایش بر او صدق نماید و از همه‌ی این امور بسیار والاتر است.

کلامه فی أسماء الله تعالی و صفاته

روی ابوهاشم الجعفری قال : کنت عند ابی‌جعفر الثانی علیه‌السلام فساله رجل فقال : اخبرنی عن الرب تبارک و تعالی له اسماء و صفات فی کتابه؟ و اسماؤه هی هو؟

فقال ابوجعفر علیه‌السلام : ان لهذا الکلام وجهین : ان کنت تقول : هی هو، ای انه ذو عدد و کثرة فتعالی الله عن ذلک، و ان کنت تقول : هذه الصفات و الاسماء لم تزل، فان، «لم تزل» محتمل معنیین : فان قلت : لم تزل عنده فی علمه و هو مستحقها فنعم، و ان کنت تقول : لم یزل تصویرها و هجاؤها و تقطیع حروفها، فمعاذ الله ان یکون معه غیره، بل کان الله و لا خلق ثم خلقها وسیلة بینه و

بین خلقه یتضرعون بها الیه و یعبدونه، و هی ذکره و کان الله و لا ذکر، و المذکور بالذکر هو الله القدیم الذی لم یزل.
و الاسماء و الصفات مخلوقات، و المعانی و المعنی بها هو الله الذی لا یلیق به الاختلاف و لا الائتلاف، و انما یختلف و یأتلف المتجزیء، فلا یقال : الله موتلف، و لا الله قلیل و لا کثیر، ولکنه القدیم فی ذاته، لان ما سوی الواحد متجزیء، والله واحد لا متجزیء و لا متوهم بالقلهٔ و الکثرهٔ، و کل متجزیء او متوهم بالقلهٔ و الکثرهٔ فهو مخلوق دال علی خالق له.
فقولک : ان الله قدیر، خبرت انه لا یعجزه، فنفیت بالکلمهٔ العجز و جعلت العجز سواه، و کذلک قولک : عالم، انما نفیت بالکلمهٔ الجهل و جعلت الجهل سواه، و اذا افنی الله الاشیاء افنی الصورهٔ و الهجاء و التقطیع، و لا یزال من لم یزل عالما.
فقال الرجل : فکیف سمینا ربنا سمیعا؟ فقال : لانه لا یخفی علیه ما یدرک بالاسماع و لم نصفه بالسمع المعقول فی الراس، و کذلک سمیناه بصیرا، لانه لا یخفی علیه ما یدرک بالابصار، من لون او شخص او غیر ذلک، و لم نصفه ببصر لحظهٔ العین.
و کذلک سمیناه لطیفا، لعلمه بالشیء اللطیف مثل البعوضهٔ، و اخفی من ذلک، و موضع النشوء منها، و العقل و الشهوهٔ للسفاد و الحدب علی نسلها، و اقام بعضها علی بعض، و نقلها الطعام و الشراب الی اولادها فی الجبال و المفاوز، و الاودیهٔ و القفار، فعلمنا ان خالقها لطیف بلا کیف، و انما الکیفیهٔ للمخلوق المکیف.
و کذلک سمینا ربنا قویا، لا بقوهٔ البطش المعروف من المخلوق، ولو کانت قوته قوهٔ البطش المعروف من المخلوق لوقع التشبیه و لاحتمل الزیادهٔ، و ما احتمل الزیادهٔ احتمل النقصان، و ما کان ناقصا کان غیر قدیم، و ما کان غیر قدیم کان عاجزا.
فربنا تبارک و تعالی لا شبه له و لا ضد، و لا ند و لا کیف، و لا نهایهٔ و لا تبصار بصر، و محرم علی القلوب ان تمثله، و علی الاوهام ان تحده، و علی الضمائر ان تکونه، و جل و عز عن اداهٔ خلقه و سمات بریته، و تعالی عن ذلک علوا کبیرا.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

اعمال به نیت است

هرکه کاری را انجام دهد اما از آن خشنود نباشد گویا عامل بر آن کار نبوده و هر که موفق به انجام کاری نشود اما از آن خشنود باشد همانند کسی است که عامل به آن بوده است.
قوله فی أن الاعمال بالنیات
من شهد امرا فکرهه کان کمن غاب عنه، و من غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

ازدیاد نعمت های الهی با شکر

کسی در مقابل نعمتی که خداوند به او ارزانی داشته او را سپاس نگزارده جز آنکه به خاطر آن سزاوار افزایش نعمتهای الهی می‌گردد قبل از آنکه این امر را بر زبان جاری سازد.
خداوند افزون نمودن نعمتهایش را قطع نمی‌نماید تا اینکه بنده از سپاسگزاری‌اش دست بردارد.
قوله فی ان نعم الله یزید بالشکر

ما شکر الله احد علی نعمهٔ انعمها علیه الا استوجب بذلک المزید قبل ان یظهر علی لسانه.

لا ینقطع المزید من الله حتی ینقطع الشکر من العباد.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

ایمن از شر مأمون

صفوان بن یحیی می گوید: ابونصر همدانی به من گفت که حکیمه دختر ابی الحسن قرشی که از زنان نیکوکار بود به من گفت: وقتی امام جواد علیه السلام از دنیا رفتند برای عرض تسلیت به نزد ام فضل رفتم و به او تسلیت گفتم و او را بسیار غمگین یافتم که با گریه و ناله و بی تابی خودش را می کشت (کنایه از شدت ناراحتی) من نزد او نشستم تا مقداری ناراحتیش فرو نشست و ما مشغول سخن دربارەی کرم امام جواد و توصیف ایشان و بیان آنچه خداوند از عزت و اخلاص و شرافت و بزرگواری به ایشان عطا کرده بود شدیم.

ناگاه دختر مأمون (ام فضل) گفت: آیا به تو خبر دهم از ایشان چیز عجیبی را؟

گفتم: آن چیست؟

گفت: من زیاد به ایشان غیرت می ورزیدم و همیشه مراقب او بودم و چه بسا از او چیزی می شنیدم و به پدرم شکایت می کردم پس می گفت: دخترم تحمل کن. همانا او (امام جواد علیه السلام) جگر گوشەی رسول خداست. روزی من نشسته بودم کنیزی وارد شد و سلام کرد.

گفتم تو کیستی؟

گفت: من کنیزی از فرزندان عمار بن یاسر هستم و همسر ابی جعفر محمد بن علی علیهماالسلام همسر شما می باشم. پس به من مقداری حسد داخل شد که قادر به تحمل آن نبودم و تصمیم گرفتم خارج شوم و سر به بیابان بگذارم و نزدیک بود که شیطان مرا به بدی بر آن کنیز وادار نماید، پس خشم خود را فرو بردم و به او کمک کردم و لباس پوشانیدم پس زمانیکه از پیش من رفت نتوانستم بر خود مسلط شوم برخاستم و به پیش پدرم رفتم و موضوع را به او خبر دادم در حالیکه او مست لایعقل بود، پس گفت: ای غلام برای من شمشیری بیاور پس غلام شمشیر را آورد و او بر اسب سوار شد و گفت به خدا سوگند او (امام جواد علیه السلام) را قطعه قطعه می کنم. من زمانیکه این وضعیت را مشاهده کردم، گفتم: انا لله و انا الیه راجعون با خود و شوهرم چه کردم؟! و به صورتم سیلی می زدم پس پدرم بر محضر او (امام جواد علیه السلام) داخل شد و همواره او را با شمشیر می زد تا قطعه قطعه کرد. سپس خارج شد و من دوان دوان پشت سر او بیرون آمدم و از اندوه و بیقراری شب را نخوابیدم.

صبح شد و من پیش پدرم رفتم و گفتم می دانی دیشب چه کردی؟ گفت: چه کردم؟ گفتم ابن الرضا علیه السلام را کشتی. چشمهایش اشک آلود شد و بیهوش گردید زمانیکه به هوش آمد گفت وای بر تو چه می گویی؟!

گفتم: بله به خدا سوگند پدر بر او وارد شدی و همواره وی را با شمشیر می زدی تا قطعه قطعه کردی پس از این خبر به شدت مضطرب و نگران شد.

پس گفت: یاسر خادم را به نزد من بیاورید.

پس زمانیکه آوردند به یاسر خادم گفت: این (ام فضل) چه می گوید:

یاسر گفت: ای امیرالمؤمنین راست می گوید.

پس پدرم با دستش به سینه و صورتش می زد و می گفت: انا لله و انا الیه راجعون هلاک شدیم، به خدا نابود شدیم، و تا ابد رسوا شدیم.

وای بر تو برو و ببین ماجرا از چه قرار است و سریعا به من خبر بیاور که نزدیک است جانم از بدنم خارج شود.

پس یاسر خارج شد و من بر گونه و صورتم می زدم پس خیلی زود برگشت و گفت مژده بده امیرالمؤمنین:

مأمون گفت: هر چه بخواهی مژدگانی می دهم – چه دیدی؟ – گفت بر او وارد شدم دیدم نشسته و پیراهنی دارد که دست و پای ایشان را پوشانده به او سلام کردم و گفتم ای فرزند پیامبر دوست دارم این پیراهنت را به من هبه نمائی در آن نماز بخوانم و بوسیله‌ی آن متبرک شوم؛ من می خواستم به بدن او نگاه کنم که آیا در آن زخم یا اثر شمشیر هست.

پس فرمود: من تو را با بهتر از آن می پوشانم. گفتم: غیر از این نمی خواهم پس حضرت آن را کند پس بدن ایشان را نگاه کردم اثر شمشیر نبود پس مأمون به شدت گریست و گفت: بعد از این چیزی نماند این عبرت برای اولین و آخرین است.

سپس مأمون گفت: ای یاسر اما سوار شدنم برای رفتنم به سوی او و وارد شدنم بر او یادم هست، ولی از خارج شدنم از محضر ایشان و آنچه با ایشان کردم چیزی به یادم نمی آید و یادم نیست که چطور به مجلسم برگشتم و رفتن و برگشتنم چگونه بود خداود لعنت کند این دختر را لعنتی سخت.

به نزد او (ام فضل) برو و به او بگو پدرت می گوید: اگر بعد از این بیائی و از امام جواد علیه السلام شکایت کنی یا بدون اجازه‌ی ایشان از منزل خارج شوی از طرف او از تو انتقام می گیرم.

سپس به نزد امام جواد علیه السلام برو و از طرف من سلام برسان و برای ایشان بیست هزار دینار ببر و اسبی را که دیشب به آن سوار بودم به او بده و به هاشمی ها و امرا دستور بده که نزد او روند و سلام کنند.

یاسر گوید: به نزد هاشمی ها و امرا رفتم و این موضوع را به آنان اعلام کردم و مال و اسب را برداشته و به سوی امام جواد علیه السلام رفتم و به محضر ایشان وارد شدم و سلام مأمون را ابلاغ کردم و بیست هزار دینار را در برابر ایشان گذاشتم و اسب را به ایشان عرضه کردم آن حضرت مدتی به اسب نگاه کرد و تبسم فرمود و سپس فرمود: ای یاسر آیا عهد بین من و او چنین بود؟!

پس عرض کردم: ای مولای من عتاب را کنار گذار، به خدا و حق جدت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوگند که مأمون از کارش هیچ نفهمیده و نمی دانست که در کدام زمین خداست و هر آینه نذر کرده و سوگند خورده که هرگز مست نشود و این مطلب را شما به روی او نیاور و او را به خاطر آنچه از او سرزده عتاب مکن.

امام فرمود: عزم من هم چنین بود.

عرض کردم: عده ای از بنی هاشم و امرا در برابر در منتظر هستند، مأمون آنها را فرستاده تا بر شما سلام کنند و وقتی که سوار می شوی به نزد وی بروی شما را همراهی نمایند و در رکابتان باشند.

امام فرمود: بنی هاشم و امرا را وارد کن مگر عبدالرحمن بن حسن. و حمزة بن حسب پس خارج شدم و آن ها را وارد کردم سلام کردند پس امام لباس خواست و پوشید و برخاست و سوار شد و بنی هاشم و امرا همراه او بودند تا به نزد مأمون آمد.

پس زمانیکه مأمون او را دید برخاست و به سوی او رفت و او را به سینه اش چسباند و به او خوشامد گفت و اجازه نداد کسی وارد شود و همینطور با او سخن می گفت.

وقتی این موضوع تمام شد. امام جواد علیه السلام فرمودند: ای امیرالمؤمنین مأمون جواب داد: لبیک و سعدیک.

امام فرمود: نصیحتی بر تو دارم آنرا بپذیر.

مأمون گفت: سپاسگزارم و از شما تشکر می کنم آن نصیحت چیست؟

امام فرمود: شبانه از منزل خارج مشو که از این مردم منکوس واژگون شده بر شما ایمن نیستم، در نزد من حرزی است که با آن

خود را حفظ کنم و از شرور و بلاها و ناخوشایندها و آفتها و عاهات در امان باش همانطور که دیشب خدا مرا از تو نجات داد و اگر با آن حرز لشکریان روم یا بیش از آن را ملاقات نمایی یا اهل زمین بر علیه تو و برای شکست دادن به تو اجتماع نمایند با قدرت و جبروت الهی هیچ کاری نمی توانند بکنند و همینطور شیاطین جن و انس.

اگر دوست میداری بفرستم تا از جمیع آنچه گفتم و هرآنچه که از آن می ترسی در امان باشی، این حرز بیش از حد مجرب است.

مأمون گفت: آنرا با خط خودت بنویس و برایم بفرست تا بازداشته شوم از آنچه ذکر کردی.

امام فرمود: از روی محبت و بزرگواری آنرا می فرستم.

سپس مأمون گفت: عمویت به قربانت از آنچه از من سر زد درگذر و مرا ببخش.

امام فرمود: چیزی نبود، چیزی جز خیر نبود.

پس مأمون گفت: به خدا سوگند با خراج شرق و غرب به سوی خداوند تقرب می جویم و فردا که صبح می شود آنچه را مالک شده ام برای کفاره‌ی آنچه گذشت، انفاق می کنم.

سپس مأمون گفت: ای غلام آب و غذا بیاورید و بنی هاشم را وارد کن. پس بنی هاشم داخل شدند و با مأمون غذا خوردند و به تناسب منزلت هر کدام از آنان، امر کرد خلعت و جایزه دهند.

سپس به ابی جعفر علیه السلام گفت: در پناه خداوند برگرد و فردا آن حرز را برای من بفرست.

پس امام علیه السلام برخاست و سوار شد و مأمون دستور داد امرا همراه او سوار شوند تا منزلش ببرند.

یاسر گوید: زمانیکه امام جواد علیه السلام صبح کرد کسی را به دنبال من فرستاد و مرا خواند و پوست آهوی نازکی از من خواست و سپس با خط خود آن حرز معروف را نوشت و فرمود: یاسرا! آنرا در بازویش ببندد وضوی کاملی بگیرد و چهار رکعت نماز بخواند در هر رکعت فاتحة الکتاب و هفت مرتبه آیة الکرسی [۱] و هفت مرتبه آیه شهدالله [۲] و هفت مرتبه والشمس و هفت مرتبه واللیل و هفت مرتبه قل هوالله احد و سپس آنرا به بازوی راستش ببندد با حول الهی و قوت او در هنگام بلایا از هر چیزی که می ترسد و دوری می کند سالم می ماند[۳] .

ناگفته نماند که برخی در این خبر تشکیک کرده اند، لیکن مرحوم علامه مجلسی می فرمایند: به صرف استبعاد نمی توان همچون خبری که مکررا نقل شده را منع نمائیم.

از بس که کریمی و جوادی

بر دشمن خویش حرز دادی

رفع یک شبهه:

شاید به ذهن خواننده‌ی محترم بیاید که چرا حضرت جواد علیه السلام به فردی چون مأمون ستمگر حرز می دهند؟ باید توجه داشت که در اعمال حضرات معصومین علیهم السلام آنچه ملاک هست منافع اسلام و مسلمین بوده و هست و با توجه به شرایط زمان و مکان و ملاحظه‌ی نسبیت بین خلفا در تاریخ اسلام به اتخاذ مواضع شاهدیم روزی علی علیه السلام مشاورت خلفا را قبول می کند و روزی حضرت جواد علیه السلام حرز می دهد و اینها به معنای تأیید این خلفا نمی باشد.

حرز حضرت جواد علیه السلام:

بسم الله الرحمن الرحیم، لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم، اللهم رب الملائکة والروح و النبیین و المرسلین و قاهر من فی السموات و الارضین و خالق کل شیء ومالکه، کف عنی بأس اعدائنا و من اراد بنا سؤا من الجن و الانس فاعم الصارهم و قلوبهم واجعل بینی و بینهم حجابا و حرسا و مدفعا انک ربنا و لاحول و لاقوة الابالله علیه توکلنا و الیه انبنا و هوالعزیز الحکیم ربنا وعافنا من شر کل سوء و من شر کل دابة انت آخذ باصیتها و من شر ما سکن فی اللیل و النهار و من شر کل سوء و من شر کل ذی شر یا رب العالمین و اله

المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین و خص محمدا و آله باتم ذلک ولاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم [۴] .

حرز دیگر آن حضرت:

یا نور یا برهان یا مبین یا منیر یا رب یا اکفنی الشرور وافات الدهور واسئلک النجاهٔ یوم ینفخ فی الصور[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره آیه ۲۵۵.

[۲] سوره آل عمران آیه ۱۸.

[۳] عیون المعجزات ص ۱۲۹ - ۱۲۴، بحارالانوار ج ۵۰، ص ۷۱ - ۶۹.

[۴] مصباح المجتهد به نقل از ج ۱۱، ستارگان درخشان ص ۹۳.

[۵] مفاتیح الجنان، ص ۸۰۹ و ۸۰۸.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

امام محمد تقی به کیمیا اعجاز کرد

ابوجعفر طبری روایت می‌کند که: ابراهیم بن سعید گفت: حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام را دیدم که بر برگ زیتون می‌زد و نقره شد، من از آن نقره‌ها گرفته و به بازار بردم و خرج کردم، ابدا تغییری در ماهیت فلزی آن، رخ نداد و نقره‌ی خالص بود. [۱] .

نگارنده گوید: صرف نظر از مقام امامت، همه ائمه در علم کیمیا هم شاگرد مکتب ولایت مطلقه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند و امام صادق علیه‌السلام اخباری که درباره‌ی کیمیا و ساختن طلا ـ به جابر بن حیان، شاگرد خود آموخت، همه را از جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است.

و تردیدی نداریم که این دستور از ائمه‌ی اسلام است و امام محمد تقی علیه‌السلام هم می‌دانست که به دست قدرت، برگ زیتون را فلز نقره خام نموده و به دوستان خود می‌داد.

پی نوشت:

[۱] دلائل الامامه، ۲۱۰.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

اثر دست بر سنگ

در «دلایل الامامه» از آن حضرت اخباری روایت کرده‌اند از آن جمله که: عمارهٔ بن زید گوید: حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام را دیدم که دست خود را بر سنگ گذاشت و جای دست او بر سنگ ماند در حالی که میخ را نمی‌توان به سنگ فرو برد.

راوی گوید: عرض کردم: یابن رسول‌الله این چه علامت است؟

فرمود: این علامت امامت است.

دست خود را بر سنگی گذاشت علامت دست آن حضرت روی سنگ باقی ماند.

نگارنـده گویـد: بـا این روایت، بایـد اعتراف کرد که سـنگ محل پای امام رضا علیه‌السـلام در قـدمگاه و سـنگی که جای پای امام محمـد تقی علیه‌السـلام در موزه‌ی آسـتان قـدس است که از مسـجد «بیهق» انتقال داده‌اند، همان سـنگ جای پای حضـرت جواد بن الرضا علیه‌السلام می‌باشد.

راوی گویـد: امام جواد علیه‌السـلام را دیدم آهن را با دست نرم می‌کرد و می‌کشـید و همان طور که به دست داوود علیه‌السـلام نرم می‌شـد و بـدون آن که به آتش بگـذارد به هر صورت می‌خواست در می‌آورد و سـنگ را با خاتم و انگشتر مهر خود، مهر می‌زد و نقش می‌بست.

این همه، آثار و دلایل امامت و معجزات باهره امام جواد علیه‌السـلام بود، چون آن حضرت جوان‌تر از سایر ائمه علیه‌السلام بود، این گونه معجزات را بیشتر ظهور و بروز می‌داد تا مردم به امامت او یقین نمایند. [۱] .

پی نوشت:

[۱] دلائل الامامهٔ طبری ص ۲۱۱.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

اثر انگشتان امام جواد بر سنگ

عمارهٔ بن زید می‌گوید: روزی امام محمد تقی علیه‌السـلام را دیدم پس به آن حضـرت عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! علامت امام چیست؟»

حضرت فرمود: «امام آن کسی است که این کار را انجام دهد.»

پس دست خود را بر سنگی گذاشت و انگشتان آن حضرت در سنگ ظاهر شد.

سپس دیدم آن حضرت آهن گداخته را برمی‌دارد بدون آنکه آتش آن را بگدازد و سنگ را نیز با خاتم خود نقش می‌کرد.» [۱] .

گداخته شدن و آب شدن کاسه‌ی چینی و جمع شدن دوباره‌ی آن

عبـدالله بن محمـد می‌گوید: امام جواد علیه‌السـلام را دیدم که کاسه‌ی چینی پیش وی نهاده شده بود، پس به من گفت: «می‌خواهی چیز عجیبی را مشاهده کنی؟»

گفتم: «آری.»

آن حضـرت دست مبارک خود را به آن کاسه زدند، ناگهان آن کاسه گداخته شد و آب گردید. سپس حضرت آن را جمع کرد و مثل اولش کاسه‌ای ساخت. [۲۱] .

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال.

[۲] خلاصهٔ الأخبار.

منبع: عجـایب و معجزات شـگفت‌انگیزی از امـام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحـد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شـمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

امام خردسال

از آنجا که حضرت جواد علیه‌السلام نخستین امامی بود که در کودکی به منصب امامت رسید [۱] ، طبعا نخستین سؤالی که در هنگام مطالعه‌ی زندگی آن حضرت به نظر می‌رسد، این است که چگونه یک کودک خردسال می‌تواند مسؤولیت حساس و سنگین امامت و پیشوایی مسلمانان را برعهده بگیرد؟ آیا ممکن است انسانی در چنین سنی به آن حد کمال برسد که بتواند حجت خدا و جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی زمین باشد؟ و آیا در امتهای پیشین چنین چیزی سابقه داشته باشد.

داستان‌های زیر به این سؤال پاسخ می‌دهد.

از صفوان بن یحیی نقل شده که به امام رضا علیه‌السلام گفتم:

«قبل از ولادت حضرت جواد علیه‌السلام هرگاه از جانشین شما سؤال می‌کردیم می‌فرمودید: «به زودی خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد که امام پس از من است.» اکنون اگر (خدای نکرده) شما از دنیا بروید، باید به چه کسی مراجعه کنیم؟»

امام علیه‌السلام (به حضرت جواد علیه‌السلام اشاره کرد و) فرمود: «به این پسرم مراجعه نمایید.»

گفتم: «فدایت شوم، او سه سال بیشتر ندارد!»

امام علیه‌السلام فرمود:

«و ما یضره من ذلک، فقد قام عیسی بالحجة و هو ابن ثلاث سنین.» [۲] .

«کودک بودن او مانعی برای امامتش نیست. همانا عیسی علیه‌السلام (در گهواره بود که پیغمبر شد و) در میان مردم در سه سالگی رسما آغاز نبوت نمود.»

نیز علی بن اسباط، می‌گوید:

روزی به محضر امام جواد علیه‌السلام رسیدم، در ضمن دیدار، به سیمای حضرت خیره شدم تا قیافه‌ی او را به ذهن خود سپرده، پس از بازگشت به مصر برای ارادتمندان آن حضرت بیان کنم.

درست در همین لحظه امام جواد علیه‌السلام که گویی تمام افکار مرا خوانده بود، در برابر من نشست و به من توجه کرد و فرمود: «ای علی بن اسباط! کاری که خداوند در مسأله‌ی امامت انجام داده، مانند کاری است که در مورد نبوت انجام داده است. خداوند درباره‌ی حضرت یحیی علیه‌السلام می‌فرماید: «ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم.» [۳] .

و درباره‌ی حضرت یوسف علیه‌السلام می‌فرماید: «هنگامی که او به حد رشد رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم.» [۴] .

و درباره‌ی حضرت موسی علیه‌السلام می‌فرماید: «و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم.» [۵] .

بنابراین همان گونه که ممکن است خداوند، علم و حکمت را در سن چهل سالگی به شخصی عنایت کند، ممکن است همان حکمت را در دوران کودکی نیز عطا کند.» [۶] .

پی نوشت ها:

[۱] حضرت جواد (ع) و فرزندش امام هادی (ع) در حدود هشت سالگی و حضرت مهدی (عج) در سن پنج سالگی به مقام امامت رسیدند.

[۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱.

[۳] و آتیناه الحکم صبیا (سوره‌ی مریم: ۱۲).

[۴] و لما بلغ اشده آتیناه حکما و علما (سوره‌ی یوسف: ۲۲).

[۵] و لما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما (سوره‌ی قصص: ۱۴).

[۶] سیره‌ی پیشوایان، ص ۵۳۷، به نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

او هم به آرزویش رسید

محمد بن سهل قمی گفت:

در سفری که به مدینه داشتم خدمت حضرت امام جواد علیه‌السلام رسیدم و آرزو داشتم تا لباسی را از آن حضرت به عنوان تبرک مطالبه کنم، ولی فرصت مناسب پیش نیامد، لذا با آن حضرت خداحافظی کردم و از منزلش خارج شدم. در آن حال تصمیم گرفتم نامه‌ای برای امام علیه‌السلام بنویسم و در آن لباسی از آن حضرت تقاضا کنم. نامه را نوشتم و آنگاه به مسجد رفتم. پس از دو رکعت نماز و استخاره به قلبم آمد که نامه را نفرستم و موجبات ناراحتی امام را فراهم نیاورم، از این رو نامه را پاره کردم و از مدینه به قصد بازگشت به وطن بیرون آمدم. هنوز مقداری راه نپیموده بودم که قاصدی را دیدم که از افراد می‌پرسید: «محمد بن سهل قمی کیست؟»

تا این که نزد من آمد و چون مرا شناخت گفت: «مولای تو محمد بن علی هدیه‌ای برای تو فرستاده است.» و آنگاه بقچه‌ای را به من داد و رفت.

چون نگاه کردم دیدم دو لباس مرغوب و نرم در میان آن است!

محمد بن سهل آن لباس‌ها را تا آخر عمر با خود داشت و چون دار دنیا را وفات گفت، پسرش احمد، او را با همان دو لباس کفن کرد. [۱].

پی نوشت:

[۱] مختار الحوائج، ص ۲۷۳.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

استدلال حضرت بر علم و دانش خویش

حسین بن عبدالوهاب آورده است:

از عمر بن فرج رحجی نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السلام در حالی که در ساحل رود دجله بودیم، عرض کردم: شیعیان شما! ادعا می کنند که شما، از هر چیزی که در رود دجله هست و حتی از وزن آن اطلاع دارید!

حضرت فرمود: آیا خدای متعال می تواند این آگاهی را، به یک پشه از میان مخلوقاتش عطا کند یا نه؟

عرض کردم: آری، می تواند؛ حضرت فرمود: احترام من پیش خدای متعال از یک پشه، بلکه از اکثر آفریدگانش بیشتر است. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] عیون المعجزات: ۱۲۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

اعتقاد معلم دانشمند به امامت حضرت جواد

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: دوستان مورد اعتماد برای یکدیگر، اندوخته‌ی پر بهایی هستند.

و از محمد بن جعید غلام فرزندان جعفر بن محمد حدیثی طولانی نقل می‌کند که خلاصه‌اش این است: عمر بن فرج رجحی (حاکم متوکل) به مدینه آمد و مردی دانشمند و ادیب و دشمن اهل بیت پیدا کرد و دستور داد که از حضرت جواد علیه‌السلام - که در سن کودکی بود و پدرش از دنیا رفته بود - جدا نشود و از ملاقات شیعیان با حضرت جلوگیری کند و علم و ادب به او بیاموزد. معلم آن حضرت را در قصری زندانی کرد و هر وقت بیرون می‌رفت، در را قفل می‌کرد و هر وقت می‌خواست چیزی به او بیاموزد، او را از خودش داناتر می‌دید. هنگامی که حال آن حضرت را از او پرسیدند، گفت: به جز این کودک، در مدینه احدی از من دانشمندتر نیست. سپس معتقد به امامت حضرت شد. وقتی که علت اعتقادش را پرسیدند، گفت: این طفل در مدینه کودک بوده که پدرش در عراق از دنیا رفته است. و او در میان این کنیزکان سیاه بزرگ شده، پس این علم را از کجا آموخته است؟

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

اطلاع حضرت از فوت اصحاب

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: گذشت زمان، پرده‌ها را می‌درد و اسرار نهان را بر تو آشکار می‌کند.

عمران بن محمد اشعری گوید: روزی به مجلس شریف حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام رفتم و بعد از حصول مقاصد خود گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله در آن وقت که از عراق متوجه خدمت تو بودم، ام‌الحسن خدمت شما سلام رسانید و پیراهن مبارك شما را جهت کفن خود طلب نمود. فرمود: ای عمران! ام الحسن از پیراهن من مستغنی گردید. عمران گوید: من مضمون این سخن را نفهمیدم، از مجلس بیرون آمدم و متوجه دیار خود گردیدم و هنوز به منزل خود نرسیده بودم که خبر فوت ام‌الحسن را شنیدم. به من گفتند: قبل از آمدن تو، حدود سیزده روز پیش از این دار فنا رحلت نمود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

ادای قرض پدر

به حضرت امام جواد علیه‌السلام نوشتند: مسافران، در حرم مکه و مدینه می‌توانند نماز چهار رکعتی بخوانند؟ ابوجعفر در پاسخ نوشت: رسول خدا دوست داشت که در حرم مکه و مدینه هر چه بیشتر نماز بخواند. تو هم در این دو حرم نماز نافله‌ات را بخوان و نماز ظهر و عصر و عشایت را هم تمام و درست بخوان.

محمد بن علی هاشمی روایت می‌کند که چون حضرت امام رضا علیه‌السلام از دنیا رحلت فرمود، چهار هزار درهم از من نزد آن

حضرت بود و کسی از آن اطلاع نداشت. روزی امام محمد تقی علیه‌السلام به دنبال من فرستاد. چون به خدمتش رسیدم فرمود: تو از ابوالحسن علیه‌السلام چهار هزار درهم می‌خواهی؟ گفتم: بلی. حضرت گوشه مصلی را برداشته، مقداری طلا در آن موضع بود، فرمود: قدری از اینها بردار و هنگامی که به خانه رفتی حساب کن. من از آن طلا قدری برداشتم و چون به خانه رفتم حساب کردم، از آن چه می‌خواستم، درهمی زیاد و کم نبود.

اطلاع حضرت از ضمایر و افکار اشخاص

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمودند: بهترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

حسین مکاری روایت می‌کند که روزی در بغداد به مجلس شریف حضرت محمد الجواد علیه‌السلام رفتم و نهایت تعظیم و تکریم خلیفه را نسبت به آن حضرت مشاهده کردم و با خود گفتم که این شخص هرگز به وطن خود مراجعه نمی‌کند. چون در این دیار در نهایت آسایش و تنعم روزگار می‌گذراند. چون این فکر از خاطرم گذشت، دیدم که رنگ آن حضرت متغیر شد و ساعتی سر را پایین انداخت و بعد به من فرمود: ای حسین! به خدا قسم که نان جوین با نمک سوده خوردن و سر بر روضه جد خود نهادن و در مدینه متبرکه به سر بردن، نزد من از این زندگی که مشاهده می‌کنی خوشتر است بلکه این حال برای من از مکروهترین احوال است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

اطلاع حضرت از صاحبان هدایا

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمودند: همانا قائم از ما است. او همان مهدی است که در زمان غیبتش واجب است منتظرش باشند و در وقت ظهورش اطاعتش کنند و او سومین نفر از اولاد من است.

محمد بن ارومه روایت می‌کند که زنی صالحه مکتوبی به من نوشت به این مضمون که بعضی از حلی و مقداری از قماش و مبلغی زر و درهم را برای شما ارسال کردم و التماس دارد که چون به مدینه رسیدی به ملازمان حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام تقدیم نمایی و نامه‌ای جهت رسیدن این چیزها برای من بفرستی. من گمان کردم که همه‌ی حلی و قماش و دراهم مال آن زن بود که نذر آن حضرت کرده و فرستاده است. چون به مدینه رسیدم، آن چیزها را به وسیله‌ی یکی از ملازمان آن حضرت فرستادم و نامه‌ای طلبیدم. بعد از آن نامه‌ای به خط آن حضرت به من دادند که در آن نوشته بود، به ما رسید آنچه از مال آن زن و از قماش فلان بن فلان که برای ما ارسال شده بود. چون نامه را خواندم، تعجب کردم و گفتم: این نامه از من نیست. آن شخص گفت: این نامه برای توست و آن حضرت فرمود که به محمد بن ارومه بده. پس نامه را گرفتم و چیزی نگفتم، اما این دغدغه در خاطرم بود تا وقتی که در راه بازگشت به دیار آن زن رسیدم و چگونگی آن اسباب را از آن زن پرسیدم. گفت: بلی بعضی از حلی مال من بود و بعضی از خواهرم و آن قماش و دراهم از فلان به فلان بود که با وسایل من فرستاده بود. من فهمیدم که نامه برای من بوده و چگونگی آن را آن حضرت کماکان اظهار نموده بودند.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

ب

بخشش به اندازه توان

اربلی گفته است:

مردی خدمت امام جواد علیه السلام رسید و به حضرت عرض کرد: به اندازه مروت و مردانگی ات، چیزی به من عطا کن؛ حضرت فرمود: به آن اندازه، در توانم نیست؛ سائل عرض کرد: به اندازه خودم، به من عطا فرما. حضرت فرمود: به این مقدار، آری البته! ای غلام!کصد دینار به او بپرداز.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بی نیاز و بخشش

محدث قمی گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: هر کس بی نیازی جوید، در خانواده خود عزیز و محترم است؛ به حضرت عرض شد: برای دیگران هم مورد احترام و عزیز است؟

حضرت فرمود: خیر مگر اینکه سودی به حالشان داشته باشد. سپس حضرت به سؤال کننده فرمود: از کجا گفتی که مورد احترام دیگران هم هست؟ او در جواب عرض کرد: زیرا مردی در مجلسکی از معصومین علیهم السلام، اظهار داشت: همانا مردم به شخصی توانگر و غنی احترام می کنند، اگر چه از غنایش سودی نبرند. پس آن معصوم علیه السلام (یا امام جواد علیه السلام) فرمود: این از آن روست که معشوق آنان (مساوی مال و ثروت) پیش اوست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] انوار البهیه ۲۲۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بخشیدن نعمت

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: همانا خدای متعال را، بندگانی است که به نعمت، مخصوصشان گردانیده است و نعمتشان را، وقتی که بذل و بخشش کنند، پایدار می دارد؛ ولی هرگاه ناخن خشکی نمایند، نعمت را از آنان می گیرد و به دیگری وا گذار می کند. [۱]

.

ابن صباغ نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: نعمت خدای متعال بر احدی، گران و سنگین نمی شود؛ مگر اینکه به همان نسبت، مسؤل نیازمندیهای مردم است؛ بنابراین، هر کس از عهده این هزینه بر نیاید، نعمت خود را در معرض زوال و نابودی، قرار داده است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۶.

[۲] فصل المهمه: ۲۶۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بند آمدن خون حیض

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار اهوازی نقل شده که گفت: کنیزکی از ما، مبتلا به حیض شد و خون او، بند نمی آمد تا اینکه به حال مرگ افتاد؛ اما امام جواد علیه السلام، دستور داد تا آب آرد عدس(یا بو داده آرد عدس) بنوشد؛ او هم نوشید و حیضش، بند آمد و شفاافت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۸ :۳۰۷ح۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بریدن رگ زاهر

ابن شهرآشوب گفته است:

حسین بن احمد تمیمی از امام جواد علیه السلام، روایت کرده که حضرت در زمان مأمون؛ رگزنی را طلبید و به او فرمود: رگ زاهر مرا بزن. طبیب رگ زن عرض کرد: سرورم! من، این رگ را نمی شناسم و اصلا به گوشم نخورده است؛ پس حضرت آن را نشان او داد؛ وقتی آن را برید، زردآبه بیرون آمد؛ این زردآبه، جریان پیدا کرد تا اینکه طشت را پر نمود؛ سپس حضرت به او فرمود: جلوش را بگیر؛ و دستور داد، طشت را خالی کنند؛ آنگاه حضرت فرمود: رهایش ساز و مجددا زردآبه آمد؛ ولی کمتر از بار اول. پس حضرت فرمود: حالا آن را ببند؛ وقتی دست حضرت را بست، حضرتکصد دینار اجرت به وی داد؛ رگ زن آن را گرفت و نزد «بخناس» رفت و داستان را برای او، تعریف کرد؛ اما او اظهار داشت: به خدا سوگند! از وقتی با پزشکی سر و کار دارم، هرگز چنین رگی را نشنیده ام؛ ولی فلان کشیش، در این نزدیکی زندگی می کند و سن و سالی از او گذشته است، بیا نزد او برویم؛ شاید او از این رگ آگاه باشد وگرنه، به کسی که از آن آگاهی داشته باشد، دسترسی نخواهیمافت؛ پس هر دو، پیش او رفتند و ماجرا را، به

اطلاع او رساندند؛ او مدت طولانی، سرش را به زیر افکند و به فکر فرو رفت؛ سپس اظهار داشت: شاید این مرد، پیامبرا پیامبرزاده باشد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ۴:۳۸۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

با پنجاه قدم، شام تا کعبه را پیمود

حافظ ابونعیم - یکی از علماء اهل سنت - در کتاب خود به نام حلیة الأولیاء آورده است:

شخصی به نام ابویزید بسطامی حکایت قابل توجهی را از سرگذشت خود با کودکی خردسال نقل کرده است:

روزی از شهر بسطام جهت زیارت خانه‌ی خدا حرکت کردم؛ چون به یکی از روستاهای شهر دمشق رسیدم، تپه‌ی خاکی را دیدم که کودکی حدودا چهار ساله روی آن بازی می‌نمود.

وقتی نزدیک او رسیدم، خواستم به او سلام کنم، با خود گفتم: این بچه است و هنوز به تکلیف الهی نرسیده، اگر به او سلام کنم، جواب نمی‌داند؛ و اگر سلام نکنم حقی را ضایع [۱] کرده‌ام.

و بالاخره بر او سلام کردم و آن کودک نگاهی بر من انداخت و اظهار داشت:

قسم به آن کسی آسمان را برافراشت و زمین را گسترانید، چنانچه جواب سلام را واجب نگردانیده بود، جواب نمی‌گفتم.

چون که مرا به جهت کمی سن و سال نزد خود کوچک و حقیر دانستی؛ ولیکن جوابت را می‌دهم: «علیک السلام و رحمة الله و برکاته و تحیاته و رضوانه».

و سپس افزود: هرگاه تحفه و تحیتی برایتان هدیه کردند، سعی نمائید که به بهترین وجه آن را پاسخ دهید.

با شنیدن چنین سخنانی، فهمیدم که او شخصیتی والا و بلند مرتبه است و من اشتباه فکر کرده‌ام.

در همین لحظه، فرمود: ای ابویزید! برای چه از دیار خود بسطام به شهر شام آمده‌ای؟

گفتم: ای سرورم! قصد زیارت کعبه‌ی الهی را دارم.

پس آن کودک از جای خود برخاست و اظهار داشت: آیا وضو داری؟

گفتم: خیر.

فرمود: همراه من بیا، ده قدم که راه رفتیم، به نهری بزرگ‌تر از فرات رسیدیم و او نشست و وضوئی با رعایت تمام آداب و مستحبات گرفت و من نیز وضو گرفتم.

در همین اثناء، قافله‌ای عبور می‌کرد از شخصی پرسیدم: این نهر کدام نهر است، و چه نام دارد؟

گفت: رود جیحون است.

بعد از آن، کودک فرمود: حرکت کن تا برویم، چون بیست قدم

راه پیمودیم، به نهری بزرگ‌تر از نهر قبلی رسیدیم.

و چون کنار آن نهر آمدیم، فرمود: بنشین، و من طبق دستور او نشستم و او رفت، از قافله‌ای که از آن محل عبور می‌کرد، پرسیدم:

این جا کجاست و این نهر چه نام دارد؟

گفتند: رود نیل است و تا شهر مصر حدود یک فرسخ فاصله داری، آن‌ها رفتند و پس از ساعتی آن کودک باز آمد و اظهار داشت: برخیز حرکت کن تا برویم.

پس حرکت کردیم و بیست قدم دیگر راه رفتیم، نزدیک غروب خورشید بود که نخلستانی نمایان گردید، کنار آن رفتیم و اندکی نشستیم، و پس از استراحتی مختصر دوباره فرمود: حرکت کن تا برویم.

مقدار خیلی کمی که راه آمدیم، به مکه‌ی معظمه رسیدیم؛ و چون وارد مسجد الحرام شدیم، من از کلیددار کعبه سؤال کردم که این کودک کیست؟

گفت: او حضرت ابوجعفر، محمد جواد، فرزند علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام می‌باشد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] یکی از حقوق لازم هر مسلمان آن است که چون بر دیگری وارد شود، باید بر او سلام کند.

[۲] اثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۴۸، ح ۷۹، به نقل از حلیة الالیاء.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

برخورد بر مبنای نیت افراد

حسین بن محمد اشعری به نقل از پیرمردی به نام عبدالله زرین حکایت کند:

در مدتی که ساکن مدینه‌ی منوره بودم، هر روز نزدیک ظهر حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام را می‌دیدم که وارد مسجد النبی می‌شد و مقداری در صحن مسجد می‌نشست؛ و سپس قبر مطهر جدش، حضرت رسول و نیز قبر شریف مادرش، فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را زیارت می‌نمود و نماز به جای می‌آورد.

روزی به فکر افتادم که مقداری خاک از جای پای مبارک آن حضرت را - جهت تبرک - بردارم.

پس به همین منظور - بدون این که چیزی به کسی اظهار کنم - فردای آن روز در انتظار ورود حضرت نشستم؛ ولی بر خلاف هر روز، مشاهده کردم که این بار سواره آمد تا جای پائی بر زمین نباشد و چون خواست از مرکب خویش فرود آید، بر سنگی که جلوی مسجد بود قدم نهاد.

و چندین روز به همین منوال و کیفیت گذشت و من به هدف خود نرسیدم، تا آن که با خود گفتم: هر کجا حضرت، کفش خود را درآورد، از زیر کفش وی چند ریگ یا مقداری خاک برمی‌دارم.

فردای آن روز متوجه شدم که امام علیه‌السلام با کفش وارد صحن مسجد شد؛ و مدتی نیز به همین منوال سپری شد.

این بار با خود گفتم: می‌روم جلوی آن حمامی که حضرت داخل آن می‌شود؛ و آن جا به مقصود خود خواهم رسید.

پس از سؤال و جستجو از این که امام جواد علیه‌السلام به کدام حمام می‌رود؟

در جواب گفتند: حمامی در کنار قبرستان بقیع است، که مال یکی از فرزندان طلحه می‌باشد.

لذا آن روزی که بنا بود حضرت به حمام برود، من نیز رفتم و کنار صاحب حمام نشستم و با وی مشغول صحبت شدم، در حالتی که منتظر قدوم مبارک حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام بودم.

صاحب حمام گفت: چرا این جا نشسته‌ای؟

اگر می‌خواهی حمام بروی، بلند شو برو؛ چون اگر فرزند امام رضا علیه‌السلام بیاید، دیگر نمی‌توانی حمام بروی.

در بین صحبت‌ها بودیم که ناگاه متوجه شدیم، حضرت وارد شد و سه نفر نیز همراه وی بودند.

چون خواست از الاغ و مرکب خویش پیاده شود، آن سه نفر قطعه حصیری زیر قدوم مبارکش انداختند تا آن حضرت روی زمین قرار نگیرد.

به حمامی گفتم: چرا چنین کرد و حصیر زیر پایش انداختند؟!

صاحب حمام گفت: به خدا قسم، تا به حال چنین ندیده بودم و این اولین روزی بود که برای حضرت حصیر پهن شد.

در این هنگام، با خود گفتم: من موجب این همه زحمت برای حضرت شده‌ام؛ و از تصمیم خود بازگشتم.

پس چون نزدیک ظهر شد، دیدم امام علیه‌السلام همانند روزهای اول وارد صحن مسجد شد و پس از اندکی نشستن مرقد مطهر جدش، رسول اکرم و مادرش، فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام را زیارت نمود؛ و سپس در جایگاه همیشگی نماز خود را به جای آورد و از مسجد خارج گردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۳، ح ۲، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۳۱، ح ۶.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

بخشش امام و سؤال خدا

مرحوم شیخ طوسی و کلینی، به نقل از علی بن ابراهیم قمی و او به نقل از پدرش، ابراهیم بن هاشم حکایت نماید:

روزی در محضر مبارک امام محمد جواد علیه‌السلام بودم، شخصی به نام صالح بن محمد - که از طایفه‌ی واقفیه بود - وارد مجلس امام علیه‌السلام شد و اظهار داشت:

یابن رسول الله! مبلغی به مقدار ده هزار دینار - از وجوهات شرعیه - نزد من بوده است که مؤمنین، آن‌ها را در اختیار من قرار داده بودند تا تحویل شما دهم.

ولیکن من آن‌ها را مصرف خود و دیگران کرده‌ام، اکنون تقاضامندم مرا حلال نمائید.

حضرت فرمود: حلال کردم.

ابراهیم بن هاشم گوید: همین که آن شخص از مجلس حضرت جواد بلند شد و بیرون رفت، امام علیه‌السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوهاشم! وقتی حقوق و اموال ما به دست یکی از این افراد می‌رسد - که در حقیقت، آن اموال مربوط به تمامی اهل بیت و ذریه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم؛ و نیز ایتام و مساکین است - در هر راهی که خواستند مصرف می‌کنند؛ و سپس در مجلس ما حضور می‌آیند و اظهار می‌دارند: یابن رسول الله! تقاضا داریم که از ما بگذر و ما را حلال گردانی.

و حضرت سپس افزود: آن‌ها فکر می‌کنند که ما نمی‌گوئیم، حلال کردیم، ولی به خدا قسم، در روز قیامت تمامی این افراد مورد مواخذه و بازخواست خداوند متعال قرار خواهند گرفت و در سؤال و جواب سختی، واقع خواهند شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۲۷، تهذیب الأحکام: ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۱۹، غیبت شیخ طوسی: ص ۲۱۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

بعضی از سفارشهای ایشان

مردی به آن حضرت عرضه داشت مرا سفارشی بفرما، فرمود : سر بر بالش صبر بگذار و فقر را در آغوش گیر و تمایلات شهوانی را از خود دور دار، و با هواهای نفسانی‌ات مخالفت نما و بدان تو هرگز از دید خداوند به دور نمی‌باشی پس بنگر چگونه هستی.

قوله فی بعض وصایاه

قال له رجل : اوصنی، قال : توسد الصبر، و اعتنق الفقر، وارفض الشهوات، و خالف الهوی، واعلم انک لن تخلو من عین الله فانظر کیف تکون.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

بعضی از صفات بد

به تأخیر انداختن توبه مغرور ساختن خویش است، و به آینده سپردن آن سرگردانی و حیرت و امروز و فردا کردن هلاکت‌زا است و پافشاری بر انجام گناه بیانگر ایمن بودن از مکر الهی است و جز زیانکاران از مکر الهی احساس ایمنی نمی‌کنند.

قوله فی بعض مذام الصفات

تأخیر التوبة اغترار، و طول التسویف حیرة، و الاعتلال علی الله هلکة، و الاصرار علی الذنب امن لمکر الله، و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

بهتر از کار نیک و بدتر از کار بد

بهتر از کار نیک عمل کننده‌ی به آن، و زیباتر از زیبا گوینده‌ی آن، و برتر از دانش دانشمند اوست، و شرتر از هر شری کسی است که به دنبال شر است و ترسناک‌تر از ترس آن است که در امور ترسناک زندگی می‌کند.

قوله فی الخیر من الخیر و الشر من الشر

خیر من الخیر فاعله، و اجمل من الجمیل قائله، و ارجح من العلم حامله، و شر من الشر جالبه، و اهول من الهول راکبه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

بندهای زنجیر را پاره کرد

«ابوالصلت هروی» که از یاران نزدیک امام رضا (ع) بود و بعد از شهادت امام هشتم (ع) به دستور مأمون به زندان افتاد، می گوید: یک سال زندانی بودم و دلتنگ شدم، شبی بیدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم و پیامبر و خاندان گرامی او را شفیع خویش قرار دادم، و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم که مرا نجات بخشد، هنوز دعایم پایان نیافته بود که دیدم امام جواد (ع) در زندان من است، فرمود: ابوصلت! سینه‌ات تنگ شده است؟

عرض کردم: آری به خدا سوگند.

فرمود: برخیز و آنگاه دست بر زنجیرهای من زد، بی‌درنگ قیدها باز شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد، نگهبانان مرا دیدند اما به کرامت آن حضرت یارای سخن گفتن نداشتند، امام چون مرا بیرون آورد فرمود:

«برو در امان خدا، بعد از این هرگز مامون را نخواهی دید و او نیز تو را نخواهد دید»! و چنان شد که امام فرموده بود [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحار ج ۴۹ ص ۳۰۳.

منبع: زندگانی امام جواد؛ سیف الله یعقوبی قمشه‌ای؛ مسجد الغدیر.

بینا کردن چشمان کور

محمد بن میمون می گوید: در ایامی که امام جواد علیه‌السلام کودک بود و حضرت رضا علیه‌السلام هنوز به خراسان نرفته بود امام رضا علیه‌السلام سفری به مکه نمود و من نیز در خدمت آن حضرت بودم.

چون خواستم مراجعت کنم به آن حضرت عرضه داشتم: «من می‌خواهم به مدینه بروم، کاغذی برای ابوجعفر محمد تقی علیه‌السلام بنویس تا من ببرم.»

امام رضا علیه‌السلام تبسمی فرمود و نامه‌ای نوشت. من آن را به مدینه آوردم و در آن وقت چشمان من نابینا شده بود.

موفق خادم، حضرت جواد علیه‌السلام را در حالی که در مهد جای داشت آورد و من نامه را به آن حضرت دادم.

امام جواد علیه‌السلام به موفق فرمود: «مهر را از نامه بردار و آن را باز کن.»

پس موفق، مهر را از کاغذ برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود. پس حضرت آن را ملاحظه کرد، آنگاه فرمود: «ای محمد! احوال چشمت چگونه است؟»

عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! چشمم علیل شده و چنانچه مشاهده می‌فرمائی بینائی از او رفته است.»

پس آن حضرت دست مبارک خود را به چشمان من کشید و از برکت دست آن حضرت چشمان من شفا یافت.

پس من دست و پای آن جناب را بوسیدم و در حالی که بینا بودم از خدمتش بیرون آمدم. [۱] .

محمد بن سنان می گوید: به حضرت امام رضا علیه‌السلام از درد چشم خود شکایت کردم، پس آن حضرت کاغذی گرفت و برای ابوجعفر حضرت جواد علیه‌السلام چیزی نوشت و در آن وقت امام جواد علیه‌السلام از طفل سه ساله کوچکتر بود.

سپس امام رضا علیه‌السلام آن کاغذ را به خادمی داد و به من امر کرد که با او بروم و فرمود: «کتمان کن.» یعنی اگر از حضرت جواد علیه‌السلام معجزه‌ای دیدی آن را اظهار نکن.

پس رفتیم به نزد امام جواد علیه‌السلام و دیدیم که خادمی آن جناب را بر دوش برداشته بود.

پس خادم آن کاغذ را مقابل حضرت جواد علیه‌السلام گشود و حضرت نظر می کرد، سپس سر خود را به جانب آسمان کرد و دعا

کرد.

پس این کار را چند دفعه انجام داد و ناگهان دردی که در چشم من بود برطرف شد و چنان چشمم روشن و بینا شد که چشم احدی مانند او نبود، پس به حضرت جواد علیه‌السلام عرض کردم: «خداوند تو را شیخ این امت قرار دهد، همچنانکه عیسی بن مریم علیه‌السلام را شیخ بنی‌اسرائیل قرار داد.»

سپس به آن حضرت گفتم: «ای شبیه صاحب فطرس!»

پس من برگشتم و حضرت امام رضا علیه‌السلام به من فرمود: «که این معجزه را پنهان کن.»

من پیوسته چشمم صحیح و سالم بود تا وقتی که معجزه‌ی امام جواد علیه‌السلام در مورد چشم خود را فاش کردم پس بار دیگر درد چشم من بازگشت.»

شخصی به محمد بن سنان گفت: «از آنکه به آن حضرت گفتی ای شبیه صاحب فطرس! چه قصدی کردی؟»

او در جواب گفت: «حق تعالی بر ملکی از ملائکه که او را فطرس می‌گفتند غضب فرمود پس بال او درهم شکست و در جزیره‌ای از جزائر دریا افتاده شد و او در چنین وضعیتی بود تا وقتی که حضرت امام حسین علیه‌السلام متولد شد، حق تعالی جبرئیل را به سوی حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد تا به خاطر ولادت امام حسین علیه‌السلام به آن حضرت تهنیت بگوید و جبرئیل دوست فطرس بود.

پس در حال عبور از او بود و به او خبر داد که امام حسین علیه‌السلام متولد شده است و حق تعالی به او امر فرموده که به پیغمبر علیه‌السلام تهنیت بگوید.

سپس به فطرس گفت: «آیا می‌خواهی تو را بردارم و نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم ببرم تا برای تو شفاعت کند؟» فطرس گفت: «بلی.»

پس جبرئیل او را برداشت و خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برد و از جانب پروردگار به آن حضرت تهنیت گفت، آنگاه قصه‌ی فطرس را برای آن حضرت نقل کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فطرس گفت که: «بال خود را به گهواره‌ی حسین علیه‌السلام بمال و به او به خاطر عظمت و بزرگیش تبرک بجوی.»

فطرس ملک نیز چنین کرد و حق تعالی به برکت امام حسین علیه‌السلام او را بخشید و وی را به جای خود و منزلتی که با ملائکه داشت برگرداند.

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

به سخن درآمدن عصا

یحیی بن اکثم می‌گوید: «روزی داخل روضه‌ی مبارکه‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شدم و قبر آن حضرت را طواف می‌کردم، در آن هنگام دیدم محمد بن علی الرضا علیهماالسلام را که طواف می‌کند.

پس در مسائلی که آنها را خوب می‌دانستم با آن حضرت مناظره کردم، پس ایشان جواب آنها را فرمود.

آنگاه گفتم: «به خدا قسم که من می‌خواهم یک مسئله از شما بپرسم ولی خجالت می‌کشم.»

حضرت فرمود: «من پیش از آن که آن سؤال را از من بپرسی به تو خبر می‌دهم که سؤالت چیست. تو می‌خواهی بپرسی که امام کیست؟»

گفتم: «بلی، به خدا سوگند سؤال من همین است.»

حضرت فرمود: «امام من هستم.»

گفتم: «علامتی می‌خواهم.»

در دست آن حضرت عصائی بود، پس ناگهان آن عصا به سخن آمد و گفت: «همانا مولای من، امام این زمان است و او حجت می‌باشد.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] کافی.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

به جنبش و جوش و اضطراب درآمدن صفحه

می‌گویند: روزی معتصم جماعتی از وزراء خود را طلبید و گفت: «در حق محمد تقی علیه‌السلام شهادت دروغ دهید و بنویسید او اراده کرده است که برعلیه من جنگ کند.»

سپس معتصم آن حضرت را طلبید و گفت: «تو بر من اراده‌ی جنگ کرده‌ای.»

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «به خدا قسم که این گونه نبوده است.»

گفت: «فلان و فلان شهادت می‌دهند که تو چنین اراده‌ای داشته‌ای.»

پس آنها را حاضر کردند و آنها گفتند که: «بلی، و این نامه‌های تو است که در این مورد نوشته‌ای و ما آنها را از بعضی غلامان تو گرفته‌ایم.»

در این هنگام که حضرت در محوطه‌ی ایوان نشسته بود به سوی آسمان سر بلند کرد و گفت: «خداوندا! اگر اینها دروغ می‌گویند ایشان را عذاب نما.»

پس ناگهان آن صفحه، سخت به جنب و جوش اضطراب درآمد و می‌رفت و می‌آمد و هر کس که برمی‌خیزد از جای خود می‌افتد.

معتصم گفت: «ای فرزند رسول خدا! من توبه کردم از آنچه گفتم، دعا کن که خدا این جنبش را ساکن کند.»

حضرت فرمود: «خداوندا! این جنبش را ساکن گردان، همانا تو می‌دانی که این جماعت دشمنان تو و دشمنان من هستند.» پس ساکن شد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

بردن شخصی از شام به کوفه با طی الارض

علی بن خالد می گوید: زمانی در عسکر یعنی در سامراء بودم، شنیدم که مردی از شام را در قید و بند کرده و آورده‌اند و در اینجا حبس نموده‌اند و می گویند او ادعای نبوت و پیغمبری کرده است.»

من به آنجایی که او را حبس کرده بودند رفتم و با پاسبانان او مدارا و محبت کردم تا مرا به نزد او ببرند. پس آنها مرا پیش او بردند، چون با او صحبت کردم او را مردی صاحب فهم و عقل یافتم، پس از او پرسیدم: «ای مرد! بگو قضیه‌ی تو چیست؟»

او گفت: «من مردی بودم که در شام در موضع معروف به رأس الحسین علیه‌السلام یعنی آن موضعی که سر امام حسین علیه‌السلام را در آنجا گذاشته یا نصب کرده بودند عبادت خدا را می‌نمودم، شبی در محراب عبادت مشغول به ذکر خدا بودم که ناگاه شخصی را دیدم که نزد من آمده است، به من فرمود: «برخیز.»

پس برخاستم، او مرا کمی راه برد، ناگهان دیدم در مسجد کوفه می‌باشم، فرمود: «این مسجد را می‌شناسی؟»

گفتم: «بلی، این مسجد کوفه است.» پس نماز خواند و من نیز نماز خواندم.

سپس بیرون رفتیم و او مرا کمی راه برد دیدم که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشم. او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و مشغول نماز شد و من هم نماز خواندم.

سپس با هم بیرون آمدیم، مقدار کمی که راه رفتیم دیدم در مکه می‌باشم. او طواف کرد و من هم طواف کردم و بعد با او بیرون آمدیم و کمی راه رفتیم که دیدم در همان محراب عبادت خود در شام می‌باشم و آن شخص از نظر من غائب شد. پس من تا یک سال در تعجب و حیرت بودم و نفهمیدم او چه کسی بود.

چون سال دیگر شد باز آن شخص را دیدم که نزد من آمد و من از دیدن او بسیار مسرور شدم. پس مرا خواند و با خود برد به همان جاهایی که در سال گذشته برده بود. چون مرا به شام برگرداند و خواست که از من خداحافظی کند به او گفتم: «تو را قسم می‌دهم به حق آن خدائی که این قدرت و توانائی را به تو داده است بگو تو چه کسی هستی؟»

فرمود: «من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام هستم.»

من این حکایت را برای شخصی نقل کردم، این خبر کم‌کم به گوش وزیر معتصم محمد بن عبدالملک زیات رسید. او هم دستور داد که مرا در قید و بند کنند و به عراق آورده و حبس نمایند، چنانکه می‌بینی، و به من تهمت زده‌اند که ادعای پیغمبری کرده‌ام.»

من به آن مرد گفتم: «میل داری که من قضیه‌ی تو را برای محمد بن عبدالملک بنویسم تا بر حقیقت حال تو مطلع گردد و تو را رها کند؟»

گفت: «بنویس.»

پس من نامه‌ای به محمد بن عبدالملک نوشتم و شرح حال آن مرد محبوس را در آن درج کردم. چون جواب آمد دیدم همان نامه‌ی خودم است که در پشت آن نوشته است که: «به آن مرد بگو آن کسی که او را در یک شب از شام به کوفه و مدینه و مکه برده و از مکه به شام برگردانیده است بیاید و او را از زندان آزاد کند.»

من از مطالعه‌ی جواب آن نامه خیلی ناراحت و مغموم شدم و دلم بر حال آن مرد سوخت.

صبح روز دیگر با خود گفتم: «بروم و او را از جواب نامه مطلع نمایم و او را به صبر و شکیبائی سفارش کنم.»

چون به درب زندان رسیدم دیدم پاسبانان و زندانبانان و لشکریان و مردمان بسیاری با سرعت تمام در حال تفحص و جستجو هستند. گفتم: «چه خبر است؟»

گفتند: «آن مردی که ادعای نبوت می‌کرد در زندان محبوس بود دیشب ناپدید و هیچ اثری از او نیست! نمی‌دانیم به زمین فرو رفته یا مرغ هوا او را ربوده است.»

من فهمیدم که حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام با اعجاز او را از زندان بیرون برده است و من در آن وقت زیدی مذهب بودم چون این معجزه را دیدم امامی مذهب شدم و اعتقادم نیکو شد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

بحران اعتقادی

زمانی که امام رضا علیه‌السلام به شهادت رسید، حضرت جواد علیه‌السلام شش ساله بود. در این هنگام شیعیان در بغداد و سایر شهرها در حیرت و سرگردانی فرو رفتند چرا که سن امام نوخواسته را بسیار کم شمردند. بدین منظور بزرگان شیعه در خانه «عبدالرحمن بن حجاج» اجتماع کردند و در سوگ حضرت رضا علیه‌السلام به گریه و اندوه پرداختند.

«یونس بن عبدالرحمن» گفت: «گریه و زاری سودی ندارد، برخیزید و فکری کنید که تا زمان بزرگ شدن این کودک (ابوجعفر) حجت الهی چه کسی خواهد بود و مسائل و احکام را از که باید پرسید؟!»

در این هنگام «ریان بن صلت» از جای برجست و گلوی یونس را گرفت و سیلی به صورت او زد و با خشم فریاد زد: «تو نزد ما تظاهر به ایمان می‌کنی و شرک خود را پنهان می‌داری؟! اگر امامت او از جانب خداوند باشد حتی اگر طفل یک روزه باشد مثل پیرمرد صدساله خواهد بود و اگر از جانب خداوند منصوب نباشد حتی اگر صد ساله باشد چون یکی از ما خواهد بود.»

پس جماعت رو به یونس کرده او را توبیخ و سرزنش نمودند. [۱] .

در همان سال در موسم حج هشتاد نفر از فقها و علمای بزرگ بغداد و سایر شهرها به قصد دیدار ابوجعفر علیه‌السلام عازم مدینه شدند.

در آن حال عبدالله بن موسی الکاظم (عموی حضرت جواد علیه‌السلام) بر آنان وارد شد و در صدر مجلس نشست. شخصی به پا خاست و گفت: «این است پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین حضرت رضا علیه‌السلام، هر کس هر چه می‌خواهد سؤال کند!»

چند نفر از حاضران سؤالاتی کردند ولی او پاسخ‌های نادرستی داد! شیعیان بسیار مغموم و مهموم شدند و برخاستند که بروند.

ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و «موفق» (خادم خانه) وارد شد و گفت: «بنشینید! اینک ابوجعفر الجواد علیه‌السلام داخل می‌شود، برخیزید و استقبال نمایید.»

پس حضرت جواد علیه‌السلام در کمال اجلال، داخل شد، همه بپا خواستند و از وی استقبال کرده، سلام دادند.

امام علیه‌السلام با عزت و شکوه خاص امامت جلوس فرمود و حاضران همگی ساکت و صامت شدند. آنگاه سؤالاتی را که از

عموی امام پرسیده بودند از حضرت سؤال کردند و جواب‌های کافی و وافی شنیدند. از اینرو بسیار شادمان و خشنود شدند و امام را دعا کردند و بسیار ستودند و از عموی حضرت گلایه کردند.

امام جواد علیه‌السلام خطاب به عمویش فرمود:

«یا عم! انه عظیم عند الله ان تقف غدا بین یدیه فیقول لک لم تفت عبادی بما لم تعلم و فی الأمهٔ من هو اعلم منک.»

«وای بر تو عمو! نزد خداوند بسیار بزرگ است که فردای قیامت در پیشگاه او حاضر شوی و به تو بگوید: «با آن که در میان امت، داناتر از تو وجود داشت چرا (از روی هوای نفس) بندگان مرا با فتواها و سخنان دروغین خود فریفتی»؟ [۲] .

پی نوشت:

[۱] باید توجه داشت که یونس بن عبدالرحمن فردی ثقه و بسیار جلیل القدر از اصحاب اجماع است (یعنی علماء امامیه جملگی بر صحت روایات و احادیث نقل شده از او اتفاق نظر دارند) و مقصود او از آن چه در داستان آمد بیان حقیقت و واقعیت از این طریق بوده است.

[۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۸.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

بشارت نو

اسحاق بن اسماعیل می گوید:

در همان سالی که علما و دانشمندان برای تحقیق از امامت امام جواد علیه‌السلام به مدینه رفته بودند، من نیز همراه آنان بودم. [۱] و ده سؤال نیز در کاغذی نوشته بودم تا از آن حضرت بپرسم و در آن سال همسرم حامله بود.

با خود گفتم اگر امام علیه‌السلام سؤالات مرا پاسخ دهد معلوم می‌شود که او امام راستین شیعیان است، پس از او خواهم خواست که دعا کند تا فرزندم پسر باشد.

پس از آن که علمای حاضر پاسخ سؤالات خود را از امام دریافتند، برخاستم و کنار آن حضرت نشستم تا کاغذ سؤالات را به او بدهم. همین که نظر امام به من افتاد بی‌درنگ فرمود: «ای اسحاق! نام پسرت را احمد بگذار.»

پس از بازگشت از سفر از همسرم پسری متولد شد که نام او را احمد گذاشتم. [۲] .

پی نوشت:

[۱] ر. ک به صفحه‌ی ۲۸.

[۲] مسعودی، اثبات الوصیهٔ، طبع نجف، ص ۲۱۵.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

بزرگواری حضرت با مرد شامی

طبری گفته است:

از علی بن خالد - زیدی مذهب - روایت شده که گفت: در پادگان خلیفه بودم که از یک مرد زندانی که او را از سرزمین شام، باغل و زنجیر آورده بودند و گمان می کردند، مدعی پیامبری است با خبر شدم.

راوی گفت: پس به دربانها نزدیک شدم و چیزی به آنها دادم و اجازه دادند که پیش مرد زندانی بروم، رفتم و احوال او و داستانش را سؤال کردم، او گفت: در شام بودم و پای ستونی که می گویند سر امام حسین علیه السلام در زیر آن قرار دارد، خدا را عبادت می کردم، یک شب در حالی که به نماز ایستاده بودم، نگاهم به اطراف افتاد و ناگهان دیدم، کسی در کنار من است، او به من گفت: آی آقا! دوست داری قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کنی! عرض کردم! به خدا سوگند! آری، فرمود: چشمانت را ببند، دیدگان خود را بسته، پس فرمود: باز کن، چشمها را گشودم، ناگهان دیدم در حائر حسینی هستم و حضرت را زیارت کردم.

سپس فرمود: آیا دوست داری، پدرش را هم زیارت کنی؟

عرض کردم: آری، پس همان کار نخست را کرد، تا اینکه مرا به مسجد کوفه در آورد و از من پرسید: آیا این مسجد را می شناسی؟ عرض کردم: آری، این مسجد کوفه است، پس خودش و من، نماز گزاردیم.

بار دیگر فرمود: آیا دوست داری، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را زیارت کنی؟

عرض کردم: به خدا سوگند! آری، بار دیگر کار نخست خود را انجام داد و بی درنگ خود را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، مشاهده نمودم، او نماز گزارد و من نیز بجای آوردم و او بر پیامبر خدا درود فرستاد و در همین حال، با هم به مکه در آمدیم و همواره با او بودم تا هر دو، مناسک حج خود را بجای آوردیم، آنگاه مرا به جای خودم در شام، باز گرداند و رفت. سال بعد نیز در موسم حج، نزدم آمد و برنامه ی سال پیش را با من اجرا کرد و مرا به شام برگردانید، اینجا بود که او را قسم دادم و عرض کردم! تو را به حق آن کسی که بر این کار توانایتان ساخته است، خود را به من معرفی بفرمائید.

راوی گفت: مدتی دراز سر مبارک خود را به زیر افکند، سپس در من نگریست و فرمود: من، محمد بن علی بن موسی (امام جواد علیه السلام)، هستم و رفت.

وقتی ماجرا را برای همسر و فرزندانم تعریف کردم، دهن به دهن گشت و هنوز از محله ما بیرون نرفته بود که گفتند: فلانی، ادعای پیامبری می کند، رفته، رفته خبر به حاکم رسید و بدون اینکه آگاه شوم، به اینجایم آوردند، چنانکه ملاحظه می کنید.

با خود گفتم که ماجرای او را به محمد بن عبدالملک زیات می رسانم و بلافاصله چنانکه شنیده بودم، نگاشته و برای محمد بن عبدالملک فرستادم، اما او در ذیل ماجرا، چنین نوشت: به همان کسی تو را با طی الارض به آنجاها برده است - اگر راست می گویی! -، بگو تا تو را از زندان برهاند.

علی بن خالد گفت: جواب حاکم، اندوهگینم ساخت و صبر و تحمل را چاره ی کار او ساختم و پولی به او پرداختم، اما آن را نپذیرفت، این دیدار در روز پنجشنبه بود، چون روز جمعه، آهنگ دیدار او کردم، زندان بان را در وسط راهرو دیدم که گفت: دوست تو که دیروز به دلجویی اش آمده بودی، بند و زنجیر را وسط زندان گذاشته و رفته است و من نمی دانم، زمین او را بلعیده یا به آسمان بالا رفته است.

از زندان، رهسپار مسجد شدم و بعد از آن، مدت زیادی در پادگان حضور داشتم، اما احدی را تا به امروز، ندیده ام که بگوید او را مشاهده کرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامهٔ: ۴۰۵، ح ۳۶۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

برگ زیتون به طلا تبدیل شد

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: از رفاقت با شرور بپرهیز که مانند شمشیر، ظاهری خوب و اثری بد دارد.
معقل بن اسرع روایت می‌کند که روزی در خدمت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام بودم، آن حضرت را دیدم که دست مبارک بر برگ زیتون مالید و به دست من داد. چون نگاه کردم، طلای خالص بسیار خوب شده بود. پس آن را به بازار بردم و خرج کردم و از آن طلا نفع زیادی به من رسید که همه را صرف مایحتاج خود نمودم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

بستن دم استر در تابستان

احمد بن محمد، از علی بن مهزیار روایت می‌کند که گفته است: در روزهای بعد از عید قربان، حضرت امام جواد علیه‌السلام را می‌دیدم که برای رجم شیطانها پیاده می‌رفت و سواره برمی‌گشت. دیدار من موقعی صورت می‌گرفت که پیاده از محاذات مسجد منی می‌گذشت.
ابوسلیمان از صالح بن محمد بن داود یعقوبی روایت می‌کند که او گفت: در آن وقت که حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام در نواحی شام به استقبال مأمون خلیفه می‌رفت، فرموده بود که دم استرش را بر یک سو بسته بودند، چنان چه در وقت زمستان یا در ایامی که آب و گل بسیار باشد چنان می‌کنند. بعضی از مردم چون دم آن استر را بسته دیدند، گفتند: این جوان هاشمی سواری نمی‌داند که در ایام تابستان بی آنکه آب و گلی باشد، دم استرش را بسته است.
راوی گوید: چون اندکی راه رفتیم از جاده دور افتادیم و راه گم کردیم و عبور ما از مکانی بود که ناچار باید از میان گل و لای و آب بسیاری عبور کنیم. چون از میان آب و گل بیرون آمدیم، جامه‌های رفقا خراب و آلوده به آب و گل شده بود و دامن اطهره‌ی آن حضرت از آلودگیها پاک بود و اصلا از آن آب و گل به لباسش نرسیده بود. رفقا فهمیدند که ظاهر و باطن نزد آن حضرت یکی است و سخنان بی ادبانه نسبت به آن حضرت گفتن، سبب خذلان و وصول به درکات نیران است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

برادرم به سبب معجزه حضرت شفا یافت

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: خداوند فرموده است: بخشش‌های خود را با منت و آزار، باطل و پوچ نسازید.
محمد بن واقد رازی روایت می‌کند که من و برادرم به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام رفتیم و برادرم تتابع تنفسی داشت، یعنی نفسش تند و پی در پی بیرون می‌آمد و از آن آزار و بیماری به آن سرور دین و ملت شکایت کرد و حضرت فرمود: عفاک الله مما تشکو، یعنی حقتعالی به تو عافیت بدهد از آنچه شکایت می‌کنی.

پس ما از نزد آن حضرت بیرون آمدیم و برادرم از آن بیماری شفا یافت و تا زنده بود، دیگر آن مرض عود نکرد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

به امامت حضرت معتقد شدم

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر کس به غیر از خدا تکیه کند، خدا او را به خود واگذارد.
و می‌فرمایـد: قاسم بن عبـدالرحمان – که زیـدی بود – گفت: به بغـداد رفته بودم. روزی دیدم که مردم می‌دوند و بر بام‌ها و جاهای بلند بر می‌آیند و می‌ایستند. گفتم: چه خبر است؟ گفتند: ابن‌الرضا (حضرت جواد علیه‌السلام) است، ابن‌الرضا است. گفتم: به خدا او را می‌نگرم. دیدم حضرت بر استر نر یا ماده‌ای سوار است و آمد. گفتم: خدا شیعه را از رحمت خود دور کند که می گویند: خدا اطاعت این (کودک خردسال) را واجب کرده، حضرت متوجه من شـد و فرمود: ای قاسم بن عبـدالرحمان! «آیا از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟! در این صورت در ضلالت و دوزخیم، سوره قمر آیه ۲۶».
بـا خود گفتم: به خـدا این سـاحر است. بـاز حضرت متوجه من شـده و فرمود: «آیـا از میـان ما تنها وحی به او القا می‌شود؟! بلکه او دروغگویی سرکش و متکبر است. سوره قمر آیه ۲۵» با دیدن این اعجاز از عقیده‌ی خود برگشته و شهادت دادم که او حجت خدا بر خلق است و به امامتش معتقد شدم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

به این مرد ستم کردید

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: زیان رسیدگان کسانی هستند که خود به زیان خویش اقدام می کنند.
و از علی بن جریر نقل می کند که گفت: خدمت حضرت جواد علیه‌السلام نشسته بودم، گوسفندی از غلام او گم شده بود و بعضی از همسایگـان او را به اتهـام دزدیـدن آن گرفته بودنـد و به طرف حضـرت می کشیـدند. فرمود: وای بر شـما دست از همسایگان من برداریـد که گوسـفند شـما را ندزدیده‌انـد. گوسـفند در خانه‌ی فلان است. از آنجا بیرونش آورید. به آنجا رفتند و گوسفند را پیدا کردند. صاحب خانه را بیرون کشیده و زدند و لباسهایش را پاره کردند و او قسم می‌خورد که گوسفند را ندزدیده است. او را نزد حضرت بردند، فرمود: وای بر شما به این مرد ستم کردید. گوسفند خود به خانه‌ی او رفته و او خبر نداشته است. پس او را برگرداند و برای این که لباسهایش را پاره کرده بودند، و او را زده بودند، چیزی به او داد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

به آنها محتاج می‌شوی

حضرت امـام محمـد تقی علیه‌السـلام فرمود: کسـی که صـفحه خـاطر را از پستی آز پاک نکنـد، خود را پست کرده و در قیامت به

خواری بیشتری گرفتار خواهد شد.

از محمد بن ولید در حدیثی نقل شده که: مردی خراسانی ثروتمندی حضور امام جواد علیه‌السلام رسید. حضرت دستور داد چند عمامه را به هم ببندند و به او بدهند و فرمود: اینها را بگیر که در راه هر چه داری از تو می گیرند و این عمامه‌ها برای تو می‌ماند و به آنها محتاج می‌شوی. و چنان شد که حضرت فرموده بود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

بر طرف شدن ظلم

خدایا! ستمکاری بندگانت شهرهایت را فراگرفته، تا آنجا که عدل و دادگری را میرانده، و راهها را بند آورده، و حق را نابود، و راستی را باطل، و نیکی را پنهان ساخته، و شر را آشکار، و چراغ تقوی را خاموش، و هدایت را زائل، و خیر را محو، و زیان را پایدار نموده، و فساد را رویانده، و عناد و کینه را نیرومند، و ستم را گسترده، و تجاوز را از حد گذرانده است، ای خدا و ای پروردگار جز قدرتت اینها را بر طرف نساخته، و جز منت تو ما را از آن پناه نمی‌دهد.

ای خدا و ای پروردگار ظلم را ریشه کن، و کوه‌های ستم را از جا برکن، و بازار کارهای زشت را کساد نما، و هر که مردم را از این امور باز می‌دارد را یاری نما، و ریشه ستمگران را قطع کن، و بعد از زیادی از آنان بکاه.

خدایا! و نابودی را به سرعت برای آنان پیش آور، و عذابها را بر آنان نازل فرما، و زندگی و بقای کارهای زشت را نابود نما، تا بیمناک آرامش یابد، و از اندوهگین رفع اندوه شود، و گرسنه سیر شده، و گمشده مورد حفاظت قرار گیرد، و دور از وطن جای داده شده، و فراری به محل خود باز گردد، و مظلوم عزیز شده، و ظالم ذلیل گردد، و از اندوهگین رفع اندوه شود، و تیرگیها زدوده شده، و آشوب فرونشانده شود، اختلافات میرانده و اتحاد احیاء و زنده گردد، و دانش برتری جسته و تندرستی فراگیر شود، و نیتها زیبا شده و پراکندگیها به تجمع مبدل گردیده، و ایمان تقویت و قرآن خوانده شود، به درستی که تو پاداش دهنده نعمت و منت گذاری.

دعاؤه فی المناجاة بکشف الظلم

اللهم ان ظلم عبادک قد تمکن فی بلادک، حتی امات العدل، و قطع السبل، و محق الحق، و ابطل الصدق، و اخفی البر، و اظهر الشر، و اخمد [۱] التقوی، و ازال الهدی، و ازاح الخیر، و اثبت الضیر، و أنمی الفساد، و قوی العناد، و بسط الجور، و عدی الطور، اللهم یا رب لا یکشف ذلک الا سلطانک، و لا یجیر منه الا امتنانک.

اللهم رب فابتر [۲] الظلم، و بث جبال الغشم، [۳] و اخمد [۴] سوق المنکر، و اعز من عنه ینزجر [۵] ، واحصد شافهٔ اهل الجور، و البسهم الحور بعد الکور.

و عجل اللهم الیهم البیات، و انزل علیهم المثلات، و امت حیاهٔ المنکرات، لیأمن المخوف، و یسکن الملهوف، و یشبع الجائع، و یحفظ الضائع، و یأوی الطرید، و یعود الشرید، و یغنی الفقیر، و یجار المستجیر، و یوقر الکبیر، و یرحم الصغیر، و یعز المظلوم، و یذل الظالم، و یفرج المغموم، و تنفرج الغماء، و تسکن الدهماء، و یموت الاختلاف، و یحیی الایتلاف، و یعلی العلم، و یشمل السلم، و تجمل النیات، و یجمع الشتات، و یقوی الایمان، و یتلی القران، انک انت الدیان المنعم المنان.

پی نوشت ها:

[۱] اهمل (خ ل).

[۲] فابتز (خ ل).

[۳] حبال (خ ل).

[۴] اخمل (خ ل).

[۵] زجر (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

بزرگواری حضرت با مرد شامی

طبری گفته است:

از علی بن خالد - زیدی مذهب - روایت شده که گفت: در پادگان خلیفه بودم که ازک مرد زندانی که او را از سرزمین شام، باغل و زنجیر آورده بودند و گمان می کردند، مدعی پیامبری است با خبر شدم. راوی گفت: پس به دربانها نزدیک شدم و چیزی به آنها دادم و اجازه دادند که پیش مرد زندانی بروم، رفتم و احوال او و داستانش را سؤال کردم، او گفت: در شام بودم و پای ستونی که می گویند سر امام حسین علیه السلام در زیر آن قرار دارد، خدا را عبادت می کردم،ک شب در حالی که به نماز ایستاده بودم، نگاهم به اطراف افتاد و ناگهان دیدم، کسی در کنار من است، او به من گفت: آی آقا! دوست داری قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کنی! عرض کردم! به خدا سوگند! آری، فرمود: چشمانت را ببند، دیدگان خود را بسته، پس فرمود: باز کن، چشمها را گشودم، ناگهان دیدم در حائر حسینی هستم و حضرت را زیارت کردم.

سپس فرمود: آیا دوست داری، پدرش را هم زیارت کنی؟

عرض کردم: آری، پس همان کار نخست را کرد، تا اینکه مرا به مسجد کوفه در آورد و از من پرسید: آیا این مسجد را می شناسی؟ عرض کردم: آری، این مسجد کوفه است، پس خودش و من، نماز گزاردیم. بار دیگر فرمود: آیا دوست داری، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را زیارت کنی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! آری، بار دیگر کار نخست خود را انجام داد و بی درنگ خود را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، مشاهده نمودم، او نماز گزارد و من نیز بجای آوردم و او بر پیامبر خدا درود فرستاد و در همین حال، با هم به مکه در آمدیم و همواره با او بودم تا هر دو، مناسک حج خود را بجای آوردیم، آنگاه مرا به جای خودم در شام، باز گرداند و رفت. سال بعد نیز در موسم حج، نزدم آمد و برنامه سال پیش را با من اجرا کرد و مرا به شام برگردانید، اینجا بود که او را قسم دادم و عرض کردم! تو را به حق آن کسی که بر این کار توانایتان ساخته است، خود را به من معرفی بفرمائید. راوی گفت: مدتی دراز سر مبارک خود را به زیر افکند، سپس در من نگریست و فرمود: من، محمد بن علی بن موسی (امام جواد علیه السلام)، هستم و رفت. وقتی ماجرا را برای همسر و فرزندانم تعریف کردم، دهن به دهن گشت و هنوز از محله ما بیرون نرفته بود که گفتند: فلانی، ادعای پیامبری می کند، رفته، رفته خبر به حاکم رسید و بدون اینکه آگاه شوم، به اینجایم آوردند، چنانکه ملاحظه می کنید. با خود گفتم که ماجرای او را به محمد بن عبدالملک زیات می رسانم و بلافاصله چنانکه شنیده بودم، نگاشته و برای محمد بن عبدالملک فرستادم، اما او در ذیل ماجرا، چنین نوشت: به همان کسی تو را با طی الارض به آنجاها برده است - اگر راست می گویی! -، بگو تا تو را از زندان برهاند.

علی بن خالد گفت: جواب حاکم، اندوهگینم ساخت و صبر و تحمل را چاره کار او ساختم و پولی به او پرداختم، اما آن را نپذیرفت، این دیدار در روز پنجشنبه بود، چون روز جمعه، آهنگ دیدار او کردم، زندان بان را در وسط راهرو دیدم که گفت:

دوست تو که دیروز به دلجویی اش آمده بودی، بند و زنجیر را وسط زندان گذاشته و رفته است و من نمی دانم، زمین او را بلعیدها به آسمان بالا رفته است. از زندان، رهسپار مسجد شدم و بعد از آن، مدت زیادی در پادگان حضور داشتم، اما احدی را تا به امروز، ندیده ام که بگوید او را مشاهده کرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۴۰۵، ح ۳۶۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

برآوردن احتیاجات اصحاب

کلینی آورده است:

احمد بن زکریای صیدلانی از مردی از بنی حنیفه از اهالی بست و سیستان، روایت کرده که گفت: در سفر حجی با امام جواد علیه السلام، در اول خلافت معتصم عباسی، همراه شدم،ک روز که با حضرت بر سفره نشسته بودیم و گروهی از طرفداران معتصم نیز حضور داشتند، به حضرت عرض کردم! همانا فرماندار ما – فدایتان گردم! – مردی است که شما را دوست دارد و از شما پیروی می کند، و من به خزانه او بدهکارم، اگر صلاح می دانید – خدا مرا فدایتان گرداند!

– نامه ای در خصوص نیکی کردن به من، برایش بنویسید.

حضرت فرمود: او را نمی شناسم، عرض کردم – فدایتان شوم! – او، چنان است که به عرضتان رساندم، دوستدار شما خاندان است و نوشته شما نزد او، برای من سودمند است، پس کاغذی گرفت و چنین نوشت: بنام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد، حامل نامه من، از دین و مذهبت به نیکیاد کرد و بدان که کار نیکویت، به کار تو خواهد آمد، بنابراین، به برادران ایمانی خود، نیکی کن و آگاه باش که خدای متعال از کوچکترین کار تو، بازخواست خواهد فرمود.

راوی گفت: چون وارد سیستان شدم، پیشاپیش خبر مرا به حسین بن عبدالله نیشابوری که فرماندار بود، رسانده بودند و تا دو فرسخی شهر به استقبالم آمده بود، پس نامه را به او دادم، آن را بوسید و بر چشمش نهاد، سپس به من گفت: چه خواسته ای داری؟ به او گفتم! مالیاتی به خزانه شما بدهکارم، بی درنگ دستور داد، دین مرا از دفتر خزانه پاک کنند و به من گفت: تا من بر سر کارم، مالیات نپرداز، آنگاه احوال خانواده ام را پرسید و من، وضع آنها را بازگو کردم و او دستور داد، ماهیانه ای بیش از حد نیاز ما، به ما بپردازند، علاوه بر اینکه تا مصدر کار بود، مالیاتی نپرداختم و تا وقتی زنده بود، ماهیانه ما را هم قطع نکرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۵: ۱۱۱ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بخشیدن مال بهارانش

حضینی آورده است:

از محمـد بن علی بن حدیـد و شاء کوفی روایت شـده که گفت: به قصـد حج، بیرون آمدیم و چون حج ما به پایان رسـید و از مکه بازگشتیم، گرفتار دزدان شـدیم و ما، گروهی از شـیعیان امام جواد علیه السـلام بودیم، هر چه داشتیم، بردنـد و هنگامی که به مدینه رسیدیم، خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت قبل از اینکه چیزی بگویم، پیشدستی کرد و فرمود:

ای علی بن حدیـد! در منزل «عرج»، گرفتار دزدان شدید، هر چه با خود داشتید، همه را بردند و تعدادتان بیست و سه نفر است و نام هرک از ما، با نام پدرمان را گفت، عرض کردم: به خدا سوگند! همینطور است، سـرور من! چنان شدیم که فرمودید، پس حضـرت دسـتور داد لبـاس و پول زیـادی به من بدهنـد و فرمود: میانارانت قسـمت کن، چه اینکه اینها به همان انـدازه ای است که از شـما به سرقت رفته است. علی بن حدید گفت: آنها برداشته و نزد برادران و دوستانم رفتم و میان آنها تقسیم کردم و قسم به خدا! معلوم شد که درست به اندازه دارایی سرقت شده ماست.[۱] .

ابن حمزه گفته است:

محمد بن ابوالقاسم از پدرش - بلکه عموم راویان شیعه نقل کرده اند -، روایت کرده که گفت: مردی از خراسان، در مدینه خدمت امام جواد علیه السـلام رسـید و گفت: درود بر شـما ای فرزنـد رسول خـدا! و او مذهب واقفی داشت.[۲] . پس حضـرت در جوابش فرمود: سلام [۳] ؛آن مرد، سـلام و درود خود را تکرار کرد، باز هم حضـرت فرمود: سـلام؛ در این هنگام آن مرد امامت حضرت را پـذیرفت (و از مـذهب واقفی خارج شـد). مرد خراسانی گفت: (در آن لحظه که حضـرت جواب سـلام سـردی داد) با خودم گفتم: چگونه می دانـد که امامش نمی شـمارم و از امامتش باز ایسـتاده ام؟ راوی گفت: پس مرد خراسانی گریست و عرض کرد: فـدایت شوم! اینها فلان مبلغ پول است، از من قبول کنیـد، حضـرت به او فرمود: قبول کردم، ولی آنها را پیش خودت نگهدار، مرد خراسانی عرض کرد: وقتی از خـانواده ام جـدا شـدم، خرجی کـافی بلکه بیشتر از آن را برایشان گذاشـته ام. حضـرت فرمود: آنها را همراهت بردار که بطور مکرر به آنهـا، نیـاز خواهی داشت. مرد خراسـانی گفت: پولهـا را همراهم برداشـتم و مراجعت کردم، ناگهـان دیـدم، دزدی به خانه ام زده و هر چه داشته ام، برده است و همان پولها را به خانه خود بردم.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] الهدایه الکبری: ۳۰۲.

[۲] واقفیها کسانی هسـتند که بعـد از امام موسـی بن جعفر علیهما السـلام امامت امامان بعدی را نپذیرفتند و توقف کردند و به هفت امامی نیز شهرت دارند.

[۳]عنی جواب سلام حضرت، سرد بود و مثل سلام به شیعیان نبود و معلوم بود که حضرت فهمیده است که آن مرد واقفی است.

[۴] الثاقب فی المناقب: ۵۱۸، ح ۴۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بشارت حضرت به ابراهیم بن ابی محمود

شیخ طوسی آورده است:

ابراهیم بن ابی محمود در روایتی گفت: بر امام جواد علیه السلام داخل شدم، در حالی که نامه هایی برای او از پدر بزرگوارش با من بود، پس حضرت شروع به خواندن نامه ها کرد وک نامه را، بسیار بر چشمانش می نهاد و می فرمود: به خدا سوگند! دستخط پدرم است و می گریست تا اینکه اشکها، بر گونه اش جاری گشت. به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! پدر بزرگوارت، درک مجلس، بارها به من می فرمود: خدایت در بهشت، سکنی دهد، خدایت بهشت، روزی فرماید.

راوی گفت: حضرت فرمود: من نیز می گویم: خدایت بهشت، روزی فرماید، عرض کردم! فدایت شوم! ضمانت می کنی که خدای متعال به بهشتم در آورد؟ فرمود: آری. راوی گفت: پس پای مبارکش را گرفتم و بوسیدم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۳۸ ح ۱۰۷۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بیرون رفتن مقیم مکه از آن و باز گشتن بدون احرام

شیخ طوسی گفته است:

از موسی بن قاسم روایت شده که گفت:کی از شیعیان به من خبر داد که در دهه اول شوال، از امام جواد علیه السلام پرسیده است که می خواهد در این ماه، عمره مفرده بجای آورد، چه صورت دارد؟ حضرت در جواب او، فرموده است: در این صورت، ناگزیر به انجام حج خواهی بود؛ آن مرد گفته است: خانه ای در مدینه و خانه دیگری در مکه و در میان راه مکه و مدینه هم مال و منال و خانواده دارم. حضرت به او فرموده است: از انجام حج ناگزیری؛ آن مرد بار دیگر عرض کرده است: املاکی در اطراف مکه دارم و لازم است به آنها، سرکشی نمایم؟ حضرت در پاسخش فرموده است: قبل از موسم حج از مکه بیرون می روی و بدون احرام باز می گردی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۵: ۴۳۶ ح ۱۵۱۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

باز پس گرفتن حق خود از بدهکار

شیخ طوسی گفته است:

از اسحاق بن ابراهیم روایت شده که گفت: موسی بن عبدالملک، در نامه ای به امام جواد علیه السلام از حضرت پرسید: مردی، مالی به او داده تا در بعضی از راههای خیر، هزینه کند و او نتوانسته این کار را انجام دهد و وی نیز مالی به همین مقدار، از آن مرد

طلب دارد؛ آیا می توانم مالی را که در اختیار دارم، جایگزین طلب خویش سازم؛ا باید آن را به صاحبش برگردانم و (سپس) طلبم را از او بگیرم؟ حضرت در جوابش نوشت: مال خود را از محل وجهی که در اختیار تو قرار دارد، بردار.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۶: ۳۴۸ ح ۹۸۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

بریدن دست

عیاشی در تفسیر خود نقل کرده است:

از زرقان، همنشین و دوست صمیمی ابن ابی دؤاد قاضی روایت شده که گفت:ك روز، ابن ابی دؤاد از پیش معتصم بازگشت، در حالی که اندوهگین بود؛ علت غم و اندوهش را پرسیدم؛ در جوابم گفت: الان آرزو می کنم که بیست سال پیش، مرده بودم؛ راوی گفت: به او گفتم: چرا چنین است؟

ابن ابی دؤاد گفت: از کاری که این سیاه -عنی ابو جعفر محمد، پسر امام رضا علیه السلام - امروز پیش امیرمؤمنان معتصم انجام داد! راوی گفت: به او گفتم: امام جواد علیه السلام چکار کرد؟ ابن ابی دؤاد اظهار داشت: دزدی به دزدی خود، اقرار کرد و خلیفه خواست با جاری کردن حد شرعی بر او، پاکش نماید؛ لذا همه فقیهان و دانشمندان را، نزد خود گرد آورد و امام جواد علیه السلام نیز حضور داشت؛ سپس از ما پرسید؛ دست دزد از کجا قطع می شود؟ ابن ابی دؤاد گفت: من به خلیفه گفتم: از مچ (استخوان برآمده بیرونی مچ دست) قطع می شود. خلیفه گفت: دلیلت بر آن چیست؟ ابن ابی دؤاد گفت: من به خلیفه گفتم: به خاطر اینکه دست، عبارتست از انگشتان و کف تا مچ که خدای متعال راجع به تیمم فرمود: (فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم) [۱] «صورتها و دستهایتان را، با آن مسح نمائید.» و گروهی نیز با من همراه شدند. دسته ای دیگر اظهار داشتند: بلکه لازم است (دست دزد) از آرنج، قطع شود؛ خلیفه گفت: به چه دلیل باید از آرنج قطع گردد؟ آنها در جواب گفتند: به خاطر اینکه خدای متعال راجع به شستن دست برای وضو فرمود: (و أیدیکم الی المرافق) [۲] «و دست های خود را تا آرنج بشوئید.» و شستن دست تا آرنج، دلیل آن است که حد و اندازه دست، آرنج می باشد.

راوی گفت: سپس خلیفه، به امام جواد علیه السلام رو کرد و گفت: نظر شما، راجع به این مسأله چیست ای ابو جعفر؟!

حضرت فرمود: حاضرین، راجع به آن اظهار نظر کردند ای امیر مؤمنان!

خلیفه گفت: سخنان ایشان را واگذار؛ شما چه می فرمائید؟

حضرت فرمود: از اظهار نظر، معافم دار ای امیر مؤمنان!

خلیفه اظهار داشت: شما را به خدا سوگند می دهم! نظر خود را بیان فرمائید.

حضرت فرمود: چون مرا به خدا قسم دادی، بهقین می گویم که اینان، از سنت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به خطا رفتند؛ چه اینکه واجب است دست دزد، از انتهای انگشتان قطع شده، کف بر جای خود باقی بماند.

خلیفه گفت: چرا باید چنین شود؟

امام جواد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، فرمود: سجده بر هفت عضو، انجام می شود: پیشانی، دو دست،

دو زانو و دو پا؛ بنابراین، هرگاه دست دزد از مچا آرنج قطع شود، چیزی برای سجده باقی نمی ماند؛ در حالی که خدای متعال فرمود: (و ان المساجد لله) «و اینکه مساجد، از آن خداست.» [۳] و مراد، همین اعضاء هفتگانه است که بر آنها سجده می شود: «پس هیچ کس را با خدای متعال نخوانید.» و آنچه از آن خدای متعال است، بریده نمی شود.

راوی گفت: سخنان امام جواد علیه السلام، موجب شگفتی معتصم گردید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشت ها جدا کنند و کف را باقی گذارند؛ ابن ابی دؤاد گفت: اینجا بود که قیامت، برای من بر پا شد و آرزو کردم که کاش زنده نبودم!!

زرقان گفت: ابن ابی دؤاد اظهار داشت: بعد از سه روز، نزد خلیفه رفتم و به او گفتم:

بدون تردید، خیر خواهی خلیفه بر من واجب است و من به همین جهت، سخنی به خلیفه می گویم که می دانم آن سخن، مرا به جهنم می فرستد.

معتصم پرسید: آن سخن چیست؟

به خلیفه گفتم: هنگامی که امیر مؤمنان، فقها و دانشمندان امت را، بخاطر مسأله ای از مسائل دین، به مجلس خود فرا می خواند و حکم مسأله را از ایشان می خواهد و آنها نیز نظرات خود را بیان می کنند؛ در حالی که خاندان خلیفه، و فرماندهان و امیران لشکر، وزیران و اعضاء دولت و منشیان او حضور دارند و مردم این سخنان را در پشت در از همدیگر می شنوند؛ آنگاه خلیفه نظرات آنان را در مقابل سخن کسی که گروهی از امت، او را امام می دانند و به مقام خلافت، از خلیفه شایسته ترش می شمارند، به هیچ می گیرد و سرانجام، رأی و نظر او را بر فقیهان و دانشمندان مقدم می شمارد و مطابق حکم او حکم می کند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟

ابن ابی داؤد گفت: رنگ خلیفه، پرید و متوجه منظور من شد و اظهار داشت: خدای متعال به خاطر این خیر خواهی، پاداش نیکت دهد.

ابن ابی دؤاد گفت: پس خلیفه در روز چهارم، به منشیکی از وزیرانش دستور داد تا حضرت را به خانه خود دعوت کند؛ او از حضرت دعوت به عمل آورد؛ ولی حضرت نپذیرفت و فرمود: می دانید که در جلسات شما، حضور پیدا نمی کنم؛ اما دعوت کننده اظهار داشت: شما را به صرف غذا دعوت می کنم و دوست دارم به خانه ام در آئید و بر بساطم، پا گذارید و من، بدان تبرک جویم و فلانی، پسر فلانی که از وزیران خلیفه است، دوست دارد شما را زیارت کند! امام جواد علیه السلام نزد او رفت و چون غذا خورد، به سمی که در غذا ریخته شده بود پی برد؛ لذا مرکب سواریش را طلبید؛ صاحبخانه از او خواست بماند؛ حضرت به او فرمود: رفتنم برای تو، بهتر است؛ پس آن روز و شب در پس آن، سپری نگشت تا اینکه حضرت به شهادت رسید. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] نساء: ۴ ۴۳.

[۲] مائده: ۵ ۶.

[۳] جن: ۷۲ ۱۸.

[۴] تفسیر عیاشی ۱: ۳۱۹ ح ۱۰۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

برادری در راه خدا

ابن صباغ گفته است:

از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس برادری در راه به دست آورد، چنان است که خانه ای در بهشت به دست آورده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فصول المهمه: ۲۶۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

به سخن گوش فرا دادن

کلینی آورده است:

حسن بن علی بنقطین، از امام جواد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس به گوینده ای گوش بسپارد، چنان است که او را بندگی کرده است؛ بنابراین، هر گاه گوینده پیام خدای متعال را القا کند، شنونده خدای متعال را بندگی کرده و چنانکه پیام شیطان را القا نماید، شنونده شیطان را بندگی نموده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۶: ۴۳۴ ح ۲۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پ

پیش‌بینی خطر و بستن دم حیوان

در یکی از سال‌ها، مأمون عباسی عازم مدینه‌ی طیبه شد، چون نزدیک شهر مدینه رسید، عده‌ای از بزرگان به همراه امام محمد جواد علیه‌السلام جهت استقبال مأمون آماده حرکت شدند. هوا بسیار گرم و سوزان و نیز بیابان‌ها خشک و بی‌آب و علف بود. وقتی خواستند سوار حیوانات شوند، امام جواد علیه‌السلام دستور داد تا دم حیوانش را گره بزنند، عده‌ای گفتند: حضرت جواد علیه‌السلام آشنائی به حیوان سواری و بیابان گردی ندارد و نمی‌داند که در چه فصلی و در کجا باید دم قاطر، گره زده شود.

و بالأخره تمامی افراد سوار شدند و برای استقبال مأمون حرکت کردند، مقداری از راه را که پیمودند، مسیر جاده را اشتباه رفتند، در محلی قرار گرفتند که تمام آن گل و لای بود؛ و حیوانات مرتب دم خود را به اطراف حرکت می‌دادند؛ و تمام لباس و سر و صورت افرادی که سوار حیوان‌ها بودند کثیف و پر از گل شد. ولی حضرت کمترین آلودگی به لباس و بدنش اصابت نکرد و دیگران فهمیدند، پیش‌بینی حضرت صحیح بوده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱- در یکی از روزها که حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام وارد شهر مدینه‌ی منوره گردید، هنگام غذا در حضور جمعی از دوستان سفره‌ی طعام پهن کردند.

حضرت پس از آن که غذا را تناول نمود، دست‌های خود را شست و سپس دست‌های خود را پیش از آن که با حوله خشک نماید، بر سر و صورت خویش کشید و این دعا را خواند:

«اللهم اجعلنی ممن لا یرهق وجهه قتر و لا ذلة». [۱] .

۲- یکی از دوستان و اصحاب حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام به نام ابوالحسن، معمر بن خلاد حکایت کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، به من فرمود: ای معمر! بر اشتر خود سوار شو.

عرض کردم: کجا برویم؟

فرمود: پیشنهادی که داده شد انجام بده و سؤال نکن، پس من سوار شدم؛ و چون مقداری از راه را پیمودیم به بیابانی رسیدیم که کنار آن یک دره و تپه‌ای وجود داشت.

حضرت فرمود: همین جا بایست و حرکت نکن تا من بازگردم و سپس حضرت رفت و پس از لحظاتی بازگشت.

عرض کردم: فدایت شوم، کجا بودی؟

امام علیه‌السلام فرمود: هم اینک به خراسان رفتم و پدرم، حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام را که مسموم و شهید شده بود، دفن کردم و اکنون بازگشتم. [۲] .

۳- محمد بن حماد مروزی حکایت کند:

روزی حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام در ضمن نامه‌ای به پدرم، احمد چنین مرقوم فرمود:

ژهر موجود مخلوقی در این جهان، یک روزی وفات خواهد یافت ولی در این باره ظلمی بر کسی نخواهد شد و ما - اهل بیت رسالت - در این دنیا پراکنده خواهیم شد؛ و در شهرهای مختلف هجرت خواهیم نمود.

و سپس در ادامه‌ی فرمایش خود افزود: هر کس عاشق و دلباخته‌ی هر که باشد، چنانچه در مسیر او قدم بردارد و با او همگام باشد، همانا در روز محشر با او محشور می‌گردد.

و به راستی که قیامت منزل‌گاه ابدی و همیشگی تمامی افراد خواهد بود. [۳] .

۴- عمران بن محمد اشعری قمی حکایت کند:

روزی نزد حضرت جوادالائمه، امام محمد تقی علیه‌السلام شرفیاب شدم؛ و پس از آن که مسائل خود را مطرح کردم و جواب گرفتم، عرضه داشتم:

ای مولا و سرورم! ام‌الحسن به شما سلام رساند و نیز درخواست یکی از پیراهن‌های تبرک شده‌ی شما را نموده است تا به جای کفن از آن استفاده نماید؟

امام جواد علیه‌السلام فرمود: او از پیراهن من، بی نیاز شده است.

چون از نزد حضرت خارج شدم، متحیر بودم که معنای کلام امام علیه‌السلام چیست؟

تا آن که پس از چند روزی متوجه شدم، ام الحسن سیزده یا چهارده روز قول از سخن امام علیه‌السلام فوت کرده است. [۴] .

۵- یکی از اصحاب امام محمد تقی علیه‌السلام گوید:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، که سفره‌ی غذا پهن کردند؛ و غذا خوردیم.

پس از آن که سفره را جمع کردند، یکی از افراد مشغول جمع کردن غذاهای ریخته شده در اطراف سفره، گردید.

امام جواد علیه‌السلام فرمود: چنانچه در بیابان سفره انداختید، آنچه غذا در اطراف سفره ریخته شود - به هر اندازه‌ای که باشد - رها کنید - تا مورد استفاده‌ی جانوران قرار گیرد -.

ولی اگر در منزل، در اطراف ظرف غـذا و یا در اطراف سـفره، طعامی ریخته شود، تمام آنچه را که ریخته شده است، به هر مقداری که باشد، جمع نمائید - که مبادا زیر دست و پا، نسبت به آن‌ها بی‌احترامی شود -. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] محاسن برقی: ص ۴۲۶، ح ۲۳۴.

[۲] الخرایج الجرایح ج ۲، ص ۶۶۶، ح ۶.

[۳] اختیار معرفهٔ الرجال: ص ۵۵۹، ح ۲۵۷.

[۴] الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۶۷، ح ۹.

[۵] مکارم الاخلاق: ص ۱۳۲.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

پرداخت بدهی پدر

با خود حرف می‌زد. می گفت :

- عجب اشـتباهی کردم ! هیچ آدم عاقلی چنین اشـتباهی مرتکب نمی‌شود که من شده‌ام. یکی نبود بگوید: مرد ناحسابی ! رسیدی، نوشته‌ای ، چیزی می گرفتی ... ای داد و بیداد ، پول‌هایم بر باد رفت ! حال چگونه ادعا کنم که طلبکار بودم ؟

خود را لعن و نفرین می کرد که به او گفتم:

- مطرفی ! دیوانه شده‌ای ؟ چرا با خودت حرف می‌زنی ؟

- دست به دلم نگذار که از دیوانه هم بدترم. بیچاره و بدبخت شده‌ام!

- چرا ؟

- رهایم کن. بگذار با درد خود بسوزم و بسازم.

- بگو ببینم چه شده ؟ شاید کاری از دستم بربیاید.

- نه. کاری از دست کسی ساخته نیست.

- دست کم درد دل کن تا سبک شوی !

- چهار هزار درهم از امام رضا علیه‌السلام طلبکار بودم. امروز صبح شنیدم که چند روز است او را به شهادت رسانده‌اند. نه کاغذی

، نه نوشته‌ای ، هیچ مدرکی در دستم نیست. چهار هزار درهم ، از دست رفت. خودم کردم که لعنت بر خودم باد !

– مطرفی ! هرگز این گونه نگو. اولاً ـ که او امام بود. تو با خدا معامله کرده‌ای ، پس پول‌هایت به هدر نرفته است. ثانیاً این که ناراحتی ندارد. با هم نزد پسرش می‌رویم و مطلبت را می‌گویی. شاید از بدهی پدرش خبر داشت و پول‌هایت را پرداخت.

– نه ! فکر نمی‌کنم. فقط من و او از این جریان خبر داشتیم. گمان نمی‌کنم به همسر و فرزندانش گفته باشد.

– حال به پیشنهاد من عمل کن. شاید مشکلت حل شد !

در همین لحظه شخصی از جانب امام جواد علیه‌السلام پیغام آورد و گفت که حضرت ، مطرفی را احضار کرده و گفته است برای پس گرفتن امانتش نزد امام برود. من و مطرفی با تعجب به هم نگاه کردیم. به او گفتم :

– دیدی ! گفتم خدا چاره‌ساز است !

ساعتی بعد نزدیک ظهر به حضور امام رسیدند. امام با دیدن مطرفی فرمود :

– همان طور که می‌دانی پدرم شهید شده است. مبلغی از او طلب داشتی. درست است ؟

– آری ! ولی کسی جز من و او از ماجرا خبر نداشت. شما از کجا می‌دانید ؟!

حضرت لبخندی زد و از زیر سجاده‌ی نمازش مقداری سکه‌ی طلا بیرون آورد و گفت :

– این سکه‌ها بدهی پدرم به تو است. بگیر.

« مطرفی » مات و مبهوت مانده بود که چه بگوید. سکه‌ها را گرفت. تشکر کرده ، بیرون آمدیم. سکه‌ها را شمرد. الله‌اکبر ! چهار هزار درهم بود که از امام می‌خواست [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] شیخ مفید ، ارشاد ، ص ۳۲۵.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

پیراستگی از آلودگی

– کجا می‌روید ؟

– به عیادت.

– عیادت چه کسی ؟

– عبدالله ! شنیده‌ایم چند روزی است که به شدت بیمار است . اگر تو هم دوست داری ، بیا ، خوشحال می‌شود .

سه نفری به سمت خانه‌ی مریض به راه افتادیم . در طول مسیر بازار تا خانه‌ی او ، دوستم گفت :

– می‌گویند روحیه‌اش را باخته . امیدی هم به زنده ماندنش نیست !

وقتی بر بالین مریض حاضر شدیم ، ابتدا به دیدن من ، هاشم و امام جواد علیه‌السلام خوشحال شد ، اما بعد گریه کرد . با همان حالت گفت :

– دوستان ! دارم می‌میرم . حلالم کنید . به قدری از مردن می‌ترسم که حد و حسابی ندارد . چه کنم ؟ ! گفتم :

– خدا نکند ، دشمنانت بمیرند ! این چه حرفی است ؟ !

هاشم گفت :

– زبانت را گاز بگیر مرد ! چرا مثل بچه‌ها حرف می‌زنی ؟ مطمئنم که خوب می‌شوی !

امام جواد که تا آن لحظه ساکت بود ، او را دلداری داد و گفت :

– بنده‌ی خدا ! ترس تو به خاطر این است که نمی‌دانی مرگ چیست !

– وقتی فکرش را می‌کنم دیوانه می‌شوم . خیلی می‌ترسم .

– ببین برادر ! اگر به خاطر چرك و كثافت بـدنت ، در معرض بیماری قرار بگیری و بدانی که حمام و شـست‌وشو ، آلودگی‌ها را از بین می‌برد ، به حمام می‌روی یا از آن فرار می‌کنی ؟

– البته که دوست دارم کثیفی‌های بدنم را بشویم .

– مردن هم برای مؤمن ، درست مثل حمام است . مردن آخرین ایستگاه پیراستگی و مرحله‌ی نهایی شست‌وشو ، از آلودگی گناهان است . اگر به سمت مرگ می‌روی ، بدان که غم‌ها و اندوه‌هایت پایان می‌یابد . پس نترس و خود را ناراحت نکن !

با حرف‌های آرام‌بخش امام ، چهره‌اش تغییر کرد . دیگر از اضطراب چند دقیقه پیش خبری نبود و حالت چشم‌هایش خبر از آرامش می‌داد .

به خاطر این که مزاحم او و خانواده‌اش نشویم ، برخاستیم و خـداحافظی کردیم . فردای آن روز باخبر شـدیم که عبـدالله از دنیا رفته است . [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار ، ص ۲۹۰.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

پسندیدن، در حکم پذیرفتن

من شهد أمرا فكرهه كان كمن غاب عنه، و من غاب عن أمر فرضيه كان كمن شهده. [۱] .

کسـی که در کاری حاضـر باشد و آن را ناخوش دارد، مانند کسـی است که غایب بوده، و هر که در کاری حاضر نباشد، ولی بدان رضایت دهد، مانند کسی است که خود در آن بوده است.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول ، ص ۴۵۶.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

پاسخ به یک سؤال فقهی

قال المأمون ليحيى بن أكثم: اطرح على أبي‌جعفر محمـد بن الرضا عليهماالسـلام مسألـة تقطعه فيها. فقال يا أباجعفر ما تقول في رجل نكـح امرأة على زنـا أيحـل أن يتزوجها؟ فقال عليه‌السـلام: يـدعها حتى يسـتبرئها من نطفته و نطفـة غيره، اذ لا يؤمن منها أن تكون قد أحدثت مع غيره حدثا كما أحدثت معه. ثم يتزوج بها ان أراد، فانما مثلها مثل نخلة أكل رجل منها حراما ثم اشتريها فأكل منها حلالا

فانقطع یحیی. [۱].

مأمون به یحیی بن اکثم گفت:

مسأله‌ای برای ابی‌جعفر (امام محمد تقی) عنوان کن که در آن بماند و پاسخی نتواند! آنگاه یحیی گفت: ای اباجعفر! چه گویی درباره‌ی مردی که با زنی زنا کرده، آیا رواست که او را به زنی گیرد؟

امام علیه‌السلام در پاسخ فرمود: او را وانهد تا از نطفه‌ی وی و نطفه‌ی دیگری پاک گردد، زیرا بعید نیست که با دیگری هم آمیزش کرده باشد. پس از آن، اگر خواست او را به زنی گیرد، زیرا که مثل او مانند مثل درخت خرمایی است که مردی به حرام از آن خورده، سپس آن را خریده و به حلال از آن خورده است. یحیی درمانده شد!

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

پاسخ مبسوط امام جواد به یک سؤال فقهی حج

قال المأمون: یا یحیی سل أباجعفر عن مسألة فی الفقه لتنظر کیف فقهه؟ فقال یحیی: یا أباجعفر أصلحک الله ما تقول فی محرم قتل صیدا؟ فقال أبوجعفر علیه‌السلام:

قتله فی حل أو حرم، عالما أو جاهلا، عمدا أو خطأ، عبدا أو حرا صغیرا أو کبیرا، مبدئا أو معیدا، من ذوات الطیر أو غیره؟

من صغار الطیر أو کباره. مصرا أو نادما، باللیل أو فی أو کارها أو بالنهار و عیانا، محرما للحج أو للعمرة؟

قال: فانقطع یحیی انقطاعا لم یخف علی أحد من أهل المجلس انقطاعه و تحیر الناس عجبا من جواب أبی‌جعفر علیه‌السلام.

... فقال المأمون: یا أباجعفر ان رأیت أن تعرفنا ما یجب علی کل صنف من هذه الأصناف فی قتل الصید؟

فقال علیه‌السلام ان المحرم اذا قتل صیدا فی الحل و کان الصید من ذوات الطیر من کبارها فعلیه الجزاء مضاعفا.

و ان قتل فرخا فی الحل فعلیه حمل قد فطم فلیست علیه القیمة لأنه لیس فی الحرم.

و اذا قتله فی الحرم فعلیه الحمل و قیمة الفرخ. و ان کان من الوحش فعلیه فی حمار الوحش بقرة و ان کان نعامة فعلیه بدنة. فان لم یقدر فاطعام ستین مسکینا. فان لم یقدر فلیصم ثمانیة عشر یوما.

و ان کان بقرة فعلیه بقرة. فان لم یقدر فلیطعم ثلاثین مسکینا، فان لم یقدر فلیصم تسعة أیام.

و ان کان ضبیا فعلیه شاة، فان لم یقدر فلیطعم عشرة مساکین، فان لم یجد فلیصم ثلاثة أیام. و ان أصابه فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا «هدیا بالغ الکعبة» حقا واجبا أن ینحره ان کان فی حج بمنی حیث ینحر الناس. و ان کان فی عمرة ینحره بمکة فی فناء الکعبة و یتصدق بمثل ثمنه حتی یکون مضاعفا، و کذلک اذا أصاب أرنبا أو ثعلبا فعلیه شاة و یتصدق بمثل ثمن شاة. و ان قتل حماما من حمام الحرم فعلیه درهم یتصدق به. و درهم یشتری به علفا لحمام الحرم. و فی الفرخ نصف درهم. و فی البیضة ربع درهم و کل ما أتی به المحرم بجهالة أو خطا فلا شیء علیه الا الصید. فان علیه فیه الفداء بجهالة کان أم بعلم، بخطا کان أم بعمد. و کل ما أتی به العبد فکفارته علی صاحبه مثل ما یلزم صاحبه. و کل ما أتی به الصغیر الذی لیس ببالغ فلا شیء علیه. فان عاد فهو ممن ینتقم الله منه.

و ان دل علی الصید و هو محرم و قتل الصید فعلیه فیه الفداء. و المصر علیه یلزمه بعد الفداء العقوبة فی الآخرة.

و النادم لا شیء علیه بعد الفداء فی الآخرة. و ان أصابه لیلا أو کارها خطأ فلا شیء علیه الا أن یتصید بلیل أو نهار فعلیه فیه الفداء، و

المحرم للحج ینحر الفداء بمکهٔ. [۱] .

مأمون به یحیی بن اکثم گفت: از ابوجعفر (امام محمد تقی) مسأله‌ای فقهی بپرس تا بنگری در فقه چگونه است.

یحیی گفت: ای اباجعفر! خدا کارت را رو به راه کند، چه می‌گویی درباره‌ی محرمی که شکاری را کشته است؟

امام جواد علیه‌السلام گفت: آن صید را در حل کشته یا در حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ به عمد بوده یا به خطا؟ آن محرم بنده بوده یا آزاد؟ صغیر بوده یا کبیر؟ نخستین صید او بوده یا صید دوباره‌ی او؟ آن صید پرنده بوده یا غیر آن؟ پرنده‌ی کوچک بوده یا بزرگ؟ محرم باز قصد صید پرنده داشته و مصر بوده یا توبه کرده؟ آن صید در شب بوده و در آشیانه‌اش بوده یا در روز و آشکارا؟ محرم برای حج بوده یا عمره؟

راوی گوید: یحیی بن اکثم طوری واماند که واماندگی‌اش بر احدی از اهل مجلس پوشیده نماند و همه‌ی مردم از جواب امام جواد علیه‌السلام در شگفت ماندند. بعد از آن که مردم پراکنده شدند، مأمون گفت: ای اباجعفر! اگر صلاح بدانی، آنچه را که بر هر صنف از این اصناف در قتل صید، واجب است به ما بشناسان! امام جواد علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

چون محرم، صیدی از پرنده‌های بزرگ را در حل بکشد، یک گوسفند کفاره بر او باشد. و اگر در حرم باشد کفاره دو چندان است. و اگر جوجه‌ای را در حل بکشد بره‌ی از شیر گرفته‌ای بر اوست و بها بر او نیست چون در حرم نبوده است. و اگر در حرم باشد بره و بهای جوجه هر دو به عهده‌ی اوست. و اگر آن صید حیوان وحشی باشد، در گور خر وحشی، گاوی باید. و اگر شتر مرغ است یک شتر باید. و اگر نتواند شصت مسکین را اطعام کند. و اگر آن را هم نتواند هجده روز روزه بدارد. و اگر شکار، گاو باشد بر او گاوی است. و اگر نتواند سی مسکین را طعام بدهد. و اگر آن را هم نتواند نه روز روزه بگیرد.

و اگر آهو باشد یک گوسفند بر اوست، و اگر نتواند ده مسکین را طعام دهد و اگر نتواند سه روز را روزه بدارد. و اگر در حرم شکارش کرده کفاره دوچندان است و باید آن را به کعبه رساند و قربانی کند و حق واجب است که اگر در احرام حج باشد، کفاره را در منی بکشد آنجا که قربانگاه مردم است. و اگر در عمره باشد در مکه و در پناه کعبه بکشد. و به اندازه‌ی بهایش هم صدقه بدهد تا دو چندان باشد.

و همچنین اگر خرگوشی یا روباهی صید کند یک گوسفند بر اوست و به اندازه‌ی بهایش هم باید صدقه بدهد. و اگر یکی از کبوتران حرم را بکشد یک درهم صدقه دهد و درهم دیگری هم دانه بخرد برای کبوتران حرم. و اگر جوجه باشد نیم درهم. و اگر تخم باشد یک چهارم درهم. و هر خلافی که محرم از راه نادانی و یا خطا مرتکب شود کفاره ندارد، جز همان صید که کفاره دارد، جاهل باشد یا عالم، خطا باشد یا عمد.

و هر خلافی بنده کند تمام کفاره‌اش بر مولای اوست. و هر خلافی کودک نابالغ کند چیزی بر او نیست. و اگر بار دوم صید او باشد خدا از او انتقام کشد [و کفاره ندارد].

اگر محرم شکار را به دیگری نشان بدهد و او آن را بکشد کفاره بر اوست. و آن که اصرار دارد و توبه نکرده پس از دادن کفاره، عذاب آخرت هم دارد. و اگر پشیمان است پس از کفاره، عذاب آخرت ندارد. اگر شبانه از آشیانه به خطا شکار کرده چیزی بر او نیست، مگر قصد شکار داشته باشد. و اگر عمدا شکار کند، در شب باشد یا روز، کفاره بر اوست. و آن که محرم به حج است باید کفاره را در مکه قربانی کند.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۲ و ص ۴۵۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

پرهیز از آدم شرور

ایاک و مصاحبهٔ الشریر فانه کالسیف المسلول یحسن منظره و یقبح أثره. [۱] .

از همراهی و رفاقت با آدم شرور و بدجنس بپرهیز، زیرا که او مانند شمشیر برهنه است که ظاهرش نیکو و اثرش زشت است.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

پرستش خدا نه نامهای او

عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید : به آن حضرت نامه نوشته و از ایشان پرسیدم : خداوند مرا فدای تو گرداند، آیا ما لفظ مهربان بخشنده یگانه و یکتا و بی‌نیاز را می‌پرستیم؟ فرمود :

هر که نام را بپرستد و نه کسی که بدان نامیده شده نسبت به خدا شرک ورزیده و کافر شده و انکار او را نموده و در حقیقت چیزی را نپرستیده، بلکه خدای یگانه یکتا و بی‌نیاز که به این نامها نامیده شده را عبادت کن نه این نامها را، این نامها اوصاف و ویژگیهایی هستند که خود را به آنها نامیده است.

کلامه فی عبادة المسمی دون الاسم

عن عبدالرحمان بن ابی‌نجران قال : کتبت الی أبی‌جعفر علیه‌السلام و قلت له : جعلنی الله فداک، نعبد الرحمان الرحیم الواحد الاحد الصمد؟ فقال :

ان من عبدالاسم دون المسمی أشرک و کفر و جحد و لم یعبد شیئا، بل اعبد الله الواحد الاحد الصمد المسمی بهذه الاسماء دون الاسماء، ان الاسماء صفات وصف بها نفسه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

پاسخ ندادن حضرت به نامه ی واقفی

راوندی آورده است:

نقل شده که گروهی از شیعیان گفته اند: نامه هایی راجع به نیازمندیهای خود، برای امام جواد علیه السلام نوشتیم؛ مردی از واقفیها نیز نامه ای نوشت و در میان نامه ها گذاشت؛ پس حضرت جواب هر نامه را با خط خود بر روی آن نگاشته بود؛ جز نامه ی واقفی که بدون جواب مانده بود. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۷۰ ح ۱۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پیراهنی از حضرت رضا

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: امروز و فردا کردن‌ها سرگردانی است.

از وشا نقل شده که گفت: با خود گفتم: یکی از پیراهن‌های حضرت رضا علیه‌السلام را از حضرت جواد علیه‌السلام طلب می کنم. حضرت جواد علیه‌السلام بدون درخواست من، پیراهنی برای من فرستاد و به قاصد فرمودند: بگو این از لباس‌هایی است که حضرت رضا علیه‌السلام در آنها نماز می‌خواند.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

پاسخ به دو سؤال قبل از طرح آنها

از حضرت امام جواد علیه‌السلام پرسیدند: در محصول گندم و جو و یا در نقدینه‌ی طلا، می‌توانیم حق زکات را قیمت بگذاریم و در برابر آن دراهم نقره بپردازیم؟ یا این که باید سهم زکات را از خود آن محصول و عین طلا خارج کنیم؟ حضرت فرمود: هر نوع که آسان‌تر باشد، حق زکات را خارج کنید.

ابوالصلت هروی روایت می‌کند که روزی در مجلس امام محمد تقی علیه‌السلام بودم. جمعی از شیعه و غیر شیعه در آن مجلس حاضر بودند که مردی از میان آنها برخاست و گفت: یا سیدی فدای تو شوم، حضرت فرمود: بنشین که تقصیر نکند. شخصی دیگر برخاست و گفت: یا مولای جعلت فداک، حضرت فرمود: اگر کسی را نیابد به دریا اندازد که آخر به او خواهد رسید. پس آن مرد نشست. چون مجلس تمام شد و مردم متفرق شدند، به خدمت آن حضرت عرض کردم یا سیدی! امروز چیزی عجیب مشاهده نمودم. حضرت فرمود: می‌خواهی از آن دو مرد سؤال کنی؟ گفتم: آری. حضرت فرمود: مردم اول که برخاست می‌خواست که از ملاح سؤال کند که آیا در کشتی تقصیر خواهد کرد یا نه؟ من گفتم: تقصیر نمی‌کند، زیرا که کشتی به منزله خانه و مسکن اوست. مرد دوم خواست از زکات بپرسد که اگر شیعه پیدا نکند که به او زکات دهد، چه کند؟ گفتم: به دریا بیندازد که آخر به شیعه می‌رسد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

پاسخ سؤال در خواب

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: برای اهل بهشت چهار علامت است: روی گشاده که سائل مایل شود حاجتش را بگوید و زبان همراه با لطف و دل پر از مهر و دست بخشنده.

و از موسی بن قاسم در حدیثی نقل می‌کند که: مردی مسئله‌ای از او پرسید که جوابش را نمی‌دانست. حضرت جواد علیه‌السلام را در خواب دید. حضرت جواب مسأله را به او فرمود. سال آینده که به حج رفت و آن حضرت را ملاقات کرد، بدون مقدمه فرمود: فلانی به تو چه گفت؟ سؤال او را به عرض حضرت رساند. فرمود: خوابت چه بود؟ خوابش را تعریف کرد. حضرت فرمود: من در خواب پاسخ را به تو گفتم و اکنون هم من تکرار کردم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

پناه بردن به خدا

اللهم انی اعوذبک من ملمات نوازل البلاء و اهوال عظائم الضراء، فاعذنی رب من صرعهٔ البأساء و احجبنی من سطوات البلاء، و نجنی من مفاجاهٔ النقم و اجرنی من زوال النم و من زلل القدم.

و اجعلنی اللهم فی حیاطهٔ عزک و حفاظ حزرک من مباغتهٔ الدوائر و معاجلهٔ البوادر.

ترجمه: بارالها از تلخی‌ها و ناکامی‌های مصائب شدیده‌ی بلاها و از هول و هراس سختی‌های بزرگ روزگار به تو پناه می‌برم، پروردگارا از فقر و سختی که مرا بر زمین زند پناهم ده و از حملات بلاء و گرفتاری محجوبم کن، و از کیفرهای ناگهانی نجاتم ده و از زوال نعمتها و لغزش قدمها در پناه خود گیر.

و مرا خدایا از مصائب و نوائب ناگهانی و حوادث شتابنده در حیطه‌ی عزت و حفاظ حرز خود قرار بده.

اللهم رب و ارض البلاء فاخسفها و عرصهٔ المحن فارجفها و شمس النوائب فاکسفها و جبال السوء فانسفها و کرب الدهر فاکشفها و عوائق الامور فاصرفها، و اوردنی حیاض السلامهٔ و احملنی علی مطایا الکرامهٔ، و اصحبنی باقالهٔ العثرهٔ و اشملنی بستر العورهٔ. و جد علی یا رب بالائک و کشف بلائک و دفع ضرائک، و ادفع عنی کلاکل عذابک و اصرف عنی الیم عقابک و اعذنی من بوائق الدهور و انقذنی من سوء عواقب الامور و احرسنی من جمیع المحذور، و اصدع صفاء البلاء عن امری و اشلل یده عنی مدی عمری انک الرب المجید المبدی المعید الفعال لما ترید.

خدایا پروردگارا زمین بلاء را فرو بر و عرصه‌ی محنت‌ها و رنجها را متزلزل کن و آفتاب و مصائب را در پرده‌ی کسوف درآر و کوههای شر و بدی را از بیخ و بن بر کن و مشقات روزگار را بر طرف کن و موانع کارها را برگردان، و مرا به حوضهای سلامت وارد نموده و بر مرکبهای کرامت سوارم کن و با نادیده گرفتن لغزشهای من همراهیم نما، و بپوشیده شدن بدیها مشمولم گردان.

پروردگارا به عطای نعمتها و برطرف کردن گرفتاری و دفع پریشانی و سختی بر من جود و بخشش فرما، و انواع عذابهایت را از من دفع کن و عقوبت دردناکت را از من برگردان و از غائله‌های روزگار پناهم ده و از سوء عاقبت امور نجاتم بخش و از تمام محذورات حراستم فرما، صخره و سنگ بلاء را از کار من درهم شکن و دست آن را از من در تمام زندگانیم شل گردان که توئی پروردگار مجید و مبدی و معید و فعال لما ترید.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

پیمان خداوند با پیامبران درباره توحید

صفار آورده است:

علی بن مهزیار از ابو مسافر، روایت کرده که گفت: ابو جعفر امام جواد علیه السلام در همان شبی که بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت، به من فرمود: ای بنده خدا! خدای متعال پیامبری از پیامبران خود را نفرستاده، مگر اینکه در مورد سه چیز از او، پیمان گرفته است، عرض کردم: سرور من! آن سه چیز کدام است؟ حضرت فرمود: اقرار به بندگی برای خدا وگانگی خدای متعال و اینکه خدای متعال، هر چیزی را که بخواهد، جلو می اندازد و ما، - اهل بیت - مردمی (یا گروهی) هستیم که هرگاه خدای متعال، دنیا را برای هرکث از ما نپسندد، او را به نزد خود می برد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۵۰۱ ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پاداش دوستدار محمد و علی

در تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام آمده است:

روزی شخصی در خدمت محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کرد: حتی اگر قطعه قطعه شوم محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام را دوست دارم و اگر با قیچی پاره پاره شوم از دوستی ایشان باز نخواهم گشت، حضرت به او فرمود: بدون تردید محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام هم با تو، همانگونه رفتار خواهند کرد و آن دو بزرگوار، پاداشی برای تو درخواست خواهند کرد که بذل و بخشش تو به آنها، معادلک جزء صد از هزار هزار جزء آن پاداش نخواهد بود.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۳۲ ح ۱۹۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پیامبر اکرم و ابوذر غفاری

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود:

پدرم از پدر بزرگوارش امام جواد علیه السلام روایت کرده است که: ابوذر غفاری،کی از برگزیدگان اصحاب واران رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود؛ک روز خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! همانا من، گوسفندانی به اندازه شصت عدد دارم و نمی خواهم سرگرم آنها شده و از محضر مبارکتان، دور باشم و از طرفی هم مایل نیستم

آنهـا را به شـبانی بسـپارم، مبـادا در حق آنها ظلم و سـتم نمایـد و رسـیدگی به آنها را ازاد ببرد، بفرمائیـد من من چکار کنم؟ سـپس رسول خـدا صـلی الله علیه و اله و سـلم فرمود: سـرگرم آنهـا بـاش (و ابوذر، سـرگرم رسـیدگی به آنها گردیـد.)؛ چون روز هفتم فرا رسید، ابوذر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم شرفیاب شد و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود! ای ابوذر! ابوذر عرض کرد: بلی، ای رسول خـدا! حضـرت فرمود: بـا گوسـفندانت چه کردی؟ ابوذر عرض کرد: ای رسول خـدا! آنها داسـتان عجیبی دارنـد! سـپس حضـرت فرمود: داسـتانشان چیست؟ ابوذر عرض کرد ای رسول خـدا! در حالی که من، به نماز ایسـتاده بودم، گرگ به گوسـفندانم زد و من گفتم: پروردگـارا! نمازم؛ پروردگارا! گوسـفندانم و نمازم را، بر گوسـفندانم ترجیـح دادم؛ در همین حـال شـیطان ملعون خطوراتی به خـاطرم دمیـد که ای ابوذر! کجـا هستی، اگر گرگهـا به گوسـفندانت حمله کننـد، در حـالی که تو مشغول نمازی؛ همه را نابود می سازند و در دنیا، چیزی برای تو باقی نخواهد ماند تا هزینه زندگی خود را تأمین کنی.

اما به شیطان گفتم:گانگی خـدای متعال و ایمان به حضـرت محمـد پیامبر خدا صـلی الله علیه و اله و سـلم و ولایت برادرش، سـرور آفریدگان بعد از او، حضـرت علی بن ابیطالب علیه السلام و ولایت و محبت امامان پاک و راستین از فرزندان آن حضرت و دشمنی با دشمنان ایشان، برایم باقی خواهند ماند و با وجود این سرمایه های عظیم، از دنیا هر چه از دست بدهم باکی نیست.

سپس بـا دل و جان به نمازم پرداختم پس گرگی آمـد و در حالیکه من متوجه بودم بره ای را گرفت و برد، ناگهان شـیری به گرگ رو آورد و آن را نصف کرد و بره را به گله برگردانید سپس مرا ندا کرد: ای اباذر! به نمازت رو کن خداوند تا زمانی که تو مشغول نمازی، مرا به گوسـفندانت گمارده است. پس با دل و جان به نمازم پرداختم و آنچنان شـگفتیی مرا فرا گرفت که جز خدای متعال، احدی بر آن واقف نیست تا اینکه از نماز فارغ شدم؛ در این حال، شیر نزد من آمد و به من گفت: پیش حضرت محمد برو و او را با خبر ساز که خدای متعال، بهقین صحابه تو را که نگهبان شریعت توست، تکریم و احترام فرمود و شیری را بر گوسفندانش گمارد تا حافظ و نگهبان آنها باشد. همه کسانی که در محضـر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بودند، دچار شگفتی شدند و رسول خدا صلی الله علیه و اله و سـلم فرمود: راست گفتی، ای اباذر! و بی گمان، من و علی و فاطمه و حسن و حسـین (درود خدا بر آنان باد.)، به این حقیقت ایمان داریم.

اماکی از منافقان اظهار داشت: این ماجرا، بیانگر تبانی محمـد صـلی الله علیه و اله و سـلم و ابوذر است؛ محمـد صـلی الله علیه و اله و سلم می خواهـد با نیرنگش ما را بفریبـد و بیست نفر از منافقان، هم پیمان شدنـد و گفتند: پیش گوسـفندان ابوذر می رویم و تماشا می کنیم که آیا هنگام اقامه نماز ابوذر، شـیری می آید و از گوسـفندانش محافظت می کندا نه و بدینگونه، دروغش را آشـکار می سازیم؛ سپس آنها رفتند و اتفاقا ابوذر، به نماز ایستاده بود و آن شیر، پیرامون گوسفندانش می گشت و از آنها، محافظت می کرد و اگرکی از آنها، از گله جـدا می شـد؛ آن را به گله باز می گردانید تا وقتی که ابوذر، نمازش را به پایان برد؛ در این حال، شـیر او را آواز داد: بیا این گله گوسفندانت، را صحیح و سالم و بی کم و کاست.

آنگاه آن شیر، منافقان را آواز داد که: ای گروه منافقان! موالی و پیرو حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام و خانـدان پـاکیزه او و نیز کسـی که به خـدای متعـال به وسـیله آنـان متوسـل گشت که خـدای متعـال و پروردگار من، مرا به نگهبانی گوسـفندانش به گمارد را، انکار نمودیـد! سوگند به آن کسـی که محمد صـلی الله علیه و اله و سـلم و خاندان پاک و پاکیزه اش را گرامی داشت! خـدای متعـال اختیـار مرا به ابوذر داده است، تـا جایی که اگر به من دسـتور دهـد که شـما را پاره پاره کنم و هلاک سازم، هر آینه چنین خواهم کرد؛ سوگنـد به کسـی که به فراتر از او، سوگنـدیاد نمی شود! اگر از خـدای متعال خواسـته شود که به حق محمد صـلی الله علیه و اله و سـلم و خاندان پاکش، آب دریاها را به روغن «زنبق» و «بان»، مبدل سازد و کوهها را مشک و عنبر و کافور، گرداند و شاخه های درختان را به «زمرد» و «زبر جد»، بدل فرماید، خدای متعال این خواسته را رد نخواهد کرد.

وقتی ابوذر خـدمت رسول خـدا صـلی الله علیه و اله و سـلم آمـد، حضـرت به او فرمود: ای ابوذر! همانا خدای متعال را نیک بندگی

کردی، در نتیجه خداونـد هم کسـی را فرمـانبردار تو سـاخت، تا دشـمنان را از تو دور سازد؛ بنابراین، تو از برترین کسانی هستی که خدای متعال آنان را به نماز گزاردن، ستایش نموده است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۷۳ ح ۳۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پاسخهای امام حسن مجتبی

کلینی روایت کرده است:

ابو هاشم داود بن قاسم جعفری از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که پسرش حسن علیه السـلام، همراهش بـود و به دست سـلمان تکیه داده بود، تشـریف آورد تـا اینکه داخـل مسـجد الحرام شـد و نشـست، در همین هنگام، مردی خوش تیپ و خوش لباس آمـد و بر حضـرت سـلام کرد، حضـرت سـلام او را جواب داد و او همانجا نشـست، سـپس عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سه مسأله از شما می پرسم، اگر جواب دادید، خواهم دانست که امت درباره شما، دستخوش قضا و قدر شدند و نسبت به دنیا و آخرت خود، در امان نیستند و چنانکه پاسخ نگوئید، آشکار خواهد شد که شما و آنها مانندکدیگرید.

امیر مؤمنان به او فرمود: هر چه می خواهی از من بپرس.

عرض کرد: مرا آگـاه کن که: اولا آدمی چون به خواب رفت، روحش کجا می رود؟ ثانیا - انسان چگونه (چیزی را) بهاد می آورد و ازاد می برد؟ ثالثا - چگونه فرزند انسان به عمو و دایی شباهت می برد؟

حضرت متوجه امام حسن علیه السلام شد و به او فرمود: ای ابا محمد! پاسخش را بده.

راوی گفت: امام حسن پاسـخ او را بیان کرد، پس او گفت: گواهی می دهم که خدایی، جز خدایکتا نیست و همواره بر این گواهم و گواهی می دهم که محمد صـلی الله علیه و اله و سلم، رسول خدا است و همواره بر این گواهی می دهم و شهادت می دهم تو (به امیرالمؤمنین علیه السـلام اشاره کرد،) جانشین رسول خدا و حجت بعد از وی می باشی و همواره بدان شهادت خواهم داد و گواهی می دهم که تو - به امام حسن اشاره کرد - جانشـین وی و حجت بعـد از او هستی و همواره بدین گواهی خواهم داد و شـهادت می دهم که حسـین بن علی، جانشـین و قـائم به حجت برادرش بعـد از او خواهـد بود و گواهی می دهم که علی بن الحسـین، بعـد از او عهـده دار امرش خواهـد بود و گواهی می دهم که محمد بن علی، عهده دار امر علی بن الحسـین خواهد شد و گواهی می دهم که جعفر بن محمـد، عهـده دار امر محمـد بن علی خواهـد گشت و گواهی می دهم که موسـی بن جعفر، عهده دار امر جعفر بن محمد خواهـد بود و گواهی می دهم که علی بن موسـی، عهـده دار امر موسـی بن جعفر خواهد شد و گواهی می دهم که محمد بن علی، عهـده دار امر علی بن موسـی خواهـد گشت و گواهی می دهم که علی بن محمـد، عهـده دار امر محمـد بن علی خواهـد گردیـد و گواهی می دهم که حسن بن علی، عهـده دار امر علی بن محمد خواهد بود و گواهی می دهم بر امامت مردی، از فرزندان حسن بن علی که تا هنگام ظهورش به نام و کنیه، خوانـده نمی شود و زمین را آکنـده از عـدل و داد می کنـد، چنانکه از ظلم و جور پر شـده باشد، و درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای امیر مؤمنان!

سپس برخاست و رفت، امیر مؤمنان فرمود: ای ابا محمد! به دنبالش برو و ببین کجا می رود؟

امام حسن فرمود: بیرون رفتم، ولی به محض اینکه پایش را بیرون مسجد گذاشت، متوجه نشدم به کجای زمین خدا رفت! و نزد پدر بازگشتم و آنچه دیده بودم به او گفتم، حضرت فرمود: ای ابو محمد! آیا او را می شناسی؟عرض کردم: خدای متعال و رسولش و امیر المؤمنین، داناترند، حضرت فرمود: او، خضر علیه السلام است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ۱: ۵۲۵ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پاسخ ندادن حضرت به نامه واقفی

راوندی آورده است:

نقل شده که گروهی از شیعیان گفته اند: نامه هایی راجع به نیازمندیهای خود، برای امام جواد علیه السلام نوشتیم؛ مردی از واقفیها نیز نامه ای نوشت و در میان نامه ها گذاشت؛ پس حضرت جواب هر نامه را با خط خود بر روی آن نگاشته بود؛ جز نامه واقفی که بدون جواب مانده بود. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۷۰ ح ۱۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پاک شدن زمین و پشت بام

شیخ طوسی گفته است:

از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت شده که گفت: از حضرتش پرسیدم: زمین و هر سطحی که با رسیدن ادرارا مثل آن نجس شود، آیا خورشید بدون پاشیدن آب بر آن، پاکش می سازد؟

حضرت فرمود: چگونه بدون ریختن آب پاک می شود.[۱] - [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۱: ۲۷۳ ح ۸۰۵.

[۲] شاید مراد حضرت صورتی باشد که به وسیله خورشید خشک نشده باشد. برای تفصیل بیشتر به کتب استدلالی و اجتهادی فقه مراجعه شود.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پلیدی غائط

شیخ صدوق آورده است:

از عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام، نامه نوشته و علت پلیدی و بد بویی غائط را جویا شدم؟ حضرت فرمود: خدای متعال آدم را آفرید، در حالی که بدنش پاك و پاکیزه بود و مدت چهل سال (به صورت مجسمه) باقی ماند، فرشتگان بر او می گذشتند و می گفتند: برای چه کاری آفریده شده ای؟ و چنان بود که شیطان، از دهانش داخل می شد و از مقعدش، خارج می گشت، به همین جهت، محتویات آدم، بدبو، پلید و نجس گردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرایع: ۲۷۵ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پاداش داغ دیدن

کلینی گفته است:

از ابن مهران روایت شده که گفت: مردی به امام جواد علیه السلام نامه نوشت و از داغ فرزندش و سختی و تلخی آن، شکایت کرد. پس حضرت در جوابش نگاشت: آیا نمی دانی که خدای متعال از مال و فرزند مؤمن، بهترینش را می گیرد تا بر آن، پاداشش عطا کند؟! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۲۱۸ ح ۳ و ۲۶۳ ح ۴۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پوشیدن کرک

کلینی نقل کرده است:

از ابو ثمامه روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: منطقه ما، سردسیر است؛ چه می فرمائید در پوشیدن کرك؟ حضرت فرمود: کرك حیوان حلال گوشت که فروشنده آن تعهد و اطمینان به حلال گوشت بودن آن دهد، را بپوش. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۶: ۴۵۰ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پرداخت قیمت جنس به عنوان زکات

کلینی آورده است:

از محمد بن خالد برقی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نوشتم: آیا جایز است به عنوان زکات واجب گندم و جو،ا آنچه به طلا تعلق می گیرد، پول نقدی معادل آن پرداخت شودا خیر، بلکه باید زکات هر چیزی از خودش پرداخت شود؟ حضرت جواب فرمود: هر کدام آسان تر است، پرداخت می گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۵۵۹ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پول فروش زمین

شیخ طوسی گفته است:

محمد بن عیسی بن عبید از علی بن مهزیار اهوازی، روایت کرده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! زمینی در اختیار دارم که خریدار و فروشنده قبلی آن، از کشاورزان و سلاطین بوده اند و در معاملات خود، قید می کرده اند که هر جریب با چه اندازه طعام معاوضه شود؛ آیا چنین معامله ای صحیح است؟

راوی گفت: حضرت در جوابم فرمود: زمین را با طلا مبادله کنید.

راوی گفت: عرض کردم: مردم ما، فقط به همین صورت خرید و فروش می کنند؛ آیا جائز است ابتدا وجه نقد بگیرم؛ سپس آن را با طعام معاوضه کنم؟

راوی گفت: حضرت فرمود: چه فایده دارد، وقتی وسیله مبادله، همان طعام است.

راوی گفت: عرض کردم: البته داد و ستد، جز به همین صورت در ملک شما و ملک خودم امکان ندارد؛ سپس علی (علی بن مهزیار) به من (محمد بن عسی بن عبید) گفت: زمینی از او و زمینی از خودم، در اختیار من است؛ و علی برای حضرت گفت: متاسفانه هر دو ضرر و زیان می دهند؛ منظورش این است که در ملك او و در ملك خودش، معامله ای جز به همان صورت ممکن نیست.

راوی گفت: در این هنگام حضرت به من فرمود: در این معامله، به تو توسعه دادم.

از راوی پرسیدم: این توسعه، تنها از آن تو بود؛ا به تمام شیعیان تعلق داشت؛ در جوابم گفت: پشیمان شدم که این مجوز را برای

همه شیعیان در خواست نکردم پس گفتم (محمد بن عیسی بن عبید): فلسفه این توسعه ضرورت است؟

: گفت (علی بن مهزیار): آری. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۷: ۲۲۸ ح ۹۹۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

پندها امام جواد

حرانی آورده است:

مردی به امام جواد علیه السلام عرض کرد: نصیحتم فرما؛ حضرت فرمود: می پذیری؟ عرض کرد آری.

امام جواد علیه السلام به او فرمود: به صبر و شکیبایی، تکیه کن و فقر و نداری را، در آغوش گیر و شهوت ها را، فرو گذار و با هوا و هوس، مخالفت نما و بدان که هرگز از چشم خدای متعال، دور نیستی؛ اکنون به بین چگونه باید باشی!؟ [۱] .

و نیز گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: خدای متعال بهکی از پیامبران علیه السلام، وحی کرد: اما زهد تو در دنیا، آسایش و راحتی ات را شتاب می بخشد و اما بریدنت از هر چیز و پیوستنت به من، عزیز و گرامی ات می سازد؛ ولی (به گو به بینم) آیا با کسی به خاطر من، دشمنی کرده ای و کسی را بخاطر من، دوست داشته واریش کرده ای؟ [۲] .

اربلی نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: هیچ کاری را قبل از سر رسیدش، انجام ندهید که پشیمان می شوید و آرزوهای دراز، در سر نپرورانید که به قساوت قلب، دچار می گردید و به ضعیفان خویش، رحم کنید و با رحم کردن به ایشان، رحمت خدای متعال را، به سوی خود جلب نمائید. [۳] .

و نیز گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: هر کس به انسانی امیدوار باشد، او را بزرگ می شمارد و هر کس، نسبت به چیزی جاهل باشد، معیوبش می داند و فرصت، همچون لحظه، زودگذر است و به سرعت ربوده می شود و هر کس، غم و اندوهش زیاد شود، تنش بیمار می گردد و مؤمن، کسی است که در پی انتقام و فرو نشاندن خشم خود نباشد (خشم خود را خالی نمی کند و به آن تسلی نمی جوید) و سر فصل نامه عمل مؤمن، خوش خلقی است.

و در جای دیگر فرمود: سر فصل نامه عمل خوشبخت، تمجید و ستایش او توسط دیگران می باشد. و نیز فرمود: هر کسی با خدای متعال بی نیاز گردد، (خدای متعال او را بس و کافی باشد) مردم محتاجش می شوند و هر کس از خدای متعال بترسد و تقوی پیشه کند، مردم حتی بر خلاف میلشان، دوستش می دارند.

همچنین فرمود: بر شما باد به جستجوی دانش که جستجوی علم و دانش، واجب است و گفتگوی از آن، سنت می باشد و علم و دانش، وسیله ارتباط و پیوند برادران است و راهنمای مروت و مردانگی است و هدیه پذیرایی، در مجالس و همراه، در سفر و انس و الفت، در تنهایی و غربت می باشد. و آن حضرت فرمود: دانش بر دو قسم است: دانش فطری و دانش شنیدنی و هر گاه علم و

دانش فطری نباشد، علم و دانش شنیدنی سود بخش نخواهد بود و هر کس حکمت را شناخت، نسبت به فزونی بخشیدنش، شکیبا نیست؛ جمال و زیبایی، در زبان تجلی می کند و کمال و وارستگی، در عقل تبلور میابد. [۴] .

و نیز آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: کفایت کننده هر کس، از کمال مروت و مردانگی، وانهادن آنچه به آن اعتماد (و رکوب) نمی شود [یا وانهادن آنچه زیبایی و کمال به آن نیست]. و کفایت او از حیایش این است که با هیچکس، به نحو ناخوشایندش، برخورد ننماید. و کفایت او از عقلش خوب مدارا کردن و نرمی کردن است.

و فرو گذار نکردن آنچه از آن ناگزیر است، کفایت کننده او از ادب و تربیت وی می باشد. دانش آدمی به زمان خویش، کفایت کننده او از شناخت و آگاهیش است.

و پوشیدن دیدگان خویش و نگاهداشتن شکمش، کفایت او از ورع و پرهیزگاریش می باشد و خودداریش از آزار دیگران، کفایت کننده او از خوش اخلاقی وی است.

و نیکی به کسانی که حقوقشان بر او، واجب است و نیز بیرون کردن «حق الله» از مال خود، کفایت کننده او از سخاوتش می باشد.

و کفایت کننده او از تسلیم و فرمانبرداریش ترک کردن آنچه برایش مهم نیست و پرهیز وی، از جدال و بگو و مگو در دین خویش است.

و دیگران را بر خود مقدم داشتن، کفایت کننده او از کرم و بزرگواری اوست.

و شکایت اندکش، کفایت کننده او از صبر و شکیباییش می باشد.

و انصاف دادن از خویش (مساوی با دیگران، همان کند که با خود می کند) کفایت کننده او از خرد و عقل وی است. و فرو گزاردن خشم خویش به هنگام ناسازگاریش با دیگران کفایت کننده او از حلم و بردباریش می باشد. و پذیرفتن حق، وقتی مسلمش گردید، کفایت کننده او از انصاف اوست. و باز داشتن دیگران از آنچه برای خود نمی پسندد، کفایت او از دلسوزی و خیر خواهی اش می باشد. و صرف نظر کردن از توبیخ و ملامت، وقتی بی ادبی کرده ای؛ در حالی که از عیبهای تو آگاه است، گواه همسایه داری وی (یا کفایت او از حفظ حریم و مجاورت تو) است.

کفایت کننده او از مدارایش، ترک کردن سرزنش و نکوهش تو است به هنگام غضب تو، در حضور کسی که (ملامت شدنت را پیش او) ناپسند می داری.

کفایت کننده او از خوش همراهی و مصاحبتش، افکندن بارهای سنگین و سختیهای آزار دهنده از تو است. و سازگاری و موافقت زیاد و ناسازگاری و مخالفت اندکش با تو کفایت کننده او از دوستی و رفاقتش می باشد.

و ترس شدیدش از گناهان، کفایت کننده او از شایستگی و درستکاری وی است.

شناختن نیکی هر کس که به او نیکی کرده، کفایت کننده او از شکر و سپاسگزاری اوست.

و شناختن قدر و منزلتش، کفایت کننده او از فروتنی اش می باشد.

و خود شناسی اش کفایت کننده او از حکمت وی است.

و بی اعتنا بودن و کمتر در حفظ واد داشتن عیب دیگران و توجه داشتن به اصلاح کردن عیب خویش، علامت درستی و سلامت او می باشد. [۵] .

دیلمی نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: چگونه تباه می گردد، آن کسی که خدای متعال سرپرست و عهده دار اوست؟ و چگونه رهایی میابد، آن کسی که خدای متعال جویای وی می باشد؟

و هر کسی از خدای متعال برای پیوستن به دیگری، ببرد؛ خدای متعال او را به آن دیگری وا می گذارد. و هر کس بدون علم و آگاهی، کاری انجام دهد، بیش از آنکه اصلاح کند و منشأ خیر و صلاح شود، افساد کرده و منشأ شر و فساد می شود.

و آن حضرت فرمود: هر کس سر به فرمان هوی و هوسش سپارد، دشمنش را کامیاب ساخته است.

و نیز فرمود: هر کس مدارا کردن را فرو گذارد، قرین ناخوشایند می گردد و هر کس ورودی ها را نشناسد، خروجی ها (مکانا زمان خروج) او را به زحمتش می اندازد و هر کس قبل از آزمون و آگاهی، تن به آرامش و اعتماد و ایمنی سپارد، خودش را در معرض هلاکت افکنده و سرانجام مشقت باری، برای خود رقم زده است.

و همچنین حضرت فرمود: کسی که راه راست و هدایت را بخاطر پیروی هوا و هوست پوشیده دارد، با تو دشمنی کرده است. و امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که بر مرکب شهوات سوار است، لغزشهایش فرو گزار نمی شود.

و آن حضرت فرمود: اعتماد به خدای متعال، بهای هر کالای گران و ارزشمند بوده، نردبان صعود به هر قله بلند و مرتفعی می باشد. و نیز فرمود: از همنشینی شرور بپرهیز که بسان شمشیر دیدنش زیبا؛ ولی اثر و نتیجه اش زشت و ناپسند است. و همچنین فرمود: نیازمندیها، امیدوارانه (از خدا) طلب و خواسته می شوند؛ در حالی که آنها با قضای الهی فرود می آیند و سلامت و عافیت، زیباترین بخشش و موهبت است. و فرمود: هنگامی که قضای الهی فرود آید، فضا تنگ و نفس گیر می شود (یا گشادگی و فراخی تبدیل به تنگی و گرفتگی می شود).

و آن حضرت فرمود: کسی را دشمن مدار تا اینکه رابطه او را با خدای متعال به دست آوری که هر گاه نیکوکار باشد، خدای متعال تسلیم تواش نخواهد ساخت و چنانکه بدکار باشد، همین که بدان آگاه شدی، او را بس است؛ به همین جهت او را دشمن مدار.

و امام جواد علیه السلام فرمود در ظاهر و آشکار خودت را ولی و دوست خدا نشان مده؛ در حالی که در نهان دشمن او هستی.

و فرمود: احتیاط، به اندازه ترس و بیم است.

و فرمود: عزت مؤمن، در بی نیازی او از مردم است.

و فرمود: نعمتی که شکرش ادا نشود، به گناهی ماند که آمرزیده نگردد.

و فرمود: خشم و غضب کسی که ستم خشنودش می سازد، به تو زیانی نمی رساند.

و فرمود: کسی که از برادرش، به حسن نیت خشنود نیست، به هدیه او خشنود نخواهد گردید.

و فرمود: روزگار، پرده اسرار نهانت را می درد.

و فرمود: اگر از چیزی بی بهره بودی (یا منع شدی) در قبال آن شکیبایی کن و آرامش و تسلی داشته باش چرا که اگر آن چیز به تو داده می شد مدت کمی تو را همراهی می کرد (به خاطر کمی بقاء دنیا برای اهل آن). [۶] .

ابن صباغ گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: همانا هر کس به خدا اعتماد کند، خدای متعال شادمانی را به او می نماید. و هر کس به خدا توکل کند، خدای متعال امورش را کفایت می کند. و اعتماد به خدای متعال، پناهگاهی است که جز مؤمن، در آن پناه نمی گیرد. و توکل به خدای متعال، رهایی از هر بدی و حفاظ از هر دشمنی است. و دین، عزت و دانش، گنج و سکوت، نور است. و نهایت زهد، ورع و پرهیزگاری است. و هیچ چیز چونان بدعت، دین را نابود نمی سازد. و از طمع، فاسد کننده تر برای مردان نیست. و با شبان (رهبر و پیشوا)، رعیت سر و سامان پیدا می کند و با دعا است که بلا دفع می شود. و هر کس بر سمند عمر بنشیند (مساوی سنی از او بگذرد و تجربه، کسب کند.) به جایگاه و خط پایان پیروزی راه می برد. و هر کس دشنام گوید، پاسخ می گیرد. و هر کس نهال تقوا بنشاند، میوه های آرزو می چیند. [۷] .

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: گمان بد به دوستی کهقین به او تو را اصلاح و نیکو گردانیده است، تباه و ضایعت نسازد. و هر کس برادر خود را، نهانی موعظه کند، او را آراسته است و هر کس او را، آشکارا نصیحت نماید، خوار و خفیفش کرده است.

خیر خواهی و نیکی خواستن از خوبان، به احترام کردن آنان است و خیر خواهی و نیکی خواستن از بدان به ادب نمودن آنان است.

و دوستی، خویشاوندی اکتسابی است. و أجل و وقت مرگ برای پناه و نگهدارنده بوده انسان، کافی است (تا وقت مرگ انسان فرا نرسیده او در پناه ملائکه ای است که از هر طرف او را به اذن الله حفظ می کنند).

و همواره تا سن هیجده سالگی، خرد و حماقت آدمی باکدیگر دست و پنجه نرم می کنند؛ چون او به هیجده سالگی رسید، آن که در وجود آدمی بیشتر است، بر دیگری فائق می آید.

و خدای متعال نعمتی به بنده خود نداده که بداند آن نعمت از آن خدای متعال است، مگر اینکه خدای متعال شکر و سپاس آن را در نامه عملش می نویسد؛ پیش از آنکه او را بر آن نعمت شکر و سپاس گوید و نیز گناهی مرتکب نمی شود که بداند، خدای متعال از آن آگاه است؛ اگر بخواهد عقوبتش می کند و اگر بخواهد او را می آمرزد؛ مگر اینکه خدای متعال او را مورد مغفرت و آمرزش خویش قرار می دهد؛ قبل از آنکه او، طلب مغفرت نماید. [۸] .

و نیز گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: توبه بر چهار پایه، استوار است: ۱ - پشیمانی با قلب. ۲ -طلب مغفرت با زبان. ۳ - توبه عملی با اعضاء و جوارح. ۴ -و تصمیم قاطعانه، به عدم مراجعت به کارهای گذشته.

و سه کار، از کارهای خوبان است: ۱ - بر پاداشتن واجبات. ۲ - ترک محرمات. ۳ - و پرهیز از غفلت زدگی در کار دین.

و سه کار است که بنده را به خشنودی خدای متعال می رساند: آمرزش خواستن فراوان، افتادگی و فروتنی و زیاد صدقه دادن.

و چهار چیز است که هر کس داشته باشد، ایمانش کامل است: هر کس بخاطر خدای متعال، بذل و بخشش کند و به خاطر خدای متعال، منع نماید و به خاطر خدای متعال، دوست بدارد و به خاطر خدای متعال، دشمن دارد. و سه چیز است که هر کس داشته باشد، گرفتار پشیمانی نمی شود: ترک کردن عجله و شتاب و مشورت نمودن و به هنگام اقدام به کاری، بر خدای متعال توکل کردن. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۵.

[۲] همان.

[۳] کشف الغمه ۲: ۳۵۰.

[۴] همان: ۳۴۷.

[۵] همان.

[۶] اعلام الدین: ۳۰۹.

[۷] الفصول المهمه: ۲۶۰.

[۸] کشف الغمه ۲: ۳۵۰.

[۹] همان: ۳۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ

اول زمستان ۱۳۸۷.

ت

تفسیر آیه«و ما أهل لغیر الله»

شیخ صدوق گفته است:

عبدالعظیم حسنی (ره) گفت: از امام جواد علیه السلام تفسیر آیه(و ما أهل لغیر الله) «و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند» را پرسیدم؛ حضرت فرمود: مراد حیواناتی است که برای «بت»ا مجسمه»ا درخت، ذبح شوند؛ خدای متعال آنها را نیز مانند «مردار» و «خون» و «گوشت خوک» حرام کرده است؛ (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه) [۱] با این حال، کسی که مجبور شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، گناهی بر او نیست که مردار بخورد. عبدالعظیم حسنی (ره) اضافه کرد: به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله! چه وقت مردار برای مضطر، حلال می شود؟ او فرمود: پدرم از پدرش، از پدران بزرگوارش - درود خدا بر آنان باد - به من فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و اله، مورد پرسش قرار گرفت و به حضرت عرض شد: ای رسول خدا! صلی الله علیه و اله همانا، در سرزمینی قرار می گیریم و دچار مخمصه و تنگنا می شویم، چه وقت مردار بر ما حلال می شود؟ حضرت فرمود: وقتی که صبحانه نخورده باشید، شام هم نخورده و گیاهی هم به دست نیاورید، خوردن مردار بر شما روا است. عبدالعظیم حسنی (ره) گفت: به حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله! معنی این سخن خدای متعال (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد) «با این حال، کسی که مجبور شود در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد» چیست؟ فرمود: منظور از ستمگر، دزد است و مراد از متجاوز، کسی است که به قصد بازی و تفریح، شکار می کند، نه برای تأمین معاش خانواده خود که این دو، در حال اضطرار نمی توانند، مردار بخورند؛ مردار برای آنها در حال اضطرار هم مانند حال اختیار، حرام است همچنانکه نمی توانند در حال سفر، روزه و نماز خود را قصر نمایند.

عبدالعظیم حسنی (ره) گفت: عرض کردم: این گفته خدای متعال (و المنخنقه و الموقوذه و المتردیه و النطیحه و مآ أکل السبع الا ما ذکیتم) [۲] «و حیوانات خفه شده و به زجر و مرض کشته شده و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند و آنها که به واسطه آسیب دیدن از حیوان دیگری مرده باشند و باقی مانده صید حیوان درنده، مگر آنکه (به موقع به آن حیوان برسید) و آن را سر ببرید...»، چه تفسیری دارد؟ حضرت فرمود: حیوان خفه شده، حیوانی است که راه نفسش بسته شود و بمیرد و حیوانی که به زجر و مرض کشته شود، آن است که از شدت بیماری، نای حرکت نداشته باشد و جانش در آید و حیوانی که بر اثر پرت شدن از بین برود، حیوانی است که از جای بلندی سقوط کند»ا در چاه افتد و بمیرد و حیوانی که به واسطه آسیب دیدن از حیوان دیگری کشته شود، آن است که مثلا به ضرب شاخا لگد حیوان دیگر از بین برود و باقی مانده صید حیوان درنده که بمیرد و حیوانی که روی بتها (یا در برابر آنها)ا سنگها ذبح شوند، مگر اینکه بتوانی به موقع آنها را سر ببری و تذکیه کنی.

عرض کردم: تفسیر (و أن تستقسموا بالأزلام) «و قسمت کردن گوشت حیوان، به وسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمایی» چیست؟ حضرت فرمود: مردم زمان جاهلیت، چنان بودند که ده نفری شتری را می خریدند و با تیرهای چوبی در میان خود قرعه می انداختند؛ تیرهای چوبی ده عدد بودند که هفت عدد، نشانه داشت و سه عدد بدون نشانه بود؛ هفت عدد تیر چوبی نشانه دار «فذ»، «توام»، «نافس»، «حلس»، «مسبل»، «معلی»، و «رقیب» نامیده می شدند و سه عدد تیر چوبی بی نشان، «فسیح»، «منیح» و «وغد» نام داشتند؛ سپس آن افراد تیرهای چوبی را میان خود، توزیع می کردند و تیر بی نشان، دست هر کس می افتاد، ملزم به پرداختک سوم قیمت شتر می شد و به همین ترتیب، تیرها را وارسی می کردند تا صاحبان تیرهای بی نشان، شناخته می شدند و قیمت شتر را

از آنها می گرفتند و شتر را نحر [۳] می نمودند و تمام آن را هفت نفری که پولی بابت آن نپرداخته بودند، می خوردند و به سه نفری که پول شتر را پرداخته بودند، از گوشت آن نمی دادند و چون دین مبین اسلام آمد، خدای متعال این راه و رسم جاهلیت را نیز در شمار کارهای حرام قرار داد و فرمود: (و أن تستقسموا بالأزلم ذلکم فسق) [۴] «و قسمت کردن گوشت حیوان، به وسیله تیرهای چوبی مخصوص بخت آزمایی، فسق و گناه است.»عنی حرام است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] البقره ۲ ۱۷۳.

[۲] المائده ۲ ۳.

[۳] نحر: شیوه کشتن شتر.

[۴] مائده: ۵ / ۳.

[۵] من لاحضره الفقیه ۳: ۳۴۳ ح ۴۲۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه «و علی الأعراف رجال»

صفار گفته است:

سعد بن سعد گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به آیه(و علی الأعراف رجالعرفون کلا بسیماهم) [۱] «و بر اعراف - دیواری که بین بهشت و جهنم فاصله شده است - مردانی هستند که هرك از آن دو (بهشتیان و دوزخیان) را از چهره شان می شناسند.» پرسیدم؛ حضرت جواب فرمود: ای سعد! امامان از آل محمد صلی الله علیه و اله هستند.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اعراف: ۷ ۴۶.

[۲] بصائر الدرجات: ۵۲۰ ح ۱۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه «فمن اتبع هدای»

کلینی روایت کرده است:

علی بن عبدالله [۱] گفت: مردی از او - امام جواد علیه السلام - راجع به تفسیر آیه(فمن اتبع هدای فلاضل و لاشقی) [۲] «هر کس از هدایت من پیروی کند، گمراه نشود و بد بخت نگردد.»، پرسید حضرت فرمود:عنی هر کس به امامان، معتقد باشد و از فرمانشان، پیروی کند و از اطاعتشان، بیرون نرود. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ممکن است این علی بن عبدالله، ابوالحسن العطار القمی که شیخ طوسی، او را از اصحاب امام جواد علیه السلام به حساب آورده، باشدا ممکن است علی بن عبدالله مدائنی که او را شیخ طوسی و برقی از اصحاب آن حضرت شمرده اند.

[۲] طه: ۲۰ / ۱۲۳.

[۳] کافی ۱: ۴۱۴ ح ۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر «و کان تحته کنز لهما»

شیخ طوسی نقل کرده است:

از احمد بن عمر حلبی که گفت: در منی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم! فدایت شوم! ما، خاندانی شاد، در ناز نعمت و مورد غبطه و حدیث دیگران بودیم؛ اما خدای متعال همه آنها را، از ما گرفت تا جایی که محتاج کسانی شدیم که قبلا نیازمند ما بودند.

حضرت به من فرمود: ای احمد! چه حال خوبی داری، ای احمد بن عمر!

عرض کردم: فدایت شوم! حال و روزم را به عرضتان رساندم؛ پس حضرت به من فرمود: آیا خرسندت می سازد که در جایگاهکی از این ستمکاران باشی و دنیای تو، آکنده از طلا باشد؟

به حضرت عرض کردم: به خدا سوگند! نه، ای فرزند رسول خدا! پس حضرت خندید؛ آنگاه فرمود: از اینجا بر می گردی به پشت (به حال خوب) و چه کسی حال و روزش بهتر از تو خواهد بود؛ در حالی که تو به هنری آراسته ای که آن را با دنیایی پر از طلا و جواهر معامله نمی کنی؛ آیا به تو مژده ندهم که خدای متعال مرا، به واسطه تو و پدرانت مسرور ساخته است!

سپس امام جواد علیه السلام در تفسیر سخن خدای متعال (و کان تحته کنز لهما) «و زیر آن، گنجی از آن دو طفلتیم نهفته بود.» [۱] فرمود: کتیبه ای از طلا که در آن نوشته بود: بنام خداوند بخشنده مهربان؛ خدایی، جز خدایکتا نیست؛ محمد، رسول و فرستاده خداست؛ در شگفتم از کسی که به مرگ اطمینان دارد، چگونه شادمانی می کند؟ و کسی که دنیا و دگرگونی هایش با اهل خود را می بیند، چگونه بدان دل می بندد؟ و سزاوار است بر کسی که از خدای متعال غافل است خیال نکند که خدای متعال، در رزق و روزی اش درنگ و کندی می کند و نیز خدای متعال را در حکم و قضایش (بر بندگان) متهم نسازد. سپس فرمود: راضی شدی، ای احمد؟! راوی گفت: عرض کردم: از خدای متعال و از شما اهل بیت. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کهف: ۱۸ / ۸۲.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۵۹ ح ۱۱۱۶.

تفسیر آیه «فیهافرق کل أمر حکیم»

کلینی آورده است:

حسن بن عباس از امام جواد علیه السلام نقل می کند که فرمود: خدای متعال در مورد «شب قدر» فرموده است: (فیهافرق کل أمر حکیم) [۱] در آن شب، هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر و جدا می شود.» خدای متعال می فرماید: هر امر محکمی را در آن شب، فرود می آورد و امر محکم، دو چیز نیست؛ بلکه فقطك چیز است؛ بنابراین، هر کس حکم کند به چیزی که اختلافی را بر نتابد، حکمش بر اساس حکم خدای متعال صورت گرفته است و هر کس به چیزی حکم کند که جای اختلاف دارد و حکم خود را هم صحیح و درست بداند، بدون تردید بر اساس حکم طاغوت حکم کرده است؛ بهقین تدبیر امور، سال به سال در شب قدر بر ولی الأمر، نازل می شود؛ آن حضرت در مورد خودش و سایر مردم، به اموری امر می شود؛ علاوه بر این، برای ولی امر در هر روز علم ویژه، نهان و شگفت انگیز خدا که در خزانه غیب او است، همانند آنچه در شب قدر فرود آمده، پیش می آید. سپس این آیهرا قرائت فرمود: «و اگر همه درختان روی زمین، قلم شود و دریا، برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، (اینها همه تمام می شود) و کلمات خدا پایان نمی گیرد، بهقین خدای متعال عزیز و حکیم است.[۲] » [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] دخان: ۴۴ ۴.

[۲] لقمان: ۳۱ ۲۷.

[۳] کافی ۱: ۲۴۸ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه«یضربون وجوههم و أدبرهم»

عیاشی گفته است:

ابو علی محمودی به نقل از پدرش و بدون ذکر راویان، راجع به تفسیر آیه(یضربون وجوههم و أدبرهم) [۱] «... بر صورت و پشت آنها می زنند (و جانشان را می گیرند.)» از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا خدای متعال، اراده کرده است نشیمنگاه آنها را، و بهقین، خدای متعال، کریم است و پنهان می سازد (پوشیده و در پرده سخن می گوید).

پی نوشت ها:

[۱] انفال ۸ ۵۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه«ما ضل صاحبکم و ما غوی»

قمی آورده است:

حسین عباس از امام جواد علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه(ما ضل صاحبکم و ما غوی) [۱] «هرگز دوست شما (محمد صلی الله علیه و اله)، منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است»، می فرمود: هرگز در مورد معرفی علی علیه السلام، منحرف نشده و به بیراهه نرفته و پیرامون آن، هرگز از هوای نفس، سخن نمی گوید؛ آنچه می گوید، چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست.

سپس فرمود: «آن کس که قدرت عظیمی دارد (جبرئیل امین) او را تعلیم داده است؛» آنگاه به حضرت، رخصت داده شد و او به آسمان رفت و خدای متعال در این باره فرمود: [«همان کس (پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله) که توانایی فوق العاده دارد، او سلطهافت – در حالی که در «عالی ترین افق»، قرار داشت – سپس نزدیک و نزدیکتر شد – تا آنکه فاصله او (با خداوند) به اندازه فاصله دو کمانا کمتر بود...]. فاصله میان لفظ خداوند و شنیدن محمد صلی الله علیه و اله به اندازه فاصله طاق و تار کمان بود «در اینحال خداوند، آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی فرمود». رسول خدا صلی الله علیه و اله راجع به چگونگی این وحی، مورد سؤال قرار گرفت که حضرت در جواب فرمود: به من وحی شد که علی علیه السلام بهقین، آقا و سرور جانشینان (یا مؤمنان) و پیشوای پرهیزکاران و رهبر و فرمانده روی سپیدان و نخستین جانشین خاتم پیامبران است. مردم با شنیدن این سخن، بنای بگو مگو گذاشتند و پرسیدند: آیا این سخن از جانب خدای متعال و رسولش می باشد؟ ولی خدای متعال به پیامبر خود دستور داد که به آنان بگو: «قلب پاک او در آنچه دید، هرگز دروغ نگفت» سپس با مردود شمردن سخنان آنان فرمود: آیا با او درباره آنچه (با چشم خود دید)، مجادله می کنید؟!» آنگاه حضرت رسول صلی الله علیه و اله خطاب به مردم فرمود: البته راجع به علی علیه السلام، مأموریت دیگری دارم که باید او را به امامت امت، منصوب نمایم و به امت بگویم: (علی) علیه السلام بعد از من، ولی (و صاحب اختیار) شماست و او، چونان کشتی (نوح) است، در روز غرق شدن همگان؛ هر کس درون آن در آید، نجات میابد و هر کس از آن خارج گردد، غرقه غرقاب هلاکت می شود.

سپس فرمود: «و بار دیگر نیز او را مشاهده کرد» می فرماید: (امین) وحی راکبار دیگر دیدار نمودم [«نزد سدره المنتهی»]، جایی که شیعیان در بهشت و در سایه سار آن به گفتگو می نشینند؛ آنگاه خدای متعال فرمود: به آنان بگو: «در آن هنگام که چیزی سدره المنتهی را پوشانیده بود.»؛ می فرماید: در آن هنگام که سدره المنتهی را پوششی از نور، پوشانده بود، «چشم او هرگز منحرف نشد....»؛ می فرماید: چشم از آن حجابهای نور، نابینا نگشت. «طغیان نکرد، و آنچه دید، واقعیت بود.»؛ می فرماید: و قلب با افزودن چیزی بر موضوع وحی،ا کاستن چیزی از آن، طغیان نکرد؛ «او، البته پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را دید.» [۲] ؛ می فرماید: البته سخنی شنید که اگر آن سخن نبود قوی و نیرومند می شد آنچه باید نیرومند می شد! [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] انفال ۸ ۵۰ و محمد ۴۷ ۲۷.

[۲] نجم: ۵۳ ۲ تا ۱۸.

[۳] تفسیر قمی ۲: ۳۱۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه«أولی لک فأولی»

شیخ صدوق روایت کرده است:

از عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، تفسیر آیه(أولی لک فأولی - ثم أولی لک فأولی) [۱] «(با این اعمال) عذاب الهی برای تو، شایسته تر است!، شایسته تر! سپس عذاب الهی برای تو، شایسته تر است! شایسته تر!.» پرسیدم. حضرت فرمود: خدای متعال می فرماید: خیر دنیا از تو، دور باد، دور بودنی و خیر آخرت نیز از تو دور باد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] قیامه: ۷۵ ۳۴ و ۳۵.

[۲] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۵۹ ح ۲۰۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه«و الیل اذاغشی»

شیخ صدوق گفته است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم؛ آیات شریفه (و الیل اذاغشی - و النهار اذا تجلی) «سوگند به شب! آن هنگام که (گیتی را) به پوشاند و سوگند به روز! آن هنگام که تجلی کند [۱] و گفته خدای بزرگ (و النجم اذا هوی) و سوگند به ستاره! هنگامی که افول نماید [۲] و آنچه شبیه به این آیات است، چگونه است؟ حضرت فرمود: همانا خدای متعال به هر چه خواهد از آفریدگان خود، سوگنداد می کند؛ ولی آفریدگان او را نمی رسد که جز به وی، سوگنداد نمایند. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اللیل: ۹۲ ۱ و ۲.

[۲] نجم: ۵۳ ۱.

[۳] من لاحضره الفقیه ۳: ۳۷۶ ح ۴۳ - ۲۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تسلیت گفتن به بعضی ازارانش

کلینی گفته است:

از ابن مهران روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام به مردی نوشت: از درگذشت پسرت علی و داغداری ات مطلع شدم و دانستم که او، محبوب ترین فرزندانت، پیش تو بود و بدان که خدای متعال از پدر و غیر او، بهترین کسانش را می گیرد تا بزرگترین پاداش داغدار را به او عطا کند. پس خدای متعال اجر تو را بزرگ و صبر تو را نیکو گرداند و تو را قویدل گرداند که او، البته قادر و تواناست، خدای متعال هر چه زودتر، جایگزین او را به تو عطا کند و امیدوارم خدای متعال به خواست خود، محققا

چنین فرماید.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۲۰۵ ح ۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ترک کردن بسم الله در سوره نماز

کلینی گفته است:

ازحیی بن ابی عمران همدانی روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم: فدایت شوم چه می فرمائید راجع به کسی که در حال نماز، بسم الله الرحمن الرحیم سوره حمد را گفته و بعد از آن، بسم الله سوره را رها کرده است؟ هشام بن ابراهیم عباسی [۱] گفته: ترک بسم الله سوره اشکالی ندارد! حضرت با دست خط مبارک خود نوشت: بسم الله را به کوری چشم او – هشام بن ابراهیم عباسی – دو بار تکرار می کند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] هشام بن ابراهیم عباسی، از معارضین امام رضا و امام جواد بود.

[۲] کافی ۳: ۳۱۳ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تقیه در نماز جماعت

شیخ طوسی گفته است:

از ابراهیم بن شیبه روایت شده که گفت: در نامه ای که خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم، راجع به نماز پشت سر کسی که از موالیان امیر مؤمنان علی است، ولی مسح کردن بر کفش را جایز می داند،ا کسی که مسح بر کفش را روا نمی شمارد، اما مسح بر آن می نماید، سؤال کردم؟ حضرت در جوابم نوشت: اگر تو و او درکجا هستید و چاره ای جز اقامه نماز نداری، برای خودت اذان و اقامه بگو، پس اگر او، پیش از تو شروع به قرائت نمود، (تو برای خودت) نماز بگزار. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۳: ۲۷۶ ح ۸۰۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ

اول زمستان ۱۳۸۷.

تقصیر نمودن حاجی

کلینی روایت کرده است:

از حسین بن اسلم روایت شده که گفت: هنگامی که امام جواد علیه السلام، می خواست موی خود را برای عمره کوتاه کند، سلمانی شروع به کوتاه کردن موهای دو طرف سرش نمود؛ ولی حضرت به او فرمود: از پیشانی شروع کن؛ او نیز از پیشانی حضرت کوتاه نمود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴ : ۴۳۹ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تاخیر افتادن رمی و قربانی

شیخ طوسی روایت کرده است:

از احمد بن محمد بن ابی نصر، نقل شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! مردی از شیعیان، روز عید قربان رمی جمرات انجام داده و پیش از قربانی، سر تراشیده است.

حضرت فرمود: در روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، چون روز عید قربان فرا می رسید، مسلمانها گروه، گروه خدمت حضرت می آمدند و می گفتند: ای رسول خدا! قبل از رمی، قربانی کشته ایم و پیش از کشتن قربانی، سر تراشیده ایم؛ و چیزی نمانده بود از اعمالی که شایسته تقدیم بود، مگر اینکه به تأخیر انداخته بودند و از اعمالی که شایسته تأخیر بود، جز اینکه جلو افکنده بودند؛ اما رسول خدا به آنها می فرمود: اشکالی ندارد؛ اشکالی ندارد. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۵۰۴ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تقیه

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: مردی از بنی هاشم، خدمت امام جواد علیه السلام نوشت که: از دو سال پیش نذر کرده ام، بهکی از کناره های دریا، جایی که داوطلبین جهاد و مرزبانی به کارمرزبانی مشغول اند، مانند مرزبانی اشان در جده و غیر

آن از سواحل دریا فـدایتان گردم! به فرمائیـد آیا وفا کردن به این نذر بر من لازم استا خیر و آیا می توانم به جای رفتن به آن مکان کار خیری انجام دهم که انشاء الله آن را جبران نماید؟

حضـرت جواب او را با خط مبارک خود نوشته بود و من، چنین خوانـدم: اگر کسـی از مخالفین مذهب، از نذر تو خبر دارد و تو از رسوا کردن او بیم داری، به نذرت وفا کن و گرنه نیت خود را در کار خیر عملی ساز؛ خدای متعال ما و شـما را به آنچه مایه محبت و خشنودی اوست، موفق فرماید. [۱] .

کلینی نقل کرده است:

از محمد بن حسن بن ابی خالد، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! همانا بزرگان ما احادیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السـلام، روایت کرده بودند که بواسطه شدت تقیه، پنهان کرده و نقل نمی کردند وقتی آنان (اساتید و بزرگان ما) بدرود زندگی گفتند، نوشته های ایشان بدست ما رسـید. حضـرت فرمود: آن نوشـته ها را نقل و منتشـر کنید که همه آنها، درست و حق است. [۲] .

و نیز روایت کرده است:

از محمـد بن اسـماعیل روایت شده که گفت: با طرح پرسشـی خدمت حضـرت عرض کردم: گاهی در راه مکه، در محلی که عربها (بـادیه نشـین) حضور دارنـد، از مرکب خود برای نمـاز فرود می آیم؛ آیـا نمـاز واجب را بر زمین اقامه کنم و به قرائت سوره حمـد، اکتفا نمایم؛ا نماز خود را سواره بخوانم و حمد و سوره را با هم قرائت کنم؟

حضرت در جوابم فرمود: هر گاه بیمناکی، نماز واجب و غیر آن را سواره اقامه کن و خوش تر دارم که حمد و سوره را با هم قرائت کنی و این کار تو، مشکلی ایجاد نخواهد کرد. [۳] .

امام حسن عسـکری علیه السلام فرموده است: مردی به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! امروز عبورم به محله «کرخ» افتاد؛ اهل محل گفتنـد: این آقا، همنشـین محمـد بن علی امام شـیعیان است؛ از او بپرسـید که بهترین مردم، بعد از پیامبر خدا کیست؟ چنانچه گفت: بهترین مردم بعـد از رسول خـدا علی است، او را بکشـید و چنانکه گفت: ابوبکر است، رهایش سازیـد؛ پس عـده زیادی از آنها، به سوی من هجوم آوردند و به من گفتند: بهترین مردم بعد از رسول خدا کیست؟ در جواب آنها گفتم: بهترین مردم بعد از رسول خدا: ابوبکر و عمر و عثمان است؟ و سـکوت کردم و نام مبارک علی را نگفتم؛ بعضی از آنها گفتند: این آقاک قـدم از مـا جلو تر است چون مـا می گوئیم: اینها و علی؛ من به خطاب به آنها گفتم: سـخن شـما جای گفتگو دارد و من بـدان قائل نیسـتم؛ آنها با خودشان گفتند: البته این آقا، نسبت به سـنت از ما متعصب تر است و ما در حق او اشـتباه کردیم و بدین گونه، از شر ایشان در نجاتافتم.

ای فرزنـد رسول خـدا! آیا با این کار خود، مرتکب گناه شده ام، در حالی که منظور من از جواب، طرحک جمله اسـتفهامی بود، نه اخبـاری؛عنی آیـا این سه نفر، بعـد از رسول خـدا بهترین مردمنـد؟ امام جواد علیه السـلام در جوابم فرمود: خـدای متعال از جوابت، شـاکر و خشـنود گشت و پـاداش آن را به تو عطا کرد و آن را در نـامه بلنـد بالای اعمـال ثبت و ضـبط فرمود و بـابت هر حرف از حروف جواب تو، نعمتی برایت منظور نمود که خواسته مشتاقان و آرزومندان، از رسیدن به آن ناتوان است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۶: ۱۲۶ ح ۲۲۱.

[۲] کافی ۱: ۵۳ ح ۱۵.

[۳] کافی ۳: ۴۷۵ ح ۵.

[۴] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری: ۳۶۲ ح ۲۵۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تقیه و حقوق برادران

شیخ طوسی گفته است:

خدمت امام جواد علیه السلام عرض شد: همانا در همسایگی فلانی به (خانها املاك) قومی رخنه کرده شد (از آنها دزدی شد) لذا به او تهمت دزدی زده و گرفتند و پانصد تازیانه بر او زدند.

امام جواد علیه السلام فرمود: پانصد تازیانه، آسانتر است از صد میلیون تازیانه در آتش و او را بر توبه کردن تنبه و آگاهی دادند تا آن (گناهش) را محو کند.

عرض شد: ای فرزند رسول خدا! (درود خدا بر شما و دودمانتان باد.) داستان (گناه او) چیست؟

حضرت فرمود: همانا فلانی، بامداد همان روز که به آن مصیبه گرفتار شد، حق برادری از برادران مؤمن خود را ضایع کرد و ناسزاگویی أبی فصیل، أبی دواهی، أبی شرور و أبی ملاهی را آشکار ساخت و تقیه را ترک نمود و سر و راز برادران و همگنان خود را پوشیده نداشت؛ پس (به طور طبیعی) برادران خود را نزد مخالفین متهم کرد و در معرض نفرین و دشنام و توهین آنان قرار داد که دامنگیر خودش نیز شد؛ بنابراین آنان (مخالفین) بودند که آن بلاء (تازیانه) را بر او هموار کردند و به او آن تهمت (دزدی) را زدند. (ولی) برادران او نزد او رفتند و او را از گناهش آگاه ساختند تا توبه کند و اشتباه خود را جبران نماید که اگر چنین نکند، باید خود را به تحمل پانصد تازیانه و حبس در زندان تاریکی که شب و روزشکسان است، آماده سازد. سپس فلانی به سوی برادر خود، روانه گردید و به ادای حق برادری که در حقش کوتاهی کرده بود، پرداخت و هنوز به انجام نرسانده بود که دزد، دستگیر و مال مسروقه از وی گرفته شد و او را رها کردند و تهمت زنندگان و بدگویان به عذر خواهی اش آمدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری: ۳۲۴ ح ۱۷۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تقسیم ارث

شیخ طوسی گفته است:

صفوان بنحیی، راجع به ارث همسر و پدر و مادر، از امام جواد علیه السلام چنین روایت کرده است:

نیمی از ما ترک زن، از آن همسر است؛ک سوم از کل مال، بطور کامل به مادرش می رسد و باقی آن، ارث پدر اوست. [۱] .

کلینی آورده است:

از محمد بن حسن اشعری روایت شده که گفت:کی از شیعیان، در نامه ای که به امام جواد علیه السلام توسط من نوشت از حضرت

پرسید: مردی، به زنی تجاوز کرد؛ سپس با او که حامله شده بود، ازدواج نمود و (آن زن) فرزندی به دنیا آورد که شبیه ترین مخلوقات، به آن مرد بود. حضرت با خط و مهر مبارک خود، پاسخ داد: از فرزندی که ثمره تجاوز است، ارث برده نمی شود (پدر و مادر زنا کارش از او ارث نمی برند). [۲] .

و نیز گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: محمد بن حمزه علوی، در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشت:کی از شیعیان شما، در وصیتش صد درهم به من اختصاص داد و از او شنیدم که می گفت: هر آنچه به من تعلق دارد، از آقا و مولایم (امام جواد علیه السلام) است؛ این شیعه، از دنیا رفت و صد درهم را باقی گذاشت و دستوری برای مصرفش نداد؛ ولی او دو همسر دارد کهکی از آن دو، ساکن بغداد است و من، در حال حاضر هیچ آدرسی از وی ندارم و دیگری، مقیم قم می باشد؛ اکنون در خصوص این صد درهم، چه دستوری می فرمائید؟

حضرت در جوابش نگاشت: چاره ای بیندیش تا سهم همسران آن مرد، از این صد درهم را به آنان برسانی و بدان که سهم هرک، اگر مرده فرزند داشته باشد،ک هشتم است و چنانکه فرزندش نباشد سهم آنها،ک چهارم خواهد بود و باقی آن را هم به خواست خداوند، به هر کسی که می دانی، نیازمند است صدقه بده. [۳] .

همچنین نقل کرده است:

حسین بن حکم از امام جواد علیه السلام راجع به مردی که از دنیا رفته و دو خاله او و تنی چند از موالیانش (آزاد کنندگانش) زنده اند، روایت کرده است که فرمود:(و اولو الأرحام بعضهم أولی ببعض) [۴] «خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی مقدم بر بعض دیگر مقرر شده است.»؛ مال او، میان دو خاله اش تقسیم می شود. [۵] .

او همچنین گفته است:

از محمد بن عمر ساباطی روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به مردی که مرا وصی خود قرار داد و سفارش کرد که سالانه، مبلغی به عمویش بپردازم؛ اما عمویش از دنیا رفت، سؤال کردم؟ حضرت در جوابش فرمود: آن را به وارثش بپرداز.[۶] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۹: ۲۸۶ ح ۸.

[۲] کافی ۷: ۱۶۳ ح ۲ و ۱۶۴ ح ۴.

[۳] همان: ۱۲۶ ح ۴.

[۴] انفال: ۸ ۷۵.

[۵] کافی ۷: ۱۲۰ ح ۷.

[۶] همان: ۱۳ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تهمت زدن به همسر

کلینی نقل کرده است:

از محمد بن سلیمان روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: چگونه است که وقتی شوهر، همسر خود را متهم می سازد، گواهی اش، چهار گواهی به خدای متعال شمرده می شود؛ ولی چنین شهادتی برای غیر شوهر، روا نیست و اگر غیر شوهر، زنی را متهم سازد، حد بر او جاری می شود، هر چند فرزندا برادرش باشد؟

امام جواد علیه السلام فرمود: همین مسأله را از امام باقر علیه السلام پرسیدند و حضرت در جواب فرمود: آیا ملاحظه نمی کنید که وقتی شوهر، همسر خود را متهم ساخت، از او می پرسند: چگونه از کار خلافش مطلع گشتی؟ هر گاه بگوید: به چشم خود دیدم؛ گواهی اش، چهار گواهی به خدای متعال شمرده می شود و این، از آن روست که شوهر می تواند به خلوت همسر خویش در آید، در حالی که دیگران چنین حقی را ندارند؛ حتی فرزند او و پدرش، در شب و در روز از موقعیت شوهر، برخوردار نیستند؛ به همین جهت، گواهی او چهار گواهی به خدای متعال است، اگر بگوید به چشم خود دیده ام. اما اگر بگوید: به چشم خود ندیده ام، مانند دیگران است و حد بر او جاری می شود؛ مگر اینکه بینه اقامه نماید و هر گاه کسی غیر از شوهر، زنی را متهم سازد و ادعا کند که به چشم خود دیده است؛ از او می پرسند: چگونه به چشم خود دیده ای؟ تو چطور به خلوت آن زن، داخل شده و به تنهایی، شاهد ماجرا بوده ای؟

تو در ادعای خود، مشکوک و متهمی؛ حتی اگر راست بگویی، متهمی و چاره ای جز ادب کردن تو نیست آنهم با حدی که خدای متعال بر تو واجب کرده است.

حضرت فرمود: و بی گمان، گواهی شوهر، چهار گواهی به خدای متعال است؛ بخاطر اینکه به جای چهار نفر شاهد، گواهان دیگر (چهار قسم) دارد که به جای هر گواه،ک سوگنداد می کند.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۴۰۳ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفال زدن (خوب گرفتن)

حرانی گفته است:

ابو هاشم جعفری، در همان روزی که مأمون دخترش ام الفضل را، به همسری امام جواد علیه السلام در آورد، به حضرت عرض کرد: ای سرور من! برکت امروز، برای ما بزرگ و با عظمت است! امام جواد علیه السلام به او فرمود: ای ابا هاشم! برکتهای خدای متعال در این روز بر ما بزرگ و با عظمت می باشد. عرض کردم: آری ای آقای من! امروز، چه حرفی به زبان برانم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: امروز زبان را به خیر و نیکی باز کن (به فال نیک بگیر) که البته نیکی اش به تو خواهد رسید، عرض کردم: ای سرور من! حتما چنین خواهم کرد و مخالفت نخواهم نمود.

حضرت فرمود: به این ترتیب، راه درست می روی و جز نیکی به تو نخواهد رسید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تقوا

تستری آورده است:

امام جواد علیه السلام در جواب مردی که به حضرت عرض کرد: به وصیت کوتاه و جامعی سفارشم فرما، فرمود: خودت را از ننگ و عار دنیا و آتش آخرت، نگاهدار (مساوی تقوای الهی پیشه کن.) [۱] .

ابن صباع گفته است:

از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر آسمان ها و زمین بر بنده ای، مسدود گردد؛ سپس او، تقوای الهی پیشه سازد؛ هر آینه خدای متعال راه خروجی از آنها، برایش قرار می دهد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق ۱۲: ۴۳۹.

[۲] فصول المهمه: ۲۷۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

توبه و بازگشت به سوی خدا

حرانی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: تأخیر انداختن توبه، فریفتگی و امروز و فردا کردن فراوان، سرگردانی و نسبت دادن گناه و جنایت به (یا بهانه جویی کردن بر) خدای متعال، هلاکت و نابودی و پای فشردن بر گناه، خود را از مکر خدا ایمن دانستن است، (فلاأمن مکر الله الا القوم الخاسرون) [۱] «در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر و مجازات خدا ایمن نمی دانند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اعراف: ۷ ۹۹.

[۲] تحف العقول: ۴۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تشخیص نامه های بی‌نشان و استخدام ساربان

یکی از اصحاب و شیعیان حضرت ابوجعفر، امام جواد محمد علیه‌السلام به نام ابوهاشم حکایت کند:

روزی به قصد زیارت و دیدار آن حضرت، رهسپار منزلش شدم، در بین راه سه نفر از دوستان، هر یک نامه‌ای به من دادند که به دست حضرت برسانم؛ ولی چون نامه‌ها نشانی نداشت، من فراموش کردم که کدام از چه کسی است.

وقتی خدمت امام علیه‌السلام وارد شدم و نامه‌ها را جلوی آن حضرت نهادم، یکی از نامه‌ها را برداشت و بدون آن که نگاهی به آن نماید، فرمود: این نامه ی زید بن شهاب است.

سپس دومین نامه را برداشت و بدون نگاه در آن، فرمود: این نامه‌ی محمد بن جعفر است؛ و چون سومین نامه را برداشت، نیز بدون نگاه فرمود: و این نامه هم از علی بن الحسین است؛ و آن گاه هر کدام را با نام و نسب معرفی نمود و آنچه نوشته بودند، مطرح فرمود.

بعد از آن، حضرت جواب هر یک از نامه‌ها را زیر نوشته‌هایشان مرقوم داشت و امضاء کرد؛ و سپس تحویل من داد.

وقتی برخاستم که از حضور مبارکش مرخص شوم و بروم، امام علیه‌السلام نگاهی محبت آمیز به من نمود و تبسمی کرد؛ و سپس مبلغی معادل سیصد دینار به من عطا نمود و فرمود: این پول‌ها را تحویل علی بن الحسین بن ابراهیم بده و بگو که تو را بر خرید اجناس راهنمائی کند.

پس هنگامی که نزد علی بن الحسین رفتم و پیام حضرت را رساندم، مرا راهنمائی کرد و اجناسی را خریداری کردم؛ و سپس آن‌ها را به وسیله‌ی شتر برای امام علیه‌السلام آوردم.

همین که به همراه صاحب شتر جلوی درب منزل حضرت رسیدیم، صاحب شتر از من تقاضا کرد که از حضرت بخواهم تا او را جزء افراد خدمت‌گذار خود قرار دهد.

وقتی بر امام جواد علیه‌السلام وارد شدم و خواستم تقاضای صاحب شتر را مطرح کنم، دیدم حضرت کنار سفره‌ی طعام نشسته و به همراه عده‌ای مشغول تناول غذا می‌باشد.

و بدون آن که من حرفی زده باشم، فرمود: ای ابوهاشم! بنشین و به همراه ما از این غذا میل کن و ظرف غذائی را با دست مبارک خویش جلوی من نهاد؛ و چون از آن غذای لذیذ خوردم، حضرت به غلام خود فرمود: ای غلام! صاحب شتر را که همراه ابوهاشم آمده و جلوی منزل ایستاده است، بگو وارد شود و در کنار شما مشغول خدمت و انجام وظیفه گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] هدایة الکبری حضینی: ص ۲۹۹.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

ترس از دارو و مرگ

مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه حکایت نموده است:

روزی شخصی از حضرت جواد الأئمه، امام محمد تقی علیه‌السلام سؤال شد: چرا اکثر مردم از مرگ می‌ترسند و از آن هراسناک می‌باشند؟

امام جواد علیه‌السلام در پاسخ اظهار داشت: چون مردم نسبت به مرگ نادان هستند و از آن اطلاعی ندارند، وحشت می کنند.

و چنانچه انسان‌ها مرگ را می‌شناختند و خود را از بنده‌ی خداوند متعال و نیز از دوستان و پیروان - و اهل بیت عصمت و طهارت

علیهم‌السلام - قرار می‌دادند، نسبت به آن خوش بین و شادمان می گشتند و می فهمیدند که سرای آخرت برای آنان از دنیا و سرای فانی، به مراتب بهتر است.

پس از آن فرمود: آیا می‌دانید که چرا کودکان و دیوانگان نسبت به بعضی از داروها و درمان‌ها بدبین هستند و خوششان نمی‌آید، با این که برای سلامتی آن‌ها مفید و سودمند می‌باشد؛ و درد و ناراحتی آن‌ها را برطرف می کند؟

چون آنان جاهل و نادان هستند و نمی‌دانند که دارو نجات‌بخش خواهد بود.

سپس افزود: سوگند به آن خدائی، که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را به حقانیت مبعوث نمود، کسی که هر لحظه خود را آماده‌ی مرگ بداند و نسبت به اعمال و رفتار خود بی‌تفاوت و بی‌توجه نباشد، مرگ برایش بهترین درمان و نجات خواهد بود.

و نیز مرگ تأمین کننده‌ی سعادت و خوش‌بختی او در جهان جاوید می‌باشد؛ و او در آن سرای جاوید از انواع نعمت‌های وافر الهی، بهره‌مند و برخوردار خواهد بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید: ص ۵۵.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان حکایت کرده‌اند:

روزی از روزها معتصم عباسی تعدادی از اطرافیان و وزیران خود را احضار کرد و در جمع آن‌ها اظهار داشت:

باید امروز شهادت و گواهی دهید که ابوجعفر، محمد بن علی بن موسی الرضا - امام جواد علیه‌السلام - تصمیم شورش و قیام علیه حکومت من را دارد؛ و در این رابطه باید نامه‌هائی با مهر و امضاء تنظیم کنید.

پس از آن، دستور داد تا حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام را احضار نمایند، و چون حضرت وارد مجلس خلیفه گردید، معتصم آن حضرت را مخاطب قرار داد و گفت: شنیده‌ام می‌خواهی بر علیه حکومت من قیام و شورش کنی؟

امام علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم، چنین کاری نکرده ام و قصد آن را هم نداشته‌ام.

معتصم گفت: خیر، بلکه فلانی و فلانی و فلانی بر این کار شاهد و گواه هستند، و سپس آن افراد را در مجلس احضار کرد و آن‌ها - به دروغ شهادت دادند و - گفتند: بلی، صحیح است، ای خلیفه! ما شهادت می‌دهیم که محمد جواد علیه‌السلام تصمیم چنین کاری را دارد و این هم تعدادی نامه است که از دست بعضی دوستانش گرفته‌ام.

در این هنگام حضرت دست‌های مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا، اگر آن‌ها دروغ می گویند، هم اینک هلاک و نابودشان گردان.

در همین حال تمام افراد متوجه شدند که ناگهان دیوارها و سقف به لرزه درآمد؛ و هر کس که از جای خود حرکت می کرد، بر زمین می‌افتاد.

معتصم تا چنین حادثه‌ی خطرناکی را دید، گفت: یا ابن رسول الله! من از آنچه انجام داده‌ام، پشیمان هستم و توبه می کنم، دعا کن خداوند این خطر را از ما برطرف گرداند.

آن گاه امام اظهار نمود: خداوندا، این ساختمان و زمین را بر آن ها ساکن و آرام گردان، خدایا تو خود بهتر می‌دانی که آنان دشمن تو و دشمن من می‌باشند.

پس ساختمان آرام گرفت و خطر برطرف شد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۱۸، اثبات الهداهٔ: ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۳۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

تعیین جانشین در دومین سفر به بغداد

مرحوم شیخ مفید، کلینی و دیگر بزرگان به نقل از اسماعیل بن مهران روایت کرده‌اند:

پس از آن که حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام را در اولین مرتبه، توسط حکومت معتصم عباسی به بغداد احضار کردند، من برای حضرت احساس خطر کردم.

به همین جهت، قبل از سفر، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: یابن رسول الله! در این مسافرت، من برای شما احساس خطر می کنم، چنانچه خدای نخواسته آسیبی بر شما وارد شود، چه شخصی بعد از شما عهده‌دار ولایت و امامت می‌باشد؟

همین که امام علیه‌السلام سخن مرا شنید، چهره و صورت نورانیش را به سمت من برگردانید و سپس اظهار نمود: ای اسماعیل! نگران مباش، آنچه را که فکر می کنی، امسال و در این سفر واقع نخواهد شد.

اسماعیل گوید: حضرت پس از مدتی، صحیح و سالم از بغداد به مدینه مراجعت کرد.

و چون مرحله‌ای دیگر، مأمورین حکومتی خواستند آن حضرت را به دستور معتصم عباسی به بغداد احضار کنند، من به حضور ایشان رسیدم و گفتم:

یا ابن رسول الله! فدایت گردم، شما از مدینه به بغداد می‌روی و من برایتان احساس خطر می کنم، بعد از شما چه کسی جانشین خواهد بود؟

ناگاه متوجه شدم که امام جواد علیه‌السلام گریه افتاد و قطرات اشک بر گونه‌ها و محاسن شریفش جاری گشت.

و حضرت در همین حالت متوجه من گردید و فرمود:

ای اسماعیل! در این سفر، خطر متوجه من خواهد شد؛ و بدان که جانشین بعد از من فرزندم، حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه‌السلام می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۱، اصول کافی: ج ۱، ص ۲۶۰، ح ۱، کشف الغمهٔ: ج ۲، ص ۳۷۶، مناقب ابن‌شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۰۸.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

تأثیر منت و معرفی شیعه

حضرت ابومحمد، امام حسن عسکری علیه الصلوة و السلام حکایت فرماید:

روزی شخصی به حضور امام محمد بن علی الرضا علیهماالسلام وارد شد، در حالی که بسیار خوشحال به نظر می‌رسید.

امام جواد علیه‌السلام علت سرور و شادی او را سؤال نمود؟

در جواب اظهار داشت: یا ابن رسول الله! از پدرت، امام رضا علیه‌السلام شنیدم، که فرمود: شادی انسان آن روزی است که از اموال و امکانات خود بر دیگر مؤمنین و خویشان صدقه‌ای داده و به آن‌ها احسان کرده باشد.

امروز تعداد ده خانوار از خانواده‌های فقیر و تهی دست به من مراجعه کردند؛ و به هر یک از آن‌ها در حد توان خود کمک نمودم و چون آن‌ها شاد گشتند، من هم خوشحال و مسرور می‌باشم.

امام محمد جواد علیه‌السلام به او فرمود: به جانم سوگند، تو بهترین کار نیک و احسان را انجام داده‌ای؛ و باید هم این چنین شادمان و مسرور باشی، مشروط بر آن که اعمال نیک خود را ضایع و حبط نگردانی.

آن شخص سؤال کرد: با این که من از شیعیان و دوستان واقعی شما هستم، چگونه ممکن است که اعمال و عبادات خود را ضایع گردانم؟

امام علیه‌السلام فرمود: مواظب گفتار و حرکات خود باش، چون هم اکنون اعمال و رفتار نیک خود را نسبت به آن برادرانت ضایع کرده و از بین بردی.

آن شخص با حالت تعجب پرسید: چگونه باطل شد، با این که من کاری را انجام ندادم؟!

حضرت فرمود: آیا این آیه‌ی قرآن را تلاوت کرده‌ای: (یا أیها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی) [۱].

یعنی؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات و کارهای نیک خود را با منت‌گذاری و آزار، باطل و ضایع نگردانید.

آن شخص گفت: یا ابن رسول‌الله! من بر کسی منت ننهاده‌ام؛ بلکه بدون هیچ منت و آزاری به یکایک آنان کمک و انفاق کردم؛ و هیچ‌گونه توقعی هم از آن‌ها نداشته‌ام!

امام جواد علیه‌السلام در پاسخ، فرمود: خداوند متعال فرموده: صدقات خود را به وسیله‌ی منت و ایذاء باطل ننمائید؛ و نفرموده است بر کسانی که صدقه می‌دهید، منت ننهید؛ بلکه منظور هر نوع آزار و اذیتی است که در رابطه با آن کار نیک به نوعی واقع شود.

سپس امام جواد علیه‌السلام افزود: آیا منت گذاری بر آن افرادی که کمک کرده‌ای مهم‌تر است، یا ایجاد اذیت و آزار نسبت به ملائکه‌ی مقرب الهی و مأمورین ثبت اعمال و حفظ نفوس؟!

آن شخص در پاسخ گفت: بلکه این مورد اخیر مهم‌تر و حساس‌تر، و گناهش نیز افزون خواهد بود.

بعد از آن، حضرت فرمود: تو با این طرز برخورد و سخنی که این جا مطرح کردی، هم موجب آزار من و هم سبب ایذاء ملائکه شدی و با این کار، صدقات و کارهای نیک خود را ضایع و باطل گرداندی، چرا باید چنین کنی؟!

و چگونه چنین ادعای مهمی را کردی و گفتی: من از شیعیان خالص هستم؟!

آیا می‌دانی شیعیان خالص ما چه کسانی هستند؟

آن شخص پاسخ داد: خیر، نمی‌دانم.

امام علیه‌السلام فرمود: شیعیان خالص آن افرادی هستند که همانند حزقیل نبی، مؤمن باشد - که با او شیوه‌ی مخصوص در مقابل طاغوت و فرعون زمانش توریه کرد -؛ و نیز مؤمن آل فرعون، صاحب یس که خداوند درباره‌ی او فرموده است: (و جاء من أقصی المدینة رجل یسعی) [۲].

یعنی؛ مردی از آن سوی مدینه با سعی و کوشش آمد.

همچنین سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر، این افراد از شیعیان خالص ما هستند، آیا تو با این افراد یکسان و مساوی هستی؟!

اکنون خودت قضاوت کن، آیا با ادعائی که کردی، موجب اذیت و آزار ما و ملائکه‌ی الهی نشدی؟!

آن شخص عرضه داشت: یا ابن رسول الله! من از گفتار خود پشیمان شدم و توبه می‌کنم، شما مرا عفو نموده و راهنمائی بفرما که چه بگویم؟

حضرت فرمود: بگو که من از دوستان و از علاقه‌مندان شما هستم و با دشمنان شما دشمنی خواهم بود؛ و با دوستان شما دوست می‌باشم.

آن شخص اظهار داشت: یا ابن رسول الله! من نیز همین را می‌گویم و معتقد به آن هستم و از آنچه که قبلاً گفتم، توبه می‌کنم و عذرخواهی می‌نمایم.

آن گاه در پایان، امام جواد علیه‌السلام فرمود: هم اینک به نتیجه و ثواب صدقات و دیگر کارهای نیک خویش خواهی رسید. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی بقره: آیه‌ی ۲۶۴.

[۲] سوره‌ی قصص: آیه‌ی ۲۰.

[۳] تفسیر الامام العسکری علیه‌السلام: ص ۳۱۴، ح ۱۶۰، بحارالأنوار: ج ۶۵، ص ۱۵۹، تفسیر البرهان: ج ۴، ص ۲۰، ح ۴، مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۳۴، ح ۸۱۲۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله

مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه به نقل از ابراهیم بن هاشم قمی حکایت کند:

در آن زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام به شهادت رسید، من عازم مکه‌ی معظمه شدم؛ و در ضمن، به محضر شریف حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام شرف حضور یافتم.

همین که وارد منزل رفتم، جمع زیادی از شیعیان را مشاهده کردم که از شهرها و مناطق مختلفی جهت زیارت و ملاقات امام جواد علیه‌السلام آمده بودند.

پس از گذشت لحظاتی، عموی حضرت - به نام عبدالله بن موسی که پیرمردی سالخورده بود - در حالتی که لباس‌های خشنی بر تن داشت، وارد مجلس شد در گوشه ای نشست.

سپس امام جواد علیه‌السلام در حالی که پیراهنی بلند پوشیده و عبائی بر دوش انداخته بود و کفش سفیدی در پای داشت، وارد مجلس گردید.

تمام افراد به احترام آن حضرت از جای برخاستند، آن گاه عموی حضرت به طرف امام علیه‌السلام جلو آمد و پیشانی برادرزاده‌اش را بوسید؛

بعد از آن، حضرت در جایگاه خویش روی یک کرسی - که از قبل آماده شده بود - نشست.

تمام حضار از عظمت و هیبت حضرت، در آن سنین کودکی، در تعجب و حیرت قرار گرفته بودند.

در همین اثناء، شخصی از برخاست و از عموی حضرت سؤال کرد: نظر شما درباره‌ی کسی که با حیوانی نزدیکی کند، چیست؟

عبدالله پاسخ داد: دست راستش قطع می‌شود و نیز حد شرعی بر او جاری می گردد.

ناگاه امام جواد علیه‌السلام سخت ناراحت و خشمگین شد و با نگاهی به عمویش فرمود: ای عمو! از خدا بترس و تقوا داشته باش، خیلی خطرناک است آن موقعی در پیشگاه با عظمت خداوند متعال بایستی و بگویند: چرا چیزی را که نمی‌دانستی، اظهار نظر کردی؟!

عبدالله عرضه داشت: مگر پدرت چنین نفرموده است؟

حضرت فرمود: از پدرم درباره‌ی شخصی که قبر زنی را نبش نماید و بشکافد و با آن مرده نزدیکی کند سؤال شد؛ که پدرم در جواب فرمود: باید دست راستش قطع شود و حد زنا بر او جاری گردد، چون که معصیت نسبت به زنده و مرده یکسان است.

در این هنگام عبدالله به خطای خویش اعتراف کرد و گفت: اشتباه کردم، شما درست فرمودی، حق با جنابعالی است و من از درگاه خداوند پوزش می‌طلبم.

پس از آن، مردم که از اقشار مختلف اجتماع کرده بودند، با مشاهده‌ی این جریان بر تعجب و حیرت آن‌ها افزوده گشت؛ و اظهار داشتند: ای مولا و سرور ما! چنانچه اجازه می‌فرمائی، ما سؤال‌های خود را مطرح نمائیم و شما پاسخ آن‌ها را لطف فرمائید؟

امام جواد علیه‌السلام فرمود: بلی، آنچه می‌خواهید سؤال مطرح کنید، تا جوابتان را بگویم.

پس در همان مجلس، حدود سی هزار مسئله از حضرت سؤال کردند؛ و با این که امام علیه‌السلام در سنین نه سالگی بود، با بیانی شیوا تمامی آن‌ها را پاسخ فرود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید: ص ۱۰۲، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۸۵، ح ۱.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

تأخیر در توبه

تأخیر التوبة اغترار و طول التسویف حیرة، و الاعتذار علی الله هلکة و الاصرار علی الذنب أمن لمکر الله «فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون». (سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۹([۱] .

به تأخیر انداختن توبه نوعی خودفریبی است، و وعده‌ی دروغ دادن نوعی سرگردانی است، و عذر تراشی در برابر خدا نابودی است، و پافشاری بر گناه آسودگی از مکر خداست. «از مکر خدا آسوده نباشند جز مردمان زیانکار». [۲] .

پی نوشت:

[۱] تحف العقول ، ص ۴۵۶.

[۲] منظور آیه این است که زیانکاران، مکر و مجازات خداوند را ناچیز می‌انگارند و آنچنان کیفرهای الهی را فراموش می کنند که خود را در نهایت امنیت می‌بینند.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

توحید الهی

عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید : از آن حضرت در مورد توحید سؤال کرده و گفتم : آیا او را به عنوان شیء تصور بکنیم، فرمود : آری، اما بـدون آنکه او را تعقل کرده و محـدود نمائی، آنچه وهم و خیالت بر آن قرار گرفت که خـدا آن چیز است او خلاف آن است، چیزی شبیه او نبوده و اوهام او را درک نکننـد، چگونه اوهام او را درک کننـد در حالیکه او خلاف آن چیزی است که عقلها آن را درک کرده و اوهام او را به تصور درآورنـد، به درستی که او به صورت چیزی به ذهن درمی‌آید که قابل تعقل نبوده و حدی برای آن نیست.

کلامه فی التوحید

عن عبدالرحمان بن ابی‌نجران قال : سألت أباجعفر علیه‌السلام عن التوحید، فقلت: أتوهمه شیئا؟ فقال :

نعم، غیر معقول و لا محدود، فما وقع وهمک علیه من شیء فهو خلافه، و لا یشبهه شیء و لا تدرکه الاوهام، کیف تدرکه الاوهام و هو خلاف ما یعقل، و خلاف ما یتصور فی الاوهام، انما یتوهم شیء غیر معقول و لا محدود.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

تولد شگفت انگیز امام جواد

حکیمه خاتون دختر امام کاظم علیه‌السـلام می گوید: روزی برادرم امام رضا علیه‌السلام مرا طلبید و فرمود: «ای حکیمه! امشب فرزند مبارک خیزران (مادر امام جواد علیه‌السلام متولد می‌شود. باید که در وقت ولادت او حاضر شوی.»

پس من در خدمت آن حضرت ماندم. چون شب شد مرا با خیزران و زنان قابله داخل حجره کرد و چراغی نزد ما افروخت و خود از حجره بیرون رفت و درب را به روی ما بست.

چون خیزران را درد زاییدن فراگرفت، ناگهان چراغ ما خاموش شد و به خاطر خاموش شدن چراغ ناراحت و غمگین شدیم. ناگهان دیـدیم که آن خورشـید فلک امامت طالع گردید و در میان طشتی که در مقابل خیزران بود نزول نمود. آن حضـرت را پرده نازکی مانند لباس احاطه کرده بود و نوری از آن حضرت ساطع بود که از آن نور تمام حجره منور شد و دیگر به چراغ نیازی نبود. پس آن حضرت را گرفتم و در دامن خود گذاشتم.

ناگـاه امام رضا علیه‌السـلام داخل حجره شـد و بعـد از آنکه او را در لباسـهای پاکیزه پوشـیده بودیم، او را از ما گرفت و در گهواره گذاشت و به من فرمود: «از این گهواره جدا نشو.»

چون روز سوم شد، امام جواد علیه‌السـلام چشمان خود را به جانب آسمان گشود و به جانب راست و چپ نظر کرد و با زبان فصیح گفت: «اشـهد ان لا ـ اله الا ـ الله و اشـهد ان محمـدا رسـول الله.» (شـهادت می‌دهم که نیست معبـودی جز خـدا و شـهادت می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی خداوند است.)

چون این حالت عجیب را از آن حضـرت مشاهده کردم به خدمت امام رضا علیه‌السلام شتافتم و به آن حضرت عرض کردم: «از این کودک، چیز عجیبی شنیدم.»

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «چه چیزی؟»

پس آنچه دیده و شنیده بودم به خدمت آن جناب عرض کردم.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «آنچه بعد از این از عجائب احوال او مشاهده خواهی کرد بیشتر است از آنچه اکنون مشاهده کرده‌ای.» [۱].

پی نوشت:

[۱] مناقب ابن‌شهرآشوب - جلاء العیون.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

تولد شگفت انگیز امام جواد

حکیمه خاتون دختر امام کاظم علیه‌السلام می‌گوید: روزی برادرم امام رضا علیه‌السلام مرا طلبید و فرمود: «ای حکیمه! امشب فرزند مبارک خیزران (مادر امام جواد علیه‌السلام متولد می‌شود. باید که در وقت ولادت او حاضر شوی.»

پس من در خدمت آن حضرت ماندم. چون شب شد مرا با خیزران و زنان قابله داخل حجره کرد و چراغی نزد ما افروخت و خود از حجره بیرون رفت و درب را به روی ما بست.

چون خیزران را درد زاییدن فراگرفت، ناگهان چراغ ما خاموش شد و به خاطر خاموش شدن چراغ ناراحت و غمگین شدیم. ناگهان دیدیم که آن خورشید فلک امامت طالع گردید و در میان طشتی که در مقابل خیزران بود نزول نمود. آن حضرت را پرده نازکی مانند لباس احاطه کرده بود و نوری از آن حضرت ساطع بود که از آن نور تمام حجره منور شد و دیگر به چراغ نیازی نبود. پس آن حضرت را گرفتم و در دامن خود گذاشتم.

ناگاه امام رضا علیه‌السلام داخل حجره شد و بعد از آنکه او را در لباسهای پاکیزه پوشیده بودیم، او را از ما گرفت و در گهواره گذاشت و به من فرمود: «از این گهواره جدا نشو.»

چون روز سوم شد، امام جواد علیه‌السلام چشمان خود را به جانب آسمان گشود و به جانب راست و چپ نظر کرد و با زبان فصیح گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله.» (شهادت می‌دهم که نیست معبودی جز خدا و شهادت می‌دهم که محمد، فرستاده‌ی خداوند است.)

چون این حالت عجیب را از آن حضرت مشاهده کردم به خدمت امام رضا علیه‌السلام شتافتم و به آن حضرت عرض کردم: «از این کودک، چیز عجیبی شنیدم.»

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «چه چیزی؟»

پس آنچه دیده و شنیده بودم به خدمت آن جناب عرض کردم.

امام رضا علیه‌السلام فرمود: «آنچه بعد از این از عجائب احوال او مشاهده خواهی کرد بیشتر است از آنچه اکنون مشاهده کرده‌ای.» [۱].

پی نوشت:

[۱] مناقب ابن‌شهرآشوب - جلاء العیون.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

تکه تکه شدن بدن امام جواد و سالم ماندن آن حضرت

ام‌الفضل ملعونه می‌گوید: «من دایم جهت امام جواد علیه‌السلام غیرت شیطانی می‌کردم و مراقب او بودم و بسیار حسودی می‌کردم. به پدر خود می‌گفتم ولی پدرم می‌گفت: «تحمل کن که او فرزند پیغمبر است.»

روزی نشسته بودم ناگاه دختری از درب خانه داخل شد و به من سلام کرد. گفتم: «تو چه کسی هستی؟»

گفت: «من از اولاد عمار یاسرم و زن امام محمد تقی علیه‌السلام که شوهر تو است می‌باشم، پس من بسیار غمناک شدم و نزدیک بود که سر برداشته و به صحرا بروم و نزدیک بود که شیطان مرا وادار کند که آن زن را اذیت کنم.»

پس ناراحتی و غضب خود را فروبردم و با او نیکی کردم.

چون آن زن رفت، من پیش پدرم رفتم و آنچه را که دیده بودم به او گفتم.

پدرم در آن حالت که مست و لایعقل بود، به غلامی که پیش او ایستاده بود رو کرد و گفت: «شمشیر مرا بیاور.»

پس شمشیر گرفت و سوار شد و گفت: «به خدا قسم که من می‌روم و او را می‌کشم.»

چون این حالت را از پدر خود مشاهده کردم، پشیمان شدم و انا لله و انا الیه راجعون خواندم و گفتم: «وای که چه کاری کردم و شوهر خود را به کشتن دادم.» و بر روی خود می‌زدم و به دنبال پدرم می‌رفتم تا اینکه او به خانه‌ای که امام جواد علیه‌السلام بود رفت و پیوسته او را با شمشیر زد و او را پاره پاره کرد.

سپس از نزد او بیرون آمد و من از پی او فرار کردم و تا صبح خوابم نبرد. چون صبح شد نزد پدرم آمدم و گفتم: «می‌دانی دیشب چه کردی؟»

گفت: «نه.»

گفتم: «پسر امام رضا علیه‌السلام را کشتی.»

از این سخن متحیر شد و بی‌حال و بیهوش گردید، بعد از ساعتی به خود آمد و گفت: «وای بر تو! چه می‌گوئی؟!»

گفتم: «آری! بر سراغ او رفتی و وی را با شمشیر زدی و به قتلش رساندی.»

مأمون بسیار مضطرب گردید. سپس آن خادم را که از او شمشیر را گرفته بود طلبید و به او گفت: «این چه سخنی است که دختر من می‌گوید؟»

خادم گفت: «راست می‌گوید.»

پس مأمون بر سینه و روی خود می‌زد و می‌گفت: «انا لله و انا الیه راجعون، تا قیامت رسوا شدیم و در میان مردم هلاک شدیم، ای یاسر! برو و درباره‌ی آن حضرت تحقیق کن و برای ما خبر بیاور که نزدیک است جان من از تن بیرون بیاید.»

پس خادم به خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام رفت و من بر صورت خود می‌زدم. خادم زود مراجعت نمود و گفت: «بشارت و مژدگانی ای امیر.»

مأمون گفت: «چه خبر؟»

گفت: «به خانه‌ی امام جواد علیه‌السلام رفتم و دیدم آن حضرت نشسته است و بر تن شریفش پیراهنی بود و با لحاف خود را پوشانده بود و مسواک می‌زد.

من بر او سلام کردم و گفتم: «از تو درخواست دارم که این پیراهنی را که پوشیده‌ای به جهت تبرک به من بدهی تا با آن نماز

بخوانم.» و مقصود این بود که به بـدن مبارك امام جواد علیه‌السـلام نگاه بکنم که آیا ضـرب شمشـیر هست یا نه؟! و وقتی که بـدن ایشان را دیدم هیچ اثر زخمی چه از شمشیر و چه غیر از آن وجود نداشت.»

پس مأمون به مـدتی طولانی گریست و سـپس گفت: «با این آیت و معجزه هیـچ چیز دیگری باقی نمانـد و این برای اولین و آخرین عبرت است.»

سپس مأمون به خادم گفت: «گرفتن شمشـیر و سوار شـدن و داخل شدن خود به خانه‌ی امام جواد علیه‌السـلام را به یاد می‌آورم ولی برگشتن خود را به یاد نمی‌آورم.

خـدا لعنت کنـد این دختر را لعنتی شدیـد، برو به نزد دخترم و به او بگو که پـدرت می‌گویـد: به خـدا قسم که اگر بعد از این از آن حضرت شکایت کنی یا بدون اجازه‌ی او از خانه بیرون بیایی از تو انتقام می‌گیرم.»

سپس گفت: «به نزد ابن‌الرضـا علیه‌السـلام برو و سـلام مرا به او برسـان و بیست هزار دینـار برای او ببر و اسبی که دیشب سوار شـده بودم را نیز برای او ببر. سپس دستور بده که هاشمیین برای سلام کردن بر آن حضرت وارد شوند و بر او سلام کنند.»

خادم چنان کرد که مأمون گفته بود و سـلام او را رسانید و مالی که فرستاده بود را در پیش امام جواد علیه‌السلام نهاد و اسب را هم تحویل داد.

امام جواد علیه‌السـلام بر آن نظر کرد، بعـد تبسـمی نمود و فرمود: «آیا عهدی که میان ما و مأمون بود این بود که او با شمشـیر به من حمله کند؟! آیا نمی‌داند که من یاری دهنده‌ای دارم که میان من و او مانع می‌شود.»

خادم گفت: «ای پسـر رسول خدا! بگذار این عتاب را به خدا و به حق جدت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم که مأمون چنان مست بود که نفهمیـد که چکـار می‌کنـد، و نـذر کرده و سوگنـد خورده که بعـد از این مست نشود و چیزی که مست کننـده باشـد نخورد زیرا که آن از دامهای شیطانست، پس هرگاه نزد مأمون تشریف می‌بری این سخنان را به روی او نیاور و عتاب مکن.»

حضرت فرمود: «من نیز قصد چنین کاری را نداشتم.»

بعـد از آن جامه طلبیـد و پوشـید و برخاست. مردم زیادی با آن حضـرت نزد مأمون آمدنـد، مأمون برخاست و آن جناب را در کنار خود گرفت و به سینه چسبانید و مرحبا کرد و اذن نداد احدی را که بر او داخل شود و پیوسته با آن حضرت صحبت می‌کرد.

چون مجلس خواست منقضی شود حضرت فرمود: «ای مأمون! من تو را نصیحتی می‌کنم، قبول کن.»

مأمون گفت: «بلی ای فرزند رسول خدا.»

حضـرت فرمـود: «می‌خواهم که شب بیرون نروی چون من از این خلق نگون‌سـار بر تو ایمن نیسـتم و نزد من دعـائی است که بـا آن خود را متحصن ساز و به وسـیله‌ی آن خود را از بـدیها و بلاها و مکروهات محافظت نما چنانچه دیشب مرا از شـر تو نگاهداشت، و اگر لشگرهای روم و ترك را ملاقـات کنی و تمـامی بـا جمیع اهـل زمین برعلیه تـو جمع شونـد از ایشـان به تو بـدی نرسـد، و اگر می‌خواهی آن را برای تو می‌فرستم تا آنکه بواسطه‌ی آن از همه‌ی آن چیزها ایمن باشی.»

مأمون گفت: «بلی، به خط خود بنویس و به سوی من بفرست.» حضرت قبول نمود.

چون صبح شـد حضـرت جواد علیه‌السـلام خـادم مـأمون را نزد خود طلبیـد و با خط خود این حرز را نوشت و فرمود: «این را به نزد مـأمون ببر و بگو برای این دعا از نقره‌ی پاك لوله بسازد و آنچه بعـد از این خواهم گفت بر آن نقره بنویسـد و چون خواست که بر بازو ببنـدد وضوی کامل گرفته و چهار رکعت نماز بخواند بدین ترتیب که: در هر رکعت حمد یك مرتبه و هر کدام از آیةالکرسـی و شـهد الله و الشـمس و ضـحیها و اللیل و توحید را هفت مرتبه بخواند و چون از نماز فراغ شود دعا را بر بازوی راست خود ببندد تا در محل سختی‌ها و تنگی‌ها به حول و قوه‌ی خدا از هر چه بترسد سالم ماند و حذر کند.»

مرویست که: چون مأمون این حرز را از آن حضـرت گرفت و با اهل روم جنگ کرد، در همه‌ی غزوات و جنگها به برکت این حرز

مبارک پیروز شد و این حرز مبارک به حرز امام جواد علیه‌السلام معروف است و در کتب ادعیه موجود می‌باشد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

تبدیل شدن برگهای زیتون به نقره های خالص

ابراهیم بن سعید می گوید: «روزی حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام را دیدم. آن حضرت دست خود را بر برگهای زیتون زد پس ناگهان آن برگهای زیتون تبدیل به نقره گردید.

پس من از آن حضرت بسیاری از آن نقره‌ها را گرفتم و در بازار خرج کردم ولی آنها ابدا تغییر نکرد و نقره‌ی خالص شد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

تبدیل شدن خاک به طلا

اسماعیل بن عباس هاشمی می گوید: روز عیدی به دیدار حضرت امام محمد جواد علیه‌السلام رفتم. وقتی خدمت آن حضرت رسیدم از فقر و تنگی معاش خود شکایت کردم.

پس آن حضرت مصلای خود را بلند کرد و از زیر آن یک مشت خاک برداشت و به من داد پس به اعجاز آن حضرت آن خاکها به طلا تبدیل شد.

حضرت آنها را به من عطا کرد و من آنها را به بازار بردم و دیدم که شانزده مثقال بود. [۱] .

پی نوشت:

[۱] منتهی الآمال.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

تقی یعنی چه؟

در مجمع البحرین آمده است:

«سمی محمد الجواد، «التقی» لأنه اتقی الله تعالی فوقیه شر المأمون اذ دخل علیه باللیل و هو سکران، فضربه حتی ظن أنه قتله، فوقیه الله تعالی شره.»

«امام جواد علیه‌السلام را «تقی» نامیدند زیرا خداوند او را از شر مأمون حفظ کرد در هنگامی که شبانه با حالت مستی به بستر او هجوم آورد و ضربات پی در پی شمشیر را بر امام وارد ساخت به گونه‌ای که گمان کرد حضرت را به قتل رسانده است ولی خداوند متعال امام را از شر مأمون حفظ نمود.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] مجمع البحرین، ذیل حرف «تاء»، ص ۲۸۲.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

تواضع علی بن جعفر

«محمد بن حسن بن عماد» گوید:

من دو سال نزد «علی بن جعفر» (عموی امام رضا علیه‌السلام) بودم، او احادیث و اخباری را که از برادرش موسی بن جعفر علیه‌السلام شنیده بود برای شیعیان نقل می‌کرد و آنان را درس می‌گفت و من می‌نوشتم.

روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم که ابوجعفر، امام جواد علیه‌السلام (که کودک بود) در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او وارد شد. همین که چشم علی بن جعفر به او افتاد فورا برجست و پای برهنه بدون رداء نزد او رفت و دستش را بوسید و بسیار احترامش کرد.

ابوجعفر علیه‌السلام به او فرمود: «ای عمو، بنشین، خدایت رحمت کند.»

او گفت:«آقای من، چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی؟!»

تا آن که امام جواد علیه‌السلام بعضی از مواعظ و سخنان را با عموی خویش مطرح نمود و آنگاه به سوی در مسجد حرکت کردند. در این حال علی بن جعفر پیش دوید و کفش‌های حضرت را جلوی پای او جفت نمود و چون حضرت را بدرقه کرد، به مجلس درس خود بازگشت.

هنگامی که علی بن جعفر در جایگاه خود نشست، اصحابش او را سرزنش کرده، می‌گفتند: «شما عموی پدر او و مردی عالم هستید و با این سن پیری و محاسن سفید نباید در برابر کودکی که هنوز به سن تکلیف نرسیده است این گونه رفتار کنید و خود را کوچک و حقیر نمایید!»

او ناگاه برآشفت و دست به محاسن خود گرفت و گفت:

«فما حیلتی ان کان الله رأی ذاك لهذا اهلا و لم یر هذه الشیبة لهذا اهلا نعوذ بالله مما تقولون بل انا له عبد.»

«خاموش باشید، اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودك را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟! پناه به خدا از سخن شما، من بنده‌ی او هستم.» [۱] .

قبر علی بن جعفر، بنا به نقل علامه مجلسی در شهر قم (انتهای خیابان چهار مردان، گلزار شهدا) می‌باشد.

پی نوشت:

[۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۲.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

تبدیل خاک به طلا

راوندی آورده است:

از اسماعیل بن عباس هاشمی روایت شده که گفت: روز عیدی، خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و از تنگی معیشت، شکایت نمودم، پس جانماز خود را بلند کرد و قطعه ای طلای خالص و گداخته از خاك زمین برداشت و به من بخشید، آن را به بازار بردم و در آن، شانزده مثقال طلا بود.[۱]

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۳، ح ۱۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تأثیر نکردن شمشیر بر امام جواد

حضینی گفته است:

از محمد بن موسی نوفلی روایت شده که گفت: شبانگاه روز جمعه، بر آقایم امام جواد علیه السلام، داخل شدم؛ در حالی که ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، خدمت حضرت بود و دیدگانش افسرده و فروهشته بود و سرورم امام جواد علیه السلام نیز خاموش و سر به پایین بود؛ به حضرت عرض کردم: ای عمو زاده! چرا گریه می کنید؟

حضرت فرمود: از جرأت و جسارت مأمون طغیان گر بر خداوند و از خونهای بنا حق ریخته ی خودمان؛ همین دیروز امام رضا علیه السلام را کشت و الان آهنگ قتل مرا کرده است.

من نیز گریسته و عرض کردم: سرورم! با اینکه در حق شما، با سخن و عمل اظهار ارادت می کند؟!

حضرت فرمود: خدا تو را رحمت کند ای عمو زاده! در حق پدرم، بیشتر از اینها اظهار می کرد.

عرض کردم: ای سرورم! به خدا سوگند! همانا تو، بر دانسته های جذب رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آگاهی و او نیز از دانسته های عیسی مسیح و پیامبران دیگر آگاهی داشت؛ ما را تدبیری نیست؛ بلکه تدبیر و فرمان از آن شماست؛ هرگاه بخواهی از شر مأمون در امان باشی، خدای متعال تو را کافی است.

حضرت فرمود: ای عمو زاده! رحمت خدا بر تو باد، چه کسی جز مأمون در بخش هشتم امشب، با خدمتکارانش بر من هجوم خواهد آورد؛ در حالی که تا آن وقت را به خوشگذرانی سپری کرده است؛ تظاهر به اشتیاق دیدار دخترش ام الفضل می نماید و سوار بر مرکب آهنگ خانه من می کند و به سوی دخترش ام الفضل می رود که به وی وعده و خبر داده است در فلان اتاق، بعد از اتاق خواب من به سر ببرد؛ وقتی داخل خانه ی ما شد، به طرف اتاق دخترش می رود و با خدمتکاران خود قرار گذاشته که آنها به

خوابگاه من در آینـد؛ در حالی که می گوینـد؛ همانا آقای ما مأمون از ما است و شمشـیرهای خود را از غلاف می کشـند و سوگند یاد می کننـد که: بایـد او را بکشـیم؛ از دست ما، به کجا می گریزد؟ و به من می نگرنـد و جمله: «از دست ما به کجا می گریزد» را شعـار خود سـاخته، تکرار می کننـد؛ پس شمشـیرهای خود را بر بسترم فرود می آورنـد و در حق من، همـان کـاری را می کننـد که غلامان مأمون با پـدرم کردند؛ اما ضـرر و زیانی به من نمی رسد و دسـتشان از من، کوتاه است و گمان می کنند، کار درستی انجام می دهنـد، در صورتی که باطـل و نـادرست است؛ از پیش من، بـا لباسـهای خون آلوده خـارج می شونـد و از شمشـیر هایشان خون دروغ جاری است و نزد مأمون که پیش دخترش و در خانه ی من است می رونـد؛ مأمون از آنها می پرسـد: چه خبر داریـد؟ و آنها، شمشیرهای خون چکانشان و دست و لباس خون آلودشان را نشان می دهند!

ام الفضل می پرسـد: کجا او را کشتیـد؟ آنها پاسخ می دهنـد: در خوابگاهش؛ ام الفضل می پرسد: نشانه ی خوابگاهش چیست؟ و آنها، برایش توصیف می کنند؛ ام الفضل می گوید: آری، به خدا سوگند! درست است؛ پس سر پدرش را در بغل گرفته، می بوسد و می گوید: حمد و ستایش خدای را که از دست این ساحر دروغگو، آسوده ات ساخت؛ ولی مأمون به او می گوید:

دخترم! شـتاب مکن؛ چه اینکه بـا پـدرش امـام رضا علیه السـلام نیز چنین نمودم و دسـتور دادم درها را بگشاینـد و خود به عزاداری نشستم؛ در حالی که خدمتکاران، بدتر از این را با او کرده بودند؛ سپس به خودم آمدم و صبیح دیلمی که مطمئن ترین خدمتکارانم بود، به جسـتجوی دلیل و علت قتلش فرسـتادم؛ وقتی به نزد من بازگشت به من گفت: همانا امام رضا در محراب خود ذکر خـدا می گوید پس درها بسـته شد و اعلام شد او (زن مأمون یا یکی از زنان نزدیک به مأمون) بیهوش شده بود (و ما فکر کردیم مرده اسـت و به خاطر آن تعزیه به پا کردیم) ولی اکنون به هوش آمده است؛ بنابراین صبر کن دخترم! مبادا آن حادثه تکرار شود.

ام الفضل گفت: پدر! آیا چنین چیزی ممکن است؟

مأمون گفت: آری؛ پس وقتی صبـح شـد، کسـی را بفرست و اجازه ی ورود بگیر و اگر او را زنـده دیـدی پیش او برو و بگو: همانا خـدمتکاران امیر مؤمنان بر او شوریدنـد و در صـدد قتلش بر آمدنـد که از آنها گریخت و به من پناه آورد تا اینکه آرام شدنـد و به جایگاهش بازگشت.

و اگر امام جواد را کشته یافتی، با احدی سخن مگو تا به نزد تو آیم.

مأمون به خانه ی خود می رود و منتظر صـبح و خبر دخترش می ماند؛ پس وقتی صبح نمایان می شود، ام الفضل خادمی را پیش من می فرسـتد؛ خادم می بینـد که به نماز ایسـتاده ام؛ لذا باز می گردد و او را مطلع می سازد؛ پس ام الفضل نزد من می آید و سـفارش پـدرش را عملی می کنـد و به من می گویـد: آنچه مـانع گردیـد که دیشب نزد شـما باشم، امیر مؤمنان بود؛ تا اینکه گفتم: خـداوند است که اینجا و از این محل توفیق و رسـتگاری می بخشد؛ حضرت می گوید: من می روم و او خبر را به مأمون می فرستد این، خبر تمام و کمال مأمون می باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الهدایة الکبری: ۳۰۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تقسیم دینارها

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: عذر تراشی در برابر دستور خدا نابودی است.
از احمد بن حدید نقل شده که گفت: با جمعی به سفر حج رفتیم، در راه اموال ما را غارت کردند، در مدینه خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رفتم. حضرت دینارهایی به من داد و فرمود: میان رفقایت به مقداری که از شما برده‌اند تقسیم کن. دینارها را تقسیم کردم، بدون کم و زیاد همان مقدار بود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

توسل به ائمه اطهار و آزادی از زندان

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: دین‌شناسی، قیمت هر متاع گران قدر و نردبان ترقی برای وصول به هر مقام بلندی است.
ابوالصلت هروی روایت می‌کند که بعد از آن که حضرت امام رضا علیه‌السلام به رحمت الهی واصل گردید، مأمون مرا طلبید و گفت: آن کلامی که حضرت امام رضا علیه‌السلام به تو تعلیم داده بود به من تعلیم بده. هر چه فکر کردم به خاطرم نیامد، قسم خوردم که فراموش کرده‌ام، حرف مرا باور نکرد و دستور داد مرا زندانی کنند. مدتی در حبس ماندم و کار بر من تنگ شد، تا که گفتم: خدایا! به حق محمد و آل محمد که به من فرجی کرامت کن و از این زندان نجاتم بده. پس دعای من مستجاب شده، امام محمد تقی علیه‌السلام را دیدم که حاضر شده و فرمود: ای ابوالصلت! دلتنگ شده‌ای؟ گفتم: ای والله یابن رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برخیز و دست بر زنجیرهای من زد، دیدم که زنجیرها از هم باز شدند، دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد. زندانیان و غلامان و خدمه مأمون، همه مرا می‌دیدند ولی هیچ کس به من چیزی نمی‌گفت. از آن خانه بیرون آمدم، حضرت فرمود: برو در امان خدا که دیگر تو را نخواهد دید و تو نیز او را نخواهی دید. تا زمانی که زنده بودم مأمون مرا ندید و به فکر من نیفتاد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

ترک گل خوردن به سبب دعای حضرت

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: از رفاقت با آدم بد بپرهیز که وی به شمشیر کشیده می‌ماند که منظرش نیکو و آثارش زشت است.
داود بن ابوالقاسم جعفری هم چنین روایت می‌کند که من به گل خوردن عادت داشتم و به هیچ وجه نمی‌توانستم آن عادت را ترک کنم. روزی به خدمت امام محمد تقی علیه‌السلام رفتم و گفتم: دعا کنید. حضرت فرمود که حقتعالی آن را از تو دور کرد. بعد از آن دیگر میلی به خوردن گل نداشتم و هیچ چیز نزد من از گل خوردن بدتر نبود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

تسبیح نمودن حضرت

راوندی نقل کرده است:

تسبیح ذات حق، توسط امام علیه السلام در دوازدهم و سیزدهم هر ماه، از این قرار است:

پاک و منزه است، کسی که بر اهل مملکت خویش، تجاوز روا نمی دارد؛ پاک و منزه است، کسی که زمینیان را به مجازاتهای گوناگون، عذاب نمی فرماید؛ پاک و منزه است خدای متعال و با حمد و ستایشش او را تسبیح و تقدیس می کنم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دعوات راوندی: ۹۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تعویذ های امام جواد

طوسی آورده است:

تعویذ روز شنبه: بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ هیچ قدرت و توانی نیست، مگر از جانب خدای بلند مرتبه ی بزرگ؛ خدایا! ای پروردگار فرشتگان و روح [۱] و پیامبران و رسولان! و مسلط و مستولی بر هر که در آسمانها و زمین هاست؛ شر اشرار را از من، باز دار و چشمها و دلهای آنها را کور ساز و میان من و آنها، حجاب و پرده قرار ده؛ همانا تو، پروردگار ما هستی و هیچ توانی، جز از جانب خدا نیست؛ بر خدای متعال توکل کردم، همچون توکل پناهنده به او، از شر هر جنبنده ای که پروردگارم سرنوشتش را در اختیار دارد و بر خدای متعال توکل کردم از شر آنچه در شب و روز؛ آرمیده (از شر هر چه در عالم طبیعت وجود دارد و شب و روز بر آن می گذرد) و از شر هر شر و بدی و صلوات و سلام خدا، بر محمد و آل او باد [۲] .

[۲۱] ۲۱ - و نیز گفته است:

تعویذ روز یکشنبه، از تعویذ های امام جواد علیه السلام: بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ خدا بزرگتر است؛ خدا بزرگتر است (از این که وصف شود)، پروردگار عالم بر عرش خود حاکم و مستولی شد و آسمانها و زمین به حکمتش افراشته و استوار گردیدند و ستارگان، به فرمانش پرتو افشان شدند، و کوهها به اذن او، پا برجا گشتند؛ هر کس در آسمانها و زمین است، از قلمرو اسمش بیرون نیست؛ آن اسمی که کوهها، از سر فرمانبرداری برایش رام و تسلیم شدند و تن ها، در حالی که کهنه و فرسوده اند، به فرمانش برانگیخته شدند و به آن اسم پناه می برم و در پناه او مخفی و پوشیده می شوم از شر هر گمراه کننده و تجاوز کار و طغیان گر و گردن کش و حسودی، و به اسم الله، پناه می جویم، آن اسمی که بدان، میان دو دریا مانع قرار داد و پناه می جویم به خدایی که در آسمانها، برجهای فراوان (یا مراد، همان منازل و برج های دوازده گانه ماه و خورشید است یا مراد، ستارگان یا ستارگان بزرگ می باشد) و در آن (آسمان) چراغ (خورشید) و ماه نورانی، نهاد و آن (آسمان) را برای بینندگان، بیاراست و از شر هر شیطان رانده شده ای نگاه داشت و در زمین، قله های محکم و استوار همچون میخ قرار داد (آری پناه می جویم) از اینکه بدی یا گناه و زشتی خارج از حد یا مصیبتی به من برسد؛ حامیم، حامیم، حامیم، این کتابی است که از سوی خدای رحمن و رحیم نازل شده است.

حامیم، حامیم، حامیم، عین، سین، قاف، این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند، وحی می فرستد و درود و سلام خداوند، بر محمد و آل او باد. [۳] .

و نیز نقل کرده است:

تعویذ روز دوشنبه از تعویذ های امام جواد علیه السلام:

بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ جانم را در پناه پروردگار بزرگم، از شر آنچه نهفته و از شر آنچه آشکار است و از شر هر ماده و نری و از شر هر چیزی که خورشید و ماه بر آن تابیده است، قرار می دهم؛ بسیار پاک و منزه است، بسیار پاک و منزه است پروردگار فرشتگان و روح (که مقامش برتر از فرشتگان است)؛ شما را ای گروه جنیان! اگر می شنوید و فرمانبردارید و ای گروه آدمیان! به سوی خداوند لطیف و آگاه می خوانم، و شما را ای جنیان و آدمیان! به سوی آنچه (این تعویذ) که آن را با مهر پروردگار جهانیان و با مهر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و با مهر سلیمان پیامبر علیه السلام، فرزند حضرت داود علیه السلام و با مهر حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم، سرور رسولان و پیامبران - درود خدا بر او و خاندانش و تمام فرستادگانش باد -؛ مهر زدم می خوانم. دور دار [پناه ده] از فلانی فرزند فلانی، هر آنچه صبح و شام می کند اعم از صاحبان سم مثل مار و عقرب یا جادوگر یا شیطان رانده شده یا حاکم لجوج و سرکش؛ به خواست خدای لطیف و ریز بین و آگاه گرفتم و برداشتم از او (شر) هر آنچه دیده شود یا دیده نشود و آنچه را چشم خواب یا بیدار می بیند؛ برای شما (شرور)، برتری بر خدای بی شریک و انباز نیست و صلوات و سلام خداوند، بر فرستاده ی خود و سرور ما حضرت محمد پیامبر و خاندان پاکش باد. [۴] .

همچنین آورده است:

تعویذ روز سه شنبه، از تعویذ های امام جواد علیه السلام:

بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ جانم را در پناه خداوند بزرگ، پروردگار آسمان های برافراشته شده ی بدون ستون قرار می دهم؛ در پناه کسی که آسمانها را در مدت دو روز آفرید و کار هر آسمانی را، بپرداخت و زمین را نیز در مدت دو روز خلق کرد و قوت و غذای آن را، در آن مقدر و مقرر فرمود و کوهها را در زمین، همچون میخ، نقطه ی اتصال و استحکام ساخت و بر روی آن، راههای وسیع و گسترده قرار داد و ابر را پدید آورد و آن را مسخر خویش نمود و کشتی را به حرکت در آورد و دریا را از زیر فرمان خود گرفت و در زمین، کوههای محکم و استوار و جوی بارها قرار داد؛ (جانم را در پناه خداوند می گیرم) از شر هر چیزی که در شب و روز هست و دلها بدان پیوند می خورد و به چشم می آید، اعم از جن و انس؛ خدا ما را بس است، خدا ما را بس است، خدا ما را بس است؛ خدایی جز خدای یکتا نیست، حضرت محمد - درود و صلوات خدا بر او و خاندان پاکش باد -، فرستاده ی اوست. [۵] .

و نیز گفته است:

تعویذ روز چهارشنبه، از تعویذ های امام جواد علیه السلام:

بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ جانم را در پناه آن یکتای بی نیاز می گیرم، از شر آنها که با افسون در گره ها می دمند (و سحر می کنند) و از شر شیطان و شیطان زادگان؛ پناه می برم به خدای یگانه ی یکتای بلند مرتبه از شر آنچه چشمم دیده و آنچه ندیده، پناه می برم به خدای یگانه ی بی مانند بزرگ بلند مرتبه، از شر هر کسی که با کار سخت و دشوار، آهنگ من کند؛ خدایا! بر محمد و آل محمد، درود فرست و مرا در مجاورت و پناه خویش، در قلعه و دژ شکست ناپذیر و بسیار محکم خود در آور همان جوار و دژ نفوذ ناپذیر عظیم و مسلط و متکبر (یا جبران کننده ضعف ها و شکست ها) مالک و فرمانروا، بسیار پاک و مقدس، بسیار غالب و چیره، بسیار سلامتی بخش، ایمن کننده، اطمینان بخش (یا شاهد و مراقب) بسیار آمرزنده آگاه به نهان و آشکار و بسیار بزرگ و بلند مرتبه او خداست؛ او خداست؛ او خداست شریک و انبازی، برای او نیست؛ محمد رسول و فرستاده ی خداست؛ صلوات و سلام فراوان و همیشگی خداوند، بر او و خاندانش باد. [۶] .

و نیز نقل کرده است:

تعویذ روز پنجشنبه، از تعویذ های امام جواد علیه السلام:

بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ جانم را در پناه پروردگار مشرق ها و مغرب ها می گیرم؛ از شر هر شیطان سرکش و هر ایستاده و هر نشسته و هر دشمن و هر حسود و هر مستبد خود رأی و برای شما، از آسمان آبی فرو می فرستد تا بدان پاکیزه تان گرداند، پلیدی شیطان را، از شما بزداید، و دلهای شما را به یکدیگر پیوند دهد و گامهایتان را بدان استوار فرماید؛ پای خود را به زمین بکوب (چشمه آبی پدید می آید)؛ این چشمه ی آبی خنک، برای شستشو و نوشیدن است؛ از آسمان، آبی پاک کننده نازل کردیم تا به وسیله ی آن، سرزمین مرده ای را زنده کنیم و آن را، به مخلوقاتی که آفریده ایم - چهار پایان و انسان های بسیار - می نوشانیم؛ هم اکنون، خداوند، به شما تخفیف داد؛ این تخفیف و رحمتی است، از ناحیه ی پروردگار شما؛ خدای متعال می خواهد، کار را بر شما سبک کند؛ و خداوند، شر آنها را از تو دفع می کند و او، شنونده و دانا است؛ خدایی جز خدای یکتا نیست و خداوند بر کار خود، فائق و پیروز است؛ خدایی جز خدای یکتا نیست؛ محمد رسول و فرستاده ی خداست؛ درود و صلوات خدا، بر او و خاندانش باد. [۷] .

همچنین گفته است:

تعویذ روز جمعه، از تعویذ های امام جواد علیه السلام:

از عبدالعظیم حسنی علیه السلام روایت شده که گفت: همانا امام جواد علیه السلام، این دعای (تعویذ) را برای پسرش ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام، در حالی که کودک و در گهواره بود، نوشت و روز به روز، او را با آن تعویذ می فرمود:

بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ هیچ قدرت و توانی نیست، مگر از سوی خدای بلند مرتبه ی عظیم؛ خدایا! ای پروردگار فرشتگان و روح (که مقامش بالاتر از ملائکه است) و پیامبران و رسولان! و چیره و فائق بر هر کسی که در آسمانها و زمین است! و آفریننده و مالک هر چیزی! باز دار از من، شر دشمنان ما را و هر کسی که از جن و آدمی، آهنگ بدی ما کند و چشم ها و دلهای آنها را، کور ساز و میان ما و آنها، پرده و نگهبان و محافظ و دفع کننده قرار ده؛ همانا تو، پروردگار ما هستی و هیچ قدرت و توانی، جز از جانب خداوند برای ما نیست؛ تنها بر او توکل کردیم و تنها به سوی او رو آوردیم و او نفوذ ناپذیر و محکم کار است.

ای پروردگار ما! ما را از هر بدی و از شر هر جنبنده ای که در فرمان توست و از شر هر چیزی که در شب و روز، جایگیر شده و از هر شر و بدی و از شر هر صاحب شری، عافیت عطا کن؛ ای پروردگار جهانیان! و ای معبود فرستادگان! و بر محمد و تمام خاندان او و بر اولیای خویش، درود فرست و محمد و آل او را، به کاملترین آن، مخصوص گردان و هیچ قدرت و نیرویی نیست؛ مگر از جانب خداوند بلند مرتبه ی عظیم.

استعانت می جویم به نام خدا و به ذات خدا؛ به خدای متعال، ایمان می آورم و به خدای متعال، پناه می برم و به (ریسمان) خدای متعال چنگ می زنم و به خدای متعال، پناهنده می شوم و از او امان می خواهم و به عزت و نفوذ ناپذیری و قدرت باز دارندگی اش، خود را از شیطانهای آدمی و جنی و پیاده نظام آنها و سوارکارشان و دویدنشان و میلشان (به من) و رجوعشان و نیرنگشان و شرشان و شر کارهای آنان در پوشش شب و روز، از دور و نزدیک و از شر غائب و حاضر و شاهد (این مجلس) و قصد کننده (این مجلس از دور)، زنده آنها یا مرده شان، بینا یا کورشان، و از شر عموم و خواص و از شر نفس و وسوسه های او و از شر همه ی ترس و بیم ها و احساس و تماس و پوشش (لباس) و از چشم جن و انس نگاه می دارم و (نیز) با آن اسمی که به واسطه ی آن تخت بلقیس به لرزه در آمد، خود را از شر همه ی آنها نگاه می دارم.

و دینم و جانم و تمام آنچه را که به آن اهتمام و توجه و عنایت دارم را در پناه تو قرار می دهم و از شر هر چهره ای و خیالی، سفید و یا سیاه یا عکس و تصویر، هم پیمان یا غیر آن، از کسانی که در فضا یا در ابر جایگیر می شوند؛ یا در تاریکی و روشنایی، یا سایه و آفتاب، یا خشکی و دریا، یا زمین هموار و زمین سخت و ناهموار یا آبادانی و ویرانه، یا زمین بلند و خشک و بی حاصل و

سرزمین پر درخت و بیشه و محل جریان و فرو رفت آب یا معبد اهل کتاب و گورستان آنها یا بیابان بی آب و علف و صحرا و یا گورستانها منزل می کنند، از برگشت کنندگان و در آیندگان از کسانی که در شب، آشکار و در روز، پخش و پراکنده می شوند و به هنگام شب و در صبحگاه و در بامداد و آخر روز، (خودنمایی می کننـد به تو پناه می برم) و از نگاهبانان و مشرف شوندگان (یا صاحبان شک و تهمت و در شک افکنندگان) و افسانه سرایان شب و سستی و ضعف آورندگان و فرعونیان و شیطان صفتان و از همدستان و همسران و قوم و قبیله ی آنان و از وسوسه و عیب جویی ایشان و دمیدنشان و فتنه گری آنها و پیشدستی آنان و جادوگریشان و زدنشان و چشم زخم آنها و نگاه تند و آنی شان و نیرنگشان و آمد و شدشان و از شر هر شروری، اعم از جادوگران انس و جادوگران جن و از شر ام الصبیان [۸] .

و زاد و ولدشان و هر آنچه که بر آن وارد می شوند و از شر هر صاحب شری، درونی یا بیرونی واقع و عارض شود یا خودش پا در میان گذارد آرام باشد یا پویا و در تکاپو و از شر طپیدن رگ و سردرد و درد شقیقه [۹] و أم ملدم (کنیه تب) و تب و تبی که روز سوم دوباره می آید و تبی که روز چهارم دوباره می آیـد و تب نوبه و تب و لرز و تب و لرز سخت و تب باطن و ظاهر بدن (یا امراض داخلی و خارجی) و از شر هر جنبنده ای که اختیارش در دست توست به تو پناه می برم؛ همانا،تو بر روش راست و ثابت و بر اساس عدل و حکمت عالم را تدبیر می کنی و سلام و صلوات خداوند، بر محمد و خاندان او باد.[۱۰] .

پی نوشت ها:

[۱] بر اساس روایات، روح مقامش از همه ملائک و فرشتگان بالاتر است.

[۲] مصباح المتهجد: ۴۴۰.

[۳] همان: ۴۴۹.

[۴] همان: ۴۶۰.

[۵] همان: ۴۶۸.

[۶] همان: ۴۷۹.

[۷] همان: ۴۸۹.

[۸] و آن نوعی صرع و بادی است که عارض می شود و موجب غش می گردد. المنجد.

[۹] درد یک طرف سر را گویند.

[۱۰] مصباح المتهجد: ۴۹۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تنزیه خداوند در روز دوازدهم و سیزدهم ماه

پاک و منزه است آنکه بر مخلوقاتش تجاوز ننموده و حق آنها را ضایع نمی‌گرداند، پاک و منزه است آنکه موجودات زمین را با عذابهای گوناگون مؤاخذه نمی‌نماید، پاک و منزه است خداوند و ستایش او را سزاست.

دعاؤه فی تسبیح الله فی الیوم الثانی عشر و الثالث عشر من الشهر

سبحان من لا یعتدی علی اهل مملکته، سبحان من لا یؤاخذ اهل الارض بالوان العذاب، سبحان الله و بحمده.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

تعویذ برای بیماری ریح الصبیان

به نام خـدا، به یاد خدا و به سوی خدا، و همانگونه که خدا خواست و او را پناه می‌دهم به عزت الهی، و عظمت خدا، و نیروی خدا، و فرمانروائی خـدا، این نوشـته از خـدا شـفائی است برای فلانی پسر فلانی، پسر بنده‌ات، پسر کنیزت، دو بنده‌ی خدا، درود خدا بر محمد و خاندانش باد.

دعاؤه فی العوذهٔ لریح الصبیان

بسم الله و بالله و الی الله، و کما شاء الله، و أعیذه بعزهٔ الله، و جبروت الله، و قدرهٔ الله، و ملکوت الله، هذا الکتاب من الله شـفاء لفلان بن فلان، ابن عبدک ابن امتک عبدی الله، صلی الله علی محمد و اله.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

تعبیر «شیء» به خدای متعال

کلینی روایت کرده است:

حسـین بن سـعید گفت: از ابو جعفر دوم (امام جواد علیه السـلام) سؤال شد؛ آیا جایز است به خدای متعال گفته شود: «شـی مساوی چیز»؟ حضرت فرمودند: آری، همین گفته، خدای متعال را از حد تعطیل (هیچ نوع درکی از او نداشتن) و حد تشبیه (مثل سایر اشیاء بودن)، خارج می سازد.[۱]

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۸۲ح ۲ و ۸۵ ح ۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه «ما ننسخ من ءایه...»

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

امام عسـکری فرمود: جد (بزرگوارم) محمد بن علی بن موسی الرضا، علیه السلام فرمودند: (ما ننسخ من آیه) «هر آیه ای نسخ کنیم» به اینکه حکم آن را بر داریم (أو ننسـها) «یا نسخ آن را به تأخیر اندازیم» به اینکه رسم آن را بر داشته و نقش آنرا از دلهای دیگران و از قلب تو ای محمـد!، پاک کنیم؛ چنانکه خدای متعال فرمود: (سـنقرئک فلا تنسـی - الا ما شآء الله انهعلم الجهر و ماخفی)[۱] «ما به زودی، قرآن را بر تـو می خوانیم و فراموش نخواهی کرد، مگر آنچه را خـدا بخواهـد که او به امور آشـکار و پنهـان عـالم، آگـاه

است».عنی: مگر اینکه خدای متعال بخواهد تو را به فراموشی وا دارد پساد آن را از دلت بر می دارد. «بهتر از آن را می آوریم»عنی: بهتر از آن را برای شما؛ بنابراین آیه دومی، ثواب بیشتری برای شما دارد و با مصلحت شما به مراتب سازگارتر از آیه نخستی است که منسوخ شده است؛ «یا مانند آن را می آوریم» به لحاظ همخوانی با مصلحت شما؛ خلاصه اینکه: ما هیچ حکمی را بر نداشتها تغییر نمی دهیم، جز اینکه خیر و صلاح شما را در نظر می گیریم.

سپس فرمود: ای محمد صلی الله علیه و اله! «آیا نمی دانی که خداوند بر همه چیز، توانا است؟!» بنابراین او که قادر و توانا است، قدرت نسخ و جز آن را دارد؛ ای محمد! آیا نمی دانی که: «حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است؟!» و او نسبت به اداره امور و خیر و صلاح آنها، آگاه است؟ به این ترتیب، شما را نیز با آگاهی و دانش خود، اداره می نماید. «و جز خدا، ولیی برای شما نیست» که صلاح و مصلحت شما را به عهده بگیرد و سرپرستی کند چرا که عالم به همه مصالح، تنها خداوند عزیز و بزرگ است نه غیر او؛ «و لا نصیر»عنی شما،ار واوری ندارید که هر گاه پدیده نا خوشایندی از سوی خدای متعال به شما روی آورد،ا عقوبتی از جانب وی، شما را در بر گرفت، شما رااری رساند.

و محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) فرمود: و چه بسا «نسخ» و«تغییر» را به خاطر مصلحت و منفعت شما، مقدر و مقرر فرموده تا به آن، ایمان بیاورید و ثواب زیادی نصیبتان گردد؛ بنابراین، هر نسخ و تغییری، در راستای خیر و صلاح شما صورت می گیرد.

آنگاه افزود: ای محمد صلی الله علیه و اله! آیا نمی دانی «که حکومت آسمانها و زمین از آن خداست؟!» پس او با قدرت و توانایی خود، آنها را تصاحب می کند و مطابق خواست و اراده خویش اداره می نماید؛ هیچ کس نمی تواند تصمیمات او را جابجا نموده، جلو و عقب بیندازد و فرمود: «نیست شما را» ای گروههود و دروغ پنداران دعوت حضرت محمد و منکران نسخ احکام شرایع و مکاتب آسمانی «غیر از خداوند» جز خداوند «ولیی» که عهده دار خیر و صلاح شما گردد اگر پروردگار شما مصالح شما را به عهده نگیرد «و نهار و نهاوری» غیر از خداوند که عذاب او را از شما دفع کند.[۲] [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اعلی: ۸۷ ۶ و ۷.

[۲] بقره ۲ ۱۰۶ و ۱۰۷.

[۳] تفسیر الامام العسگری علیه السلام ۴۹۱ ح ۳۱۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه «و وفیت کل نفس»

شیخ طوسی گفته است:

محمد بن احمد بن حماد مروزی [۱] معروف به ابو علی محمودی گفت: امام جواد علیه السلام نامه ای به پدرم نوشت که در بخشی از آن - چنانکه گویا مرگ امروز و فردا [۲] فرا می رسد - آمده بود: (و فیت کل نفس ما کسبت و هم لاظلمون) [۳] «و به هر کس - آنچه از اعمال برای خود - فراهم کرده، بطور کامل داده شود و به آنها، ستم نخواهد شد.» اما دنیا، ما در حال گشت و گذار در شهر های آن می باشیم و هر کس دل در گرو دوستش داشته و دین و مرام او را گردن گزارد بهقین با او خواهد بود، هر چند از وی، فرسنگها فاصله داشته باشد. و اما جهان آخرت، بی گمان محل ثبات و قرار و پایداری است.

ابو علی محمودی افزوده است: امام جواد علیه السلام بعد از وفات پدرم در نامه ای خطاب به من نوشت: پدرت – خدا از او خشنود باد –، در حالی از دنیا رفت که نزد ما، حالتی نیکو و پسندیده داشت و تو هم (خدا کند که) از آن حال پسندیده، فاصله نگیری! [۴]
.

پی نوشت ها:

[۱] شیخ طوسی مروزی را از اصحاب امام هادی علیه السلام بشمار آورده است و او امام جواد علیه السلام را نیز درک کرده است، (معجم رجال الحدیث ۱۴: ۳۲۷ ح ۱۰۰۹۱).

[۲] (در پاورقی کتاب ایمان آورده که:عنی گویا مرگ همین امروز که در آن قرار داریم،ا فردای امروز، فرا می رسد و این، کنایه از نزدیکی اجل است به نقل از حاشیه کتاب «اختیار معرفه الرجال».

[۳] آل عمران ۳ ۲۵.

[۴] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۳۳ ح ۱۰۵۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه «ولا تؤتوا السفهآء أموالکم»

عیاشی آورده است:

از ابراهیم بن عبدالحمید روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، راجع به آیه(و لا تؤتوا السفهآء أمولکم) [۱] «مال و دارایی های خود را در اختیار سفیهان قرار ندهید.» سؤال کردم؟ حضرت فرمود: هر کس مست کننده ای را بنوشد، البته سفیه است.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نساء ۴ ۵.

[۲] تفسیر عیاشی ۱: ۲۲۰ ح ۲۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه«وسئلوا الله من فضله»

عیاشی گفته است: از حسین بن مسلم روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آنها (اهل سنت) می گویند خوابیدن بعد از طلوع فجر، مکروه است، زیرا رزق و روزی در آن وقت، تعیین می شود؛ حضرت فرمود: روزیها، مشخص و معین است و خدای متعال بخششی دارد که از طلوع فجر تا طلوع آفتاب (میان بندگان خود) قسمت می کند و این، معنی آیه(و اسئلوا الله من فضله) [۱] «و از فضل (و رحمت و برکت) خدا (برای رفع تنگناها) طلب کنید، است. سپس افزود: و ذکر واد خداوند، بعد از طلوع فجر برای جلب روزی، کارسازتر از سعی و تلاش در حد «در نوردیدن زمین» است!. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نساء ۴ ۳۲.

[۲] تفسیر عیاشی ۱: ۲۴ ح ۱۱۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

تفسیر آیه«یأیها الذین ءامنوا أوفوا بالعقود»

قمی آورده است: ابن ابی عمیر از امام جواد علیه السلام در تفسیر آیه(یا أیها الذین ءامنوا أوفوا بالعقود) [۱] «ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمانها (و قرارها) وفا کنید.»

روایت فرموده که فرمود: بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در ده موضع و محل با آنها - اصحاب واران - راجع به جانشینی علی علیه السلام پیمان بست؛ آنگاه خدای متعال آیه«ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها و قراردادهایی که با شما - نسبت به امیر مؤمنان، علی علیه السلام بسته شده است - وفا کنید» را فرو فرستاد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مائده: ۵ ۱.

[۲] تفسیر قمی ۱: ۱۶۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ث

ثواب و پاداش زیارت پیامبر اکرم

طوسی آورده است:

از ابن ابی نجران روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به کسی که از روی قصد و با میل و اراده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم را زیارت کند، سؤال کردم؟

حضرت فرمود: پاداشش، بهشت است. [۱] .

ابن قولویه نقل کرده است:

از عبدالرحمن بن ابی نجران روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم:

فدایت شوم! پاداش کسی که قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم را از روی قصد با میل و اراده، زیارت کند چیست؟

حضرت فرمود: انشاء الله خدای متعال او را به بهشت می برد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۶: ۳ ح ۳.

[۲] کامل الزیارات: ۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ثواب زیارت حضرت فاطمه معصومه

مجلسی گفته است: عمرکی بن علی بوفکی با واسطه از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس در قم، قبر عمه ام را زیارت کند، پاداشش بهشت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کامل الزیارات: ۵۳۶ ح ۸۲۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ج

جای انگشت بر سنگ

در بعضی دلائل (امامت) آن حضرت است و نیز روایت کرده از عمر بن یزید که گفت دیدم امام محمد تقی علیه السلام را پس گفتم یابن رسول الله علامت امام چیست؟ فرمود آن است که اینکار را به جا آورد پس دست خود را بر سنگی گذاشت و جای انگشتانش در آن سنگ ظاهر شد[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وفات الامام محمد الجواد علامه بحرانی ص ۱۱ و ۱۰.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

جواب به سؤالات شیعیان در هفت سالگی

می گویند: هنگامی که امام رضا علیه‌السلام از دنیا رفت، امام جواد علیه‌السلام در حدود هفت سال داشت. در بغداد و سایر شهرها، بین شیعیان در مورد جانشین حضرت رضا علیه‌السلام اختلاف شد. عده‌ای مانند ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم،

عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن عبدالرحمن و جماعتی از بزرگان و معتمدین شیعه، در خانه‌ی عبدالرحمن بن حجاج در حالی که بسیار پریشان بودند نشسته و گریه می‌کردند و آه‌های جانسوز می‌کشیدند، یونس بن عبدالرحمن به آنها گفت: «گریه را کنار بگذارید، تا ببینیم چه کسی عهده‌دار مقام امامت است، و مسائل خود را از چه کسی بپرسیم، تا حضرت جواد علیه‌السلام بزرگ شود؟!»

ریان بن صلت برخاست، و از شدت ناراحتی دستش را بر گلوی یونس گذاشت و سیلی بر او می‌زد و می‌گفت: «تو کسی هستی که در نزد ما اظهار ایمان می‌کنی، ولی شک و شرک خود را پنهان می‌سازی، اگر امامت حضرت جواد علیه‌السلام از طرف خداوند است، هرگاه او کودک یک روزه باشد همانند پیرمردی عالم است، بلکه بالاتر، و اگر از طرف خدا نباشد، هرگاه هزار سال عمر کند، مانند یک فردی از سایر مردم است، این موضوعی است که سزاوار است درباره‌ی آن فکر شود.»

پس از آن، سایر حاضران، به یونس رو کردند و او را سرزنش نمودند. [۱] آن وقت ایام حج بود و هشتاد نفر از فقهای بغداد و سایر مردم که برای انجام حج، بیرون آمده بودند به مدینه آمدند تا از نزدیک با امام جواد علیه‌السلام دیدار نمایند.

در مدینه به خانه‌ی امام صادق علیه‌السلام که خلوت بود، وارد شدند و بر روی فرش بزرگی که در آنجا گسترده شده بود، نشستند.

آنگاه دیدند عبدالله بن موسی علیه‌السلام (عموی حضرت جواد علیه‌السلام) آمد و در صدر مجلس نشست. شخصی اعلام کرد که: «این آقا، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، هر کس سؤال دارد از او بپرسد.»

چند مسأله از او سؤال شد، ولی وی جواب نادرست داد و حاضران متحیر و اندوهناک شدند و فقهای مجلس پریشان گشتند. تصمیم گرفتند که برخیزند و آن خانه را ترک کنند، و با خود می‌گفتند: «اگر حضرت جواد علیه‌السلام پاسخ سؤالات ما را می‌دانست، عبدالله جواب نادرست به ما نمی داد.»

در این هنگام ناگهان دربی از جانب بالای مجلس، باز شد و غلام امام جواد علیه‌السلام وارد مجلس شد و حضرت جواد علیه‌السلام را نشان داد و گفت: «این، ابوجعفر است.»

همه‌ی حاضران به احترام او برخاستند و به استقبالش شتافتند و بر او سلام کردند. آن حضرت در حالی که دو پیراهن در تن داشت، و عمامه با دو تحت الحنك بر سر نهاده بود، و کفشی در پا نموده، وارد گردید و نشست و همه‌ی حاضران در سکوت بودند.

آنگاه صاحب مسأله برخاست و چند مسأله پرسید، و امام جواد علیه‌السلام جواب آنها را طبق حکم الهی بیان کرد، شیعیان خوشحال شدند و او را مدح کرده و ستودند و گفتند: «عموی شما عبدالله، چنین و چنان، فتوا داد.»

امام جواد علیه‌السلام رو به عمویش کرد و فرمود: «لا ـ اله الا ـ الله! ای عمو! در پیشگاه خدا بزرگ است که در قیامت در برابرش توقف کنی و او به تو بگوید چرا از روی جهل، در بین بندگانم فتوا دادی با اینکه در میان امت عالمتر و آگاهتر از تو وجود داشت؟!» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] شاید یونس بن عبدالرحمن می‌خواسته است این بحث را به پیش بکشد که سن، ملاک امامت نیست.

[۲] عیون المعجزات.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

جواب نامه فرستاده نشده و آگاهی از افکار شخص

محمد بن فضیل صیرفی می گوید: نامه‌ای به امام جواد علیه‌السلام نوشتم و در آخر نامه پرسیدم: «آیا اسلحه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد شماست؟» ولی فراموش کردم که نامه را بفرستم.»

حضرت نامه‌ای به من نوشت و در آن از من چیزهایی خواست و در آخر آن نامه مرقوم فرموده بود: «اسلحه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من است و آن در میان ما به منزله‌ی تابوت است در میان بنی‌اسرائیل. به هر کجا برویم آن را با خود می‌بریم و این نزد هر امامی موجود است.»

من باز در مکه بودم و افکاری شیطانی به ذهنم رسید که جز خدا کسی از آن خبر نداشت. وقتی که به مدینه رفتم و به خدمت امام جواد علیه‌السلام رسیدم. حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: «از آن فکرها استغفار کن و دیگر به سوی آنها مراجعت نکن.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار ج ۵۰.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

جزای گستاخی

در زمان امام جواد علیه‌السلام شخصی که عمر بن فرج نام داشت به خاطر نفوذی که در حکومت طاغوتی بنی‌عباس داشت مدتی فرماندار مدینه شد. او فردی چپاولگر و ستمگر و اهل دزدی و رشوه بود او در دشمنی با اهلبیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام بسیار سرسخت بود و حتی روزی با کمال وقاحت به امام جواد علیه‌السلام گفت: «به گمانم تو مست هستی؟»

حضرت علیه‌السلام فرمود: «پروردگارا تو خود آگاهی که من امروز را برای رضای تو روزه داشته‌ام ولی طعم خسارت و خواری و اسیری را به این مرد گستاخ بچشان.»

طولی نکشید که متوکل بر او غضب کرد و دستور داد به عنوان مالیات صد و بیست هزار دینار از او و صد و پنجاه هزار دینار از برادرش گرفتند و مرتبه‌ی دیگر که بر او غضب کرد، دستور داد تا شش هزار پس گردنی بر او زدند! و بار سوم که بر او غضب کرد دستور داد او را کشان‌کشان به زندان بغداد ببرند تا در همانجا بمیرد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۶.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

جایگاه اهل بیت

کلینی روایت کرده است:

محمد بن سنان گفت: خدمت امام جواد علیه السلام بودم و سخن از اختلاف شیعه گفتم، آن حضرت فرمود: ای محمد! بی گمان

خدای متعال، همواره درگانگی خود بی همتا بود، سپس محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را آفرید و آنها، هزاران سال درنگ کردند، آنگاه تمام موجودات خود را پدید آورد و محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را گواه آفریده آنها گرفت و فرمانبرداری ایشان را بر عهده موجودات نهاد و امور آنها را به ایشان سپرد، بنابراین، محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، هر چه را خواهند، روا و هر چه را خواهند، ناروا می شمارند و چیزی را اراده نمی کنند، جز اینکه خدای متعال نیز همان را اراده می فرماید، سپس فرمود: ای محمد! این همان آئینی است که هر کس از آن جلو افتد، گمراه می شود و هر کس از آن عقب

ماند، منحرف گشته و هر کس پا به پای آن حرکت نماید، رستگار می شود، پس ای محمد! آن را به چنگ آور و بدان پای بند باش.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۴۴۱ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

چ

چنین مباش

لا تکن ولیا لله فی العلانیة و عدوا له فی السر. [۱] .

در ظاهر دوست خدا و در باطن دشمن او مباش.

چهار عامل محرک

أربع خصال تعین المرء علی العمل: ألصحة و الغنی و العلم و التوفیق. [۲] .

چهار چیز است که شخص را به کار وامی‌دارد: سلامت، بی‌نیازی، دانش و توفیق.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۵.

[۲] همان، ص ۲۴۶.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

چشمه جوشان علم و مظهر فضیلت و کمال

وقتی «مأمون» از «طوس» به «بغداد» آمد، نامه‌ای برای حضرت جواد علیه‌السلام فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضا علیه‌السلام به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سفر اجباری بود.

حضـرت پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون حضـرت را به کاخ خود دعوت کرد و پیشـنهاد ازدواج دختر خود «ام الفضل» را به ایشان داد.

امام در برابر پیشنهاد او سکوت کرد.

مـأمون این سـکوت را نشـانه‌ی رضـایت حضـرت شـمرد و تصـمیم گرفت مقـدمات این امر را فراهم سازد. او در نظر داشت مجلس جشـنی تشـکیل دهـد، ولی انتشـار این خـبر در بین بنی‌عبـاس موجی از نـاراحتی و خشم را در میـان آنـان به وجود آورد. بنی‌عبـاس اجتمـاع کردنـد و بـا لحن اعتراض‌آمیزی به مـأمون گفتنـد: «این چه برنـامه‌ای است؟ اکنون که علی بن موسـی الرضـا از دنیا رفت و خلافت به عباسـیان رسیده، باز می‌خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟ بدان که ما نخواهیم گذاشت این کار صورت بگیرد، آیا عداوت‌های چند ساله‌ی بین ما را فراموش کرده‌ای؟!»

مأمون پرسید: «حرف شما چیست؟»

گفتند: «این جوان (یعنی امام جواد علیه‌السلام) کم سن و سال است و از علم و دانش بهره‌ای ندارد.»

مأمون گفت: «شما این خاندان را نمی‌شناسید، کوچک و بزرگ این‌ها بهره‌ی عظیمی از علم و دانش دارند.»

مأمون چون این سخنان را بشنید سخت در غضب شد و گفت: «ای پسر عموهای من! اگر از حسب و نسب او می‌گویید او از همه ی شمـا شـرافتمندتر و عـالی نسبت‌تر است. ابوجعفر بر تمـام اهل علم از معاصـرین خود برتری دارد. این جوان علوی با این کمی سـن اعجوبه‌ی زمان است. او جوانی است که از سرچشـمه‌ی علوم غیبی آسـمانی سیراب شده و در خاندان وحی و الهام رشد یافته است. او در ادب و آداب دین بر همگان برتری دارد. شـما او را کودکی حقیر فرض می‌کنیـد ولی از عظمت درونی او ناآگاهیـد. آیا میل دارید او را بشناسید و امتحان کنید؟»

گفتند: «آری. ما چند سؤال از فقه شریعت می‌پرسیم، اگر جواب داد اعتراض خود را پس می‌گیریم.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] ارشاد، مفید، ص ۲۶۱ – احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۰.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

چشمانم روشن شد

محمد بن میمون می‌گوید:

در مکه در آن هنگام که هنوز امام رضا علیه‌السـلام به خراسان نرفته بود، به محضـر آن حضرت رسیدم، عرض کردم: «می‌خواهم به مـدینه بروم نـامه‌ای برای فرزنـدت امـام جواد علیه‌السـلام در مورد من بنویس و مرا سـفارش نمـا (تـا از لطف و عنـایت او برخوردار گردم).»

امـام رضا علیه‌السـلام تبسـمی فرمود و نامه‌ای نوشت و به من داد، من آن نامه را به مـدینه آوردم، و در آن وقت از هر دو چشم نابینا شـده بودم، به خـانه‌ی حضـرت جواد علیه‌السـلام رفتم، خـدمتکار خـانه به نام موفق، حضـرت جواد علیه‌السـلام را که (در آن هنگام کودک شیرخوار بود) در گهواره نهاد، من نامه را به موفق دادم، حضرت جواد علیه‌السلام به موفق فرمود: «نامه را بگشا.»

او نامه را گشود و در برابر چشم حضرت جواد علیه‌السلام قرار داد، حضرت جواد علیه‌السلام به آن نامه نگریست و به من فرمود: «یا محمد ما حال بصرک؟»

«ای محمد! چشمت چطور است؟»

عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به چشم درد مبتلا شده‌ام و هر دو چشمم چنان که می‌بینی نابینا شده است.»

حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: «نزدیک من بیا.»

نزدیک رفتم، دستش را دراز کرد و بر چشمم کشید، همانـدم چشمانم سلامتی خود را باز یافتند و بینا شدند. پس دست و پای حضرت جواد علیه‌السلام را بوسیدم، و در حالی که بینا بودم از محضرش بیرون آمدم. [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۶.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

چگونگی زیارت امام رضا

مجلسی آورده است:

زیارت آقا و سرور ما امام رضا علیه السلام - بر او و بر پدران بزرگوار و فرزندان گرامی اش، سلام و صلوات خدا باد - در هر وقتی، مناسب و شایسته است و بهترین وقت آن، ماه شریف رجب می باشد؛ این مطلب از فرزند گرامی اش امام جواد علیه السلام، روایت شده است و متن زیارت، از این قرار است.

سلام بر تو، ای ولی خدا! سلام بر تو، ای حجت خدا! سلام بر تو، ای نور خدا در تاریکی های (ظلم و ستم) زمین! سلام بر تو، ای ستون استوار دین! سلام بر تو، ای وارث برگزیده ی خداوند، آدم! سلام بر تو، ای وارث دوست خداوند، ابراهیم! سلام بر تو، ای وارث هم صحبت خداوند، موسی! سلام بر تو، ای وارث روح خداوند، عیسی! سلام بر تو، ای وارث فرستاده ی خداوند، محمد! سلام بر تو، ای وارث امیر مؤمنان علی بن ابی طالب! سلام بر تو، ای وارث امام حسن و امام حسین علیهما السلام، دو سرور جوانان اهل بهشت! سلام بر تو، ای وارث امام علی بن الحسین سرور عبادت پیشگان! سلام بر تو، ای وارث امام محمد بن علی شکافنده ی دانش اولین و آخرین! سلام بر تو، ای وارث امام جعفر صادق نیکو کار متقی! سلام بر تو، ای وارث امام موسی کاظم دانشمند مهربان! سلام بر تو، ای بسیار درستکار شهید (امام رضا)! سلام بر تو، ای سرپرست مردم و جانشین (هشتم رسول خدا) نیکو کار پرهیزگار.

گواهی می دهم که تو، به یقین نماز را به پا داشتی و زکات را، بپرداختی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و پیوسته، بندگی خدا کردی تا اینکه جهان آخرت و عالم یقین را درک کردی.

سلام بر تو، امامی که جگر سوخته است و امامی که بزرگوار و گرامی نسب و نژادی و دور (از وطن) و نزدیک به (شیعیان) هستی و زهر داده شده ی در غربت می باشی! سلام بر تو، ای دانشمند بیدار و آگاه! و مقام برجسته و بزرگ! ای دور افتاده از تربت جد و پدرش! سلام بر کسی که فرزندان و خانواده اش را دستور داد، بر او نوحه و زاری کنند؛ پیش از آن که شهادتش فرا رسد؛ سلام بر خانه های دلتنگ و اندوهگین (خالی) شما، چنان که منی و عرفات از فقدان شما دلتنگ و اندوهگین (خالی) شده و از آبادی افتاد. سلام بر سروران بندگان خدا و نوید و وعده ی بیم و تهدید (برای دشمنان خدا) و آبشخورهای متروک (امام صامت یا غایب) و کاخهای استوار (امام حاضر و ناطق) ای پناه گرفتار و پریشان و ای کسی که سرزمین خراسان به برکت وجود او شهرت و عظمت

یافت؛ سلام بر امامی که زائرینش اندك اند؛ و آن امامی که نور چشم حضرت فاطمه علیها السلام، سرور بانوان جهانیان می باشد؛ سلام بر پرتو و شکوه و زیبایی رضوی و خلق و خوی پسندیده و شاخه های برآمده از درخت تنومند احمدی علیه السلام، سلام بر کسی که اداره ی مملکت بزرگ ولایت و امامت به او رسید و به همه چیز برای تمشیت امر استوار، (امامت) عالم شد؛ سلام بر کسانی که اسم های مبارکشان، دستاویز سؤال کنندگان (در خواست کنندگان) است و فیزیك وجودشان، امان آفریدگان و حجت های آنان، باطل کننده ی ایرادات و شبهات منکرین می باشد؛ سلام بر کسی که متکای پدرش امیر مؤمنان علیه السلام، برای او گسترده شد تا توانست اهل کتاب را، مقهور و مغلوب سازد و پایه های دین را، تثبیت فرماید؛ سلام بر سرآمد راهنمایان و بر کسی که دلهای شیعیان او، از درد غریبی اش تا روز قیامت به درد آمده و شکسته است؛ سلام بر چراغ نور افشان و روشنگر و دریا ی پر طنین و فریاد؛ آن کسی که تربت پاکش، محل فرود و پرواز فرشتگان گردید.

سلام بر فرمانروایان اسلام و حکمرانان آئین های الهی، و پاك و پاکیزه ولادت یافتگان و کسانی که خدای متعال بر دانش نهان و آشکار، مطلع و آگاهشان فرموده و آنان را، شایسته ی آقایی و سروری (سعادت و خوشبختی) گردانیده است؛ سلام بر کسانی که پناه همه ی موجودات و سایه ی سر آنهایند و سلام بر کسی که زمین و نشانه های طوس، بدو شادمان شدند، هنگامی که در منزلگاه آن استقرار یافت.

ای قبر طوس! خدای متعال، از ابر رحمتش سیرابت سازد.

ای خاك طوس! چه چیزی از خوبی ها را، در بر گرفته ای!

قطعه قطعه ی تو در دنیا پاکیزه شد و پاکیزه کرد آن را، شخصیتی که در سنا آباد (محل شهادت امام رضا علیه السلام)، اقامت گزید و در آنجا به خاك سپرده شد.

شخصیتی که آرامگاهش، برای اسلام عزیز و گرامی است.

در پرتو رحمت خدای متعال غوطه ور شده و فرو رفته است.

ای قبر آن شخصیت عزیز و گرامی! تو قبری هستی که بردباری و دانش و پاکی و پاکسازی و قداست و روح قدسی تو را در بر گرفته است.

افتخار بر تو که به خاطر در آغوش داشتن فیزیك وجود او، مورد حسرت دیگر مکان ها هستی و توسط فرشتگان پاك و مطهر، محافظت و نگهبانی می شوی.

(ای امام رضا!) در هر دورانی، برای ما از شما خانواده، پیشوایی راستین وجود دارد که مردمش، پیرو شما بوده و با شما مأنوس می باشند.

ستارگان آسمان دین، در حال غروب اند.

و سایه ی شیر بیشه را درختان و نیزارهای انبوه جمع کرده است هشت نفر از شما، کاملا غروب کرده اند و چهار نفر دیگر تا وقتی که حنین و صدای اشتیاق شتران سفید مایل به سرخ وجود دارد (تا وقتی اشتیاق به زندگی وجود دارد،) امید دمیدنشان هست.

تا آن زمان که حقیقت درخشان، به دست شما آشکار گردد.

چه اینکه حق و حقیقت در میان غیر شما، تاریك و ناپدید است.

سلام بر کسی که مایه ی مباهات خوبان و نیکان است و آرامگاهش، دور است و (قبول و رد امامتش) شرط ورود به بهشت و جهنم است؛ سلام بر کسانی که خدای متعال؛ درود و صلوات بر آنان را، در هیچ لحظه ای قطع نکرده است و آرام گیرندگان، بدیشان آرامش یافته اند و جنبندگان، به واسطه ی ایشان در جنبش و حرکت می باشند؛ سلام بر کسانی که خدای متعال امامت آنان را، حد فاصل میان دو فرقه ی (شیعه و سنی) قرار داد؛ چنان که مردم شرق و غرب عالم را بر ولایتشان ملزم ساخت؛ سلام بر کسی که

خدای متعال احکام مندرس و متروک پیامبران علیه السلام را به دست او، تجدید حیات کرد و ولایت حضرتش را بر آنها (پیامبران گذشته) به خاطر کامل شدن کلمه و اسم الله، پروردگار جهانیان (در وجود او)، اجتناب ناپذیر فرمود.

سلام بر ماه های (دوازده گانه ی) سال و شمارش ساعت ها (شب و روز مساوی) که دوازده ساعت است.

و حروف «لا ـ اله الا الله» [۱] در ارقام و نوشتجات (که دوازده حرف به تعداد امامان معصوم است)؛ سلام بر رویکرد دنیای خوب و مبارکی خوشبختی هایش و سلام بر کسانی که راجع به کلمه ی «توحید» از آنها، پرسیدند و آنها در جواب فرمودند: به خدا سوگند! ما از شروط آن هستیم.

سلام بر کسانی که دلیل و علت وجود هر آفریده ای می باشند و اگر آنها نبودند وجودی برای مخلوقات نبود؛ کسانی که سخنوران، برای آنان به ایراد سخن پرداخته و چنین گفته اند:

فرزندان با هفت پشت شریف و اصیل کیانند؟

برترین و فاضل ترین کسانی که آب، از ریزش باران می نوشند (یعنی بهترین خلق خدا هستند)

سلام بر علی (بن موسی الرضا علیه السلام)، مجد و شرف و سنگ بنای وجودشان (مخلوفات، یعنی سنگ بنای مخلوقات) سلام بر کسانی که در مورد افتخار و بلندی مقام آنان، آوازه وجوب و لزوم درود و صلوات بر ایشان و پاکی و طهارت طینت و نفسشان (از گناهان) بلند شد؛ سلام بر ماهی که سرآمد ماههای درخشان است؛ آن کسی که با هر گروهی با زبان خودشان سخن می گوید؛ همان آقایی که به شیعیانش فرمود: خدای متعال بر امتی، امامی نمی گمارد الا اینکه او را به لغت و زبان آنها، آشنایش می گرداند. سلام بر شادی دلها و گشایش اندوه اندوهگین و شریفترین شریفان و مایه ی افتخار حضرت «عبد مناف» [۲] ؛ ای کاش من، از طواف کنندگان و ملازمین پیشگاه و وجودش بودم! و لذت و مسرت انس و الفت با او را درک می کردم. در هر زمان، گرد در خانه ی شما می گردم و طواف می کنم گویا طواف، پیرامون آستان مبارک شما مقرر گردیده است

سلام بر امام رئوف و مهربان، آن کسی که غم و اندوه عاشورا را برانگیخت و تازه کرد؛ به خدای متعال و به پدران پاک و پاکیزه تو و به فرزندان برگزیده و نیکویت سوگند یاد می کنم!

که اگر دوری راه مانع نبود؛ چه اینکه سامان شما از شما دور گشت، هر آینه بخشی از حقوق واجب شما را به تکرار نمودن زیارت شما ادا می کردم و درود و سلام بر شما، ای حامیان دین! و ای فرزندان پیامبران علیه السلام! و ای سروران همه ی آفریدگان! و رحمت و برکات خدای متعال بر شما باد.

سپس نماز زیارت بگزار و تسبیحات فاطمه ی زهرا علیها السلام را بگو و آن را به امام رضا علیه السلام، هدیه کن؛ آنگاه چنین بگو:

خدایا! من از تو می خواهم ای خدا! ای کسی که در مملکتش پایدار و در عزتش استوار و در فرمانروائیش، مطاع و در عظمت و بزرگیش، یکتا و در دوام و بقایش، یگانه و در باره ی بندگانش، دادگر و در حکم و فرمانش عالم و آگاه و در دیرکرد عقوبت و مجازاتش، کریم و بزرگوار است.

خدایا! نیازمندی های من، روانه به سوی توست و آرزوهایم، در پیشگاهت ایستاده اند و هر زمان به کار خیری، توفیقم دهی؛ تو خود راهنمای من و راهگشایم به سوی آن می باشی؛ ای توانایی که خواسته ها، خسته ات نسازد! ای توانگر مورد اعتمادی که هر مشتاقی، به تو پناه برد! همواره از جانب تو، هم آغوش نعمت ها بوده، با عادت و خو گرفتن به احسان و کرمت، راه سپرده ام.

خدایا از تو آن قدرت و توانایی نافذ و مؤثرت، در همه ی موجودات و حکم قطعی و مسلمی که با کمترین درخواست، مانع آن می شوی که را می خواهم و از تو آن نگاهی را می خواهم که با آن، به کوهها نگریستی بلند گردیدند و به سوی زمین ها نظر افکندی هموار گشتند و به آسمانها نگاه کردی برافراشته شدند و به دریا ها نگریستی شکافته گردیدند؛ ای کسی که والاتر از ابزار نگاه

آدمیان هستی! و باریک تر از اندیشه های ظریف و دقیقی که در خاطر خطور نماید؛ ستایش نمی شوی ای آقا و سرور من! مگر به توفیقی از جانب خویش که خود آن هم سزاوار ستایش است و بر کوچک ترین نعمت، سپاسگزاری نمی شوی (حق شکر و سپاست، ادا نمی شود.) جز اینکه بدان سزاوار سپاسی دیگر می گردی.

پس ای خدای من! چه زمان نعمتهایت به شمارش در آید؟ و ای آقای من! چه هنگام عطا و بخشش، سپاسگزاری شود؟! و چه وقت ای سرورم! خوبیهای تو، جبران گردد؟! در حالی که ستایش ستایشگران نیز از نعمت های تو و سپاس سپاسگزاران از شکر و تفضلات تو به شمار می رود، تو در بخشش گناهان، مورد اعتمادی و بالهای پرده پوشت را بر خطای خطاکاران می گسترانی و تو خود، سختی و دشواری را با دست خویش برطرف می سازی؛ چه بسا گناهانی که بردباری ات فرو پوشانید تا نادیده گرفته شد! و چه بسا کار نیکی که فضل و کرم تو، چند چندانش کرد تا پاداش تو بر آن بزرگ و فراوان گردید؛ والاتر از آنی که جز از دادگری ات اندیشه کنند و بترسند و جز به احسان و کرم تو، امیدوار باشند؛ پس به عطا و بخششی که فضل و کرمت ایجاب می کند، بر من منت گذار و به آنچه دادگری ات اقتضا می نماید، خوار و خفیفم مگردان. ای آقای من! اگر زمین از گناهان من با خبر بود، مرا البته در خود فرو می برد و یا کوهها، مرا در هم می شکستند و یا آسمانها، مرا می ربودند و یا دریاها، مرا غرق می نمودند...!

ای آقای من! ای آقای من! ای آقای من!؛ ای مولای من! ای مولای من! ای مولای من! چه بسیار به درگاهت، به میهمانی (گدایی) آمدم! پس مرا از آنچه به روی آورندگان (گدایان) درگاهت وعده کرده ای، محروم مفرما؛ ای مورد شناخت و عرفان اهل معرفت! ای معبود و عبادت شده ی عبادت کنندگان! ای سپاسگزاری شده ی سپاسگزاران! ای همنشین یاد کنندگان خویش! ای ستایش شده ی همه ی ستایشگران! ای یافته شده ی جویندگان! ای تعریف و توصیف شده آنانکه به یگانگی ات توصیف می کنند! ای محبوب عاشقان خویش! ای پناه هر که تو را خواهد! ای هدف و مقصود هر که رو به سویت کند! ای کسی که هیچکس جز او، از غیب و نهان آگاه نیست! ای کسی که بدی را جز او، بر طرف نمی سازد! ای کسی که تدبیر امور عالم، جز به دست او نیست! ای کسی که گناه را، جز او نتواند بخشید! ای کسی که آفریدگان را، جز او نیافرید! ای کسی که باران را، جز او فرو نفرستاد! بر محمد و دودمانش درود فرست و مرا بیامرز، ای بهترین آمرزندگان! ای پروردگار من! همانا من، از تو آمرزش می طلبم، آمرزش شرمسارانه و با حیا، و آمرزش می طلبم آمرزش امیدوارانه، و آمرزش می طلبم آمرزش انابه و بازگشت کننده ی به سوی تو، و آمرزش می طلبم آمرزش راغبانه، و آمرزش می طلبم آمرزش هراسنده ی از تو، و آمرزش می طلبم آمرزش بنده وار و فرمانبردار، و آمرزش می طلبم آمرزش مؤمنانه، و آمرزش می طلبم آمرزش مقرانه (به گناهان) و آمرزش می طلبم آمرزش خالصانه، و آمرزش می طلبم آمرزش متقی و پرهیزگار، و آمرزش می طلبم آمرزش اعتماد و توکل کننده به تو، و آمرزش می طلبم، آمرزش ذلیلانه، و آمرزش می طلبم آمرزش کسی که کارگزار توست و از قهر تو به سوی لطفت گریزان است؛ پس بر محمد و دودمان او، درود فرست و بر من و بر پدر و مادرم ببخشای، آنچنان که بر تمام آفریدگانت بخشیده ای و خواهی بخشید؛ ای مهربان ترین مهربانان! ای کسی که آمرزنده ی مهربان، نامیده شده ای! ای کسی که آمرزنده ی مهربان، نامیده شده ای! ای کسی که آمرزنده ی مهربان، نامیده شده ای! بر محمد و آل محمد، درود فرست و توبه ی مرا بپذیر و عمل مرا پاکیزه گردان و تلاش و کوششم را مشکور و مقبول ساز و بر فغان و زاری ام رحمت آور و آوازم را محجوب مفرما و درخواستم را، ای دادرس دادخواهان! رد مکن و سلام و دعایم را به پیشوایانم برسان و آن گرامیان را، شفیعان تمام خواسته هایم از تو، قرارشان ده. و هدایای مرا، چنانکه شایسته ی ایشان است، عاید و واصلشان گردان و آنچه درخور ذات توست، بر ایشان بیفزای؛ چندان که جز تو را، توان حسابرسی آن نباشد و هیچ قوت و توانی، جز از جانب خدای بلند مرتبه ی با عظمت نیست و درود و سلام خداوند بر پاکترین فرستادگان، حضرت محمد و خاندان پاک و مطهرش باد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] ماههای دوازده گانه سال و تعداد ساعت ها و حروف «لا اله الا الله» کنایه و رمزی از ذوات مقدس امامان دوازده گانه است و در واقع بر آنها درود می فرستد.

[۲] نیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم.

[۳] بحار الانوار ۱۰۲: ۵۲ ح ۱۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

چرا پیامبر اکرم امی نامیده شده است

صفار گفته است:

جعفر بن محمد صوفی گفت: به ابو جعفر، (امام جواد علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، امی نامیده شده است؟ حضرت فرمود: دیگران چه می گویند؟ عرض کردم: فدایتان گردم! گمان می کنند به این جهت پیامبر امی نامیده شده که چیزی ننوشته است.

حضرت فرمود: دروغ می گویند، نفرین خدا برایشان باد، چگونه چیزی ممکن است در حالی که خدای متعال در کتاب متقن خویش می فرماید: «او، کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می خواند و آنها را تربیت می کند و به آنان، کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد.. [۱] و چگونه ممکن است چیزی را که در حد استادی نمی داند به آنها بیاموزد؟ به خدا سوگند! چنان بود که رسول خدا صلی الله علیه و اله با هفتاد و دوا هفتاد و سه زبان، می خواند و می نوشت و نام گزاری حضرت به «امی» از آن روست که او، اهل مکه است و مکه از شهرهای مرکزی و مادر است و این، گفته خدای متعال در قرآن کریم است که «تا ساکنان ام القری (مکه) و اطراف آنرا بترسانی [۲] » [۳] .

و نیز گفته است:

از علی بن اسباط و جز او، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: همانا مردم گمان می کنند رسول خدا صلی الله علیه و اله، خط نمی نوشت و نمی خواند.

حضرت فرمود: دروغ می گویند، خدا لعنتشان کند؛ کجا اینگونه است؟ در حالی که خدای متعال فرمود: «او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده، رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را، بر آنها می خواند و آنها را، تربیت می کند و به آنان، کتاب (قرآن) و حکمت می آموزد، هر چند پیش از آن، همگی در ورطه جهالت و گمراهی بودند»؛ [۴] آیا ممکن است به مردم، کتاب و حکمت بیاموزد؛ در حالی که به خواندن و نوشتن، تسلط نداشته باشد؟!

راوی گفت: عرض کردم: پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله، امی نامیده شده است؟

حضرت فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله با این تعبیر، به مکه منسوب گردید و این سخن خدای متعال است: «تا اهل مکه و مردم اطراف آن را، با پند های خود متنبه سازی...» [۵] ؛ خدای متعال از شهر مکه، ام القری (مساوی مادر آبادیها) تعبیر فرموده، به همین جهت به آن حضرت امی (مساوی منسوب به ام القری) گفته شده است.[۶] .

پی نوشت ها:

[۱] جمعه: ۶۲ ۲.

[۲] انعام: ۶ ۹۲.

[۳] بصائر الدرجات: ۲۴۵ ح ۱.

[۴] جمعه: ۶۲ ۲.

[۵] انعام: ۶ ۹۲.

[۶] بصائر الدرجات: ۲۴۶ ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

چگونگی بیعت پیامبر اکرم با زنان

حرانی گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: بیعت رسول خدا صلی الله علیه و اله با زنان، چنان بود که حضرت دست خود را در ظرف آبی فرو می برد؛ سپس بیرون می آورد و زنان، دستهای خود را به منظور اقرار و ایمان به خدای متعال و گواهی به پیامبرش و پیمانی که از آنها گرفته است، در آن فرو می بردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

چگونگی خاکسپاری بچه سقط شده

کلینی گفته است:

از محمد بن فضیل روایت شده که گفت: نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم و چگونگی خاکسپاری بچه سقط شده را پرسیدم؟ حضرت در جوابم نوشت: همانا کودک سقط شده، همانگونه که خون آلود است در قبر خود، دفن می شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۲۰۸ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ح

حبیب بن اوس طائی، ابوتمام

اصل آنجناب از شام بوده و در دوره جوانی در مسجد جامع مصر سقایت می کرد، سپس با ادبا همنشین شد، بسیار فهیم و تیز هوش بود و شعر را دوست می داشت و از آنها فراگرفت و شعر گفت و خوب هم سرود تا اینکه شعرش اوج گرفت و نامش مشهور شد و آوازه اش به معتصم رسید و این خلیفهٔ عباسی او را به سر من رأی (سامرا) برد.

ابوتمام قصائدی سرود و معتصم به وی جایزه داد و او را بر شعرای دیگر مقدم داشت.

وی مشهور به سعه صدر، خوش اخلاقی و بلند طبعی بود نجاشی و علامه می نویسند: او امامی بود و اشعار زیادی درباره اهل بیت علیهم السلام سرود از جمله قصیده ای دارد که در آن نام ائمه را ذکر می کند تا اینکه به امام محمد تقی (ابی جعفر ثانی) علیه السلام می رسد. (چون در زمان امامت امام جواد علیه السلام بوده است)

جاحظ در کتاب الحیوان می گوید: ابوتمام الطائی به من حدیث گفته وی از رؤسای شیعه بود و کتاب حماسه، کتاب مختار شعرالقبائل از ایشان است.

ابن خلکان می نویسد: وی شاعری مشهور و یگانه عصر خویش بود در فصاحت لفظ، بافت شعر و سبک نیکو بود و کتاب الحماسه فضل مواج او را نشان می دهد.

وی حافظه ای قوی داشت و چهارده هزار ارجوزه عربی بعلاوه قصائد - قلعه ها و مدح خلفا حفظ بود[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] معجم رجال حضرت آیت الله العظمی خوئی ج ۴، ص ۲۱۹ - ۲۱۷.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

حسن بن محبوب

ابوعلی حسن بن محبوب بن وهب بن جعفر وهب السراد:

از بزرگان کوفی است، وی شخصیتی جلیل القدر و از فقهای نامی بود و از چهار رکن علمای عصر خویش به حساب می آید، ازاصحاب اجماع و از فقهایی است که اصحاب ما (امامیه) برتصحیح آنچه در نزد او صحیح بوده اجماع کرده اند. این بزرگوار به درک محضر حضرت موسی بن جعفر و حضرت رضا و امام جواد علیهماالسلام مفتخر گردید و از هر سه آنها روایت دارد.

تمامی افرادی که راجع به رجال شیعه کتاب نوشته اند او را توثیق کرده اند.

ایشان علاوه بر محدثی، مصنف هم بود[۱] ایشان فردی خیر، ثقه، راوی حدیث و مصنف هست. در جلالت شخصیت ایشان جای شک و تردید نیست. او از «واقفه» بود به سبب معجزاتی که از دست امام رضا علیه السلام ظاهر شد برگشت و به صحت امام رضا علیه السلام پی برد و ملتزم گشت و به امامت حضرت رضا و حضرت جواد علیهماالسلام معتقد بود و ماند تا محضر امام دهم حضرت هادی علیه السلام را نیز درک کرد.

بنابراین ایشان از نعمت درک محضر سه امام معصوم برخوردار شده اند.

یکی از ویژگی های ممتاز آنجناب روایاتی است که راجع به ارکان دین و مخصوصا موضوع خطیر امامت نقل کرده اند از جمله

روایتی را از هشتمین مهر سپهر امامت چنین نقل کرده است که ایشان فرمودند:

هر امامی برگردن اولیا و شیعیانش عهدی دارد و از جمله موارد کامل کننده ی وفای به عهد و حسن ادای آن زیارت کردن قبور آنهاست، پس هر کس از روی علاقه قبه آنها را زیارت کند برای تصدیق آنچه که امامان راغب و شیفته‌ی آن بودند، در روز قیامت ائمه برای آنها شفیع خواهند بود[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال شیخ طوسی ۳۴۷ – ۳۷۲ معجم رجال الحدیث ۹۰۵ مجمع الرجال ۱۴۵۲.

[۲] الجامع لرواۀ و اصحاب الامام الرضا علیه السلام ص ۱۹۶ – ۱۹۵علل الشرایع ج ۲ ص ۴۹۵ باب ۲۲۱ حدیث سوم – معجم رجال حدیث ۳۶۵.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

حسن بن سعید اهوازی

ابومحمد حسن بن سعید بن حمادبن سعیدبن مهران اهوازی از جامعترین افراد زمان خود در علم فقه، آثار و سایر علوم اسلامی بود. که با برادر خود در تدوین سی جلد کتابهای او مشارکت داشت، کتب ارزشمندی که شهرت برادرشان حسین بواسطه آنهاست.

این محدث، امام رضا و امام جواد علیهماالسلام را درک کرده و از هر دوی آنها روایت نقل کرده است.

شیخ طوسی وی را از اصحاب حضرت رضا و امام جواد علیهما السلام نقل کرده و گفته اند که او علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم حضینی را به محضر امام رضا علیه السلام آورد و آن خدمت – ارزنده به اسلام و مسلمین – بدست آنها تحقق یافت.

کشی هم به این خصیصه حسن بن سعید در شناسائی، معرفی و ارتباط دادن افراد شایسته با امام رضا علیه السلام را نوشته که اسحاق بن ابراهیم الحضینی و علی بن ریان و عبدالله بن محمد الحضینی توسط ایشان به امام رضا علیه السلام معرفی شده اند.

شیخ طوسی، علامه ابن داود و ابن شهر آشوب و متأخرین از علمای رجال، وی را فردی موثق معرفی کرده اند.

در فهرست ابن ندیم وی فردی جامع در فقه و دارای مناقب و آثار معرفی شده است [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی: – اختیار معرفۀ الرجال ۵۵۱ در رقم ۱۰۴۱ – تنقیح المقال: ۱: ۲۸۲ – رجال شیخ طوسی: ۳۷۱ – معجم رجال الحدیث ۴: ۳۴۲ الجامع لرواۀ اصحاب الامام ص ۱۸۳.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

حسین بن سعید اهوازی

ابومحمد، حسین بن سعید کوفی اهوازی شخصیتی است جلیل القدر، معروف، مورد وثوق و اطمینان و صاحب تألیفات ارزنده که تعداد آن را سی جلد نوشته اند و با مشارکت برادرشان حسن آنها را نوشته است. کتابهای او خوب و مورد عمل بودند.

شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السلام دانسته و بر صاحب تألیفات، ثقه و اهوازی بودنش تصریح

کرده است.

در رجال نجاشی به تألیفات سی جلدی او اشاره شده و همین کتابها منشاء شهرت ایشان معرفی شده است.

در فهرست ابن ندیم جامعیت این دو برادر در فقه و علوم اسلامی در زمان خودشان مورد تأکید قرار گرفته است. اکثر کتب رجالی تدوین شده پیرامون رجال شیعه ایشان را توثیق کرده و تمجید نموده اند.

از جمله آثار ایشان می توان به کتب ذیل اشاره کرد:

کتاب تفسیر القرآن، کتاب الفرائض، کتاب الحدود، کتاب التقیه، کتاب الرد علی الغلاهٔ، کتاب المناقب، کتاب الزهد، کتاب الشهادت. از طریق این دو برادر حدود هفتاد روایت به دست شیفتگان ولایت رسیده است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال شیخ طوسی: ۳۷۴ - فهرست ابن ندیم: ۵۷، معالم العلما: ۳۹ - تنقیح المقال ۱: ۳۲۸ معجم رجال ۲۴۲ - الجامع لرواهٔ اصحاب الامام الرضا ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

حکیمه

حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه‌السلام که بین خواهران و زنان خاندان معاصر خود بافضیلت و با تقوی و دارای منقبت و جلالت گردید. این زن مجلله، چهار امام را درک نمود و برای آنان خدمت کرد.

اول: پدرش امام جواد علیه‌السلام، که در سن جوانی به شهادت رسید.

دوم: برادرش حضرت هادی علیه‌السلام که او نیز در سن جوانی به شهادت رسید.

سوم: حضرت عسکری علیه‌السلام برادر زاده خود، آن حضرت نیز در سن جوانی به شهادت رسید.

چهارم: آخرین وصی و امام، حجهٔ بن الحسن العسکری امام زمان علیه‌السلام فرزند نرجس خاتون که حکیمه خاتون قابله‌ی آن حضرت بود.

حضرت هادی علیه‌السلام نرجس خاتون را - که از خاندان رهبانان رومی بود و به کنیزی و اسارت رسیده بود - خرید و او را برای فراگرفتن معالم دین و احکام شریعت به حکیمه خاتون سپرد تا آداب و تربیت مکتب اسلام را به او بیاموزد.

حکیمه خاتون، در نظر پدر، برادر و برادرزاده و امام عصر علیه‌السلام مکرم، محترم و مورد اعتماد و وثوق بود به حدی که به سفارت آن حضرت مفتخر گردید و عرایض مردم را به امام زمان علیه‌السلام می‌رسانید و توقیعات شریفه‌ی ولی عصر علیه‌السلام - را که از ناحیه‌ی مقدسه صادر می‌شد - به مردم ابلاغ می‌فرمود.

این حکیمه خاتون، غیر از حکیمه خاتون، دختر حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام است، که او نیز قابله‌ی امام جواد علیه‌السلام بود.

بنا به نقل علامه بحرالعلوم، حکیمه خاتون نخستین کسی است که این مولود آسمانی را بوسید، و حفظ نمود و پرورش داد و به نزد پدرش امام حسن عسکری علیه‌السلام برد و باز به نرجس خاتون علیهاالسلام مادرش برگردانید.

حکیمه خاتون، در میان زنان سادات علویه و بنات هاشمیه از جهت فضیلت، منقبت، عبادت، تقوی و پارسایی و علم و دانش ممتاز بود. او مخزن اسرار امامت گردید و سرافراز به وثوق و اعتماد به امامان بود.

علمای اعلام اسلام زیارت او را در قبال زیارت ائمه‌ی سامرا علیهماالسلام مستحب مؤکد دانسته‌اند، مزارش ملاصق ضریح عسکریین علیهماالسلام - که هم اکنون در یک ضریح بزرگی که هنرمندان و اخیار اصفهان تقدیم نموده‌اند - قرار دارد.

حکیمه خاتون بانوی مکرمه، مجلله، متقی، عالمه و تربیت شده‌ی مکتب ولایت بود. در تاریخ سامرا در ضمن بیان قبور مدفونین در سامرا می‌نویسد:

حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه‌السلام متوفای سال ۲۷۴ هجری، عالمه، فاضله، جلیله، واسطه بین امام و مردم بود و به نقل همه‌ی مورخان قبر او در قبه‌ی عسکریین علیهماالسلام است و علامه مجلسی رحمه‌الله با آن که قبر او را در قبه‌ی عسکریین علیهماالسلام نقل نموده، ولی زیارت نامه او را نقل نکرده است، با آن که این بانوی مجلله در فضل و علم، دانش و کمال، جلالت قدر و نبالت شأن از افراد بزرگ زنان اهل بیت علیهم‌السلام است. [۱] .

علاوه بر این که او محل و مودع امانات و اسرار امامت بود و این خود بزرگواری و جلالت شأن او را نشان می‌دهد.

افزون بر آن که او در حین تولد امام زمان علیه‌السلام وصی حضرت عسکری علیه‌السلام شاهد، حاضر و ناظر بوده است. باز اضافه می‌شود که: او سفیر کبیر امام به سوی نواب اربعه بوده.

در «کمال الدین» از احمد بن ابراهیم نقل شده که گوید:

من در سال ۲۶۲ هجری خدمت حکیمه خاتون، دختر حضرت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام، رسیدم و هر چه می‌خواستم از پشت پرده از آن حضرت می‌پرسیدم و او جواب می‌داد و واسطه حجة بن الحسن العسکری علیهماالسلام بود که تمام امور مربوط به شیعه را انجام می‌داد.

جایگاه و مقام حضرت حکیمه خاتون علیهماالسلام مانند جایگاه و مقام حضرت زینب خاتون علیهاالسلام بود که در حین بیماری امام زین العابدین علیه‌السلام واسطه‌ی امامت و حافظ اسرار و ودایع امانات پیامبران و اوصیا بود که در ظاهر واسطه بود و باطن علوم را از امام می‌گرفته و به مردم می‌آموخت.

محدث بحرانی رحمه‌الله در «مدینة المعاجز» روایت می‌کند که: طبری، محمد بن قاسم علوی گوید: با چند تن خدمت حکیمه خاتون علیهاالسلام شرفیاب شدیم، فرمود: هر چه می‌خواهید سؤال کنید و از میلاد ولی عصر علیه‌السلام بپرسید.

آن گاه جریان تولد حضرت حجت علیه‌السلام را از نرجس خاتون علیهاالسلام شرح داده و گفت: من شخصا حاضر، ناظر و مربی او بودم.

حکیمه خاتون علیهاالسلام اخبار، آیات و احادیثی را نقل می‌کند و تفسیر آیاتی را بیان می‌نماید که نشانه‌ی قدرت علمی و روح ایمان و ولایت کلیه او است.

حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه‌السلام از زنان با وقار، دانشمند و پرهیزگار اهل بیت علیهم‌السلام است که به منتهای مقام فضیلت و کمال رسید که مقام مامایی و للگی و سفارت امام زمان علیه‌السلام را یافت و صاحب اسرار و رموز زندگانی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام گردید.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ سامرا: ج ۱ ص ۲۱۶، ج ۳ ص ۳۰۳.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ مؤلف: حسین عماد زاده به اهتمام: غلامحسین عماد زاده؛ ناشر: حسینیه عماد زاده چاپ اول ۱۳۸۶.

حافظ حسین کربلائی تبریزی

وی (۹۹۴ هـ) درباره‌ی امام جواد علیه‌السلام می‌نویسد:

«حضـرت امام أنام، و همام أیام، و حبر مقـدام، امام الامـهٔ، و وارث علوم الائمـهٔ، مقتدی أهل السداد، محمد بن علی بن موسـی التقی الجواد، علیهم صلوات رب العباد».

مقتدای أفاضل أعیان

پادشاه ممالک عرفان

که مرتبه‌ی امامت و وصایت از آن حضرت به او رسیده، حالا شروع در ذکر آن حضرت می‌شود بدان که حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام امام نهم است از ائمه‌ی اثنی عشـر و کنیت وی ابوجعفر بوده، او را ابوجعفر ثانی گوینـد... فضائل و کرامات وی زیاده از حد حصر است».

از جمله مشـهور است که در وقت وفات پدرش حضـرت رضا علیه‌السلام در طوس، وی در مدینه بود به طی أرض در طوس حاضر گشت و غسل وی داد و کفن در وی پوشانید و نماز بر او گزارد و غایب شد...

«ریان بن شبیب» روایت کرد که «مأمون» خواست دختر خویش «امالفضل» را به نکاح حضـرت امام محمدجواد علیه‌السلام درآورد، و این بر عباسیان شاق می‌نمود. «مـأمون» گفت: من او را از آن جهت اختیـار کرده‌ام که افضـل اهل زمان است با وجود صـغر سن. گفتنـد: کودک است و چندان معرفت ندارد. صبر کن که علم بیاموزد. گفت: من ایشان را از شـما بهتر دانم ایشان اهل بیتی هسـتند که علم ایشان از خـدای تعالی بود، ایشان در علم به کسـی محتاج نباشـند و اگر خواهیـد او را در فنون علوم امتحان کنیـد تا شـما را معلوم شود صـدق دعوی من. گفتند: بگذار تا یکی را نصب کنیم تا از وی مسأله پرسد. گفت: این چنین باشد. به نزدیک «یحیی بن أکثم» شدند. الخ.

«حافظ کربلائی» پس از نقل جریان «یحیی بن اکثم» و عاجز و ناتوان شـدن او در مقابل امام جواد علیه‌السلام و تبـدیل شـدن جلسه مباحثه، به مجلس عقـد، می‌افزایـد: اگر در ذکر فضائل و کمالات حضـرت امام محمدتقی مشـغول گردیم کتابها باید ساخت، از آن باز آمدیم. اگر دولتمندی را سعادت مساعدت نماید و به زیارت آن حضرت مشرف شود زیارت به نوعی کند که مذکور شد و این زیارت نامه را بخواند که در کتاب زیارت مخصوص آن حضرت آورده‌اند بعد از زیارت جدش موسی کاظم علیه‌السلام [۱].

پی نوشت ها:

[۱] روضات الجنان، ج ۲، ص ۳۸۲ - ۲۷۹.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

حجامتی معجزه آسا

ابن‌شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان آورده‌اند:

در زمان حکومت مأمون عباسی، حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام طبیبی را به منزل خویش دعوت کرد تا وی را حجامت نماید.

همین که طبیب نزد امام محمد جواد علیه‌السلام حضور یافت، حضرت به او فرمود: حجامت مرا روی رگ زاهر انجام بده.

طبیب اظهار داشت: ای سرورم من! تاکنون اسم چنین رگی را نشنیده‌ام و آن را نمی‌شناسم.

در این لحظه، حضرت آستین دست خود را بالا زد و یکی از رگ‌های دست خود را به طبیب نشان داد؛ و سپس فرمود: این رگ زاهر است، آن را با تیغ بزن.

موقعی که طبیب رگ را با تیغ برید، مقدار زیادی آب زرد رنگ از آن خارج شد و درون طشتی - که زیر دست حضرت نهاده شده بود - ریخت و طشت پر شد.

آن گاه حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا روی رگ را ببندند و طشت را تخلیه کنند.

پس از آن که طشت را خالی کردند و آوردند، حضرت فرمود: روی رگ را باز کنید.

وقتی روی آن را باز کردند، مقداری دیگر مثل همان آب‌های زرد رنگ خارج شد؛ بعد امام جواد علیه‌السلام به طبیب فرمود: اکنون روی آن را پانسمان کن.

و چون کار طبیب پایان یافت، دستور داد تا مقدار صد دینار به طبیب داده شود.

طبیب مقدار صد دینار را گرفت و سپس نزد پزشکی معروف به نام بختیشوع رفت و جریان را به طور مشروح برای او تعریف کرد.

بختیشوع با شنیدن این نوع حجامت، بسیار در تعجب قرار گرفت و گفت: به خداوند سوگند، چنین موضوع و حالتی را تا به حال از کسی نشنیده و نیز در کتابی نخوانده‌ام.

بعد از آن، هر دو نزد اسقف أعظم رفتند و چون جریان را بازگو کردند، اسقف گفت: گمان می‌کنم که آن شخص یا پیغمبر است و یا آن که از ذریه‌ی پیامبران خواهد بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن‌شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۸۹، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۵۷.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

حاضرجوابی

اسبش را به سمت کودک نه ساله راند و پس از این که حسابی ورانداز کرد ، گفت :

- پسر جان ! مگر مرا نمی‌شناسی ؟

- چرا. تو مأمون ، خلیفه‌ی عباسی هستی .

- حال که می‌شناسی ، چرا این جا ایستاده‌ای ؟ تمام هم‌بازی‌هایت فرار کردند.

- آنان از تو ترسیدند و پا به فرار گذاشتند. کسی که مرتکب اشتباه و خلافی نشده باشد ، نه می‌ترسد و نه می گریزد. علاوه بر آن راه باز است و وجود من مزاحمتی برای عبور تو و همراهانت ایجاد نمی‌کند ؛ می‌توانید با همراهانتان بگذرید !

مأمون با شنیدن سخنان کودک ، انگشت به دهان ماند. با خود می‌گفت : عجب بچه‌ی نترس و جسوری است و با این سن و سال کم چه حرف‌های منطقی و محکمی می‌گوید !

- اسمت چیست ؟

- محمد . فرزند علی بن موسی الرضا !

- عجب ! پس تو پسر امام رضا هستی ! خدا روح او را غریق رحمت گرداند !

این را گفت و رفت تا به شکارش برسد.

آن روز نتوانسته بود چیزی شکار کند. پرنده‌ی شکاری مأمون فقط یک ماهی کوچک شکار کرده بود. در بازگشت ، دوباره از راه قبلی عبور می‌کردند. این بار نیز کودکان با دیدن او و همراهانش پشت در و دیوار مخفی شدند و دوباره فرزند امام رضا علیه‌السلام تنها ماند.

وقتی مأمون به او رسید ، ماهی کوچک را به همراه داشت با خود گفت : اگر او فرزند امام باشد ، حتماً می‌داند در دستم چیست .

- آقا پسر ! محمد !

- بله !

- بیا این جا ببینم ... اگر گفتی چه در دست دارم !

امام جواد علیه‌السلام با آرامش و متانت فرمود:

- خدای مهربان به خاطر قدرت و حکمت بی‌دریغش از موجوداتی که در خشکی‌ها و دریاها آفریده ، در آسمان هم قرار داده است ، و پرنده‌ی شکاری تو ، یکی از آفریده‌های کوچک خدا را شکار کرده تا خلیفه ، فرزند رسول خدا را امتحان کند و معلوماتش را بسنجد.

هنگامی که مأمون چنین جوابی شنید ، گفت:

- احسنت مرحبا ! حقاً که تو از فرزندان پیامبر خدایی ! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة ، ج ۶، ص ۲۰۱.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

حضرت پیراهن مبارکش را اهدا می‌کند

محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن ابی‌نصر نقل می‌کند که در سال دویست و دوازده هجری امام جواد علیه‌السلام به حج خانه‌ی خدا مشرف بود. من پرسیدم: قربانت شوم، شما با چه نیتی به حج آمده‌اید؟ با نیت حج خالص یا حج تمتع؟ حضرت فرمود: با نیت حج تمتع. من گفتم: کدام یک ارج بیشتری دارد؟ آن کسی که حج تمتع به جا می‌آورد یا آن کسی که فقط به مراسم حج می‌پردازد و قربانی با خود می‌آورد؟ حضرت فرمود: جدم ابوجعفر باقر علیه‌السلام می‌گفت: حج و عمره‌ی تمتع با ارج‌تر از حج بی عمره و آوردن قربانی است. جدم می‌گفت: هیچ گونه زائری به حج خانه‌ی خدا مشرف نمی‌شود که از زائران حج تمتع با ارج‌تر باشد.

محمد بن سهل الیسع روایت می‌کند که در ایامی که مجاور مکه معظمه بودم، وقتی متوجه مدینه مشرفه شدم. در آن وقت ابوجعفر ثانی یعنی امام محمد تقی علیه‌السلام در مدینه بود. به مجلس شریفش آمدم و اراده کردم که از آن حضرت پیراهن مبارکش را طلب نمایم و آن را کفن خود سازم و در آن ایام فرصت نشد که پیراهن را از آن حضرت طلب کنم تا وقتی که از آن حضرت خداحافظی کرده و به مسجد آمدم و نامه‌ای مشتمل بر طلب پیراهن نوشتم و با خود گفتم استخاره کنم و بعد از آن نامه را خدمت آن حضرت ارسال کنم. پس دو رکعت نماز خواندم و استخاره کردم خوب نیامد و چند بار تکرار کردم و اصلا اجازه نیافتم. با خود گفتم: این بار استخاره می‌کنم اگر خوب نیامد نامه را پاره می‌کنم. این دفعه نیز خوب نیامد، نامه را پاره کردم و از مدینه بیرون آمدم و هنوز به مکه نرسیده بودم که قافله‌ای از عقب ما از مدینه رسید. شخصی را دیدم که از قطارهای شتر جلو آمد و سؤال

کرد که آیا محمد بن سهل کیست؟ من جلو رفتم. پرسید: محمد بن سهل تویی؟ گفتم: بلی گفت: مولای تو محمد تقی علیه‌السلام این امانت را برای تو فرستاده است. چون مشاهده کردم، پیراهن آن حضرت را در شالی پیچیده بود. از او گرفتم و شکر کردم. احمد بن محمد بن عیسی روایت می کند که در آن اوقات اتفاقا محمد بن سهل فوت شد و به همان جامه او را کفن کردند.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

حکم خداوند در باب انبیاء و اصفیا

شخصی از حضرت امام جواد علیه‌السلام سؤال کرد: اول به زیارت مدینه بیایم یا به مکه مشرف شوم؟ حضرت فرمود: اول به مکه مشرف شو، سپس به مدینه بیا که فضیلت آن بیشتر است.

معلی روایت می کند که بعد از حضرت رضا علیه‌السلام به خدمت امام محمد تقی علیه‌السلام رسیدم و پیش از آن که به خدمت آن حضرت برسم در خاطرم گذشته بود، اگر او را می‌دیدم و بر قد و قامت او نگاه می کردم و با او حرف می‌زدم چه خوش بود، که اگر شیعیانش احوال او را از من می‌پرسیدند، می‌توانستم از اوصاف او برایشان بگویم. پس چون به خدمتش رسیدم فرمود: ای معلی حقتعالی را در باب انبیاء و اصفیا حکم یکی است، نه در باب عینی و فرمود:

و اتیناه الحکم صبیا، یعنی ما او را در طفولیت پیغمبری و حکمت عطا فرمودیم. من از این سخن دانستم که غرض آن حضرت چیست.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

حرز امام جواد

سید بن طاووس گفته است:

ابو نصر همدانی از حکیمه خاتون: دختر امام جواد و عمه ی امام عسکری علیها السلام، روایت کرده که فرمود: وقتی امام جواد علیه السلام به شهادت رسید، نزد همسرش ام عیسی دختر مأمون رفتم؛ پس او را تسلیت و تعزیت گفتم و بسیار اندوهگین و در حال جزع و فزع بر فراق همسرش، یافتم خودش را با گریه و فریاد می کشت پس بر جان او از تلخی مفارقت آن حضرت، ترسیدم؛ در این میان که ما، راجع به آن حضرت و بزرگواری اش و ویژگیهای اخلاقی وی و شرف و اخلاص و عزت و کرامتی که خدای متعال به او عطا کرده بود سخن می گفتیم، ناگهان ام عیسی اظهار داشت: آیا تو را، از مطلبی شگفت انگیز و واقعه ای بزرگ که فراتر از تصور و توصیف است، باخبر نسازم؟

گفتم: و آن چیست؟

ام عیسی گفت: چنان بودم که بسیار بر او، غیرت می ورزیدم و همواره، مواظبش بودم و چه بسا، سخنانی به گوشم می رساند و شکایتش را، به پدرم می بردم؛ پدرم می گفت: دخترکم! او را تحمل کن؛ چه اینکه پاره ی تن رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است؛ یک روز که دور خانه ی خودم نشسته بودم، دختری از در درآمد و به من سلام داد؛ پرسیدم: تو کیستی؟

او گفت: من، دختری از نسل عمار یاسرم و همسر ابو جعفر، محمد بن علی الرضا علیه السلام شوهر تو هستم؛ پس چنان غیرتی، به

من روی آورد که از طاقت و توانم بیرون بود؛ بی اختیار تصمیم گرفتم که از خانه، خارج شوم و آواره کوچه و خیابان گردم و نزدیک بود، شیطان وادارم کند که به آن کنیز (خانم) توهین و جسارت نمایم؛ ولی خشم خود را فرو خوردم و با لباس و خوراک و هدایا به خوبی از او پذیرایی کردم اما همین که آن خانم از نزد من، بیرون رفت؛ بی درنگ برخاستم و پیش پدرم رفتم و ماجرا را، به اطلاع او رساندم؛ در حالی که او، مست و لا یعقل بود.

پدرم گفت: ای غلام! شمشیر مرا بیاور؛ پس شمشیر را به او داد و پدرم، سوار بر مرکب شد و گفت: به خدا سوگند! او را خواهم کشت و چون چنین دیدم، با خودم گفتم: (انا لله و انا الیه راجعون) با خودم و همسرم چه کردم؟

و شروع نمودم، سیلی به صورت خود زدن؛ پس پدرم بر او داخل شد و پیوسته بر او شمشیر زد تا او را قطعه قطعه کرد؛ سپس از نزد وی بیرون آمد و من گریزان، پشت سرش خارج شدم؛ تمام آن شب را نخوابیدم و چون روز، بالا آمد پیش پدرم رفتم و گفتم: آیا می دانی دیشب چه کردی؟

پدرم گفت: چه کردم؟ گفتم: پسر امام رضا علیه السلام را کشتی؛ پس چشمش خیره شد و از هوش رفت؛ آنگاه بعد از مدتی به هوش آمد و گفت: وای بر تو! چه می گویی؟

گفتم: آری، به خدا سوگند! ای پدر! بر او داخل شدی و پیوسته با شمشیر، بر او زدی تا او را کشتی؛ پدرم از شنیدن این خبر، به شدت پریشان شد و گفت: یاسر خادم را نزد من بیاورید؛ پس یاسر خادم آمد و مأمون به او نگاه کرد و گفت: وای بر تو! این دخترم چه می گوید؟

خادم گفت: راست می گوید ای امیر مؤمنان!؛ پس مأمون با دست خود بر سینه و صورتش زد و گفت: (انا لله و انا الیه راجعون) مساوی ما از خدائیم و به سوی او می رویم؛ به خدا سوگند! هلاک و تباه شدیم و تا قیامت، رسوا گردیدیم؛ وای بر تو ای یاسر! برو ببین، داستان او از چه قرار است و هر چه زودتر، مرا با خبر کن که الان نزدیک است، جان از تنم بیرون رود.

پس یاسر بیرون رفت و من، سیلی به صورتم می زدم و طولی نکشید که یاسر، بازگشت و گفت: مژده، ای امیر مؤمنان! مأمون گفت: تو را مژده باد، چه خبر داری؟

یاسر گفت: خدمت حضرت رسیدم و دیدم نشسته و ملافه و پیراهنی، برخود افکنده و مسواک می کند؛ سلامش کردم و عرض نمودم: ای فرزند رسول خدا! دوست دارم این پیراهن خود را، به من ببخشید تا در آن نماز بگزارم و بدان تبرک جویم؛ البته می خواستم به بینم آیا اثر شمشیر، بر بدن شریفش باقی است یا نه؛ پس به خدا سوگند! گویا بدنش سفید، همچون دندان فیل بود که اندکی، زردی داشته باشد و اثری از شمشیر نداشت؛ پس مأمون، مدت درازی گریست و گفت: با این حساب، هیچ حجتی باقی نمانده است؛ همانا این ماجرا، برای اولین و آخرین پند و عبرت است و به یاسر خادم گفت: ای یاسر! سوار بر مرکب شدنم و گرفتن شمشیر و داخل شدن بر حضرت را، بخاطر می آورم؛ اما نسبت به مراجعتم از نزد حضرت و برگشتم به جایگاهم چیزی به یادم نمی آورم: بنابراین، کار من و رفتنم به سوی او، چگونه بوده است؛ خدا لعنت کند این دختره را به شدیدترین وجه؛ به نزد او برو و به وی بگو: پدرت می گوید: به خدا سوگند! اگر بعد از امروز، پیش من بیایی، شکایت کنی یا بدون اجازه ی او، از خانه خارج شوی، هر آینه انتقام او را از تو خواهم گرفت؛ سپس خدمت فرزند امام رضا علیه السلام شرفیاب شو و سلام مرا به او برسان و بیست هزار دینار، برایش ببر و «شهری» [۱] را که دیشب سوارش شدم، پیشکش حضرت کن؛ آنگاه به سادات بنی هاشم دستور بده، خدمت حضرت شرفیاب شوند و عرض ادب نمایند.

یاسر خادم گفت: به بنی هاشم، دستور لازم را دادم و خودم نیز با آنها، خدمت حضرت رسیدم و عرض ادب نمودم و سلام مأمون را، به حضرت رساندم و مبلغ مورد نظر را، در مقابل او نهادم و شهری را بر حضرت عرضه داشتم که ساعتی در او نگریست، سپس تبسمی کرد و فرمود:

ای یاسر! قول و قرار میان ما و او، چنین بود که حتی با شمشیر بر من هجوم آورد؛ آیا او نمی داند که مرا، یاور و مانعی است که بین من و او، فاصله می اندازد؟

عرض کردم: سرورم! ای فرزند رسول خدا! این لحن عتاب و برخورد را، وا گذارید و گذشت نمائید؛ به خدا سوگند! و به حق جد بزرگوارت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، هر چه کرده از روی آگاهی نبوده و اصلا نمی دانسته که در چه نقطه ای، از زمین خدای متعال است و به یقین، بین خودش و خدای خودش، نذر صادقانه کرده و سوگند خورده است که بعد از این هرگز شراب ننوشد و مست نکند؛ چه اینکه شراب، از بندها و دامهای شیطان است و هنگامی که شما، ای فرزند رسول خدا! نزد او تشریف بردید، این ماجرا را به خاطرش نیاورید و ملامت و سرزنشش نفرمائید.

امام جواد علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! قصد و نظر من نیز همین بود؛ سپس لباسهای خود را طلبید و از جا، بلند شد و همه ی حاضرین، همواره حضرت بلند شدند تا اینکه به نزد مأمون در آمد و چون چشم مأمون به حضرت افتاد، پیش پای حضرت بلند شد و او را به سینه چسبانید و به وی خوش آمد گفت و به احدی، اجازه ورود نداد و پیوسته با حضرت گفتگو و مشورت می کرد وقتی گفتگوها به پایان رسید، امام جواد علیه السلام فرمود: ای امیرمؤمنان! مأمون جواب داد: گوش به فرمان تو هستم و بسیار تو را یاری نمایم؛ حضرت فرمود: یک نصیحتی برای تو دارم، آن را قبول کن؛ مأمون گفت: به دیده ی منت دارم؛ نصیحت شما چیست ای فرزند رسول خدا؟!

امام جواد علیه السلام فرمود: مایلم که تو، هنگام شب بیرون نروی؛ چه اینکه از این مردم بخت برگشته نسبت به تو خاطر جمع نیستم و بازوبندی نزد من است که می توانی، خود را در حصار آن قرار دهی و از شرور و بلاها و ناگواریها و آفتها، ایمن گردانی؛ چنانکه دیشب خدای متعال مرا از تو نجات داد و هرگاه با وجود آن بازوبند، با سپاه روم و ترک، روبه رو شوی و همه ی اهل زمین، دست به دست یکدیگر دهند تا بر تو فائق آیند؛ به خواست خدای جبار، هرگز طرفی نخواهند بست و چنانکه مایل باشی، حرز را برایت بفرستم تا در برابر تمام آنچه گفتم، بدان پناه جویی.

مأمون گفت: آری، آن را به خط خودتان بنویسید و برایم بفرستید؛ حضرت فرمود: بلی.

یاسر خادم گفت: چون صبح دمید، امام جواد علیه السلام قاصدی فرستاد و مرا فرا خواند؛ وقتی خدمت حضرت رسیدم و در مقابلش نشستم؛ پوست آهویی از آهوان سرزمین «تهامه» طلبید؛ سپس با خط مبارک خود، بازوبند زیر را نوشت؛ آنگاه به من فرمود: ای یاسر! این بازوبند را به امیر مؤمنان بده و به او بگو، آن را در میان جعبه ای (کوچک) نقره ای که آنچه بعدا خواهم گفت، بر آن حک می شود، قرار دهد و چون خواست آن را به بازویش ببندد، به بازوی راستش ببندد و وضوی نیکو و تمام و کاملی بگیرد و چهار رکعت نماز بگزارد؛ در هر رکعت، حمد یک مرتبه و هفت مرتبه، آیهٔ الکرسی و هفت مرتبه، آیه ی شهد أنه لا اله الا هو و الملائکهٔ و أولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم [۲] و هفت مرتبه سوره ی والشمس و ضحیها و هفت مرتبه، سوره ی واللیل اذا یغشی و هفت مرتبه، سوره ی قل هو الله احد را بخواند و چون از نماز فراغت یافت، در سختیها و مشکلات آن را بر بازوی راست خود ببندد و به حول و قوه ی الهی، از هر چیزی که ترسان و بیمناک است، سالم خواهد ماند و سزاوار است که این اقدام، همزمان با حلول ماه در برج عقرب، صورت نگیرد و اگر با مردم سرزمین روم و پادشاهانشان، جنگ کند به خواست خدای متعال و برکت این حرز، بر آنها پیروز خواهد گشت.

روایت شده است که وقتی مأمون، ویژگی های این حرز و بازوبند را از امام جواد علیه السلام شنید، با رومیان جنگید و خدای متعال بر آنان، نصرتش بخشید و غنیمتهای بسیاری از ایشان، نصیبش فرمود و در هیچ جنگ و ستیزی، آن را از خود جدا نمی کرد و خدای متعال با فضل و کرمش، او را یاری می کرد و با مشیت خویش، به پیروزی اش می رساند؛ البته او با حول و قوه ی خویش، صاحب اختیار نصرت و پیروزی است.

متن حرز از این قرار است:

«بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ ستایش خدای را که پروردگار جهانیان است...» تا آخر سوره ی حمد... (ألم تری أن الله سخر لکم ما فی الأرض و الفلک تجری فی البحر بأمره و یمسک السماء أن تقع علی الأرض الا باذنه ان الله بالناس لرءوف رحیم) [۳] «ندیدی که هر چه در زمین است، خدا مسخر شما گردانید و کشتی در دریا، به فرمان او سیر می کند! و آسمان را، قدرت او نگاهداشته تا بر زمین نیفتد! مگر با اجازه خدا که همانا خدای متعال، درباره ی بندگان بسیار رئوف و مهربان است.»

خدایا! تو، یگانه ای؛ مالک [و جزا دهنده] روز جزایی؛ هر چه به خواهی، می کنی بدون منازعه و درگیری (با رقیب) و بهر کس به خواهی، بدون منت عطا می کنی و هر چه خواهی، انجام می دهی هر حکمی که اراده کنی، صادر می فرمایی و روزگار را، میان مردم دست به دست می گردانی و آنان را، بر سمند احوال گوناگون و حوادث رنگارنگ می نشانی.

از تو می خواهم به حق اسمت که بر بارگاه و سرسرای بزرگی و بزرگواری، نگاشته شده و از تو می خوانم به حق اسمت که بر سراپرده اسرار برتر و غالب و بالاتر و نیکو و زیبا و تر و تازه و خرم نوشته شده است؛ همان اسمی که رب و مدبر فرشتگان هشتگانه و رب عرشی است که ثابت و استوار بوده و از جای خود نجنبد! و از تو می خواهم به حق آن چشمی که به خواب نمی رود و به حق آن حیاتی که نمی میرد و به نور و جهت که هرگز به تاریکی نمی گراید.

و به حق اسم بزرگتر بزرگتر بزرگتر و به حق اسم عظیمتر عظیمتر عظیمتر، آن اسمی که به حقیقت و باطن آسمانها و زمین، احاطه دارد و به حق آن اسمی که خورشید، از آن تابندگی یافت و ماه بدان پرتو افشان گردید و دریاها، به وسیله ی آن پر و لبریز شد و به تلاطم آمد و کوهها، به برکت آن برافراشته شد و به حق آن اسمی که عرش و کرسی، بدان استقرار یافتند و به حق آن اسمی که بر سرسرای عرش نگاشته شده است.

و به حق آن اسمی که بر سرسرای بزرگی و بزرگواری، نگاشته شده و به حق آن اسمی که بر سرسرای شکوه و زیبایی، نوشته شده و به حق آن اسمی که بر سرسرای قدرت و توانایی، ثبت گردیده است و به حق اسم تو که عزیز است و به حق اسمهای مقدس، بزرگوار و نهفته ی در گنجینه ی علم غیبت، و از تو نیکی و خیری را می طلبم که فراتر از حد امیدواری ام است، و از شر هر آنچه از آن بیم دارم و از شر هر آنچه بیم ندارم، به عزت و قدرت تو پناه می برم.

ای همره محمد صلی الله علیه و اله و سلم، در روز جنگ حنین! و ای همراه علی علیه السلام، در روز جنگ صفین!، ای پروردگار من! نابود کننده ی زورگویان و شکننده ی مغروران و متکبران تو هستی؛ از تو می خواهم به حق طه و یس و به حق قرآن عظیم و به حق فرقان حکیم و محکم که بر محمد و آل او درود فرستی و به وسیله ی این بازوبند، بازوی صاحبش را محکم و استوار گردانی.

و به وسیله ی تو هر زورگوی لجوج و کینه توز و هر شیطان سرکش و هر دشمن بی رحم درنده خوی و هر دشمن زشت خو را به گلو و حلقومشان دفع می کنم (از تو می خواهم حلقومشان را بگیری وشرشان را از من کفایت و دفع کنی) و او (صاحب بازوبند) را از کسانی قرار ده که خود را تسلیم تو کرده و کار خود را به تو واگذار نموده و تو را، پشت و پناه خود قرار داده اند.

خدایا! به حق این اسمها که آنها را به زبان آوردم و خواندم، در حالی که تو به حق آنها از من آگاه تری و از تو می خواهم، ای صاحب منت عظیم و بزرگ! و بخشش کریمانه و صاحب اختیار دعاهای مستجاب و کلمه های تام و کامل و اسمهای نافذ و مؤثر! و از تو می خواهم، ای روشنایی روز! و ای روشنایی شب! و ای روشنایی آسمان و زمین! و ای روشنایی نور و روشنایی! و ای روشنایی ای که هر نور و روشنایی ای، به (قدرت و نور) او پرتو افشانی می کند! ای داننده ی تمام نهفته ها و نهانها در خشکی و دریا و زمین و آسمان و کوهها!

و از تو می خواهم، ای کسی که فانی نمی شود و نابود نمی گردد و زوال نمی پذیرد و و نه برایش شیئیتی است که متصف به

صفات (مخلوقات) شود (یا اینکه: و نه برایش چیزی مثل عضو است که متصف به صفاتی شود غیر از صفات عضو دیگر) و نه به حدی، محدود است و نه معبودی با وی است و نه معبودی جز او هست و نه در سلطنت و قدرتش، شریک و انبازی دارد و نه عزت، بر غیر او یار می شود؛ پیوسته به دانشها، آگاه است و بر دانشها، وقوف دارد و سامان دهنده ی امور است و بر زوایای هستی (یا: و بر همه حوادث و امور زمانی) مطلع می باشد و استواری دهنده ی تدبیر بوده، نسبت به آفریدگان بینا و از کارها با خبر است.

تو آن کسی هستی که صداها، برایت فرو افتاده و نرم و آهسته اند و عقلها، در تو گم و سرگردان شده اند و اسباب و وسایل پیش تو (و با تو) در تنگنا و مضیقه اند (کارایی ندارند و همه کاره تویی) و نور تو، هر چیز را پر کرده و هر چیزی از تو، بیمناک است و هر چیزی به سوی تو، گریزان بوده و هر چیزی بر تو، توکل نموده است و تو، در بزرگی ات بلند مرتبه ای و در زیبایی ات، با شکوه و فوق العاده ای و در قدرت و توانایی ات، با عظمت می باشی و تو آن کسی هستی که چیزی، درک و دریافتت نکند و تو، بلند مرتبه، بزرگ و با عظمتی، اجابت کننده ی دعاها؛ برآورنده ی حاجتها؛ برطرف کننده ی غمها و غصه ها و صاحب نعمتها هستی.

ای کسی که در فراز خویش، فرود است و در فرود خود، فراز و در تابندگی خویش، نور افشان و در سلطنت و فرمانروایی خود، نیرومند و در حوزه اقتدار و مملکت خویش، عزیز و غیر قابل نفوذ؛ بر محمد و آل او، درود فرست و صاحب این بازوبند و این حرز و این نوشته را، با دیده ی بی خواب خویش محافظت کن و در حمایت ستون و پایگاه انحراف و زوال ناپذیرت قرارش ده و به حق توانایی ات بر وی، به او رحمت آور که همانا او، روزی خور توست.

بنام خداوند بخشنده ی مهربان؛ بنام خدا و به ذات خدا استعانت می جویم؛ همسر و فرزندی، برای او نیست؛ بنام آن خدایی که شأن او؛ قوی؛ برهان و حجت او عظیم و سلطان و قدرت ملک او، شدید است؛ هر چه خدا خواهد، شدنی و هر چه او نخواهد، ناشدنی است؛ گواهی می دهم که نوح، رسول (صاحب رسالت و فرستاده شده به سوی همه مردم) خداست و ابراهیم، دوست خداست و موسی، هم صحبت و محرم اسرار خداست و عیسی پسر مریم، - درود خدا بر او و بر تمام ایشان باد - کلمه ی خدا و روح اوست و حضرت محمد صلی الله علیه واله و سلم خاتم پیامبران بوده، بعد از او پیامبری نیست.

و از تو می خواهم به حق آن ساعتی از روز قیامت که ابلیس ملعون، آورده می شود و آن ملعون در آن ساعت می گوید: به خدا سوگند! من نبودم، جز اینکه به تحریك سرکشان و متمردان می پرداختم؛ خدا نور آسمان و زمین است و اوست، مسلط و چیره و غالب، تنها اوست و قدرت برتر و غالب تنها از آن اوست. و اوست حکیم و آگاه.

خدایا! و از تو می خواهم به حق همه ی این اسماء و صورت و صفاتشان که عبارت است از: پاك و منزه است، آن کسی که عرش و کرسی را آفرید؛ و بر آن مستولی و حاکم شد؛ از تو می خواهم هر بدی و خطری را، از صاحب این نوشته ی من، برگردانی که او بنده ی تو و فرزند بنده ی تو و فرزند کنیز توست و تو، آقا و سرور او و هستی؛ پس ای خدا! و ای پروردگار! او را از همه ی بدیها باز دار و دیده ی ستمگران و زبان دشمنان و کسانی که قصد بدی و ضرر زدن به وی را دارند، از او منصرف گردان و هر خطر و امر وحشتناك و ترسناکی را، از وی دفع فرما.

و هر بنده ای از بندگانت، یا کنیزی از کنیزانت، یا سلطان سرکش، یا شیطان مذکر، یا شیطان مؤنث، یا جن زده ی مذکر یا جن زده ی مؤنث یا غول [۴] مذکر یا غول مؤنث که قصد دارنده ی این نوشته کند، به ظلم و ستم، یا ضرر و زیان، یا مکر و حیله، یا امر ناخوشایند، یا حقه، یا خدعه، یا آزردگی (یا جراحت یا قتل یا غلبه و چیرگی) یا بدگویی، یا فساد و تباهی، یا غرق، یا ریشه کن کردن و استیصال، یا آسیب و آفت (یا تباهی و هلاکت)، یا درگیری، یا پیمان شکنی و بی وفایی و خیانت، یا استیلا و زور، یا پرده دری، یا زور آوری، یا آسیب رسانی، یا علیلی و نقص، یا کشتار، یا آتش سوزی، یا انتقام گیری، یا قطع رابطه (یا قطع اندام)، یا جادوگری، یا تغییر شکل و شمایل، یا بیماری، یا درد، یا برص (پیسی) [۵] یا جزام [۶] ، یا شدت و ستی، [یا آفت و ضرر]، یا فقر و تنگدستی، یا گرسنگی، یا تشنگی، یا وسوسه، یا نقصان در دین و معیشت، پس او را، به هر وسیله که خواهی و هر گونه، اراده کنی

و از هر کجا که مایل باشی، کفایتش فرما؛ همانا تو، بر هر کاری قادر و توانایی و صلوات و سلام خداوند بر سید و سرور ما، حضرت محمد و تمام آل او باد؛ صلوات و سلامی فراوان؛ و هیچ نیرو و توانی نیست، مگر از جانب خدای بلند مرتبه و بزرگ؛ و سپاس و ستایش، از آن خدا، پروردگار جهانیان است.

اما آنچه بر جعبه (کوچک) نقره ای خالص (که بر بازو بسته می شود) نقش و حک می شود، از این قرار است:

ای کسی که در آسمانها، بلند آوازه و سرشناسی! ای کسی که در زمین ها، مشهور و معروفی! ای کسی که در دنیا و آخرت معروف و سرشناس می باشی! گردن کشان و زور مداران، در جهت خاموش نمودن نور و روشنائیت [۷] و نیز به خوابانیدن و خفه کردن ذکر و یادت، تلاش و کوشش کردند؛ اما خدای متعال پروا کرده، جز اینکه نور تو (نور محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم) را کمال بخشد و ذکر و یادت را ظاهر و آشکار کند، هر چند مشرکان را خوش نیاید. [۸] .

[۱۹] ۱۹ – و نیز گفته است:

حرز دیگری برای امام جواد علیه السلام نقل شده که این است: ای نور و روشنایی! ای دلیل و برهان! و ای روشنگر و آشکار کننده! ای پرتو افشان! ای پروردگار من! بدی ها و آسیب های روزگار را، از من کفایت فرما و از تو می خواهم، نجات روزی را که در آن روز، در صور دمیده می شود. [۹] .

پی نوشت ها:

[۱] نوعی از اسبان تا تاری.

[۲] سوره ی آل عمران، آیه هجده.

[۳] حج: ۲۲ ۶۵.

[۴] غول: جن ساحر، افسونگر، هر چه به ناگاه فرو گیر و هلاک کند، هر چیزی که عقل را زائل کند. لسان العرب.

[۵] برص نوعی بیماری پوستی است.

[۶] جزام نوعی بیماری است که موجب ریزش گوشت و اعضاء می شود.

[۷] مراد نور محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم، می باشد.

[۸] مهج الدعوات: ۳۶.

[۹] همان ۴۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حجتهای خدا بر دینش

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام آمده است:

امام جواد فرمود: بهقین حجتهای خدای متعال بر دین او، بزرگترین حجت و دلیلی است که بر بندگان خود، گماشته است، بنابراین، هر کس از آنها بهره کافی بگیرد، مبادا چنین پندارد که کسی را که خدا او را از آن حجتها منع کرده [بر وی برتری دارد، هر چند از حیث مال و ثروت و زیبایی و شرافت در بالاترین حد، باشد، زیرا اگر چنین پندارد] چنان است که بزرگترین نعمت خدای متعال را کوچک شمرده است و همانا دشمنی از دشمنان ناصبی ما او را به خاطر علوم ما اهل بیت که آموخته، براند و منع کند، البته هر

آینه برای او برتر و فراتر است از تمام دارایی کسی که بر او، در مال و ثروت برتری دارد، هر چند هزار برابر آن را در راه خدا صدقه دهد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: ۳۵۱ ح ۲۳۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حرمت آتش بر نسل امام حسن و امام حسین

خطیب بغدادی آورده است:

جعفر بنزید گفت: در بغداد به سر می بردم، محمد بن منذر بن مهریز به من گفت: دوست داری تو را نزد امام (پسر رضا) جواد علیه السلام ببرم؟ گفتم: آری، پس مرا نزد حضرت برد، و هر دو سلام دادیم و نشستیم، محمد بن منذر به حضرت عرض کرد: آیا سخن رسول خداست که چون فاطمه علیها السلام، عفت و پاکدامنی ورزید، خدای متعال آتش را بر نسل او حرام کرد؟

حضرت فرمود: حرمت آتش، مخصوص امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ بغداد ۳: ۵۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حزن حضرت در آخرین وداع پدرش از کعبه

مسعودی آورده است:

از امیه بن علی روایت شده که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم، در همان سالی که به حج مشرف شد؛ سپس رهسپار خراسان گردید؛ پسرش امام جواد نیز کهک سال داشت، با او بود؛ امام رضا علیه السلام با کعبه وداع کرد و چون طواف وداعش به پایان رسید، نزد مقام بازگشت و نماز طواف گزارد و امام جواد علیه السلام بر دوش موفق خادم قرار داشت که او را طواف می داد؛ وقتی امام جواد علیه السلام به حجر الاسود رسید، نشست و خیلی طول داد تا اینکه موفق به او عرض کرد: بر خیز، ای آقای من! فدایت شوم!

امام جواد علیه السلام فرمود: از جای خود بر نمی خیزم، مگر خدای متعال اراده نماید و موج اندوه، در سیمای مبارکش آشکار گشت؛ موفق خدمت امام رضا علیه السلام رسید و ماجرا را به اطلاع حضرت رساند.

امام رضا علیه السلام از جای خود بلند شدند و نزد امام جواد علیه السلام رفته، به او فرمودند: عزیزم!

برخیز.

امـام جواد علیه السـلام گفت: از این جـایی که نشسـته ام، بر نمی خیزم و چگونه برخیزم، در حـالی که شـما را در وداع کعبه چنـان دیدم که دیگر به سوی آن، باز نمی گردید! امام رضا علیه السلام به او فرمود: با من بر خیز و امام جواد علیه السلام، پدر را همراهی کرد! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الوصیه: ۲۰۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حضور امام جواد در مراسم خاکسپاری پدر بزرگوارش

راوندی آورده است:

از ابوالحسن بن معمر بن خلاد روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام در مدینه به من فرمود: ای معمر! سوار شو، عرض کردم: به سوی کی؟

حضـرت فرمود: چنان که به تو گفته شد، سوار شو، پس من، به همراه حضرت سوار شدم تا اینکه به دشتی رسیدیم و به زمینی پست و به زمینی بلنـد و مرتفـع. حضـرت فرمود: در اینجـا بـایست و من توقف کردم و حضـرت از نزد من رفت، پس از مـدتی بـازگشت، عرض کردم: فـدایت شوم! کجـا تشـریف داشتیـد؟ حضـرت فرمود: هم اکنون پـدرم را به خـاک سپردم و آن حضـرت، در خراسان بود.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۶ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حواله دادن مردم به علی بن حدید

شیخ طوسی گفته است:

از ابو علی بن راشـد روایت شـده که گفت: به امـام جواد علیه السـلام عرض کردم: فـدایت شوم! در بین شـیعیان اختلاف است، آیا پشت سـراران هشام بن حکم نماز بگزارم؟ حضـرت فرمود: بر تو باد به علی بن حدیـد، عرض کردم: به گفتارش عمل کنم؟ فرمود: آری، پس علی بن حدید را دیدار کرده، از او پرسیدم: آیا پشت سراران هشام بن حکم، نماز بجای آوریم؟ جواب داد: خیر.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۵۶۳ ح ۴۹۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حکم نماز در لباسی که از بازار خریداری شود

کلینی گفته است:

از محمـد بن حسین اشـعری روایت شـده که گفت:کی از شـیعیان، در نـامه ای به امام جواد علیه السـلام نوشت: چه می فرمائیـد در پوستینی که از بازار، خریداری شود؟ حضرت فرمود: اگر مورد اعتماد و اطمینان است، اشکالی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۳۹۸ ح ۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حکم نماز شکسته و کامل

شیخ طوسی گفته است:

از عمران بن محمـد روایت شـده که گفت: به امـام جـواد علیه السـلام عرض کردم: فـدایت شوم! در فاصـله پـانزده مـایلی،عنی پنج فرسخی املاکی دارم؛ چه بسا به آنجا می روم و سه روزا، پنج روز وا هفت روز در آنجا می مانم؛ نمازم شکسته استا کامل و تمام؟ حضرت فرمود: در طول راه شکسته، و در املاك خود، تمام بجای آور. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۳: ۲۱۰ ح ۵۰۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حکم نماز در حرمین شریفین

شیخ طوسی گفته است:

از محمد بن ابراهیم حضینی روایت شده که گفت: راجع به نماز شکسته و نماز تمام، از امام جواد علیه السلام دستور خواستم. حضـرت فرمود: وقتی به حرمین شـریفین (مکه و مـدینه) داخل شـدی: قصـد ده روز کن و نماز را تمام، اقامه نما؛ به حضـرت عرض کردم: همانا من،ك روزا دو روزا سه روز قبل از ترویه، داخل مکه می شوم؛ حضـرت فرمود: قصد اقامت ده روز کن و نماز را تمام به جای آور. [۱] .

و نیز نقل کرده است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نوشتم: روایات مختلفی از پدران بزرگوار شما در مورد قصر و اتمام در حرمین شریفین، نقل شده است؛ برخی از آنها به اتمام نماز، هر چندک نماز باشد، دستور داده اند؛ بعضی دیگر فرمان به قصر نماز داده اند تا وقتی که قصد ده روزه صورت نپذیرد و من، همواره نماز خود را، تمام اقامه می کردم تا اینکه در موسم حج سال جاری، فقیهان شیعه گفتند، نماز من شکسته است؛ زیرا قصد اقامت ده روزه، نکرده ام و از این بابت دل تنگ شده ام و می خواهم نظر مبارک شما را بدانم. حضرت با دستخط مبارک خود، مرقوم فرمود: خدایت رحمت کند! تو از فضیلت نماز در حرمین شریفین، بر نماز در غیر آن آگاهی، بنابراین، دوست دارم وقتی به حرمین داخل شدی، نماز خود را شکسته نخوانی و در آنها، بسیار نماز بگزاری. دو سال بعد، خدمت حضرت رسیدم و حضورا عرض کردم: خدمتتان، چنان نوشته بودم و شما چنین فرموده بودید. حضرت فرمود: آری همینطور است؛ عرض کردم: منظور شما از حرمین چیست؟ فرمود: مکه و مدینه؛ پس هر گاه از منی گذشتی: نماز را شکسته اقامه کن و چون از عرفات، راهی منا و رهسپار مکه شدی و کعبه را زیارت کردی و به منی بازگشتی، در آن سه روز نماز را تمام بجای آور؛ و سه روز با انگشتان مبارک خود هم نشان دادند.[۲] .

کلینی گفته است:

از ابراهیم بن شبیه، روایت شده که گفت: در نامه ای، از امام جواد علیه السلام حکم اتمام نماز در در حرمین را سؤال کردم؟ حضرت در جواب نوشت: چنان بود که رسول خدا، نماز زیاد گزاردن در حرمین را دوست می داشت؛ لذا تو هم زیاد در آنها نماز اقامه کن و تمام بجای آور. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۳: ۴۲۷ ح ۱۴۸۴.

[۲] همان: ۴۲۸ ح ۱۴۸۷.

[۳] کافی ۴: ۵۲۴ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حق آل محمد

شیخ طوسی گفته است:

علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل، داخل شد در حالی که متولی موقوفات حضرت در شهر قم بود، پس خطاب به حضرت عرض کرد: سرور من! ده هزار درهم از موقوفات خود را بر من ببخش که آنها را خرج کرده ام.

حضرت فرمود: حلالت باد، وقتی صالح بیرون رفت، امام جواد علیه السلام فرمود:کی از اینان، بر مال و منالی که حق آل محمد وتیمان و بینوایان و تهیدستان آنها و واماندگان در راه از ایشان است، چنگ می اندازد و بالا می کشد، سپس می آید و می گوید: مرا حلال کن! آیا فکر می کنی، می پندارد که جواب رد به او می دهم! به خدا سوگند! خدای متعال در روز قیامت، خیلی سریع و دقیق باز خواستشان خواهد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱ : ۵۴۸ ح ۲۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حج کسی که آگاه و بینا (شیعه) شده است

صدوق گفته است:

از ابو عبدالله خراسانی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: قبلا حج گزارده ام در حالی که جزء مخالفین بودم و امسال نیز به حج مشرف شده ام و خدای متعال بر من منت نهاد و به امامت شما معرفت پیدا کردم و متوجه شدم که راه و رسم پیشینم، باطل و نادرست بوده است؛ اکنون حجم را چگونه می بینید؟ حضرت فرمود: حج امسال خود را، حجه الاسلام (واجب) و حج قبلی را مستحب قرار بده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لاحضره الفقیه ۲: ۴۳۰ ح ۲۸۸۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حج غیر شیعه

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: ابراهیم بن محمد بن عمران همدانی در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشت: قبلا که شیعه نبودم، حج به جای آورده ام و چون سفر اولم بوده، حج تمتع گزارده ام، تکلیفم چیست؟ حضرت در جوابش فرمود: دوباره حج بجای آور. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۲۷۵ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حج گزاردن از ناصبی

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار نقل شده که گفت: در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم: آیا کسی که به نیابت ناصبی، حج بجا آورد، گناه کرده است و آیا سودی از این حج، به ناصبی می رسدا خیر؟ حضرت در جوابم نوشت: نه به نیابت ناصبی، حج گزارده شود و نه نیابت حجی به او واگذار گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴ : ۳۰۹ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حج گزاردن نیابتی از کسی که بار اول اوست

شیخ طوسی گفته است:

از بکر بن صالح روایت شده که گفت: در نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم: پسرم در سفر حج، همراه من است و وادارش کرده ام که به نیابت مادرم، حج گزارد؛ آیا از حج واجب مادرم کفایت می کند؟ حضرت در جوابم نوشت: خیر کفایت نمی کند و این، در حالی بود که مادرش، حج بجای نیاورده و پسرش نیز بار اولش بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۵: ۴۱۲ ح ۱۴۳۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حج وصیت کننده

شیخ طوسی گفته است:

از محمد بن حسن بن ابی خالد، روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، راجع به کسی که به صورت مبهم سفارش به حج کرده است، پرسیدم. حضرت فرمود: اگر از ک سوم مال او، چیزی باقی ماند، صرف حجش می شود.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۹: ۲۲۶ ح ۸۸۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حق همسر

شیخ طوسی گفته است:
از علی بن مهزیار نقل شده که گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به مردی پرسیدم که همسری دارد و او برایش، فرزندی به دنیا نیاورده و از همسر دیگرش، دارای فرزند است و می خواهد، همسر بی فرزند را از مال خود محروم سازد؛ لذا در زنده بودن و در حال سلامت خود، تمام دارایی خویش را به فرزندش داده و برآن شهادت و گواهی گرفته و چیزی برای همسرش در نظر نگرفته است؛ در حالی که بعد از این نیز چند سال با وی، زندگی کرده است؛ بفرمائید: آیا کار او درست است؟ خصوصا اگر به او نگفته و رضایتش را جلب نکرده است و از او حلالیت نخواسته و این کار را، تنها به این دلیل که مال، متعلق به اوست و حق هر دخل و تصرفی در آن را، تا زنده و سالم است دارد، انجام داده است؟ حضرت در جوابم نوشت: حق همسرش، واجب است و باید او را، راضی کند و از او حلالیت بطلبد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۹: ۱۶۲ ح ۶۶۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حکم محارب

قمی گفته است:
علی بن حسان از امام جواد علیه السلام روایت کرده است: که فرمود: هر کس به ستیز با خدا برخیزد و غارتگری نماید و قتل نفس کند، قصاص او کشته شدن و به دار آویخته شدن می باشد و هر کس به ستیز با خدا برخیزد و قتل نفس کند؛ ولی دست به غارت نزند، قصاص او، کشته شدن تنهاست و به دار کشیده نمی شود و هر کسی که به ستیز با خدا برخیزد و دست به غارت بزند؛ اما کسی را نکشد، مجازاتش این است که دست و پایش به خلافکدیگر قطع شود و هر کسی که به ستیز با خدا برخیزد و کسی را نکشد، و دست به غارت نزند، مجازاتش تبعید است؛ سپس خدای متعال استثناء کرده و فرموده است: (الا الذین تابوا من قبل أن تقدروا علیهم) [«مگر آنان که پیش از دستافتن (امام) بر آنها، توبه کنند.» [۱]]؛عنی پیش از آنکه گرفتار قانون حکومت اسلامی شوند، توبه نمایند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مائده: ۵ ۳۴.

[۲] تفسیر قمی ۱: ۱۶۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حکم محارب

قمی گفته است:

علی بن حسان از امام جواد علیه السـلام روایت کرده است: که فرمود: هر کس به ستیز با خـدا برخیزد و غارتگری نماید و قتل نفس کنـد، قصاص او کشـته شـدن و به دار آویخته شدن می باشد و هر کس به ستیز با خدا برخیزد و قتل نفس کند؛ ولی دست به غارت نزنـد، قصاص او، کشـته شـدن تنهاست و به دار کشـیده نمی شود و هر کسـی که به ستیز با خـدا برخیزد و دست به غارت بزنـد؛ اما کسـی را نکشـد، مجـازاتش این است که دست و پایش به خلافکـدیگر قطع شود و هر کسـی که به ستیز با خـدا برخیزد و کسـی را نکشـد، و دست به غارت نزنـد، مجازاتش تبعیـد است؛ سـپس خـدای متعال اسـتثناء کرده و فرموده است: (الا الذین تابوا من قبل أن تقـدروا علیهم) [«مگر آنان که پیش از دسـتافتن (امام) بر آنها، توبه کننـد.» [۱]]؛عنی پیش از آنکه گرفتـار قانون حکومت اسـلامی شوند، توبه نمایند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] مائده: ۵ ۳۴.

[۲] تفسیر قمی ۱: ۱۶۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حکم راهزنان

عیاشی در تفسیر خود نقل کرده است:

از احمـد بن فضل خاقانی – از آل رزین –، روایت شده که گفت: راهزنان در جلولاء، راه کاروانهای حجاج و غیر ایشان را بسـتند و بعـد از غـارت کاروانیـان، متواری شدنـد؛ خبر به معتصم عباسـی رسـید؛ به فرمانـدار خود در جلولاـء نوشت: آیـا این چنین و به این صورت به (حفـاظت از) راهها امر شـده بودی، بیـخ گوش امیر المؤمنین راهزنی می شود سـپس راهزنان متواری می گردنـد؟! (یا: و سپس اموال مردم را به غنیمت می برند).ا به جستجوی آنها پرداخته، بدیشان دست میابی وا دستور می دهم، هزار تازیانه به تو بزنند؛ سپس در جایی که راهزنی شد به دارت بیاویزند.

راوی گفت: فرماندار، به جستجوی راهزنان پرداخت تا بدیشان دستافت و مطمئن شد که خودشانند؛ سپس به معتصم گزارش کرد و او نیز فقیهان و ابن ابی دؤاد قاضی وقت را، فرا خواند و در حالی که امام جواد علیه السلام حضور داشت، حکم مجازات راهزنان را، از آنهـا پرسـید؛ آنانکصـدا گفتنـد: حکم خـدای متعـال دربـاره راهزنـان، پیشـاپیش صادر شـده است؛ در این آیه کریمه: (انما جزاء الـذینحاربون الله و رسوله وسـعون فی الأرض فسادا انقتلوا أوصـلبوا أو تقطع أیـدیهم و أرجلهم من خلاف أونفوا من الأرض) [«همانا کیفر کسانی که با خـدا و رسول او، به ستیز برخیزنـد و در زمین، به ایجاد فساد و تباهی کوشـند، جز این نیست که کشـته شونـد؛ا به دار آویخته گردنـد؛ا دست و پایشـان در جهت خلاـف (دست راست بـا پـای چپ؛ا دست چپ و پـای راست.) بریـده شـود وا تبعید شوند.» [۱]]؛ اکنون امیر مؤمنان می تواند، به هرک از این گزینه ها که بخواهد، فرمان دهد.

راوی گفت: معتصم رو به امـام جـواد علیه السـلام نمود و به حضـرت عرض کرد: نظر مبـارک شـما، در مورد پاسـخ اینـان چیست؟

حضرت فرمود: این فقیهان و قاضی ابودؤاد، سخنانی گفتند که به گوش امیر مؤمنان رسید. معتصم گفت: می خواهم نظر شما را بدانم. امام جواد علیه السلام فرمود: آنان، البته در فتوای خود به خطا رفتند و آنچه لازم است، امیر مؤمنان در این خصوص مد نظر داشته باشد، این است که ملاحظه کند؛ هرگاه این گروه راهزن، راه را نا امن کرده، کسی را نکشته اند و مالی را به غارت نبرده اند، دستور زندانی کردن آنان را صادر فرماید که این معنی دور کردن ایشان از سرزمین (صالحان) بواسطه نا امن کردن راه، می باشد و چنانکه راه را نا امن کرده، و کسی را کشته باشند، به کشتن ایشان دستور دهد و در صورتی که راه را، نا امن کرده، کسی را کشته و مالی را به غارت برده باشند، نخست فرمان دهد تا دست و پای آنان، در جهت خلافکدیگر، بریده شود و بعد از آن، حکم اعدامشان را صادر نماید. راوی گفت: معتصم به فرماندار خود نوشت که دیدگاه امام جواد علیه السلام را در مورد آنان به اجرا در آورد [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مائده: ۵ ۳۳.

[۲] تفسیر عیاشی ۱: ۳۱۴ ح ۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

حد نزدیکی با حیوانات و دزدیدن کفن مرده

ابن شهر آشوب نقل کرده است:

نویسنده جلاء و شفاء در خبری آورده است که: وقتی امام رضا علیه السلام به شهادت رسید، محمد بن جمهور قمی و حسن بن راشد و علی بن مدرك و علی بن مهزیار و عده زیادی از شهر های مختلف، به مدینه آمدند و از جانشینی آن حضرت، سراغ گرفتند؛ به آنها گفته شد: جانشین حضرت در «صریا» [۱] است؛ لذا ما به صریا رفتیم و داخل خانه بزرگی شدیم و حاضران را، سر در گریبان دیدیم؛ ما هم در کنار آنها نشستیم که ناگهان عبدالله، پسر امام موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که سنی از او گذشته بود، داخل گشت؛ مردم گفتند: این امام ماست. اما دانشمندان و فقیهان، اظهار داشتند که از امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام برای ما روایت شده که امامت، بعد از امام حسن و امام حسین علیهما السلام میان دو برادر پدید نمی آید؛ بنابر این، این آقا امام ما نیست؛ اما عبدالله آمد و آمد تا اینکه در بالای مجلس نشست؛ مردی خطاب به او گفت: خدایت گرامی دارد! چه می فرمایی راجع به مردی که: با الاغی نزدیکی کند؟

عبدالله گفت: دستش قطع می شود و حد، بر او جاری می گردد و به مدتکسال، تبعید می شود؛ سپس مرد دیگری بر خاست و خطاب به او گفت: خدایت شایستگی دهد! چه می فرمائید راجع به مردی که همسر خود را به شمارش ستارگان آسمان، طلاق گوید؟ عبدالله جواب داد: زن از آن مرد جدا می شود به سینه و مرکز برج جوزاء (که سه ستاره دارد) و به نسر طایر (که آن هم ستاره ای است که در واقع سه ستاره است کهکث ستاره دیده می شود) و به نسر واقع (که آن هم در واقع سه ستاره استعنی این زن سه طلاقه شده و حق رجوع ندارد و طلاق هم بیش از سه واقع نمی شود). پس از بی باکی او در اشتباه و لغزش، متحیر و شگفت زده شدیم که در این هنگام، امام جواد علیه السلام که هشت سال داشت، به میان ما آمد؛ به احترام او از جا بلند شدیم و حضرت به حاضرین سلام داد و عبدالله، پسر امام کاظم علیه السلام از جای خود بر خاست و در مقابل امام جواد علیه السلام که بر صدر

مجلس، جلوس کرده بود، نشست؛ سپس امام جواد علیه السلام فرمود: پرسشهای خود را مطرح کنید، خدایتان رحمت کند. مرد نخست از جای بر خاست و خطاب به حضرت عرض کرد: خدای متعال به شما احسان و نیکی کند! چه می فرمائید راجع به مردی که با الاغی نزدیکی کند؟

حضرت در جواب فرمود: به کمتر از حد زنا، تازیانه می خورد و قیمت الاغ را می پردازد و سواری و زاد و ولد الاغ، حرام است و در بیابان رها می شود تا مرگش فرا رسد،ا درنده و گرگی او را بخورد. سپس و بعد از سخنی فرمود: ای سؤال کننده! آن مرد (فرضی که در سؤال قبل فرض کردی، اگر) قبر زنی را بشکافد و کفنش را سرقت کند و به او تجاوز کند، در این صورت واجب است، دستش را به واسطه سرقت، قطع کنند و به خاطر زنا، حد بر او جاری نمایند و اگر ازدواج نکرده و مجرد است، تبعیدش کنند و هر گاه متأهل باشد، کشتن و سنگ سار کردنش واجب و اجتناب ناپذیر است. مرد دوم عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چه می فرمائید، راجع به مردی که همسرش را به شماره ستارگان آسمان، طلاق گفته است؟

حضرت فرمود: قرآن می خوانی؟ آن مرد جواب داد: آری؛ حضرت فرمود: سوره طلاق را تا آیه کریمه: (و أقیموا الشهاده لله) [۲] «و شهادت را، برای خدا بر پا دارید.» بخوان؛ ای سؤال کننده! طلاق جز با پنج شرط، واقع نمی شود: گواهی دادن دو شاهد عادل؛ پاک بودن زن از حیض؛ هم خوابگی نکردن در آن پاکی و عزم و اراده قطعی؛ آنگاه بعد از سخنی فرمود: ای سؤال کننده! آیا در آیات قرآن کریم، شماره ستارگان آسمان، وجود دارد؟

عرض کرد: نه؛ تا آخر حدیث. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] صریا، روستائی در سه مایلی شهر مدینه که حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام، آن را ساخته بود.

[۲] طلاق: ۶۵ ۲.

[۳] المناقب ۴: ۳۸۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خ

خبر دادن حضرت از نهان مردم

ابن حمزه طوسی آورده است:

از اباصلت هروی نقل شده که گفت: به مجلس امام جواد علیه السلام در آمدم، در حالیکه گروهی از شیعیان و غیر ایشان خدمتش بودند، پس مردی از میان آنان برخاست و عرض کرد: سرورم! فدایتان گردم!... حضرت فرمود: شکسته نمی شود، بنشین، سپس دیگری برخاست و عرض کرد: آقای من! فدایتان گردم!... حضرت فرمود: اگر کسی را نیافتی، آن را در آب انداز، البته به صاحبش می رسد. راوی گفت: سؤال کننده نشست و چون اهل مجلس متفرق شدند، به حضرت عرض کردم:فدایتان گردم! مسأله شگفت انگیزی مشاهده نمودم، فرمود: آری، راجع به آن دو مرد سؤال می کنی؟ عرض کردم: آری، سرورم! فرمود: اولی برخاست تا بپرسد: آیا نماز ناخدا در کشتی شکسته است؟ پاسخ دادم که شکسته نیست، زیرا کشتی مانند خانه اوست، نه بیرون از آن. و

دیگری بلند شد تا سؤال کند که اگر دسترسی به کسی از شیعیان نداشت، زکاتش را به چه کسی بپردازد که در جوابش گفتم: اگر دسترسی به اهلش پیدا نکردی، آن را در آب بیانداز که البته به اهلش خواهد رسید.[۱] .

راوندی گفته است:

محمد بن اورمه از حسین مکاری نقل کرده که گفت: در بغداد بر امام جواد علیه السلام داخل شدم، در حالی که سرگرم کار خود بود و با خود گفتم که این مرد با توجه به خورد و خوراک و رفاهی که دارد، هرگز به وطنش باز نمی گردد، راوی گفت: حضرت سرش را به زیر انداخت، آنگاه سربرداشت و در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: ای حسین! نان جو و نمک نسائیده در حرم (جدم) رسول خدا، نزد من محبوب تر است از آنچه مرا در آن می بینی.[۲] .

و نیز گفته است:

از محمد بن ولید کرمانی روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و در آستانه در بیرونی، جمعیت زیادی را مشاهده کردم، لذا به نزد مسافر (خادم) رفتم و تا زوال خورشید (ظهر) پیش او نشستم و در آن هنگام، مهیای نماز شدیم، وقتی نماز ظهر را به جای آوردیم، احساس کردم کسی پشت سرم قرار دارد، برگشتم و متوجه امام جواد علیه السلام شدم، بسوی حضرت رفته، دست مبارکش را بوسیدم، سپس حضرت نشست و راجع به شرفیابی ام به محضر مبارکش سؤال کرد، آنگاه فرمود: تسلیم شو! (و از شک در امام خود خارج شو!) عرض کردم: فدایتان گردم! تسلیم شدم، باز فرمود: تسلیم شو! و فرمایش خود را سه مرتبه تکرار کرد و من با خود گفتم: تأکید حضرت به خاطر آن اندک شکی است که هنوز در دلم باقی مانده بود، پس حضرت لبخندی زد و باز فرمود: تسلیم شو!..

در این هنگام عقیده ام را تصحیح و تسلیمم را در برابر امام تدارک نمودم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! تسلیم شدم و خشنود گشتم، پس خدای متعال دغدغه خاطرم را بر طرف ساخت، به گونه ای که اگر سعی می کردم و می خواستم به آن حالت شک باز گردم نمی توانستم. صبح روز بعد به قصد دیدار حضرت رفتم، از در نخست گذشتم و نزدیک گروه اسبان رسیدم، اما هیچ کس نبود که ورودم را اطلاع دهم و انتظار داشتم، کسی مرا راهنمایی کند، اما کسی وجود نداشت تا اینکه گرمای آفتاب و گرسنگی، به شدت بر من فشار آورد و پیاپی آب می نوشیدم تا بلکه شدت گرما و گرسنگی خود را بکاهم، در همین حال، خدمتکاری را دیدم که طبقی از غذا و خوردنیهای دیگر بر سر دارد و خدمتکار دیگر را که آفتابه و لگنی در دست دارد و هر دو به سوی من می آیند، طبق غذا را پیش من گذاشتند و گفتند: حضرت دستور داده است که غذا میل کنی: من نیز شروع به خوردن کردم و سر گرم غذا خوردن بودم که حضرت تشریف آوردند، پیش پای حضرت بلند شدم، ولی دستور دادند، بنشینم و غذای خود را بخورم، من اطاعت کردم که حضرت به خدمتکار، نگریست و به او فرمود تا با من غذا بخورد که بر من گواراتر باشد، بالاخره سیر شدم و طبق را برداشتند و خدمتکار شروع به جمع کردن خورده ریز غذا از زمین کرد که حضرت فرمود: دست نگهدار! هر چه در بیابان باشد رها کن، هر چند ران گوسفندی است و هر چه در خانه است، جمع آوری کن، سپس به من فرمود: بپرس. عرض کردم: خدای متعال مرا قربان شما گرداند! چه می فرمائید راجع به عطر و بوی خوش؟ حضرت فرمود: همانا پدرم دستور داد، از برایش در چوب درخت بان عطر بسازند، امام فضل (وزیر مأمون) برای او نامه نوشت تا خبر دهد که مردم، از این بابت بر او خورده می گیرند، پدرم در جواب فضل چنین نگاشت: ای فضل! آیا نمی دانی کهوسف پیامبر، ابریشم زربافت می پوشید و بر تخت طلایی می نشست و ذره ای از حکمت او، کاسته نشد، سلیمان پیامبر علیه السلام نیز چنین بود، سپس دستور داد که نوعی عطر بنام غالیه، به چهار هزار درهم برایش بسازند. باز پرسیدم: پاداش دوستان شما، در دوستی کردن با شما چیست؟ حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام، غلامی داشت که چون داخل مسجد می شد، مرکبش را نگه می داشت وکبار که او نشسته بود و از مرکب امام نگهداری می کرد، شیعیانی از خراسان آمدند،کی از آنها به غلام امام صادق علیه السلام گفت: ای غلام! آیا دوست

داری از امام خواهش کنی، مرا به جای تو بگمارد تا غلام او باشم و تمام دارایی خود را که از همه نوع و فراوان است، به تو بدهم؟ برو و مرکب حضرت را به من بسپار که به جای تو، از آن مراقبت می کنم، غلام گفت: از حضرت درخواست می کنم. پس غلام بر امام صادق علیه السلام داخل شد و عرض کرد: فدایتان گردم! شما، خدمتگزاری و مدت همنشینی مرا با خود می دانید، آیا اگر خدای متعال خیری برایم حواله کند، از من دریغ می دارید؟ حضرت فرمود: خودم به تو عطا می کنم و عطای دیگری را، دریغ می نمایم! غلام، سخن مرد خراسانی را باز گفت، حضرت فرمود: اگر خدمت ما را نمی خواهی (و نسبت به آن بی تفاوتی) و او مشتاق خدمت به ماست، او را می پذیریم و تو را رها می کنیم، وقتی غلام برگشت که برود، او را صدا زد و فرمود: تو را به خاطر مدت همنشینی با ما، نصیحت می کنم و تو مختاری: چون روز قیامت شود، رسول خدا، به نور خدا در آویزد و امیر مؤمنان علی، به نور رسول خدا چنگ زند و ائمه، به امیر مؤمنان در آویزند و شیعیان ما، به نور ما خواهند آویخت و به منزلگاه ما داخل شوند و به جایگاه ما در آیند. غلام عرض کرد: بلکه در خدمت شما می مانم و آخرت را بر دنیا، بر می گزینم، آنگاه غلام به نزد مرد خراسانی بازگشت، اما مرد خراسانی به او گفت: به گونه دیگری به نزد من آمدی! غلام، فرمایش امام را برای او بازگو کرد و او را به خدمت امام برد، امام نیز ولایت و محبت او را پذیرفت و دستور داد که هزار دینار به غلام بدهد، سپس برخاست و خداحافظی نمود و از امام درخواست دعا کرد و حضرت برایش دعا نمود. عرض کردم: سرورم! اگر زن و فرزندانم در مکه نبودند، خوش داشتم، مدتها بر آستان شما دربانی کنم! امام اجازه رفتن داد و فرمود: (اگر بمانی) دچار غم و اندوه می شوی، سپس مالی را که متعلق به حضرت بود در خدمتش نهادم، ولی دستور داد آن را بردارم اما من بر نداشتم و گمان کردم که بی نیازم، حضرت خندید و به من فرمود: آن را بردار که به آن نیاز پیدا خواهی کرد، پس من آمدم در حالیکه هزینه زندگی ما - بخشی از آن - از بین رفته بود بنابراین همین که داخل مکه شدم، به آن احتیاج پیدا کردم. [۳] .

طبری آورده است:

از ابراهیم بن سعد روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام نشسته بودم که اسب ماده ای بر ما گذشت، حضرت فرمود: این اسب، امشب کره پیشانی سفیدی که در گونه اش هم نقطه سفیدی است به دنیا می آورد، از حضرت اجازه گرفتم و با صاحب اسب همراه شده، مرتب با او سخن گفتم تا شب فرا رسید و آن اسب، کره ای با همان صفت که حضرت فرموده بود، به دنیا آورد چون فردا خدمت امام جواد علیه السلام بازگشتم، فرمود: ای ابن سعد! در سخنان روز گذشته من، شک کردی؟ بدان که همسرت، حامله است و فرزند نابینایی به دنیا می آورد!، پس همسرم، فرزندم محمد را برایم به دنیا آورد و نابینا بود.[۴] .

خضینی آورده است:

از موسی بن جعفر داری روایت شده که گفت: با گروهی از مردم ری، به قصد دیدار امام جواد علیه السلام، داخل بغداد شدیم، ما را به خدمت حضرت بردند، در میان ما، مردی زیدی مذهب بود که تظاهر به دوازده امامی می کرد، وقتی خدمت امام جواد رسیدیم، مسائل مورد نظر خود را از حضرت سؤال کردیم، اما امام جواد بهکی از خدمتکاران خود فرمود: دست این مرد زیدی را بگیر و او را بیرون ببر، پس آن مرد، بر سر پای خود ایستاد و گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدایکتا نیست و گواهی می دهم که محمد، پیامبر خداست و علی، امیر مؤمنان است و پدران تو، همگی امام اند و تو، حجت خدا در این عصر و زمان می باشی. حضرت به او فرمود: بنشین که با وانهادن گمراهی خویش و تسلیم امر امامت به کسی که خدای شنوا و بازدارنده برای او قرار داده مستحق نشستن شدی. مرد زیدی اظهار داشت: ای آقا و سرور من! چهل سال تمام، زید بن علی را امام خود می دانستم، ولی در میان مردم به اثنی عشری تظاهر می نمودم، اکنون که مشاهده کردم بر راز من که جز خدا آن را نمی داند، واقفی، گواهی می دهم که تو امام و حجتی.[۵] .

طبری آورده است:

از عسکر خدمتکار امام جواد علیه السلام روایت شده که گفت: بر آن حضرت داخل شدم، در حالی که وسط ایوان نشسته بود و مساحت آن، حدود ده زراع بود، عسکر ادامه داد، در جلوی ایوان ایستادم و با خود گفتم: خدای من! چقدر رنگ مولا-یم گندمگون و بدنش نحیف و لاغر است!! راوی گفت: به خدا سوگند! هنوز حدیث نفسم به پایان نرسیده بود که اندام حضرت، برجسته و برجسته تر شد تا جایی که تمام ایوان را تا سقف و بطور کامل پر کرده و مشاهده کردم که رنگش، چونان شب تار، تیره گشت، سپس سفید شد، به گونه ای که از برف سفید تر، گردید، آنگاه قرمز گشت و به رنگ خون بسته در آمد، بار دیگر به سبزی گرائید، مانند رنگکی از بزرگترین چوبهای سبز و بالاخره، جسم حضرت رو به کاهش نهاد تا به اندازه نخستین رسید و رنگش نیز به حال اول بازگشت و من از شگفتی آنچه دیده بودم، به رو در افتادم.

در اینجا حضرت فریاد زد: ای عسکر! تا کی درباره ما دچار شک می شوید! و چقدر دلهایتان ضعیف است! به خدا سوگند! به حقیقت معرفت ما نمی رسد، مگر کسی که خدا بر وی منت گذارد و او را شایسته دوستی ما بداند! عسکر گفت: پس بر آن شدم تا چیزی با خود نیندیشم، جز آنچه به زبان می آورم.[۶] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۲۳ ح ۴۵۸.

[۲] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۳ ح ۱۱.

[۳] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۸ ح ۱۷.

[۴] دلائل الامامه: ۳۹۸ ح ۳۴۷.

[۵] الهدایه الکبری: ۳۰۲.

[۶] دلائل الامامه: ۴۰۴، ح ۳۶۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از شهادتش

شبلنجی آورده است:

محمد بن قاسم به نقل از پدرش همچنین از دیگران روایت شده که گفت: آخرین بار که امام جواد علیه السلام از مدینه بیرون آمد، فرمود: چقدر پاکیزه و دلپسندی، ای مدینه! ولی من به سوی تو باز نخواهم گشت.[۱] .

طبرسی گفته است:

از محمد بن فرج روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام در نامه ای برایم نوشت: خمس های خود را به من برسانید، چه اینکه جز همین امسال، خمس شما را نخواهم گرفت، پس چنان شد که همان سال از دنیا رفت.[۲]

اربلی گفته است:

از ابن بزیع عطار روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: سی ماه بعد از مأمون، گشایش حاصل می شود، راوی گفت: مراقبت کردیم و حضرت، بعد از سی ماه به شهادت رسید. [۳] .

راوندی آورده است:

ابن مسافر از امام جواد نقل کرده که حضرت غروب همان شبی که به شهادت رسید، فرمود: امشب از دنیا می روم. سپس فرمود: ما گروهی هستیم که هر گاه خدای متعال دنیا را برای ما نخواهد، به جوار خویش منتقلمان می سازد.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] همان: ۵۱۶ ح ۴۴۴.

[۲] اعلام الوری ۲: ۱۰۰.

[۳] کشف الغمه ۲: ۳۶۳.

[۴] الخرائج و الجرائح ۲: ۷۷۳، ح ۹۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خمس کسب و کار و غنیمت

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام نامه ای به سوی او نوشت و من در راه مکه، نامه حضرت را به او خواندم که نوشته بود: آنچه در این سال که سال دویست و بیست هجری است، (شیعیان را بر آن) ملزم کرده ام – هر آینه معنایی از معانی است که خوش ندارم تمام آن را از بیم اینکه شایع گردد، تفسیر نمایم و به خواست خدا قسمتی از آن را به زودی برایت تفسیر خواهم کرد – همانا که همه پیروانم – که از خدای متعال خیر و صلاح آنان را مسألت دارم –ا برخی از آنان در واجبات خویش کوتاهی می کنند، لذا لازم دیدم ایشان را با دستوری که در باب خمس صادر کردم، پاك و پاکیزه نمایم، خدای متعال فرمود: (خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلاتک سکن لهم و الله سمیع علیم (۱۰۳) ألمعلموا أن الله هوقبل التوبه عن عباده وأخذ الصدقات و أن الله هو التواب الرحیم – و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون و ستردون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون) [«از اموال آنها صدقه ای (به عنوان زکات) بگیر تا به وسیله آن، پاکشان سازی و پرورششان دهی و (به هنگام زکات)، به آنها دعا کن که دعای تو، مایه آرامش آنهاست و خداوند شنوا و داناست، آیا نمی دانستید که فقط خداوند، توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند، توبه پذیر و مهربان است، بگو، «عمل کنید! خدای متعال و پیامبرش و مؤمنان، اعمال شما را می بینند! و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار، بازگردانده می شوید و شما را، به آنچه عمل می کردید، واقف می سازد.»[۱]] خمس را در هر سال بر آنها ملزم نمی کردم و تنها زکات را که خدای متعال بر ایشان واجب ساخته، بود ملزم می کردم و خمس را امسال، آنهم در طلا و نقره ای کهک سال بر آنها گذشته باشد، واجب نمودم، در عین حال که «کالا»، «ظروف»، «حیوان»، «خدمتکاران» سود و منفعت کسب و کار و املاك – جز املاکی که بعدا برایت توضیح خواهم داد – را، استثناء کرده ام و خمس آنها را واجب نساخته ام تا کار بر پیروانم دشوار نگردد و هدیه و احسانی از طرف من به آنها باشد، تا تجاوز دولت و حکومت، به اموال و دارایی ایشان و قصد (سوء) او در خودشان (جسم و جانشان)، تا حدی، جبران شود.

البته خمس غنیمتهایی که به دست می آورند و منافع و فوائد (اتفاقی) که نصیبش می شود همه ساله واجب است، خدای متعال فرمود: (و اعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله و

ما أنزلنا علی عبدناوم الفرقانوم التقی الجمعان و الله علی کل شیء قدیر) «بدانید هر گونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان وتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از آنها) است، (حکم خدا این است)، اگر به خدای متعال و آنچه در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروها با ایمان و بی ایمان (روز جنگ بدر)، بر بنده خود نازل کردیم، ایمان آورده اید و خداوند بر هر چیزی تواناست.» [۲] .

و غنیمت و فوائد (اتفاقی)، خدایت رحمت کند! غنیمتی است که کسی به دست می آورد و فوائد (اتفاقی) است که برایش حاصل می شود و پاداشی است که از مثل خودش می گیرد و ارزش بسیار بالایی دارد و نیز ارثی است که به حساب نمی آورد و از ناحیه غیر پدر و پسر به او می رسد،ا دارایی دشمن شکست خورده،ا دارایی و مالی است که به دست می آورد و صاحبش معلوم نیستا از نوع مال و منال پیروان افراد فاسق، همچون فرقه خرمیه [۳] است که به بعضی از شیعیان من می رسد تو خود به خوبی می دانی که مال و دارایی فراوانی به جمعی از شیعیان من رسیده است، بنابراین، هر کس دارای قسمتی از آنهاست، به نماینده من تحویل دهد و چنانکه به نماینده من دسترسی ندارد، در صدد تحویل آن در آینده باشد که نیت مؤمن، از عمل او بهتر است.

اما آنچه به در آمد (اعم از اجاره بهای خانه،ا اجاره غلاما حاصل و در آمد زمین و باغ و..) و املاک تعلق می گیرد، نیمی ازک ششم (یاک دوازدهم) در هر سال است، البته در جایی که مخارج سال او را تأمین نماید، در غیر این صورت، چیزی بر آنها تعلق نخواهد گرفت، نه بهک دوازدهم و نه حتی به کمتر از آن. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] توبه ۹ ۱۰۳ – ۱۰۵.

[۲] انفال: ۸ ۴۱.

[۳] بابک خرمدین و پیروان او، مزدکی و فاسق بودند و به قبل از اسلام مربوط می شوند و مزدکیان فاسق بعد از اسلام نیز، همچون آنانند و همگی در حلال شمردن محرمات،کسانند و قائل به اشتراک در مال و زن می باشند.

[۴] تهذیب الاحکام ۴: ۱۴۱ ح ۳۹۸.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب گفته است اگر حکم اموال و دارائی ها و غنیمتها و باغ و زمینها، چنان است که شما گفتید از وجوب خمس آنها و ضرورت تصرفشان، توسط امام، زناشوئی شما و کسب و کارتان و حتی خورد و خوراکتان، به هیچ وجهی از وجوه، جایز و روا نیست، به او خواهیم گفت: اگر چه حق همان است که گفته شد، اما راه چاره هم برای ما مقرر شده است، چنانکه تصرف هم در مواردی را که خمس به آنها تعلق می گیرد و از مختصات امامان شیعه به شمار می رود، برای ما روا شمرده اند و اجازه دخل و تصرف در آنها را به ما داده اند.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خمس هدیه

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: در نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم: آقا و مولای من! پولی در اختیار کسی قرار داده شده که با آن، حج بگزارد، آیا در این پول، وقتی به دستش می رسد خمس هست؟ا در آنچه بعد از حج از آن باقی می ماند،

خمس هست؟

حضرت در جوابم نوشت: اصلا خمس ندارد. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۵۴۷ ح ۲۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خواندن خطبه ازدواج

شیخ صدوق گفته است:

هنگامی که امام جواد علیه السلام، دختر مأمون را به همسری گرفت، برای خود خطبه عقد خواند و فرمود: ستایش از آن خداست که با رحمت خود، نعمت را تکمیل می کند و با منت خویش، به سپاس خود رهنمون می گردد و درود خدا بر حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم، بهترین آفریدگان او باد؛ کسی که فضیلتهای پراکنده در سایر فرستادگان را،کجا در وجود او گرد آورد و میراث او را به مخصوصان به جانشینی اش، سپرد؛ درودی فراوان و سرشار.

اکنون این، امیر مؤمنان است که دختر خود را، برابر حقی که خدای متعال برای زنان مسلمان بر مردان مؤمن واجب فرموده، به ازدواج من در آورده است؛ حق واجبی که عبارت است از: بطور شایسته، همسر خود را نگاهداری کردن،ا با نیکی او را رها ساختن و من، بابت مهر او، آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مهر همسران خود قرار داده که عبارت است از دوازده و نیم اوقیه، [۱] به وی پرداختمعنی پانصد درهم تمام را عهده دار شدم از دارایی خود وکصد هزار درهم به عنوان مهر به او بخشیدم؛ آیا او را ای امیر مؤمنان! به همسری من در آوردی؟ مأمون گفت: آری؛ امام جواد علیه السلام فرمود: پذیرفتم و خوشنود گشتم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اوقیه مساویک ششم أقه،اک ششم نصف رطل است، برابر ۲۵۶۴ گرم می باشد. المنجد، هر اوقیه معادل چهل درهم است. مجمع البحرین.

[۲] من لاحضره الفقیه ۳: ۳۹۸ ح ۴۳۹۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خیر و شر

تستری نقل کرده است:

حضرت محمد بن علی به موسی (مساوی امام جواد علیه السلام) فرمود: نیک تر از نیکی، کننده آن و زیباتر از زیبایی، گوینده آن و شایسته تر از دانش، دارنده آن و بدتر از بدی، پدید آورنده آن و ترسناک تر از ترس و بیم، سوار شونده بر آن است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق ۱۹: ۶۰۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خشنودی از کار دیگری

حرانی گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: کسی که بر کاری حاضر است؛ اما آن را خوش ندارد؛ بسان کسی است که از آن غائب است و کسی که از کاری غائب است و راضی به انجام آن می باشد، همچون کسی است که بر من حاضر است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خواجه محمد پارسا بخاری حافظ در فصل الخطاب

محمد پارسا حافظ در کتاب فصل الخطاب خود می‌نویسد: از جمله ائمه اهل‌بیت، ابوجعفر محمد الجواد بن علی الرضا علیه‌السلام است که او از اعقاب امام رضا و یگانه پسر آن حضرت است حضرتش محمد الجواد صاحب قبه ببغداد ابوجعفر ثانی امام شیعه اثنی عشریه لقب او تقی و قبرش با قبر جدش امام کاظم در بغداد تحت قبه واحده است (این در زمان محمد پارسا بوده و اکنون برای دو امام دو قبه مذهب و دو گنبد مجلل در دو ضریح خاتمکاری منور و مفخم است) مامون دختر خود ام‌الفضل را به ازدواج آن حضرت درآورده و امام او را به مدینه برد و مامون سالیانه هزار هزار درهم برای آن جناب می‌فرستاد.

منبع: سرور الفؤاد یا زندگانی حضرت امام جواد محمد بن علی التقی؛ ابوالقاسم سحاب؛ دارالکتب اسلامیه.

خبر از شهادت پدر در مدینه

بسیاری از بزرگان شیعه و سنی در کتاب‌های مختلف به نقل از شخصی به نام، امیهٔ بن علی حکایت کنند:

در آن هنگامی که امام رضا علیه‌السلام در شهر خراسان بود، من مدت زمانی را در مدینه بودم و مرتب به منزل حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام رفت و آمد داشتم.

در طی این مدت مشاهده می‌کردم که هر روز خویشان و آشنایان به محضر مبارك امام جواد علیه‌السلام وارد می‌شدند و سلام و

احترام می کردند.

پس از گذشت مدت‌ها از مسافرت امام رضا علیه‌السلام به خراسان و بی‌اطلاعی مردم از آن حضرت، روزی حضرت جواد علیه‌السلام در جمع عده‌ای از اصحاب خویش، یکی از کنیزان را صدا زد و چون نزد حضرت حاضر شد، به وی فرمود: برو به تمام افراد اهل منزل بگو که برای سوگواری و عزاداری آماده شوند.

همین که افراد از منزل حضرت خارج شدند با یکدیگر گفتند: چرا سؤال نکردیم که سوگواری و عزاداری برای چه کسی است؟

و چون فردای آن روز فرا رسید و عده‌ای از اصحاب نزد حضرت جهت ملاقات و دیدار آمدند، امام جواد علیه‌السلام همانند روز قبل، دوباره یکی از کنیزان را صدا زد و اظهار داشت: به اهل منزل بگو که آماده‌ی عزاداری گردند.

در این هنگامی، برخی از اصحاب از آن حضرت سؤال کردند:

یا ابن رسول الله! مگر عزای چه کسی است؟

حضرت فرمود: عزای آن کسی که بهترین فرد از افراد روی زمین می‌باشد.

و در همان روزها خبر شهادت پدرش، حضرت ابوالحسن، امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام به اهالی شهر مدینه رسید و منتشر گردید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۰۰، اثبات الوصیهٔ: ص ۱۸۸، الثاقب فی المناقب: ص ۵۱۵، ح ۴۴۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

خبر از بدهی پدر و پرداخت آن

مرحوم شیخ مفید، کلینی، راوندی و دیگر بزرگان به طور مستند به نقل از یکی از اهالی مدینه‌ی منوره آورده‌اند:

شخصی به نام مطرفی حکایت کند:

هنگامی که حضرت ابوالحسن، علی موسی الرضا علیهماالسلام به شهادت رسید، مبلغ چهار هزار درهم از آن حضرت طلب داشتم و کسی دیگر، غیر از من و خود حضرت از این موضوع اطلاع نداشت.

به همین جهت با خود گفتم: پول‌هایم از دستم رفت و دیگر قابل وصول نیست.

در این افکار بودم، که فرزندش حضرت ابوجعفر، جواد الأئمه علیه‌السلام برایم پیامی فرستاد که فردای آن روز پیش حضرتش بروم و در ضمن پیام افزود: هنگام آمدن کیسه و یا خورجینی را نیز همراه بیاور.

پس چون فردای آن روز فرا رسید و در محضر مبارک امام محمد جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم، حضرت مرا مورد خطاب قرار داد و فرمود: پدرم حضرت ابوالحسن، امام علی بن موسی الرضا علیهماالسلام رحلت نموده است؛ و تو مقدار چهار هزار درهم از پدرم طلب کار هستی؟

عرضه داشتم: بلی، پدر شما مبلغ چهار هزار درهم به من بدهکار می‌باشد.

پس در همین لحظه متوجه شدم که حضرت جواد علیه‌السلام گوشه‌ای از آن جانمازی را که روی آن نشسته بود، بلند کرد و مقداری دینار از زیر آن برداشت و تحویل من داد و فرمود: این مقدار دینارها بابت بدهی پدرم به تو می‌باشد، آن‌ها را تحویل بگیر.

و من چون آن پول ها را از حضرت تحویل گرفتم، آن‌ها را محاسبه کردم، درست به مقدار همان چهار هزار درهمی بود که از امام

رضا علیه‌السلام طلب داشتم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۷، ح ۱۱، ارشاد شیخ مفید: ص ۳۲۵، خرایج راوندی: ج ۱، ص ۳۷۸، ح ۷، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۵۴، ح ۲۹.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

خنیاگر

مراسم شروع شده بود و از پیش همه چیز تدارک دیده شده بود . ما هم به جشن عروسی دعوت شده بودیم و لحظه‌شماری می‌کردیم تا او را در لباس دامادی ببینیم .

افراد دور تا دور مجلس نشسته بودند و خدمتکاران به پذیرایی از میهمانان مشغول بودند . دوستم که آن طرف‌تر نشسته بود خود را به من رساند و گفت :

- ریان : چرا مضطربی ؟

- از کجا فهمیدی که اضطراب دارم ؟

- رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر ضمیر ! چهره‌ات همه چیز را به خوبی بیان می‌کند .

- دلم شور می‌زند !

- چرا ؟

- آرامشی که در میهمانی وجود دارد ، مثل آرامش قبل از طوفان است .

این همه خدمتکار و این همه کنیز زیبارو را ببین ! ته دل خوشبین نیستم !

به دلت بد راه نده . فعلاً از این میوه‌های تازه و خوشمزه بخور که جای دیگر نمی‌توانی پیدا کنی . شاید هرگز پیش نیاید که دوباره به جشن عروسی دختر مأمون دعوت شویم .

مشغول خوردن میوه بودیم که عروس و داماد وارد شدند . به‌به ! چه جلال و جبروتی ! تاکنون او را چنین خوش‌لباس و آراسته ندیده بودم ! جوان بود و رشید ! لباس دامادی هم برازنده‌ی آن قد و قامت رعنا بود ! به دوستم گفتم :

- می‌بینی ؟

- آری . در این لباس خیلی زیباتر شده است .

در همین هنگام که با هم صحبت می‌کردیم ، کنیزکان - که حدود صد نفر می‌شدند . با جام‌های طلایی در دست برای خوشامدگویی و تبریک، میان مهمانان حرکت کردند .

از چهره‌ی امام جواد علیه‌السلام فهمیدم که ناراحت شده ، اما خشم خود را فرومی‌خورد . سرش را به زیر افکنده بود تا چشمش به نامحرم‌های مجلس نیفتد .

در همین گیرودار مردی که ریش بلندی داشت و در نواختن عود [۱] ماهر بود ، برخاست و شروع به نواختن موسیقی و خواندن کرد .

هاج و واج مانده بودم ! یک چشمم به امام بود و چشم دیگرم به خواننده‌ی ترانه . دوستم گفت :

– عجب صدای خوبی دارد ! او کیست ؟

– نمی‌شناسی‌اش ؟

– نه . از کجا باید بشناسمش !

– او مخارق است ؛ نوازنده‌ی دربار خلیفه .

– عجب ! پس مخارق این است ! چرا خودش را به شکل دلقک درآورده ؟ !

– نمی‌دانم . حتماً این هم از توطئه‌های مأمون است .

صدای سوت و کف بلند بود. هنوز یکی دو بیت بیش‌تر نخوانده بود که صدای داماد جوان – امام جواد – همه را سر جای‌شان میخکوب کرد :

– از خدا بترس ، ای ریش‌دراز !

عود از دست مخارق به زمین افتاد و مثل مجسمه‌ای ثابت و بی‌حرکت ماند . اصلاً انتظار نداشت داماد جوان این گونه بر او فریاد بزند . مأمون که دید مجلس عروسی دخترش دارد به هم می‌خورد ، کنیزها را به بیرون فرستاد و دست خشک شده‌ی مخارق را گرفت و او را بیرون برد تا بیش‌تر از این آبرویش نرود .

آرامش به محفل بازگشته بود ، نگاهم به نگاه امام گره خورد . جلو رفتم و لبخندی زدم و عرض کردم :

ان شاء الله مبارک است ! [۲] .

به فکر همه باش !

با کاروانی سفر می‌کردم و مسئولیت آماده کردن غذا و آب و هر چیز لازم را پذیرفته بودم . این کار را به خاطر سیر کردن شکم خود و تنها نبودن در سفر قبول کرده بودم . مردم خوبی بودند. قبلاً گفته بودند که حاضرند مرا رایگان به سفر ببرند ، اما نمی‌خواستم سربار آنان باشم .

صبح زود حرکت کرده بودیم . نزدیک ظهر برای نماز و ناهار توقف کردیم . جای باصفایی بود ؛ آب و درختی داشت ؛ منظره‌ی خوبی دیده می‌شد و نماز خواندن و ناهار خوردن ، حال و صفای خاصی داشت .

غذا را حاضر کردم و کاروانیان یکی پس از دیگری آمدند و سر سفره نشستند و خوردن را با « بسم‌الله » شروع کردند .

بین آنان جوانی متین و باوقار دیده می‌شد که او را نمی‌شناختم ، اما محبت عجیبی نسبت به او در دلم احساس می‌کردم . پس از خوردن ناهار ،بلافاصله مشغول جمع کردن سفره شدم . تکه‌های نان و غذا را که کنار سفره ریخته بود جمع می‌کردم که آن جوان خوش‌سیما گفت :

– آن‌ها را جمع نکن . بگذار باشد !

چرا ! حیف است. مسلمان نباید اسراف کند. خدا در قرآن گفته که اسراف‌کنندگان را دوست ندارد !

جوان لبخندی زد و گفت :

– این کار اسراف نیست. در بیابان و صحرا هر قدر که غذا کنار سفره بریزد نباید جمع کرد. نباید حیوانات صحرا را از آن محروم ساخت ؛ اما در خانه تمامی آنچه را کنار سفره ریخته باید جمع کرد ، زیرا مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرد .

در برابر حرف حساب او جوابی نداشتم . وقتی به حاضران نگاه کردم . دیدم همه ، گفته‌های او را با سر تأیید می‌کنند .

جوان برخاسته بود تا از آب جاری کنارمان وضو بگیرد . هنوز به حرف‌های او فکر می‌کردم که سنگینی دستی را روی شانه‌ام حس کردم . یکی از همسفران بود . گفت :

– خسته نباشی !

– درمانده نباشی !

– می‌دانی او کیست ؟

– نه ولی جوان بسیار متین و مهربانی است . از اخلاقش خوشم آمد !

– او امام جواد است، فرزند امام رضا.

عرق سردی بر پیشانی‌ام نشست . دست و پایم سست شد . گفتم :

– عجب ! پس چرا زودتر نگفتی ؟ مرا ببین که برایش از آیات قرآن دلیل می‌آوردم . [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] عود یکی از وسایل موسیقی ، شبیه تار است.

[۲] مناقب ، ج ۴ ، ص ۳۹۶.

[۳] وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۴۹۹ ؛ مکارم الاخلاق ، ص ۱۴۵.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

خواستگاری

– مرد ! چرا سنگ‌اندازی می‌کنی ؟ هر دختر و پسری سرانجام باید ازدواج کنند و زندگی مشترک خود را آغاز کنند .

– سنگ‌اندازی کدام است زن ؟ هر که از راه رسید و دخترمان را خواست ، باید بدهیم ؟ مگر تو او و خانواده‌اش را چقدر می‌شناسی که این همه اصرار می‌کنی ؟ !

– شناخت زیادی ندارم ، ولی مگر تو با آنها آشنا نیستی ؟

– من فقط چند بار در مسجد با او سلام و علیک داشته‌ام ، همین ! ظاهرش نشان می‌دهد که جوان بدی نیست . زحمتکش است . با زور بازو مخارج خود و مادر پیرش را تأمین می‌کند .

– این سه باری که با مادرش به خواستگاری آمده بود ، از برخوردهایش فهمیدم که انسان مؤمن و خوبی است . مادرش می‌گفت : اهل محل همه قبولش دارند !

– نمی‌دانم . من که عقلم به جایی قد نمی‌دهد . جمیله چه می‌گوید ؟

نظرش چیست ؟

– حرفی نزده ، اما با شناختی که از روحیه‌ی دخترمان دارم ، می‌دانم که سکوتش نشان رضایتش است . راستی قرار است مادرش نزدیک غروب برای گرفتن جواب بیاید . در جوابش چه بگویم ؟

– بگو یک هفته‌ی دیگر صبر کنند تا خوب فکرهای‌مان را بکنیم .

– یک هفته ؟ !

– آری . باید با امام جواد علیه‌السلام مشورت کنم . دخترمان را که از سر راه پیدا نکرده‌ایم، ولی مبادا به آن‌ها درباره‌ی مشورت چیزی بگویی !

جمیله در آشپزخانه بود و گفت‌وگوی پدر و مادرش را می‌شنید . از شدت اضطراب ناخن‌هایش را می‌جوید . او به خواستگارش علاقه داشت . از طرفی صحبت‌های پدرش را هم منطقی می‌دید .

یک هفته از ماجرا گذشت . نزدیک‌های ظهر بود که زن صدای در را شنید . وقتی در را باز کرد ، قاصدی نامه‌ای را کف دست او گذاشت و رفت .

زن می‌دانست که ابراهیم دوست ندارد نامه‌هایش باز شود . این بود که تا عصر صبر کرد . وقتی ابراهیم به خانه آمد ، دست و رویش را شست و داخل اتاق شد، زن نامه را جلوی او گذاشت و گفت : امروز رسید .

چشم‌های ابراهیم برق زد . نامه را برداشت و بوسید . زن گفت :

– از کیست ؟

– از امام جواد علیه‌السلام نظرش را پرسیده بودم و جواب نوشته است .

– بخوان ، ببینم چه نوشته ؟

– مرد نامه را گشود و بلند خواند ، طوری که جمیله هم در آشپزخانه بشنود :

اگر خواستگاری برای دختر شما آمد و اخلاق و دیانت او مورد رضایت شما بود ، با ازدواج موافقت کنید . اگر چنین نکردید و پسر و دختر مجرد باقی ماندند ، در جامعه فتنه و فساد بزرگی به وجود می‌آید .

مرد نامه را بست . رو به زنش کرد و گفت :

– اگر برای جواب آمدند ، بگو مبارک است ان‌شاءالله !

جمیله وقتی این حرف را شنید ،خیالش راحت شد و در حالی که از خجالت توی صورتش خون دویده بود ، یک لیوان شربت خنک برای پدرش ریخت و جلوی او گذاشت . [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ، ج ۵ ، ص ۳۴۷ ،ح ۲.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

خیانت

از یادآوری جریان پرسش و پاسخ « یحیی بن اکثم » در مجلس مأمون و این که هیچ یک از افراد به جز امام جواد ، نتوانسته بود جواب مسائل شرعی را بدهند ، شدیداً ناراحت بود . می‌دید هر روز بیش از پیش بر محبوبیت امام افزوده می‌شود و آبروی خلفای عباسی روز به روز بیش‌تر می‌رود ! کینه‌ی دیرینه زمانی بیش‌تر شد که دزدی را دستگیر کردند و برای قطع دست او عالم‌نمایان درباری همه نظریات اشتباه دادند ، اما امام با آیات قرآن و دستور خدا ، راه درست مجازات شرعی را بیان کرد .

اکنون که معتصم بر تخت سلطنت تکیه زده بود ، فکر انتقام را در سرش می‌پروراند . وقتی به گذشته‌ها می‌اندیشید و به یاد می‌آورد محمد بن علی – امام جواد – چندین بار آنان را رسوا کرده ، انگیزه‌ی انتقام در ذهنش تقویت می‌شد . از این رو به سراغ دختر برادرش رفت .

او نقطه‌ی ضعف «ام‌فضل » را می‌دانست و فهمیده بود دل خوشی از شوهرش ندارد و گرفتار احساسات زنانه بوده ، به همسر دیگر امام حسادت می‌ورزد . «ام‌فضل » را مناسب‌ترین راه برای عملی کردن نقشه‌ی شومش می‌دید .

با جعفر ، برادر ام‌فضل نقشه‌اش را در میان گذاشت و او را هم برای کشتن امام تحریک کرد . سه نفری – معتصم ، جعفر و ام‌فضل – فکرهایشان را روی هم ریختند .

ام‌فضل زیر چشمی به دانه‌های انگوری که به مرور کم می‌شد ، نگاه می‌کرد و نفس‌نفس می‌زد . می‌دانست چه خیانتی در حق شوهرش می‌کند . پس از کم شدن نوزده حبه‌ی انگور ، وقتی به یاد آورد که بیوه خواهد شد ، فریادی زد و به گریه افتاد .

امام به ام‌فضل – همسر بی‌وفایش – نگاه کرد و متوجه عمل خائنانه‌ی او شد فرمود :

-زن ! می‌دانی چه کردی ؟

ام‌فضل فقط گریه می‌کرد و حرفی برای گفتن نداشت . حضرت دوباره فرمود :

– به خدا قسم ! خدا تو را به مرضی مبتلا خواهد ساخت که هیچ راه درمانی برای آن پیدا نمی‌کنی ؛ حتی از بازگو کردن دردت نیز شرم خواهی کرد .

دو روز بعد انگور مسموم اثر خود را گذاشته و امام در غربت به شهادت رسید . [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ، ج ۵۰ ، ص ۱۷.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

خدا بهترین اموال مؤمن را از او می‌گیرد

خداوند بزرگ از اموال و فرزندان انسان مؤمن ارزشمندترین آنها را از او می‌گیرد تا در مقابل آن به او پاداش دهد.

قوله فی ان الله اختار من اموال المؤمن أنفسها

ان الله عزوجل یختار من مال المؤمن و من ولده انفسه لیأجره علی ذلک.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

خاکی که طلا شد

به همان منطقی که گفتیم، امام علیه‌السلام نهاد و فطرت مواد را به اذن الله تغییر می‌دهد و اعجاز و خرق عادت می‌کند، می‌تواند نظرش کیمیا و دستش به هر چه رسید در صورت اقتضا طلا گردد.

اسماعیل بن عباس هاشمی روایت کرده و می گوید: روز عیدی بود که خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رفتم و شکایت از تنگی معاش و گرفتاری زندگی خود نمودم.

حضرت مصلای خود را بلند کرد و یک مشت خاک برگرفت و به من داد، همه‌ی آنها طلا بود، من آن زر ناب را به بازار بردم شانزده مثقال بود و به وسیله‌ی آن گرفتاری‌های خود را برطرف ساختم. [۱] .

هیچ تردیدی نیست که مربیان مکتب ربوبی در این گونه معجزات تربیت شده بودند و به اذن الله تصرف در مواد و موالید می‌کردند و به مقتضای زمان و مکان هر وقت موقع مناسب بود، اظهار قدرتی نشان می‌دادند تا ما به الامتیاز آنها با دیگران باشد.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۴۹.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

خبر دادن حضرت از نامه ها

کلینی آورده است:

از داود بن قاسم جعفری نقل شده که گفت: بر امام جواد علیه السلام، داخل شدم در حالی که سه نامه ی بدون عنوان و نامشخص با من بوده و بر من مشتبه شده بود؛ من اندوهگین شدم، پس حضرت یکی از آنها را گرفت و فرمود: این، نامه ی ریان بن شبیب است، سپس دومی را گرفت و فرمود: این، نامه فلانی است و من مبهوت شدم، آنگاه حضرت به من نگریست و تبسم نمود.

راوی گفت: حضرت سیصد دینار به من داد و امر فرمود آن را به یکی از عموزادگانش برسانم و در ضمن فرمود: او به تو خواهد گفت: مرا به دلالی راهنمایی کن تا با این پول، کالایی برایم خریداری کند، و تو راهنمایی اش کن، راوی گفت: نزد عموزاده اش آمدم و دینارها را به او دادم و او به من گفت: ای ابو هاشم! مرا به دلالی راهنمایی کن که کالایی برایم خریداری کند و در جوابش گفتم: به چشم!

راوی گفت: شتر داری به من گفت که با حضرت سخن بگویم تا کاری به او بدهد، پس وارد بر حضرت شدم که با او سخن بگویم، حضرت مشغول غذا خوردن بود و گروهی بر سفره نشسته بودند و نتوانستم حرفی بزنم، حضرت فرمود: ای ابو هاشم! بنشین و غذا بخور و غذا را پیش من گذاشت، سپس از پیش خود و بدون اینکه من درخواستی کنم، فرمود: ای غلام! به شتر داری که ابو هاشم به نزد ما آورده، سر بزن و او را پیش خود نگهدار.

راوی گفت: یک روز با حضرت داخل باغی شدم، به او عرض کردم: فدایت شوم! من حرص فراوانی به خوردن خاک دارم، برایم دعا کنید، حضرت سکوت کرد و سه روز بعد از پیش خود فرمود: ای ابو هاشم! خدای متعال عادت به خوردن خاک را از تو برداشت، ابو هاشم گفت: امروز چیزی منفورتر از خوردن خاک، در پیش من نیست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ۱: ۴۹۵ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از نیت افراد

طبری آورده است:

ابو جعفر محمد بن علی بن شلمغانی در روایتی گفت: اسحاق بن اسماعیل، در همان سالی که شیعیان خدمت امام جواد علیه السلام رسیدند، حج گزارد، او گفت: ده سؤال را در برگه ای نوشتم که از حضرت بپرسم، همسرم نیز حامله بود و با خود گفتم: وقتی پاسخ سؤالاتم را گرفتم، از حضرت درخواست دعا کنم تا از خدا بخواهد، فرزندم را پسر قرار دهد، مردم جوابهای خود را شنیدند و نوبت به من رسید، از جا بلند شدم و برگه سؤالاتم همراهم بود، وقتی چشم حضرت به من افتاد، فرمود:

ای ابو یعقوب! نام او را احمد بگذار، پس فرزندم پسر شد و اسمش را احمد گذاشتم و بعد از مدتی از دنیا رفت.

و از جمله ی کسانیکه با شیعیان، خدمت امام جواد علیه السلام رسیدند، علی بن حسان واسطی، معروف به عمش بود، او گفت: تعدادی اسباب بازی که بعضی از آنها از نقره بود، با خودم خدمت حضرت بردم و با خود گفتم: آنها را به حضرت پیشکش می نمایم، چون مردم جواب گرفته و از حضورش پراکنده شدند، از جای خود برخاست و به روستای صریا رهسپار گردید، دنبال حضرت به راه افتادم و با موفق (خادم) رو به رو شدم و از او خواستم، اجازه ی دیدار برایم بگیرد، پس داخل شده و سلام دادم، حضرت جواب سلام مرا فرمود، در حالی که چهره در هم کشیده بود و اجازه نشستن به من نداد، به حضرت نزدیک شدم و آنچه در کیسه ی خود داشتم، پیشکش کردم، اما او خشمگینانه در من نگریست و آنها را به راست و چپ افکند و فرمود: خدای متعال ما را برای بازی نیافریده است! من کجا و بازی کجا!

پس از حضرت طلب بخشش نمودم و او مرا بخشید و اسباب بازیها را برداشته، از حضورش بیرون آمدم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامهٔ: ۴۰۱ ح ۳۶۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از باطن ابن سهل قمی

طبری آورده است:

از محمد بن سهل بن یسع قمی روایت شده که گفت: مجاور مکه بودم، در سفری به مدینه، خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و خواستم از حضرت لباسی بگیرم که مرا بپوشاند، فرصتی پیش نیامد که چنین در خواستی کنم و با او خداحافظی کرده و قصد بیرون آمدن کردم، پس با خودم گفتم: نامه ای می نویسم و خواسته ی خود را در میان می گزارم.

راوی گفت: نامه را نوشتم و به مسجد پیامبر رفتم تا دو رکعت نماز، بجای آورم و صد مرتبه از خدا طلب خیر کنم، پس اگر در دلم افتاد که نامه را تقدیم کنم، تقدیم و گرنه آن را پاره نمایم، چون چنین کردم، در دلم افتاد که نامه را تقدیم حضرت نکنم.

نامه را پاره کردم و از مدینه، خارج شدم، در همین حال بود که قاصدی را دیدم، در حالی که چند پیراهن را در دستمال راه راهی پیچیده، سراغ محمد بن سهل قمی را می گرفت تا اینکه به من رسید و گفت: آقای تو، اینها را برایت فرستاده است و آنها، دو پیراهن بود.

احمد بن محمد گفت: خدای متعال مقدر کرد که وقت مردن، من غسلش دادم و در آن دو پیراهن، کفنش نمودم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۴۰۵ ح ۳۶۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از مرگ و میرها

راوندی گفته است:

داود بن محمد نهدی از عمران بن محمد اشعری نقل کرده است که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و خواسته های خود را گفتم و عرض کردم: ام حسن، خدمت شما سلام می رساند و پیراهنی از شما می خواهد که کفن خویش سازد.

حضرت فرمود: البته او، از این بی نیاز شده است، من بیرون آمدم و مفهوم سخن حضرت را نفهمیدم، پس خبر رسید، سیزده روز یا چهارده روز جلوتر، از دنیا رفته است. [۱] .

همچنین گفته است:

از عمران بن محمد روایت شده که گفت: برادرم، یک زره با چند چیز دیگر به من داد که به امام جواد علیه السلام تحویل دهم، آنها را نزد حضرت بردم، در حالی که زره را فراموش کرده بودم، چون خواستم با حضرت خداحافظی کنم، به من فرمود: زره را هم بیاور.

و مادرم نیز خواسته بود که پیراهنی از حضرت، برایش بگیرم و چون با او در میان گذاشتم فرمود به آن نیازی ندارد، پس خبر رسید که بیست روز پیش از دنیا رفته است. [۲] .

مسعودی گفته است: از صالح بن عطیه اصم نقل شده که گفت: قبل از بیرون رفتن امام جواد علیه السلام به جانب عراق، حج گزاردم و خدمت حضرت از تنهایی شکایت کردم؛ حضرت به من فرمود: آگاه باش که تو، از حرم بیرون نخواهی رفت تا کنیزی خریداری کنی و از او، فرزند دار شوی.

عرض کردم: فدایتان شوم! اگر صلاح می دانید، راهنمائیم کنید؛ حضرت فرمود: آری، برو و جستجو کن و چون کنیزی انتخاب کردی، مرا آگاه ساز؛ من نیز چنین کردم.

حضرت فرمود: برو و نزدیک صاحب کنیز باش تا من بیایم؛ من نیز به غرفه ی کنیز فروش رفتم؛ امام جواد علیه السلام بر ما گذشت و به کنیزک، نظر افکند و گذشت؛ چون خدمت حضرت رسیدم، فرمود: او را دیدم، اما عمر کوتاهی دارد؛ فردا صبح، نزد صاحبش رفتم؛ او گفت: کنیز تب دار است و نمی توان او را نشان داد؛ روز بعد به سراغش رفتم؛ صاحبش گفت: همین امروز به خاکش سپردم؛ پس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و او را مطلع ساختم و کنیز دیگری خریدم و فرزندم محمد، از وی زاده شد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۷ ح ۹.

[۲] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۷ ح ۹.

[۳] اثبات الوصیهٔ: ۲۱۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن از محل گوسفند گم شده

راوندی آورده است:

از علی بن جریر روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام نشسته بودم؛ گوسفند یکی از کنیزانش (یا نزدیکانش)، گم شده بود و تنی چند از همسایگان را بسوی حضرت، می کشیدند در حالی که خطاب به آنها می گفتند: گوسفند را شما دزدیده اید.

امام جواد علیه السلام فرمود: وای بر شما! همسایگان ما را رها سازید؛ گوسفند شما را آنها ندزدیده اند؛ بلکه آن حیوان در خانه ی فلانی است؛ آنجا بروید و گوسفند خود را بیاورید؛ آنها بیرون شدند و گوسفند خود را در خانه ی او یافتند و وی را به باد کتک گرفته، لباسش را پاره کردند، در حالی که سوگند یاد می کرد، گوسفند را ندزدیده است خدمت امام جواد علیه السلام رسیدند؛ حضرت فرمود: وای بر شما! در حق این مرد، ستم نمودید؛ چه اینکه این گوسفند، بدون اطلاع او، داخل خانه اش شده بود.

پس او را خواست و به تلافی پاره شدن لباسش و کتک خوردنش، چیزی به وی بخشید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۶ ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن آن حضرت از کالای دو زن

راوندی آورده است:

از ابن اورمه روایت شده که گفت: خانمی، مقداری زیور آلات و درهم و لباس، نزد من آورد و گمان کردم آنها، از خود اوست و از وی نپرسیدم که چیزی از آنها، به دیگری تعلق دارد یا نه و آنها را همراه وجوهات شیعیان دیگر، به مدینه بردم و خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم که از طرف فلانی و فلانی و... و از طرف فلان زن هم این مقدار کالا آورده ام؛ در توقیعی که از حضرت دریافت کردم، آمده بود: آنچه از جانب فلانی و فلانی و از طرف آن دو زن فرستاده بودی، رسید؛ خدای متعال از شما بپذیرد و از شما خشنود گردد و تو را در دنیا و آخرت، با ما قرار دهد.

وقتی دیدم که حرف دو زن در میان است، در صحت و درستی نامه تردید نمودم و فکر کردم که کسی غیر از آن حضرت از پیش خود جعل نموده است؛ چه اینکه من مطمئن بودم که آنچه آن خانم به من داد (همه اش)، مال خودش بود و او، فقط یک زن بود و چون (در توقیع) دو زن را نوشته دیدم، نسبت به واسطه ی نامه، بد گمان شدم؛ اما هنگامی که به وطن بازگشتم، آن بانو پیش من آمد و گفت: آیا کالای مرا تحویل دادی؟ گفتم: آری؛ ولی او پرسید: و کالای فلان زن را؟ گفتم: مگر چیزی از غیر شما، در میان آنها بود؟ گفت: آری؛ فلان مقدار، مال من و فلان مقدار، مال خواهرم فلانی بود؛ به او گفتم: آری؛ آنها را رساندم (و شک و تردیدم بر طرف شد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۶ ح ۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ

اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از مسموم بودن غذا

ابن حمزه طوسی روایت کرده است:

تنی چند از شیعیان از عمر بن فرج شنیدند که گفت: از امام جواد علیه السلام مطلبی شنیدم که اگر برادرم محمد آنرا می شنید، هر آینه کافر می گشت؛ گفتند: خدا تو را به کارهای نیک و صالح توفیق دهد! آن مطلب چه بود؟

او در جواب گفت: یک روز در مدینه با حضرت بودم که غذا حاضر کردند؛ حضرت فرمود: دست نگهدارید (غذا نخورید.) عرض کردم: پدرم فدایتان باد! خبری از غیب برایتان آمد؟ حضرت فرمود نانوا را نزد من بیاورید؛ او را نزد حضرت آوردند؛ پس حضرت با وی برخورد کرد و به او فرمود: چه کسی تو را وادار ساخت که مرا با این غذا مسموم کنی؟ او عرض کرد: فدایتان گردم! فلانی؛ سپس دستور داد آن غذا را بردند و غذای دیگری حاضر کردند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۱۷ ح ۴۴۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از نهان مردم

ابن حمزه طوسی آورده است:

از اباصلت هروی نقل شده که گفت: به مجلس امام جواد علیه السلام در آمدم، در حالیکه گروهی از شیعیان و غیر ایشان خدمتش بودند، پس مردی از میان آنان برخاست و عرض کرد: سرورم! فدایتان گردم!... حضرت فرمود: شکسته نمی شود، بنشین، سپس دیگری برخاست و عرض کرد: آقای من! فدایتان گردم!... حضرت فرمود: اگر کسی را نیافتی، آن را در آب انداز، البته به صاحبش می رسد.

راوی گفت: سؤال کننده نشست و چون اهل مجلس متفرق شدند، به حضرت عرض کردم:فدایتان گردم! مسأله ی شگفت انگیزی مشاهده نمودم، فرمود: آری، راجع به آن دو مرد سؤال می کنی؟ عرض کردم: آری، سرورم! فرمود: اولی برخاست تا بپرسد: آیا نماز ناخدا در کشتی شکسته است؟ پاسخ دادم که شکسته نیست، زیرا کشتی مانند خانه ی اوست، نه بیرون از آن. و دیگری بلند شد تا سؤال کند که اگر دسترسی به کسی از شیعیان نداشت، زکاتش را به چه کسی بپردازد که در جوابش گفتم: اگر دسترسی به اهلش پیدا نکردی، آن را در آب بیانداز که البته به اهلش خواهد رسید.[۱] .

راوندی گفته است:

محمد بن اورمه از حسین مکاری نقل کرده که گفت: در بغداد بر امام جواد علیه السلام داخل شدم، در حالی که سرگرم کار خود بود و با خود گفتم که این مرد با توجه به خورد و خوراك و رفاهی که دارد، هرگز به وطنش باز نمی گردد، راوی گفت: حضرت سرش را به زیر انداخت، آنگاه سربرداشت و در حالی که رنگ مبارکش زرد شده بود، فرمود: ای حسین! نان جو و نمک نسائیده در حرم (جدم) رسول خدا، نزد من محبوب تر است از آنچه مرا در آن می بینی.[۲] .

و نیز گفته است:

از محمد بن ولید کرمانی روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و در آستانه ی در بیرونی، جمعیت زیادی را مشاهده کردم، لذا به نزد مسافر (خادم) رفتم و تا زوال خورشید (ظهر) پیش او نشستم و در آن هنگام، مهیای نماز شدیم، وقتی نماز ظهر را به جای آوردیم، احساس کردم کسی پشت سرم قرار دارد، برگشتم و متوجه امام جواد علیه السلام شدم، بسوی حضرت رفته، دست مبارکش را بوسیدم، سپس حضرت نشست و راجع به شرفیابی ام به محضر مبارکش سؤال کرد، آنگاه فرمود: تسلیم شو! (و از شک در امام خود خارج شو!) عرض کردم: فدایتان گردم! تسلیم شدم، باز فرمود: تسلیم شو! و فرمایش خود را سه مرتبه تکرار کرد و من با خود گفتم: تأکید حضرت به خاطر آن اندک شکی است که هنوز در دلم باقی مانده بود، پس حضرت لبخندی زد و باز فرمود: تسلیم شو!..

در این هنگام عقیده ام را تصحیح و تسلیمم را در برابر امام تدارک نمودم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! تسلیم شدم و خشنود گشتم، پس خدای متعال دغدغه ی خاطرم را بر طرف ساخت، به گونه ای که اگر سعی می کردم و می خواستم به آن حالت شک باز گردم نمی توانستم.

صبح روز بعد به قصد دیدار حضرت رفتم، از در نخست گذشتم و نزدیک گروه اسبان رسیدم، اما هیچ کس نبود که ورودم را اطلاع دهم و انتظار داشتم، کسی مرا راهنمایی کند، اما کسی وجود نداشت تا اینکه گرمای آفتاب و گرسنگی، به شدت بر من فشار آورد و پیاپی آب می نوشیدم تا بلکه شدت گرما و گرسنگی خود را بکاهم، در همین حال، خدمتکاری را دیدم که طبقی از غذا و خوردنیهای دیگر بر سر دارد و خدمتکار دیگر را که آفتابه و لگنی در دست دارد و هر دو به سوی من می آیند، طبق غذا را پیش من گذاشتند و گفتند: حضرت دستور داده است که غذا میل کنی: من نیز شروع به خوردن کردم و سر گرم غذا خوردن بودم که حضرت تشریف آوردند، پیش پای حضرت بلند شدم، ولی دستور دادند، بنشینم و غذای خود را بخورم، من اطاعت کردم که حضرت به خدمتکار، نگریست و به او فرمود تا با من غذا بخورد که بر من گواراتر باشد، بالاخره سیر شدم و طبق را برداشتند و خدمتکار شروع به جمع کردن خورده ریز غذا از زمین کرد که حضرت فرمود: دست نگهدار! هر چه در بیابان باشد رها کن، هر چند ران گوسفندی است و هر چه در خانه است، جمع آوری کن، سپس به من فرمود: بپرس. عرض کردم: خدای متعال مرا قربان شما گرداند! چه می فرمائید راجع به عطر و بوی خوش؟ حضرت فرمود: همانا پدرم دستور داد، از برایش در چوب درخت بان عطر بسازند، امام فضل (وزیر مأمون) برای او نامه نوشت تا خبر دهد که مردم، از این بابت بر او خورده می گیرند، پدرم در جواب فضل چنین نگاشت: ای فضل! آیا نمی دانی که یوسف پیامبر، ابریشم زربافت می پوشید و بر تخت طلایی می نشست و ذره ای از حکمت او، کاسته نشد، سلیمان پیامبر علیه السلام نیز چنین بود، سپس دستور داد که نوعی عطر بنام غالیه، به چهار هزار درهم برایش بسازند.

باز پرسیدم: پاداش دوستان شما، در دوستی کردن با شما چیست؟

حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام، غلامی داشت که چون داخل مسجد می شد، مرکبش را نگه می داشت و یکبار که او نشسته بود و از مرکب امام نگهداری می کرد، شیعیانی از خراسان آمدند، یکی از آنها به غلام امام صادق علیه السلام گفت: ای غلام! آیا دوست داری از امام خواهش کنی، مرا به جای تو بگمارد تا غلام او باشم و تمام دارایی خود را که از همه نوع و فراوان است، به تو بدهم؟ برو و مرکب حضرت را به من بسپار که به جای تو، از آن مراقبت می کنم، غلام گفت: از حضرت درخواست می کنم.

پس غلام بر امام صادق علیه السلام داخل شد و عرض کرد: فدایتان گردم! شما، خدمتگزاری و مدت همنشینی مرا با خود می دانید، آیا اگر خدای متعال خیری برایم حواله کند، از من دریغ می دارید؟ حضرت فرمود: خودم به تو عطا می کنم و عطای دیگری

را، دریغ می نمایم! غلام، سخن مرد خراسانی را باز گفت، حضرت فرمود: اگر خدمت ما را نمی خواهی (و نسبت به آن بی تفاوتی) و او مشتاق خدمت به ماست، او را می پذیریم و تو را رها می کنیم، وقتی غلام برگشت که برود، او را صدا زد و فرمود: تو را به خاطر مدت همنشینی با ما، نصیحت می کنم و تو مختاری: چون روز قیامت شود، رسول خدا، به نور خدا در آویزد و امیر مؤمنان علی، به نور رسول خدا چنگ زند و ائمه، به امیر مؤمنان در آویزند و شیعیان ما، به نور ما خواهند آویخت و به منزلگاه ما داخل شوند و به جایگاه ما در آیند.

غلام عرض کرد: بلکه در خدمت شما می مانم و آخرت را بر دنیا، بر می گزینم، آنگاه غلام به نزد مرد خراسانی بازگشت، اما مرد خراسانی به او گفت: به گونه دیگری به نزد من آمدی! غلام، فرمایش امام را برای او بازگو کرد و او را به خدمت امام برد، امام نیز ولایت و محبت او را پذیرفت و دستور داد که هزار دینار به غلام بدهد، سپس برخاست و خداحافظی نمود و از امام درخواست دعا کرد و حضرت برایش دعا نمود.

عرض کردم: سرورم! اگر زن و فرزندانم در مکه نبودند، خوش داشتم، مدتها بر آستان شما دربانی کنم! امام اجازه رفتن داد و فرمود: (اگر بمانی) دچار غم و اندوه می شوی، سپس مالی را که متعلق به حضرت بود در خدمتش نهادم، ولی دستور داد آن را بردارم اما من بر نداشتم و گمان کردم که بی نیازم، حضرت خندید و به من فرمود: آن را بردار که به آن نیاز پیدا خواهی کرد، پس من آمدم در حالیکه هزینه زندگی ما - بخشی از آن - از بین رفته بود بنابراین همین که داخل مکه شدم، به آن احتیاج پیدا کردم. [۳].

طبری آورده است:

از ابراهیم بن سعد روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام نشسته بودم که اسب ماده ای بر ما گذشت، حضرت فرمود: این اسب، امشب کره پیشانی سفیدی که در گونه اش هم نقطه ی سفیدی است به دنیا می آورد، از حضرت اجازه گرفتم و با صاحب اسب همراه شده، مرتب با او سخن گفتم تا شب فرا رسید و آن اسب، کره ای با همان صفت که حضرت فرموده بود، به دنیا آورد چون فردا خدمت امام جواد علیه السلام بازگشتم، فرمود: ای ابن سعد! در سخنان روز گذشته ی من، شک کردی؟ بدان که همسرت، حامله است و فرزند نابینایی به دنیا می آورد!، پس همسرم، فرزندم محمد را برایم به دنیا آورد و نابینا بود.[۴].

خضینی آورده است:

از موسی بن جعفر داری روایت شده که گفت: با گروهی از مردم ری، به قصد دیدار امام جواد علیه السلام، داخل بغداد شدیم، ما را به خدمت حضرت بردند، در میان ما، مردی زیدی مذهب بود که تظاهر به دوازده امامی می کرد، وقتی خدمت امام جواد رسیدیم، مسائل مورد نظر خود را از حضرت سؤال کردیم، اما امام جواد به یکی از خدمتکاران خود فرمود: دست این مرد زیدی را بگیر و او را بیرون ببر، پس آن مرد، بر سر پای خود ایستاد و گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و گواهی می دهم که محمد، پیامبر خداست و علی، امیر مؤمنان است و پدران تو، همگی امام اند و تو، حجت خدا در این عصر و زمان می باشی.

حضرت به او فرمود: بنشین که با وانهادن گمراهی خویش و تسلیم امر امامت به کسی که خدای شنوا و بازدارنده برای او قرار داده مستحق نشستن شدی.

مرد زیدی اظهار داشت: ای آقا و سرور من! چهل سال تمام، زید بن علی را امام خود می دانستم، ولی در میان مردم به اثنی عشری تظاهر می نمودم، اکنون که مشاهده کردم بر راز من که جز خدا آن را نمی داند، واقفی، گواهی می دهم که تو امام و حجتی.[۵].

طبری آورده است:

از عسکر خدمتکار امام جواد علیه السلام روایت شده که گفت: بر آن حضرت داخل شدم، در حالی که وسط ایوان نشسته بود و

مساحت آن، حدود ده زراع بود، عسکر ادامه داد، در جلوی ایوان ایستادم و با خود گفتم: خدای من! چقدر رنگ مولایم گندمگون و بدنش نحیف و لاغر است!! راوی گفت: به خدا سوگند! هنوز حدیث نفسم به پایان نرسیده بود که اندام حضرت، برجسته و برجسته تر شد تا جایی که تمام ایوان را تا سقف و بطور کامل پر کرده و مشاهده کردم که رنگش، چونان شب تار، تیره گشت، سپس سفید شد، به گونه ای که از برف سفید تر، گردید، آنگاه قرمز گشت و به رنگ خون بسته در آمد، بار دیگر به سبزی گرائید، مانند رنگ یکی از بزرگترین چوبهای سبز و بالاخره، جسم حضرت رو به کاهش نهاد تا به اندازه ی نخستین رسید و رنگش نیز به حال اول بازگشت و من از شگفتی آنچه دیده بودم، به رو در افتادم.

در اینجا حضرت فریاد زد: ای عسکر! تا کی درباره ی ما دچار شک می شوید! و چقدر دلهایتان ضعیف است! به خدا سوگند! به حقیقت معرفت ما نمی رسد، مگر کسی که خدا بر وی منت گذارد و او را شایسته ی دوستی ما بداند!

عسکر گفت: پس بر آن شدم تا چیزی با خود نیندیشم، جز آنچه به زبان می آورم.[۶] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۲۳ ح ۴۵۸.

[۲] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۳ ح ۱۱.

[۳] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۸ ح ۱۷.

[۴] دلائل الامامه: ۳۹۸ ح ۳۴۷.

[۵] الهدایة الکبری: ۳۰۲.

[۶] دلائل الامامه: ۴۰۴، ح ۳۶۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن امام جواد از شهادتش

حضینی گفته است:

محمد بن قاسم به نقل از پدرش همچنین از دیگران روایت شده که گفت: آخرین بار که امام جواد علیه السلام از مدینه بیرون آمد، فرمود: چقدر پاکیزه و دلپسندی، ای مدینه! ولی من به سوی تو باز نخواهم گشت.[۱] .

طبرسی گفته است:

از محمد بن فرج روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام در نامه ای برایم نوشت: خمس های خود را به من برسانید، چه اینکه جز همین امسال، خمس شما را نخواهم گرفت، پس چنان شد که همان سال از دنیا رفت.[۲]

اربلی گفته است:

از ابن بزیع عطار روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: سی ماه بعد از مأمون، گشایش حاصل می شود، راوی گفت: مراقبت کردیم و حضرت، بعد از سی ماه به شهادت رسید. [۳] .

راوندی آورده است:

ابن مسافر از امام جواد نقل کرده که حضرت غروب همان شبی که به شهادت رسید، فرمود: امشب از دنیا می روم.

سپس فرمود: ما گروهی هستیم که هر گاه خدای متعال دنیا را برای ما نخواهد، به جوار خویش منتقلمان می سازد.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] الهدایة الکبری: ۵۱۶ ح ۴۴۴.

[۲] اعلام الوری ۲: ۱۰۰.

[۳] کشف الغمه ۲: ۳۶۳.

[۴] الخرائج و الجرائح ۲: ۷۷۳، ح ۹۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خلاصی از زندان با معجزه ی حضرت

حضرت امام جواد علیه‌السلام از جدش حدیث کرده است که فرمود: آدمی در زیر زبان خود پنهان است. یعنی زبان می‌تواند با اراده یا بی اراده راز آدمی را فاش کند و سر نهان را آشکار نماید.

علی بن خالد روایت می‌کند که روزی در سامره بودم، شنیدم که شخصی را به فرموده محمد بن عبدالملك الزیت از حدود شام آورده و محبوس کردند. با خود گفتم، بروم و از احوال این مرد مطلع گردم که از کجاست و چرا در این دیار محبوس است. آمدم و با دربانان ملایمت و ملاطفت نمودم تا به من اجازه دیدن آن زندانی را دادند. چون داخل شدم، شخصی دیدم نشسته و دست و پایش به قیدهای آهن بسته است. چون با او مکالمه و مجالست نمودم او را مردی در کمال فهم و در نهایت شعور و دانایی دیدم و سخنان بسیار خوب و روایات مرغوب از او شنیدم. پس احوالش را جویا شدم. گفت: مسکن من در شام است و در آن حدود موضعی است که سر مبارك حضرت امام حسین علیه‌السلام را چند روز در آن گذاشته بودند و به رأس الحسین معروف است. من آنجا بودم و به عبادت الهی اشتغال داشتم. شبی روی به محراب دعا نشسته بودم و ذکری می‌خواندم که ناگاه شخصی پیش من حاضر شد در نهایت وجاهت، من از دیدن او خیلی ترسیدم و به او نگاه می‌کردم تا شاید بفهمم که او کیست. چون نگاه من طولانی شد، گفت: برخیز و همراه من بیا. برخاستم و به همراه آن جوان رفتم. کمی مرا راه برد، چون نگاه کردم خود را در مسجد کوفه دیدم. آن جواب به نماز ایستاد و من پشت سر او به نماز ایستادم. بعد از آن از مسجد کوفه بیرون آمد و راهی صحرا شد، چون مسافت کمی رفتیم، ناگاه خود را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم و آن جوان پیش رفت و بر حضرت رسالت سلام کرد و زیارت نمود و نماز زیارت به جای آورد. من نیز در سلام و زیارت و نماز از او پیروی کردم. پس از آنجا بیرون آمده اندکی راه رفت، ناگاه خود را در شام در مکان عبادت خود یافتم و آن شخص از نظر من غایب گردید.

از این جریان بسیار تعجب کردم و چون یك سال از این واقعه گذشت، باز همان شخص حاضر شد و مرا صدا زد. بسیار خوشحال شدم و به همان طریق مرا همراه خود برد، مانند سال اول، پس در امکنه متبرکه مذکوره با او عبادت کردم و چون به شام رسیدم، فهمیدم که قصد دارد از من جدا شود. گفتم: به آن خدایی که این قدر به تو قوت و قدرت داده نام خود را به من بگو. فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد الباقر علیه‌السلام هستم.

بعد از آن روزی این حکایت را برای مردی نقل کردم که من زمانی با چنین شخصی برخورد داشته‌ام. آن مرد قصه را برای محمد بن عبدالملك الزیت که اکنون والی آن حدود است نقل نمود. والی گروهی را برای آوردن من فرستاد و مرا از شام با غل و زنجیر

به اینجا آوردند و نمی‌دانم که از من چه می‌خواهند. گفتم: اگر اجازه دهی من قصه‌ی تو را برای محمد عرض کنم، شاید که باعث خلاصی تو شود. گفت: خودت می‌دانی اگر صلاح می‌دانی بگو، من تن به مشیت ربانی داده و منتظر قضای سبحانی‌ام.

علی بن خالد گوید: من نامه‌ای به محمد بن عبدالملک نوشتم و قضیه را شرح دادم. محمد بن عبدالملک در پشت نامه‌ی من نوشت که آن کسی که این مرد را از شام به مدینه برده و باز به شام مراجعت فرموده، همان مرد بیاید و او را خلاص کند. هنگامی که خشونت و عداوت والی را نسبت به او فهمیدم، خیلی محزون و اندوهناك شدم و بر حال آن مرد صالح گریستم.

روز بعد به آن زندان رفتم تا او را ببینم و از چگونگی حالش با خبر شوم. دیدم که گروهی از پاسبانان جمع شده‌اند و متحیر و متحسرند. گفتم: چه شده که چنین حیران مانده‌اید؟ گفتند: شخصی در حبس بود، والی در محافظت او کوشش زیادی می‌نمود. امروز نه سقف را شکافته دیدیم و نه در را شکسته یافتیم. اکنون آن مرد پیدا نیست و از فرار او اثری در هیچ راهی پیدا نیست. علی بن خالد گوید: قبل از اطلاع از این قضیه زیدی بودم، چون این حکایت از آن مرد شنیدم دانستم که از الطاف محمد بن علی الجواد علیه‌السلام بوده است که آن مرد محبوس از آن قید خلاصی یافته است. پس همان ساعت اعتقاد به حقیقت ائمه اطهار علیه‌السلام کردم و از مخالفان ایشان بیزار گشتم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

خدا او را رحمت نکند

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر کس از برادر و دوست خود به خاطر حسن نیت او خشنود نشود، از بخشش او هم خشنود نشود.

و از محمد بن سنان نقل می کند که گفت: خدمت حضرت هادی علیه‌السلام رفتم. حضرت فرمود: ای محمد! در آل فرج (فرج: پدر عمر بن فرج بوده) حادثه‌ای رخ داده است؟ گفتم: آری عمر (بن فرج رحجی حاکم مدینه و مکه از طرف متوکل) مرد. شمردم حضرت بیست و چهار مرتبه فرمود: الحمدلله. گفتم: مولای من! اگر می‌دانستم از این خبر خشنود می‌شوید، پا برهنه می‌دویدم و می آمدم.

فرمود: پدرم درباره‌ی چیزی به او مراجعه کرد. به پدرم گفت: گمان می کنم مستی. پدرم عرض کرد: خدایا! اگر می‌دانی که من برای رضای تو این روز را تا شب روزه بودم، طعم غارت اموال و ذلت اسیری و دستگیری را به او بچشان. و به خدا! روزگار نگذشت تا اموال و دارائیش را بردند و اسیرش کردند، و اینك مرده است. خدا او را رحمت نکند. خداوند عزوجل دولت را از او گرفت و همیشه دوستانش را بر دشمنانش غلبه می‌دهد و دولتها را از آنها می گیرد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

خمس ها را بفرستید

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: صبر را تکیه گاه خود کن و با هوس مخالفت نما و خواهشهای دل را رها کن.

و از محمد بن فرج نقل شده که گفت: حضرت جواد علیه‌السلام برای من نوشت: خمس‌ها را برای من بفرستید که من غیر از امسال

از شما خمس نمی گیرم. و همان سال حضرت از دنیا رفت.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

خلاف فرموده حضرت عمل کرد

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: افراد نادان به وسیله‌ی نادانی خود نابود می‌شوند.
و از امیهٔ بن علی نقل می کند که گفت: من و حماد بن عیسی در مدینه برای وداع خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رسیدیم. فرمود: امروز بیرون نروید، بمانید تا فردا، هنگامی که از خدمت او مرخص شدیم. حماد گفت: من می‌روم، چون که بارهایم را فرستاده‌ام. گفتم: ولی من می‌مانم. حماد رفت و همان شب در رودخانه سیل آمد و حماد غرق شد. و قبر او در سیاله (جایی یک منزلی مدینه) است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

خطبه رسای حضرت در کودکی

ابوجعفر طبری آورده است:
از ابو محمد حسن بن علی (امام عسکری) علیه السلام، روایت شده که فرمود: امام جواد علیه السلام بسیار گندم گون بود؛ به گونه ای که اهل شک و تردید درباره آن حضرت - که بیست و پنج ماهه بود -، گفتند: او، از فرزندان امام رضا علیه السلام نیست؛ آن نفرین شدگان، گاهی اظهار داشتند: آن حضرت از «شنیف اسود»، غلام امام رضا علیه السلام به هم رسیده و زمانی گفتند: او، از شخصی بنام «لؤلؤ» است و آنان، در زمانی که امام رضا علیه السلام در دستگاه خلافت مأمون به سر می برد، امام جواد علیه السلام را که کودکی در مکه و در میان گروهی از مردم، در مسجد الحرام بود، گرفتند و نزد قیافه شناسان بردند و او را در معرض قضاوت آنان قرار دادند؛ اما قیافه شناسان، چون در حضرت نگریستند و او را ورنداز کرده و تیز نگریستند؛ به سجده افتادند؛ سپس سر از سجده برداشتند و به اهل شک و تردید گفتند: وای بر شما! مانند این ستاره درخشان و این نور پرتو فشان، در معرض قضاوت امثال ما قرار می گیرد؟ به خدا سوگند! این آقا، دارای حسب و نسب پاک و پاکیزه است و به خدا سوگند! جز در پشتهای پاک و مزکی و رحمهای طیب و طاهر، آمد و شد نداشته است؛ به خدا سوگند! او، جز از فرزندان امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم، نیست؛ باز گردید و از خدای متعال درخواست بخشش کنید و از وی، آمرزش بخواهید و در هماننـد این آقا شک و تردیـد به خود راه ندهید. امام جواد علیه السلام که در آن هنگام بیست و پنج ماهه بود، با زبانی برنده تر از شمشیر و روان تر از آب روان و در کمال فصاحت و بلاغت، به ایراد سخن پرداخت و چنین فرمود: سپاس و ستایش، خدایی را سزاست که ما را از نور خود و با دست قدرت خویش آفرید و از میان آفریدگانش برگزید و امامت داران خلق و وحی خویش قرارمان داد؛ ای گروه مردم! همانا من محمد، پسر علی رضا، پسر موسی کاظم، پسر جعفر صادق، پسر محمد باقر، پسر علی سجاد، پسر حسین شهید، پسر علی بن ابی طالب، پسر فاطمه زهرا و پسر محمد مصطفی - درود خدا بر همه آنان باد - هستم؛پس، آیا درباره کسی مثل من، شک و تردید پدید می آید؟ و بر من و پدر و مادرم، تهمت و افترا بسته می شود؟ و من، در معرض قضاوت

و داوری قیافه شناسان، قرار داده می شوم؟!

و آن حضرت فرمود: به خدا سوگند! من به نسبتهای فامیلی ایشان، از پدرانشان آگاه ترم!

به خدا قسم! من، به نهان و آشکار آنان، داناتر می باشم و من، هر آینه، به خود ایشان و آنچه به سوی آن رهسپارند، آگاه ترم و این سخنان را از روی حقیقت می گویم و به راستی و درستی آشکار می سازم، این دانشی است که خدای متعال، قبل از آفرینش تمامی آفریدگان و بعد از افراشتن آسمان و گستردن زمین، ما را وارث آن گردانیده است.

و به خدا سوگنداد می کنم که اگر همدستی باطل بر علیه ما و غلبه دولت کفر بر ما و مستولی شدن ظالمانه اهل شک و شرک و تفرقه و نفاق بر ما و چنگ اندازی آنان، به حق و حقوق ما نبود، هر آینه سخنی بر زبان می راندم که خلق اولین و آخرین، دچار شگفتی شوند؛ سپس دست مبارکش را بر دهان خود نهاد؛ آنگاه فرمود: ای محمد! سکوت اختیار کن، چنانکه پدرانت، سکوت کردند: «پس صبر کن، آنگونه که پیامبران «اولوالعزم» صبر کردند و برای عذاب آنان شتاب مکن..» [۱] تا آخر آیه.

سپس متوجه مردی که در کنارش بود، شد و دستش را گرفت و در حالی که مردم راهش را می گشودند با سرعت از آنجا رفت.

راوی گفت: بزرگان و ریش سفیدانی را دیدم که به حضرت می نگریستند و می گفتند: خدای متعال، داناتر است که رسالت خود را کجا قرار دهد؛ از آنان پرسیدم که اینان، چه کسانی هستند؟ در جوابم گفته شد: اینان، گروهی از طایفه بنی هاشم از فرزندان عبدالمطلب می باشند. راوی گفت: این خبر به امام رضا علیه السلام که در خراسان بود، رسید و آن حضرت در جریان اتفاقی که برای فرزندش محمد علیه السلام افتاد، قرار گرفت؛ لذا فرمود: سپاس و ستایش از آن خداست؛ آنگاه به شیعیان خود که حاضر بودند، رو کرد و فرمود: آیا جریان تهمت زدن به ماریه قبطیه در زادن ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و نسبت ناروایی را که به وی دادند، می دانید؟ عرض کردند: نه نمی دانیم ای سرور ما! شما آگاهترید؛ برای ما بازگو فرما تا آگاه شویم.

حضرت فرمود: همانا ماریه، وقتی به جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیشکش شد، کنیزکان دیگری هم با او بودند که آن حضرت میان اصحاب واران خود، قسمت فرمود و در این میان، تنها ماریه که خدمتکاری بنام «جریح» داشت و او را با روش معاشرت بزرگان (رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم) آشنا می کرد و همراه ماریه و به دست رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم مسلمان شد و ایمان و اسلام هر دو، نیکو گردید، مورد بدگمانی قرار گرفت؛ زیرا ماریه در دل رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم جایگیر شد و به همین جهت، بعضی از همسران آن حضرت به وی، رشک بردند و آن دو نفر (عایشه و حفصه)، نزد پدرانشان (ابوبکر و عمر) رفتند و از علاقه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم با ماریه و رفتار حضرت با وی، شکایت کردند و در نتیجه وسوسه ها و دمدمه های نفس شیطانی، اظهار داشتند که ماریه، ابراهیم را از جریح بار دار شده است؛ در حالی که هیچ کس نمی دانست جریح، خادمی خواجه است.

پدران عایشه و حفصه (ابوبکر و عمر)، نزد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم که در مسجد نشسته بود، رفتند و در مقابل آن حضرت نشستند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! روا و پذیرفته نیست، خیانتی را که نسبت به شما صورت گرفته و بر ما آشکار شده است را از شما، پوشیده و مخفی نگه داریم! رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: منظور شما دو نفر چیست؟ آن دو گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم همانا جریح با ماریه، مرتکب خلاف شده و او از جریح بار دار شده است و فرزند ماریه از تو نیست، ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم. در این هنگام چهره رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از خشم برافروخته شد و از بزرگی مطلبی که آن دو نفر به زبان آوردند، دگرگون گردید؛ آنگاه فرمود: وای بر شما! چه می گوئید؟!

آن دو نفر گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! هم اکنون ما، جریح و ماریه را در مشربه وانهادیم؛ در حالی که جریح با ماریه سرگرم شوخی و مزاح بود! و با وی ملاعبه و بازی می کرد! و از او خواهشی داشت که مردان، از زنان دارند؛ کسی را نزد

آنها بفرست که قطعا او را بدینحال خواهیافت؛ پس حکم خدای متعال و حکم خویش را بر او جاری ساز.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: ای ابوالحسن (علی)! شمشیر ذوالفقارت را بردار و رهسپار مشربه ماریه شو و هرگاه با او و جریح، بدینگونه که این دو توصیف کردند مواجه گردیدی، باک ضربت کار ماریه و جریح راکسره کن.

علی علیه السلام برخاست و شمشیرش را حمایل کرد و در زیر لباسش قرار داد و چون از خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خارج شد، به نزد حضرت بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم! در مأموریتی که به من سپردی، همچون سکه گداخته در آتشم؛ا مثل شاهدی که می بیند آنچه را که غایب نمی بیند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: فدایت گردم ای علی! البته پذیرفته است که حاضر، چیزی را می بیند که غایب نمی بیند.

راوی گفت: پس علی علیه السلام روانه شد؛ در حالی که شمشیر خود را در دست داشت، تا اینکه بر مشربه ماریه اشراف پیدا کرد ومشاهده فرمود که ماریه، نشسته و جریح با وی بود و آداب معاشرت با بزرگان را به وی می آموخت و از جمله به وی می گفت: رسول خدا را بزرگ و با عظمت بشمار و او را با کنیه (ابوالقاسم)، صدا بزن و تکریم و احترامش کن و از قبیل سخنان، بر زبان می راند که ناگهان چشمش به امیر مؤمنان علیه السلام که شمشیر برهنه اش در دستش بود افتاد و وحشت زده، به سوی درخت خرمایی که در حیاط مشربه قرار داشت، گریخت و با شتاب بر بالای آن رفت؛ علی علیه السلام نیز داخل مشربه شد و در همین هنگام باد وزیدن گرفت و پیراهن جریح را بالا زد و خواجگی او را آشکار ساخت.

علی علیه السلام به او فرمود: ای جریح! بیا پایین!

جریح عرض کرد: ای امیر مؤمنان جانم در امان است؟

حضرت فرمود: جانت در امان است.

راوی گفت: جریح از درخت پائین آمد و امیر مؤمنان علی علیه السلام، دست او را گرفته تا خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم آورد و به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا! همانا جریح خدمتکاری خواجه است! در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم روی به دیوار نمود و خطاب به جریح فرمود: (بدنت) را برای آندو باز کن و بگشای ای جریح! و خود را برهنه ساز تا دروغشان آشکار شود؛ وای بر آن دو نفر باد! چه اندازه نسبت به خدا و پیغمبرش جری و جسورند! جریح لباس خود را بیرون آورد و معلوم شد که او، خدمتکاری خواجه است، همانگونه که علی علیه السلام توصیف کرده بود و آن دو نفر به پای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم افتادند و عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم! توبه کاریم، برای ما آمرزش بخواه که دیگر تکرار نمی کنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به آن دو فرمود: خدای متعال توبه شما را نپذیرد! آمرزش خواستن من نیز به حال شما که نسبت به خدای متعال و پیامبرش، اینقدر جری و جسور هستید، سودی ندارد؛ آن دو گفتند: ای رسول خدا! اگر شما برای ما آمرزش بخواهید، امیدواریم پروردگار ما، ما را ببخشد؛ در اینجا خدای متعال آیه ای فرو فرستاد که در ضمن آن آمده است: «... اگر هفتاد مرتبه هم برای آنان آمرزش بخواهی، خدای متعال هرگز آنان را نخواهد بخشید.»[۲] امام رضا علیه السلام فرمود: سپاس و ستایش خدایی را که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و فرزندش ابراهیم را الگوی من و فرزندم محمد قرارداد؛ وقتی عمر امام جواد علیه السلام به شش سال و چند ماه رسید، مأمون، پدرش امام رضا علیه السلام را به شهادت رسانید و پس از وی، فرقه شیعه امامیه، در حیرت و سرگردانی فرو رفتند و در میان مردم، اختلاف فکر پدید آمد و بیشتر آنها، سن و سال امام جواد علیه السلام را برای امامت، کوچک شمردند و شیعیان سایر شهرها نیز دچار حیرت و سرگردانی شدند.[۳] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاف: ۴۶ / ۳۵.

[۲] توبه: ۹ ۸۰.

[۳] دلایل الامامه: ۳۸۴ ح ۳۴۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از شهادت پدر بزرگوارش

مسعودی گفته است:

امیه بن علی در روایتی اظهار داشت: در مدینه بودم و خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم در حالی که پدر بزرگوارش در خراسان بود،ك روز کنیزی را صدا زد و به او فرمود: به اهل خانه بگو آماده عزاداری شوند!

وقتی من و گروهی که در محضرش بودیم، بیرون آمدیم با خود گفتیم: نپرسیدیم عزاداری برای چه کسی؟ روز بعد گفته خود را تکرار فرمود و ما عرض کردیم: عزاداری چه کسی؟ حضرت فرمود: عزاداری بهترین کسی که بر روی زمین بود، چند روز بعد خبر شهادت امام رضا علیه السلام رسید.[۱] .

---

[۱] اثبات الوصیه: ۲۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن امام جواد از نامه ها

کلینی آورده است:

از داود بن قاسم جعفری نقل شـده که گفت: بر امام جواد علیه السـلام، داخل شدم در حالی که سه نامه بدون عنوان و نامشـخص با من بوده و بر من مشـتبه شـده بود؛ من انـدوهگین شـدم، پس حضـرتکی از آنهـا را گرفت و فرمود: این، نـامه ریـان بن شبیب است، سپس دومی را گرفت و فرمود: این، نـامه فلانی است و من مبهوت شـدم، آنگاه حضـرت به من نگریست و تبسم نمود. راوی گفت: حضـرت سـیصد دینـار به من داد و امر فرمود آن را بهکی از عموزادگانش برسانم و در ضـمن فرمود: او به تو خواهـد گفت: مرا به دلالی راهنمـایی کن تـا بـا این پول، کالاـیی برایم خریـداری کنـد، و تو راهنمـایی اش کن، راوی گفت: نزد عموزاده اش آمـدم و دینارها را به او دادم و او به من گفت: ای ابو هاشم! مرا به دلالی راهنمایی کن که کالایی برایم خریـداری کند و در جوابش گفتم: به چشم!

راوی گفت: شتر داری به من گفت که بـا حضـرت سـخن بگویم تـا کـاری به او بدهـد، پس وارد بر حضـرت شـدم که با او سـخن بگویم، حضـرت مشغول غذا خوردن بود و گروهی بر سفره نشسته بودند و نتوانستم حرفی بزنم، حضرت فرمود: ای ابو هاشم! بنشین و غـذا بخور و غذا را پیش من گذاشت، سپس از پیش خود و بدون اینکه من درخواستی کنم، فرمود: ای غلام! به شتر داری که ابو

هاشم به نزد ما آورده، سر بزن و او را پیش خود نگهدار.

راوی گفت:ک روز بـا حضـرت داخل باغی شـدم، به او عرض کردم: فـدایت شوم! من حرص فراوانی به خوردن خاک دارم، برایم دعـا کنیـد، حضـرت سـکوت کرد و سه روز بعـد از پیش خود فرمود: ای ابو هـاشم! خـدای متعـال عـادت به خوردن خاک را از تو برداشت، ابو هاشم گفت: امروز چیزی منفورتر از خوردن خاک، در پیش من نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ۱: ۴۹۵ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن امام جواد از نیت افراد

طبری آورده است:

ابو جعفر محمد بن علی بن شـلمغانی در روایتی گفت: اسحاق بن اسماعیل، در همان سالی که شیعیان خدمت امام جواد علیه السلام رسیدند، حـج گزارد، او گفت: ده سؤال را در برگه ای نوشـتم که از حضـرت بپرسم، همسـرم نیز حـامله بود و بـا خود گفتم: وقتی پاسخ سؤالاتم را گرفتم، از حضرت درخواست دعا کنم تا از خدا بخواهد، فرزندم را پسر قرار دهد، مردم جوابهای خود را شنیدند و نوبت به من رسید، از جا بلند شدم و برگه سؤالاتم همراهم بود، وقتی چشم حضرت به من افتاد، فرمود:

ای ابوعقوب! نام او را احمد بگذار، پس فرزندم پسر شد و اسمش را احمد گذاشتم و بعد از مدتی از دنیا رفت. و از جمله کسانیکه با شیعیان، خدمت امام جواد علیه السـلام رسیدند، علی بن حسان واسطی، معروف به عمش بود، او گفت: تعدادی اسباب بازی که بعضـی از آنها از نقره بود، با خودم خدمت حضـرت بردم و با خود گفتم: آنها را به حضـرت پیشـکش می نمایم، چون مردم جواب گرفته و از حضورش پراکنده شدند، از جای خود برخاست و به روسـتای صریا رهسپار گردید، دنبال حضرت به راه افتادم و با موفق (خادم) رو به رو شدم و از او خواسـتم، اجازه دیدار برایم بگیرد، پس داخل شده و سـلام دادم، حضـرت جواب سلام مرا فرمود، در حالی که چهره در هم کشیده بود و اجازه نشستن به من نداد، به حضرت نزدیک شدم و آنچه در کیسه خود داشتم، پیشکش کردم، اما او خشـمگینانه در من نگریست و آنها را به راست و چپ افکنـد و فرمود: خـدای متعال ما را برای بازی نیافریده است! من کجا و بازی کجا!

پس از حضرت طلب بخشش نمودم و او مرا بخشید و اسباب بازیها را برداشته، از حضورش بیرون آمدم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۴۰۱ ح ۳۶۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن امام جواد از باطن ابن سهل قمی

طبری آورده است:

از محمـد بن سـهل بنسع قمی روایت شده که گفت: مجاور مکه بودم، در سـفری به مدینه، خدمت امام جواد علیه السـلام رسـیدم و خواستم از حضرت لباسی بگیرم که مرا بپوشاند، فرصتی پیش نیامد که چنین در خواستی کنم و با او خداحافظی کرده و قصد بیرون آمدن کردم، پس با خودم گفتم: نامه ای می نویسم و خواسته خود را در میان می گزارم.

راوی گفت: نامه را نوشتم و به مسجد پیامبر رفتم تا دو رکعت نماز، بجای آورم و صد مرتبه از خدا طلب خیر کنم، پس اگر در دلم افتاد که نامه را تقـدیم کنم، تقـدیم و گرنه آن را پاره نمایم، چون چنین کردم، در دلم افتاد که نامه را تقدیم حضـرت نکنم. نامه را پاره کردم و از مدینه، خارج شدم، در همین حال بود که قاصدی را دیدم، در حالی که چند پیراهن را در دستمال راه راهی پیچیده، سراغ محمد بن سـهل قمی را می گرفت تا اینکه به من رسـید و گفت: آقای تو، اینها را برایت فرسـتاده است و آنها، دو پیراهن بود. احمد بن محمد گفت: خدای متعال مقدر کرد که وقت مردن، من غسلش دادم و در آن دو پیراهن، کفنش نمودم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۴۰۵ ح ۳۶۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از مرگ و میرها

راوندی گفته است:

داود بن محمـد نهـدی از عمران بن محمد اشعری نقل کرده است که گفت: خدمت امام جواد علیه السـلام رسـیدم و خواسـته های خود را گفتم و عرض کردم: ام حسن، خـدمت شـما سـلام می رساند و پیراهنی از شـما می خواهد که کفن خویش سازد. حضـرت فرمود: البته او، از این بی نیاز شده است، من بیرون آمدم و مفهوم سـخن حضـرت را نفهمیدم، پس خبر رسـید، سـیزده روزا چهارده روز جلوتر، از دنیا رفته است. [۱] .

همچنین گفته است:

از عمران بن محمد روایت شده که گفت: برادرم،ك زره با چند چیز دیگر به من داد که به امام جواد علیه السلام تحویل دهم، آنها را نزد حضرت بردم، در حـالی که زره را فراموش کرده بودم، چون خواسـتم بـا حضـرت خـداحافظی کنم، به من فرمود: زره را هم بیاور.

و مادرم نیز خواسته بود که پیراهنی از حضرت، برایش بگیرم و چون با او در میان گذاشتم فرمود به آن نیازی ندارد، پس خبر رسید که بیست روز پیش از دنیا رفته است. [۲] .

مسعودی گفته است: از صالـح بن عطیه اصم نقـل شـده که گفت: قبـل از بیرون رفتن امـام جـواد علیه السـلام به جـانب عراق، حج گزاردم و خـدمت حضـرت از تنهایی شـکایت کردم؛ حضـرت به من فرمود: آگاه باش که تو، از حرم بیرون نخواهی رفت تا کنیزی خریداری کنی و از او، فرزند دار شوی. عرض کردم: فدایتان شوم! اگر صـلاح می دانید، راهنمائیم کنید؛ حضرت فرمود: آری، برو

و جستجو کن و چون کنیزی انتخاب کردی، مرا آگاه ساز؛ من نیز چنین کردم.

حضرت فرمود: برو و نزدیک صاحب کنیز باش تا من بیایم؛ من نیز به غرفه کنیز فروش رفتم؛ امام جواد علیه السلام بر ما گذشت و به کنیزک، نظر افکند و گذشت؛ چون خدمت حضرت رسیدم، فرمود: او را دیدم، اما عمر کوتاهی دارد؛ فردا صبح، نزد صاحبش رفتم؛ او گفت: کنیز تب دار است و نمی توان او را نشان داد؛ روز بعد به سراغش رفتم؛ صاحبش گفت: همین امروز به خاکش سپردم؛ پس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و او را مطلع ساختم و کنیز دیگری خریدم و فرزندم محمد، از وی زاده شد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۷ ح ۹.

[۲] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۷ ح ۹.

[۳] اثبات الوصیه: ۲۱۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن از محل گوسفند گم شده

راوندی آورده است:

از علی بن جریر روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام نشسته بودم؛ گوسفندکی از کنیزانش (یا نزدیکانش)، گم شده بود و تنی چند از همسایگان را بسوی حضرت، می کشیدند در حالی که خطاب به آنها می گفتند: گوسفند را شما دزدیده اید.

امام جواد علیه السلام فرمود: وای بر شما! همسایگان ما را رها سازید؛ گوسفند شما را آنها ندزدیده اند؛ بلکه آن حیوان در خانه فلانی است؛ آنجا بروید و گوسفند خود را بیاورید؛ آنها بیرون شدند و گوسفند خود را در خانه اوافتند و وی را به باد کتک گرفته، لباسش را پاره کردند، در حالی که سوگنداد می کرد، گوسفند را ندزدیده است خدمت امام جواد علیه السلام رسیدند؛ حضرت فرمود: وای بر شما! در حق این مرد، ستم نمودید؛ چه اینکه این گوسفند، بدون اطلاع او، داخل خانه اش شده بود. پس او را خواست و به تلافی پاره شدن لباسش و کتک خوردنش، چیزی به وی بخشید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۶ ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن آن حضرت از کالای دو زن

راوندی آورده است:

از ابن اورمه روایت شده که گفت: خانمی، مقداری زیور آلات و درهم و لباس، نزد من آورد و گمان کردم آنها، از خود اوست و از وی نپرسیدم که چیزی از آنها، به دیگری تعلق داردا نه و آنها را همراه وجوهات شیعیان دیگر، به مدینه بردم و خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم که از طرف فلانی و فلانی و... و از طرف فلان زن هم این مقدار این مقدار کالاـ آورده ام؛ در توقیعی که از حضرت دریافت کردم، آمده بود: آنچه از جانب فلانی و فلانی و از طرف آن دو زن فرستاده بودی، رسید؛ خدای متعال از شما بپذیرد و از شما خشنود گردد و تو را در دنیا و آخرت، با ما قرار دهد.

وقتی دیدم که حرف دو زن در میان است، در صحت و درستی نامه تردید نمودم و فکر کردم که کسی غیر از آن حضرت از پیش خود جعل نموده است؛ چه اینکه من مطمئن بودم که آنچه آن خانم به من داد (همه اش)، مال خودش بود و او، فقطک زن بود و چون (در توقیع) دو زن را نوشته دیدم، نسبت به واسطه نامه، بد گمان شدم؛ اما هنگامی که به وطن بازگشتم، آن بانو پیش من آمد و گفت: آیا کالای مرا تحویل دادی؟ گفتم: آری؛ ولی او پرسید: و کالای فلان زن را؟ گفتم: مگر چیزی از غیر شما، در میان آنها بود؟ گفت: آری؛ فلان مقدار، مال من و فلان مقدار، مال خواهرم فلانی بود؛ به او گفتم: آری؛ آنها را رسانـدم (و شک و تردیدم بر طرف شد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۶ ح ۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

خبر دادن حضرت از مسموم بودن غذا

ابن حمزه طوسی روایت کرده است:

تنی چند از شیعیان از عمر بن فرج شنیدند که گفت: از امام جواد علیه السلام مطلبی شنیدم که اگر برادرم محمد آنرا می شنید، هر آینه کافر می گشت؛ گفتند: خدا تو را به کارهای نیک و صالح توفیق دهد! آن مطلب چه بود؟ او در جواب گفت:ک روز در مدینه با حضرت بودم که غذا حاضر کردند؛ حضرت فرمود: دست نگهدارید (غذا نخورید.) عرض کردم: پدرم فدایتان باد! خبری از غیب برایتان آمد؟ حضرت فرمود نانوا را نزد من بیاورید؛ او را نزد حضرت آوردند؛ پس حضرت با وی برخورد کرد و به او فرمود: چه کسی تو را وادار ساخت که مرا با این غذا مسموم کنی؟ او عرض کرد: فدایتان گردم! فلانی؛ سپس دستور داد آن غذا را بردند و غذای دیگری حاضر کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۱۷ ح ۴۴۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

د

دعای در روز نیمه ی ماه رجب و روز مبعث

ریان بن صلت گوید : هنگامی که امام در بغداد بود در روز نیمه رجب و روز بیست و هفتم آن روزه گرفت، و تمام خدمتکارانش نیز روزه گرفتند، و دستور داد که این نماز را بخوانیم که دوازده رکعت است، در هر رکعت حمد و سوره‌ای را می‌خوانی.

پس از فراغت از نماز چهار بار سوره‌ی حمد، و چهار بار سوره‌ی توحید، و سوره‌ی ناس و فلق را هم چهار بار می‌خوانی، و می گویی :

معبودی جز خدا نیست، و خدا برتر است، و پاک و منزه است خداوند، و سپاس او را سزاست، و نیرو و توانی جز به خدای برتر و والاتر نیست - چهار بار.

خدا خدا پروردگارم است نسبت به او چیزی شرک نمی‌ورزم - چهار بار، چیزی را شریک پروردگارم قرار نمی‌دهم - چهار بار.

دعاؤه فی یوم النصف من شهر رجب و یوم المبعث

روی الریان بن صلت قال : صام أبوجعفر الثانی علیه‌السلام لما کان ببغداد یوم النصف من رجب و یوم سبع و عشرین منه و صام جمیع حشمه، و أمرنا ان تصلی الصلاة التی هی اثنتا عشرة رکعة، تقرأ فی کل رکعة الحمد و سورة.

فاذا فرغت قرأت الحمد أربعا، و «قل هو الله احد» اربعا، و المعوذتین اربعا، و قلت :

لا اله الا الله و الله اکبر، و سبحان الله و الحمدلله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم - أربعا.

الله الله ربی لا اشرک به شیئا - أربعا، لا أشرک بربی احدا - أربعا.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای شب مبعث

از آن حضرت روایت شده که فرمود : در ماه رجب شبی است که از هر چه خورشید بر آن تابیده ارزشمندتر است، و آن شب بیست و هفتم رجب است، در صبح آن شب پیامبر به نبوت برانگیخته شد، و از شیعیان ما هر کسی در آن شب کاری انجام دهد پاداش اثر عمل شصت سال را دارد، سؤال شد : خداوند تو را گرامی بدارد عمل آن شب چیست فرمود : هنگامی که نماز عشاء را خواندی و به بستر رفتی، در هر ساعتی از شب پیش از پایانش هرگاه برخاستی دوازده رکعت نماز می‌خوانی، در هر رکعت حمد و یک سوره از سوره‌های مفصل تا سوره‌ی کافرون را می‌خوانی.

بعد از هر دو رکعت، نماز را سلام گفته و هر کدام از سوره‌ی حمد، سوره‌ی فلق و سوره‌ی ناس، و سوره‌ی توحید، و سوره‌ی کافرون، و سوره‌ی قدر را هفت بار، و هفت بار نیز آیة الکرسی را می‌خوانی.

و بعد از نماز این دعا را می‌خوانی : سپاس خدائی را سزاست که فرزندی نگرفته، و در فرمانروایی‌اش شریکی برای او نیست، و سرپرستی از ذلت ندارد، و او را بسیار بزرگ بشمار، خدایا به جایگاه‌های عزتت بر بنیانهای عرشت، و نهایت رحمتت در کتابت، و به نام بزرگ بزرگ بزرگت، و یاد برتر برتر برترت، و به کلمات تامه‌ات از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و آنچه را شایسته‌ی آنی در مورد من انجام دهی.

آنگاه به آنچه می‌خواهی دعا کن.

دعاؤه فی لیلة المبعث

روی عـن أبی‌جعفر محمـد بن علی الرضـا علیهم‌السـلام انه قـال : ان فی رجب للیلـة خیر ممـا طلعت علیه الشـمس، و هی لیلـة سبع و عشـرین من رجب، فیها نبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی صبیحتها، و ان للعامل فیها من شیعتنا أجر عمل ستین سنة، قیل له : و ما العمل فیها أصـلحک الله؟ قال : اذا صـلیت العشاء الاخرة و أخذت مضـجعک، ثم استیقظت أی ساعة شئت من اللیل قبل الزوال صلیت اثنتی عشرة رکعة، تقرأ فی کل رکعة الحمد و سورة من خفاف المفصل الی الجحد. [۱] .

فاذا سـلمت فی کل شـفع جلست بعد التسلیم و قرأت الحمد سبعا، و المعوذتین سبعا، و «قل هو الله احد»، و «قل یا ایها الکافرون» سبعا سبعا، و «انا انزلناه»، و آیة الکرسی سبعا سبعا.

و قل بعقب ذلک هذا الدعاء : الحمدلله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا، اللهم انی اسالک بمعاقد عزک علی ارکان عرشک و منتهی الرحمة من کتابک، و باسمک الاعظم الاعظم الاعظم، و ذکرک الاعلی الاعلی الاعلی، و بکلماتک التامات ان تصلی علی محمد و اله و ان تفعل بی ما انت اهله.

ثم ادع بما شئت.

پی نوشت ها:

[۱] من بعد یس الی الجحد (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای شب اول ماه رمضان

عبدالعظیم بن عبدالله حسـنی از آن حضـرت روایت کرده که در شبی که هلال ماه رمضان را دید نماز مغرب را خواند، بعد از پایان نماز و نیت روزه؛ دستهایش را بلند کرد و فرمود :

خـدایا! ای آنکه تـدبیر امور به دست اوست، و او بر هر کاری تواناست، ای آنکه به خیانت دیـدگان و آنچه سـینه‌ها پنهان داشـته، و قلبها پوشیده می‌دارند آگاه است، و او مهربان و داناست.

خـدایا! ما را از کسانی قرار ده که نیت کردند و عمل نمودند، و از کسانی قرار نده که سـنگدل شدند و ملول گردیدند، و از کسانی قرار نـده که بر غیر عمـل تکیه می‌کننـد، خـدایا بـدنهایمان را از بیمـاری سـلامتی عطـا کن، و بر اعمـالی که بر مـا واجب سـاخته‌ای یاریمان نما، تا این ماهت از ما بگذرد در حالیکه واجباتت را در آن عمل کرده باشیم.

خـدایا! ما را بر روزه‌اش یاری و به نمازش موفق گردان، و ما را در آن برای نماز با نشاط بگردان، و از قرائت قرآن پوشـیده مدار، و دادن زکات را برای ما آسان گردان، خـدایا آنچه از روزی‌ات که نصـیبمان ساخته‌ای را برای ما آسان گردان، و آنچه را بر ما تقدیر فرموده‌ای برایمان آسان نما، و آن را حلال و پاک، و خالی از گناهان، و خالص از خطاها و آلودگیها قرار ده.

خدایا جز غذای پاک به ما خوراک نده، غذایی که آلوده و حرام نباشد، روزی‌ات را بر ما حلال گردان که ناپاکی و بیماری در آن نباشـد، ای آنکه آگاهی‌اش به رازها و پنهانیها هماننـد آنچه آشـکار است می‌باشـد، ای آنکه بر بنـدگانش به احسان و نیکی عنایت می‌کند.

ای آنکه او بر هر کار تواناست، و به هر چیز دانا و آگاهست، یادت را به ما الهام کن، و کارهای سختت را از ما دور دار، و کارهای آسـانت را روزیمـان فرمـا، و به راه هـدایت راهنمائیمـان کن، و به راه درست موفقمان نما، و از بلاها محافظت و از گناهان و خطاها

بازدارمان.

ای آنکه گناهان بزرگ را کسی جز او نمی‌آمرزد، و بدی را جز او برطرف نمی‌سازد، ای مهربانترین مهربانان، و بزرگوارترین بزرگواران، بر محمد و خاندان پاکش درود فرست، و روزه‌ی‌مان را پذیرفته، و به نیکی و تقوی متصل فرما، و همچنین تلاشمان را ستوده، و نمازمان را نیکو شمرده شده، و قرائت قرآنمان را بالا رونده، دعاهایمان را شنیده شده قرار ده، و ما را به نیکی راهنمائی کن، و از سختی دور و آسانی را برایمان مقرر فرما، و درجاتمان را بالا برده، و نیکی‌هایمان را دو چندان نما، و روزه و نمازمان را بپذیر، و دعاهایمان را بشنو، و خطاهایمان را بیامرز، و از گناهانمان درگذر.

و ما را از عمل کنندگان رستگار قرار ده، و از کسانی که به آنان خشم فرمودی و گمراه شدند قرار نده، تا اینکه ماه رمضان از ما بگذرد در حالیکه روزه و نمازمان را پذیرفته، و اعمالمان را پاک کرده، و گناهانمان را آمرزیده باشی، و در آن از هر خیری بهره‌ای به ما بده، به درستی که تو معبود اجابت کننده‌ای و پروردگار مراقب، و تو به هر چیز احاطه داری.

دعاؤه فی اول لیلهٔ من شهر رمضان

روی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن ابی‌جعفر محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام، انه صلی صلاهٔ المغرب فی لیلهٔ رأی فیها هلال شهر رمضان، فلما فرغ من الصلاهٔ و نوی الصیام رفع یدیه فقال :

اللهم یا من یملک التدبیر، و هو علی کل شیء قدیر، یا من یعلم خائنهٔ الاعین و ما تخفی الصدور، و یجن الضمیر و هو اللطیف الخبیر.

اللهم اجعلنا ممن نوی فعمل، و لا تجعلنا ممن شقی فکسل، و لا ممن هو علی غیر عمل یتکل، اللهم صحح ابداننا من العلل، و اعنا علی ما افترضت علینا من العمل، حتی ینقضی عنا شهرک هذا، و قد ادینا مفروضک فیه علینا.

اللهم اعنا علی صیامه، و وفقنا لقیامه، و نشطنا فیه للصلاهٔ، و لا تحجبنا من القراءهٔ، و سهل لنا ایتاء الزکاهٔ، اللهم لا تسلط علینا و صبا، و لا تعبا، و لا سقما و لا عطبا، اللهم ارزقنا الافطار من رزقک الحلال، اللهم سهل لنا ما قسمته من رزقک، و یسر ما قدرته من امرک، و اجعله حلالا طیبا، نقیا من الاثام، خالصا من الاصار و الاجرام.

اللهم لا تطعمنا الا طیبا، غیر خبیث و لا حرام، و اجعل رزقک لنا حلالا، لا یشوبه دنس و لا اسقام، یا من علمه بالسر کعلمه بالاعلان، یا متفضلا علی عباده بالاحسان.

یا من هو علی کل شیء قدیر، و بکل شیء علیم خبیر، الهمنا ذکرک، و جنبنا عسرک، و انلنا یسرک،و اهدنا الرشاد، و وفقنا للسداد، و اعصمنا من البلایا، و صنا عن الازوار و الخطایا.

یا من لا یغفر عظیم الذنوب غیره، و لا یکشف السوء الا هو، یا ارحم الراحمین، و اکرم الاکرمین، صل علی محمد و اهل بیته الطیبین، و اجعل صیامنا مقبولا، و بالبر و التقوی موصولا، و کذلک فاجعل سعینا مشکورا، و قیامنا مبرورا، و قراءتنا مرفوعهٔ، و دعاءنا مسموعا، و اهدنا للحسنی، و جنبنا العسری، و یسرنا للیسری، و اعل لنا الدرجات، و ضاعف لنا الحسنات، و اقبل منا الصوم و الصلاهٔ، و اسمع منا الدعوات، و اغفر لنا الخطیئات، و تجاوز عنا السیئات.

و اجعلنا من العاملین الفائزین، و لا تجعلنا من المغضوب علیهم و لا الضالین، حتی ینقضی شهر رمضان عنا، و قد قبلت فیه صیامنا و قیامنا، و زکیت فیه اعمالنا، و غفرت فیه ذنوبنا، و اجزلت فیه من کل خیر نصیبنا، فانک الاله المجیب، و الرب الرقیب، و انت بکل شیء محیط.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای زیارت حضرت فاطمه

ابراهیم بن محمد بن عیسی گوید : روزی امام جواد علیه‌السلام به ما فرمود : زمانی که نزد قبر جده‌ات فاطمه علیهاالسلام رفتی بگو : ای آزموده شده، خداوندی که تو را خلق کرد قبل از خلقتت تو را آزمایش نمود، و تو را در مورد آنچه آزموده بود صبور و بردبار یافت، و ما خود را دوستان تو و تصدیق کنندگان، و بردباران بر آنچه پدرت و وصیش برای ما آوردند می‌پنداریم، از تو می‌خواهیم اگر تصدیق کنندگان تو هستیم ما را به تصدیق کنندگان به پدر و وصیش ملحق گردانی، تا به خود بشارت دهیم که به ولایت و دوستی‌ات پاکیزه گردیده‌ایم.

دعاؤه فی زیارهٔ جدته فاطمهٔ الزهراء

روی ابراهیم بن محمد بن عیسی بن محمد العریضی قال : حدثنا ابوجعفر علیه‌السلام ذات یوم قال : اذا صرت الی قبر جدتک فاطمهٔ علیهاالسلام فقل :

یا ممتحنهٔ امتحنک الله الذی خلقک قبل ان یخلقک، فوجدک لما امتحنک صابرهٔ، و زعمنا انا لک اولیاء و مصدقون و صابرون، لکل ما اتانا به ابوک و اتانا به وصیه، فانا نسألک ان کنا صدقناک الا الحقتنا بتصدیقنا لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولایتک.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

درک نشدن خداوند با وهم

کلینی روایت کرده است:

عبدالرحمن بن ابی نجران گفت: از ابو جعفر دوم (امام جواد علیه السلام) راجع به توحید پرسیده، عرض کردم خداوند را به عنوان چیزی تصور و توهم می کنم؟

آن حضرت فرمود آری چیز است، ولی در عقل و خرد نمی گنجد و حد و مرزی بر نمی تابد؛ بنابراین آنچه در وهم تو آید، جز اوست. هیچ چیز با وی شباهت ندارد و اوهام، وی را در نمیابند.

چگونه به اوهام در آید در حالی که (آنگانه بی همتا) مغایر معقولات و مباین تصورات است؟

همانا به مثابه چیزی که در عقل و خرد نمی گنجد و حد و مرزی بر نمی تابد، توهم می شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۸۲ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دیدار ذوالقرنین و ابراهیم

راوندی روایت کرده است:

محمد بن خالد با واسطه از ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) روایت کرده که گفت: ذوالقرنین با ششصد هزار سوار، حج گزارد؛ چون داخل حرم شد، چند نفر ازارانش، او را تا کعبه همراهی کردند؛ وقتی بازگشت، گفت: مردی را دیدم که هرگز نورانی تر و خوش سیما تر از وی را مشاهده نکرده بودم. گفتند: او، ابراهیم خلیل الرحمن است. گفت: مرکبها را زین کنید؛ بی درنگ و در مدت زمان زین کردنک مرکب، ششصد مرکب، مهیا گردید. امام علیه السلام گفت: سپس ذوالقرنین گفت: نه، بلکه به دیدار خلیل الرحمن می رویم؛ او به راه افتاد و نخبگاناران او نیز پشت سرش به راه افتادند و رفتند. حضرت ابراهیم علیه السلام از او پرسید: چگونه روزگار را سپری کردی؟ ذوالقرنین در جواب حضرت گفت: یازده کلمه که عبارت است از: منزه است آنکه او، پایدار فنا ناپذیر است؛ منزه است، آنکه او، دانایی است که فراموش نکند؛ منزه است آنکه او، نگهدارنده ای است که به زمین نمی زند؛ منزه است آنکه او، بینا است و هرگز دچار شک و تردید نمی شود؛ منزه است آنکه او، نگهبان پاینده ای است که خوابش نگیرد؛ منزه است آنکه او، پادشاهی است که قصد کرده نشود (کسی طمع نیل به پادشاهی اش نکند)؛ منزه است آنکه او، عزیز است و هرگز مورد ستم قرار نگیرد؛ منزه است آنکه او، پرده نشین است و مشاهده نگردد؛ منزه است آنکه او، فراخ دست (بخشنده ای) است که در زحمت نیفتد؛ منزه است آنکه او، همیشه در کار است و مبرا از بازی است؛ منزه است آنکه او، همیشگی و فارغ از سهو و غفلت است». [۱]

پی نوشت ها:

[۱] قصص الانبیاء: ۱۲۲ ح ۱۲۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

درباره جد بزرگوارش حضرت محمد

صفار گفته است:

حسن بن عباس بن حریش از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود:کی از نزدیکان امام صادق علیه السلام راجع به سوره (انا انزلناه فی لیله القدر) از حضرت سؤال کرد حضرت در جوابش فرمود: وای بر تو! از حقیقت بزرگ و با عظمتی پرسش نمودی؛ از چنین پرسشهایی پرهیز کن؛ پس آن مرد بر خاست و رفت.

راوی گفت:ک روز خدمت حضرت رسیدم و راجع به سوره قدر از وی سؤال نمودم، حضرت فرمود: این سوره شریفه نزد پیامبران و جانشینان آنها، «نور» است و آنان هیچ حاجت و خواسته آسمانی و زمینی را جز به آن نور نمی گویند و به آن می رسند؛ مثلاکی از خواسته های علی بن ابیطالب علیه السلام، این بود که روزی خطاب به «ابوبکر» این آیه را تلاوت فرمود! (و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتا بل أحیاء عند ربهمرزقون) [۱] هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند!، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.» و به او گفت: بدان که حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم با شهادت از دنیا رفت؛ مبادا بگویی او مرده است، قسم به خدا او نزد تو می آید؛ بنابراین از خدای متعال به پرهیز، هنگامی که شیطان بسوی تو می آید به شکل پیامبر در نمی آید. ابوبکر از این سخن، شگفت زده شد و گویا چنین گفت که: به خدا سوگند! هر گاه پیش رویم در آید، فرمانبرداریش می کنم و خلافت را وا می گذارم! راوی گفت: پس امیر مؤمنان علی علیه السلام نور سوره قدر رااد کرد و این نور تا جایگاه ارواح پیامبران بالاـ رفت و ناگهان حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم در حالی که آن نور هاله ای سیمایش را فرا

گرفته بود، حاضر شد و فرمود: ای ابوبکر! به ولایت علی علیه السلام وازده فرزندش ایمان بیاور که آنان، جز در مقام پیامبری، چون من می باشند و به سوی خدای متعال، با رد خلافت به او، توبه کن و بدان که در مورد آن، هیچ حقی نداری. راوی گفت: سپس رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم رفت و دیده نشد و ابوبکر نیز چنین اظهار داشت که: ای علی! مردم را جمع خواهم کرد و طی خطبه ای، مشاهداتم را به آنها خواهم گفت و از غصب خلافت به خدا پناه خواهم برد، به شرطی که به من اعتماد کنی!، علی علیه السلام فرمود: تو چنین نخواهی کرد؛ و اگر مشاهدات خود را ازاد نبری، این کار را می کنی. حضرت فرمود: آنگاه ابو بکر نزد عمر رفت و نور سوره قدر، پیش علی علیه السلام بازگشت و به حضرت گفت: ابوبکر با عمر، خلوت کرده است!؛ عرض کردم: مگر، نور، دانش و آگاهی دارد؟ حضرت فرمود: البته او، دارای زبانی گویا و بینشی نقاد و نکته سنج است و اخبار و گزارشهای سری و مکتوم دشمنان را به دست می آورد و همراه با تفسیر و تبیین آنها به جانشینان پیامبران ارائه می نماید. چون ابوبکر، ماجرا را به اطلاع عمر رسانید، عمر به او گفت: او تو را سحر کرده و ساحری، در قبیله بنی هاشم قدیمی و سابقه دار است؛ امام فرمود: سپس ابو بکر و عمر برخاستند در حالیکه خطاب به مردم، سخنانی می گفتند که خود نمی فهمیدند! عرض کردم: چرا نمی فهمیدند چه می گویند؟ فرمود: به خاطر اینکه واقعه را ازاد برده بودند. و نور سوره قدر، ماجرای آن دو را خدمت علی علیه السلام گزارش کرد و حضرت فرمود: آن دو نفر از حق و حقیقت، چونان قوم ثمود دور گردند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] آل عمران ۳ ۱۶۹.

[۲] بصائر الدرجات: ۳۰۰ ح ۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دانش آموختن رسول خدا به امام علی

شیخ صدوق گفته است:

عبدالله بن مغیره از امام جواد علیه السلام شنیده است که می فرمود، «رسول خدا، هزار کلمه به علی علیه السلام آموخت که هر کلمه، رمز هزار کلمه دیگر را می گشود.»[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال ۲: ۶۵۰ ح ۴۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دستور حضرت به مرده، جهت اعلام دارائی خود

ابن شهر آشوب آورده است:

از حسن بن علی روایت شده که مردی خدمت امام جواد علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا دریاب! پدرم به مرگ ناگهانی مرد، در حالیکه صاحب دو هزار دینار است و من که عیالوارم، به پولها دسترسی ندارم. امام جواد علیه السلام فرمود: وقتی نماز عشا به جای آوردی، صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا پدرت جای پولها را به تو بگوید، چون آن مرد چنین کرد، پدرش را مشاهده کرد که محل پولها را نشانش می دهد، وقتی پولها را برداشت، پدرش به او گفت: پسرم! پولها را نزد امام علیه السلام ببر و ماجرای مرا برایش تعریف کن، چه اینکه او، مرا به این کار فرمان داد، آن مرد که بیدار شد و پولها را برداشت و خدمت امام جواد علیه السلام آورد و عرض کرد: سپاس و ستایش خدایی را که شما را برگزید و گرامی داشت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۳۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعای حضرت برای علی بن مهزیار

شیخ طوسی گفته است:

از حسن بن شمون روایت شده که گفت: این نامه را از امام جواد علیه السلام خواندم که با خط خود، به علی بن مهزیار نوشته بود: بنام خداوند بخشنده مهربان، ای علی! خدای متعال پاداش نیکویت دهد و در بهشتش، مأوایت بخشد و در دنیا و آخرت، از خفت و خواری در دنیا و آخرت بازت دارد و با ما، محشورت فرماید، ای علی! البته تو را آزمودم و در مورد اخلاص و فرمانبرداری و خدمتگذاری و تکریم و احترام و انجام واجبات، امتحانت کردم و اگر بگویم که مثل و مانندت را ندیده ام، امیدوارم که راست و درست گفته باشم، بنابراین، خدای متعال اجر و پاداش تو را بهشت جاویدان قرار دهد که مقام و منزلت و نیز خدمتگزاری تو در سرما و گرما و شب و روز، بر من پوشیده نیست، از خدای متعال می خواهم، در روز قیامت که خلایق را حاضر می سازد، تو را در رحمتی که مورد رشک و غبطه دیگران است قرار دهد، همانا او شنونده دعا است. [۱] .

و نیز آورده است:

در نامه ای که امام جواد علیه السلام از بغداد به علی بن مهزیار نگاشت، آمده است: نامه شما به دستم رسید، متوجه منظورت شده، مسرور و شادمان گشتم، خدای متعال شادمانت گرداند و از خدای کفایت کننده و باز دارنده، امید دارم که مکر و حیله هر حیله گری را کفایت فرماید، انشاء الله تعالی. در نامه دیگری چنین آمده است: منظور تو را در مورد قمیها، متوجه شدم، خدای متعال رهایشان سازد و در کارشان، گشایش آورد، با نوشته ات شادمانم گرداندی و همواره مطالب مسرت بخش بنویس، خدای متعال تو را با بهشت خویش، مسرور و شادمان کند و با خشنودی من، از تو خشنود گردد و از خدای متعال، حسن مساعدت و مهربانی و رأفت را آرزو دارم و حرف و سخنم این است که خدای متعال، ما را بس است و او، بهترین وکیل است.

در نامه دیگری که حضرت در مدینه نوشتند: پس روانه خانه خود شو، خدای متعال تو را در دنیا و آخرت، به سوی بهترین منزل روانه سازد و در نامه دیگری می خوانیم: و از خدای متعال می خواهم که تو را از پیش رو و پشت سر و در تمام حالات، محافظتت فرماید، تو را مژده باد!

که من، امیدوارم خدای متعال، هر شری را از تو دور سازد و از خداوند می خواهم که خیر و صلاحی را که اراده کرده است برای

تو در خروج تو (سفر تو) در روزکشنبه تا روز دوشنبه به تأخیر اندازد (تا شومی و بدی روز دوشنبه به تو نرسد، چرا که روز دوشنبه روز شومی است) و تو را در سفر، همراهی کند و در خانواده، جانشینت گردد و دوریت را جبران نماید و با قدرت و توانایی خویش، تو را به سلامت دارد.

علی بن مهزیار گفت: در نامه ای از حضرت خواستم که بر من فراخ گیرد و مال و ثروتی که در اختیار دارم را حلال فرماید و اجازه دهد، حضرت در جوابم نوشت: خدای متعال در روزی تو و خانواده ات و هر کسی که وسعت رزقش را خواستاری از اهل و عیالت، توسعه دهد و برای تو ای علی! نزد من، بزرگترین گشایش است و از خدای متعال می خواهم که تو را در سفر و حضر، قرین عافیت سازد و تو را بر عافیت پیش اندازد و با پوشش عافیتی به پوشاند، همانا او، شنونده دعاست. علی بن مهزیار گفت: از حضرت خواهش دعا کردم و حضرت برایم نگاشت: و اما آنچه از دعا درخواست کردی، البته تو نمی دانی که خدای متعال در نزد من، چه جایگاهی به تو داده است! و چه بسیار تو را از کثرت توجه به تو و دوستی و محبت تو و شناخت افکار و عقایدت، به نام و نسبت خوانده ام، پس خدای متعال برترین روزیهایی که به تو داده را، مستدام دارد و با خشنودی من از تو، از تو راضی و خشنود گردد و به والاترین نیت و مقصودت برساند و با لطف و رحمت خویش، در فردوس برینت جای دهد، همانا او، شنونده دعا است، خدای متعال حفظت کند و دوستت دارد و با لطف و رحمت خویش، هر شر و بدی را از تو، دور دارد و این را با خط خود نوشته ام. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الغیبه: ۳۴۹ ح ۳۰۶.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۲۶ح ۱۰۴۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دیدن ماه برای روزه دار

شیخ طوسی گفته است:

از محمد بن عیسی روایت شده که گفت: در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! چه بسا که هلال، ماه رمضان، پشت ابر است و دیده نمی شود، اما فردا قبل از ظهرا بعد از ظهر، آن را مشاهده می کنیم، نظر مبارکتان چیست و چنانکه قبل از ظهر، هلال را رؤیت کردیم، روزه خود را بگشائیم و بالاخره چه دستوری می فرمائید؟

حضرت در جواب نوشت: روزه خود را تا شب تمام می کنید، چه اینکه اگر ماه رمضان سی روز باشد، هلال ماه شؤال قبل از ظهر، دیده می شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] استبصار ۲: ۷۳ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ

اول زمستان ۱۳۸۷.

داد و ستد مالتیم

کلینی آورده است:

از محمد بن اسماعیل روایت شده است که گفت: مردی از شیعیان از دنیا رفت، در حالی که وصیت نکرده بود؛ لذا کارش به قاضی کوفه کشید و عبدالحمید، به عنوان قیم حالش تعیین شد؛ آن مرد مرده، بچه های صغیر، کالا و چند کنیز از خود بر جای گذارده بود؛ عبدالحمید، مال و کالای او را فروخت، اما وقتی خواست کنیزکان او را بفروشد، دلش نیامد؛ چه اینکه مرده، وی را وصی خود قرار نداده بود؛ بلکه او به دستور قاضی، قیم وی شده بود و کنیزکان، ناموس بودند.

راوی گفت: جریان را به اطلاع امام جواد علیه السلام رسانده، عرض کردم: مردی از شیعیان، بدرود زندگی می گوید و به کسی هم وصیت نمی کند و کنیزکانی از خود باقی می گذارد، قاضی نیز کسی از ما را، برای فروش آنها می گماردا گفت: کسی از ما اقدام به فروش آنها می کند؛ دلش راضی نمی شود؛ چه اینکه آنها ناموس اند؛ نظر مبارك شما چیست؟ محمد بن اسماعیل گفت: حضرت در جوابم فرمود: هرگاه اقدام کننده، کسی مثل توا مثل عبدالحمید باشد، مانعی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۵: ۲۰۹ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دیه قتل

طوسی گفته است:

ابن ابی نصر، از امام جواد علیه السلام راجع به مردی که مرد دیگری را، از روی عمد کشته، سپس گریخته و به چنگ نیامده تا از دنیا رفته، روایت کرده است که فرمود: اگر قاتل، مالی دارد؛ دیه را از آن بر می دارند و چنانکه خود، مالی ندارد؛ از بستگان نزدیکش، به نسبت نزدیکی به او،دریافت می کنند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۱۰: ۱۷۰ ح ۶۷۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

در خواست یکدلی و خیر خواهی

تستری گفته است:

حضرت محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السلام در سخنی که میان او و متوکل، رد و بدل شد به متوکل فرمود: از کسی که با ویک رنگ نبوده ای، صفا و یکرنگی مجوی و از کسی که به او بد گمان بوده ای، خیر خواهی و دلسوزی مخواه، چه اینکه دل و جان دیگری با تو، (در صفا و خیر خواهی) چونان دل و جان تو با اوست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق ۱۹: ۶۰۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دانشمندان و جاهلان

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: دانشمندان، از زیادی جاهلان پیرامون آنها، غریب اند. [۱] .

و نیز گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: اگر جاهل و نادان لب فرو بندد، مردم دچار اختلاف نمی شوند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۹.

[۲] همان.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دیدار برادران

شیخ مفید گفته است:

از عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: دیدار برادران، شفابخش است و عقل را، بارور می سازد هر چند ملاقات و دیدار کمی باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۳۲۸ ح ۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

درمان سردی معده و تپش قلب

پسران بسطام گفته اند:

از عبدالله بن عثمان روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام از سردی معده ام و تپش قلبم، شکایت کردم؛ حضرت فرمود: مگر از داروی پدرم که داروی جامعی است، بی خبری؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آن کدام است؟

حضرت فرمود: نزد شیعیان معروف است؛ عرض کردم: آقا و سرورم! من همکی از شیعیانم، ویژگی آن را برایم مرحمت کنید تا درد خودم را، درمان کنم و به دیگران هم بدهم.

حضرت فرمود: از زعفران و عاقرقرحا (آکرکره) و سنبل و قاقله (هل) و بنگ و خربق سفید و فلفل سفید، به مقدار مساوی بردار و از ابرفیون (فرفیون) دو چندان و همه را بکوب و آرد کن و از پارچه حریر بگذران و با عسل بدون کف و موم و با دو برابر وزن همه آنها، مخلوط و خمیر نما که چون کسی تپش قلب و سردی معده دارد،یک حبه از آن را با آب زیره پخته شده بنوشد؛ البته به خواست خدای متعال شفا پیدا خواهد کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طب الائمه: ۹۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

داروی بادی که در بدن نفوذ کرده، از نقطه ای به نقطه دیگر می رود

پسران بسطام گفته اند:

از فضل بن میمون ازدی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من از بابت این باد، درد زیاد می کشم.

حضرت فرمود: تنهاك حبه، از داروی امام رضا علیه السلام را بردار و با کمی زعفران، به اطراف محل باد بمال؛ عرض کردم: داروی پدر بزرگوارتان چیست؟

حضرت فرمود: داروی جامعی است که فلانی و فلانی، آن را می شناسند.

راوی گفت: نزدکی از آن دو نفر، رفتم وك حبه از آن دارو، گرفتم و همانگونه که فرموده بود با آب زعفران به اطراف باد، مالیدم و شفاافتم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] طب الائمه: ۸۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

داروی باد پلید

پسران بسطام گفته اند:

از صباح بن محارب نقل شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام بودم که گفته شد: باد پلید، شبیب بن جابر را گرفته و صورت و چشمهای او را بر گردانیده و کج و مایل گردانیده است.

حضرت فرمود: برای درمان آن، پنج قرنفل [۱] را در صراحی وت بطری خشک بریزد و در آن را گل بگیرید (که هوا در آن نفوذ نکند.) و به اندازهک روز در آفتاب تابستان بگذارید و در فصل زمستان به اندازه دو روز قرار دهید؛ سپس بیرون آورید و آن را، خوب بکوبید و الک کنید؛ آنگاه آن را به آب باران بیامیزید تا به صورتی، شبیه خلوق (ترکیبی خوشبو) در آید؛ بعد از این، بیمار به پشت می خوابد و دارو، به قسمت مایل و خمیده بدنش (که در اثر این بیماری کج و مایل شده)، مالیده می شود و همچنان می ماند تا قرنقل خشک گردد؛ بهقین وقتی قرنقل بر بدنش خشک شد، خدای متعال باد پلید را از بدنش بیرون می کند و به خواست خدای متعال، به بهترین حال خود باز می گردد. راوی گفت: شیعیان سراسیمه، نزد او رفتند و او را مژده دادند و او نیز به دستور حضرت عمل کرد و بهاری خدای متعال، حالش از اول بهتر شد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] قرنفل محصول درختی مانندایسمین است، گل میخک را هم قرنفل می گویند.

[۲] طب الائمه: ۷۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

درمان هپاتیت

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: در خدمت امام جواد علیه السلام، غذا می خوردیم که مرغ سنگخوار آوردند؛ حضرت فرمود: البته مبارک است و چنان بود که پدرم، درود خدا بر او باد از این پرنده، شگفت زده می شد و خوش می داشت و دستور می داد که آن را، به بیمار هپاتیت به صورت بریان شده بخورانند؛ چه اینکه برای وی سودمند است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۸ :۳۱۲ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعا برای علی بن مهزیار

در نوشته‌ی آن حضرت به علی بن مهزیار آمده :

ای علی! خداوند پاداشت را نیکو گرداند، و در بهشتش ساکن نماید، و از خواری در دنیا و آخرت تو را محافظت فرماید، و با ما محشورت سازد.

ای علی! تو را آزمایش کردم در پند دادنها و فرمانبری و خدمتگذاری و احترام گذاردن، و انجام آنچه بر تو واجب است، و اگر بگویم همانند تو را ندیده‌ام، امیدوارم که سخن درستی گفته باشم، پس خداوند سکونت در بهشتهای فردوس را به تو پاداش دهد، مقام و منزلت و نیز خدمتگذاری‌ات در سرما و گرما در شب و روز نزد من پنهان نمی‌باشد.

پس از خداوند می‌خواهم آنگاه که تمامی مردم را در قیامت گرد آورده تو را مشمول رحمتی قرار دهد که همه بدان غبطه خورند، به درستی که او شنونده‌ی دعاهاست.

در نوشته‌ای دیگر از آن حضرت آمده :

از خداوند می‌خواهم که تو را از پیشاپیش و از پشت سر و در هر حالتی محافظت گرداند تو را بشارت باد، امیدوارم که بلا از تو دفع شود.

در نوشته‌ای دیگر از آن حضرت آمده :

آنچه در مورد اهالی قم نوشته بودی را دانستم، خداوند آنان را رها ساخته و گشایش برایشان عطا کند، و از آنچه نوشته بودی مرا خشنود ساختی و همواره چنین می کنی.

خداوند تو را به بهشت سرور و شادمان سازد، و به خاطر خشنودی من از تو خداوند از تو خشنود گردد، و امیدوار یاری نیکو و مهربانی خدا هستم و می گویم خدا ما را کافی بوده و او بهترین نگاهبان است.

در نوشته‌ای دیگر از آن حضرت آمده :

اما دعائی که از من خواسته بودی من هنوز نمی‌دانم خداوند تو را نزد من چگونه قرار داده، و به خاطر عنایت و محبت بسیارم به تو، و شناختم به آنچه تو انجام می‌دهی گاه تو را به نام و نسبت می‌خوانم.

پس خداوند بهتر از آنچه به تو داده را پیاپی به تو عطا کند، و به خاطر خشنودیم از تو خشنود باشد، و تو را به برترین آرزویت برساند، و به رحمتش در فردوس اعلی جای دهد، به درستی که او شنونده‌ی دعاست، خداوند تو را حفظ کند و سرپرستی نماید، و به رحمتش شر را از تو دفع گرداند.

دعاؤه لعلی بن مهزیار

فی کتاب له علیه‌السلام : یا علی!

احسن الله جزاک، و اسکنک جنته، و منعک من الخزی فی الدنیا و الاخرهٔ، و حشرک الله معنا.

یا علی! قد بلوتک و خبرتک فی النصیحهٔ و الطاعهٔ و الخدمهٔ، و التوقیر و القیام بما یجب علیک، فلو قلت : انی لم أر مثلک لرجوت أن أکون صادقا، فجزاک الله جنات الفردوس نزلا، فما خفی علی مقامک، و لا خدمتک فی الحر و البرد فی اللیل و النهار.

فاسأل الله اذا جمع الخلائق للقیامهٔ ان یحبوک برحمهٔ تغتبط بها، انه سمیع الدعاء.

و فی کتاب آخر له علیه‌السلام :

اسأل الله أن یحفظک من بین یدیک، و من خلفک، و فی کل حالاتک، فابشر فانی ارجو ان یدفع الله عنک.

و فی کتاب آخر له علیه‌السلام الیه ببغداد :

قد فهمت ما ذکرت من امر القمیین، خلصهم الله و فرج عنهم، و سررتنی بما ذکرت من ذلک، و لم تزل تفعل.

سرک الله بالجنهٔ، و رضی عنک برضائی عنک، و انا ارجو من الله حسن العون و الرأفهٔ، و اقول : حسبنا الله و نعم الوکیل.

و فی کتاب آخر له علیه‌السلام :

أما ما سألت من الدعاء، فانک بعد لست تدری کیف جعلک الله عندی، و ربما سمیتک باسمک و نسبک لکثرة عنایتی بک و محبتی لک، و معرفتی بما انت الیه :

فادام الله لک افضل ما رزقک من ذلک، و رضی عنک برضائی عنک، و بلغک افضل نیتک، و انزلک الفردوس الاعلی برحمته، انه سمیع الدعاء، و حفظک الله و تولاک، و دفع الشر عنک برحمته.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای برای کسی که پسرش مرده است

خداوند پاداشت را بزرگ گرداند، و عزاداری‌ات را نیکو گرداند، و قلبت را محکم نماید به درستی که او تواناست، و جانشین آن را سریعا به تو برساند.

دعاؤه لمن مات له ابن

اعظم الله اجرک، و احسن عزاک، و ربط علی قلبک انه قدیر، و عجل الله علیک بالخلف.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعا برای کسی که قبر برادر مؤمنش را زیارت می‌کند

از آن حضرت روایت شده که فرمود : هر که قبر برادرش را زیارت کند و کنار قبر او رو به قبله بنشیند، و دستش را روی قبر قرار دهد، و سوره‌ی قدر را هفت بار بخواند از اضطراب روز قیامت در امان خواهد ماند.

دعاؤه لمن زار قبر اخیه المؤمن

عنه علیه‌السلام : من زار قبر أخیه المؤمن، فجلس عند قبره و استقبل القبلهٔ، و وضع یده علی القبر، و قرأ :

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر - سبع مرات.

أمن من الفزع الاکبر.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در قنوت

خدایا! بخششهایت پیاپی، و عطاهایت مستمر، و نعمتهایت گسترده است، و شکر و سپاسگزاری ما کم و ستایش ما اندک است، و تو به مهربانی بر کسی که به کار خود اعتراف می‌کند شایسته‌ای، خدایا آب دهان در گلوی مؤمنان گیر کرده، و راستگویان در تنگنا واقع شده‌اند، و خدایا تو به بندگانت و آنانکه به تو روی می‌کنند مهربانی، و به اجابت دعایشان و تسریع در تحقیق گشایش آنان

سزاواری.

خدایا! پس بر محمد و خاندانش درود فرست و در تحقق این امور در مورد ما سرعت بخش، کمکی که بعد از آن خواری نباشد، و یاری که باطلی آن را به مشقت نیندازد، و از جانب خود تقدیری گسترده بر ایمان پیش آور که دوستت در آن در امان و دشمنت ناامید گردد، و نشانه‌هایت برپا شده و اوامرت آشکار گردد، و در آن از دست درازی دشمنانت جلوگیری کنی.

خدایا! رحمت زودرست را بر ما نازل فرما، و عذاب زودرست را بر دشمنانت فرود آور، خدایا ما را یاری کن، و فریادرسی فرما، و عذابت را از ما برداشته و بر گروه ستمکاران قرار ده.

دعاؤه فی القنوت

اللهم منائحک متتابعهٔ، و ایادیک متوالیهٔ، و نعمک سابغهٔ، و شکرنا قصیر، و حمدنا یسیر، و أنت بالتعطف علی من اعتراف جدیر، اللهم و قد غص اهل الحق بالریق، وارتبک اهل الصدق فی المضیق، و انت اللهم بعبادک و ذوی الرغبهٔ الیک شفیق، و باجابهٔ دعائهم و تعجیل الفرج عنهم حقیق.

اللهم فصل علی محمد و ال محمد و بادرنا منک بالعون الذی لا خذلان بعده، و النصر الذی لا باطل یتکاده، و اتح لنا من لدنک متاحا فیاحا، یأمن فیه ولیک، و یخیب فیه عدوک، و یقام فیه معالمک، و یظهر فیه اوامرک، و تنکف فیه عوادی عداتک.

اللهم بادرنا منک بدار الرحمهٔ، و بادر اعدائک من بأسک بدار النقمهٔ، اللهم اعنا و اغثنا، وارفع نقمتک عنا، و احلها بالقوم الظالمین.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در حال قنوت

خدایا! اولین موجودی بدون آنکه اول بودنت عددی بوده و به شمارش درآید، و نهایت و پایان دهنده‌ای بدون آنکه پایان بخشی تو به حدی درآید، ما را به وجود آوردی نه به خاطر آنکه بر این امر مجبور بودی، و ما را خلق کردی نه به خاطر آنکه به این امر نیازمند بودی، و ما را به حکمتت ایجاد فرمودی در حالیکه آزادی کامل داشتی، و ما را به اوامر و نواهی‌ات آزمودی، و به وسایل ما را تأیید کرده، و اموری را به ما بخشیدی، و به اندازه‌ی توانمان از ما خواستی، و فرمانبری‌ات را از ما طلب کردی، امر کردی در حالیکه در انجام آن آزادیم، و نهی فرمودی و از آن برحذر داشتی، و بخشش بسیار نمودی، و مقدار کمی از آن را از ما طلب کردی، امرت نافرمانی شد بردباری نمودی، و قدر و منزلت ناشناخته ماند بزرگواری نمودی.

پس تو پروردگار عزت، شکوه و عظمت و بزرگی، و بخشش و نعمت، و منت و عطاها و عنایتها، و تحقق خواسته‌ها، و وفاء به وعده‌ها می‌باشی، قلوب کنه تو را درنیابد، و اوهام وصفی از تو را نشناسد، هیچ مخلوقی از مخلوقاتت همانند تو نباشد، و هیچ موجودی از موجوداتت هم شکل تو قلمداد نمی‌گردد، برتر از آنی که حس شوی و لمس گردی، یا حواس پنجگانه تو را درک کند، و چگونه می‌تواند مخلوقی خالقش را دریابد، و خدایا بسیار برتر از آنی که ستمگران در مورد تو می‌گویند.

خدایا! حق دوستانت را از دشمنان ستمگر متجاوز عهدشکن، و ظالم و خارج شوندگان از دینت بگیر، آنانکه بندگانت را گمراه کرده، و کتابت را تحریف نموده، و احکامت را عوض کرده، و حقت را منکر شده، و در جایگاه دوستانت جای گرفتند، بر اثر جسارت بر تو و ستم نمودن بر خاندان پیامبرت - که سلام و درود و رحمت و برکاتت بر آنان باد - پس گمراه شده و بندگانت را گمراه نمودند، و پوشش تو بر بندگانت را دریدند.

خدایا! اموالت را دست به دست گردانده، و بندگانت را بندگان خود به شمار آورند، و زمینت را در کوری و کری و تاریکی

وحشتناک قرار دادند، چشمانشان گشوده و قلبهایشان کور است، و خدایا حجت و دلیلی بر تو ندارند.

خدایا! آنان را به عذابت تهدید کرده، و عقابت را برای آنان تبیین کردی، و فرمانبرداری را وعده‌ی احسان داده و پیشاپیش برای ایشان بیم دهندگانی فرستاده و گروهی ایمان آورند، پس خدایا ایمان آورندگان را بر دشمنت و دشمن دوستانت یاری فرما تا پیروز گردند، و به سوی حق بخوانند، و پیرو امامی منتظر که به عدالت قیام می‌کند باشند.

خدایا! و بر دشمنانت و دشمنان آنان عذاب و آتش دوزخت را دو چندان گردان، عذابی که آن را از گروه ستمکاران باز نمی‌داری.

خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست، ناتوانی مخلصان درگاهت را با محبت تقویت کن، آنانی که با دوستی پیرو ما بوده، و با صداقت و کردارشان دنباله‌رو ما هستند، و با مقدم داشتن ما بر خودشان ما را یاری می‌کنند، در اجتماعاتشان یادمان را زنده نگاه می‌دارند، خدایا بنیانشان را محکم گردان، و خدایا دینشان را که برایشان پسندیدی استواردار و نعمتت را بر آنان کامل گردان، آنان را خالص نموده و رهایشان ساز، و از فقر بازشان دار و پراکندگی‌شان را به وحدت مبدل کن.

خدایا! و گناهان و خطاهایشان را بیامرز، و قلوبشان را بعد از اینکه هدایت فرمودی به گمراهی منحرف نگردان، و پروردگارا آنان را با گناهانشان خالی مگذار، آنچه به ایشان از طهارت و پاکی به خاطر ولایت و دوستی دوستانت و بیزاری از دشمنانت داده‌ای حفظ نما، به درستی که تو شنونده و اجابت کننده‌ای.

دعاؤه فی حال قنوته

اللهم انت الاول بلا اولیة معدودة، و الاخر بلا اخریة محدودة، انشأتنا لا لعلة اقتسارا، و اخترعتنا لا لحاجة اقتدارا، وابتدعتنا بحکمتک اختیارا، و بلوتنا بامرک و نهیک اختبارا، و ایدتنا بالالات، و منحتنا بالادوات، و کلفتنا الطاقة، و جشمتنا الطاعة، فامرت تخییرا، و نهیت تحذیرا، و خولت کثیرا، و سالت یسیرا، فعصی امرک فحلمت، و جهل قدرک فتکرمت.

فانت رب العزة و البهاء، و العظمة و الکبریاء، و الاحسان و النعماء، و المن و الالاء، و المنح و العطاء، و الانجاز و الوفاء، و لا تحیط القلوب لک بکنه، و لا ـ تدرک الأوهام لک صفة، و لا یشبهک شیء من خلقک، و لا یمثل بک شیء من صنعتک، تبارکت ان تحس او تمس، او تدرکک الحواس الخمس، و انی یدرک مخلوق خالقه، و تعالیت یا الهی عما یقول الظالمون علوا کبیرا.

اللهم ادل لاولیاءک من اعداءک الظالمین الباغین، الناکثین القاسطین المارقین، الذین اضلوا عبادک، و حرفوا کتابک، و بدلوا احکامک، و جحدوا حقک، و جلسوا مجالس اولیائک، جرأة منهم علیک، و ظلما منهم لاهل بیت نبیک، علیهم سلامک و صلواتک و رحمتک و برکاتک، فضلوا و أضلوا خلقک، و هتکوا حجاب سترک [۱] عن عبادک.

و اتخذوا اللهم مالک دولا، و عبادک خولا، و ترکوا اللهم عالم ارضک فی بکماء عمیاء، ظلماء مدلهمة، فاعینهم مفتوحة، و قلوبهم عمیة، و لم تبق لهم اللهم علیک من حجة

لقد حذرت اللهم عذابک، و بینت نکالک، و وعدت المطیعین احسانک، و قدمت الیهم بالنذر، فامنت طائفة، فاید [۲] اللهم الذین امنوا علی عدوک و عدو اولیاءک، فاصبحوا ظاهرین، و الی الحق داعین، و للامام المنتظر القائم بالقسط تابعین.

و جدد اللهم علی اعداءک و اعدائهم نارک و عذابک، الذی لاتدفعه عن القوم الظالمین.

اللهم صل علی محمد و ال محمد و قو ضعف المخلصین لک بالمحبة، المشایعین لنا بالموالاة، المتبعین لنا بالتصدیق و العمل، الموازرین لنا بالمواساة فینا، المحیین ذکرنا عند اجتماعهم، و شدد اللهم رکنهم، و سدد لهم اللهم دینهم الذی ارتضیته لهم، و اتمم علیهم نعمتک، و خلصهم و استخلصهم، و سد اللهم فقرهم، و المم اللهم شعث فاقتهم.

و اغفر اللهم ذنوبهم و خطایاهم، و لا تزغ قلوبهم بعد اذ هدیتهم، و لا تخلهم ای رب بمعصیتهم، واحفظ لهم ما منحتهم به من الطهارة بولایة اولیاءک، و البرائة من اعداءک، انک سمیع مجیب.

پی نوشت ها:

[۱] سرک (خ ل).

[۲] و ایدت (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در تعقیب هر نماز

به خدایم به عنوان پروردگار بودن، و به محمد به عنوان پیامبر، و به اسلام به عنوان دین، و به قرآن به عنوان کتاب، و به فلان - نام ائمه را می‌برد - به عنوان پیشوایان خشنودم.

خدایا! ولیت فلانی را از پشت سر، و از طرف راست، و از طرف چپ، و از بالای سر، و از زیر پا حفظ فرما، و عمرش را طولانی گردان، و او را قیام کننده به امرت و یاور دینت قرار ده، و به او بنمایان آنچه دوست دارد، و آنچه چمشمش بدان روشن می گردد، و نیز در مورد خود و فرزندان و خاندان و اموال و شیعیان و دوشمنش نیز این چنین عمل کن، و به دشمنانش از او چیزی را نشان ده که از آن می‌ترسند، و به او درباره ایشان آن چیزی را نشان ده که دوست دارد و چشمش روشن می گردد، و سینه‌های ما و سینه‌های گروه مؤمنان را شفا ده.

دعاؤه فی تعقیب کل صلاهٔ

رضیت بالله ربا، و بمحمد نبیا، و بالاسلام دینا، و بالقران کتابا، و بفلان و فلان ائمهٔ.

اللهم ولیک فلان، فاحفظه من بین یدیه و من خلفه، و عن یمینه و عن شماله، و من فوقه و من تحته، وامدد له فی عمره، واجعله القائم بـامرک، و المنتصر لـدینک، و اره ما یحب، و ما تقر به عینه، و فی نفسه و ذریته، و فی اهله و ماله، و فی شیعته و فی عـدوه، و ارهم منه ما یحذرون، و اره فیهم ما یحب، و تقر به عینه، واشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنین.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعا در تعقیب نماز صبح

محمـد بن فرج گوید : آن حضـرت این دعا را برای من نوشت و به من یاد داد و فرمود : هر که بعد از نماز صـبح این دعا را بخواند هر حاجتی بخواهد اجابت شده و خداوند کارهای مهمش را کفایت می کند :

بنام خـدا و درود خدا بر محمد و خاندانش، و کارم را به خدا واگذار می‌کنم، به درستی که خدا به بندگانش بیناست، پس خداوند او را از زشتی مکرشان محافظت فرمود، معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی من از سـتمکاران هستم، پس ما او را اجابت کرده و از غم نجاتش دادیم، و اینگونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.

خـدا ما را کافی بوده و بهترین نگاهبان است، با نعمت و فضل الهی بازگشـتند و بـدی به آنان نمی‌رسـد، آنچه خـدا بخواهد، نیرو و توانی جز به خدا نیست، آنچه خدا بخواهد نه آنچه مردم بخواهند، آنچه خدا بخواهد و اگرچه مردم ناپسند شمرند.

پروردگار در مقابل پرورش یافتگان، و آفریدگار در برابر آفریده شدگان، و روزی دهنده در برابر روزی خورندگان برای من کافی

است، کـافی است برای من آنکه همـواره مرا کفـایت می‌کنـد، کـافی است برای من آنکه از آغـاز وجودم مرا کفـایت نموده است، کافی است مرا خدایی که معبودی جز او نیست، بر او توکل کرده و او پروردگار عرش بزرگ است.

دعاؤه فی تعقیب صلاهٔ الغداهٔ

عن محمـد بن الفرج قـال : کتب الی ابوجعفر بن الرضـا علیهماالسـلام بهـذا الـدعاء و علمنیه و قـال : من قـال فی دبر صـلاهٔ الفجر لم یلتمس حاجهٔ الا تیسرت له و کفاه الله ما اهمه :

بسم الله و صـلی الله علی محمد و اله، وافوض امری الی الله ان الله بصـیر بالعباد، فوقیه الله سیئات ما مکروا، لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، فاستجبنا له، و نجیناه من الغم، و کذلک ننجی المؤمنین.

حسبنا الله و نعم الوکیل، فانقلبوا بنعمهٔ من الله و فضل لم یمسسهم سوء، ماشاءالله لا حول و لا قوهٔ الا بالله، ما شاءالله لا ما شاء الناس، ما شاءالله و ان کره الناس.

حسـبی الرب من المربوبین، حسبی الخـالق من المخلوقین، حسبی الرازق من المرزوقین [۱] ، حسبی الـذی لم یزل حسبی، حسبی من کان منذ کنت لم یزل حسبی، حسبی الله لا اله الا هو، علیه توکلت، و هو رب العرش العظیم.

پی نوشت ها:

[۱] زیادهٔ : حسبی الله رب العالمین، حسبی من هو حسبی (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعقیب نماز عصر

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر – ده بار.

دعاؤه فی تعقیب صلاهٔ العصر

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر – عشر مرات.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در صبح و عصر

محمد بن فضیل گوید : به امام جواد علیه‌السلام نامه نوشتم که به من دعائی بیاموزد، پاسخ نوشت : هر صبح و شام بگو :

خدا خدا پروردگار من است، مهربان و بخشنده است، در مقابل او شریکی قرار نمی‌دهم.

و اگر تعقیبـات دیگر را هـم بخوانی بهـتر است، آنگـاه حاجتهـایی را که می‌خـوانی ذکر کن که او به اذن الهی برای هر چیز خـوب است، خداوند هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد.

دعاؤه عند الصباح و المساء

عن محمد بن الفضیل قال : کتبت الی ابی‌جعفر الثانی علیه‌السلام أسأله ان یعلمنی دعاء، فکتب الی : تقول اذا اصبحت و أمسیت :

الله الله ربی، الرحمن الرحیم، لا اشرک به شیئا.

و ان زدت علی ذلک فهو خیر، ثم تدعو بما بدا لک فی حاجتک، فهو لکل شیء باذن الله تعالی، یفعل الله ما یشاء.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای قبل از نماز عشاء

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر - هفت بار.

دعاؤه قبل العشاء الاخرهٔ

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر - سبع مرات.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در استخاره

از آن حضرت روایت شده که فرمود : هرگاه می‌خواهم در کار مهم از خدا طلب خیر نمایم، صد بار از خدا طلب خیر می‌کنم، و اگر در خریدن برده یا امثال آن باشد سه بار در یک مکان از خدا طلب خیر می‌کنم، می‌گویم :

خدایا! از تو می‌خواهم به اینکه دانای نهان و آشکاری، اگر می‌دانی این کار برایم خیر به دنبال دارد آن را برایم اختیار کن و برایم آسان گردان، و اگر می‌دانی برایم در دین و دنیا و آخرت شر به دنبال دارد آن را از من دور دار به سوی آنچه برایم خیر به دنبال دارد، و در آن مرا به قضا و قدرت راضی گردان، تو دانسته و من نمی‌دانم، و تو قادر و من ناتوانم، و تو حکم کرده و من حکم نمی‌کنم، تو دانای پنهانیها هستی.

دعاؤه فی الاستخارهٔ

روی انه قال علیه‌السلام : انی اذا اردت الاستخارهٔ فی الامر العظیم، استخرت الله مائهٔ مرهٔ، و ان کان شری رأس او شبهه استخرته ثلاث مرات فی مقعد، اقول :

اللهم انی اسألک بانک عالم الغیب و الشهادهٔ، ان کنت تعلیم ان کذا و کذا خیر لی، فخره لی و یسره، و ان کنت تعلم انه شر لی فی دینی و دنیای و اخرتی، فاصرفه عنی الی ما هو خیر لی، و رضنی فی ذلک بقضائک، فانک تعلم و لا اعلم، و تقدر و لا اقدر، و تقضی و لا اقضی، انک علام الغیوب.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای هنگام شستن دست بعد از غذا

از آن حضرت روایت شده روزی که به مدینه وارد شد به همراه او عده‌ای صبحانه خوردند، هنگامی که دستش را شست و قبل از پاک کردن آنها با حوله به سر و صورتش کشید و فرمود :

خداوندا! مرا از کسانی قرار ده که بر چهره‌هاشان غبار و ذلت ننشیند.

دعاؤه لما غسل یدیه من الطعام

روی عنه علیه‌السلام یوم قدم المدینهٔ تغدی معه جماعهٔ، فلما غسل یدیه من الغمر مسح بها رأسه و وجهه قبل ان یمسحهما بالمندیل، و قال:

اللهم اجعلنی ممن لا یرهق وجهه قتر و لا ذلهٔ.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای برآمدن حاجات

روایت شده نماز آن حضرت دو رکعت با یکبار حمد و هفتاد بار سوره‌ی توحید می‌باشد، و دعای بعد از آن چنین است :

خداوندا! ای پروردگار روحهای فناپذیر، و جسدهای پوشیده، به فرمانبری روحهایی که به اجسادش باز می‌گردد، و به فرمانبری جسدهایی که با رگهایش پیوند خورده، و به حکم نافذت در میان آنها، و گرفتن پیمانت از آنها، در حالیکه موجودات در پیشگاهت حاضرند، و انتظار قضاوتت را می‌کشند، و امید رحمتت را داشته، و از عقابت می‌هراسند، از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندانش درود فرستی و نور را در چشمم، و یقین را در قلبم، و یادت را در شب و روز بر زبانم قرار دهی، و عمل صالح را روزی‌ام نمائی.

دعاؤه فی قضاء الحوائج

روی أن صلاته علیه‌السلام رکعتین، کل رکعهٔ بالفاتحهٔ مرهٔ و الاخلاص سبعین مرهٔ، و الدعاء بعدها :

اللهم رب الارواح الفانیهٔ، و الاجساد البالیهٔ، اسألک بطاعهٔ الارواح الراجعهٔ الی اجساده، و لطاعهٔ الاجساد الملتئمهٔ بعروقها، و بکلمتک النافذهٔ بینهم، و اخذک الحق منهم، و الخلائق بین یدیک، ینتظرون فصل قضائک و یرجون رحمتک و یخافون عقابک، صل علی محمد و ال محمد واجعل النور فی بصری، و الیقین فی قلبی، و ذکرک باللیل و النهار علی لسانی، و عملا صالحا فارزقنی.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در برطرف شدن غم و اندوه

علی بن مهزیار گوید : محمد بن حمزه‌ی غنوی به من نامه نوشت و از من خواست که در نامه‌ای از امام بخواهم تا دعائی بیاموزد که امید فرج و گشایش به آن باشد، امام به من نامه نوشت : اما دعائی که محمد بن حمزه از تو خواسته تا امید گشایش به آن باشد به او بگو که همواره این دعا را بخواند :

ای انکه از هر چیز کفایت می‌کند و هیچ چیز از او کفایت نمی‌نماید، آنچه در آن قرار داشته و برایم مهم است را کفایت کن.

که امید دارم غم او کفایت شود، اگر خداوند بزرگ بخواهد.

دعاؤه فی تفریج الهموم و الغموم

عن علی بن مهزیار قال : کتب محمد بن حمزهٔ الغنوی الی یسألنی ان اکتب الی ابی‌جعفر علیه‌السلام فی دعاء یعلمه یرجو به الفرج،

فکتب الی : اما ما سأل محمد بن حمزهٔ من تعلیمه دعاء یرجو به الفرج، فقل له : یلزم :

یا من یکفنی من کل شیء، و لا یکفی منه شیء، اکفنی ما اهمنی مما انا فیه.

فانی ارجو ان یکفی ما هو فیه من الغم، ان شاءالله تعالی.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در ادای دین

ابوعمر حذاء گوید : زندگی‌ام دچار مشکل شد به امام جواد علیه‌السلام نامه نوشتم، امام در پاسخ نامه‌ی من نوشت : قرائت سوره‌ی نوح را ادامه بده.

گوید : یک سال آن را خواندم اما اثری نداشت، به آن حضرت بدی حالم را نوشته و اینکه یک سال سوره نوح را خوانده‌ام و چیزی مشاهده نکردم، گوید : امام به من نوشت : یک سال گذشت به خواندن سوره‌ی قدر مشغول باش.

گوید : این کار را کردم، چیزی نگذشت که ابن ابی‌دؤاد نزد من فرستاد و دینم را ادا کرد - تا آخر حدیث

دعاؤه فی أداء الدین

عن ابی‌عمرو الحذاء قال : ساءت حالی، فکتبت الی ابی‌جعفر علیه‌السلام، فکتب الی : أدم قراءهٔ :

انا ارسلنا نوحا الی قومه.

قال : فقرأتها حولا، فلم أر شیئا، فکتبت الیه اخبره بسوء حالی، و انی قد قرأت : انا ارسلنا نوحا الی قومه، حولا کما أمرتنی و لم أر شیئا، قال : فکتب الی : قد وفی لک الحول، فانتقل منها الی قراءهٔ :

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر.

قال : ففعلت، ما کان الا یسیرا حتی بعث الی ابن ابی‌دؤاد، فقضی عنی دینی - الحدیث.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای ادای دین

اسماعیل بن سهل گوید : نزد آن حضرت نامه نوشتم که مدیون هستم برایم دعا کن، به من نامه نوشت : از خدا بسیار طلب آمرزش کن، و زبانت را به خواندن سوره‌ی قدر وادار نما.

دعاؤه فی أداء الدین

عن اسماعیل بن سهل قال : کتبت الیه انی قد لزمنی دین، فادع، فکتب علیه‌السلام : أکثر من الاستغفار، و رطب لسانک بقراءهٔ :

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعا برای پوشیده شدن از دشمنان

دعا برای پوشیده شدن از دشمنان

دعا برای دفع دشمنان

ابونصر همدانی گوید : حکیمه دختر امام جواد علیه‌السلام عمه‌ی امام عسکری علیه‌السلام گفت :
هنگامی که امام جواد علیه‌السلام رحلت کرد نزد همسرش ام‌فضل دختر مأمون رفته و او را تسلیت گفتم، دیدم بسیار محزون و غمگین است، و از شدت گریه و ناراحتی خود را می‌کشد، تا آنجا که ترسیدم که این کارها برای او خطرآفرین باشد، با او در مورد امام و بزرگواری و اخلاص نیکویش صحبت می‌کردیم، و آنچه خداوند از شرف و اخلاص و عزت و بزرگواری به او داده است، تا آنجا که به من گفت : آیا به تو خبر ندهم از امری عجیب و بزرگ که از حد توصیف و مقدار بالاتر است، گفتم : آن چیست؟ – تا آنکه در حدیثی طولانی ذکر می‌کند مأمون شبی بر امام وارد شد و او را با شمشیر قطعه قطعه کرد لکن صبح آن روز ایشان را سالم از هرگونه عیب یافت، بعد از این جریان امر کرد که بنی‌عباس بر آن حضرت وارد شده و بر او سلام گویند، تا اینکه امام به مأمون فرمود : –
دوست دارم که شب از خانه خارج نشوی چرا که از این مردم از دین برگشته به تو ایمن نیستم، و نزد من حرزی است که با آن خود را محافظت کن، و از شرور و بلاها و آفتها و بیماریها در امان بمان، همچنانکه خداوند مرا دیشب از دست تو نجات داد، و اگر با لشکریان روم و ترک برخورد کنی و آنان و تمامی مردم روی زمین بر علیه تو مجتمع شوند با اذن الهی قدرتی بر تو نخواهند داشت – تا آنجا که فرمود :
آنگاه این حرز را با خط خود نوشت و فرمود، ای یاسر این را نزد امیرالمؤمنین ببر و بگو برای آن ظرفی از نقره درست کند که بر آن آنچه را بعدا می‌گویم بنویسد، هرگاه خواست آن را بر دستش ببندد بر بازوی دست راستش ببندد و وضوی نیکویی بگیرد و چهار رکعت نماز بگزارد، در هر رکعت یکبار سوره‌ی حمد و هفت بار آیهٔ الکرسی، و هفت بار سوره‌ی شمس، و هفت بار سوره‌ی لیل، و هفت بار سوره‌ی توحید را بخواند.
هنگامی که از خواندن فارغ شد در هنگام سختیها و مشکلات آن را بر بازوی دست راستش ببندد، به نیرو و توان الهی از هر چیزی که می‌ترسد و هراس دارد سالم می‌ماند، و شایسته است که طلوع ماه در آن زمان در برج عقرب نباشد، حرز این است :
به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، سپاس خدایی را سزاست که پروردگار جهانیان است، صاحب روز جزاست، تنها او را پرستیده و تنها از او کمک می‌خواهیم، ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای نه راه آنانی که مورد غضب واقع شده‌اند و نه گمراهان.
آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما گردانید و کشتی در دریا به امر او حرکت می‌کند، و آسمان را نگاه داشته که جز با اذن او بر زمین سقوط نکند، به درستی که خداوند نسبت به مردم مهربان و بخشنده است.
خدایا! تو یگانه و فرمانروایی، صاحب روز جزائی، آنچه را بخواهی انجام می‌دهی بدون آنکه بر تو غلبه یابند، و به هر که بخواهی بدون منت عطا می‌کنی، و آنچه بخواهی انجام داده، و آنچه را اراده کنی استحکام می‌بخشی، روزگار را بین مردم چرخانده، و آنان را گروه به گروه می‌آوری.
از تو می‌خواهم به نام نوشته شده‌ات به سراپرده‌های مجد و عظمت، و از تو می‌خواهم به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌های ذاتهای پیش گیرنده، برتر، نیکو، زیبا، پروردگار فرشتگان هشتگانه، و عرشی که حرکتی ندارد، و از تو می‌خواهم به چشمی که به خواب

نرود، و به زندگی که مرگ ندارد، و به نور چهره‌ات که خاموش نشود، و به نام بزرگ بزرگ بزرگ، و به نام برتر برتر برتر، که ملکوت آسمانها و زمین را در برگرفته است، و به نامی که به آن خورشید نوردهنده، و ماه به آن روشن گردید، و دریاها با آن پرتلاطم و کوه‌ها پابرجا شد.

و به نامی که با آن عرش و کرسی پایدار ماند، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌های عرش، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌های عزت، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌های عظمت، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌های جلال و شکوه، و به نام نوشته شده‌ات بر سراپرده‌های قدرت، و به نام گرامی‌ات، و به نامهای مقدس بزرگ که در علم غیبت پوشیده است، و از تو می‌خواهم از نیکی‌ات آنچه از نیکی که بدان آرزومندم، و به عزت و قدرتت به تو پناه می‌برم از شر آنچه می‌ترسم و هراس دارم و آنچه از آن هراس ندارم.

ای همراه محمد در جنگ حنین، و ای یاور علی در روز صفین، پروردگارا تو نابود کننده‌ی ستمگران و درهم کوبنده‌ی متکبرانی، از تو می‌خواهم به حق طه، و یس و قرآن بزرگ و فرقان با حکمت، که بر محمد و خاندانش درود فرستی، و با آن دست صاحب این روز را محکم نمائی، و با تو دفع می‌کنم شر هر ستمگر کینه‌توز، و هر شیطان رانده شده، و دشمن خیره‌سر، و دشمن بداخلاق، و او را از کسانی قرار ده که جانش را به تو تسلیم کرده، و امرش را به تو واگذار نموده، و خود را به تو پناهنده ساخته است.

خدایا! به حق این نامهایی که ذکر کرده و خواندم، و تو به حق آنها از من داناتری، و از تو می‌خواهم ای صاحب منت بزرگ و بخشش بزرگوارانه، سرپرست دعاهای مستجاب شده و کلمات تامه و نامهای نفوذ یابنده.

و از تو می‌خواهم ای نور روز، و ای نور شب، و ای نور آسمان و زمین، و نور هر نور، و نوری که هر نور بدان نورانی شده، ای دانای تمامی پنهانیها در خشکی و دریا و زمین و آسمانها و کوه‌ها.

و از تو می‌خواهم ای آنکه فنا نپذیرد، و نابود نگردد، و زوالی برای او نیست، و چیزی که قابل توصیف باشد ندارد، و حدی نداشته و معبودی جز او نیست، و در فرمانروائی‌اش شریکی ندارد، و عزت تنها به او منسوب می‌گردد، همواره به دانشها آگاهی داشته، و بر آنها دانا بوده و تدبیر امور به دست اوست، و به چگونگی اشیاء آگاه بوده و تدبیر کارها را با حکمت انجام می‌دهد، و به موجودات بینا و به امور داناست.

تو کسی هستی که صداها در برابرت خاموش، و اوهام در تو حیران و سرگردان است، و اسباب و وسائل در مقابل تو به تنگنا رسیده، و نورت همه چیز را فراگرفته، و هر چیز از تو در هراس است، و هر چیز به سوی تو می‌گریزد، و هر چیز بر تو توکل می‌نماید، و تو کسی هستی که در جلال و شکوهت برتر، و در جمالت زیبایی، و در قدرتت بزرگ می‌باشی، و تو کسی هستی که چیزی تو را درنیابد، و تو برتر والا ـ و بزرگی، اجابت کننده‌ی دعاها، برآورنده‌ی حاجتها، و گشاینده‌ی مشکلات، سرپرست نعمتهایی.

ای آنکه در برتری‌اش نزدیک، و در نزدیکی‌اش برتر است، و در پرتو افکنی‌اش نور دهنده، و در فرمانروایی‌اش نیرومند، و در سلطنتش عزیز و گرامی است، بر محمد و خاندانش درود فرست و صاحب این حرز و این نوشته را حفاظت نما، به چشمت که خواب آن را درنیابد، و او را حراست نما به تکیه‌گاهت که مورد سوء قصد قرار نگیرد، و به قدرتت بر او مشمول رحمتش قرار ده، چرا که تو روزی دهنده‌ی او و هستی.

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، به نام خدا و به یاد او، آنکه همسر و فرزندی ندارد، به نام خدا که منزلتش برتر، برهانش برتر، فرمانروایی‌اش قوی است، آنچه خدا بخواهد انجام پذیرد، و آنچه نخواهد تحقق نمی‌یابد، گواهی می‌دهم که نوح پیامبر خداست، و ابراهیم دوست خدا، و موسی سخن گفته با خدا و نجات یافته‌ی او، و عیسی بن مریم مخلوق و روح خدا، و محمد – که بر او و تمامی آنان درود باد – پایان دهنده‌ی پیامبران بوده و پیامبری بعد از او نمی‌آید.

و از تو می‌خواهم به حق لحظه‌ای که ابلیس ملعون در روز قیامت آورده می‌شود، آن ملعون در آن لحظه می گوید : سوگند به خدا که من تهییج کننده‌ای بیش نبودم، خدا نور آسمانها و زمین است و او نیرومند و غالب است، قدرت فراگیر برای اوست و او حکیم و داناست.

خدایا! و از تو می‌خواهم به حق تمامی این نامها و صفات و صورت آنها که عبارتست از :

پاک و منزه است آنکه عرش و کرسی را خلق کرد و بر آنها استقرار یافت، از تو می‌خواهم که از صاحب این نوشته هر بدی و زشتی را دور داری، او بنده و پسر بنده و پسر کنیز توست و تو مولای او هستی.

پس ای خدا و ای پروردگارم، او را از تمامی بدیها محافظت فرما، و چشمهای ستمگران و زبانهای دشمنان که قصد رساندن بدی و ضرر به او را دارند را از او دور دار، و هر امر ترسناک و هولناکی را از او دفع نما، و هر بنده‌ای از بندگانت یا کنیزی از کنیزانت، یا پادشاه رانده شده، یا مرد یا زن از جنس شیاطین، یا جن، یا غولها که قصد رساندن ظلم، یا ضرر، یا مکر، یا حیله، یا نیرنگ، یا جراحت، یا سخن‌چینی، یا غرق کردن، یا نابود نمودن، یا هلاک کردن، یا غلبه یافتن، یا نیرنگ، یا قهر، یا پرده‌دری، یا اعمال قدرت، یا بلا، یا بیماری، یا کشتن، یا سوزاندن، یا انتقامجویی، یا قطع کردن، یا سحر نمودن، یا مسخ کردن، یا بیمار ساختن، یا به برص یا جذام مبتلا کردن، یا فقر و تنگدست نمودن، یا گرسنه یا تشنه کردن، یا به وسوسه انداختن، یا به نقص در دین، یا زندگی مبتلا کردن را دارد، و مرا به آنچه می‌خواهی، و هر گونه‌ای که می‌خواهی، و هر زمان که می‌خواهی از او کفایت فرما، به درستی که تو بر هر کار توانائی، و درود و سلام بسیار خدا بر سرور ما محمد و تمامی خاندان او باد، و نیرو و توانی جز به خدای برتر و والا نمی‌باشد، و سپاس پروردگار جهانیان را سزاست.

اما آنچه بر روی این جعبه که از نقره خالص درست شده نوشته می‌شود این است :

ای آنکه در آسمانها شناخته شده است، ای آنکه در زمینها شناخته شده است، ای آنکه در دنیا و آخرت شناخته شده است، ستمگران و پادشاهان تلاش کردند تا نورت را خاموش و یادت را به فراموشی بسپارند ولی خداوند امتناع داشت جز آنکه نورت را کامل کرده و یادت را روشن و آشکار سازد و اگرچه مشکران را ناخوش آید. [۱] .

دعاؤه فی الاحتراز

عن أبی‌نصر الهمدانی، قال : حدثنی حکیمة بنت محمد بن علی بن موسی بن جعفر، عمة أبی‌محمد الحسن بن علی علیهماالسلام، قالت :

لما مات محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام أتیت روجته ام‌عیسی بنت المأمون، فعزیتها، فوجدتها شدیدة الحزن و الجزع علیه، تقتل نفسها بالبکاء و العویل، فخفت علیها أن تتصدع مرارتها، فبینما نحن فی حدیثه و کرمه و وصف خلقه و ما أعطاه الله تعالی من الشرف و الاخلاص و منحه من العز و الکرامة، اذ قالت أم‌عیسی : ألا اخبرک عنه بشیء عجیب و أمر جلیل فوق الوصف و المقدار، قلت : و ما ذاک؟ - الی ان ذکر دخول المأمون فی لیلة علی الامام فی حدیث طویل و ضربه بالسیف حتی قطعه ثم وجد الامام صباحا سالما من الافات، و امر بعد ذلک الهاشمیین أن یدخلوا علیه بالسلام و یسلموا علیه، الی ان قال الامام للمأمون : -

احب لک أن لا تخرج باللیل، فانی لا آمن علیک هذا الخلق المنکوس، و عندی عقد تحصن به نفسک و تحترز به من الشرور و البلایا و المکاره و الآفات و العاهات، کما أنقذنی الله منک البارحة، و لو لقیت به جیوش الروم و الترک و اجتمع علیک و علی غلبتک أهل الأرض جمیعا ما تهیا لهم منک شیء باذن الله الجبار - الی ان قال : -

ثم کتب بخطه هذا العقد، ثم قال : یا یاسر! احمل هذا الی امیرالمؤمنین و قل له حتی یصاغ له قصبة من فضة منقوش علیها ما أذکره بعده، فاذا أراد شده علی عضده فلیشده علی عضده الأیمن و لیتوضأ وضوء حسنا سابغا، و لیصل أربع رکعات، یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب مرة، و سبع مرات آیة الکرسی [۲] ، و سبع مرات «والشمس وضحیها»، و سبع مرات «واللیل اذا یغشی»، و سبع مرات «قل

هو الله احد».

فاذا فرغ منها فلیشده علی عضده الأیمن عند الشدائد و النوائب، یسلم بحول الله و قوته من کل شیء یخافه و یحذره، و ینبغی أن لا یکون طلوع القمر فی برج العقرب، الحرز :

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین، ایاک نعبد و ایاک نستعین، اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم غیرالمغضوب علیهم و لا الضالین

الم تر ان الله سخر لکم [۳] ما فی الأرض و الفلک تجری فی البحر بامره، و یمسک السماء ان تقع علی الأرض الا باذنه ان الله بالناس لرؤوف رحیم.

اللهم انت الواحد الملک، الدیان یوم الدین، تفعل ما تشاء بلا مغالبهٔ و تعطی من تشاء بلا من، و تفعل ما تشاء و تحکم ما ترید، و تداول الأیام بین الناس و ترکبهم طبقا عن طبق.

اسألک باسمک المکتوب علی سرادق المجد، و اسألک باسمک المکتوب علی سرادق السرائر، السابق الفائق الحسن الجمیل النضیر، رب الملائکهٔ الثمانیهٔ و العرش الذی لا یتحرک، و اسألک بالعین التی لا تنام، و بالحیاهٔ التی لا تموت، و بنور وجهک الذی لا یطفأ، و بالاسم الأکبر الأکبر الأکبر، و بالاسم الأعظم الأعظم الأعظم، الذی هو محیط بملکوت السماوات و الأرض، و بالاسم الذی اشرقت به الشمس و اضاء به القمر، و سجرت به البحور، و نصبت به الجبال.

و بالاسم الذی قام به العرش و الکرسی، و باسمک المکتوب علی سرادق العرش، و باسمک المکتوب علی سرادق العزهٔ، و باسمک المکتوب علی سرادق العظمهٔ، و باسمک المکتوب علی سرادق البهاء، و باسمک المکتوب علی سرادق القدرهٔ، و باسمک العزیز، و باسماءک المقدسات المکرمات المخزونات فی علم الغیب عندک، و اسألک من خیرک خیرا مما ارجو، و اعوذ بعزتک و قدرتک من شر ما اخاف و احذر و ما لا احذر.

یا صاحب محمد یوم حنین، و یا صاحب علی یوم صفین، انت یا رب مبیر الجبارین و قاصم المتکبرین، اسألک بحق طه، و یس و القران العظیم و الفرقان الحکیم، ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تشد به عضد صاحب هذا العقد، و ادرأ بک فی نحر کل جبار عنید و کل شیطان مرید، و عدو شدید، و عدو منکر الأخلاق، واجعله ممن اسلم الیک نفسه، و فوض الیک امره، و الجأ الیک ظهره.

اللهم بحق هذه الأسماء التی ذکرتها و قرأتها، و انت اعرف بحقها منی، و اسألک یا ذاالمن العظیم و الجود الکریم، ولی الدعوات المستجابات و الکلمات التامات و الأسماء النافذات.

و اسألک یا نور النهار و یا نور اللیل و یا نور السماء و الأرض، و نور النور و نورا یضیء به کل نور، یا عالم الخفیات کلها فی البر و البحر و الأرض و السماء و الجبال.

و اسألک یا من لا یفنی و لا یبید و لا یزول، و لا له شیء موصوف، و لا الیه حد منسوب و لا معه اله سواه، و لا له فی ملکه شریک، و لا تضاف العزهٔ الا الیه، لم یزل بالعلوم عالما، و علی العلوم واقفا، و للأمور ناظما، و بالکینونیهٔ عالما، و للتدبیر محکما، و بالخلق بصیرا، و بالامور خبیرا.

انت الذی خشعت لک الأصوات، و ضلت فیک الاوهام، و ضاقت دونک الأسباب، و ملأ کل شیء نورک، و وجل کل شیء منک، و هرب کل شیء الیک، و توکل کل شیء علیک، و انت الرفیع فی جلالک، و انت البهی فی جمالک، و انت العظیم فی قدرتک، و انت الذی لا یدرکک شیء، و انت العلی الکبیر العظیم، مجیب الدعوات، قاضی الحاجات، مفرج الکربات، ولی النعمات.

یا من هو فی علوه دان، و فی دنوه عال، و فی اشراقه منیر، و فی سلطانه قوی، و فی ملکه عزیز، صل علی محمد و ال محمد و احرس صاحب هذا العقد و هذا الحرز و هذا کتاب، بعینک التی لا تنام، و اکنفه برکنک الذی لا یرام، و ارحمه بقدرتک علیه، فانه مرزوقک.

بسم الله الرحمن الرحیم، بسم الله و بالله، الذی لا صاحبهٔ له و لا ولد، بسم الله قوی الشأن، عظیم البرهان، شدید السلطان، ماشاءالله کان و ما لم یشاء لم یکن، اشهد ان نوحا رسول الله، و ان ابراهیم خلیل الله، و ان موسی کلیم الله و نجیه، و ان عیسی بن مریم کلمته و روحه، و ان محمدا صلوات الله علیه و علیهم اجمعین، خاتم النبیین لا نبی بعده.

و اسألک بحق الساعهٔ التی یؤتی فیها بابلیس اللعین فی یوم القیامهٔ، و یقول اللعین تلک الساعهٔ : والله ما انا الا مهیج مردهٔ، الله نور السماوات و الأرض، و هو القاهر و هو الغالب، له القدرهٔ السابغهٔ، و هو الحکیم الخبیر.

اللهم و اسألک بحق هذه الأسماء کلها و صفاتها و صورها، و هی :

سبحان الذی خلق العرش و الکرسی و استوی علیه، اسألک ان تصرف عن صاحب کتابی هذا کل سوء و محذور، فهو عبدک و ابن عبدک و ابن امتک، و انت مولاه.

فقه اللهم یا رب الأسواء کلها، و اقمع عنه ابصار الظالمین و السنهٔ المعاندین و المریدین له السوء و الضر، و ادفع عنه کل محذور و مخوف، و ای عبد من عبیدک، او امهٔ من امائک، او سلطان مارد، او شیطان او شیطانهٔ، او جنی او جنیهٔ، او غول او غولهٔ، اراد صاحب کتابی بظلم او ضر او مکر [۴]، او کید او خدیعهٔ، او نکایهٔ او سعایهٔ [۵]، او غرق او اصطلام، او عطب او مغالبهٔ، او غدر او قهر، او هتک ستر او اقتدار، او افهٔ او عاههٔ، او قتل او حرق، او انتقام او قطع، او سحر او مسخ، او مرض او سقم، او برص او جذام، او بؤس او فاقهٔ، او سغب او عطش او وسوسهٔ، او نقص فی دین او معیشهٔ، فاکفنیه بما شئت و کیف شئت و انی شئت انک علی کل شیء قدیر، و صلی الله علی سیدنا محمد و اله اجمعین و سلم تسلیما کثیرا، و لا حول و لا قوهٔ الا بالله العلی العظیم و الحمدلله رب العالمین.

فأما یا ینقش علی هذه القصبهٔ من فضهٔ غیر مغشوشهٔ :

یا مشهورا فی السماوات، یا مشهورا فی الأرضین، یا مشهورا فی الدنیا و الاخرهٔ، جهدت الجبابرهٔ و الملوک علی اطفاء نورک و اخماد ذکرک، فابی الله الا ان یتم نورک [۵] و یبوح بذکرک و لو کره المشرکون.

پی نوشت ها:

[۱] سید بن طاووس گوید : و أما سخن آن حضرت : «ولی، خداوند امتناع داشت جز آنکه نورت را کامل کرده»، شاید یعنی نور تو ای اسم بزرگ که در این حرز به صورت طلسم نوشته شده است، و در جزء سوم از کتاب الواحدهٔ دیدم که نوشته بود : مراد به این سخن : «ای آنکه در آسمانها شناخته شده است - تا آخر». مولای ما أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه‌السلام است.

[۲] زیادهٔ، و سبع مرات «شهدالله - الی - العزیز الحکیم» (خ ل).

[۳] زیادهٔ : ما فی السماوات (خ ل).

[۴] زیادهٔ : او مکروه (خ ل).

[۵] زیادهٔ، او فساد (خ ل).

[۶] و ابیت الا ان یتم نورک (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعا برای دفع دشمنان

ای نور، ای دلیل، ای آشکار، ای نور دهنده، پروردگارا بدترین بدیها و بلاهای روزگاران را از من کفایت کن و از تو نجات در روزی را که در صور دمیده می‌شود خواستارم.

دعاؤه فی الاحتراز

یا نور یا برهان، یا مبین یا منیر، یا رب اکفنی شر الشرور و افات الدهور، و اسألک النجاهٔ یوم ینفخ فی الصور.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای بیماری ریح الصبیان

خدا برتر است، خدا برتر است، خدا برتر است، گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، گواهی می‌دهم که محمد پیامبر خداست، خدا برتر است، خدا برتر است، معبودی جز خدا نیست و پروردگاری جز او ندارم، پادشاهی و ستایش او را سزاست و شریکی ندارد، پاک و منزه است خداوند، آنچه خدا بخواهد محقق شده و آنچه نخواهد تحقق نمی‌یابد.

خدایا! ای صاحب جلالت و بزرگواری، ای پروردگار موسی و عیسی و ابراهیمی که وفا نمود، معبود ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، با آیاتی که شمرده‌ای و به عظمتت و به آنچه پیامبران از تو خواسته‌اند و به اینکه تو پروردگار مردمی، قبل از هر چیز بوده‌ای و تو بعد از هر چیز خواهی بود.

به نامت که آسمان را از وقوع بر روی زمین جز با اذن خودت بازداشتی، و به کلمات تامه‌ات که به آنها مردگان را زنده می کنی از تو می‌خواهم که فلان بنده‌ات را پناه دهی از شر آنچه از آسمان فرود می‌آید و آنچه به سوی آسمان بالا می‌رود، و آنچه از زمین خارج می گردد، و آنچه داخل زمین می‌شود، و درود بر پیامبران و سپاس خدای را سزاست که پروردگار جهانیان است.

دعاؤه فی العوذهٔ لریح الصبیان

الله اکبر الله اکبر، اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان محمدا رسول الله، الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و لا رب لی الا الله، له الملک و له الحمد لا شریک له، سبحان الله، ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن.

اللهم ذالجلال و الاکرام، رب موسی و عیسی و ابراهیم الذی وفی، اله ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط، لا اله الا انت، سبحانک مع ما عددت من ایاتک و بعظمتک، و بما سألک به النبیون، و بانک رب الناس، کنت قبل کل شیء، و انت بعد کل شیء.

اسألک باسمک الذی تمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنک، و بکلماتک التامات التی تحیی به الموتی، ان تجیر عبدک فلانا من شر ما ینزل من السماء، و ما یعرج الیها، و ما یخرج من الارض و ما یلج فیها و سلام علی المرسلین، و الحمدلله رب العالمین.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای روز جمعه

عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید : امام جواد علیه‌السلام این تعویذ را برای فرزندش امام هادی علیه‌السلام که کودکی در گاهواره بود نوشت، و او را به آن تعویذ کرده و اصحاب را بدان امر می‌فرمود، و حرز این است :

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، نیرو و توانی جز به خدای برتر و والاتر نیست، خدایا! ای پروردگار فرشتگان و روح و پیامبران و مرسلین، و توانا بر هر چه در آسمانها و زمینها است، آفریدگار هر چیز و مالک آنهائی، ضرر دشمنان ما و هر که از جن و انس که

قصد سوء به ما دارد را از ما دفع نما، و چشمان و قلوبشان را کور گردان، و بین ما و آنان پوشش و نگاهبانان و دفاع کننده‌ای قرار بده، به درستی که تو پروردگار مائی، نیرو و توانی برای ما جز به خدا نیست، بر او توکل کرده و به سوی او توجه نموده و بازگشت به سوی اوست.

پروردگارا! ما را وسیله‌ی آزمایش کافران قرار نده، و پروردگارا ما را بیامرز به درستی که تو گرامی و حکیمی، پروردگارا ما را سلامتی عطا کن از هر بدی، و از شر هر جنبده‌ای که زمام امورش به دست توست، و از شر آنچه در شب و روز سکنی می‌پذیرد، و از شر هر شروری، پروردگار جهانیان و معبود پیامبران، بر محمد و خاندان او و اولیای خودت درود فرست و محمد و تمامی خاندانش را به بهترین آنها ویژه گردان، و نیرو و توانی جز به خدای برتر و والا نیست.

به نام خدا و به یاد او، به خدا ایمان آورده، و به خدا پناه برده، و به خدا چنگ زده، و به خدا پناهنده گردیده، و به عزت و قدرت خدا پناه می‌جویم از شیاطین انسانی و جنی، و از یاران پیاده‌رو و سواره‌هایشان، و از پریدن و گردیدن و بازگشت آنان، و از کید و مکر و شر ایشان، و از شر آنچه از دور و نزدیک در شب یا روز می‌آورند، از شر غائب و حاضر و شاهد و زائر آنان، زنده‌ها و مرده‌ها، کور و بینای آنان، و از شر عوام و خواص‌شان، و از شر نفس و وسوسه‌هایش، و از شر گروهی از جن، و حس کردن و لمس کردنشان، و از چشم جن و انس، و به نامی که با آن عرش بلقیس به لرزه درآمد.

و دین و جان و تمام آنچه را توجهم به آنهاست پناه می‌دهم از شر هر صورت یا خیال، یا سفیدی یا سیاهی، یا صورتی، یا پیمان داشته یا بدون پیمان، از آنانکه در هوا و ابر و تاریکیها و نور، و سایه و آفتاب، و خشکی و دریاها، و جاهای هموار، و جاهای ترسناک، و جاهای خراب و آباد، و تپه‌ها و بیشه‌ها، و نیزارها و معابد یهودیان و مسیحیان، و بیابانها و دشتها ساکن می‌باشند.

و از شر بیرون روندگان و وارد شوندگان، از آنانکه در شب ظاهر شده و در روز پراکنده می‌شوند، و در شب هنگام و صبح زود، و هنگام طلوع و غروب خورشید، و آنانکه انسان را به شک می‌اندازند و دیگر گروه‌های آنان، و فرعونها، و شیاطین، و از لشکریان آنان و همسرانشان، و قبیله‌ها و دودمانشان، و از مسخره کردن، و طعنه زدن، و دمیدن، و پرتاب کردن و گرفتن، و سحر نمودن، و زدن، و بازی کردن، و گوشه‌ی چشم انداختن، و حیله نمودن، و اختلاف انداختن ایشان، و از شر هر شروری از ساحران و غولها، و هر بیماری، و آنچه به دنیا آوردند، و آنچه وارد شدند.

و از شر و دارای شری که داخل و خارج، و عارض شونده و تعرض کننده، و ساکن و حرکت کننده، و ضربان رگ، و بیماری بیهوشی و انواع تب‌ها، و از شر جنبنده‌ای که زمام امورش در اختیار توست، به درستی که تو در راه مستقیم قرار داری، و درود خدا بر پیامبرش محمد و خاندان پاک او باد.

دعاؤه فی العوذة لیوم الجمعة

روی عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی : ان اباجعفر محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام کتب هذه العوذة لابنه أبی‌الحسن علی بن محمد علیهماالسلام و هو صبی فی المهد، و کان یعوذه بها و یأمر أصحابه بها، الحرز :

بسم الله الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم، اللهم رب الملائکة و الروح و النبیین و المرسلین، و قاهر من فی السماوات و الأرضین، و خالق کل شیء و مالکه، کف عنا باس اعدائنا و من اراد بنا سوءا من الجن و الانس، و اعم ابصارهم و قلوبهم، و اجعل بیننا و بینهم حجابا و حرسا و مدفعا، انک ربنا، لا حول و لا قوة لنا الا بالله علیه توکلنا و الیه انبنا و الیه المصیر.

ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا، واغفر لنا ربنا انک انت العزیز الحکیم، ربنا عافنا من کل سوء و من شر کل دابة انت اخذ بناصیتها، و من شر ما یسکن فی اللیل و النهار [۱]، و من شر کل ذی شر، رب العالمین و اله المرسلین، صل علی محمد و اله اجمعین و اولیاءک، و خص محمدا و اله اجمعین باتم ذلک، و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

بسم الله و بالله، اؤمن بالله، و بالله اعوذ، و بالله اعتصم، و بالله استجیر، و بعزة الله و منعته امتنع من شیاطین الانس و الجن، و من رجلهم و

خیلهم، و رکضهم و عطفهم و رجعتهم، و کیدهم و شرهم، و شر ما یأتون به تحت اللیل و تحت النهار، من القرب و البعد، و من شر الغائب و الحاضر، و الشاهد و الزائر، احیاء و امواتا، اعمی و بصیرا، و من شر العامهٔ و الخاصهٔ، و من شر نفس [۲] و وسوستها، و من شر الدناهش، و الحس و اللمس، و من عین الجن و الانس، و بالاسم الذی اهتز به عرش بلقیس.

و اعیذ دینی و نفسی و جمیع ما تحوطه عنایتی من شر کل صورهٔ او خیال، او بیاض او سواد، او تمثال، او معاهد او غیر معاهد، ممن یسکن الهواء و السحاب، و الظلمات و النور، و الظل و الحرور، و البر و البحور، و السهل و الوعور، و الخراب و العمران، و الاکام و الاجام، و الغیاض و الکنائس، و النواویس و الفلوات و الجبانات.

و من شر الصادرین و الواردین ممن یبدو باللیل و ینتشر بالنهار، و بالعشی و الابکار، و الغدو و الاصال، و المریبین و الأسامرهٔ و الأفاترهٔ، و الفراعنهٔ و الأبالسهٔ، و من جنودهم و ازواجهم، و عشائرهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم، و نفثهم و وقاعهم، و اخذهم و سحرهم، و ضربهم و عبثهم، و لمحهم و احتیالهم و اختلافهم، و من شر کل ذی شر من السحرهٔ و الغیلان وام الصبیان، و ما ولدوا و ما وردوا.

و من شر کل ذی شر داخل و خارج، و عارض و متعرض، و ساکن و متحرک، و ضربان عرق و صداع و شقیقهٔ، و ام ملدم و الحمی و المثلثهٔ و الربع، و الغب و النافضهٔ و الصالبهٔ، و الداخلهٔ و الخارجهٔ، و من شر کل دابهٔ انت اخذ بناصیتها انک علی صراط مستقیم، و صلی الله علی نبیه محمد و اله الطاهرین.

پی نوشت ها:

[۱] زیادهٔ : و من شر کل سوء (خ ل).

[۲] نفسی (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای در تعویذ برای روز شنبه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، خود را پناه می‌دهم به خدایی که معبودی جز او نیست، زنده و پابرجاست، خواب و چرت او را فرانگیرد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای اوست، چه کسی نزد او شفاعت می کند جز آنکه از او اجازه دارد، آنچه را پیشاپیش و آنچه را پشت سر آنهاست می‌داند، و به چیزی از دانش او احاطه ندارند جز آنچه او بخواهد، فرمانروائی او آسمانها و زمین را فراگرفته، و حفظ آنها او را خسته نمی کند و او برتر و بزرگ است.

سپس سوره‌ی حمد را تا آخرش، و سوره‌ی ناس را تا آخرش، و سوره‌ی فلق را تا آخر، و سوره‌ی توحید را تا آخرش می‌خوانی.

و می گویی :

این گونه است پروردگار ما و سرور ما و مولای ما، معبودی جز او نیست، نورانیت نور از اوست، و تدبیر کننده‌ی کارها و نور آسمانها و زمین است، مثال نورش همانند قندیلی است که در آن چراغی باشد، چراغ در بلوری است که آن همانند ستاره‌ای درخشان است، و از درخت مبارک زیتونی افروخته شده است، نه شرقی و نه غربی است، نزدیک است روغن چراغ بتابد و اگرچه آتشی به او نرسد، نوری بر نوری، خداوند هر که را بخواهد به نورش هدایت می کند، و خداوند مثلهایی را برای مردم می‌زند و خدا به هر چیز داناست.

آنکه آسمانها و زمین را با حقیقت آفرید، سخن او حق است و فرمانروایی از اوست، روزی که در صور دمیده شود، دانای غیب و

آشکار است، و او حکیم و داناست، آنکه هفت آسمان طبقه‌بندی شده را آفرید، و از زمین همانند آن را خلق کرد، امر در میان آنها فرود می‌آید تا بدانید خداوند بر هر چیز تواناست، و اینکه علم خداوند به هر چیز احاطه دارد، و هر چیز را به شمارش درآورده است.

پناه می‌برم از شر هر شرور، آشکار انجام داده یا در پنهان مرتکب آن شود، و از شرور جنی و انسانی، و از شر آنچه در شب ظاهر شده و در روز پنهان می‌شود، و از شر حمله برندگان شب و روز، و از شر آنچه در حمامها و بستانها و خرابه‌ها، و بیابانها و صحراها، و بیشه‌ها و درخت وارد شده، و آنچه در نهرها می‌باشد.

خود و آنچه کارش مورد عنایتم است را پناه می‌دهم به خدایی که مالک جهان است، فرمانروایی را به هر که خواهی داده، و از هر که خواهی بازگیری، و هر که را خواهی عزیز گردانده، و هر که را خواهی ذلیل نمایی، خیر به دست توست و به درستی که تو بر هر کار توانائی، شب را در روز و روز را در شب داخل گردانده، و زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آوری، و هر که را بخواهی بدون حساب روزی می‌دهی.

کلیدهای آسمانها و زمین برای اوست، روزی را برای هر که بخواهد می‌گستراند یا تنگ می‌کند، به درستی که او به هر چیز داناست، زمین و آسمان برتر را آفرید، و بر عرش استقرار یافته است، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، و آنچه میان این دو است، و آنچه زیر خاک است برای اوست، و اگر گفتاری را بلند بخوانی به درستی که او به پنهان و آشکار آگاه است.

خدا، معبودی جز او نیست، نامهای نیکو برای اوست، عالم خلق و امر از آن اوست، نازل کننده‌ی تورات انجیل و زبور و فرقان عظیم، از شر هر طغیانگر و تجاوزگر و ساحر، و شیطان و پادشاه، و ساحر و کاهن و نظاره‌گر و حمله برنده، و متحرك و بی‌حرکت، و گویا و ساکت، و سخنگو و خاموش، و خیال پرداز و مجسم شونده، و رنگ به رنگ و کوچك.

و به خدا پناه می‌بریم، او پناه و یاور و مونس ماست، و او از ما دفع می‌کند، شریکی ندارد، هر که را ذلیل کند عزیز کننده‌ای برای او نیست، و هر که را گرامی و عزیز دارد ذلیل کننده‌ای ندارد، و او یگانه و نیرومند است، و درود و سلام خدا بر سرور ما محمد و خاندان پاکش باد.

دعاؤه فی العوذة لیوم السبت

بسم الله الرحمن الرحیم، اعیذ نفسی بالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الأرض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السماوات و الأرض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم.

ثم تقرأ الحمد الی آخرها، و «قل اعوذ برب الناس» الی آخرها، و «قل اعوذ برب الفلق» الی آخرها، و «قل هو الله احد» الی آخرها.

و تقول :

کذلك الله ربنا و سیدنا و مولانا، لا اله الا هو، نور النور و مدبر الامور، و نور السماوات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس و الله بکل شیء علیم.

الذی خلق السماوات و الارض بالحق، قوله الحق و له الملك، یوم ینفخ فی الصور عالم الغیب و الشهادة و هو الحکیم الخبیر، الذی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر، و ان الله قد احاط بکل شیء علما و احصی کل شیء عددا.

اعوذ من شر کل ذی شر، معلن به او مستسر، و من شر الجنة و البشر، و من شر ما یظهر باللیل و یکمن بالنهار، و من شر طوارق اللیل و النهار، و من شر ما ینزل الحمامات و الحشوش، و الخرابات و الاودیة، و الصحاری و الغیاض و الشجر و ما یکون فی الانهار.

اعیذ نفسی و من یعنینی امره بالله مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر، تولج اللیل و النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب.

له مقالید السموات و الارض یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه بکل شیء علیم، خلق الارض و السموات العلی، الرحمن علی العرش استوی، له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری، و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی.

الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی، له الخلق و الامر، منزل التوراهٔ و الانجیل و الزبور و الفرقان العظیم، من شر کل طاغ و باغ و نافث، و شیطان و سلطان، و ساحر و کاهن، و ناظر و طارق، و متحرک و ساکن، و متکلم و ساکت، و ناطق و صامت، و متخیل و متمثل، و متلون و محتقر.

و نستجیر بالله حرزنا و ناصرنا و مونسنا، و هو یدفع عنا، لا شریک له و لا معز لمن اذل، و لا مذل لمن اعز، و هو الواحد القهار، و صلی الله علی سیدنا محمد و اله الطاهرین و سلم تسلیما.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای روز یکشنبه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، خدا برتر است، خدا برتر است، پروردگار بر عرش استقرار یافت، و آسمانها و زمین به حکمتش پابرجا شد، و ستارگان به امرش شکوفا، و کوه‌ها به اجازه‌اش برپا ایستادند، هر که در آسمانها و زمین است از نامش تجاوز نمی‌کند.

آنکه کوه‌ها با فرمانبری اطاعت او را کرده، و جسدها با اینکه پوسیده‌اند به فرمانش برانگیخته می‌شوند، و با آن از هر گمراه و تجاوزگر و ستمگر و زورگو و حسودی خود را پناه می‌دهم.

و به نام خدائی که بین دو دریا حائلی قرار داد، و به خدایی که در آسمان ستارگان را قرار داد، و در آن چراغ و ماهی نور دهنده مستقر کرد، و آن را برای بینندگان تزیین نمود، و از هر شیطان رانده شده محافظت کرد، و در زمین کوه‌های استواری را قرار داد، خود را در حجاب قرار می‌دهم که به من بدی یا زشتی یا بلایی را متوجه سازد.

حم، حم، از جانب خدای مهربان بخشنده نازل شده است، حم، حم، حم، عسق، اینگونه به تو و به کسانی که قبل از تو بودند خدای گرامی و حکیم وحی فرمود، و درود و سلام خدا بر محمد و خاندانش باد.

دعاؤه فی العوذهٔ لیوم الاحد

بسم الله الرحمن الرحیم، الله اکبر الله اکبر، استوی الرب علی العرش، و قامت السماوات و الارض بحکمته، و زهرت النجوم بامره، و رست الجبال باذنه، لا یجاوز اسمه من فی السماوات و الارض.

الذی دانت له الجبال و هی طائعهٔ، وانبعثت له الاجساد و هی بالیهٔ، و به احتجب عن کل غاو و باغ و طاغ، و جبار و حاسد.

و بسم الله الذی جعل به بین البحرین حاجزا، و احتجب بالله الذی جعل فی السماء بروجا، و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا، و زینها للناظرین و حفظها من کل شیطان رجیم، و جعل فی الارض رواسی جبالا اوتادا، ان یوصل الی بسوء او فاحشهٔ او بلیهٔ.

حم، حم، حم تنزیل من الرحمن الرحیم، حم، حم، حم، عسق، کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم، و صلی الله علی محمد و ال محمد و سلم تسلیما.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای روز دوشنبه

به نام خداونـد بخشـندهٔی مهربان، پناه می‌دهم جانم را به پروردگار بزرگم از آنچه پنهان بوده و از آنچه آشـکار است، و از شـر هر زن و مرد، و از شـر آنچه خورشـید و ماه آن را دیـده است، پاك و منزه است پروردگار فرشـتگان و روح، ای جن شـما را می‌خوانم اگر شنونده و فرمانبرید، و ای انسانها شما را می‌خوانم به سوی خدای مهربان و آگاه.

و ای جن و انسانهـا شـما را می‌خوانم به کسـی که همهٔی مخلوقات برای او خاضع است، به مهر پروردگار جهانیان مهر نهاده‌ام، و به مهر جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل، و مهر سلیمان بن داود، و مهر محمد سرور پیامبران، درود خدا بر او و خاندانش و تمامی آنان باد، و پاسداری کن از فلان بن فلان هر صبح و شام از حیوانات سمی، از مار یا عقرب، یا ساحر یا شیطان رانده شده، یا پادشاه کینه‌توز. گرفتم از او آنچه دیـده شـده، و آنچه دیـده نمی‌شود، و آنچه چشم خوابیـده یا بیـدار آن را می‌بیند، به اجازهٔی خدای مهربان آگاه، هیچ سلطه‌ای بر خدا ندارید و هرگز شریکی برای او نمی‌باشد، و درود خدا بر پیامبرش سرور ما محمد و خاندان پاکش باد.

دعاؤه فی العوذهٔ لیوم الاثنین

بسم الله الرحمن الرحیم، اعیذ نفسـی بربی الاکبر مما یخفی و مما یظهر، و من شـر کل انثی و ذکر، و من شر ما رات الشمس و القمر، قدوس قدوس رب الملائکهٔ و الروح، ادعوکم ایها الجن ان کنتم سامعین مطیعین، و ادعوکم ایها الانس الی اللطیف الخبیر.

و ادعوکم ایها الجن و الانس الی الذی دانت له الخلائق اجمعون، ختمته بخاتم رب العالمین، و خاتم جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل، و خاتم سلیمان بن داود، و خاتم محمد سید المرسلین و النبیین صلی الله علیه و اله و علیهم اجمعین، و اجز عن فلان بن فلان کلما یغدو و یروح، من ذی سم حیهٔ او عقرب، او ساحر او شیطان رجیم او سلطان عنید.

اخذت عنه ما یری و ما لا یری، و ما رات عین نائم او یقظان باذن الله اللطیف الخبیر، لا سـلطان لکم علی الله لا شریک له، و صلی الله علی رسوله سیدنا محمد النبی و اله الطاهرین و سلم تسلیما.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای روز سه شنبه

به نام خداوند بخشـندهٔی مهربان، جانم را پناه می‌دهم به خدای بزرگ، پروردگار آسـمانهای بدون سـتون برافراشته شده، و به آنکه آنها را در دو روز آفرید، و در هر آسـمان امرش را جاری ساخت، و زمین را در دو روز آفرید و در آن روزیها را مقدر کرده، و در آن کوه‌هـای محکم بنیان نهاد، و در آنها شـکافها و راه‌هایی مقرر کرد، و ابر را آفریـده، و مسـخر خود نمود، و کشتیها را به حرکت درآورد، و دریـا را مسـخر خود کرد، و در زمین کوه‌هـای اسـتوار و نهرها جاری ساخت، خود را پناه می‌دهم از شـر آنچه در شب و روز می‌باشد و قلبها بر آن گره خورده و چشمهای جن و انس آن را می‌بیند.

خدا ما را کافی است، خدا ما را کافی است، خدا ما را کافی است، معبودی جز او نیست، محمد پیامبر خداست، و درود و سلام خدا بر او و بر خاندان پاکش باد.

دعاؤه فی العوذة لیوم الثلثاء

بسم الله الرحمن الرحیم، اعیذ نفسی بالله الاکبر رب السماوات القائمات بلا عمد، و بالذی خلقها فی یومین، و قضی فی کل سماء امرها، و خلق الارض فی یومین و قدر فیها اقواتها، و جعل فیها جبالا اوتادا، و جعلها فجاجا سبلا، و انشا السحاب و سخره، و اجری الفلک، و سخر البحر، و جعل فی الارض رواسی و انهارا، من شر ما یکون فی اللیل و النهار، و تعقد علیه القلوب، و تراه العیون من الجن و الانس.

کفانا الله، کفانا الله، کفانا الله، لا اله الا الله، محمد رسول الله صلی الله علیه و اله الطاهرین و سلم تسلیما.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای روز چهارشنبه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، خود را پناه می‌دهم به یگانه‌ی بی‌نیاز از شر دمنده‌ها در گره‌ها، و از شر شیطان و فرزندانش.

خود را پناه می‌دهم به خدای یکتا و یگانه‌ی بزرگ از شر آنچه را که چشمم دیده و آنچه را که ندیده است، پناه می‌برم به خدای یگانه‌ی یکتا و بزرگ و برتر از شر هر که قصد ایجاد کار مشکل برایم دارد.

خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا در پناه خودت و پناه محکمت قرار ده، ای گرامی نیرومند، و فرمانروای پاک و قوی، ایمنی‌بخش غالب و آمرزنده، دانای نهان و آشکار، بزرگ و برتر، او خداست، او خداست، شریکی ندارد و محمد پیامبر اوست درود و سلام بسیار و همیشگی خدا بر او و بر خاندانش باد.

دعاؤه فی العوذة لیوم الاربعاء

بسم الله الرحمن الرحیم، اعیذ نفسی بالاحد الصمد من شر النفاثات فی العقد، و من شر ابن‌قترة و ما ولد.

استعیذ بالله الواحد الاحد الاعلی من شر ما رات عینی، و ما لم تره، استعیذ بالله الواحد الفرد الکبیر الاعلی من شر من ارادنی بامر عسیر.

اللهم صل علی محمد و ال محمد و اجعلنی فی جوارک و حصنک الحصین العزیز الجبار، الملک القدوس القهار، السلام المؤمن المهیمن الغفار، عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال، هو الله هو الله هو الله، لا شریک له، محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کثیرا دائما.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای تعویذ برای روز پنج‌شنبه

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، جانم را پناه می‌دهم به پروردگار مشرقها و مغربها از هر شیطان رانده شده، و ایستاده و نشسته، دشمن و حسود و کینه‌توز، و خداوند از آسمان بر شما آب می‌فرستد تا شما را با آن پاک کند، و ناپاکی شیطان را از شما بزداید، و قلبهایتان را استحکام بخشد، و گامهایتان را استوار کند، با پایت بر زمین بزن این نوشیدنی خنک و گواراست.

و از آسمان آبی پاک فرستادیم تا شهر مرده را با آن زنده کنیم، و از آنچه خلق کردیم حیوانات چهارپا و مردم بسیار را سیراب

گردانیم، هم اکنون خدا بر شما تخفیف روا داشت، این سبک کردن و رحمتی است از جانب پروردگار شما، خداوند می‌خواهد که بر شما سبک بگیرد، خداوند آنان را کفایت کرده و او شنوا و داناست، معبودی جز او نیست و خدا بر کارش غالب و پیروز است، معبودی جز او نیست و محمد پیامبر خداست، درود و سلام خدا بر او و بر خاندانش باد.

دعاؤه فی العوذهٔ لیوم الخمیس

بسم الله الرحمن الرحیم، اعیذ نفسی برب المشارق و المغارب من کل شیطان مارد، و قائم و قاعد، و عدو و حاسد و معاند، و ینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان و لیربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام، ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب.

و انزلنا من السماء ماء طهورا لنحیی به بلدهٔ میتا، و نسقیه مما خلقنا انعاما و اناسی کثیرا، الان خفف الله عنکم ذلک تخفیف من ربکم و رحمهٔ، یرید الله ان یخفف عنکم، فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم، لا اله الا الله، و الله غالب علی امره، لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم تسلیما.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعا برای هر روز

به درستی که ما آن را در شب قدر فرستادیم - هفتاد و شش بار.

اول : هفت بار بعد از طلوع فجر و قبل از نماز صبح.

دوم : ده بار بعد از نماز صبح.

سوم : ده بار بعد از اذان ظهر و قبل از انجام نافله.

چهارم : بیست و یک بار بعد از نوافل ظهر.

پنجم : ده بار هنگام عصر.

ششم : هفت بار بعد از نماز عشاء.

هفتم : یازده بار در بستر خواب.

دعاؤه فی کل یوم

انا انزلناه فی لیلهٔ القدر - ستا و سبعین مرهٔ.

الاول : بعد طلوع الفجر و قبل صلاهٔ الصبح سبعا.

الثانی : بعد صلاهٔ الغداهٔ عشرا.

الثالث : اذا زالت الشمس قبل النافلهٔ عشرا.

الرابع : بعد نوافل الزوال احدی و عشرین.

الخامس : بعد العصر عشرا.

السادس : بعد العشاء سبعا.

السابع : حین یأوی الی فراشه احدی عشرهٔ.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای اول هر ماه

روایت شـده که آن حضـرت هنگـامی که مـاه جدیـدی می‌آمـد، در روز اول آن دو رکعت نماز می‌گزارد، در رکعت اول سـی بار سوره‌ی توحیـد به تعـداد ایـام مـاه، و در رکعت دوم سـی بـار سوره‌ی قـدر را می‌خوانـد، و آنچه ممکن بود صـدقه می‌داد، و بـا آن سلامتی و تندرستی تمامی آن ماه را می‌خرید.

و در روایتی این گونه آمده :

و مستحب است بعد از فراغ از این نماز بگویی :

و جنبنـده‌ای در زمین نیست جز آنکه روزی‌اش بر خـدا بوده و او به جایگاه‌هـای حال و آینـده‌اش آگاه باشـد، همه‌ی آنها در کتاب آشکار نوشته شده است.

به نام خداوند بخشـنده‌ی مهربان، و اگر خداوند به تو ضرر رسانید جز خودش کسی نتواند آن را زائل کند، و اگر قصد خیری به تو داشت کسی قادر به برگرداندن آن نیست، هر کدام از بندگانش را که بخواهد مشمول فضلش می‌کند و او آمرزنده و مهربان است، و اگر به تو خیری رسانید پس او بر هر کار تواناست.

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان، خداوند بعد از هر سختی آسانی مقرر می‌دارد.

آنچه خـدا بخواهـد محقق می‌شود، نیرویی جز به خـدا نیست، او ما را کافی بوده و بهترین نگاهبان است، و کارم را به خـدا واگـذار می‌کنم خداونـد به بنـدگانش بینـاست، معبـودی جز تو نیست، پـاک و منزهی، من از سـتمکاران بودم، پروردگـارم مرا بـدون فرزند مگذار در حالیکه تو بهترین ارث برندگانی.

دعاؤه فی اول یوم من الشهر

روی انه کان علیه‌السـلام اذا دخل شـهر جدید یصـلی اول یوم منه رکعتین، یقرء فی اول رکعهٔ «قل هو الله احد» ثلاثین مرهٔ، بعدد ایام الشهر، و فی الرکعهٔ الثانیهٔ «انا انزلناه» مثل ذلک، و یتصدق بما یتسهل فیشتری به سلامهٔ ذلک الشهر کله.

و فی روایهٔ :

و یستحب اذا فرغت من هذه الصلاهٔ ان تقول :

بسم الله الرحمن الرحیم، و ما من دابهٔ فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین. [۱] .

بسم الله الرحمن الرحیم، و ان یمسـسک الله بضـر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضـله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم [۲] ، و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یمسسک بخیر، فهو علی کل شیء قدیر. [۳] .

بسم الله الرحمن الرحیم، سیجعل الله بعد عسر یسرا. [۴] .

مـا شـاءالله، لا ـ قوهٔ الا ـ بالله، حسـبنا الله و نعم الوکیل، و افوض امری الی الله ان الله بصـیر بالعباد، لا اله الا انت سـبحانک انی کنت من الظالمین، رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین.

پی نوشت ها:

[۱] هود : ۶.

[۲] یونس : ۱۰۷.

[۳] انعام : ۱۷.

[۴] الطلاق : ۷.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دعای اول شب ماه رجب

احمد بن محمد بن عیسی با سندش از آن حضرت روایت کرده که فرمود : در شب اول ماه رجب بعد از نماز عشاء این دعا را می‌خوانی :

خدایا! از تو می‌خواهم به اینکه تو فرمانروایی، و تو بر هر کار نیرومندی، و اینکه هر کار را که بخواهی انجام می‌دهی.

خدایا! به تو روی می‌کنم به پیامبرت محمد پیامبر رحمت - که درود تو بر او و خاندانش باد - ای محمد ای پیامبر خدا، به خداوند که پروردگار من و توست روی می‌کنم تا به خاطر تو حاجتم را برآورد، خدایا به حق پیامبرت محمد و به پیشوایان از خاندان او حاجتم را روا ساز.

آنگاه حاجتت را می‌خواهی.

دعاؤه فی اول لیلهٔ من شهر رجب

روی احمد بن محمد بن عیسی باسناده الی ابی‌جعفر علیه‌السلام قال : تدعو فی اول لیلهٔ من رجب بعد صلاهٔ عشاء الاخرهٔ بهذا الدعاء :

اللهم انی اسألک بانک ملیک و انک علی کل شیء مقتدر، و انک ما تشاء من امر یکون.

اللهم انی اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمهٔ صلواتک علیه و اله، یا محمد یا رسول الله انی اتوجه الی الله ربی و ربک لینجح بک طلبتی، اللهم بنبیک محمد و بالائمهٔ من اهل بیته انجح طلبتی.

ثم تسأل حاجتک.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

در یک شب اماکن متبرکه – از شام تا مکه

علی بن خالد - که یکی از راویان حدیث و از شخصیت‌های معروف شعر بغداد است - حکایت کند:

شنیدم مردی از اهالی شهر شام به اتهام آگاهی از علم غیب و غیب‌گوئی زندانی شده است، من به همین جهت وقت ملاقات با آن زندانی را گرفتم؛ و چون با او ملاقات کردم و جریان اتهام و زندانی شدنش را از خودش سؤال کردم، چنین اظهار داشت:

من در شهر شام سکونت دارم و در آن مکان معروف، که سر مقدس امام حسین علیه‌السلام را دفن کرده‌اند، مرتب عبادت می‌کردم و دعا می‌خواندم.

در یکی از شب‌ها که مشغول عبادت و راز و نیاز بودم، ناگاه شخصی نزد من آمد و فرمود: برخیز و همراه من بیا.

و من نیز همراه وی حرکت کردم، بعد از لحظه‌ای خود را در مسجد کوفه دیدم، پس با یکدیگر نماز خواندیم و زیارت کردیم و چون برخاستیم و چند قدم حرکت نمودیم، دیدم که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم کنار قبر مطهر آن حضرت هستیم،

پس سلام کردیم و زیارت خواندیم.

و چون نماز زیارت را به جا آوردیم، قدمی برداشتیم که بیرون برویم، ناگهان متوجه شدم که در مکه‌ی معظمه می‌باشیم.

پس اعمال و مناسک خانه‌ی خدا را نیز انجام دادیم؛ و چون از اعمال و زیارت کعبه‌ی الهی فارغ شدیم، دوباره خود را به همراه آن شخص در همان مکان معروف در شهر شام دیدم.

چون یک سال از این قضیه گذشت، باز همان شخص، نزد من آمد و به همراه یکدیگر مسافرت به اماکن متبرکه را - به همان شکل طی الأرض - انجام دادیم.

و هنگامی که او خواست از نزد من برود و جدا شود، پرسیدم: شما کیستی؟

و گفتم: تو را به حق آن کسی که چنین قدرت و توان را به شما عطا نموده است، قسم می‌دهم که مرا آگاه سازی؟

آن شخص در جواب فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام هستم.

و چون این خبر در شام منتشر گردید؛ و نیز محمد بن عبدالملک زیات این خبر را شنید، دستور داد تا مرا دست‌گیر کردند و دست و پایم را با زنجیر بستند و سپس به عراق روانه‌ام ساختند؛ و اکنون این چنین در زندان به سر می‌برم.

علی بن خالد گوید: با شنیدن این جریان عجیب و حیرت‌انگیز، نزد حاکم زمان رفتم و پی‌گیر قضیه‌ی آن مرد شامی شدم.

در جواب گفته شد: به او بگوئید: هر که او را از شهر شام به کوفه و مدینه و مکه برده است، هم اینک آن شخص نیز بیاید و او را از زندان نجات دهد.

من خیلی ناراحت و افسرده شدم از این که نتوانستم کار مثبتی انجام دهم، پس از گذشت چند روزی، صبحگاهان سر و صدای بسیاری از مردم و نگهبانان و مأمورین بلند شد؛ و چون علت آن را جویا شدم؟

دستور درمان آرامش زلزله

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه به طور مستند به نقل از علی بن مهزیار اهوازی - که یکی از اصحاب و یاران باوفای امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم‌السلام می‌باشد - حکایت نماید:

در یکی از روزها، نامه‌ای به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام بدین مضمون نوشتم:

یا ابن رسول الله! در شهر اهواز و حوالی آن، زلزله بسیار رخ می‌دهد، آیا اجازه می‌فرمائی که از این جا کوچ کنیم و در محلی با أمن و امان سکنی گزینیم؟

و سپس نامه را برای حضرت ارسال کردم.

امام علیه‌السلام پس از گذشت چند روزی، در جواب نامه چنین مرقوم فرمود:

در آن محل بمانید و از آن جا کوچ نکنید، بلکه روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرید.

و چون روز جمعه فرا رسید، غسل جمعه نمائید؛ و سپس لباس تمیز بپوشید و تمام افراد در محلی مناسب تجمع کنید و در آن جا همه با هم با خداوند متعال راز و نیاز و مناجات نمائید و از درگاه با عظمتش بخواهید تا مشکل همگان را برطرف سازد.

علی بن مهزیار گوید: چون طبق دستور حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام، همگی ما چنین کردیم، زلزله آرامش پیدا کرد؛ و پس از آن، عموم اهالی اهواز به برکت راهنمائی آن حضرت از خطر زمین لرزه در أمان قرار گرفتند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضره الفقیه: ج ۱، ص ۳۴۳، ح ۱۵۱۸، وسائل الشیعهٔ: ج ۷، ص ۵۰۴، ح ۱.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

در خواب و بیداری نجات شخصی درمانده

یکی از اصحاب امام محمد جواد علیه‌السلام، به نام موسی بن قاسم حکایت کند:

روزی در مکه معظمه بـا یکی از مخـالفین آل رسول سـلام الله علیهم، به نام اسـماعیل پیرامون موقعیت امام رضا علیه‌السـلام در قبال مأمون نزاع داشتیم.

اسماعیل مدعی بود که چرا امام رضا علیه‌السلام مأمون عباسی را هدایت نکرد؟

و من چون جواب مناسب و قانع‌کننده‌ای برای آن نداشتم، سکوت کردم.

تا آن که شب فرا رسید و در رختخواب خود خوابیدم، در عالم خواب، حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام را رؤیت و مشاهده کردم و جریان منازعه‌ی خود با اسماعیل را مطرح نمودم.

حضرت در پاسخ فرمود: امام افرادی را همانند تو و دوستانت را هدایت می‌نماید.

بعد از آن که از خواب بیدار شدم، جواب حضرت را خوب به ذهن سپردم؛ و سپس جهت طواف کعبه‌ی الهی به سمت مسجدالحرام حرکت کردم، در بین راه اسماعیل مرا دید؛ و من سخن امام جواد علیه‌السلام را برای او بازگو کردم و او دیگر حرفی نزد و خاموش شد.

چون مدتی از این جریان گذشت، جهت زیارت و ملاقات حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام راهی مدینه‌ی منوره شدم.

هنگامی که به محضر مقدس امام علیه‌السلام وارد شدم، مشغول خواندن نماز بود، در گوشه‌ای نشستم؛ زمانی که نماز حضرت پایان یافت، به من خطاب کرد و فرمود:

ای موسی! چندی پیش در مکه‌ی مکرمه با اسماعیل - درباره‌ی پدرم - پیرامون چه مسائلی بحث و منازعه داشتید؟

عرض کردم: ای سرورم! شما خود در جریان امر هستی و می‌دانی.

حضرت فرمود: در خواب چه کسی را دیدی؟ و چه شنیدی؟

عرضه داشتم: یـا ابن رسـول الله! شـما را در خـواب دیـدم و چـون موضوع را بـا شـما مطرح کردم، فرمودی: امـام افرادی چون تو و دوستانت را هدایت می‌نماید - که ظالم و دشمن اهل بیت رسالت نباشند -.

حضرت فرمود: آری چنین است، من به خواب تو آمدم و این سخن را گفتم؛ و اکنون نیز همان مطلب را می‌گویم.

عرض کردم: ای مولا و سرورم! همانا این بهترین روش برای خاموش کردن مخالفین می‌باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] هدایهٔ الکبری حضینی: ص ۳۰۷، س ۱۱، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۴۱۶، ح ۲۴۲۰، اثبات الهداهٔ: ج ۳، ص ۳۴۴، ح ۴۹.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

دو معجزه مهم

همچنین مرحوم شیخ حر عاملی، طبرسی، طبری و دیگر بزرگان آورده‌اند که شخصی به نام محمد بن عمیر حکایت کند:

روزی در مجلس و محضر شریف امام محمد جواد علیه‌السلام حضور یافتم.

پس از لحظاتی، مشاهده کردم که حضرت دست مبارک خود را روی چوب‌های یک چهارپایه‌ی چوبی کشید و آن چوب‌هائی که سال‌ها خشکیده بود، ناگهان سبز و شاداب گشت و برگ های سبز بر آن شاخه‌ها روئیده شد؛ و مورد تعجب افراد قرار گرفت. [۱] .

– همچنین آورده‌اند:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابراهیم بن سعید حکایت کند:

روزی در محضر شریف و مقدس امام جواد علیه‌السلام حضور داشتم، ناگهان متوجه شدم که حضرت برگ درخت زیتون را در دست مبارک خود گرفت و بلافاصله آن برگ زیتون تبدیل به پول رایج حکومت وقت شد.

پس از آن، مقداری از آن پول‌ها را گرفتم و از مجلس و خدمت امام جواد علیه‌السلام خداحافظی کردم و راهی بازار شدم.

چون وارد بازار گشتم، مقداری از همان‌ها را که توسط حضرت از برگ زیتون تبدیل به پول شده بود، تحویل یکی از بازاریان دادم تا مقداری جنس برای منزل خریداری کنم.

و سپس جریان امر و موضوع را برای او و برخی دیگر از تجار و کسبه مطرح کردم؛ و تمام آن افراد گفتند: این پول‌ها با دیگر پول‌های معمولی و موجود در بازار، هیچ فرقی ندارد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۶۲، دلائل الامامة: ص ۳۹۹، ح ۳۵۳، نوادر المعجزات: ص ۱۸۱، ح ۶.

[۲] دلائل الامامة: ص ۳۹۸، ح ۳۴۸، نوادر المعجزات: ص ۱۸۰، ح ۴، اثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۴۵، ح ۵۷.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا

أوحی الله الی بعض الأنبیاء: أما زهدك فی الدنیا فتعجلك الراحة، و أما انقطائك الی فیعزك بی، ولكن هل عادیت لی عدوا و والیت لی ولیا. [۱] .

خداوند به یکی از انبیا وحی کرد: اما زهد تو در دنیا شتاب در آسودگی است و اما رو کردن تو به من، مایه‌ی عزت توست، ولی آیا با دشمن من دشمنی، و با دوست من دوستی کردی؟

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۶ –۴۵۵.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

در جواب یک معمای فقهی

یـا أبامحمـد مـا تقـول فی رجـل حرمت علیه امرأة بالغـداة و حلت له ارتفـاع النهـار و حرمت علیه نصف النهـار، ثم حلت له الظهر ثم حرمـت علیـه العصـر، ثم حلت له المغرب، ثم حرمت علیه نصـف اللیـل ثم حلت له الفجر، ثم حرمت علیه ارتفـاع النهـار، ثم حلت له نصف النهار؟ فبقی یحیی و الفقهاء بلسا خرسا!

فقال المأمون: یا أباجعفر أعزک الله بین لنا هـذا؟ فقال علیه‌السـلام هـذا رجل نظر الی مملوکهٔ لا تحل له، اشتریها فحلت له. ثم أعتقها فحرمت علیه، ثم تزوجهـا فحلت له، فظاهر منها فحرمت علیه. فکفر الظهار فحلت له، ثم طلقها تطلیقـهٔ فحرمت علیه، ثم راجعها فحلت له، فارتد عن الاسـلام فحرمت علیه، فتاب و رجع الی الاسـلام فحلت له بالنکاح الأول، کما أقر رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم نکاح زینب مع أبی‌العاص بن الربیع حیث أسلم علی النکاح الأول. [۱].

امام جواد علیه‌السلام به یحیی بن اکثم فرمود:

ای ابامحمـد! چه گویی درباره‌ی مردی که بامـداد زنی بر وی حرام بود و روز که برآمـد بر او حلال شـد، نیمه‌ی روزش حرام شد و هنگام ظهرش حلال گردید و وقت عصـر بر او حرام شد و مغربش حلال گردید و نیمه شب بر او حرام شد و سپیده دم بر وی حلال شد و روز که برآمد بر او حرام شد و نیمه روز بر او حلال گردید.

یحیی و دیگر فقها در برابر او حیران گردیده و از کلام بازماندند!

مأمون گفت: یا اباجعفر! خدای، عزیزت بدارد. این مسئله را برای ما بیان کن. امام علیه‌السلام فرمود:

این مردی است که به کنیزک دیگری نگاه کرده و او را خریـده و بر وی حلال شده، سـپس آزادش کرده و بر او حرام شده، سـپس او را بـه زنی گرفته و بر او حلال شـده، و ظهـارش کرده [۲] و بر او حرام شـده و کفـاره‌ی ظهار داده و حلال شـده، سـپس یک بار طلاقش داده و حرام شده، سپس به او رجوع کرده و حلال شده، پس آن مرد از اسلام برگشته و زن بر او حرام شده و باز توبه کرده و به اسـلام برگشتـه و به همان نکاح سابق بر او حلال شده، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینب را به ابی‌العاص بن ربیع که مسلمان شد، به همان نکاح اول تسلیم نمود.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۴.

[۲] ظهار این است که کسی به زنش بگوید: ظهرک کظهر امی - یعنی پشت تو مانند پشت مادر من است.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

دیدار با دوستان

ملاقات الاخوان نشرهٔ و تلقیح للعقل و ان کان نزرا قلیلا. [۱].

ملاقات و زیارت برادران سبب گسترش و باروری عقل است، اگر چه کم و اندک باشد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۲.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

دقت و خودپایی

ألتحفظ علی قدر الخوف. [۱].

خود را پاییدن به اندازه‌ی ترس است.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۵۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

دشمنی هر که راه هدایت را پنهان دارد

کسی که راه نیک را به خاطر پیروی هوای نفسش از تو پنهان می‌دارد، با تو دشمن است.

قوله فی عداوة من ستر الرشد

قد عاداک من ستر عنک الرشد اتباعا لما تهواه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

دوراندیشی

دوراندیشی آن است که منتظر فرصتها باشی و بشتابی درباره‌ی چیزی که تو را ایمن می‌کند.

قوله فی بیان الحزم

الحزم هو ان تنتظر فرصتک، و تعاجل ما امنک.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

درخت سدر

در معجزات آن حضرت نوشته‌اند:

هنگامی که حضرت جوادالائمه با ام‌الفضل از بغداد به مدینه حرکت کردند، در مشایعت، جمع کثیری از مردم بودند.

وقتی آن حضرت در شارع کوفه به دار مسیب رسید، آنجا فرود آمدند. چون هنگام غروب و اول نماز مغرب نزدیک بود، حضرت جواد علیه‌السلام داخل مسجد شد، آنجا درخت سدری بود که خشک شده و بار نمی‌داد.

حضرت جواد علیه‌السلام آب خواست پای آن درخت وضو گرفت و به نماز ایستاد، نماز مغرب را به جماعت گزارد و در رکعت اول حمد و سوره نصر و در رکعت دوم توحید را خواند و پیش از رکوع، قنوت نموده و رکعت سوم را به جای آورد تشهد و سلام

گفت و لحظه‌ای نشست و ذکر خدا به جا آورد و پس از آن چهار رکعت نماز نافله مغرب به جا آورد و تعقیب نماز خواند و دو سجده‌ی شکر نمود و بیرون رفت.

چون جماعت برخاستند نزدیک درخت آمدند، دیدند درخت سبز و خرم و بار داده است و از سدر آن خوردند، شیرین و گوارا بود و دیدند دانه و هسته ندارد.

از این اعجاز و خرق عادت مشعوف شدند و با آن حضرت وداع گفتند و برگشتند و حضرت جواد علیه‌السلام در سن ده بود که با ام‌الفضل به مدینه برگشت و تا زمان معتصم قریب ۱۵ سال، تا سال ۲۲۰ هجری در مدینه بود تا که معتصم آن حضرت را دعوت کرد و در آخر ماه ذی القعده همان سال رحلت نمود و پشت سر مقابر قریش مدفون شد.

شیخ مفید رحمه‌الله فرموده است: من آن درخت سدر را دیدم و از میوه‌ی آن خوردم، بی‌دانه بود و فاصله‌ی شیخ مفید رحمه‌الله تا سال ۲۱۰ قریب صد سال بیشتر می‌باشد که درخت سدر سر پای خود بوده است. [۱].

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۷.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

درآمدن مرواریدهای هزار دانه از آستین امام جواد

می‌گویند: روزی ام‌الفضل به مأمون ملعون گفت: «مرا دادی به مرد فقیری که سبب ننگ ما شده است.»

مأمون این سخن را سبب خجالت خود دیده و بسیار منفعل شد و این سخن را نقل کرد تا آنکه به امام جواد علیه‌السلام رسید. پس آن حضرت به مأمون گفت: «می‌خواهی تو را از خجالت و ننگ بیرون بیاورم؟»

او گفت: «بلی.»

حضرت فرمود: «امر کنید که مردم را ندا کنند تا در مسجد جمع شوند.»

پس همه در مسجدی که چهل ستون داشت جمع شدند و مسجد پر شد.

امام جواد علیه‌السلام به منبر آمد و خطبه‌ی بلیغی را بیان نمود و فرمود: «خلیفه از خویشی با خاندان رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سبب فقر ایشان ننگ دارد و مردم به او طعنه می‌زنند و من می‌خواهم این ننگ را از او بردارم.

همه بدانند که ما خاندان عصمت، به دنیا و زخارف آن محتاج نیستیم، ما خود آن را قبول نمی‌کنیم و الا هر چه می‌خواهیم برای ما میسر است.

حال ما می‌خواهیم که امروز به فقرا احسانی بکنیم که کسی مثلش را نکرده باشد.»

سپس آن حضرت دست مبارکش را بلند کرده و با اعجازی شگفت‌انگیز از آستین مبارکش در دامان هر یک از فقراء، مرواریدی هزار دانه به قیمت پانصد دینار یا بیشتر انداخت.

چون اغنیاء و ثروتمندان این جریان عجیب را مشاهده کردند به طمع افتادند و از حضرت تقاضای بخشش نمودند.

حضرت به آنها فرمود: «برای رسیدن این احسان منتظر شوید.»

سپس آن حضرت قدری از خطبه‌اش را اداء فرمود، بعد از آن دست مبارکش را بلند کرد و فرمود: «این احسان ما بر اغنیاء است.»

پس از آستین مبارکش به همه‌ی اغنیاء مثل بار اول مرواریدهای هزار دانه عطا نمود.

سپس جماعت قضاة به طمع آمـده و از آن حضـرت درخواست عطاء نمودنـد و حضـرت مثل دفعات قبل مقـداری از خطبه‌اش را ادا فرمود و سپس به هر یک از ایشان مروارید هزار دانه اعطاء نمود.

خلاصه به همه‌ی اهل مجلس بخشـش نمود تا آنکه مأمون نیز به طمع افتاد و امام جواد علیه‌السـلام به او نیز مثل دیگران اعطاء نمود، و احدی از آن انعام و بخشش فرو نماند.

پس همه بی‌اختیار حمـد و ثنای آن حضـرت را به زبان جاری نمودند و در کار او و اعجاز او متحیر شدند و جلالت شأن و قرب آن حضرت نزد خداوند متعال بر آنها معلوم گردید و ملقب به جواد گردید و او را جواد نامیدند، چرا که جود حاتم در مقابل جود امام جواد علیه‌السلام مانند یک قطره در مقابل اقیانوس بی کرانی می‌باشد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] خلاصة الأخبار.

منبع: عجـایب و معجزات شـگفت‌انگیزی از امـام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحـد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شـمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

داوری قیافه شناسان

گفته شـد که امـام رضا علیه‌السـلام تا سن ۴۷ سـالگی صـاحب فرزنـدی نشـده بـود و همین امر موجب تفرقه افکنی و شـبهه پراکنی عـده‌ای فریب خـورده شـده بود تـا نسبت به شـباهت حضـرت جواد علیه‌السـلام به امـام رضـا علیه‌السـلام القـاء شـبهه کننـد و حتی ناجوانمردانه تهمت زدند که حضرت جواد علیه‌السلام فرزند آن حضرت نیست.

امام هشتم علیه‌السلام فرمود: «او فرزند من است.»

آنها گفتند: «اگر چنین است پس چرا صورت او گندمگون است و اگر راست می گویی قیافه‌شناسان [۱] را به داوری می گیریم.

حضـرت از روی ناچـاری فرمود: «من به دنبال قیافه‌شـناسان نمی‌فرسـتم، شـما خود در پی آنان بفرسـتیـد اما به آنان نگوییـد برای چه دعوتشان کرده‌اید.»

یک روز بر اساس دعوت قبلی عموها، برادران، خواهران و کلیه وابسـتگان امام رضا علیه‌السلام در باغی نشستند و آن حضرت لباس گشاد کشاورزی به تن کرد و کلاهی بر سـر و بیلی به دست گرفت و در گوشه‌ای از باغ مشـغول کار شـد، گویی که باغبان است و ارتباطی با حاضران ندارد.

آنگاه حضـرت جواد علیه‌السـلام را آوردند و در میان گروهی از بستگانش نشاندند، آنگاه قیافه‌شناسان را وارد باغ کردند و از آنان خواستند تا پدر وی را از میان آن جمع شناسایی کنند.

قیافه‌شـناسان قیافه‌ها را با دقت دیدند و گفتند: «پدر این پسـر در میان این گروه حاضـر نیست اما این مرد عموی پدرش و این عموی خودش و این زن، عمه او می‌باشـد. اگر پـدرش نیز در اینجا باشد باید آن شـخص باغبان باشد چرا که ساق‌های هر دو به یک گونه است.

چند لحظه بعد امام رضا علیه‌السلام نزد آنان آمد، قیافه‌شناسان همین که چهره‌ی آن حضرت را دیدند فریاد بر آوردند:

«هذا ابوه.»

«این مرد پدر این کودک است.»

در آن حال علی بن جعفر (عموی والا قدر امام رضا علیه‌السلام) از جا برخاست و بوسه بر لب‌های حضرت جواد علیه‌السلام زد و عرض کرد: «گواهی می‌دهم که تو در پیشگاه خدا امام ما هستی.» [۲] .

امام رضا علیه‌السلام از مشاهده‌ی آن حال به گریه افتاد و فرمود:

«یا عم! الم تسمع آبی و هو یقول، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، «بابی ابن خیرة الاماء النوبیة الطیبة..»»

«عموجان! مگر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از زبان پدرم نشنیده‌ای که فرمود: «پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان، که از اهالی نوبه [۳] و بسیار پاک سرشت است...»

آیا آن پسر که جدم از او خبر داده جز از نسل من خواهد بود؟»

علی بن جعفر گفت: «آری، فدایت شوم، راست می گویی.»

پی نوشت ها:

[۱] قیافه‌شناسی، علمی است که با مقایسه‌ی اندام‌ها و شباهت ظاهری بدن انسان، نسبت افراد را به یکدیگر در می‌یابند. در فقه شیعه این عمل - مگر در مواقع ضروری - حرام شمرده شده است.

[۲] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۲.

[۳] مادر امام جواد (ع) به نام خیزران زنی بافضیلت از اهالی «نوبه» (در نزدیکی مصر) و از طایفه ماریه‌ی قبطیه (جاریه‌ی رسول خدا (ص)) می‌باشد.

اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲۳ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۷.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

درخت خشکیده به بار نشست!

در سفری که امام جواد علیه‌السلام از بغداد به سوی مدینه خارج می‌شد گروهی از مردم، آن حضرت را بدرقه می‌کردند، وقتی که به خیابان باب الکوفه رسیدند غروب فرا رسیده بود، آن حضرت برای نماز به مسجدی که در آنجا بود (به نام مسجد مسیب) رفت، در حیاط آن مسجد درخت سدری بود که خشک شده بود، امام علیه‌السلام برای وضو آب طلبید و کوزه‌ای که در آن آب بود آوردند، آن حضرت در پای آن درخت سدر وضو گرفت و سپس وارد شبستان مسجد شد، و نماز مغرب را به جماعت خواند، در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی نصر را تلاوت فرمود و در رکعت دوم بعد از حمد، سوره‌ی توحید را قرائت کرد، پس از نماز اندکی نشست و ذکر خدا گفت، سپس برخاست و از شبستان مسجد بیرون آمد. وقتی در حیاط مسجد به درخت سدر رسید، مردم دیدند آن درخت سبز و خرم شده و میوه‌اش را (که همانند عناب قبل از سرخ شدن است) بسیار زیبا و فراوان داده است، پس شگفت‌زده شدند و چون از آن خوردند آن را شیرین و خالص یافتند، آنگاه در همان مکان مردم با امام جواد علیه‌السلام وداع نمودند و آن حضرت به مدینه رفت و همچنان در مدینه ماندگار شد، تا وقتی که معتصم عباس آن حضرت را به بغداد فراخواند. [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۸۹.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

دستور به مرده، جهت اعلام دارائی خود

ابن شهر آشوب آورده است:

از حسن بن علی روایت شده که مردی خدمت امام جواد علیه السلام رسید و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا دریاب! پدرم به مرگ ناگهانی مرد، در حالیکه صاحب دو هزار دینار است و من که عیالوارم، به پولها دسترسی ندارم.

امام جواد علیه السلام فرمود: وقتی نماز عشا به جای آوردی، صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرست تا پدرت جای پولها را به تو بگوید، چون آن مرد چنین کرد، پدرش را مشاهده کرد که محل پولها را نشانش می دهد، وقتی پولها را برداشت، پدرش به او گفت: پسرم! پولها را نزد امام علیه السلام ببر و ماجرای مرا برایش تعریف کن، چه اینکه او، مرا به این کار فرمان داد، آن مرد که بیدار شد و پولها را برداشت و خدمت امام جواد علیه السلام آورد و عرض کرد: سپاس و ستایش خدایی را که شما را برگزید و گرامی داشت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۳۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

درخواست لباسی از حضرت برای کفن همسرم!

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: کسی که برای نعمتی شکر نگوید، مانند کسی است که برای گناهی عذر نخواهد.

از جمله آنچه داوود بن محمد از عمران بن محمد اشعری نقل می‌کند که گفت: خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رفتم و پس از انجام مقاصد خود، گفتم: مولای من! ام‌الحسن (همسرم) به شما سلام می‌رساند و یکی از جامه‌هایتان را می‌خواهد که کفن کند.

حضرت فرمود: او از این مطلب بی‌نیاز شد. من بیرون رفتم ولی منظور حضرت را نفهمیدم تا این که خبر آمد که ام‌الحسن سیزده روز قبل از این مرده است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

دیدم و شک ندارم

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: اموال شما این گنجایش را ندارد که همه را با بخشش راضی و شاد سازید؛ ولی می‌توانید همه را با حسن برخورد و گشاده‌رویی از خود راضی و شاد سازید.

از ابراهیم بن سعید نقل شده که گفت: دیدم حضرت جواد علیه‌السلام موی سیاهی یا موی بناگوش سیاهی - داشت، دست بر آن

کشید، قرمز شد. و باز دست کشید سیاه شد. گفتم: دیدم – و شک ندارم – که پدرت دست به خاک می‌زد، دینار و درهم می‌شد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

در طلب روزی

اللهم ارسل علی سجال رزقک مدرارا، و امطر علی سحائب افضالک غزارا، و ادم غیث نیلک الی سجالا، و اسبل مزید نعمک علی خلتی اسبالا، و افقرنی بجودک الیک و اغننی عمن یطلب ما لدیک، و داوداء فقری بدواء فضلک و انعش صوعهٔ عیلتی بطولک، و تصدق علی اقلالی بکثرهٔ عطائک و علی اختلالی بکریم حبائک، و سهل رب سبیل الرزق الی و ثبت قواعده لدی و بجس لی عیون سعته برحمتک و فجره انهار رغد العیش قبلی برأفتک و اجدب ارض فقری و اخصب جدب ضری و اصرف عنی فی الرزق العوائق و اقطع عنی من الضیق العلائق.

بار خدایا ریزش روزیت را بر من پیاپی بفرست و بارش ابرهای فضل خود را بر من فراوان کن. و باران رحمتت را به سوی من به طور مداوم بریز، مرا فقط به سوی خویش و به جود و کرمت نیازمند کن و از کسی که خود نیازمند آنچه در نزد تست بی نیازم گردان، و به داروی فضل و احسانت بیماری فقر مرا مداوا کن و حالت نیازمندی را به نیروی جود و کرم خود برطرف نما، و بر بی‌چیزی و کمبود من به کثرت عطاء خویش تصدق کن و پریشانی کار مرا به بخشش کریمانه‌ی خود به سامان برسان.

پروردگارا راه کسب روزی را به جانب من آسان کن و پایه‌های آن را ثابت گردان، و به رحمت خویش چشمه‌های وسعت رزق را برای من جاری نما و به رأفت و مهربانی خود انهار عیش مرفه را به سوی من روان فرما، کشتزار فقر مرا بخشگان و زمین پرشان حالیم را پر گیاه کن، موانع تحصیل روزی را از من دور دار و علائق ضیق معیشت را از من قطع کن.

و ارمنی من سعهٔ الرزق اللهم باخصب سهامه، و احبنی من رغد العیش باکثر دوامه. و اکسنی اللهم سرابیل السعهٔ و جلابیب الدعهٔ فانی یا رب منتظر لانعامک بحذف المضیق و لتطولک بقطع التعویق، و لتفضلک بازالهٔ التقتیر، و لوصول حبلی بکرمک بالتیسیر.

بار خدایا مرا هدف پرخیزترین تیرهای وسعت و فراخی روزی قرار بده، و مرا زندگی خوش و راحتی ببخش که دوامش بیشتر باشد. بارالها مرا جامه‌های سعه‌ی رزق و توانگری و پیراهن راحتی عیش بپوشان زیرا که پروردگارا من منتظر انعام تو بدون تنگی معیشت هستم، و چشم به راه نعمت تو بدون تعویق بوده و منتظر تفضل تو بدون مضائقه می‌باشم، و امید پیوستن رشته‌ام به کرم تو به آسانی دارم.

و امطر اللهم علی سماء رزقک بسجال الدیم و اغننی عن خلقک بعواید النعم و ارم مقاتل الاقتار منی و احمل کشف الضر عنی علی مطایا الاعجال و اضرب عنی الضیق بسیف الاستیصال. و اتحفنی رب منک بسعهٔ الافضال و امددنی بنمو الاموال و احرسنی من ضیق الاقلال، و اقبض عنی سوء الجدب وابسط لی بساط الخصب و اسقنی من ماء رزقک غدقا، و انهج لی من عمیم بذلک طرقا و فاجئنی بالثروهٔ و المال و انعشنی به من الاقلال و صبحنی بالاستظهار و مسنی بالتمکن من الیسار انک ذوالطول العظیم و الفضل العمیم و المن الجسیم و انت الجواد الکریم.

بارالها آسمان رزق خود را با شدت بر من به بارش درآر و به اعطای نعمتها مرا از خلق خود بی‌نیاز گردان و موارد کشندگی تنگی معیشت را از من هدف تیر قرار بده و بار بر طرف کردن بد حالی را از من بر مرکبهای تندرو حمل کن و تنگی و سختی را از من با شمشیری که ریشه کن باشد بزن. پروردگارا از خوان کرمت مرا وسعت معیشت تحفه بده و در مورد فزونی اموالم مرا مدد فرما و مرا از فشار تنگدستی حراست نما، و آفت خشکسالی را از من برگیر، و بساط فراوانی را برایم بگستر و مرا از آب رزق و روزی

خود زیاد بنوشان، و روشن نما برای من از بذل همگانیت راههائی و مرا مال و ثروت غیر منتظره ببخش و به وسیله‌ی آن از تنگدستی برهان و صبح بر خیزان مرا با پشتیبانی و تماس گیر با من با تمکن از گشاده دستی زیرا توئی صاحب عطای بزرگ و فزونی بخش همگانی و دارای منت عظیم و توئی جواد و کریم.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

دفع ستم

اللهم ان ظلم عبادک قد تمکن فی بلادک حتی امات العدل و قطع السبل و محق الحق و ابطل الصدق و اخفی البر و اظهر الشر و اخمد التقوی و ازال الهدی و ازاح الخیر و اثبت الضیر و انمی الفساد و قوی العناد و بسط الجور و عدی الطور.

اللهم یا رب لا یکشف ذلک الا سلطانک و لا یجیر منه الا امتنانک.

اللهم رب و ابتر الظلم و بث جبال الغشم و اخمد سوق المنکر و اعز من عنه ینزجر و احصد شأفۀ اهل الجور و البسهم الحور بعد الکور.

بارالها ستم بندگانت بلاد تو را چنان فرا گرفته است که عدل و داد را می‌رانده و راهها را بریده و حق را کاهش داده و محو کرده و صدق و راستی را باطل نموده است. چنان ستمی که نیکی و خوبی را در نهان داشته و شر و بدی را آشکار ساخته است، فروغ تقوی را فرو نشانده و هدایت را از بین برده است و خیر را نابود ساخته و ضرر و زیان به بار آورده است، فساد و خرابی را رویانیده و عناد و دشمنی را تقویت کرده و بساط جور را گسترده و آن را از حد گذرانده است.

خدایا و پروردگارا این همه مفاسد را برطرف نکند مگر قدرت تو و مردم را از آن پناه ندهد مگر عطاء و منت تو.

خدایا پروردگارا دنباله‌ی ستم ستمگران را قطع کن و کوههای ظلم را متلاشی و پراکنده ساز و بازار منکرات را از رواج بیانداز و کسانی را که از آن منزجرند عزیز گردان و ریشه‌ی ستمکاران را درو کن و آنها را پس از کمال و بزرگی لباس نقصان و خواری بپوشان.

و عجل اللهم الیهم البیات و انزل علیهم المثلات و امت حیوۀ المنکر لیؤمن المخوف و یسکن الملهوف و یشبع الجائع و یحفظ الضایع و یأوی الطرید و یعود الشرید و یغنی الفقیر و یجار المستجیر و یوقر الکبیر و یرحم الصغیر و یعز المظلوم و یذل الظالم و یفرج المغموم و تنفرج الغماء و تسکن الدهماء و یموت الاختلاف و یعلو العلم و یشمل السلم و یجمع الشتات و یقوی الایمان و یتلی القرآن انک انت الدیان المنعم المنان

ترجمه: بارالها هر چه زودتر آنها را گرفتار شبیخون کن و عقوبات و عذابها را بر آن نازل نما و دوران منکرات را پایان بخش تا شخص بیمناک در امان باشد و ستمدیده آرامش یابد و گرسنه سیر شود و تباه شده حفظ و حراست گردد و رانده شده پناه یابد و آنکه مورد نفرت قرار گرفته باز گردد و فقیر توانگر شود و پناهنده پناه یابد و ستمدیده عزیز و ستمگر خوار گردد و اندوهگین دلشاد شود و غمگین را گشایشی رسد و اختلاف از میان برداشته شود و علم و دانش برتری یابد و سلامت شامل همگان گردد و پراکندگی‌ها به جمعیت بدل شود و ایمان قوی گردد و قرآن تلاوت شود که توئی جزا دهنده‌ی نعمت بخش صاحب منت.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

دعا برای یک مرد

صدوق گفته است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام با خط مبارك خود که من، آن را خوانده ام، برای مردی در دعایی نوشته بود که چنین بگوید:

ای آن که پیش از هر موجودی، وجود داشت! سپس هر موجودی را، آفرید؛ آنگاه او، پایدار می ماند؛ در حالی که هر چیزی، نابود می شود و ای آنکه در آسمانهای فراز و در زمین های فرود و بر بالای آنها و در میان آنها و در زیر آنها، معبودی جز او نیست تا پرستیده شود.[۱] .

سید بن طاوس آورده است: از دعای امام جواد علیه السلام است که:

خدایا! ای پروردگار ارواح فانی و محو شده (در وجود خداوند به طوری که در مقابل او هیچ اند و از خود هیچ ندارند)! و بدنهای پوسیده و گندیده! به حق فرمانبرداری جانهای به تن بازگشته و به حق فرمانبرداری بدنهای پیوند خورده و آمیخته با رگهایشان و به حق آن کلمه ای از تو که در میان آنها، نافذ است و (با آن کلمه) حق را از آنان می گیری؛ در حالی که آفریدگان، در پیشگاه تو پایان داوری تو را، انتظار می برند و امید به لطف و مهربانی تو، دارند و از عقوبت بیمناك اند، بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و اله وسلم درود فرست و نور روشنایی در چشمم قرار ده و اطمینان و یقین، در دلم بیفکن و ذکر خود را شب و روز، بر زبانم جاری ساز و عمل شایسته، روزیم فرما. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] التوحید: ۴۷ ح ۱۱.

[۲] جمال الاسبوع: ۱۷۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعای در قنوت

سید بن طاوس گفته است: حضرت در قنوت خویش چنین دعا فرمود:

خدایا! تو اولی، نه به شمارش و تو آخری، نه نهایت محدود؛ ایجادمان فرمودی، نه به خاطر اجبار و زور علتی و آفریدی ما را نه به خاطر اقتدار و نیروی حاجت و نیاز بلکه با حکمت خویش، ایجادمان کردی از روی اختیار و با امر و نهی خویش، آزمودی مان آزمودنی و با قوا و ابزار، تأییدمان فرمودی و آنها را به ما بخشیدی و ما را، به تاب و تحمل واداشتی و به طاعت و بندگی، تکلیف کردی؛ پس دستور دادی، به جهت اختیار و حق انتخاب دادن و نهی فرمودی، به جهت ترساندن و زنهار دادن و فراوان بخشش

نمودی و کمتر سؤال و بازخواست نمودی؛ با این حال، نافرمانی شدی و بردباری کردی و قدر و منزلت، ناشناخته ماند و بزرگواری فرمودی.

تو، پروردگار عزت و شکوهی و پروردگار عظمت و کبریایی (بزرگی و بزرگ منشی) و پروردگار احسان و نعمتهایی و پروردگار هدایا و نیکی هایی و پروردگار بخشش و عطایی و پروردگار وفا نمودن و وفاداری به وعده هایی و دلها، به ژرفای تو احاطه نمی یابند و پندارها، به صفتی از تو نمی رسند و هیچ آفریده از آفریدگانت، به تو شباهت ندارد و هیچ پدیده ای از مصنوعاتت، به تو مانند نمی شود؛ تو فراتر از آنی که احساس شوی و یا مس شوی، یا یکی از حواس پنجگانه تو را درک کند، و کجا ممکن است، آفریده ای آفریدگار خود را درک کند و تو، ای معبود من! بلند مرتبه تر از آنی که ستم پیشگان می گویند، مرتبتی بلند و بزرگ.

خدایا! هواداران را، بر دشمنان ستمگر، تجاوزکار، پیمان شکن،حق کش و بی دین خود، فائق گردان؛ دشمنانی که بندگانت را گمراه ساختند و معانی کتابت (قرآن) را، تحریف کردند و احکامت را، وارونه نمودند و حقت را، منکر شدند و با جرأت و جسارت خود نسبت به تو و با ظلم و ستمشان در حق خاندان پیامبرت، سلام و صلوات و رحمت و برکات تو، بر آنها باد، در جای اولیایت نشستند؛ پس گمراه شدند و آفریدگانت را، گمراه ساختند و پرده ی حرمت تو بر بندگانت را، دریدند و خدایا! مال تو را، به عنوان متداولی بینشان قرار می دهند و به راحتی در آن به ناحق تصرف می کنند و بندگانت را غلامان تحت امر خویش گرفتند و بار خدایا! جهان زمینی ات را، در گنگی و کری و لالی و کوری (جهالت و گمراهی) بسیار تاریک و سیاه انداختند؛ پس چشمانشان باز است، اما دلهایشان نابینا است و خدایا! هیچ حجتی بر تو، برای آنان باقی نمانده است؛ چه اینکه تو، بار خدایا! پرهیز و ترس از عذابت را، گوشزد کردی و عقوبتت را، بیان فرمودی و فرمانبرداران را، وعده احسان دادی و ترساننده ها و پیامبرانت را به سویشان فرستادی و پیشکششان نمودی؛ پس تنها گروهی، ایمان آوردند.

بار خدایا! کسانی که ایمان آورده اند را، بر علیه دشمن خودت و بر دشمن اولیایت، کمک و یاری کن تا چیره و غالب شوند و به سوی حق، فرا خواننده باشند و از امام مورد انتظاری که عدل و داد را به پا می دارد، پیروی نمایند و بار خدایا! آتش خشم خود و آن عذابی که از قوم ستمگر بر نمی گردانی را بر دشمنان خویش و بر دشمنان آنان (مؤمنین) تجدید فرما.

خدایا! بر محمد و آل محمد، درود فرست و ضعف و ناتوانی مخلصین در محبتت را، قوی و نیرومند ساز؛ آن کسانی که ما را، با دوستی و محبت یاری و کمک می کنند؛ با حرف و عمل، از ما پیروی می نمایند؛ با شریک گردانیدن ما در مالشان ما را یاری می دهند؛ دوستدار ذکر و یاد ما، در اجتماعات خودشان می باشند و بار خدایا! تکیه گاهشان را، محکم و استوار ساز و خدایا! دینشان را که برای آنان پسندیده ای، پولادین گردان و نعمت خود را بر ایشان، تمام و کامل فرما و آنان را، خالص کن و مخصوص خودت برگزین و فقر و تنگدستی ایشان را، برطرف ساز و گرد و غبار نداری را، از ایشان بزدای و بار خدایا! گناهان و لغزشهای آنان را بیامرز و دلهای آنان را، بعد از اینکه هدایتشان کرده ای، به باطل مایل مگردان و پروردگارا! آنان را با گناهانشان وامگذار و آنچه از پاکیزگی که در پرتو ولایت اولیای خود و دوری از دشمنانت به آنها بخشیده ای، بر ایشان نگهدار که تو، بسیار شنوا و پاسخگویی و درود و تحیت خداوند بر محمد و آل پاک و پاکیزه اش باد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات: ۵۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعا برای پسر شدن جنین (بچه در شکم)

کلینی آورده است:

از محمد بن اسماعیل یا غیر او، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! مردی برای زن حامله دعا می کند که خدای متعال فرزندی را که در شکم دارد، پسر سالم و بی عیب قرار دهد. حضرت فرمود: از بسته شدن نطفه، تا چهار ماه دعا می کند؛ چه اینکه جنین، چهل روز نطفه و چهل روز، خون بسته شده و چهل روز، پاره گوشت است و این مدت، چهار ماه کامل می باشد؛ سپس خدای متعال دو فرشته خلاق و آفریننده را، بر می انگیزد و آن دو می گویند: پروردگارا! چه موجودی بیافرینیم، پسر یا دختر؟ بدبخت یا خوشبخت؟

پس دستور لازم داده می شود و آن دو اظهار می دارند:

پروردگارا! روزی او، چگونه؟ زمان مرگش، کی؟ و مدت عمرش، چه مقدار است؟

و بیان مقتضی، ارائه می گردد و از این پس پیمان او (پیمان با خداوند در اطاعت نکردن شیطان)، میان دو چشمش قرار می گیرد و او، در آن می نگرد و همواره در شکم مادرش، راست قامت و سر بلند و سر به بالا ـ است تا وقتی زمان خروجش نزدیک شود، خدای متعال فرشته ای را بر می انگیزد؛ پس او کودک را با شدت هر چه بیشتر به خروجی رحم می راند و کودک متولد می شود و پیمان مورد نظر، از یادش می رود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۶: ۱۶ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعای بعد از نماز صبح

کلینی نقل کرده است:

از محمد بن فرج روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام این دعا را، برایم نوشت و به من آموخت و فرمود: هر کس این دعا را بعد از نماز صبح بخواند، حاجتی نخواهد خواست، مگر اینکه برآورده خواهد شد و خدای متعال، مهمات او را کفایت خواهد فرمود:

(شروع می کنم یا استعانت می جویم) از نام خدا و از ذات خدا و درود و تحیت خداوند، بر محمد و آل او باد و کار خود را، به خدای متعال وا می گذارم که او، البته به حال بندگان بصیر و بیناست؛ پس خدای متعال بازداشت از او (همان کس که کارش را به خدا واگذار کرد)، هر بدی و ناخوشایندی را که نیرنگ (بدخواهان) برانگیخت؛ خدایی جز تو، نیست؛ پاک و منزهی تو و من، به یقین از ستمکارانم، پس ما، دعای او را مستجاب کردیم و او را، از گرداب غم و اندوه رهانیدیم و مؤمنان را، اینگونه نجات می دهیم؛ خدای متعال ما را کافی است و او، چه خوب وکیل و نماینده ای است؛ پس، از نعمت و فضل خداوند، چنان برخوردار شوند که دیگر هیچ شر و بدی، به ایشان نرسد؛ آنچه خدای متعال اراده فرمود، شدنی است و هیچ توش و توانی، جز توان و قدرت خدای (عظیم و بلند مرتبه) وجود ندارد؛ آنچه خدای متعال خواست، شدنی است نه آنچه مردم اراده کنند؛ آنچه خدای متعال اراده فرمود،

شـدنی اسـت؛ هر چنـد مردم، خـوش نداشـته باشـند؛ پروردگـار (جهانیـان)، مرا کـافی از پروریـدگان است؛ آفریـدگار (جهـان)، از آفریـدگان مرا بس است؛ روزی دهنده ی (روزی خواران)، مرا از روزی خورندگان کافی است؛ مرا کافی است، آن که ازلی است، از زمانی که بودم (با خلق شدم) فقط او مرا کافی است، مرا کافی است، آن خدایی که جز او خدایی نیست؛ تنها بر او توکل کردم و او، همان پروردگار عرش بزرگ و با عظمت است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲: ۵۴۷ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سـخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعا بعد از نماز واجب

کلینی گفته است:

امـام جواد علیه السـلام فرمود: وقتی از نمـاز واجب فراغت یـافتی، چنین بگو: خشـنودم از اینکه خـدای متعـال پروردگـار من است و محمد - درود خدا بر او و آل او باد - پیامبر من و اسلام، دین من و قرآن کریم، کتاب من و حضرت علی تا حضرت مهدی - سلام و صلوات خدا بر آنان باد - امامان من می باشند.

خدایا! حضـرت حجهٔ بن الحسن العسـکری، ولی توست؛ پس او را از پیش رو و پشت سر و از سمت راست و از سمت چپ و از بالا و از سـمت پـائینش، محـافظت فرمـا و عمرش را، طولانـی گردان و او را، اجرا کننـده ی فرمـان تو و منتقم و انتقام گیرنـده دینت (یا غالب و فاتـح کننده دینت) قرار ده و آنچه مایه ی خشـنودی و روشـنی چشم اوست، نسبت به خودش فرزندانش و در میان خانواده اش و راجع به مال و منالش و در میان شـیعیانش و نسبت به دشـمنانش، به آن حضرت بنمایان و به آنها (دشمنانش) از آن حضرت آنچه موجب ترس پرهیزشان می باشـد، نشان بده و راجع به آنان (دشـمنانش) نیز، آنچه مایه ی خشـنودی و روشـنی چشم حضـرت است، به او ارائه فرما؛ همچنین سینه های ما و سینه های گروه مؤمنان را شفا بخش و مسرور کن.

امـام جواد علیه السـلام فرمود: و چنـان بود که پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و اله و سـلم وقتی از نمـاز خود فراغت می یـافت چنین می فرمود: خدایا! لغزشـهای گذشـته و آینده مرا، بیامرز؛ کارهایی که نهانی یا آشکارا، از من سر زده است و نیز زیاده روی ام را، راجع به خودم و تمام کارهایی را که تو، از خودم بهتر می دانی.

خـدایا! پس و پیش اندازنـده ی مخلوقـات تـویی (هر چیز را در جایگـاه منـاسب خـود قرار می دهی یـا رحمتت را به هر که خواهی تقدیم و پیشـکش می کنی و به هر که خواهی پس می زنی)؛ خدای یکتایی جز تو، نیست؛ به حق آگاهی ات از غیب و به قدرت و استیلایت بر تمام آفریـدگان سوگنـد! مادامی که زندگی را، برای من از مرگ بهتر می دانی، مرا زنده دار و هنگامی که مرگ را از زنده بودن، برایم بهتر می دانی مرا بمیران.

خـدایا! من، خوف و خشیت از تو در نهـان و آشـکار را خواسـتارم و حقگویی در حال خشم و در حال خشـنودی را از تو طلب می کنم و میانه روی و اعتدال در فقر و غنا (توانگری) و نعمت زوال ناپذیر و چشم روشنی پیوسته و دائمی و رضایتمندی از قضای الهی را، از تو می خواهم و برکت و سـعادت مرگ بعـد از زنـدگی و دلنشـینی زنـدگی پس از مرگ و لذت نگاه و نظر به وجه و رویت (نظر به رحمتت یا به انبیاء و اولیایت) و اشتیاق به دیدارت را، و ملاقات تو را بدون سختی زیانبار و آزمون گمراه کننده، خواستارم.

خدایا! ما را به آرایش ایمان آراسته دار و هدایت یافته هدایتگر، قرارمان ده؛ خدایا! ما را در جمع هدایت یافتگانت، هدایت فرما. خدایا! من! از تو تصمیم درست و پایداری در کار و هدایت و ره یافتگی، مسألت می کنم و نیز شکر و سپاس نعمت و عافیت نیکو و پسندیده ات و ادا نمودن حق و حقوقت را خواستارم و از تو ای پروردگار من! روح و قلبی سلیم و بی عیب و بی شرك و زبانی صادق و راستگو می خواهم و نسبت به دانسته هایت (از گناهان من)، آمرزش می طلبم و خیر و خوبی دانسته هایت را، در خواست می کنم و از شر هر آنچه که می دانی (شرش را)، به تو پناه می برم که البته تو می دانی و ما نمی دانیم و تو از نهانها، بسیار آگاه و با خبری. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲: ۵۴۷ ذیل ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعا در هنگام صبح و شب

کلینی آورده است:

از محمد بن فضیل روایت شده که گفت: نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم و از حضرت در خواست کردم، دعایی به من بیاموزد؛ پس حضرت در جوابم نوشت:

وقتی به صبح و شب در آمدی، چنین می گویی: الله الله، پروردگار من است؛ آن بخشنده ی مهربان؛ هرگز به او شرک نمی ورزم و اگر بر این جملات بیفزایی (تکرار کنی)، بهتر است؛ سپس حاجتی را که در نظر داری، درخواست می کنی که این دعا به خواست خدای متعال، برای هر حاجتی نافذ و مؤثر است؛ خدای متعال هر چه خواهد انجام دهد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲: ۵۳۴ ح ۳۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعا برای رهائی از زندان

کلینی روایت کرده است:

از علی بن مهزیار اهوازی نقل شده که گفت: محمد بن حمزه ی غنوی، نامه ای به من نوشت و از من خواست، نامه ای به امام جواد علیه السلام بنویسم که دعای فرجی به او بیاموزد؛ پس حضرت در جواب من نوشت: اما سؤال محمد بن حمزه، راجع به آموختن دعایی که امید گشایش از آن داشته باشد، پس به او بگو، بر این دعا مداومت نماید: «ای کسی که از هر چیزی، کفایت می کند! و هیچ چیز از او، کافی نیست؛ رویداد مهم مرا که بدان گرفتار آمده ام، کفایت فرما.» همانا من، امیدوارم که این دعا، غم و اندوه او

را به خواست خدای متعال بر طرف سازد.

علی بن مهزیار گفت: پس من، دعا را به او، آموختم و جز مدت کوتاهی بر او نگذشت که از زندان بیرون آمد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲:۵۶ ح ۱۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعا برای رفع زلزله

صدوق نقل کرده است:

از علی بن مهزیار اهوازی، روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام نامه ای نوشتم و از کثرت و زیادی زلزله ها در شهر اهواز، شکایت نمودم و عرض کردم: اجازه بدهید از اینجا کوچ کنم.

حضرت در جوابم نوشت: از آنجا کوچ نکنید و روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و غسل کنید و لباسهای پاکیزه بپوشید و روز جمعه به بیرون شهر در آئید و خدای متعال را بخوانید که او البته زلزله ها را از شما دفع خواهد نمود.

علی بن مهزیار گفت: پس ما چنان که فرموده بود، کردیم و زلزله ها فروکش کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضره الفقیه ۱: ۵۴۴ ح ۱۵۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعای شب اول ماه رمضان

سید بن طاوس گفته است:

عبدالعظیم حسنی در شهر ری، روایت کرده که گفت: امام جواد علیه السلام نماز مغرب را در شبی که هلال ماه مبارک رمضان را مشاهده فرمود (اول ماه رمضان)، به جای آورد و چون از نماز فراغت یافت و نیت روزه کرد دستهای خود را بلند نموده، چنین فرمود: خدایا! ای کسی که تدبیر، از آن اوست و او، بر هر کاری تواناست! ای کسی که خیانت و دزدیده نگاه کردن چشمها و نهان داشت سینه ها و نهادها را، می داند و او، باریک و ریزبین و دانای خفایای امور و دقایق کارها و بسیار مطلع و آگاه است!

خدایا! ما را از کسانی قرار ده که نیت می کنند و به نیت، عمل می نمایند و ما را از کسانی که شقی و بدبخت شده و سپس سستی و تنبلی می کنند، مقرر مفرما و نیز از کسانی که به غیر عمل متکی هستند، قرارمان مده.

خدایا! تن های ما را از بیماری ها، سلامت گردان و بر اعمالی که به ما واجب فرموده ای، یاری مان کن تا اینکه این ماه تو، بر ما بگذرد در حالی که ما واجبات تو را، در آن ادا کرده باشیم.

خـدایا! ما را بر روزه داشـتن آن، یاری فرما و توفیق برخاسـتن و به پا داشـتن اعمال آن را (نماز و اسـتغفار و دعا و قرآن و شب زنده داری و..) به مـا عطـا کن و مـا را برای اقـامه ی نمـاز در این مـاه، نشـاط و طراوت بخش و از قرائت قرآن کریم، محرومـمان مساز و پرداختن زکات (و صدقات) را در این ماه، بر ما آسان فرما.

خدایا! بیماری و خستگی و مرض و آفت و آسیب را، بر ما مسلط مگردان.

خدایا! افطار از روزی حلالت را، نصیب و روزی فرما.

خدایا! سهم ما را از روزی ات، برای ما سهل و ساده گردان و رزق مقدر خویش را، بر ما آسان کن و آن را حلال، پاکیزه و پیراسته ی از گناهان و پالوده ی از جرم و بار سنگین گناهان قرار ده.

خـدایا! ما را جز خوراکی که پاکیزه است و آلوده به پلیدی و حرام نیست، مخوران و رزق و روزی خود را برای ما، حلال و بر کنار از آلا-یش پلیـدی و امراض گردان؛ ای کسـی که علم و دانشـش به نهـان، بسـان آگاهی اوست از آشـکار و عیان!؛ ای کسـی که به بندگانش بخشش می کند، از روی کرم و احسان!

ای کسـی که بر هر چیزی توانـاست! و نسبت به هر چیزی آگـاه و دانـاست ذکر و یـاد خود را، به مـا الهـام فرمـا و ما را از دشواری خویش، دور دار و به آسـانی خویش برسـان و به هـدایت به حق، رهنمونمـان باش و به راستی و درستی در کردار و گفتار توفیقمان ده و از بلاها، بازمان دار و از گناهان و لغزشها، حفظمان کن.

ای کسـی که گناهان بزرگ و سنگین را، جز او نیامرزد و بدی و بدحالی را، جز وی بر طرف نسازد! ای مهربان ترین مهربانان و ای بخشـنده ترین بخشـندگان! (یـا و ای بزرگوارترین بزرگواران!) بر محمـد و خانـدان پاکش، درود فرست و روزه های ما را، پـذیرفته شده و به نیکی و تقوا پیوسـته گردان و همچنین، تلاش و کوشـش ما را، پذیرفته و مرضی درگاهت و قیام به عبادت و بندگی ما را، غیر آمیخته بـا گناهـان و قرائت قرآن مـا را بالا-رفته (به سوی آسـمان) و دعاهـای مـا را شـنیده شـده قرار ده و ما را به فرجام نیک، راهنمـایی فرما و از سـختی و دشواری، دورمان دار و آسانی را برایمان فراهم ساز و درجات ما را، بالا ببر و خوبیهای ما را، مضاعف گردان و نماز و روزه ی ما را، بپـذیر و دعاهای ما را، مسـتجاب کن و خطاهای ما را، بیامرز و از بـدیهای ما، درگذر و ما را از عمل کننـدگان کامیـاب و رسـتگار، قرار ده و نه از کسـانی که مورد خشم و غضب، قرار گرفته انـد و نه از گمراهـان تا اینکه ماه مبارک رمضان، بر ما بگـذرد در حالی که روزه و نماز ما را، در آن پذیرفته و اعمال ما را، پاک کرده و گناهان ما را آمرزیده و سـهم ما را از هر خیر و ثوابی، به مقـدار زیـاد عطاء کرده باشـی که تو، البته خـدای اجابت کننـده و پروردگار بسـیار نزدیک هستی و تو، بر هر چیزی احاطه داری. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اقبال الاعمال ۱: ۷۶.

منبع: فرهنگ جامع سـخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

دعای حجاب از دشمنان

حجاب: دعائی است که بوسـیله ی آن ائمه معصومین علیهم السـلام از چشم کسانی که قصد سوء به آنها داشـتند غائب و ناپدید می شدند.

سید بن طاووس گفته است:

حجاب محمد بن علی (امام جواد) علیه السلام این است:

آفریننده، با عظمت تر از آفریدگان است و روزی دهنده، گشاده دست تر از روزی خورندگان می باشد و آتش خشم خداوند که احاطه کرده و مانند ستونهای بلند، بر کشیده است، قلوب متمردین و نافرمانها را مشتعل می کند و حیله و مکر حسودان را به وسیله ی سوگند ها و احکام و دستورها و لوح محفوظ و پرده آویخته به عرش پروردگار عظیم و بزرگ ما به خودشان باز می گرداند. حجاب گرفتم و در پس پرده، نهان گردیدم و پناهنده شدم و چنگ زدم و دژ و حصن و سنگر بندی کردم به «الف، لام، میم» و به «کاف، ها، یا، عین، صاد» و به «طا، ها»، و به «طا، سین، میم» و به «حا، میم» و به «حا، میم، عین، سین، قاف» و به «نون» و به «طا، سین» و به «قاف»؛ سوگند به قرآن مجید! و همانا آن، سوگندی است که اگر بدانید و آگاه باشید، بسیار عظیم و بزرگ است! و خدای متعال، ولی و صاحب اختیار من و چه خوب وکیل و نماینده ای است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات: ۳۰۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

درخواست رفتن به حج

خدایا! حجی که بر هر که قدرت رفتن به آن را داشته باشد واجب گردانیده‌ای را روزی‌ام، نما، و در این سفر هدایتگر من بوده و راهنما به سوی آن باش، و دوری راه را برایم نزدیک گردان، و مرا بر انجام اعمال یاری فرما، و با احرامم بدنم را بر آتش حرام نما، و برای این سفر در توشه و نیرو و قدرتم افزایش عنایت کن، و پروردگارا ایستادن در پیشگاهت و آمدن به سوی خودت را روزی‌ام نما، و مرا به موفقیت پیروز نما، و سودهای ارزشمند به من هدیه کن.

پروردگارا! و از موقف حج مرا به سوی مشعر و مزدلفه حرکت ده، و آن را سبب نزدیکی به رحمتت و راهی به بهشت قرار ده، و مرا در موقف مشعر و عرفات مستقر دار، و مرا شایسته‌ی انجام اعمال و ذبح قربانی ارزشمند قرار ده، با خونی ریزان، و رگهای بریده شده، و ریختن خونهای آن، و قربانیهای سر بریده، و بریدن رگهایشان بنابر آنچه فرمان داده‌ای، و دادن قربانیهای بیشتر همانگونه که توصیف کرده‌ای.

خدایا! مرا برای نماز عید حاضر گردان، در حالیکه امید به وعده‌هایت داشته، و از تهدیداتت نگرانم، موهای سرم را تراشیده و تقصیر کرده باشم، و در فرمانبرداری‌ات تلاشم بسیارم را کرده باشم، و رمی جمرات را با چند بار انداختن هفت عدد سنگ انجام داده باشم.

خدایا! و مرا در خانه و حرمت وارد کن، و به محل امن و کعبه‌ات و جایگاه نیازمندان و خواستارانت، و میهمانان و حاجتمندانت داخل گردان، و خدایا در مقابل کوچ کردن و آمدنم بهره‌های فراوانی را به من عطا کن، و اعمال حجم و پایان زاری‌ام را با پذیرش از جانب تو و مهربانی‌ات بر من پایان بخش، ای آمرزنده ای بخشنده، ای مهربانترین مهربانان.

دعاؤه فی المناجاة بطلب الحج

اللهم ارزقنی الحج الذی افترضته [۱] علی من استطاع الیه سبیلا، واجعل لی فیه هادیا و الیه دلیلا، و قرب لی بعد المسالک، و اعنی

علی تأدیـهٔ المناسک، و حرم باحرامی علی النار جسـدی، و زد للسـفر فی زادی و قوتی و جلدی، وارزقنی رب الوقوف بین یدیک و الافاضهٔ الیک، واظفرنی بالنجح، واحبنی بوافر الربح.

و اصـدرنی رب من موقف الحـج الاکبر الی مزدلفـهٔ المشـعر، واجعلها زلفهٔ الی رحمتک، و طریقا الی جنتک، و قفنی موقف المشـعر الحرام و مقام وقوف [۲] الاحرام، و اهلنی لتأدیـهٔ المناسک و نحر الهدی التوامک، بدم یثج، و اوداج یمج، و اراقهٔ الدماء المسـفوحهٔ، و الهدایا المذبوحهٔ، و فری اوداجها علی ما امرت، و التنفل بها کما رسمت [۳] .

و احضـرنی اللهم صـلاهٔ العید راجیا للوعد، خائفا من الوعید، حالقا شـعر رأسـی و مقصـرا، و مجتهدا فی طاعتک مشمرا، رامیا للجمار بسبع بعد سبع من الأحجار.

و ادخلنی اللهم عرصـهٔ بیتـک و عقوتـک، و اولجنی محـل امنک و کعبتک، و مساکینک [۴] و سؤالک، و وفـدک و محاویجک، و جـد علی اللهم بوافر الأـجر من الانکفاء و النفر، واختم لی مناسک حجی وانقضاء عجی، بقبول منک لی و رأفـهٔ منک بی، یا غفور یا رحیم، یا ارحم الراحمین.

پی نوشت ها:

[۱] فرضته (خ ل).

[۲] وفود (خ ل).

[۳] وسمت (خ ل).

[۴] مشاکیک (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

ذ

ذکر بعضی از صفات ائمه

ما گنجینه داران علم الهی و علوم پوشیده‌ی او و حکمت او بوده، و جانشینان پیامبران الهی و بندگان بزرگوار او هستیم.

ما اهل بیت هرگاه خداوند از بودن ما در دنیا خشنود نباشد به سوی او منتقل می‌شویم.

قوله فی ذکر بعض صفاتهم

نحن خزان الله علی علمه و غیبه و حکمته، و اوصیاء انبیائه، و عباد مکرمون.

نحن معشر اذا لم یرض الله لاحدنا الدنیا نقلنا الیه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

ذکر بعضی از صفات مؤمن

انسان مؤمن نیازمند سه ویژگی است : توفیق الهی و پند دهنده‌ای از درونش و پذیرش گفتار آنکه او را پند داده است.

قوله فی ذکر بعض صفات المؤمن

المؤمن یحتاج الی ثلاث خصال : توفیق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ینصحه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

ر

رنگ مو و چهره، در رنگ‌های گوناگون

یکی از اصحاب حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام، به نام عسکر حکایت کند:

روزی از روزها به محضر شریف امام محمد جواد علیه‌السلام وارد شدم، حضرت در ایوانی - که مساحت آن جمعا پنج متر در پنج متر بود- نشسته بود.

در مقابل حضرت ایستادم و مشغول تماشای چهره‌ی نورانی آن بزرگوار شدم؛ و با خود گفتم: سبحان الله! چقدر چهره ی حضرت نمکین و بدنش نورانی می‌باشد؟!

در همین فکر و اندیشه بودم، که ناگهان دیدم جسم حضرت بسیار بزرگ شد به طوری که تمام مساحت ایوان را فراگرفت.

سپس رنگ چهری حضرت سیاه و تاریک گردید؛ و بعد از گذشت لحظه‌ای تبدیل به سپیدی شد که از برف سفیدتر بود.

و سپس بلافاصله همچون عقیق قرمز، سرخ و درخشان شد و بعد از آن نیز به رنگ سبز همچون برگ درختان تازه درآمد.

در همین أثناء که تعجب و حیرت من بیشتر می‌شد، حال حضرت به همان حالت اول بازگشت؛ و من که با دیدن چنین صحنه‌ای مبهوت و از خود بی‌اختیار شدم، به طور مدهوش روی زمین افتادم.

ناگاه امام علیه‌السلام فریادی بر من زد و فرمود: ای عسکر! شما درباره‌ی ما - اهل بیت عصمت و طهارت - شک می‌کنید؛ ولی ما شما را ثابت و پایدار قرار می‌دهیم، و دلهره پیدا می‌کنید و ما شما را تقویت می‌نمائیم.

و سپس افزود: به خدا سوگند، کسی به حقیقت عظمت و معرفت ما نمی‌رسد مگر آن که خداوند تبارک و تعالی بر او منت گذارد و با هدایت او، دوست واقعی ما قرار گیرد.

در پایان، عسگر گوید: با مشاهده‌ی چنین صحنه‌ی حیرت‌انگیز و گفتار دلنشین حضرت، آنچه در درون خود شک و تردید داشتم پاک شد و به یقین کامل رسیدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] هدایة الکبری حضینی: ص ۲۹۹، س ۱، بحار: ج ۵، ص ۵۵، ح ۳۱، دلائل الامامة: ص ۴۰۴، ح ۳۶۵، اثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۷۰، مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۳۴۴، ح ۲۳۷۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

روز وداع یاران

از رفتار پدرش فهمیده بود که این سفر ، بی‌بازگشت است. هنگامی که پدرش با چشمی گریان کنار کعبه ایستاده بود و مانند کسی که می‌خواهد از عزیزترین محبوبش جدا شود می‌گریست ، او زیر چشمی مواظب بود.

بعد از دیدن چنین صحنه‌ای ، او نیز کنار حجر اسماعیل [۱] رفت و همان جا نشست. بعد دست‌های کوچکش را به سوی آسمان بلند کرد و زیر لب زمزمه کرد ، سپس دست‌هایش را پایین آورد و بی‌حرکت نشست .

هر چه منتظر شدم ، برنخاست و نشستن او طول کشید. وقتی جلو رفتم ، دیدم دیدگانش را به پرده‌ی خانه‌ی خدا دوخته و چشم‌های معصومش پر از اشک است. هنگامی که پلک زد ، اشکش روی گونه‌اش سرازیر شد ، پهنای صورتش را طی کرد و سپس روی پیراهنش نشست. گفتم :

– برخیز ! فدای تو شوم ! برخیز تا برویم.

– هیچ دوست ندارم از این جا جدا شوم ، مگر این که خدا بخواهد.

هر کار کردم ، نتوانستم او را از اندوه و بغض درآورم. نزد امام رضا علیه‌السلام رفتم و گفتم :

– آقا ! پسرتان کنار حجر اسماعیل نشسته و بسیار ناراحت است.

– چرا ؟

– نمی‌دانم. اما وقتی گفتم برخیزد، در جوابم گفت :« هرگز برنمی‌خیزم مگر این که خدا بخواهد ».

هر دو پیش کودک شش ساله رفتیم. امام علیه‌السلام به من فرمود : «موفق ! تو عقب‌تر بایست ». سپس رو به فرزندش کرد و گفت :

– عزیز دلم ! برخیز . چرا گریه می‌کنی ؟ چرا اندوهگینی ؟

– نه ، نمی‌خواهم از این جا دور شوم.

– چرا ؟

– این بار طواف شما با طواف‌های دیگر فرق داشت. طوری با خانه‌ی خدا وداع کردید ، گویی دیگر برنخواهید گشت. شما از دوری کعبه ناراحت‌اید و من از غم دوری شما! پس چگونه برخیزم ؟

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

امام رضا علیه‌السلام جوادش را در آغوش گرفت و هر دو برخاستند [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حجر اسماعیل محلی است کنار خانه‌ی خدا که دیواری کوتاه و به شکل نیم‌دایره دارد و محل دفن حضرت اسماعیل علیه‌السلام و هاجر علیهاالسلام و هفتاد پیغمبر است.

[۲] کشف الغمه ج ۳، ص ۱۵۵.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

رضایتی که در حکم عمل است

ألعالم بالظلم و المعین له و الراضی به، شرکاء. [۱] .

کسی که آگاه به ظلم است و کسی که کمک کننده‌ی بر ظلم است و کسی که راضی به ظلم است، هر سه شریکند.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

رسوایی حدیث سازان

پس از آن که مأمون، دخترش ام الفضل را به امام جواد علیه‌السلام تزویج کرد، در مجلسی که مأمون و امام علیه‌السلام و یحیی بن أکثم و گروه بسیاری از علما در آن حضور داشتند، یحیی به امام علیه‌السلام رو کرد و پرسید: «روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رسید و گفت: «یا محمد! خداوند به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: «من از ابوبکر راضی هستم، از او بپرس که آیا او هم از من راضی است»؟ «نظر شما درباره‌ی این حدیث چیست؟»

امام علیه‌السلام فرمودند: «من منکر فضیلت ابوبکر نیستم، ولی کسی که این خبر را نقل می‌کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام در حجهٔ الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «کسانی که بر من دروغ می‌بندند، بسیار شده‌اند و بعد از من بسیار خواهند بود، هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بگیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید».»

امام جواد علیه‌السلام پس از بیان این مقدمه افزود: «این روایت (درباره‌ی ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: «ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم در دلش چه چیز می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم.» [۱] آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر بپرسد؟ آیا عقلا این روایت قابل قبول است؟»

یحیی گفت: «روایت شده است که: «ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند».»

حضرت فرمود: «درباره‌ی این حدیث نیز باید دقت شود؛ چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته ی مقرب درگاه خداوند هستند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه‌ای از دایره‌ی اطاعت خدا خارج نشده‌اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده‌اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده‌اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت‌پرستی سپری کرده‌اند، بنابراین محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند چرا که شباهتی در این میان نیست.»

یحیی گفت: «همچنین روایت شده است که: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند.» درباره‌ی این حدیث چه می گویید؟»

حضرت فرمود: «این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابوبکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی امیه در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی حسن و حسین علیهم السلام نقل شده است که: «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند.» جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده است که عمر بن خطاب چراغ تابان اهل بهشت است.

حضرت فرمود: این نیز محال است. زیرا در بهشت فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد، و همه ی انبیا و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود ولی با نور عمر روشن می گردد؟!

یحیی اظهار داشت: «روایت شده است که «سکینه» (که یکی از فرشتگان است.) به زبان عمر سخن می گوید (عمر هر چه گوید، از جانب ملک و فرشته می گوید).»

حضرت فرمود: «من منکر فضیلت عمر نیستم. ولی ابوبکر با آنکه از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند. هر گاه دیدید از راه راست منحرف شدم مرا به راه درست باز آورید.»

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد».

امام فرمود: «کتاب خدا قرآن از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح... [۲] از این آیه صریحا بر می آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟

هیچ یک از پیامبران به قدر چشم بر هم زدنی به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم.»

باز یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «هیچ گاه وحی از من قطع نشد، مگر آنکه گمان بردم که به خواندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است. یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.»

حضرت فرمود: «این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی بر می گزیند. [۳] (بنابراین با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای هیچ یک از پیامبران در مورد پیامبری خویش وجود ندارد).»

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر عذاب نازل می شد کسی جز عمر از آن نجات نمی یافت.»

حضرت فرمود: «این نیز محال است زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: «تا زمانی که تو در میان مردم هستی، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند و نیز مادام که استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند». [۴] .

بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می‌کنند، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند.» [۵] .

پس حدیثی را که خواندی، دروغی بیش نیست.

پی نوشت ها:

[۱] «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید.» (سوره‌ی ق: آیه‌ی ۱۶).

[۲] و اذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح... (سوره احزاب: آیه ۷).

[۳] الله یصطفی من الملائکهٔ رسلا و من الناس. (سوره حج: آیه ۷۵).

[۴] «و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون.» (سوره‌ی انفال، آیه ۳۳).

[۵] سیره‌ی پیشوایان، ص ۵۵۱، به نقل از احتجاج، طبرسی، ج ۲، صص ۲۴۸ - ۲۴۷ بحارالانوار، مجلسی، ج ۵۰، صص ۸۳ - ۸۰.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

راهنمایی مرده به مکان اموال خود در خواب

یک نفر به حضرت امام جواد علیه‌السلام گفت: سرور من! مردم از شما انتقاد می‌کنند که تا این حد خردسالید. فرمود: از چه جهت انتقاد می‌کنند؟ به حق سوگند که خداوند به پیامبرش گفته است: «بگو این است راه و رسم من که از روی بینش به آن دعوت می‌کنم، من با آن کسی که پیرو من است» به خدا سوگند که در آن موقع فقط علی پیرو رسول خدا بود و فقط نه سال داشت. من

نیز نه ساله‌ام.

ابوهاشم روایت می کند که روزی مردی به مجلس ابی‌جعفر محمد بن علی الجواد علیه‌السلام آمد و گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله پدرم وفات یافت و صاحب مال زیادی بود. بعد از فوت او من اصلا نمی‌دانم که اموال او کجاست و من فقیر الحال و کثیر العیالم و از محبان خاندان شما هستم. اگر به فریاد من برسی، نهایت مرحمت و کرم خواهد بود. حضرت فرمود: هنگامی که نماز خفتن بگذاری بر محمد و آل او صلوات بفرست، پدرت را در خواب خواهی دید و او به تو از مال خود خبر خواهد داد.

چون شب شد به فرموده‌ی آن حضرت بعد از نماز خفتن عمل نمود و خوابید. پدرش را در خواب دید که می گفت: ای پسر! مال من در فلان موضع مدفون است. آن را پیدا کن و حضرت ابی جعفر علیه‌السلام را از آن که من تو را به جای آن مال راهنمایی کردم، خبر بده. چون صبح شد، آن مرد به موضعی که به او نشان داده بود، رفت و مال پدر را پیدا و تصرف نمود. بعد به خدمت حضرت آمد و واقعه‌ی خود را بیان نمود. حضرت فرمود: خدا را شکر که این مال را به تو کرامت کرد و دعای تو را اجابت نمود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

رفتن حضرت از مدینه به خراسان جهت تدفین پدر

حضرت امام جواد علیه‌السلام در ضمن پاسخ نامه‌ای به یکی نوشته بود که: اما درخواست محمد بن حمزه که به او دعایی بیاموزم که امید رهایی در آن باشد. به او بگو که به این دعا ادامه دهد: «ای خدایی که از شر هر کس و شر هر چیزی کفایت کنی و هیچ کس و هیچ چیز از شر او کفایت نکند. خدایا مرا از شر این بند و زندان برهان» اگر به این دعا ادامه دهد امیدوارم که از هم و غمی که دارد رهایی یابد. ان شاءالله. گیرنده‌ی نامه نیایش را به محمد بن حمزه آموخت و دیری نگذشت که از زندان رها گشت.

معمر بن خلاد روایت می کند که روزی حجهٔ ربانی ابوجعفر ثانی، امام محمد تقی علیه‌السلام در مدینه به من فرمود: ای معمر! بر چهار پای خود سوار شو تا با تو به جانب صحرا برویم. من حسب‌الامر آن حضرت سوار شده با هم می‌رفتیم تا به یک وادی رسیدیم که در آن بیشه بود. آن حضرت فرمود: ای معمر! زمانی در همین موضع باش تا من حاضر شوم. پس به در آن بیشه رفت و از نظر من غایب گردید. بعد از اندک زمانی پیدا شد. گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله روح من فدای تو باد، کجا رفته بودی که چنین از گرد راه غبارآلوده‌ای؟ فرمود: پدرم در خراسان وفات یافته بود، به تجهیز و تکفین وی رفته بودم و اکنون از دفن او می‌آیم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

رفتن حضرت به نزد معتصم

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: فقر فقراء، نیاز نیازمندان، گرسنگی گرسنگان، برهنگی برهنگان، همه و همه به گردن توانگران است.

محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از اسماعیل بن مهران نقل می کند که گفت: مرتبه‌ی اول که حضرت جواد علیه‌السلام از مدینه به بغداد رفت به حضرت عرض کردم: قربانت! من در این راه بر شما می‌ترسم، بعد از شما کار به دست کیست؟

حضرت خندید و فرمود: امسال آن طور که تو فکر می کنی نیست. وقتی که دفعه‌ی دوم خواستند حضرت را نزد معتصم ببرند،

خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: قربانت! شما می‌روی، بعد از شما امر با کیست؟ حضرت گریست به طوری که محاسن مبارکش تر شد و فرمود: این دفعه کار خطرناک است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

راه رفتن در منزلگاه بنی هاشم

شیخ کلینی آورده است:

علی بن مهزیار اهوازی گفت: امام جواد علیه السلام را دیدم که فردای عید قربان، پیاده برای رمی جمرات می رفت و در بازگشت سواره بود و من، حضرت را پس از محاذات مسجد خیف در حالی که پیاده بودم مشاهده نمودم، همچنین راوی از حسن بن صالح به نقل بعضی از اصحاب آن حضرت نقل کرد که گفت: امام جواد علیه السلام کمی بالاتر از مسجد (خیف در) منی و در خیمه گاه امام سجاد علیه السلام، از مرکب خود پیاده شد و رهسپار جمرات گردید، عرض کردم: فدایتان شوم! چرا اینجا پیاده شدید؟ فرمود: اینجا خیمه گاه علی بن الحسین (امام سجاد علیه السلام) و بنی هاشم است و من دوست دارم در اینجا پیاده باشم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۴۸۶ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

رکوع تمام و کامل

کلینی آورده است:

از سعد بن جناح روایت شده که گفت: در مدینه منوره، خدمت امام جواد علیه السلام بودم که بدون مقدمه فرمود: هر کس رکوع خود را تمام و کمال بجای آورد، به وحشت قبر دچار نمی شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۳۲۱ ح ۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

روزه میت

صدوق گفته است:

از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: مردی از دنیا رفته و روزه قضا دارد، آیا برایش روزه بگیرند،ا صدقه بدهند؟

حضرت فرمود: برایش صدقه بدهند که بر روزه، فضیلت و برتری دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لاحضره الفقیه ۳: ۳۷۶ ح ۴۳۲۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

روزه و قاتلان امام حسین

کلینی آورده است:

از محمد بن اسماعیل رازی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چه می فرمائید راجع به روزه، چه اینکه خبر رسیده است که آنها، توفیق روزه گرفتن، پیدا نمی کنند؟ حضرت فرمود: آگاه باش که آنان، مشمول دعای آن فرشته، قرار گرفته اند، راوی گفت: به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! چگونه است آن؟

حضرت فرمود: قاتلان امام حسین که درود خدا بر او باد، وقتی او را کشتند، خدای متعال فرشته ای را فرمان داد تا آواز دهد: ای امت ظالم و ستمگر! ای امت کشنده خاندان پیامبر خویش! خدای متعال شما را به گرفتن روزه و درک عید فطر، موفق نگرداند. [۱] . مرحوم مجلسی گفته است: روزه گرفتن در امامت امام ظاهر و آشکار، کامل تر و برتر است که احکام و آدابش، از وی گرفته می شود و توسط اوست که واجبات، کمال خود را به دست می آورند و چون اهل سنت، ولایت ندارند، روزه ایشان صحیح نیست، خصوصا که روزه خود را به پایان نمی رسانند و پیش از وقت، افطار می کنند و این با معنای عامی که از آوردن نکره در سیاق نفی استفاده می شود (لاوفقکم الله لصوم) مناسبتر است. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۱۶۹ ح ۱.

[۲] بحارالانوار ۹۱: ۱۳۵ ذیل ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

روز عید قربان

شیخ صدوق آورده است:

ابان ابن محمد از امام جواد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در روز عید قربان، کاری بهتر از ریختن خون قربانی،ا قدم برداشتن در راه نیکی به پدر و مادر،ا کدورت را با فضل و احسانش از خویشاوندی که قطع رابطه کرده دور ساختن و خودش ابتدا

به سـلام کردن، و از بهترین قربـانی هـایش اطعـام و میهمـانی دادن و بقیه قربانی ها را به همسایگانتیم و فقیر و برده، انفاق نمودن وا ضمانت کردن اسیران در بند وجود ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خصال: ۲۹۸ ح ۶۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

رمی جمره کردن در حال سواره

شیخ طوسی گفته است:

سعـد بن عبـدالله، از احمد بن محمد بن عیسـی نقل کرده است که او، امام جواد علیه السـلام را در حالی که سواره، جمرات را رمی می فرموده، مشاهده کرده است. [۱] .

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار، روایت شـده که گفت: امام جواد علیه السـلام را دیدم که بعد از عید قربان، پیاده برای رمی جمرات تشریف می برد؛ سـپس سواره از جمرات باز می گشت و پیوسته آن حضـرت را در منی و در حالی که از مقابل مسجد خیف گذشته بود، پیاده می دیدم. راوی گفت:حسن بن صالح به نقل ازکی از شـیعیان گفت: امام جواد علیه السـلام در منی کمی بالاتر از مسـجد خیف، از مرکب خود پیاده شد تا از نزد خیمه گاه حضـرت علی بن الحسـین، امام سـجاد علیه السلام رهسپار جمرات گردد. به حضرت عرض کردم: فدایتان گردم! چرا اینجا فرود آمدید؟

حضـرت فرمود: اینجا، جایی است که چادر و خیمه گاه امام سـجاد علیه السـلام و بنی هاشم می باشـد (و از اینجا آهنگ رمی کرده اند.) و من دوست دارم که در بین منزلگاه های آنها قدم بزنم.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۵: ۲۶۷ ح ۹۰۸.

[۲] کافی ۴: ۴۸۶ ح ۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

رضایت طرفین در خرید و فروش

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن محمـد روایت شـده که گفت: خـدمت امام جواد علیه السـلام نوشـتم: کسـی مقـداری خرما، گندم، جو، پنبه از دیگری طلب دارد؛ امـا وقتی از بـدهکار مطـالبه می کنـد، می گویـد به جـای جنس خود، قیمتش را از من بگیر؛ گرفتن قیمت برای طلبکار،

جائز استا خیر؟ حضرت در جوابم نوشت: در صورت توافق باکدیگر و رضایت هر دو، جائز است؛ انشاء الله. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۷: ۴۴ ح ۱۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

رفاقت و همنشینی کردن

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: فاسد شدن اخلاق و رفتار، به واسطه همنشینی با سفیهان، صورت می گیرد و خلق و خوی شایسته، نتیجه نشست و برخاست و هم نفس شدن با خردمندان است. و خلق و خوی مردم همان صورت و سیرت و سرشت آنها است هر گروهی، مطابق صورت و سیرت و ساختار وجودی خود، عمل می کند و مردم، برادرند و هر کس برادری اش خدایی نباشد، البته به دشمنی خواهد گرائید و این، گفته خدای متعال است که: (ألأ خلاء ومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین) [۱] «دوستان، در آن روز (مساوی قیامت) دشمنکدیگراند؛ مگر پرهیزکاران.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] زخرف: ۴۳ ۶۷.

[۲] کشف الغمه ۲: ۳۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ز

زوجات امام جواد

همچنان که در فصول پیشین اشاره گردید مأمون دختر خود ام‌الفضل را به امام جواد علیه‌السلام تزویج نمود ولی ام‌الفضل از آن حضرت صاحب فرزند نگردید و اولاد امام محمد تقی علیه‌السلام از ام‌ولدی به نام سمانه مغربیه که زنی عفیفه و برگزیده بود بوجود آمدند بنابراین زوجه‌ی دائمی آن جناب همان ام‌الفضل بود که به تحریک عمویش معتصم شوهر خود را مسموم نمود. ولی پاره‌ای از مورخین و محدثین در کتب خود با اندک اختلافی با استناد روایتی که از حکیمه خاتون دختر حضرت رضا علیه‌السلام (و به نوشته‌ی بعضی دختر امام جواد علیه‌السلام نقل کرده‌اند برای آن جناب زن دیگری نیز از نواده‌های عمار یاسر قائل شده‌اند و ما ذیلا به خلاصه‌ی داستان آن که علامه مجلسی در کتاب بحارالانوار از خرایج راوندی نقل کرده است اشاره می‌نمائیم.

حکیمه خاتون گوید: پس از وفات برادرم امام محمد تقی علیه‌السلام به سببی نزد ام‌الفضل زوجه‌ی آن حضرت رفتم دیدم او بسیار

گریه و زاری می‌کند ترسید و غم و اندوه او را تباه گرداند و ضمن اینکه ما درباره‌ی کرم و حسن خلق و بزرگواری امام جواد علیه‌السلام گفتگو می‌کردیم ام‌الفضل گفت: ای حکیمه تو را از امر عجیبی خبر دهم که کسی نظیر آن را نشنیده است!

گفتم موضوع چیست؟ ام‌الفضل گفت من همیشه مراقب کار ابی‌جعفر علیه‌السلام بودم و از اینکه آن حضرت زن دیگری اختیار کند حسادت می‌کردم و گاهگاهی در این مورد از وی سخن‌های سخت می‌شنیدم و به پدرم (مأمون) می‌گفتم و پدرم می‌گفت تحمل کن که او فرزند پیغمبر است.

یک شب که نشسته بودم ناگاه زنی زیبا از در خانه درآمد و به من سلام کرد، گفتم تو کیستی؟ گفت زوجه‌ی ابی‌جعفر علیه‌السلام هستم و از اولاد عمار یاسر می‌باشم!

چون این سخن از وی شنیدم مرا غیرت گرفت و نتوانستم خودداری کنم و همان شب نزد پدرم رفتم و او در آن موقع که پاسی از شب می‌گذشت مست و لایعقل بود.

من ماجرا به او گفتم و اضافه کردم که ابوجعفر به من و تو و عباس و فرزندان او دشنام می‌دهد!

مأمون سخت خشمگین شد و نتوانست خودش را نگه دارد فورا برخاست و شمشیر خود را بدست گرفت و سوگند خورد که الان می‌روم و او را می‌کشم!

من چون چنین دیدم از گفته‌ی خود پشیمان شدم گفتم: انا لله و انا الیه راجعون و در دل خود گفتم این چه کاری بود که با خود و شوهرم کردم پس دنبالش دویدم که ببینم چه می‌کند چون داخل خانه شد ابوجعفر علیه‌السلام در حال خواب بود، پدرم با شمشیر او را قطعه قطعه کرد و آخر کار هم سرش را برید و من و یاسر خادم نگاه می‌کردیم! آنگاه در حالی که مانند شتر دهانش کف کرده بود برگشت و من چون چنین دیدم لطمه به صورت خود زدم و به منزل پدرم برگشتم و شب آنجا ماندم و تا صبح خوابم نبرد! چون صبح شد پیش پدرم رفتم و او را مستی بهوش آمده و نماز می‌خواند! گفتم آیا می‌دانی دیشب چه کرده‌ای؟ گفت نه به خدا مگر چه کرده‌ام؟

گفتم دیشب نزد ابن‌الرضا رفتی و در حالی که او خوابیده بود با شمشیر بدنش را قطعه قطعه کردی و سرش را بریدی! گفت وای بر تو چه می‌گوئی؟ گفتم آنچه کردی می‌گویم! مأمون یاسر را صدا زد و گفت وای بر تو این ملعونه چه می‌گوید؟

یاسر گفت هر چه می‌گوید درست می‌گوید! مأمون گفت: انا لله و انا الیه راجعون، هلاک شدیم و رسوا گشتیم، وای بر تو یاسر زود برو از او خبری بیار! یاسر شتابان رفت و برگشت و به مأمون گفت البشارهٔ!

مأمون گفت چه خبر آوردی؟ یاسر گفت وقتی بر او وارد شدم دیدم آن حضرت پیراهنی پوشیده و نشسته مسواک می‌کند و من بر کار او متحیر شدم و خواستم که به بدنش نگاه کنم و ببینم آیا جای شمشیرها در بدنش مانده یا نه لذا به خدمتش عرض کردم که دوست دارم این پیراهن را از نظر تبرک به من عطاء فرمائید!

حضرت نگاهی به من کرد و تبسم نمود، گویا دانست که منظور من از این درخواست چه بوده است! فرمود من به تو لباس فاخری می‌پوشانم، عرض کردم من غیر از این پیراهن چیزی نمی‌خواهم، آنگاه پیراهنش را در آورد و تمام بدنش نمایان شد به خدا من اثری از زخم و جای شمشیر ندیدم!!

مأمون به سجده افتاد و هزار دینار به یاسر بخشید و گفت خدا را سپاس که ما را به خون او گرفتار نکرد، آنگاه به یاسر گفت آمدن این ملعونه و گریه کردنش را در نزد من به خاطر دارم اما رفتن خود به سوی ابی‌جعفر و برگشتنم یادم نمی‌آید.

یاسر گفت به خدا با شمشیر پیوسته او را می‌زدی و من و ام‌الفضل به تو و آن حضرت نگاه می‌کردیم تا اینکه او را قطعه قطعه کردی و سپس با شمشیرت سرش را بریدی و مانند شتر کف کرده بودی!

مأمون گفت خدا را شکر و سپس به من گفت به خدا سوگند اگر بعد از این برای شکایت از شوهرت نزد من بیائی تو را می‌کشم،

سپس به یاسر گفت: ده هزار دینار با فلان مرکب سواری به خدمت ابی‌جعفر ببر که آن را سوار شود و نزد من بیاید و هاشمیین و اشراف و فرماندهان نظامی را خبر کن که ابتداء نزد آن حضرت بروند و سلام کنند و سپس همگی در خدمت او به نزد من بیایند.

یاسر دستور مأمون را اجراء نمود، و امام جواد علیه‌السلام به یاسر فرمود ای یاسر آیا این است آن عهدی که میان من و او بود؟

یاسر گوید: عرض کردم ای پسر پیغمبر حالا وقت عتاب نیست و به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام سوگند او در آن وقت در اثر مستی چیزی نمی‌فهمید.

اشراف که در خدمت امام جواد علیه‌السلام حاضر شدند همه را اجازه‌ی ورود داد جز دو نفر عبدالله و حمزه پسران حسن را که آنها در نزد مأمون سخن ناصواب گفته و پی در پی از حضرتش سعایت می‌کردند. آنگاه امام جواد علیه‌السلام برخاست و سوار شد و با آن جماعت نزد مأمون رفتند.

مأمون پیشانی امام را بوسید و او را در صدر مجلس نشانید و دستور داد مردم نیز در گوشه‌ای بنشینند و همی از آن حضرت معذرت می‌خواست!

ابوجعفر علیه‌السلام فرمود تو را نصیحتی می‌کنم آن را از من بشنو، مأمون عرض کرد بفرمائید.

امام فرمود نوشیدن مسکرات را ترک کن، عرض کرد پسر عمویت فدای تو شود البته که نصیحت شما را قبول کردم [۱] .

و در عیون المعجزات و مهج الدعوات دنباله‌ی روایت بالا آمده است که امام ضمن نصیحت به مأمون فرمود که تو شب بیرون نروی زیرا من از این مردم درباره‌ی تو ایمن نیستم و دعائی در نزد من است که تو می‌توانی خود را به وسیله‌ی آن از شرور و بلاها حفظ کنی هم چنان که خداوند به وسیله‌ی آن مرا دیشب از شر تو نجات بخشید و چنانچه سپاه روم و ترک و تمام مردم علیه تو جمع شوند ضرر و زیانی متوجه تو نمی‌شود اگر مایل باشی من آن را برای تو بفرستم که تو به وسیله‌ی آن از همه‌ی آفات و بلیات محفوظ بمانی.

مأمون عرض کرد بلی آن را با خط خودتان بنویسید و برای من ارسال دارید، آنگاه حضرت ابوجعفر علیه‌السلام از نزد مأمون خارج شد و به منزل خود مراجعت فرمود و چون صبح شد یاسر را خواست و این دعا را (که به حرز امام جواد مشهور است) به او داد و فرمود نزد مأمون ببر:

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمدلله رب العالمین، یا نور یا برهان، یا مبین، یا منیر، یا رب اکفنی الشرور و آفات الدهور و اسالك النجاة یوم ینفخ فی الصور.

(سید بن طاوس در مهج الدعوات علاوه بر حرز مزبور حرز دیگری که طولانی است نقل کرده است) [۲] .

آنگاه امام جواد علیه‌السلام دستوراتی در مورد طرز استفاده از آن به یاسر فرمود که به مأمون ابلاغ کند که لوله‌ای از نقره‌ی پاک برای آن بسازند و دعاء را داخل آن گذارند و مأمون آن را به بازوی خود بندد و گویند مأمون با همراه داشتن آن حرز همیشه در جنگ با رومیان فاتح می‌شد و سید بحرالعلوم درباره‌ی آن چنین گفته است:

و جاز فی الفضة ما کان وعاء

لمثل تعویذ و حرز و دعاء

فقد اتی فیه صحیح من خبر

عاضده حرز الجواد المشتهر [۳] .

شیخ اربلی پس از نقل خبر مزبور در کشف الغمه گوید به عقیده‌ی من در این خبر باید تأمل نمود و گمان می‌کنم که آن را جعل کرده‌اند زیرا امام جواد علیه‌السلام در مدینه زوجه‌ی دیگر می‌گرفت و مأمون در مدینه نبود که ام‌الفضل از امام به پدرش شکایت کند و اگر بگوئی که مأمون برای انجام مراسم حج آمده بود می‌گوئیم در این صورت مأمون شراب نمی‌خورد تا مست شود، از

طرفی ابوجعفر علیه‌السلام در بغداد وفات کرده و ام‌الفضل هم در آنجا بود (که حضرت را مسموم کرده بود) و حکیمه خاتون هم که در مدینه به سر می‌برد چگونه پس از وفات امام جواد ام‌الفضل را دیده است؟

و همچنین زنی که از اولاد عمار یاسر بوده در مدینه به عقد امام جواد علیه‌السلام درآمده است و ام‌الفضل هم اگر او را در مدینه دیده پس چگونه پیش پدرش (که در بغداد بود) رفته و شکایت کرده است و در تمام اینها باید تأمل نمود!

علامه مجلسی در بحارالانوار پس از نقل اشکالات صاحب کشف الغمه می‌نویسد ممکن نیست خبر مشهوری را که در بسیاری از کتابها نوشته شده به محض استبعاد آن رد نمود.

و به عقیده نگارنده نظر صاحب کشف الغمه مقرون به صواب است زیرا علاوه بر اشکالات مزبور از کیاست و کاردانی مأمون نیز به دور است که در شرب مسکرات آن قدر افراط کند که بدان حال بی‌خبری بیفتد و همچنین بعید است که امام جواد علیه‌السلام شب را که معمولاـ موقع عبادت و راز و نیاز اولیاء خدا است چنان بخوابد که متوجه آمدن مأمون نشود و کوچکترین عکس العملی در برابر ضربات شمشیر او از خود نشان ندهد! و باز به فرض صحت وقوع این داستان هیچ گاه ام‌الفضل آن را به خواهر امام نقل نمی‌کرد تا در دل خانواده‌ی شوهرش نسبت به خود ایجاد کینه و نفرت نماید اگر چه ظاهرا مقصودش از بیان این حادثه نقل یک امر عجیب و معجزه‌ای از معجزات آن حضرت بوده باشد مع الوصف با همه‌ی این حرفها باید گفت: الله اعلم بحقائق الامور.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار جلد ۵۰ صفحه‌ی ۷۱-۶۹ و کشف الغمه صفحه‌ی ۲۸۹ و مناقب ابن‌شهرآشوب جلد ۲ صفحه‌ی ۴۳۷ و عیون المعجزات ص ۱۲۷-۱۲۴ جلاء العیون صفحه‌ی ۵۶۴-۵۶۳.

[۲] مهج الدعوات صفحه‌ی ۴۲-۳۶.

[۳] ترجمه: یعنی استفاده از نقره به صورت وعاء (محفظه) برای قرار دادن تعویذ و دعا و امثال آنها (نه برای ساختن ظروفی مانند قندان و پایه‌ی استکان و غیرهما) جائز است و در این مورد خبر صحیحی وارد شده و موضوع حرز امام جواد علیه‌السلام نیز (که فرموده از نقره لوله‌ای برای آن بسازند) مؤید آن است.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

زکریا بن آدم

اهل قم و از یاران بسیار نزدیک حضرت امام رضا و امام جواد علیهماالسلام بود.

وی از اصحاب مورد اعتماد و صاحب سر این دو امام بود. بطوری که در یکی از شرفیابیهایش به محضر امام رضا علیه السلام امام از اول شب تا صبح با او در خلوت سخن می گفت.

کشی علیه الرحمه در روایتی که از عبدالله بن الصلت القمی نقل کرده چنین می نویسد که وی گفت: در آخر عمر امام جواد علیه السلام به خدمت آن حضرت رسیدم از ایشان شنیدم که می فرمود: خداوند به صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم از طرف من جزای خیر عنایت فرماید آنان یاران با وفای من هستند.

و از امام رضا علیه السلام روایت شده که ایشان در جواب به فردی که گفت: راه من دور است و همیشه نمی توانم به محضر شما برسم احکام دینم و معارف را از چه کسی فرا گیرم؟

امام رضا علیه السلام فرمود: از زکریا بن آدم که در امور دین و دنیا امین است. از این یار با وفای امام جواد علیه السلام تعداد چهل

حدیث به ما رسیده است.

زکریا بن آدم پس از عمری تلاش خالصانه، در شهر مقدس قم رحلت نمود و در قم دفن شد و مزار وی اکنون زیارتگاه مؤمنین است [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معجم رجال حضرت آیت الله العظمی خوئی ص ۲۷۱ - رجال کشی ص ۵۰۲ و ص ۵۹۵ و منتهی الامال حالات امام رضا علیه السلام.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

زنان امام جواد

در این که امام جواد علیه‌السلام داماد مأمون، خلیفه‌ی عباسی بود هیچ تردیدی نیست. همچنین در این که این زن اولاد نیاورده و عقیم بوده است هیچ شکی نیست. بنابراین، بدون تردید فرزندان امام جواد علیه‌السلام از زن دیگری بود که از دودمان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. ولی در این مطلب که آیا مادر آن‌ها به صورت عقد دایمی بوده، یا منقطعه و یا ام‌ولد و کنیز در بین مورخان اختلاف نظر است.

اکثر مورخان نوشته‌اند: امام جواد علیه‌السلام جز ام‌فضل زن دیگری نداشته است. از این اتفاق قول چنین استنباط می‌شود که زن دیگر امام علیه‌السلام به صورت زن دایمی و عقدی نبوده است.

در روایت دیگری هم نقل شده: امام جواد علیه‌السلام زن دیگری داشته است.

این روایت را سید بن طاووس رحمه‌الله در «مهج الدعوات» نقل نموده که: همسر آن حضرت از احفاد عمار یاسر بوده، که بنا به نقل از ابونصر همدانی، که او هم از حکیمه خاتون دختر امام علیه‌السلام نقل کرده: مادر فرزندان امام جواد علیه‌السلام زن دایمی از خاندان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است.

در نتیجه، از کتب انساب چنین استنباط می‌شود که: امام جواد علیه‌السلام دو زن دایمی و چند کنیز زر خرید در اختیار داشته، ولی فرزندان حضرت از یک زن که «سمانه» و «ام‌ولد» نامیده می‌شد، به وجود آمده‌اند، که زنی فاضله، عفیفه، مرضعه، متقیه، با کمال و فضیلت، شوهر دوست و متدینه بوده است.

از نحوه‌ی تربیت فرزندان - به خصوص - دختران چنین معلوم می‌شود که زن با کفایت و بانوی عاقله، مربیه، متدینه و علاقه‌مند به تربیت فرزند بوده است.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ مؤلف: حسین عماد زاده به اهتمام: غلامحسین عماد زاده؛ ناشر: حسینیه عماد زاده چاپ اول ۱۳۸۶.

زنده کردن گاو مرده

می‌گویند: چون امام جواد علیه‌السلام به حج می‌رفت در بین راه زنی را دید که پیش گاو مرده‌ی خود نشسته و می‌گرید. آن حضرت فرمود: «ای زن! چرا گریه می‌کنی؟»

او گفت: «من زنی بی‌نوا هستم و از مال دنیا به جز این گاو چیزی نداشتم و اکنون افتاده و مرده است و من عاجز گشته‌ام.

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «من دعا می کنم تا خدای تعالی این گاو را برای تو زنده نماید.»

او گفت: «من نیز شکر حق تعالی را به جای می‌آورم و تا زنده باشم تو را دعا می کنم.»

پس آن حضرت دو رکعت نماز به جای آورد و دعا کرد. سپس پای مبارک خود را بر گاو زد و فرمود: «به فرمان خدای تعالی برخیز.»

پس ناگهان گاو زنده شد و برخاست.

زن بانگ برداشت و گفت: «تو عیسی پسر مریم هستی که مرده را زنده می کنی.»

حضرت فرمود: «این را نگو، ما بندگان شایسته حق هستیم و اولاد برگزیده‌ی رسول می‌باشیم و این کار را از ما عجیب ندان.»

نظیر این معجزه از امامان معصوم دیگر نیز صادر گردیده است. [۱] .

پی نوشت:

[۱] خلاصة الأخبار.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

زنده شدن مردگان به دعای امام جواد

حضینی گفته است:

محمد بن اسماعیل حسنی با واسطه از امام جواد علیه السلام روایت کرده است که: در روزگار امام جواد، مردی بنام شاذویه زندگی می کرد، همسری داشت که حامله و از قبیله ی امیه بود و از آن قبیله، هیچ کس جز همین زن و شوهر، به امام جواد علیه السلام مراجعه نمی کرد، مراجعه ی این دو نیز بخاطر دیدن حجت و دلیل روشن از ناحیه حضرت بود، یک روز شاذویه خدمت امام جواد علیه السلام رسید، در حالی که عده ای از یاران حضرت از جمله محمد بن سنان در حضورش نشسته بودند، شاذویه به سوی امام جواد علیه السلام رفت و سلام داد، امام جواد علیه السلام به او فرمود: ای شاذویه! مطلبی داری و جلوتر، حجت و کرامت ما را یافته ای و (لذا این مطلبت را) به غیر من اظهار نمی کنی! چون شاذویه این سخن را شنید، مطمئن شد که حضرت از خاندان نبوت و گنجینه ی رسالت الهی است.

حضرت فرمود: ای شاذویه! آیا دوست داری بشنوی که چرا به نزدم آمده ای و چه خواسته ای داری؟

عرض کرد: آری ای سرور ما! خدمت شما نرسیده ام مگر به این جهت که نیتم را آشکار سازید و پرسشم از شما را معلوم کنید و خواسته ام را بیان فرمائید که چیست؟

حضرت فرمود: آری، همانا همسرت، حامله است و به زودی پسری می زاید و او در این زایمان از دنیا نمی رود - امام جواد علیه السلام این سخنان را به منظور القای امامت به وی به زبان می آورد - همسرت از قبیله ی امیه است و برخورد و رفتار نیکویی با تو دارد.

شاذویه عرض کرد: آری ای ابا جعفر! امام جواد علیه السلام ادامه دادند: و همسرت به واسطه ی کرامتی که از ما خواهد دید، کار خود را قطعا به ما خواهد سپرد و او از خاندان کافر می باشد که مسلمان خواهد گشت.

شاذویه دوستی داشت که سخنان امام جواد علیه السلام را نپذیرفت و به شاذویه گفت: سخنان تو و سخنان ابوجعفر، نکوهیده بود و

آیا او، جز به منظور القای امامت، سخن گفت! شاذویه در جوابش اظهار داشت: ما هم متوجه منظور تو شدیم، ولی تو از بزرگواری و بذل و بخشش امام جواد علیه السلام بی خبری.

وقتی شاذویه این مژده و بشارت را به این سرعت دریافت نمود، محمد بن سنان گفت: باید برتری و شایستگی مثل و مانند أبی جعفر علیه السلام و علم آنها، در بین مردم شناخته شود.

شاذویه گفت: داخل خانه ی خود شدم و همسرم را در حال مرگ دیدم، اما جزع و فزع نکردم، زیرا امام جواد علیه السلام فرموده بود که او، در این زایمان از دنیا نمی رود، همسرم به زودی به حال عادی بازگشت و پسر بچه ی مرده ای به دنیا آورد.

خدمت امام جواد علیه السلام مراجعت کردم، وقتی به حضرت نزدیک شدم، فرمود: ای شاذویه! آیا آنچه راجع به زن و فرزندت گفته بودم، درست بود؟

عرض کردم: آری ای آقای من! پس چرا دعا نمی کنی که خدای متعال، فرزند ماندگاری روزیم فرماید؟

حضرت فرمود: از من درخواست نکرده ای، عرض کردم! الان از شما می خواهم.

حضرت فرمود: وای بر تو! حکم خدا در مورد او، اجرا شده است.

عرض کردم: فضل و کرم شما کجاست؟

محمد بن سنان گفت: عرض کردم: ای سرور من! از خدا بخواهید، او را زنده نماید.

حضرت فرمود: بار خدایا! تو از نهان بندگان خود آگاهی، همانا شاذویه دوست دارد، فضل و کرم تو را نسبت به خویش مشاهده کند، بنابراین پسرش را برایش زنده گردان.

شاذویه گفت: پس امام جواد علیه السلام، روی مبارک خود را به من کرد و فرمود: برو به نزد فرزندت که خدای متعال برای تو، زنده اش فرمود.

او گفت: به سرعت رهسپار خانه ی خود شدم و مژده ی زنده شدن فرزندم را دریافت کردم و بی درنگ همسرم را مطلع ساختم، او که از طایفه ی امیه بود، به من گفت: به خدا سوگند! همین حالا ـ از تمام امیه بیزاری می جویم و من به او گفتم: و از «تیم» و «عدی»، او نیز اظهار داشت: از فلانی و فلانی، بیزاری جستم و به دوستی بنی هاشم و این امام، یعنی امام جواد علیه السلام در آمدم و او و همه ی کسانی که در خانه ی من بودند، شیعه شدند، در حالی که پیش از این، جز خودم دوستدار اهل بیت در خانه ی من نبود.[۱] .

ابن حمزه آورده است:

احمد بن محمد حضرمی [۲] در روایتی گفت: امام جواد علیه السلام، حج گزارد، چون در منزل «زباله» فرود آمد، ناگهان با زن ناتوانی مواجه شد که بر گاو خود می گریست که در کنار راه افتاده بود. حضرت دلیل گریه ی آن زن را پرسید و زن به احترام حضرت از جا بلند شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! همانا من، زنی ضعیف و ناتوانم و کاری از دستم بر نمی آید و این گاو تمام دارایی من بود.

امام جواد علیه السلام به او فرمود: اگر خدای متعال آن را به تو باز گرداند، چه می کنی؟

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! شکر و سپاس خود را برای خدا تجدید می نمایم.

پس امام جواد علیه السلام دو رکعت نماز بجای آورد و دعاهایی خواند، سپس پای مبارک خود را به گاو زد و گاو برخاست، زن فریادی کشید و گفت: عیسی بن مریم! امام جواد علیه السلام فرمود: این حرف را نزن، بلکه بگو: بندگان مورد احترام و جانشینان پیامبران. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الهدایهٔ الکبری: ۳۰۶.

[۲] احمد بن محمد حضرمی از اصحاب امام باقر است چنانکه کتاب معجم رجال الحدیث ۲، ۳۳۱ متعرض شد، لکن ابن حمزه، این حدیث را از معجزات امام جواد شمرده است.

[۳] الثاقب فی المناقب: ۵۰۳، ح ۴۳۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

زیارت امام رضا

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! زیارت امام رضا علیه السلام برتر است، یا زیارت ابا عبدالله الحسین علیه السلام؟

حضرت فرمود: زیارت پدرم، برتر است و علت آن، این است که همه ی مردم به زیارت امام حسین علیه السلام می روند؛ در حالی که پدرم را، تنها شیعیان خاص، زیارتش می نمایند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۵۸۴ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

زیارت قبر مؤمن

شیخ طوسی آورده است: از محمد بن احمد بن یحیی روایت شده که گفت: در فید (روستایی میان راه مکه از سمت کوفه) بودم که محمد بن علی بن بلال به من گفت: ما را به قبر محمد بن اسماعیل بن بزیع، نزدیک کن تا او را زیارت کنیم؛ چون به قبر رسیدیم، بالای سرش رو به قبله نشست؛ در حالی که قبر در مقابل او بود؛ سپس گفت: صاحب این قبر - یعنی محمد بن اسماعیل بن بزیع - به من خبر داد، از امام جواد علیه السلام شنیده است که چنین می فرمود: هر کس قبر برادر مؤمنش را زیارت کند، پس کنار قبرش بنشیند در حالی که رو به قبله باشد و دستش را، بر قبر او بگذارد و هفت مرتبه سوره ی قدر - انا أنزلناه فی لیلهٔ القدر - را بخواند، از روز قیامت در امان است.

و محمد بن اسماعیل، امام موسی بن جعفر علیه السلام را درک کرده است.

نصر بن صباح گفته است: محمد بن اسماعیل، این حدیث شریف را از ابن بکیر نقل کرده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفهٔ الرجال ۲: ۸۳۶ ح ۱۰۶۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

زنده نگه داشتن یاد اهل بیت

شیخ صدوق با سند خود روایت کرده است که:

امام جواد علیه السلام فرمود: خدای متعال رحمت کند، بنده ای را که یاد ما را زنده دارد، عرض کردم: زنده داشتن یاد شما، چگونه است؟ فرمود:دیدار با ثابت قدمان و گفتگو کردن با آنان راجع به ما خاندان.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مصادقه الاخوان: ۳۴ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

زشت را زیبا شمردن

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: هر کس کار زشتی را زیبا بشمارد، در آن شریک خواهد بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

س

سخنان درباره صفوان، ابن سنان و سعد

شیخ طوسی آورده است:

از ابو طالب عبدالله بن صلت قمی روایت شده که گفت: در آخر عمر امام جواد علیه السلام، بر حضرت داخل شدم و شنیدم که می فرمود: خدای متعال، صفوان بنحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم را از طرف من، پاداش نیک دهد که حقوق مرا، ادا کردند و حضرت از سعد بن سعد،ادی نفرمود. راوی گفت: از خدمت حضرت خارج شدم و موفق خادم را دیدم، سپس به او گفتم: همانا

مولای من، از صفوان بنحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم، به نیکیاد کرد؛ ولی از سعد بن سعد، چیزی نفرمود. راوی گفت: خدمت حضرت بازگشتم و این بار، چنین فرمود: خدای متعال صفوان بنحیی و محمد بن سنان و زکریا بن آدم و سعد بن سعد را، از طرف من جزای خیر دهد که در مورد من به عهد خود وفا کردند. [۱] .

و نیز گفته است:

از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام، صفوان بنحیی و محمد بن سنان را لعنت کرد و فرمود: آن دو نفر با دستور من، مخالفت کردند.

راوی گفت: اما سال بعد، آن حضرت به محمد بن سهل بحرانی فرمود: صفوان بنحیی و محمد بن سنان را دوست بدار که من از آن دو، خوشنود شده ام. [۲] .

و نیز آورده است:

از ابوطالب قمی روایت شده که گفت: در آخر عمر امام جواد علیه السلام، بر آن حضرت وارد شدم و شنیدم که می فرمود: خدای متعال، صفوان بنحیی، محمد بن سنان، زکریا بن آدم و سعد بن سعد را از طرف من، پاداش نیک عطا کند که آنها، حقوق مرا ادا کردند. راوی گفت: زکریا بن آدم، از دوستداران اهل بیت بود، و راجع به او (یعنی زکریا بن آدم)، توقیعی به این شرح از امام جواد علیه السلام صادر گشت: بهاد آوردم قضای خدای متعال را، در مورد آن مردی که چشم از جهان فرو بست و خداوند، مشمول رحمت خویشش ساخت در روزی که زاده شد و روزی که بدرود زندگی گفت: و روزی که بر انگیخته خواهد شد؛ او تا زنده بود، با معرفت به حق زندگی کرد، به حق گفت؛ برای رضای حق، شکیبا و خویشتن دار بود؛ به وظایفی که خدا و رسولش بر او واجب کرده بودند عمل کرد و خدایش رحمت کرده از دنیا رفت؛ در حالی که عهد و پیمانش را نشکست و دگرگون نساخت؛ خدای متعال، مزد نیت و پاداش کوشش و تلاشش را به وی عطا فرماید. [۳] .

و نیز گفته است:

از علی بن حسین بن داود روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که محمد بن سنان را به نیکی‌اد می کرد و می فرمود: من، از او راضی هستم؛ خدای متعال از وی راضی باشد که هرگز با من و پدرم، مخالفت نکرد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۹۲ ح ۹۶۳.

[۲] همان:۷۹۳ ح ۹۶۴.

[۳] الغیبه: ۳۴۸ ح ۳۰۳.

[۴] همان: ح ۳۰۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت با محمد بن سنان

شیخ طوسی نقل کرده است:

از محمد بن سنان روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و حضرت به من فرمود: ای محمد! چگونه ای تو،

وقتی تو را لعنت کنم و از تو، بیزاری جویم و تو را، وسیله آزمایش جهانیان قرار دهم، هر کسی را بخواهم، با تو هدایت کنم و هر کسی را بخواهم، گمراه سازم؟ گفت: عرض کردم با بنده خود، هر چه بخواهی می کنی، ای آقای من! تو بر هر کاری، قادر و توانا هستی، سپس فرمود: ای محمد! تو بنده ای هستی که خودت را در بندگی خداوند، خالص کرده ای، همانا من، در مورد تو با خدای متعال، مناجات نمودم و حضرتش ناگزیر فرمود که جمع زیادی را به وسیله تو، هدایت و جمع زیادی را به وسیله تو گمراه سازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲:۸۴۹ ح ۱۰۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت با محمد بن فرج

ابن حمزه گفته است:

از محمد بن فرج روایت شده که گفت: آرزو داشتم که چون بر امام جواد علیه السلام در آیم، دو پیراهن قطوانی [۱] از پیراهنهای مورد استفاده خودش به من ببخشد که در آنها محرم شوم وی گفت: خدمت حضرت مشرف شدم، در حالی که عبای قطوانی، بر شانه افکنده بود، پس آن را برداشت و ازک شانه خود، به شانه دیگر انداخت، سپس پیراهن دیگری را که در زیر آن پوشیده بود، بیرون آورد و فرمود: در این دو، محرم شو! خدای متعال بر تو مبارک کند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] قطوان: محلی است نزدیک کوفه که به تولید لباس، شهرت دارد.

[۲] الثاقب فی المناقب: ۵۱۴ ح ۴۴۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت راجع به حیی بن قاسم

طوسی آورده است:

از علی بن محمد بن قاسم حذاء کوفی، روایت شده که گفت: از مدینه بیرون آمدم و چون از دیوارهای پایانی آن، رو به سمت عراق گذشتم، ناگهان مردی را دیدم که بر قاطر سفید سیاه آمیخته ای نشسته و راه می سپارد، بهکی از همراهان گفتم: این آقا کیست؟

او گفت: پسر امام رضا علیه السلام. راوی گفت: سعی کردم خودم را به او برسانم و چون دید که می خواهم به وی برسم، برایم ایستاد، به حضرت رسیدم و سلام دادم، دستش را به سویم دراز کرد، آن را گرفتم و بوسیدم، از من پرسید: کیستی تو؟

عرض کردم: فدایت شوم!کی از دوستداران شما، من علی بن محمد بن قاسم حذاء هستم.

حضرت به من فرمود: بدان که عمویت، از پدرم امام رضا علیه السلام رو گردان بود، عرض کردم: فدایت شوم! او به راه آمد، حضرت فرمود: اگر به راه آمده است، باکی نیست و اسم عمویش،حیی بن قاسم حذاء بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۷۳ ح ۹۰۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت درباره ونس بن عبدالرحمان

شیخ طوسی آورده است:

از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، راجع بهونس پرسیدم؟ حضرت پرسید:ونس کیست؟ (منظورت کدامونس است؟)، عرض کردم: از نزدیکان و هم قبیله ای های علی بنقطین (از قبیله آلقطین)، حضرت فرمود: شاید منظورت،ونس بن عبدالرحمان است؟ عرض کردم: به خدا سوگند! نمی دانم او، فرزند کیست؟ حضرت فرمود: آری، او فرزند عبدالرحمان است، سپس فرمود: خدای متعالونس را رحمت کند، خداونس را رحمت کند،ونس چه خوب بنده ای برای خدای متعال بود. [۱] .

و نیز گفته است:

از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، دربارهونس پرسیدم؟ حضرت فرمود: خدای متعال او را رحمت کند. [۲] .

همچنین آورده است:

از عبدالعزیز بن مهتدی روایت شده که گفت: در نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشتم که راجع بهونس بن عبدالرحمان، چه می فرمائید؟ حضرت با خط مبارک خود، در جوابم نوشت: او را دوست بدار و با وی مهربان باش اگر چه مردم شهر و دیارت با تو مخالفت ورزند. [۳] .

و او گفته است:

از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، راجع بهونس سؤال کردم؟ حضرت فرمود: آزاد شده خاندانقطین؟ عرض کردم: آری.

حضرت فرمود: خدایش رحمت کند، بنده صالح و شایسته ای بود، حمدویه که در شمار راویان این حدیث است، به نقل از محمد بن عیسی گفت: گویاونس، امام صادق را درک کرده (بخاطر کمی سن و سال) حدیثی از حضرت نشنیده است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۸۲ ح ۹۲۵.

[۲] همان: ۷۸۱ ح ۹۲۳.

[۳] همان: ۷۸۳ ح ۹۳۱.

[۴] همان: ۷۸۳ ح ۹۳۲ و ۷۸۱ و ۹۲۲ با کمی اختلاف در سند و بعضی الفاظ.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت درباره هشام بن حکم

شیخ طوسی آورده است:

از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! راجع به هشام بن حکم، چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: خدای متعال او را رحمت کند، چقدر زیاد از این ناحیه (اهلبیت علیهم السلام) دفاع کرده است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الامالی: ۴۶ ح ۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخنان حضرت در مورد واقفی ها و ناصبی ها

شیخ طوسی گفته است:

محمد بن رجاء حناط از امام جواد علیه السلام، روایت کرده که فرمود: واقفی ها، خران شیعه اند، سپس این آیه کریمه را خواند: (ان هم الا کالأنعام بل هم اضل سبیلا) [۱] «تنها نه فقط همچون چهارپایان اند، بلکه گمراه تراند.» [۲] .

همچنین روایت کرده است:

منصور از امام جواد علیه السلام نقل کرده است که: زیدی ها، واقفی ها و ناصبی ها نزد حضرت، درک مقام و مرتبه قرار داشتند. [۳]

و نیز آورده است:

از ابن ابی عمیر از دیگری روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام در خصوص آیه شریفه: (وجوهومئذ خاشعه عامله ناصبه) [۴] «چهره هایی در آن روز، خاشع و ذلت بارند، آنها که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند.» پرسیدم، حضرت فرمود: درباره ناصبی ها و زیدیه، نازل شده است و واقفیه هم از نواصب هستند.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] فرقان: ۲۵ ۴۴.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۶۱ ح ۸۷۲.

[۳] همان: ۷۶۱ ح ۸۷۳.

[۴] غاشیه: ۸۸ ۲ و ۳.

[۵] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۶۱ ح ۸۷۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت با عموی خود عبدالله بن موسی

مسعودی گفته است:

از محمودی روایت شده که گفت: بر بالین حضرت رضا در شهر طوس ایستاده بودم کهکی ازاران حضرت به من گفت: اگر حادثه ای رخ دهد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ حضرت متوجه گردید و فرمود: به فرزندم امام جواد، ولی گویا آن مرد، سن امام جواد را کوچک شمرد: امام رضا به آن مرد فرمود: خدای متعال بهقین عیسی بن مریم را برای قیام به شریعتش برانگیخت، در حالی که سن و سال او، کمتر از سن و سالی بود که امام جواد به شریعت ما قیام می کند. هنگامی که امام رضا در سال ۲۰۲ به شهادت رسید، سن و سال امام جواد، حدود هفت سال بود، مردم در بغداد و سایر شهرها، دچار تفرقه و اختلاف شدند، ریان بن صلت و صفوان بنحیي و محمد بن حکیم و عبدالرحمان بن حجاج وونس بن عبدالرحمان و گروهی از معتمدین و بزرگان شیعه، در خانه عبدالرحمان بن حجاج در محله زلول گرد هم آمده، از مصیبت فقدان امام رضا علیه السلام، می گریستند و عزاداری می کردند.

در این میان،ونس بن عبدالرحمان خطاب به حاضرین گفت: گریه را واگذارید، چه کسی شایسته امامت است؟ و آهنگ سؤال و پرسشها، به سوی کیست؟ آیا تا بزرگ شدن این کودک - امام جواد علیه السلام - باید درنگ کرد؟ ریان بن صلت برخاست، به جانب او رفت، دست خود را بر حلقومش نهاد وك ریز او را سیلی می زد و به او می گفت: ای فرزند زن بدکاره! پیش ما تظاهر به ایمان می کنی، در حالی که شك و شرك خود را پنهان ساخته ای؟! اگر فرمان امامتش، از جانب خدای متعال است، اگر فرزندك روزه هم باشد، به مثابه فرزند صد ساله است و چنانکه از سوی خدا فرمانی نباشد، با داشتن هزار سال هم چونانکی از مردم خواهد بود این مطلبی نیست که در آن تأمل (و شك) شود. همه حاضرین متوجهونس شده زبان به توبیخ و سرزنشش گشودند، موسم حج نزدیك بود و از فقها و دانشمندان بغداد و شهرهای دیگر، هشتاد نفر جمع شدند و آهنگ حج خانه خدا و تشریف به مدینه، به منظور دیدار امام جواد علیه السلام کردند، چون به مدینه در آمدند، داخل خانه امام جعفر صادق - که خالی بود - [۱]، شدند و بر فرش بزرگی که زمینه قرمز داشت، نشستند و عبدالله بن موسی - برادر امام رضا -، به میانشان آمد و در بالای مجلس نشست، در این هنگام، شخصی برخاست و چنین گفت: این، فرزند رسول خداست!هر کس پرسشی دارد، از وی سؤال کند.

مردی از میان حاضران بپا خاست و خطاب به عبدالله بن موسی گفت: «در مورد مردی که به همسرش بگوید: تو مطلقه ای، به شمار ستارگان آسمان» چه می گویید؟

عبدالله بن موسی جواب داد: سه طلاقه است، به بالا دست (سینه و مرکز) برج جوزاء که سه ستاره است و به نسر واقع (که آن هم سه ستاره است) [۲] و شیعیان متحیر و اندوهگین شدند.

سپس مرد دیگری از جایش بلند شد و از او پرسید: چه می گویی راجع به مردی که با چهارپایی نزدیکی کند؟

او در جواب گفت: دستش قطع می شود، صد تازیانه می خورد و تبعید می گردد، همه حاضران صدا به گریه بلند کردند، حال آنکه فقیهان و دانشمندانی از شرق و غرب بلاد اسلامی و مکه و مدینه و کوفه و بصره، حضور داشتند و به تکاپو افتادند که برخیزند و مجلس را ترک نمایند، ولی ناگهان از بالای مجلس، دری گشوده شد و موفق خادم، پیشاپیش امام جواد در حالی که

حضرت پشت سرش بود و دو پیراهن وک لنگ عدنی بر تن داشت و عمامه ای با دو آویزه،کی از پیش رو و دیگری از پشت سر، بر سر نهاده، نعلین دو بندی بر پا کرده بود، داخل شدند، حضرت سلام داد و نشست و توجه همه حاضران در مجلس را به خود جلب کرد.

پس صاحب مسأله نخستین برخاست و خطاب به امام جواد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! «درباره مردی که به همسرش بگوید: تو مطلقه ای به شمار ستارگان آسمان» چه می فرمایید؟ امام جواد فرمود: کتاب خدای متعال را بخوان: (الطلاق مرتان فامساک بمعروف أو تسریح باحسان) [۳] «طلاقی که شوهر در آن، رجوع تواند کرد، دو مرتبه است، پس چون طلاق جاری کرد،ا رجوع نماید و زن را به خوبی و خوشی نگهدارد وا به نیکی و خیر اندیشی، رها سازد.».

به حضرت عرض شد: عمویتان فتوا داد که سه طلاقه شده است! (و امکان رجوع ندارد) و حضرت خطاب به عموی خود فرمود: ای عمو! از خدا پروا کن و فتوا مده در حالی که در مقام امامت و پیشوایی، اعلم از شما وجود دارد. صاحب مسأله دوم نیز به پا خاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چه می فرمائید راجع به مردی که با چهارپایی، نزدیکی کند؟ حضرت فرمود: تازیانه می خورد، پشت چهار پا داغ و در بیابان رها می گردد تا عار و ننگش بر متجاوز باقی نماند.

به حضرت عرض شد: عمویتان فتوای چنین و چنان صادر نمود! و حضرت فرمود: خدایی جز خدایکتا نیست، ای عمو! در پیشگاه خدا، بسیار سخت و بزرگ است که فردا در محضرش بایستی و به تو بگوید: چرا برای بندگانم به آنچه که نمی دانی، فتوا صادر کردی، حال آنکه در شئون امامت، داناتر از تو وجود داشت؟

عبدالله بن موسی به حضرت گفت: برادرم امام رضا علیه السلام را دیدم که در مثل چنین مسأله ای، همین پاسخ را فرمود.

امام جواد به او فرمود: امام رضا علیه السلام در مورد نباش که قبر زنی را شکافته و به او تجاوز کرده و کفنش را دزدیده، مورد سؤال قرار گرفت و فتوا به قطع دستش داد، بخاطر سرقت و دزدی و دستور تبعیدش را صادر نمود، به جهت تجاوزش به مرده. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] به نقل مجلسی در بحارالانوار.

[۲] معنی کلام او این است که طلاق سه تا واقع می شود نه بیشتر.

[۳] بقره ۲: ۱۲۹.

[۴] اثبات الوصیه: ۲۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سر آغاز حج

کلینی گفته است:

احمد بن عبدالله برقی به نقل از پدرش گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: حج خود را از مدینه آغاز کنم،ا از مکه؟ حضرت فرمود: بهتر و أفضل این است که از مکه، شروع کنی و به مدینه، پایان دهی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۵۵۰ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سایه بر سر قرار دادن

کلینی گفته است:

از قاسم صیقل روایت شده که گفت: هیچ کسی را ندیدم که از امام جواد علیه السلام، نسبت به سایه بر سر قرار دادن، سخت گیر تر باشد؛ چنان بود که حضرت به هنگام احرام، دستور می داد سایه بان و گنبد کجاوه (هودج) را با دو چوب کناری آن (که پرده و سایه بان بر روی آنها زده می شود) جمع کنند. [۱] .

شیخ صدوق گفته است:

از حسین بن مسلم روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام سؤال شد که: تفاوت میان سایه چادر (خیمه) و سایه مرکب سواری، چیست؟ حضرت فرمود: سایه بر سر قرار دادن در (هودج و محمل) حال حرکت، جایز نیست و تفاوت میان آن دو، مانند این است که زن، وقتی در ماه رمضان، عادت ماهانه می شود، روزه خود را قضا می کند؛ اما نماز خود را نه. سؤال کننده عرض کرد: درست است، فدایتان گردم! [۲] .

و نیز گفته است:

از بکر بن صالح روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نوشتم که عمه ام هم سفر و هم نشین من است و در حال احرام، نسبت به گرما ناتوان می باشد؛ آیا اجازه می فرمائید که بر سر او و بر سر خودم، سایه ای قرار دهم؟ حضرت در جوابم نوشت: تنها بر سر عمه ات، سایه قرار بده. [۳] .

شیخ طوسی نقل کرده است:

از علی بن محمد روایت شده که گفت: در نامه ای به حضرت نوشتم: کسی که محرم است، آیا می تواند بواسطه اذیت و آزار آفتاب،ا باران وا بیماری، بر سر خود سایه قرار دهدا، خیر؟ و در صورتی که سایه قرار دهد؛ کفاره بر او واجب می شودا نه؟ حضرت در جوابم نوشت: می تواند سایه قرار دهد و خونی بریزد؛ انشاء الله. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۳۵۰ ح ۳.

[۲] من لایحضره الفقیه ۲: ۳۵۳ ح ۲۶۷۴.

[۳] همان: ح ۲۶۷۵.

[۴] تهذیب الاحکام ۵: ۳۱۰ ح ۱۰۶۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سوغات سفر

مسعودی آورده است:

از احمد بن محمد بن عیسی به نقل از پدرش، روایت شده که گفت: هنگامی که امام جواد علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه، به عراق مسافرت کند؛ فرزندش امام هادی علیه السلام را در دامن خود نشانید و به او فرمود: چه هدیه ای از سوغاتی های عراق، را دوست داری؟

او گفت: شمشیری، چونان شعله آتش (تیز و برنده)؛ سپس به فرزند دیگرش موسی رو کرد و فرمود: تو چه چیزی دوست داری؟

موسی جواب داد: فرش خانه: امام جواد علیه السلام فرمود: ابوالحسن به من رفته (شبیه است) و موسی به مادرش. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الوصیه: ۲۲۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سر برهنه کردن زن

شیخ طوسی آورده است:

از قاسم صیقل روایت شده که گفت: زنی بنام «ام علی»، در نامه ای که خدمت حضرت (امام جواد) علیه السلام نوشت، از حضرت راجع به برهنه کردن سر پیش خدمتکار مرد پرسید و به حضرت عرض کرد: شیعیان شما، نظرات متفاوتی به من اظهار کرده و گروهی از ایشان گفته اند: اشکالی ندارد؛ در حالی که گروه دیگر، گفته اند: جایز نیست. حضرت در جوابش نوشت: راجع به بازگزاردن سر، پیش خدمتکار پرسیده ای؛ سرت را نزد او برهنه مساز، چه اینکه پسندیده نیست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۷: ۴۵۷ ح ۱۸۲۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سوگند خوردن و نذر کردن

شیخ طوسی آورده است:

از علی بن مهزیار اهوازی، روایت شده که گفت: مردی خدمت امام جواد علیه السلام، نامه نوشت و ماجرایی را برایش تعریف کرد.

حضرت در جوابش نگاشت: به خدا سوگند! چنین چیزی نبوده است و من، البته در هیچ شرایطی خوش ندارم به خدا قسم بخورم

ولی با این حال اندوهگین شدم از اینکه او، چیزی که اصلا نبوده است را، به زبان آورده است. [۱] .

شیخ حر عاملی نقل کرده است:

احمد بن محمد بن عیسی در کتاب نوادر خود آورده است: از امام جواد علیه السلام روایت شده که در جواب این سؤال که آیا درست است که مالکی، وقتی، سوگنداد کرد که مملوک خود را به تعداد معینی بزند، به همان تعداد چوب بهکدیگر ببندد و مملوک خود را با آن بزند؟ فرمود: آری.[۲] .

شیخ طوسی گفته است:

از ابو علی بن راشد روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! همانا زنی از بستگان ما که فرزندش بیمار شد، دست به دعا برداشت و گفت: خدایا! اگر فرزندم را شفا دادی، فلان کنیز در راه تو آزاد باشد؛ کنیز از این ماجرا بی خبر است؛ بفرمائید فدایتان گردم! کدامک از آزاد کردن او، صرف کردن قیمتش در راههای خیر، برتر و گرامی تر است؟ حضرت فرمود: کاری جز آزاد کردن او، روا نیست. [۳] .

شیخ حر عاملی نقل کرده است:

احمد بن محمد بن عیسی در کتاب نوادر خود روایت کرده که امام جواد علیه السلام، درباره مردی که نزد حجر الاسود با خدای متعال، عهد کرده که هرگز به کار حرامی نزدیک نشود؛ وقتی برگشت بدنبال کار (حرام) خود رفت، فرمود:ک بنده آزاد می کند؛ا شصت روز، روزه می گیرد؛ا شصت مسکین، طعام می دهد و آنچه زیر پا گذارده، به مراتب بزرگتر است و نیز از خدای متعال طلب آمرزش کرده، به سوی او باز می گردد. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۸: ۲۹۰ ح ۱۰۷۲.

[۲] وسائل الشیعه ۱۶: ۱۷۲ ح ۲.

[۳] تهذیب الاحکام ۸: ۲۲۸ ح ۸۲۳.

[۴] وسائل الشیعه ۱۶: ۲۰۶ ح ۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ستم و ستمکار

اربلی گفته است:

امام جواد علیه السلام فرمود: ستم کننده واریگر ستمکار و کسی که از ظلم و ستم، راضی و خشنود است، همگی شریککدیگرند. و نیز فرمود: روز داد خواهی بر ستمگر، شدید تر است از روز ستم بر ستمدیده. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سعد بن سعد القمی

سعدبن سعدبن الاحوص بن سعد مالک الاشعری القمی: شخصیت جلیل القدر، مصنف، محدث ارزشمند و فقیهی نام آور بود. ایشان از افتخار مصاحبت سه امام یعنی حضرات ائمه معصومین: موسی بن جعفر، امام رضا و حضرت جواد علیهم السلام برخوردار گشت و از هر سه امام روایت دارد.
تمامی علمای رجال که پیرامون رواهٔ شیعی کتاب نوشته اند او را به وثاقت یاد کرده اند و از امام جواد علیه السلام تعابیری صادر شده که حاکی از رفعت منزلت و جایگاه اوست.[۱] .
از حدیثهای بسیار ارزشمند ایشان این حدیث شریف است که از هشتمین مهر سپهر امامت نقل کرده است: از اباالحسن الرضا علیه السلام راجع به زیارت فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهماالسلام سئوال کردم: فرمود:
«من زارها فله الجنهٔ».
کسی که او - حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها - را زیارت کند ثواب او بهشت است [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی: ۱۲۷ - رجال شیخ طوسی ۳۷۸، رجال ابن داود: ۱۰۱ معجم رجال الحدیث ۶۰۸.

[۲] کامل الزیارات: ۳۲۴ الحدیث الاول - عیون الاخبار ۲۶۷۲ الحدیث الاول الجامع لرواهٔ و اصحاب الامام الرضا ص ۳۱۸.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

سبط ابن‌جوزی

«یوسف بن فراوغلی سبط الجاحظ أبی‌الفرج عبدالرحمن ابن‌جوزی حنفی»،(۶۵۴ - ۵۸۱ ه) مؤلف «تذکرهٔ الخواص» در ترجمه‌ی امام جواد علیه‌السلام می‌نویسد:
«هو محمد بن علی بن موسی علیه‌السلام... کان علی منهاج أبیه فی العلم و التقی و الزهد و الجود و لماماًت أبوه قدم علی المأمون فأکرمه فأکرمه و أعطاه ما کان یعطی أباه...» [۱] .
«محمد جواد علیه‌السلام فرزند علی بن موسی... مکنی به «عبدالله» و «ابوجعفر» در علم و تقوی و زهد و جود شیوه و راه پدر بزرگوارش را می‌پیمود و چون پدرش فوت کرد، به مأمون وارد شد مأمون او را گرامی داشت و دخترش را به او تزویج نمود».

پی نوشت ها:

[۱] تذکرهٔ الخواص، ص ۳۵۸ - ۹.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

سه نوع استدلال بر اثبات امامت در نوجوانی

مرحوم کلینی، و عیاشی و دیگر بزرگان آورده‌اند:

مدتی پس از آن که حضرت علی بن موسی الرضا علیهماالسلام به شهادت رسید، شخصی به نام علی بن حسان نزد امام محمد جواد علیه‌السلام حضور یافت و عرضه داشت:

یا ابن رسول الله! مردم نسبت به مقام و موقعیت شما که در عنفوان جوانی امام و حجت خدا بر آن‌ها می‌باشی، مشکوک هستند و ایجاد شبهه می‌کنند؟!

حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام لب به سخن گشود و اظهار داشت: چرا مردم چنین مطالبی را بر علیه من ایراد می‌کنند؟

و سپس افزود: خداوند متعال بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سلم این آیه‌ی شریفه‌ی قرآن را فرستاد: (قل هذه سبیلی أدعوا الی الله علی بصیرهٔ أنا و من اتبعنی) [۱] .

یعنی؛ بگو: ای پیامبر! این روشن من است که مردم را به سوی خدای یکتا دعوت می‌کنم با هر که از من تبعیت و پیروی کند.

بعد از آن، امام جواد علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم، کسی غیر از علی بن ابی‌طالب از پیغمبر خدا، صلوات الله علیهما تبعیت نکرد؛ و در آن زمان ۹ سال داشت و من نیز اکنون ۹ ساله هستم. [۲] .

- همچنین مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان آورده‌اند:

شخصی خدمت امام محمد جواد علیه‌السلام شرفیاب شد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! عده‌ای از مردم نسبت به موقعیت شما ایجاد شبهه می‌کنند؟!

امام جواد علیه‌السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند متعال به حضرت داوود علیه‌السلام وحی فرستاد که فرزندش، سلیمان را خلیفه و وصی خود قرار دهد، با این که سلیمان کودکی خردسال بود و گوسفند چرانی می‌کرد.

و این موضوع را برخی از علما و بزرگان بنی‌اسرائیل نپذیرفتند و در أذهان مردم شک و شبهه ایجاد کردند.

به همین جهت، خداوند سبحان به حضرت داود علیه‌السلام وحی فرستاد که عصا و چوب دستی اعتراض کنندگان و از سلیمان هم بگیر و هر کدام را با علامتی مشخص کن که از چه کسی است؛ و سپس آن‌ها را شبانگاه در جائی پنهان نما.

فردای آن روز به همراه صاحبان آن‌ها بروید و چوب‌دستی‌ها را بردارید، با توجه با این نکته، که چوب دستی هر کسی سبز شده باشد همان شخص، جانشین و خلیفه و حجت بر حق خدا خواهد بود.

و همگی این پیشنهاد را پذیرفتند، و چون به مرحله‌ی اجراء در آوردند، عصای سلیمان سبز و دارای برگ و ثمر شد.

پس از آن، همه‌ی افراد قبول کردند و پذیرفتند که او حجت و پیامبر خدا می‌باشد. [۳] .

- همچنین علی بن أسباط حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام از شهر کوفه خارج شدیم و حضرت سوار الاغ بود.

در مسیر راه به گله‌ی گوسفندی برخوردیم که گوسفندی از آن گله عقب مانده بود و سر و صدا می‌کرد.

امام علیه‌السلام توقف نمود و سپس به من دستور داد که چوپان را نزد حضرتش احضار نمایم، پس من رفتم و چوپان را خبر دادم؛ و او نیز آمد.

هنگامی که چوپان نزد حضرت وارد شد، امام علیه‌السلام به او فرمود: این گوسفند ماده از تو گلایه و شکایت دارد؛ و مدعی است که تو تمام شیر آن را می‌دوشی، به طوری که وقتی نزد صاحبش باز می‌گردد، شیری در پستانش نیست.

و می‌گوید: چنانچه از ظلمی که نسبت به آن انجام می‌دهی، دست برنداری و به خیانت خود ادامه بدهی، از خدا می‌خواهم تا عمر تو را کوتاه گرداند.

چوپان اظهار داشت: یا ابن رسول الله! من شـهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله سـلم می دهم؛ و این که تو وصی و جانشین او هستی.

و سپس افزود: خواهشمندم بفرما علم و معرفت نسبت به سخن این بره را از کجا و چگونه فرا گرفته‌ای؟

حضـرت فرمود: ما - اهل بیت عصـمت و طهارت علیهم‌السلام - خزینه داران علوم و غیب‌ها و نیز حکمت‌های الهی هستیم، همچنین جانشینان پیامبران و وارثان آن‌ها می‌باشیم؛ و خداوند متعال ما را بر دیگر بندگانش گرامی و مورد توجه خاص قرار داده است، او از فضل و کرمش همه‌ی علوم را به ما آموخته است. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی یوسف: آیه‌ی ۱۰۸.

[۲] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۸، تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۱۰۰، بحارالأنوار: ج ۲۵، ص ۱۰۱، ح ۲.

[۳] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۸۳، ح ۳، نورالثقلین: ج ۴، ص ۷۵، ح ۱۲، حلیهٔ الأبرار: ج ۴، ص ۵۴۵، ح ۵.

[۴] الثاقب فی المناقب: ص ۵۲۲، ح ۴۵۵، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۳۹۶، ح ۲۴۰۴.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

سبز شدن درخت سدر خشکیده

مرحوم شیخ حر عاملی، طبرسی و دیگر بزرگان آورده‌اند:

پس از آن که مـأمون - خلیفه‌ی عباسـی - جهت جبران جنـایتی که در حق امـام رضا علیه‌السـلام انجام داده بود؛ و نیز جهت تـداوم سیاسـتش، دختر خود، ام الفضل را به عقد و نکاح حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام درآورد؛ و او را بر حسب ظاهر مورد احترام شایان قرار می‌داد.

حضـرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السـلام بعد از آن جریان، تصـمیم گرفت که از حضور مأمون و نیز از شـهر خراسان به بغداد عزیمت فرماید.

و به همین جهت حضـرت، به همراه همسـرش ام‌الفضـل حرکت نمود و راهی مـدینه‌ی منوره گردیـد؛ و مردم در بین راه حضـرت را مشایعت کردند.

امام علیه‌السـلام همچنان به راه خود ادامه داد تا به دورازه‌ی کوفه رسید و مردم کوفه به استقبال آن حضرت آمدند و نزدیک غروب آفتاب حضرت به خانه‌ی مسیب وارد شد؛ و چون امام علیه‌السلام مختصر استراحتی نمود، روانه‌ی مسجد گردید.

در حیات مسـجد درخت سدری بود که از مدت‌ها قبل خشک شده بود و میوه نمی‌داد، پس حضرت مقداری آب درخواست نمود؛ و آن‌گاه در کنار آن درخت خشکیده وضو گرفت و در همان جا نماز مغرب را به جماعت خواند.

پس هنگامی که نماز پایان یافت، مردم متوجه شدند که آن درخت خشـکیده به برکت آب وضوی حضرت، سبز گردیده است و پر از میوه می‌باشد.

این حادثه مورد تعجب و حیرت همگان قرار گرفت و تمام افراد از میوه‌های آن خوردند.

و مهم‌تر از همه آن که میوه‌های این درخت سدر، برخلاف دیگر سدرها، بدون هسته و بسیار شیرین و خوش‌مزه بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه‌ی نفیسه: ص ۴۵۸، اثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۲۳ و ص ۳۴۹، ح ۸۱، اعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۰۵.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

سرچشمه دانش علی

علم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علیا علیه‌السلام ألف کلمة، کل کلمة یفتح ألف کلمة. [۱] .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، هزار کلمه [از علوم را] به علی علیه السلام آموخت که از هرکلمه ای هزار کلمه منشعب می شد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد، ص ۹۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

سفارش پیامبر اکرم به فاطمه

ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لفاطمة علیهاالسلام اذا أنامت فلا تخمشی علی وجها، و لا ترخی علی شعرا، و لا تنادی بالویل و لا تقیمی علی نائحة، ثم قال: هذا المعروف الذی قال الله عزوجل فی کتابه «و لا یعصینک فی معروف» (سوره‌ی ممتحنه، آیه‌ی ۱۲)[۱] .

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیهاالسلام گفت: وقتی که من از دنیا رفتم به خاطر من صورت را نخراش، و مو را پریشان منمای، و واویلا نکن و بر من نوحه نخوان، سپس فرمود: این همان معروفی است که خداوند عزوجل در کتابش فرموده: «و تو را در معروفی نافرمانی نکنند.»

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد، ص ۱۰۱.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

سپاس نعمت

نعمة لا تشکر کسیئة لا تغفر. [۱] .

نعمتی که برای آن شکرگزاری نشود، مانند گناهی است که آمرزیده نگردد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

سازش با مردم

من هجر المدارهٔ قاربه المکروه. [۱] .

کسی که سازش و مدارا با مردم را رها کند، ناراحتی به او روی می‌آورد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ؛ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

سرعت تقرب، با دلهای پاک

ألقصد الی الله تعالی بالقلوب أبلغ من اتعاب الجوارح بالأعمال. [۱] .

با دلها به سوی خداوند متعال آهنگ نمودن، رساتر از به زحمت انداختن اعضا با اعمال است.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

سلامتی بهترین عطا است

نیازها با امید خواسته می‌شود و آنها با قضاء و قدر الهی عطا می گردد، و تندرستی بهترین عطاء الهی است.

قوله فی ان العافیهٔ احسن عطاء

الحوائج تطلب بالرجاء، و هی تنزل بالقضاء، و العافیهٔ احسن عطاء.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

سرانجام گستاخی

محمـد بن زکریـا می گویـد: مأمون هر نیرنگی که داشت برای امام جواد علیه السـلام بکار برد (تا آن حضـرت را آلوده و دنیا طلب نشان دهـد) ولی چیزی دسـتگیرش نشـد چون عاجز شد و خواست دخترش را برای زفاف حضـرت فرسـتد - دسـتور داد - دویسـت

دختر از زیباترین کنیزان را خواسته به هر یک از آنان جامی که در آن گوهری بود بدهند که حضرت در کرسی دامادی می نشیند در پیشش دارند - و چنانکه دستور داده بود کردند - لکن امام به آنها توجهی نکرد.

مردی بود بنام مخارق که آوازه خوان، تارزن و ضربگیر بود و ریش درازی داشت مأمون او را دعوت کرد.

مخارق گفت: یا امیرالمؤمنین اگر امام جواد علیه السلام دل مشغول چیزی از امور دنیا باشد همانطوریکه تو می خواهی او را به دنیا مشغول می کنم. سپس در برابر امام جواد علیه السلام نشست و آوازی شروع کرد که اهل خانه دورش جمع شدند و شروع کرد به ساز زدن و آواز خواندن، ساعتی ادامه داد.

امام جواد علیه السلام به او اعتنایی نمی فرمودند و به راست و چپ هم نگان نمی کرد سپس سرش را به طرف او بلند کرد و فرمود: ای دراز ریش از خدا بترس، ناگهان ساز و ضرب از دستش افتاد و تا وقتی که مرد دستش کار نمی کرد.

مأمون از حال او پرسید جواب داد:

چون امام جواد علیه السلام بر من فریاد زد دهشتی به من دست داد که هرگز از آن بهبود پیدا نمی کنم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱ ص ۴۹۵، ۴۹۴.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

سیراب نمودن عطشان

شیخ مفید رحمه‌الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد به اسناد خودش از محمد بن علی هاشمی نقل می‌کند که صبح روزی که شب آن، مأمون دختر خود را به ابی‌جعفر محمد بن علی علیه‌السلام داده بود، خدمتش شرفیاب شدم.

من چون شب دارویی خورده بودم که عطش می‌آورد، سخت تشنه شدم و عطش به من فشار آورد، ولی از خوردن آب هم به تجویز طبیب ممنوع بودم، ابوجعفر علیه‌السلام به من نگاهی کرده گفت: تو را تشنه می‌بینم.

گفتم: آری بسیار تشنه هستم.

ابوجعفر علیه‌السلام رو به غلامش کرد و گفت: «یا غلام! اسقنا مائا»؛ برای ما آب بیاور!

من پیش خودم گفتم: الان یک آب مسمومی به من می‌دهند و در حزن و غمی فرو رفتم، تا این که غلام آب را آورد، ابوجعفر علیه‌السلام به من لبخندی زد و آن آب را گرفت اول خودش آشامید و بعد به من داد، من آشامیدم و عطش رفع شد، باز گرفت خودش آشامید و باز به من داد، آشامیدم آنگاه لبخندی زد.

من به محمد بن علی هاشمی گفتم: گمان می‌کنم این اباجعفر است و چنانچه رافضه می‌گویند از درون دلها خبر دارد و اسرار و امور و احوال را خوب تشخیص می‌دهد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید: به نقل اعیان الشیعه ج ۴ ص ۲۲۴.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

سرافکندگی فقهای درباری

«زرقان» [۱] که با «ابن ابی‌دؤاد» [۲] دوستی و صمیمیت داشت، می گوید:

یـک روز «ابن أبی‌دؤاد» از مجلس معتصم بازگشت، در حالی که به شـدت افسـرده و غمگین بود. علت را جویا شـدم گفت: «امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم!»

پرسیدم: «چرا؟»

گفت: «به خاطر آنچه از ابوجعفر در مجلس معتصم بر سرم آمد!»

گفتم: «جریان چه بود؟»

گفت: «شخصـی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه (معتصم) خواست که بـا اجرای کیفر الهی او را پـاک سازد. خلیفه همه‌ی فقها را گرد آورد و «محمد بن علی» (امام جواد علیه‌السلام) را نیز فراخواند و از ما پرسید: «دست دزد از کجا باید قطع شود؟»

من گفتم: «از مچ دست.»

گفت: «دلیل آن چیست؟»

گفتم: «چون منظور از دست در آیه تیمم: «فامسـحوا بوجوهکم و ایـدیکم.» [۳] (صورت و دست‌هایتان را مسح کنید.) تا مچ دست می‌باشد.»

گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودنـد و می گفتنـد: «دست دزد بایـد از «مـچ» قطع شود.» ولی گروهی دیگر گفتند: «لازم است از «آرنج» قطع شود.» و چون معتصم دلیل آن را پرسـید، گفتند: «منظور از دست در آیه‌ی وضو: «فاغسـلوا وجوهکم و أیدیکم الی المرافق.» [۴] (صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشویید.) تا آرنج است.»

آنگاه معتصم رو به محمد بن علی (امام جواد علیه‌السلام) کرد و پرسید: نظر شما در مورد این مسأله چیست؟

گفت: «اینها نظر دادند، مرا معاف بدار.»

معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویید.

محمد بن علی گفت: «چون قسم دادی نظرم را می گویم، اینها در اشتباهند، زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه‌ی دست باید باقی بماند.»

معتصم گفت: به چه دلیل؟

گفت: «زیرا رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمـود: سـجده بر هفت عضو بـدن تحقق می‌یابـد: صورت (پیشـانی)، دو کف دست، دو سر زانـو، و دو پـا (دو انگشت بزرگ پـا)، بنـابراین اگر دست دزد از مـچ یـا آرنـج قطع شود، دسـتی برای او نمی‌مانـد تا سجده‌ی نماز را به جا آورد. و نیز خدای تعالی می‌فرماید:

«و أن المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا.» [۵] .

«(هفت عضوی که سـجده بر آنهـا انجام می گیرد از آن خـداست)، پس هیـچ کس را همراه و همسـنگ با خـدا مخوانیـد (و عبادت نکنید).» [۶] .

و آنچه برای خداست قطع نمی‌شود.»

ابن أبی دؤاد می گوید:

معتصم جواب محمد بن علی علیه‌السـلام را پسـندید و دسـتور داد انگشتان دزد را قطع کردند (و ما نزد حضار بی‌آبرو شدیم!) و من همانجا (از فرط شرمساری و اندوه) آرزوی مرگ کردم.

پس از این شکست سخت علمی، ابن أبی‌دؤاد کینه‌ی امام علیه‌السلام را به دل گرفت و آنچنان معتصم را بر ضد امام علیه‌السلام تحریک کرد که او پس از چهار روز توسط یکی از وزیرانش آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساند. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] زرقان (بر وزن عثمان) مردی محدث بوده است و فرزندش به نام «عمرو» استاد اصمعی محسوب می‌شده است. (مجلسی، همان کتاب، ج ۵۰، ص ۵، پاورقی).

[۲] ابن أبی‌دؤاد (بر وزن غراب) در زمان خلافت مأمون، معتصم، واثق و متوکل عباسی، قاضی بغداد بوده است. (مجلسی، همان کتاب، ص ۵، پاورقی).

[۳] سوره‌ی مائده: آیه‌ی ۵.

[۴] همان.

[۵] سوره‌ی جن: آیه ۱۸.

[۶] مسجد (به کسر جیم یا به فتح جیم بر وزن مشعل، جمع آن مساجد) بمعنای محل سجده است و همان طور که مسجدها و خانه‌ی خدا و مکانی که پیشانی روی آن قرار می‌گیرد محل سجده هستند، خود پیشانی و شش عضو دیگر نیز که با آنها سجده می‌کنیم، محل سجده محسوب می‌شوند و به همین دلیل و اعتبار در این روایت «المساجد» به معنای هفت عضوی که با آنها سجده می‌شود تفسیر شده است.

[۷] همان، به نقل از طبرسی، مجمع البیان، شرکهٔ المعارف الاسلامیهٔ، ۱۳۷۹ هـ ق، ج ۱۰، ص ۳۷۲ - عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱۰، ص ۳۲۰ - سید هاشم حسینی بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۷۱ - شیخ حر عاملی، وسائل الشیعهٔ، ج ۱۸، ص ۴۹۰ (ابواب حد السرقهٔ، باب ۴).

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

سخنان امام راجع به امامان بعد از خود

نعمانی آورده است:

عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام شنیده است که می فرمود: وقتی پسرم علی (امام هادی علیه السلام) به شهادت برسد، نوری پدیدار می گردد؛ سپس خاموش می شود؛ پس بدا به حال کسی که دچار شک و تردید گردد و خوشا به حال کسی که غربت دینی گزیند و دینش را از دست نااهلان فراری داده و نجات دهد؛ آنگاه وقایعی روی خواهد داد که موی پیشانی ها را سفید و کوهها را جابجا خواهد ساخت (کنایه از سختی و شدتی است که دین داران را متزلزل می نماید.) [۱] .

و نیز گفته است:

از امیهٔ بن علی قیسی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: جانشین شما کیست؟

فرمود: فرزندم علی (امام هادی علیه السلام) و دو فرزند او (امام عسکری و امام زمان علیهما السلام)؛ سپس مدت کوتاهی، سر مبارك را به زیر افکند، آنگاه سر برداشت و فرمود: به زودی، روزگار حیرت و سرگردانی فرا می رسد.

عرض کردم: در آن هنگام، به کجا پناه ببریم، لختی سکوت کرد، سپس فرمود: جایی نیست و این سخن را سه بار، تکرار نمود دوباره از حضرت پرسیدم: فرمود: به مدینه پناه برید؛ عرض کردم: کدام مدینه (شهر)؟ فرمود: همین مدینه ما و آیا شهر دیگری بنام

مدینه، وجود دارد! [۲] .

شیخ کلینی گفته است:

از اسـماعیل بن مهران روایت شـده که گفت: هنگامی که امام جواد علیه السـلام، در اولین سـفر از دو سـفرش که مـدینه را به قصـد بغداد، ترک فرمود؛ موقع بیرون رفتنش به حضرت عرض کردم: فدایت گردم! بر شما، در این سفر بیمناکم؛ امام بعد از شما کیست؟ روی خندان خود را به من کرد و فرمود: چنانکه پنداری نیست و امسال در میان شما هستم.

و چون برای بار دوم، او را به جانب معتصم بردنـد، خـدمتش رسـیدم و عرض کردم: فدایت گردم! شـما تشـریف می برید؛ بفرمائید جانشینتان کیست؟

سپس حضـرت گریست تا محاسـنش تر شـد، آنگاه متوجه من گردیـد و فرمود: اکنون، جای بیم و هراس نسـبت به من هست و امام بعد از من، فرزندم علی (امام هادی علیه السلام) است. [۳] .

و نیز آورده است:

خیرانی به نقـل از پـدرش روایت کرده است که: او (پـدر خیرانی) چنـان بود که همواره در آسـتانه ی امـام جواد علیه السـلام، برای خدمتی که به او سپرده شده بود، مهیا بود و احمد بن محمد بن عیسی، سحرگاه هر شبی می آمد تا از حال و بیماری و رنجوری امام جواد علیه السـلام خبری به دست آورد؛ قاصـدی میان امام و پـدرم، آمـد و شد داشت و چون او می آمد، احمد بر می خاست (و به کناری می رفت) و پدرم با وی، خلوت می کرد.

یک شب بیرون آمـدم و دیدم احمد از جایش برخاست (به خاطر آمدن قاصد) و پدرم با قاصد، خلوت نمود و احمد، در آن حوالی دوری زد و در جایی ایستاد که سـخن آنها را می شنید؛ پس قاصد به پدرم گفت: همانا مولای تو، سلامت می رساند و می فرماید: من رفتنی هسـتم و امر امامت، به پسـرم علی (امام هادی علیه السلام) منتقل خواهد شد و حق او، بعد از من، بر شما چونان حق من بر شما، بعد از پدرم است؛ آنگاه قاصد رفت و احمد به جای خود بازگشت و به پدرم گفت: چه مطلبی با شما در میان گذاشت؟

پدرم گفت: خیر بود؛ احمد گفت: حرفتان را شـنیدم، چرا حاشا می کنی؟! و شنیده های خود را بازگفت؛ پدرم به او گفت: خداوند این کار را بر تو حرام کرده است؛ چه اینکه خدای متعال می فرماید: (و لا تجسـسوا) [۴] «تجسـس مکنید»؛ بنابراین، این خبر قطعی و گواهی بر آن را پاس دار که چه بسا روزی به آن محتاج شویم و مبادا آن را تا زمان خودش، آشکار سازی.

چون پـدرم، شب را صبح کرد، اصل پیغام را در ده نسـخه نوشت و آنها را مهر نمود و برای ده نفر از سـران شـیعه فرسـتاد و به آنها تأکید کرد: اگر پیش از آنکه نوشته ها را از شما بخواهم، از دنیا رفتم؛ آن را بگشائید و از محتوای آن با خبر شوید.

وقتی امام جواد علیه السـلام به شـهادت رسید، پدرم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهارصد نفر به دست من به امامت حضـرت علی النقی علیه السـلام قطع و یقین کرده بودند (یا با حدود چهار صد نفر بر امامت حضـرت علی النقی علیه السـلام دست بیعت داده بودم)؛ سـران شـیعه در این میان، در خانه محمد بن فرج گرد آمده، پیرامون جانشین امام جواد علیه السلام، گفتگو می کردنـد؛ محمـد بن فرج، نامه ای به پدرم نوشت و او را از گرد همایی سـران شـیعه مطلع ساخت و تاکید کرد که اگر ترس فاش شـدن مطلب نبود، همگی نزد پـدرم می آمدنـد و از پدرم درخواست نمود که پیش آنها برود؛ پدرم نیز بر مرکب سوار و به خانه ی محمد بن فرج رفت و سـران شـیعه را در خانه ی وی یافت و همه ی آنها از پدرم پرسـیدند: راجع به جانشـینی امام جواد علیه السلام چه می گویی؟

پدرم متوجه کسانی که آن نوشـته ها را برایشان فرستاده بود، شد و به آنها گفت: نوشته ها را بیاورید؛ آنها نیز نوشته ها را آوردند و پدرم گفت: این دسـتوری بود که به انجام رساندم؛ بعضـی از حاضرین گفتند: کاشکی شاهد و گواه دیگری، با تو همراه بود؛ پدرم به آنها گفت: خدای متعال گواه دیگری، برایتان آورده است؛ این ابو جعفر اشـعری (احمد بن محمد) است که به شـنیدن این پیغام،

گواهی می دهـد و از او خواست تا به شـنیده های خود، شـهادت دهد؛ اما احمد از دادن گواهی، خودداری کرد تا اینکه پدرم او را به مباهله [۵] فرا خوانـد و چون مباهله را جـدی یافت، اعتراف کرد که فرمان امام جواد علیه السـلام را شـنیده است و علت کتمانش این بوده که می خواسـته، این افتخار به جای مردی از عجم به مردی از عرب تعلق گیرد! (و من که مردی از عجم بودم ساکت شـدم و نخواستم در این باره سخنی گفته باشم) سپس حاضران پراکنده نشدند، مگر اینکه همگی حقیقت را پذیرفتند. [۶] .

شیخ صدوق گفته است:

از صـقر بن ابی دلف روایت شـده که گفت: از امـام جواد علیه السـلام شـنیدم که می فرمود: همانا امام بعـد از من، پسـرم علی (امام هادی) است؛ فرمان او، فرمان من است و سـخنش سـخن من و اطاعت از وی، اطاعت از من می باشـد و امام بعد از پسـرم علی (امام هادی علیه السلام) پسرش حسن (امام عسکری علیه السلام) است؛ فرمان او، فرمان پدرش و سخن او، سخن پدرش و فرمانبرداری از وی، فرمانبرداری از پـدرش می باشـد؛ سـپس حضـرت سـکوت کرد؛ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بفرمائید امام بعد از حسـن (امام عسـکری)، کیست؟ حضرت گریه ی شدیدی کرد؛ سپس فرمود: همانا بعد از حسن (امام عسکری)، فرزندش، قیام کننده ی به حق و امید منتظران، امام و پیشواست.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا آن حضرت، قائم نامیده شده است؟

فرمود: زیرا بعد از فراموش شدن یادش و عقب نشینی و ارتداد بیشتر معتقدان امامتش، قیام می کند.

عرض کردم: و چرا حضرت را منتظر می گویند؟

فرمود: چه اینکه آن حضـرت، غیبتی دارد که روزهایش، زیاد و مدتش، طولانی است؛ شـیعیان مخلص، ظهورش را انتظار می کشند و اهل شک و تردیـد، انکارش می کنند و منکران، ذکر و یادش را به تمسـخر می گیرند و تعیین کنندگان وقت ظهورش، دروغ می گویند شتابگران بر ظهورش، هلاک می شوند و تسلیم شدگان نجات می یابند. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] الغیبة: ۱۸۶ ح ۳۷.

[۲] الغیبة: ۱۸۵ ح ۳۶.

[۳] الکافی ۱: ۳۲۳ ح ۱.

[۴] حجرات ۴۹: ۱۲.

[۵] مباهله: نفرین کردن به یکدیگر بر سر درستی سخنی یا مطلبی.

[۶] الکافی ۱: ۳۲۴ ح ۲.

[۷] اکمال الدین: ۳۷۸ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سزای شهادت دروغ

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: به تأخیر انداختن توبه فریب است.

منقول است که جمـاعتی از غمـازان تبه کار و سـیه روزگار، نامه‌ها برای معتصم خلیفه نوشـتند که امام محمـد تقی علیه‌السـلام اراده

خروج نموده اگر در مقام دفع آن برنیایی مملکت تو فاسد گردد. پس معتصم به وزرای خود گفت: گواه باشید که محمد بن علی علیه‌السلام اراده خروج کرده، اگر از من ضرری به او برسد، معذور خواهم بود. پس آن حضرت را به مجلس خود احضار نمود و گفت: ای اباجعفر علیه‌السلام! شنیده‌ام تو اراده خروج داری؟ حضرت فرمود: به خدا قسم که هیچ از آن که گفتی از من صدور نیافته. معتصم گفت: آن جماعتی که به من این خبر را داده‌اند، حاضرند در حضور تو شهادت بدهند. حضرت فرمود: بسیار نیکوست که در مقام تحقیق این سخن معلوم گردد. پس آن جماعت را حاضر کردند، در آن وقت که برای این امر تحقیق می‌شد، در میان شکاف کوهی نشسته بودند، چون آن جماعت حاضر شدند و ادای شهادت نمودند که امام محمد تقی علیه‌السلام اراده خروج دارد و ما این سخن را از توابع و غلامانت شنیده‌ایم. آن حضرت در آن حال دست نیاز به درگاه حضرت ایزد متعال برداشت و گفت:

الهی این جماعت دروغ گفتند و در شهادت به طریق کذب و خلاف رفته‌اند، عذرشان را قبول نکن و در همین ساعت ایشان را به سزای خود برسان.

راوی گوید: در همان لحظه کوه از دو طرف به لرزه درآمد و از اطراف به آن جماعت روی نهاد و هر یک از ایشان که بر پای می‌ایستادند به روی می‌افتادند. چون معتصم این حال را مشاهده کرد، نهایت خوف و وحشت به او دست داد و زبان به عذرخواهی گشود و بعد، از آن حضرت التماس دعا برای رفع آن بلای عظیم کرد. سپس آن حضرت دست به دعا برداشته و گفت: الهی! تو می‌دانی که این جماعت دشمنان تو و رسول خود و اولاد رسول تو هستند. جزای ایشان را برای قیامت بگذار. در همان لحظه آن بلا رفع شد و صدق گفتار آن حضرت و خلاف و دشمنی آن جماعت ظاهر گردید.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

سبز شدن درخت سدر به برکت وجود حضرت

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر کس کاری را ندانسته آغاز کند، پیش از آن چه کارش شایسته باشد، خراب خواهد شد.

و از ابوهاشم جعفری نقل شده که گفت: در مسجد مسیب با حضرت جواد علیه‌السلام نماز خواندیم. حضرت رو به قبله و بدون انحراف از دیوار مسجد ایستاد؛ و درخت سدری که در مسجد بود، خشک شده بود و برگ نداشت. حضرت آب خواسته و زیر درخت وضو گرفت. درخت سبز شد و برگ درآورد و همان سال بار داد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

سخن گفتن گاو به معجزه ی حضرت

حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود: صبر را بالش کن و نیازمندی را در آغوش بگیر، شهوات را به دور انداز و با هوا مخالفت کن و بدان که در مقابل چشم خدا هستی. پس به حال خود توجه کن که چگونه هستی.

و از محمد بن علی تنوخی نقل شده که گفت: من دیدم که حضرت جواد علیه السلام با گاوی سخن گفت، پس گاو سر خود را

حرکت داد. من گفتم: این (دلیل بر معجزه ی شما) نیست. ولی امر کنید که او هم با شما صحبت کند. حضرت به آن گاو فرمود: بگو: لا اله الا الله وحده لا شریک له و گاو سخنان حضرت را تکرار کرد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

سفر به بیت المقدس

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر که بر زمان خشم گیرد، خشم او طول خواهد کشید. یعنی ناملایمات زمانه یکی دو تا نیست که خشم تمام شود.

از منخل نقل شده که گفت: در سامره خدمت حضرت جواد علیه‌السلام رفتم و مخارج بیت المقدس را از حضرت خواستم. ایشان صد دینار به من داد و فرمود: چشمت را ببند. چشم بستم. فرمود: باز کن، چشم خود را باز کردم و خودم را در بیت‌المقدس زیر قبه دیدم و در شگفت شدم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

سپاسگزاری

اللهم لک الحمد علی مرد نوازل البلاء و توالی سبوغ النعماء و ملمات الضراء و کشف نوائب اللأواء.

و لک الحمد علی هنیء عطائک و محمود بلائک و جلیل الائک.

و لک الحمد علی احسانک الکثیر و خیرک العزیز و تکلیفک الیسیر و دفع العسیر. و لک الحمد یا رب علی تثمیرک قلیل الشکر و اعطائک وافر الاجر و حطک مثقل الوزر و قبولک ضیق العذر و وضعک باهض الاصر و تسهیلک موضع الوعر و منعک مفظع الامر.

بار خدایا شکر و سپاس شایسته و مخصوص تست که بلاهای نازل شده را برگردانی و نعمتهای گوارا متوالیا بر بندگانت بخشش نمائی و تلخی و ناکامیهای سختیها و حوادث شدیده را بر طرف فرمائی. و سپاس تو را است بر عطای گوارا و آزمایش پسندیده و نعمتهای بزرگت.

و حمد و سپاس تو را سزاست بر احسان فراوانت و خیر سرشار و تکلیف اندک و آسان تو و دفع دشواریها از جانب تو.

پروردگارا حمد و سپاس تو را است که شکر اندک ما را به ثمر رسانیده و زیاد کنی و اجر فراوان دهی و گناهان سنگین را می‌ریزی وضیق عذر را بپذیری و بار گناهان بزرگ را از دوش بندگان برداری و مواضع سخت و ناهموار را آسان گردانی و از امور فظیعه که موجب رسوائی است بازداری.

و لک الحمد علی البلاء المصروف و وافر المعروف و دفع المخوف و اذلال العسوف.

و لک الحمد علی قلة التکلیف و کثرة التخفیف و تقویة الضعیف و اعانة اللهیف. و لک الحمد علی سعة امهالک و دوام افضالک و صرف امحالک و حمید افعالک و توالی نوالک.

و لک الحمد علی تأخیر معاجلة العقاب و ترک مغاقصة العذاب و تسهیل طریق المآب و انزال غیث السحاب انک المنان الوهاب.

ستایش و سپاس تو را سزا است که بلاء را بر می‌گردانی و احسان فراوان می‌کنی و موجبات بیم و هراس را دفع نمائی و ستمگر را

خوار و ذلیل گردانی.

شکر و سپاس تو راست که تکلیف را برای بندگان اندک و تحفیف را بسیار گذاشتی و ناتوان را تقویت نموده و حسرت زده را یاری فرمائی.

و تو را سپاس که برای مکافات اعمال مهلت بسیار می‌دهی و فضل و احسانت را دوام می‌بخشی و خشکسالی را بر می گردانی، کارهایت ستوده است و فضل و عنایتت متوالی.

و تو را سپاس که در کیفر گناهکاران تعجیل نکنی و خطاکاران را به عذاب خود غافلگیر ننمائی راه برگشت به درگاهت را آسان فرمودی و باران ابر رحمتت را نازل کردی زیرا توئی صاحب نعمت و بسیار بخشنده.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

ستایش خدای بزرگ

ای آنکه قبل از هر چیز وجود داشته آنگاه موجودات را آفرید، جاودانه باقی مانده و هر چیز جز او فانی و نابود می گردد، و ای آنکه در آسمانهای بالا ـ و زمینهای پائین، و نه بالای آنها و نه در بین آنها، و نه در زیر آنها جز او معبودی که پرستش شود وجود ندارد.

دعاؤه فی الثناء علی الله تعالی

یا ذاالذی کان قبل کل شیء، ثم خلق کل شیء، ثم یبقی و یفنی کل شیء، و یا ذاالذی لیس فی السماوات العلی و لا فی الارضین السفلی، و لا فوقهن و لا بینهن و لا تحتهن اله یعبد غیره.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

ستایش خداوند

ای آنکه همانند و مشابهی ندارد، تو خدائی هستی که معبودی جز تو نیست، و آفریدگاری جز تو نمی‌باشد، موجودات را فانی و نابود ساخته و جاودانه باقی می‌مانی، بر کسانی که نافرمانیت را بکنند بردباری نموده و خشنودیت در بخشش تو جلوه گر می گردد.

دعاؤه فی الثناء علی الله

یا من لا ـ شبیه له و لا مثال، انت الله لا اله الا انت، و لا خالق الا انت، تفنی المخلوقین و تبقی انت، حلمت عمن عصاك و فی المغفرهٔ رضاك.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

سخن گفتن حضرت، بعد از ولادتش

مسعودی نقل کرده است:

از حکیمه خاتون، دخت امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که گفت: وقتی مادر امام جواد علیه السلام به حضرت باردار شد، در نامه ای به امام رضا علیه السلام نوشتم: همسرت سبیکه، باردار شده است، آن حضرت در جوابم نوشت: او در فلان ساعت، از فلان روز، از فلان ماه، حامله شده است و چون زایمان کرد، مدت هفت روز در کنارش بمان.»

حکیمه خاتون گفت: وقتی سبیکه، امام جواد علیه السلام را به دنیا آورد و آن حضرت، روی زمین قرار گرفت، فرمود: «گواهی می دهم که خدایی، جز خدایکتا نیست و البته حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم، پیامبر و فرستاده اوست» و چون روز سوم تولدش فرا رسید، عطسه کرد، سپس فرمود: «سپاس و ستایش از آن خداست و درود خداوند، بر حضرت محمد و پیشوایان راستین هدایت باد.» [۱] .

ابن شهر آشوب آورده است:

از حکیمه دختر امام موسی بن جعفر علیهما السلام نقل شده که گفت: چون هنگام زایمان خیزران، مادر امام جواد علیه السلام فرا رسید، امام رضا مرا خواست و به من فرمود: ای حکیمه! ناظر زایمانش باش و تو و او و قابله، داخل اتاقی شوید و حضرت، چراغی برای ما در اتاق نهاد و در را بر روی ما بست، چون درد بر خیزران غالب گشت، چراغ خاموش شد و خیزران در میان طشت بود، من به خاطر خاموش شدن چراغ، اندوهگین شدم که در همان حال، امام جواد علیه السلام در طشت ظاهر شد و پوشش نازکی به صورت لباس، بر وی پوشیده بود که می درخشید و اتاق را روشن ساخت، من و قابله او را دیدیم و من او را گرفته، در دامن خود نهادم و آن پوشش نازک را از تنش بیرون کردم، طولی نکشید که امام رضا علیه السلام آمد و در اتاق را گشود و فرزندش جواد را از من گرفت و او را در گهواره نهاد و به من فرمود: ای حکیمه! مواظبش باش. حکیمه گفت: چون روز سوم فرا رسید، آن نوزاد خردسال دیدگان خود را به سوی آسمان گشود، سپس به چپ و راستش نگریست، آنگاه فرمود: «گواهی می دهم که خدایی، جز خدایکتا نیست و گواهی می دهم که محمد، فرستاده خداست»، پس من ترسان و هراسان از جا پریدم و نزد امام رضا مشرف شدم و به حضرت عرض کردم: البته من از این نوزاد، سخنان شگفت انگیزی شنیدم! حضرت فرمود: چه سخنانی؟ آنچه شنیده بودم به عرض رساندم، حضرت فرمود: ای حکیمه!آنچه از شگفتیهای او در آینده مشاهده خواهی کرد، به مراتب شگفت انگیزتر است.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الوصیه: ۲۱۰.

[۲] المناقب ۴. ۳۹۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن امام در کودکی

مسعودی نقل کرده است:

که بنان بن نافع گفته است: در خدمت امام هشتم عرض کردم: فدایت شوم! جانشین شما کیست؟ حضرت به من فرمود: ای پسر

نافع! از این در، کسی در آید که امامت را از من به ارث خواهد برد؛ چنانکه من از امام پیش از خود به ارث بردم؛ او حجت خدای متعال پس از من است؛ من در همین اندیشه بودم که امام جواد علیه السلام بر ما داخل شد و تا چشمش به من افتاد، به من فرمود: ای پسر نافع! آیا تو را با سخنی خشنود سازم؟ ما گروه امامان، چنان هستیم که هرگاهکی از ما، در رحم مادر جای می گیرد صداها را به مدت چهل روز از شکم مادر می شنود و چون، چهار ماه را در شکم مادر سپری کرد، خدای متعال موانع (مساوی پرده های) زمین را از او بر می دارد و هر آنچه به وی دور است، برایش نزدیک می شود تا جایی که حتی جریانک قطره باران مفیدا مضر، بر وی پنهان نمی ماند و بی گمان گفتگوی تو با پدرم ابوالحسن، راجع به حجت دوران و امام زمان بعد از او بود و آن کسی که پدرم به تو معرفی کرد، حجت خدا بر تو است. در این هنگام عرض کردم: من، نخستین خادم و غلام (او) هستم؛ آنگاه امام هشتم بر ما در آمد و به من فرمود: ای پسر نافع! تسلیم امامت او باش و به پیرویش اقرار کن که جان او، جان من و جان من، جان رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] المناقب ۴: ۳۸۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش

برسی گفته است:

از امام جواد علیه السلام روایت شده است که طفل خردسال بود، او را بعد از شهادت پدرش امام رضا علیه السلام، به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بردند، پس برک پله منبر فراز شد و به سخنرانی پرداخت و فرمود: من محمد، پسر علی الرضا علیه السلام هستم، من جوادم نسبهای مردم را در پشت پدرانشان می دانم، بر آشکار شما و نهانتان، واقفم و نیز آنچه به سوی آن کشیده می شوید، دانش من، دانشی است که پیش از آفرینش آفریدگان، به ما بخشیده شده است و تا بعد از نابودی آسمان و زمین، ادامه خواهد داشت و چنانکه همدستی اهل باطل بر علیه ما و کارگزاری گمراهان و چنگ اندازی شبهه افکنان نبود، سخنی به زبان می آوردم که اولین و آخرین را در شگفتی فرو برد!، سپس دست مبارک خود را در دهانش نهاد و فرمود: ای محمد! خاموش باش، چنانکه پدرانت از پیش، خاموش گردیدند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مشارق الانوار:۱۷۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سلاح پیامبر

صفار گفته است:

از ابراهیم بن ابی البلال نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: آیا به نوشته های پدر بزرگوارت می نگری؟ حضرت فرمود: آری، عرض کردم: شمشیر و زره رسول خدا کجا است؟ حضرت فرمود: در فلان جا و فلان جا، پس (خادم امام رضا علیه السلام بنام) مسافر و محمد بن علی علیهما السلام به آنجا رفتند، آنگاه سکوت فرمود. [۱] .

مرحوم علامه مجلسی بعد از نقل این حدیث این چنین توضیح داده است: ابو جعفر در متن حدیث، همان امام جواد علیه السلام است و ابراهیم، راوی حدیث از اصحاب امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بوده و از روایت معلوم می شود که امام جواد علیه السلام را هم درک کرده است و مسافر، خادم امام رضا علیه السلام است.

و روایت شده که مسافر گفت: امام رضا علیه السلام دستور داد که به خراسان سفر کنم، سپس فرمود: به پیش پسرم محمد (امام جواد علیه السلام) برو که تو را به او بخشیدم.[۲] .

و نیز آورده است:

ابراهیم بن هاشم از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا «سلاح» در میان ما، به منزله «تابوت» در بنی اسرائیل است، امامت در میان ما دائر مدار سلاح است، چنان که در بنی اسرائیل، دائر مدار تابوت بود.[۳] .

راوندی گفته است:

از محمد بن فضیل صیرفی نقل شده که گفت: در پایان نامه ام به امام جواد علیه السلام نوشتم، پرسیدم آیا سلاح رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد شماست؟ وادم رفت که نامه را برایشان بفرستم.

حضرت نامه ای، برای سفارش مایحتاج خود برایم فرستاد و در پایان آن نوشته بود سلاح رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نزد من است و آن سلاح در میان ما، به منزله تابوت در میان بنی اسرائیل است و دائر مدار (امامت) ماست (یعنی با هر امامی هست) و نیز وقتی در مکه بودم و مطلبی با خود اندیشیدم که هیچ کس جز خدا آنرا نمی دانست، هنگامی که به مدینه رسیدم و بر حضرت وارد شدم، نگاهی به من افکند و فرمود: از خدای متعال به خاطر آنچه با خود اندیشیده ای، بخشش بخواه و دیگر به آن باز مگرد.

بکر (که در شمار راویان حدیث است) گفت: از محمد بن فضیل پرسیدم: چه مطلبی را با خود اندیشیده بودی؟ در جوابم گفت: هرگز به کسی اظهار نخواهم کرد، راوی (محمد بن فضیل) گفت:کی از دو پایم مبتلا به بیماری «عرق مدنی» شد در حالی که پیش از این بیماری و هنگامی که با او خداحافظی می کردم به عنوان آخرین سخن فرمود: در آینده نزدیک دچار بیماری می شوی، پس بر آن بردباری کن، چه اینکه هر مردی از شیعیان ما مبتلا شود، پس صبر کند و به خاطر خدا راضی باشد، خدای متعال پاداش هزار شهید به او می دهد.

وقتی به منطقه «بطن مر» (اطراف مکه) رسیدم، درد به پایم اصابت کرد و مبتلا شدم و مدت چند ماه از بابت آن شکایت داشتم، در سال دوم عازم حج گردیدم و در مدینه بر حضرت وارد شدم و عرض کردم: خدا مرا فدای شما گرداند! برای درد پایم، دعایی بخوانید و پای دردناکم را به حضرت نشان دادم، امام فرمود: این پا نگرانی ندارد، بلکه آن پای دیگر سالمت را پیش بیاور، پس آنرا دراز نمودم و بر آن دعا خواند و چون از خدمتش بیرون آمدم، درد به پای سالمم منتقل گردید، پس سر در گریبان فرو بردم و با خود اندیشیدم و فهمیدم حضرت برای آن دعا خوانده و بعد از آن، خدایم عافیت بخشید.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۲ح ۱۹.

[۲] بحار الانوار ج ۲۶: ۲۲۰ ذیل حدیث ۴۳.

[۳] بصائر الدرجات: ۱۹۷ ح ۷.

[۴] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۷ ح ۱۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخنان حضرت راجع به امامان بعد از خود

نعمانی آورده است:

عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام شنیده است که می فرمود: وقتی پسرم علی (امام هادی علیه السلام) به شهادت برسد، نوری پدیدار می گردد؛ سپس خاموش می شود؛ پس بدا به حال کسی که دچار شک و تردید گردد و خوشا به حال کسی که غربت دینی گزیند و دینش را از دست نااهلان فراری داده و نجات دهد؛ آنگاه وقایعی روی خواهد داد که موی پیشانی ها را سفید و کوهها را جابجا خواهد ساخت (کنایه از سختی و شدتی است که دین داران را متزلزل می نماید.) [۱] .

و نیز گفته است:

از امیه بن علی قیسی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: جانشین شما کیست؟ فرمود: فرزندم علی (امام هادی علیه السلام) و دو فرزند او (امام عسکری و امام زمان علیهما السلام)؛ سپس مدت کوتاهی، سر مبارک را به زیر افکند، آنگاه سر برداشت و فرمود: به زودی، روزگار حیرت و سرگردانی فرا می رسد.

عرض کردم: در آن هنگام، به کجا پناه ببریم، لختی سکوت کرد، سپس فرمود: جایی نیست و این سخن را سه بار، تکرار نمود دوباره از حضرت پرسیدم: فرمود: به مدینه پناه برید؛ عرض کردم: کدام مدینه (شهر)؟ فرمود: همین مدینه ما و آیا شهر دیگری بنام مدینه، وجود دارد! [۲] .

شیخ کلینی گفته است:

از اسماعیل بن مهران روایت شده که گفت: هنگامی که امام جواد علیه السلام، در اولین سفر از دو سفرش که مدینه را به قصد بغداد، ترک فرمود؛ موقع بیرون رفتنش به حضرت عرض کردم: فدایت گردم! بر شما، در این سفر بیمناکم؛ امام بعد از شما کیست؟ روی خندان خود را به من کرد و فرمود: چنانکه پنداری نیست و امسال در میان شما هستم.

و چون برای بار دوم، او را به جانب معتصم بردند، خدمتش رسیدم و عرض کردم: فدایت گردم! شما تشریف می برید؛ بفرمائید جانشینتان کیست؟

سپس حضرت گریست تا محاسنش تر شد، آنگاه متوجه من گردید و فرمود: اکنون، جای بیم و هراس نسبت به من هست و امام بعد از من، فرزندم علی (امام هادی علیه السلام) است. [۳] .

و نیز آورده است:

خیرانی به نقل از پدرش روایت کرده است که: او (پدر خیرانی) چنان بود که همواره در آستانه امام جواد علیه السلام، برای خدمتی که به او سپرده شده بود، مهیا بود و احمد بن محمد بن عیسی، سحرگاه هر شبی می آمد تا از حال و بیماری و رنجوری امام جواد علیه السلام خبری به دست آورد؛ قاصدی میان امام و پدرم، آمد و شد داشت و چون او می آمد، احمد بر می خاست (و به کناری می رفت) و پدرم با وی، خلوت می کرد.

یک شب بیرون آمدم و دیدم احمد از جایش برخاست (به خاطر آمدن قاصد) و پدرم با قاصد، خلوت نمود و احمد، در آن حوالی

دوری زد و در جایی ایستاد که سخن آنها را می شنید؛ پس قاصد به پدرم گفت: همانا مولای تو، سلامت می رساند و می فرماید: من رفتنی هستم و امر امامت، به پسرم علی (امام هادی علیه السلام) منتقل خواهد شد و حق او، بعد از من، بر شما چونان حق من بر شما، بعد از پدرم است؛ آنگاه قاصد رفت و احمد به جای خود بازگشت و به پدرم گفت: چه مطلبی با شما در میان گذاشت؟

پدرم گفت: خیر بود؛ احمد گفت: حرفتان را شنیدم، چرا حاشا می کنی؟! و شنیده های خود را بازگفت؛ پدرم به او گفت: خداوند این کار را بر تو حرام کرده است؛ چه اینکه خدای متعال

می فرماید: (و لا تجسسوا) [۴] «تجسس مکنید»؛ بنابراین، این خبر قطعی و گواهی بر آن را پاس دار که چه بسا روزی به آن محتاج شویم و مبادا آن را تا زمان خودش، آشکار سازی.

چون پدرم، شب را صبح کرد، اصل پیغام را در ده نسخه نوشت و آنها را مهر نمود و برای ده نفر از سران شیعه فرستاد و به آنها تأکید کرد: اگر پیش از آنکه نوشته ها را از شما بخواهم، از دنیا رفتم؛ آن را بگشائید و از محتوای آن با خبر شوید.

وقتی امام جواد علیه السلام به شهادت رسید، پدرم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهارصد نفر به دست من به امامت حضرت علی النقی علیه السلام قطع وقین کرده بودند (یا با حدود چهار صد نفر بر امامت حضرت علی النقی علیه السلام دست بیعت داده بودم)؛ سران شیعه در این میان، در خانه محمد بن فرج گرد آمده، پیرامون جانشین امام جواد علیه السلام، گفتگو می کردند؛ محمد بن فرج، نامه ای به پدرم نوشت و او را از گرد همایی سران شیعه مطلع ساخت و تاکید کرد که اگر ترس فاش شدن مطلب نبود، همگی نزد پدرم می آمدند و از پدرم درخواست نمود که پیش آنها برود؛ پدرم نیز بر مرکب سوار و به خانه محمد بن فرج رفت و سران شیعه را در خانه ویافت و همه آنها از پدرم پرسیدند: راجع به جانشینی امام جواد علیه السلام چه می گویی؟ پدرم متوجه کسانی که آن نوشته ها را برایشان فرستاده بود، شد و به آنها گفت: نوشته ها را بیاورید؛ آنها نیز نوشته ها را آوردند و پدرم گفت: این دستوری بود که به انجام رساندم؛ بعضی از حاضرین گفتند: کاشکی شاهد و گواه دیگری، با تو همراه بود؛ پدرم به آنها گفت: خدای متعال گواه دیگری، برایتان آورده است؛ این ابو جعفر اشعری (احمد بن محمد) است که به شنیدن این پیغام، گواهی می دهد و از او خواست تا به شنیده های خود، شهادت دهد؛ اما احمد از دادن گواهی، خودداری کرد تا اینکه پدرم او را به مباهله [۵] فرا خواند و چون مباهله را جدیافت، اعتراف کرد که فرمان امام جواد علیه السلام را شنیده است و علت کتمانش این بوده که می خواسته، این افتخار به جای مردی از عجم به مردی از عرب تعلق گیرد! (و من که مردی از عجم بودم ساکت شدم و نخواستم در این باره سخنی گفته باشم) سپس حاضران پراکنده نشدند، مگر اینکه همگی حقیقت را پذیرفتند. [۶] .

شیخ صدوق گفته است:

از صقر بن ابی دلف روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا امام بعد از من، پسرم علی (امام هادی) است؛ فرمان او، فرمان من است و سخنش سخن من و اطاعت از وی، اطاعت از من می باشد و امام بعد از پسرم علی (امام هادی علیه السلام) پسرش حسن (امام عسکری علیه السلام) است؛ فرمان او، فرمان پدرش و سخن او، سخن پدرش و فرمانبرداری از وی، فرمانبرداری از پدرش می باشد؛ سپس حضرت سکوت کرد؛ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بفرمائید امام بعد از حسن (امام عسکری)، کیست؟ حضرت گریه شدیدی کرد؛ سپس فرمود: همانا بعد از حسن (امام عسکری)، فرزندش، قیام کننده به حق و امید منتظران، امام و پیشواست.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا آن حضرت، قائم نامیده شده است؟

فرمود: زیرا بعد از فراموش شدنادش و عقب نشینی و ارتداد بیشتر معتقدان امامتش، قیام می کند.

عرض کردم: و چرا حضرت را منتظر می گویند؟

فرمود: چه اینکه آن حضرت، غیبتی دارد که روزهایش، زیاد و مدتش، طولانی است؛ شیعیان مخلص، ظهورش را انتظار می کشند

و اهل شک و تردید، انکارش می کنند و منکران، ذکر وادش را به تمسخر می گیرند و تعیین کنندگان وقت ظهورش، دروغ می گویند شتابگران بر ظهورش، هلاک می شوند و تسلیم شدگان نجات میابند. [۷] .

پی نوشت ها:

[۱] الغیبه: ۱۸۶ ح ۳۷.

[۲] الغیبه: ۱۸۵ ح ۳۶.

[۳] الکافی ۱: ۳۲۳ ح ۱.

[۴] حجرات ۴۹: ۱۲.

[۵] مباهله: نفرین کردن بهکدیگر بر سر درستی سخنیا مطلبی.

[۶] الکافی ۱: ۳۲۴ ح ۲.

[۷] اکمال الدین: ۳۷۸ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سرپرست یتیمان آل محمد

امام عسکری علیه السلام فرموده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: هر کستیمان آل محمد را سرپرستی کند،عنی کسانی را که از امام و پیشوای خود، بریده شده اند، در جهل و نادانی خود، متحیر و سرگردانند و در دست شیاطین خویش، اسیر و گرفتار می باشند و نیز دچار دشمنان ناصبی ما گردیده اند، هر کس اینان را از دست آنها برهاند و از حیرت و سرگردانی خارج کند و از وسوسه شیاطین، دورشان سازد و از قید و بند ناصبیان، به حجتهای پروردگار خود و نشانه های امامان و پیشوایان خویش باز آورد، در پیشگاه خداوند بالاترین فضیلت و برتری را بر فرد عبادت پیشه، پیدا می کند، فضیلتی فراتر از برتری آسمان بر زمین و فضیلت عرش و کرسی و حجب [بر آسمان] و فضیلت و برتری چنین کسی بر چنین عابدی، چونان فضیلت و برتری ماه شب چهارده، بر کوچکترین ستاره آسمان است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری: ۳۴۴ ح ۲۲۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن امام راجع به حضینی

شیخ طوسی گفته است:

از حمدان حضینی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: برادرم از دنیا رفت، حضرت به من فرمود: خداوند

برادرت را رحمت کند، او البته از شیعیان خاص من بود. محمد بن مسعود گفت: حمدان بن احمد از خواص شیعیان است بلکه از خواص خواص شیعیان است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۳۵ ح ۱۰۶۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن درباره خیران خادم قراطیسی

شیخ طوسی گفته است:

خیران خادم قراطیسی در حدیثی گفت: در زمان امام جواد علیه السلام، حج گزاردم و جویای خدمتکاری که مورد توجه حضرت بود، شدم و از او خواستم وسیله دیدار حضرت را برایم فراهم سازد، وقتی به مدینه رسیدیم، به من گفت: مهیا شو که می خواهم خدمت امام جواد علیه السلام برسم. من هم با او همراه شدم، وقتی در خانه حضرت رسیدیم، به من گفت: تو در سکویی (که مخصوص فروش کالا است) بمان و خودش، اجازه گرفت و داخل خانه شد، چون مدتی گذشت و خبری از وی نیامد، بر در خانه رفتم و سراغش را گرفتم، به من گفتند: از خانه، بیرون آمده و رفته است و من، حیران و سرگردان شدم که ناگهان، خدمتکاری بیرون آمد و به من گفت: تو خیرانی؟ عرض کردم: آری، گفت: بیا داخل، داخل شدم و دیدم امام جواد علیه السلام، بر روی سکویی که زیر انداز ندارد، ایستاده است، در این حال، جوانی آمد و سجاده ای آورده، بر روی سکو گشود و حضرت نشست، وقتی به حضرت نگاه کردم، از هیبتش بیمناك شدم و رفتم که بدون پلکان، بر روی سکو بروم، ولی حضرت جای پلکان را نشانم داد و بالا رفتم و سلام دادم، حضرت جواب سلامم را داد و دست مبارکش را به طرف من دراز کرد، دستش را گرفتم و بوسیدم و بر سر و صورتم کشیدم، با دستش مرا نشانید و از بیمی که داشتم، آن را رها نمی کردم و حضرت نیز - صلوات خدا بر او باد - دست خود را در دست من، رها کرده بود.

وقتی آرام شدم، رهایش کردم و او احوال مرا پرسید و من بهاد سفارش ریان بن شبیب افتادم، لذا به حضرت عرض کردم: دوستدار شما ریان پسر شبیب خدمت شما سلام رساند و خواهش کرد که برای او و فرزندش دعا کنید، پس برای او دعا کرد، ولی برای فرزندش دعا نفرمود، سخن خود را تکرار کردم، اما حضرت برای ریان دعا کرد، نه برای فرزندش، برای سومین بار، سفارش ریان را باز گفتم، این بار نیز حضرت، فقط برای ریان، دعا فرمود نه برای فرزندش. از جا بلند شدم و خداحافظی کردم، وقتی نزدیک در رسیدم، شنیدم که چیزی فرمود، متوجه سخنانش نشدم، از خدمتکار که پشت سرم آمد، پرسیدم: سرورم، به هنگام برخاستن چه سخنی فرمود؟ خدمتکار گفت: حضرت چنین فرمود: این کیست که می خواهد از پیش خود به هدایت برسد؟ او فرزندی، در سرزمین کفر است و چون از آنجا در آید، به بدتر از کفار ملحق می شود و هرگاه خدای متعال بخواهد، هدایتش می کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۶۷ ح ۱۱۳۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

سخن حضرت درباره زکریا بن آدم

شیخ طوسی گفته است:

از احمد بن محمد بن عیسی قمی روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام خدمتکار خود را با نامه ای، نزد من فرستاد و دستور داد که خدمتش شرفیاب شوم، خدمت حضرت که در مدینه و در خانه «بزیع» بود، رسیدم و داخل شده، سلام دادم، پس حضرت در مورد «صفوان»، «محمد بن سنان» و غیر آنها، سخنانی فرمود که خیلیها شنیده اند.

با خود گفتم: خاطر حضرت را، به زکریا بن آدم جلب کنم، شاید راجع به او هم از همین سخنان بگوید، سپس به خودم آمدم و گفتم: من، کی باشم که در این مورد و موارد شبیه آن، حرفی به زبان آورم؟! مولا ـ و آقایم، خود آگاهتر است به آنچه انجام می دهد.

پس حضرت به من فرمود: ای ابو علی! بر کسی مثل «ابوحیی» [۱] ، شتاب نمی شود، او که خدمت زیادی به پدرم کرد و نزد او و بعد از وی، پیش من قدر و منزلت بلندی داشت، جز این که من، به مالی که پیشش بود نیاز پیدا کردم، عرض کردم: فدایت شوم! مال را برایتان خواهد فرستاد و به من گفت: اگر زیارتتان کردم، به عرضتان برسانم که اختلاف نظر «میمون» و «مسافر» [۲] ، مانع من از فرستادن مال خدمت شماست. حضرت فرمود: نامه مرا به او برسان و وادارش کن تا مال را برایم بفرستد، نامه حضرت را به زکریا رساندم و او هم مال را برای حضرت فرستاد. راوی گفت: امام جواد علیه السلام، بدون مقدمه به من فرمود: شک و تردیدش بر طرف شد، پدرم جز من، فرزندی ندارد، عرض کردم: راست فرمودی، فدایت گردم!. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] گویا کنیه زکریا بن آدم است.

[۲] دو نفر ازاران و معتمدان امام جواد علیه السلام.

[۳] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۵۸، ح ۱۱۱۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ش

شکار سگ شکاری

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی نقل شده که گفت: عبدالله بن خالد نصر مدائنی به امام جواد علیه السلام نوشت: فدایت شوم! پرسشم از شما، راجع به شکاری است که سگ شکاری، آن را گرفته در حالیکه نام خدا بر آن گفته شده است و بعد، کشته شده است؛ آیا خوردن چنین شکاری حلال است؟ حضرت با خط مبارک و مهر خود، جواب داد: اگر نام خدا را برده ای حلال است. علی بن

مهزیار گفت: خودم، دست نوشته حضرت را خواندم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۹: ۳۱ ح ۱۲۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شریف و آقا و کریم واقعی

اربلی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: شریف واقعی، کسی است که دانشش، شرافتش، بخشیده است و آقایی و سروری واقعی، از آن کسی است که تقوای پروردگارش را پیشه سازد و کریم و جوانمرد واقعی، کسی است که صورت و نفس خود را از خواری آتش، دور دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۵۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی شافعی

(از علمای قرن سیزدهم)

مؤلف کتاب «نورالأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار».

ضمن بیان مطالب کتاب «مطالب السؤل» و ذکر نمونه‌های دیگری از کرامات امام جواد علیه‌السلام می‌افزاید:

«و لم یزل مشعوفا به لما ظهر له بعد ذلک من فضله و علمه و کمال عقله و ظهور براهنه مع صغر سنه و عزم علی تزویجه بابنته ام‌الفضل...» [۱] .

«مأمون پیوسته شیفته‌ی او بود، زیرا با وجود کمی سن، فضل و علم و کمال عقل خود را به نحو شایسته‌ای نشان داد و بدین وسیله برهان (عظمت) خویش را آشکار ساخت».

پی نوشت ها:

[۱] نورالأبصار، ص ۱۷۷.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد

محمد بن ریان - که یکی از علاقه‌مندان به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام است - حکایت کند:

مأمون - خلیفه‌ی عباسی - در طی حکومت خویش، نیرنگ و حیله‌های بسیاری به کار گرفت تا شاید بتواند امام محمد تقی علیه‌السلام را در جامعه بد نام و تضعیف کند.

ولیکن او هرگز به هدف شوم خود دست نیافت، به این جهت نیرنگ و حیله‌ای دیگر در پیش گرفت.

روزی به مأمورین خود دستور داد تا امام جواد علیه‌السلام را احضار نمایند؛ و از طرفی دیگر نیز دویست کنیز زیبا را دستور داد تا خود را آرایش کردند و به دست هر یک ظرفی از جواهرات داد، که هنگام نشستن حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام در جایگاه مخصوص خود، بیایند و حضرت را متوجه خود سازند.

وقتی مجلس مهیا شد و زن‌ها با آن شیوه و شکل خاص وارد شدند، حضرت کوچک‌ترین توجهی به آن‌ها نکرد.

چند روزی بعد از آن، مأمون شخصی به نام مخارق - که نوازنده و خواننده و به عبارت دیگر دلقک بود و ریش بسیار بلندی داشت - را به حضور خود فرا خواند.

هنگامی که مخارق نزد مأمون قرار گرفت او را مخاطب قرار داد و گفت: ای خلیفه! هر مشکلی را که در رابطه با مسائل دنیوی داشته باشی، حل خواهم کرد.

و سپس آمد و در مقابل امام محمد جواد علیه‌السلام نشست و ناگهان نعره‌ای کشید، که تمام اهل منزل اطراف او جمع شدند و او مشغول نوازندگی و ساز و آواز شد.

آن مجلس ساعتی به همین منوال سپری گشت؛ و حضرت بدون کم‌ترین توجهی سر مبارک خویش را پائین انداخته بود و کوچک‌ترین نگاه و اعتنائی به آن‌ها نمی‌کرد.

پس نگاهی غضبناک به آن دلقک نوازنده نمود و سپس با آوای بلند او را مخاطب قرار داد و فرمود:

«اتق الله یا ذالعثنون» از خدا بترس؛ و تقوای الهی را رعایت نما.

ناگهان وسیله‌ی موسیقی که در دست مخارق بود از دستش بر زمین افتاد و هر دو دستش نیز خشک شد؛ و دیگر قادر به حرکت دادن دست‌هایش نبود.

و با همین حالت شرمندگی از آن مجلس، و از حضور افراد خارج گشت؛ و به همین شکل - فلج و بیچاره - باقی ماند تا به هلاکت رسید و از دنیا رفت.

و چون مأمون علت آن را از خود مخارق، جویا شد، که چگونه به چنین بلائی گرفتار شد؟

مخارق در جواب مأمون گفت: آن هنگامی که ابوجعفر، محمد جواد علیه‌السلام فریادی بر من زد، ناگهان چنان لرزه‌ای بر اندام من افتاد که دیگر چیزی نفهمیدم؛ و در همان لحظه، دست‌هایم از حرکت باز ایستاد؛ و در چنین حالتی قرار گرفتم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۳۲، ح ۷، مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۳۰۳، ح ۳۲.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

شفابخش و درمان أمراض

حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام همانند دیگر ائمه‌ی اطهار و انبیاء عظام علیهم‌السلام در تمام علوم و کمالات نسبت به دیگر انسان‌ها برتر و والاتر بود، همچنین آن حضرت در تشخیص مرض‌ها و چگونگی درمان آن‌ها به طور معجزه‌آسا و خارق العاده عمل می‌نمود.

در این رابطه، مرحوم راوندی و دیگر بزرگان به نقل از شخصی به نام علی بن أبی‌بکر حکایت کرده‌اند:

روزی به محضر مبارک امام محمد جواد علیه‌السلام شرفیاب شدم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! کنیزی دارم که ناراحتی درد پا دارد، خواهشمندم چنانچه ممکن است برای معالجه و درمان او مرا راهنمائی بفرما؟

حضرت فرمود: او را نزد من بیاور، هنگامی که کنیز را خدمت آن حضرت آوردم، از او سؤال نمود: ناراحتی تو چیست؟

کنیز در پاسخ گفت: ران پایم به شدت درد می‌کند به طوری که توان حرکت ندارم.

بعد از آن امام علیه‌السلام از روی لباس‌های کنیز، دستی روی پای او کشید و در همان لحظه، کنیز گفت: درد پایم خوب شد و ناراحتی که داشتم، برطرف گردید و بعد از آن هم هیچ موقع احساس درد و ناراحتی نکرده‌ام. [۱] .

– همچنین مرحوم بحرانی و ابن‌شهر آشوب و دیگران به نقل از شخصی به نام أبوسلمه حکایت کنند:

مدت زمانی بود که سخت ناشنوا شده بودم و هیچ صدائی را نمی‌شنیدم تا آن که روزی خدمت حضرت ابوجعفر، امام جواد علیه‌السلام شرف حضور یافتم.

همین که بر آن حضرت وارد شدم، متوجه شدم که من ناشنوا هستم، به همین جهت با اشاره به من خطاب کرد و فرمود: نزدیک بیا، وقتی نزدیک امام علیه‌السلام رفتم، حضرت دست مبارک خویش را بر سر و گوش من کشید؛ و فرمود: بشنو و خوب توجه و دقت کن.

أبو سلمه افزود: سوگند به خداوند، بعد از آن تمام صداها و سخن‌ها را خوب می‌شنیدم و هیچ گونه ناراحتی و مشکلی نداشتم و حتی سخن‌ها و صداهای آهسته را که دیگران به سختی متوجه می‌شدند، من خیلی خوب و آسان می‌شنیدم و متوجه می‌شدم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۳۷۶، ح ۳، کشف الغمة: ج ۲، ص ۳۶۶، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۴۶، ح ۲۱.

[۲] مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۳۴۶، ح ۲۳۷۵، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۵۷، ماقب ابن‌شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۹۰.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

شک در نسب و مکیدن آب دهان حضرت

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه روایت کرده است:

علی بن جعفر سلام الله علیه در جمع عده‌ای نشسته بود و با یکی از نوه‌های امام سجاد علیه‌السلام صحبت می‌کرد.

وی در ضمن سخنان خود اظهار داشت: خداوند متعال حضرت ابوالحسن، امام رضا صلوات الله علیه را یاری نمود؛ ولی برادران و عموهایش بر او ظلم کردند.

یکی از افراد حاضر پرسید: مگر چه شده است؟

و آیا آنان در حق او چه کرده‌اند؟

در پاسخ گفت: روزی برادران و عموهایش در بین همدیگر اظهار داشتند: ما در بین ائمه و خلفاء علیهم‌السلام شخصی سیاه چهره نداشته‌ایم.

و آنان با یک چنین سخنان ناشایستی، نسبت به نسب حضرت جواد علیه‌السلام تشکیک کردند.

ولی امام رضا فرمود: درباره‌ی او شک و تردید نداشته باشید؛ همانا او فرزند و خلیفه‌ی پس از من می‌باشد.

خویشان حضرت گفتند: باید این امر ثابت شود، به همین جهت دسته جمعی وارد باغی شدند؛ و امام رضا علیه‌السلام را لباس کشاورزی پوشاندند و بیلی هم روی شانه‌اش نهادند.

و سپس حضرت جواد علیه‌السلام را - که کودکی خردسال بود - آوردند و گفتند: این پسر را نزد پدرش ببرید.

عده‌ای از عموها و برادران که در آن جمع حاضر بودند، اظهار داشتند: پدرش این جا حضور ندارد.

در آن جمع بعضی از نسب شناسان - که در جریان این موضوع نبودند - نیز حضور داشتند، گفتند: پدر این فرزند آن کشاورز است، که بیل روی شانه‌اش می‌باشد؛ چون قدم‌های او با قدم‌های این پسر مطابقت دارد.

وقتی محاسبه و بررسی کردند، درست درآمد و با این روش شک و تردیدشان از بین رفت؛ و این بزرگ‌ترین ظلم و جنایتی بود که در حق آن امام مظلوم روا داشتند.

علی بن جعفر در ادامه، گوید: پس از این جریان من بلند شدم و لب‌های حضرت جواد علیه‌السلام را بوسیدم و آب دهان وی را مکیدم و خوردم؛ و سپس آن بزرگوار را مخاطب قرار دادم و اظهار داشتم:

یا ابن رسول الله! همانا تو امام و حجت خدا هستی.

ناگاه امام رضا علیه‌السلام گریست و فرمود: آیا سخن پدرم را نشنیدید که از قول حضرت رسول صلی الله علیه وآله و سلم فرمود:

پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد، فرزندی که دهانش خوش‌بو خواهد بود و در رحمی پاک و پاکیزه پرورش می‌یابد.

خداوند لعنت کند آن‌هائی را که فتنه بر پا می‌کنند و می‌خواهند او را متهم نمایند.

پس از آن، امام رضا علیه‌السلام فرمود: ای عمو! آیا چنین فرزندی از غیر من خواهد بود؟!

و من اظهار داشتم: خیر، به راستی او فرزند شما و نیز خلیفه‌ی بر حق شما خواهد بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۱۴، مجموعه‌ی نفیسه: ص ۴۵۵.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

شناخت آغاز و انجام

من لم یعرف الموارد أعیته المصادر. [۱] .

کسی که محل ورود را نشناسد، از یافتن محل خروج درمانده گردد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

شهادت عصا بر امامت

قاضی یحیی بن اکثم که از دشمنان سرسخت اهل بیت و از گرفتاران در دام عجب علم و حریصان بر مقام و مال دنیا بود می گوید: روزی داخل شدم که قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را زیارت کنم، امام جواد علیه السلام را دیدم که با او راجع به مسائل گوناگونی مناظره کردم، همه را پاسخ داد. به او گفتم: میخواهم چیزی از شما بپرسم ولی شرم دارم، امام فرمود: من پاسخ آنرا بدون آنکه سؤالت را بر زبان آوری می گویم، تو می خواهی سؤال کنی، امام کیست؟

گفتم: آری به خدا سوگند سؤالم همین است.

فرمود: منم

گفتم: نشانه ای بر این مدعا داری؟

در این هنگام عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن درآمد و گفت:

ان مؤلائی امام هذا الزمان و هو الحجهٔ.

همانا مولای من حجت خدا و امام این زمان است [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۵۰ ص ۵۵، اصول کافی ج ۱ ص ۳۵۳ - تهذیب ج ۶، ص ۸۶ و ۳۰۳ باب ۱۰۱ - من لایحضرالفقیه ج ۲، ص ۵۸۳ - وسائل الشیعه ج ۱۰، ۴۴۲، کامل الزیارات ص ۳۰۶ باب ۱۰۱، تحف العقول ص ۴۵۷، ۵۶.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

شفای چشم

محمدبن میمون می گوید: من در مکه همراه امام رضا علیه السلام بودم به حضرت عرض کردم: من می خواهم به مدینه بروم، نامه ای بنویس به نزد ابی جعفر علیه السلام ببرم امام رضا علیه السلام تبسم فرمود و نامه ای نوشت.

به مدینه رفتم و چشمهایم درد داشت (و درست نمی دید) به خانه‌ی امام رفتم نامه را دادم. موفق - غلام امام - گفت سرنامه را بگشا و بازکن و در پیش روی امام بگیر (چنان کردم) سپس حضرت جواد علیه السلام به من فرمود: ای محمد حال چشمت چطور است؟

عرض کردم یا ابن رسول الله بیمار است و نور چشمم رفته همانطور که مشاهده می فرمائید.

آنگاه دستش را دراز کرد و بر چشم من کشید بینائیم برگشت همانند سالمترین وضعیتی که بود شده بودم، سپس دستها و پاهای حضرت را بوسیدم و برگشتم در حالیکه بینا شده بودم و حضرت جواد علیه السلام در این زمان کمتر از سه سال داشت.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

شفای چشم به دست حضرت جواد

محمد بن میمون پیش از آنکه حضرت امام رضا علیه‌السلام به خراسان تشریف فرما شود، در مکه به حضورش رسیده عرض کرد: من قصد رفتن به مدینه را دارم. نامه‌ای مرقوم فرمایید تا خدمت فرزندتان حضرت جواد علیه‌السلام تقدیم دارم.

حضرت تبسم فرمود و نامه‌ای برای فرزند خود نوشت. هنگامی که محمد ابن میمون به مدینه رسید و به خانه‌ی آن حضرت وارد شد، موفق خادم حضرت جواد علیه‌السلام آن جناب را که کودک بود پیش آورد تا محمد نامه را به ایشان تقدیم دارد. حضرت به خادم فرمود تا نامه را در مقابل ایشان باز کند، آنگاه بدان نظر کرد، سپس فرمود: محمد بن میمون، حال چشمت چگونه است؟

محمد گفت: به دلیل بیماری، نور دیدگانم را از دست داده‌ام.

حضرت از او خواست که نزدیک شود. او نزدیک شد و حضرت دست مبارک را بر چشمان وی کشید و به برکت دست آن بزرگوار نور دیدگان محمد بهتر از قبل به او بازگشت. [۱].

پی نوشت:

[۱] زندگانی امام جواد علیه‌السلام، ص ۵۴؛ خرایج راوندی، ص ۵۳.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش؛ نشر سبحان چاپ چهارم ۱۳۸۴ش.

شروع امامت

شیخ مفید رحمه‌الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد نقل می‌کند که معلی بن محمد گفت: روزی با ابوجعفر علیه‌السلام درباره‌ی مرگ پدرش صحبت می‌کردم، و نگاه به قد و قامت کودکی او می‌نمودم که چگونه امامت به او منتقل می‌شود، ناگاه نگاه تندی به من کرده، فرمود:

یا معلی! ان الله احتج فی الامامهٔ ما احتج به فی النبوهٔ فقال: (و آتیناه الحکم صبیا) [۱].

ای معلی! خداوند در امامت احتجاج فرمود همان طور که در نبوت احتجاج فرموده، یعنی حجت آورده و در آیه‌ی کریمه می‌فرماید: و ما حکم و فرمان نبوت را به صبی و کودک - یعنی عیسی بن مریم - دادیم، چگونه ولایت را به کودک ندهیم.

حمیری نیز در «بصائر الدرجات» نظیر این روایت را نقل کرده با این اضافه که فرمود:

«فلما بلغ اشده و بلغ اربعین سنهٔ، فقد یجوز أن یؤتی الحکمهٔ و هو صبی و یجوز أن یؤتی و هو ابن اربعین سنهٔ» [۲].

گاهی به اقتضای زمان، مکان، محیط، عصر اجتماع و نیاز خلق، فرمان نبوت را به صبی می‌دهد که در گاهواره بگوید: «انی عبدالله آتانی الکتاب» و گاهی تا به سال چهل نرسد نمی‌دهد، زیرا سابقه نیروی جسمانی و روحانی او باید مناسبت محیط عصر باشد. چنانچه حضرت موسی علیه‌السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند.

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۲.

[۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۴.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

شفای چشم

معجزه‌ی دیگر شفای چشم محمد بن سنان بود که برای بهبود به حضرت امام رضا علیه‌السلام در مدینه متوسل شد و حضرت او را به حضرت جواد علیه‌السلام متوسل کرد، در حالی که او سه ساله بود و حضرت جواد علیه‌السلام او را شفا داد و معروف به «شبیه صاحب الفطرس» شد.

ولی امام رضا علیه‌السلام به او دستور فرمود که معجزات و خرق عادت امام جواد علیه‌السلام را به کسی نگوید و افشاء نکند.

محمد بن سنان گوید: پس از شهادت حضرت امام رضا علیه‌السلام به کسی گفتم که شفای چشم من به معجزه حضرت جواد علیه‌السلام بود، باز چشمم به دردی مبتلا شد و باز متوسل گردیدم شفا یافت.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

شفای چشم کور

قطب راوندی رحمه‌الله از محمد بن میمون روایت کرده که گوید: قبل از مسافرت حضرت رضا علیه‌السلام به خراسان، سفری به مکه آمد و من در خدمتش بودم، چون خواستم به مدینه برگردم، عرض کردم امری دارید، در مدینه میل دارید مرقومه‌ای برای اهل منزل بنویسید که من ببرم، اگر مرقومه‌ای بنویسید، برای ابوجعفر می‌روم خبر سلامتی شما را می‌دهم.

حضرت تبسمی فرمود و مرقومه‌ای نوشته به من داد. نامه را آوردم، چشمان من نابینا شده بود.

موفق خادم حضرت ابوجعفر علیه‌السلام را از صدا نمی‌شناختم، او را یافتم مرا برد خدمت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام و او صبی بود. نامه را خدمت او دادم به موفق فرمود: باز کن.

باز کرد، مقابل روی آن حضرت گرفت و خواند رو به من کرد و فرمود: ای محمد! چشمت چطور است؟

عرض کردم: علیل شده، مدتی است نمی‌بینم.

فرمود: پیش بیا، دست مبارك به چشم من کشید، بینا شد. جمال باهر النور او را دیدم و دست و پای او را بوسیدم، از خدمتش مرخص شدم.

خبر شفا یافتن محمد بن میمون در مکه و مدینه شایع شد و مردم ابوجعفر امام محمد تقی علیه‌السلام را در همان حال صباوت و کودکی به عظمت و امامت می‌شناختند.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

شگفتی های هنگام غسل

اباصلت می‌گوید:

چون حضرت رضا علیه‌السلام به شهادت رسید، امام جواد علیه‌السلام به من فرمود: «برخیز و از داخل خانه آب و تخت بیاور تا بر

روی آن بدن مطهر پدرم را غسل دهم.»

عرض کردم: «مولای من! در خانه تخت و آب نیست.»

دوباره فرمود: «به اندرونی برو و آنچه را که دستور دادم بیاور.»

من وارد شدم و با کمال بهت و ناباوری در آنجا تخت و آب آماده دیدم. پس آنها را نزد حضرت بردم و دامنم را بالا زدم تا آن جناب را در غسل دادن یاری دهم.

فرمود: «از اینجا کنار برو! کسانی در این جا هستند که مرا در غسل دادن یاری می‌دهند.»

من کنار رفتم تا آن که حضرت جواد علیه‌السلام از غسل دادن بدن مطهر فارغ شد. سپس به من فرمود: «به اندرون خانه برو و زنبیلی را که در آن کفن و حنوط پدرم در آن است بیاور.»

پس به اندرونی شدم و ناگاه در آنجا زنبیلی را یافتم که کفن و کافور داخل آن بود و هرگز قبلاً آن را ندیده بودم. زنبیل را برداشته و خدمت امام علیه‌السلام آوردم، آن حضرت بدن را حنوط و کفن کرد و سپس بر جنازه‌ی پدر نماز خواند، آنگاه به من فرمود: «برو و تابوت را بیاور.»

گفتم: «تابوت شکسته است آیا آن را برای اصلاح نزد نجار ببرم؟»

فرمود: «برو از درون خانه تابوتی را که مهیاست بیاور.»

چون رفتم، تابوتی در آنجا دیدم که قبلا ندیده بودم، پس آن را آوردم. حضرت جواد علیه‌السلام جنازه‌ی پدر را در میان آن نهاد و دو رکعت نماز بجا آورد. هنوز از نماز فارغ نگشته بود که تابوت به قدرت خدا از زمین جدا گشت و سقف خانه شکافته شد و تابوت به جانب آسمان پرواز کرد تا آنجا که از نظرها غایب شد.

چون نماز حضرت به پایان رسید با اضطراب گفتم:

«یابن رسول الله! اگر هم اکنون مأمون بیاید و بدن آن حضرت را از من بخواهد چه کنم؟»

فرمود: «آرام باش که بزودی مراجعت خواهد کرد، ای اباصلت! بدان که اگر پیغمبری در مشرق رحلت نماید و وصی او در مغرب وفات کند البته حقتعالی اجساد مطهر و ارواح منور ایشان را در اعلا علیین با یکدیگر جمع می‌نماید.»

حضرت در این سخن بود که بار دیگر سقف شکافته شد و تابوت پایین آمد. آنگاه امام جواد علیه‌السلام پدر شهیدش را از تابوت برگرفت و بار دیگر در بستر مرگ به گونه‌ای خوابانید که گویا او را غسل نداده‌اند و کفن نکرده‌اند. سپس فرمود: «اکنون در خانه را باز کن تا مأمون داخل شود.»

همین که در خانه را باز کردم مأمون را دیدم که با اطرافیانش بر در خانه ایستاده‌اند و قصد ورود دارند. پس مأمون با گریه و زاری وارد خانه شد و دستور داد تا جنازه را برای دفن، حرکت دهند. [۱] .

پی نوشت:

[۱] عیون اخبار الرضا (ع)، صدوق، ج ۲، ص ۲۴۳ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۲.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

شفا دادن بیماران

طبری آورده است:

عباس بن سندی همدانی از بکر روایت کرده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: عمه ام از بادی که در بدنش نفوذ کرده، شکایت دارد، فرمود: او را نزد من بیاور، بکر گفت: عمه ام را خدمت حضرت بردم و چون بر او داخل شد، به عمه ام فرمود: از چه چیزی شکایت داری؟ او عرض کرد: فدایت گردم! از درد زانو می نالم، بکر گفت: پس حضرت دست مبارک خود را از روی لباس، بر زانویش کشید و با خودش چیزی فرمود، عمه ام از نزد حضرت بیرون رفت و دیگر دردی در خود نیافت. [۱] .

شیخ طوسی روایت کرده است:

محمد بن سنان گفت: از درد چشم به امام رضا علیه السلام، شکایت کردم، حضرت کاغذی برداشت و چیزی به امام جواد علیه السلام نوشت، در حالیکه دور از انتظار من بود، پس آن نامه را به خادم سپرد و مرا به همراهش، روانه کرد و به من فرمود این قضیه را کتمان کن و در حالیکه نوشته نزد خادم بود، خدمت امام جواد علیه السلام رسیدیم.

محمد بن سنان گفت: خادم، نامه را نزد امام جواد علیه السلام گشود و آن حضرت، کرارا در نامه می نگریست و سرش را به آسمان بلند می کرد و می فرمود: نجات یابنده است، سپس درد چشم من به کلی از بین رفت و بینایی ام چنان تند و تیز شد که کمتر کسی به آن پایه می رسید، ابن سنان گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: خدای متعال تو را بزرگ امت قرار دهد، چنانکه عیسی بن مریم را پیشوای بنی اسرائیل ساخت، سپس به حضرت عرض کردم: ای همتای صاحب فطرس! و از خدمتش بیرون آمدم و امام رضا علیه السلام دستور داده بود این راز را مخفی سازم و پیوسته چشمانم صحیح و سالم بود تا اینکه شفای چشم، به دست امام جواد علیه السلام را پخش و منتشر کردم که در این هنگام درد چشمم بر گشت.

راوی گفت: به محمد بن سنان گفتم: از اینکه گفتی: ای همتای صاحب فطرس!، چه منظوری داشتی؟! او گفت: همانا خدای متعال بر فرشته ای از فرشتگان به نام فطرس، خشم گرفت و بالش را شکست و او را به جزیره ای از جزیره های دریا، در افکند، وقتی امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدای متعال جبرئیل را به مبارکباد حضرت محمد فرستاد و جبرئیل دوست فطرس بود، به همین جهت به او که در آن جزیره رانده شده بود، گذشت و ولادت امام حسین علیه السلام و فرمان خدای متعال به خودش را به وی خبر داد و به فطرس گفت: آیا می خواهی تو را بر بالهایم حمل کنم و به نزد حضرت محمد ببرم تا از تو شفاعت نماید؟

فطرس گفت: آری، جبرئیل او را بر بالش برداشت و نزد حضرت محمد آورد، پس تهنیت پروردگارش را به حضرت، ابلاغ کرد و ماجرای فطرس را به عرض رساند، حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم به فطرس گفت: خودت و بال شکسته ات را به گهواره ی حسین علیه السلام بمال و فطرس چنین کرد، خدای متعال به برکت امام حسین، بالش را التیام بخشید و او را به جایگاهش در میان فرشتگان، باز گرداند. [۲] .

و نیز آورده است:

احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان گفته اند: ما، در مکه بودیم و امام رضا علیه السلام نیز آنجا تشریف داشتند، به حضرت عرض کردیم: فدایتان شویم! ما می رویم و شما در مکه تشریف دارید، اگر صلاح می دانید، نامه ای به ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) بنویسید تا بدان التیام یابیم، پس نامه ای به او نوشت و ما به مدینه آمدیم و به موفق (خادم امام جواد علیه السلام) گفتیم: حضرت را (که در سن کودکی بود)، نزد ما بیاور، پس حضرت در حالیکه در بغل موفق بود، نزد ما آمد و شروع به خواندن نامه کرد و گاهی آنرا تا می کرد و زمانی در آن می نگریست و تبسم می نمود تا به پایان نامه رسید، در حالی که آنرا از قسمت بالا تا می کرد و از سمت پائین می گشود، محمد بن سنان گفت: چون از خواندن نامه فارغ گشت، پای مبارکش را حرکت داد و فرمود: نجات یابنده است! نجات یابنده است!

و احمد بن محمد گفت: سپس محمد بن سنان در این هنگام گفت: ای فطرسی! ای فطرسی! (یعنی ای کسی که شبیه امام حسینی، همو که ملک فطرس را شفاء و نجات داد). [۳] .

طبری گفته است:

احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغیره، در منی خدمت امام رضا علیه السلام بودیم، حضرت به من فرمود: آیا حاجتی داری؟ عرض کردم: آری، حضرت نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و به ما داد، وقتی به مدینه رسیدیم، مسافر (خادم حضرت) او را بر شانه ی خود نشانده، نزد ما آورد و او در آن روز هیجده ماه داشت، نامه را به حضرت دادیم، مهر آنرا گشود و خواند، سپس سر مبارك خود را به سوی درخت خرمایی که در زیر آن قرار داشت، بلند کرد و فرمود:

باح، باح. [۴] .

و نیز گفته است:

از ابو محمد عبدالله بن محمد نقل شده که گفت: عمارة بن زید، برایم تعریف کرد: خانمی را دیدم که فرزند نابینای خود را، خدمت امام جواد علیه السلام آورد، حضرت دست خود را بر او کشید و او از جا بلند شد و ایستاد، چنانکه گویی چشمش ناراحتی نداشته است. [۵] .

راوندی آورده است:

از محمد بن میمون روایت شده که گفت: در مکه با امام رضا علیه السلام بودم، پیش از آنکه به خراسان عزیمت کند، به حضرت عرض کردم: می خواهم به مدینه بروم، نامه ای برای (امام) جواد علیه السلام بنویس و همراه من کن، حضرت تبسمی فرمود و نوشت، به مدینه رسیدم و در آن حال، بینایی خود را از دست داده بودم، پس خادم، امام جواد علیه السلام را از گهواره نزد من آورد، نامه پدرش را به او دادم، حضرت به موفق خادم فرمود: مهر نامه را بگشا و آنرا باز کن، موفق نیز مهر را گشود و نامه را در برابر حضرت باز کرد، حضرت در آن نگریست و به من فرمود: ای محمد! چشمت در چه حال است؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! هر دو چشمم بیمار شدند و چنانکه می بینی، بینایی ام رفته است، حضرت فرمود: نزدیك من بیا، نزدیك او رفتم، دستش را دراز نمود و به چشمانم کشید و بینائیم باز آمد و سالمتر از گذشته بود، پس دست و پای مبارکش را بوسیدم و با چشم بینا از خدمتش مراجعت کردم. [۶] .

و نیز آورده است:

از محمد بن عمیر بن واقد رازی روایت شده که گفت: همراه برادرم که به بیماری شدید تنگی نفس مبتلا بود، بر امام جواد علیه السلام داخل شدیم، برادرم از بیماری خود، به حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود: خدای متعال از آنچه شکایت می کنی، عافیتت دهد، پس از نزد حضرت بیرون آمدیم، در حالیکه بهبود یافته بود و تا زنده بود، آن بیماری به سراغش نیامد.

محمد بن عمیر گفت: در هر هفته در لگن خاصره ام (مساوی پشت و پهلو بالای ران) دردی پدید می آمد. چند روزی درد آن بسیار سخت شد به طوری که از امام جواد علیه السلام خواهش کردم که برای دفعش دعا کند، حضرت فرمود: خدای متعال تو را عافیت دهد، پس تا این ساعت، اثری از آن ندیده ام. [۷] .

ابن شهر آشوب آورده است:

از ابو سلمه روایت شده که گفت: بر امام جواد علیه السلام داخل شدم، در حالی که گوشم به شدت سنگین شده بود، حضرت هنگام ورودم متوجه شده، مرا به نزد خود طلبید و دست راست مبارکش را بر گوش و سرم کشید، سپس فرمود: بشنو و حفظ کن! پس به خدا سوگند! هر آینه بعد از دعای حضرت، صداهایی را می شنوم که از گوشها ی مردم مخفی و پنهان است. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] دلایل الامامهٔ: ۴۰۳ ح ۳۶۳.

[۲] اختیار معرفهٔ الرجال ۲: ۸۴۹ ح ۱۰۹۲.

[۳] اختیار معرفهٔ الرجال ۲: ۸۵۰ ح ۱۰۹۳.

[۴] دلائل الامامهٔ: ۴۰۲ ح ۳۶۱.

[۵] دلائل الامامه: ۴۰۰ ح ۳۵۵.

[۶] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۲ ح ۱.

[۷] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۷ ح ۵.

[۸] المناقب ۴: ۳۹۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شفای چشم یکی از یاران

حضرت امام جواد علیه‌السلام از جدش حدیث کرده است: کسی که زمانه را با دیده‌ی بدبینی و انکار نگاه کند و از روی سخط لب به ملامت روزگار بگشاید، ملامتش به درازا می‌کشد و از آن طرفی نمی‌بندد.

محمد بن میمون روایت می‌کند که روزی در مکه به خدمت حضرت امام رضا علیه‌السلام رفتم و گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله قصد دارم به مدینه سفر کنم. نامه‌ای به پسرت ابی جعفر بنویس تا با خودم به مدینه ببرم. حضرت تبسم فرمود و بعد از آن نامه‌ای نوشت و به من داد. من راهی مدینه شدم و بعد از قطع منازل به مدینه مشرفه رسیدم. خادمی را بر در منزل حضرت امام رضا علیه‌السلام دیدم. گفتم: آقازاده‌ی مرا، یعنی اباجعفر محمد تقی علیه‌السلام را بیرون بیاور تا به دیدار فایض الانوارش مشرف گردم. خادم رفت و آن در یگانه را از صدف مهد برداشته و بیرون آورد و در مصابیح القلوب ذکر شده که در آن وقت سن شریف آن حضرت یک سال و چهار ماه بوده است. محمد گوید: چون به نزدیک شهزاده رسیدیم، سلام کردم. آن بچه چمن جلالت جواب داد بعد از آن فرمود: ای محمد! حال تو چطور است؟ در آن ایام به چشم من مرضی رسیده بود که چیزی را نمی‌دیدم. گفتم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله چشمم نابینا شده، فرمود: ای محمد! پیش من بیا. چون نزدیک آن حضرت رفتم، نامه را به خادم دادم. حضرت اشاره فرمود تا خادم نامه را باز کند و نزد حضرت بیاورد. آن حضرت نامه را خواند و بعد از آن فرمود: ای محمد نزدیک‌تر بیا، چون جلوتر رفتم، دست مبارک بر چشم من کشید و به برکت آن حضرت چشمهای من روشن گردید. پس دست و پای آن حضرت را بوسیدم و از آن روز روشنی چشم خود را روز به روز رو به افزایش دیدم. الحمدلله رب العالمین.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شأن مرا کوچک شمردی؟!

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: مؤمن به سه خصلت نیازمند است: توفیقی از خداوند و اندرز کننده‌ای از درون خویش و پذیرش از کسی که وی را پند می‌دهد.

حافظ ابونعیم – از علمای سنیان – در کتاب حلیهٔ الاولیاء – به طوری که من به خط بعضی اصحاب خود یافتم که از آن جا نقل می کند – می گوید: حکایت شده که ابویزید بسطامی گفت: از بسطام به قصد زیارت خانه‌ی خدا حرکت کردم، از شام عبور کردم و هنگامی که به دهی از دهات غوطه‌ی دمشق (یکی از شهرستان‌های آنجا) رسیدم، تلی از خاک دیدم که بچه‌ای چهار ساله بر آن نشسته و مشغول خاک بازی بود. با خود گفتم: این بچه است، اگر به او سلام کنم، جواب نمی‌داند و اگر سلام نکنم واجبی را ترک کرده‌ام. تصمیم گرفتم که سلام کنم. سلام کردم، سر برداشت و گفت: به آن کسی که آسمان را برافراشته و زمین را گسترده، اگر خداوند جواب سلام را واجب نکرده بود، جواب تو را نمی‌دادم. شأن مرا کوچک شمردی و مرا به جهت کودکی حقیر دانستی؟! علیک السلام و رحمهٔ الله و برکاته و تحیاته و رضوانه. سپس گفت: خداوند درست فرموده: «چون شما را درود گویند، درودی بهتر از آن بگوئید، سوره‌ی نساء آیه ۸۶» و ساکت شد.

من بقیه‌ی آیه را خواندم، گفتم: یا همان را باز گوئید.

گفت: این کار مقصری مانند تو است.

فهمیدم که او از قطبهای مؤید از جانب خدا است.

گفت: ای بایزید! چرا از شهر بسطام به شام آمدی؟

گفتم: سرور من! قصد زیارت خانه خدا را دارم – تا آنجا که گوید: – برخاست و گفت: وضو داری؟ گفتم: نه، گفت: همراه من بیا. به مقدار ده قدم همراه او رفتم و نهری بزرگتر از فرات دیدم. نشست و نشستم؛ وضویی بسیار نیکو گرفت. و من هم وضو گرفتم. ناگاه دیدم قافله‌ای می گذرد. پیش یکی از آنها رفته و پرسیدم این نهر چیست؟ گفت: جیحون است و ساکت شد. سپس او به من گفت: بلند شو، بلند شدم و بیست قدم دیگر همراهش رفتم و به نهری بزرگتر از فرات و جیحون رسیدم. گفت: بنشین، نشستم و خود رفت. گروهی از آنجا عبور می کردند، پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفتند: رود نیل مصر است و از اینجا تا مصر یک فرسخ یا کمتر است و رفتند.

ساعتی بیشتر نگذشت که آمد و گفت: بلند شو. بلند شدم و به قدر بیست گام دیگر با او رفتم. هنگام غروب به نخل‌های زیادی رسیدیم. نشستیم. سپس برخاست و گفت: برو. اندکی پشت سرش رفتم. ناگاه دیدم در کعبه هستم – تا آنجا که گوید: – از آن مردی که در کعبه را گشود پرسیدم: این کیست؟ گفت: این سرور من امام جواد علیه‌السلام است. گفتم: خدا بهتر می‌داند رسالت‌های خود را کجا قرار دهد.

(با یزید بسطامی از اقطاب صوفیه است و حرف‌های بسیار نامناسبی از او نقل می کنند که با مبانی اسلامی سازشی ندارد و موافق مسلک خودش از حضرت جواد علیه‌السلام تعبیر به قطب کرده است.)

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شمش طلا

حضرت امام جواد علیه‌السلام از جدش حضرت علی علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: معیار ارزش هر انسانی آن چیزی است که وی را نیکو می کند و به او حسن و جمال اجتماعی می‌بخشد.

اسماعیل بن عباس هاشمی روایت می کند که روز عیدی برای دیدن امام محمد تقی علیه‌السلام رفتم و از تنگی معاش شکوه نمودم. حضرت گوشه جانماز خود را برداشت، دست مبارک به خاک زد و از آن جا شمشی طلا بیرون آورد و به من داد. چون به بازار

بردم، شانزده مثقال بود. قیمت آن را برای خرید مایحتاج خود مدتی مصرف نمودم.

شفای کنیز به سبب معجزه حضرت

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: مؤمن به سه خصلت نیازمند است: توفیقی از سوی خدا، نفسی پند دهنده و پذیرش سخن نصیحت گوی.

شیخ ابوبکر بن شیخ اسماعیل روایت می‌کند که من کنیزی داشتم. بادی در زانویش به وجود آمده بود و او را زمین‌گیر کرده بود و با هیچ دارویی معالجه نمی‌شد. او را به خدمت حضرت امام محمد تقی بردم و حال او را خدمت آن حضرت عرض کردم حضرت دست مبارك بر زانویش مالید. همان ساعت دردش بر طرف شد. به نحوی که گویی هرگز به آن بیماری مبتلا نبوده است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شفای دردی که معالجه نمی‌شد

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: خداوند عزوجل در میان امت هر یک از پیامبران دانشمندانی قرار داد که گمراهان را هدایت می‌کردند و با پیامبران در مصیبتها شکیبایی می‌ورزیدند.

محمد بن ابی عمر روایت می‌کند که روزی دردی عظیم در وجودم احساس نمودم به طوری که مرا عاجز کرده بود و به داروی طبیبان و جراحان علاج‌پذیر نبود. پس به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام رفتم و از آن حضرت التماس دعا کردم. حضرت فرمود: عفاك الله و بعد از آن اصلا اثری از آن درد ندیدم و شفا یافتم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شفای بیماری من

از حضرت امام جواد علیه‌السلام سؤال شد، آیا زیارت امام حسین علیه‌السلام افضل است یا زیارت قبر پدرت امام رضا علیه‌السلام پس اشك از چشمان حضرت جاری شد و فرمود: زیارت پدرم افضل است چون که زوار امام حسین علیه‌السلام زیاد است و زوار پدرم کم است.

همچنین محمد بن واقد روایت می‌کند که من نیز هر هفته دردی در تهیگاه احساس می‌کردم که چند روز درد شدت می‌گرفت. پس از حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام استدعای دعایی نمودم که آن درد از من زایل گردد. پس آن حضرت در حق من نیز همان دعا کرد و آن بیماری من برطرف شد و تا آخر عود ننمود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شهادت عصا به امامت حضرت

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر کس راه صواب را از تو بپوشاند، به امید آن که از هوس خود پیروی کرده باشد، به تو دشمنی کرده است.

و از یحیی بن اکثم قاضی در حدیثی نقل می‌کند که گفت: به حضرت جواد علیه‌السلام گفتم: به خدا! می‌خواهم سؤالی از شما بپرسم ولی شرم می‌کنم. حضرت فرمود: من پیش از سؤال به تو خبر می‌دهم، می‌خواهی بپرسی امام کیست؟ گفتم: آری به خدا! حضرت فرمود: من امام هستم. گفتم: علامت و نشانه‌ای به من نشان دهید. حضرت عصایی در دستش بود، به اذن خدا و معجزه‌ی حضرت عصا به سخن آمد و گفت: مولای من امام این زمان است، و او حجت خداست.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شهادت ناروا

حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرمود: به دوستی خدا نرسی مگر با دشمنی عده زیادی از مردم. (ظالم فاجر، قاطع رحم، دروغگو)

از ابن اورمهٔ نقل شده که گفت: معتصم جمعی از وزرای خود را خواست و گفت: شما درباره ی حضرت جواد علیه السلام شهادت ناروا دهید و کاغذهایی به من بنویسید که او خیال خروج دارد. سپس آن حضرت را خواسته و گفت: شما خیال خروج بر من داری؟ حضرت فرمود: به خدا! چنین اراده ای نکرده ام. معتصم گفت: فلانی و فلانی چنین شهادت می دهند. شهود را حاضر کردند. گفتند: آری این کاغذها را از بعضی غلامانت گرفته ایم.

حضرت که در ایوان نشسته بود، دست برداشت و عرض کرد: خدایا! اگر اینها به من دروغ می بندند، آنها را بگیر، ناگاه دیدیم که ایوان سخت به لرزه آمد و می رود و می آید و هر وقت یکی از ما می خواهد بلند شود، می افتد.

معتصم گفت: یا ابن رسول الله! من از گفتار خویش توبه می کنم، دعا کنید تا خداوند اطاق را آرام کند. عرض کرد: خدایا! ایوان را آرام فرما. تو می دانی که اینها دشمنان تو و دشمنان من هستند. ایوان آرام گرفت.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

شمار پیامبران

راوندی روایت کرده است:

عبد العظیم حسنی گفت: نامه ای به ابو جعفر - منظور محمد بن علی بن موسی (امام جواد علیه السلام) است - نوشته، راجع به «ذوالکفل» از حضرت سؤال کردم که «اسم» او چیست و آیا از رسولان الهی است؟ حضرت در جوابم نوشتند:

خدای متعال،کصد و بیست و چهار هزار پیامبر برانگیخت که رسولان ایشان، سیصد و سیزده نفرند، البته ذوالکفل از رسولان است و جایگاه تاریخی او، بعد از «سلیمان بن داوود علیه السلام» قرار دارد و او نیز همانند داوود پیامبر علیه السلام در میان مردم، قضاوت

می کرد و هیچگاه خشمگین نگشت، مگر برای خدای متعال و نام او «عویدیا» است و او، کسی است که خدای متعال در کتاب خود، وی رااد کرده و گفته است: «و بخاطر بیاور (اسماعیل علیه السلام) و (أليسع) و (ذوالکفل) را که همه از خوبان بودند.» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] قصص الانبیاء ۲۱۳ ح ۲۷۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شباهت امام جواد به حضرت عیسی

مسعودی نقل کرده است:

محمد بن محمودی از پدرش روایت کرده که دایه امام جواد علیه السلام به حضرت عرض کرد: تو را در اندیشه و تفکر می بینم، گویا بزرگ شده ای؟

حضرت به خانمی که از وی نگهداری می کرد (دایه) فرمود: همانا عیسی بن مریم (علی نبینا و آله و علیه السلام) بیمار می شد، در حالی که خردسال بود، پس داروی درد خود را برای مادرش، توصیف می نمود و هنگامی که آن را میل می کرد، می گریست.

مادرش می گفت: پسرکم! بی گمان تو را به آنچه به من آموختی، درمان کردم!

حضرت عیسی به مادرش اظهار می داشت: حکم، حکم پیامبرانه و خلق و خو، خلق و خوی کودکانه است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الوصیه: ۲۱۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شجاعت حضرت در کودکی

مسعودی نقل کرده است:

مأمون بر امام جواد علیه السلام که کودکی در میان کودکان بود، گذشت؛ جز آن حضرت، همه کودکان پا به فرار گذاشتند؛ مأمون گفت: او را نزد من بیاورید و از او سؤال کرد: چرا تو با دیگر کودکان نگریختی؟ حضرت فرمود: اولا - گناهی نداشتم که لازم باشد بگریزم؛ ثانیا - راه تنگ نبود که با فرار خود بر تو فراخ سازم، از هر کجا بخواهی می روی؛ مأمون پرسید: تو کی هستی؟

حضرت فرمود: من محمد پسر علی، پسر موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین، پسر علی، پسر ابو طالب هستم.

مأمون پرسید: از علم و دانش، چه می دانی؟ حضرت فرمود: اخبار آسمانها را از من سؤال کن؛ در اینجا مأمون با او خداحافظی کرد و رفت، در حالی کهک باز شکاری در دست خود داشت؛ وقتی از امام جواد علیه السلام دور شد، باز شکاری از دست مأمون بالا رفت؛ مأمون در این حال به راست و چپ نگریست، اما شکاری نیافت و باز شکاری از دست او می جست و بالا و پایین می آمد

پس باز را رها کرد و آن هم پرید و بالا۔رفت و بالا رفت تا از چشم وی ناپدید گشت؛ باز بعد از ساعتی بازگشت، در حالی که ماری در منقار داشت؛ مأمون مار را گرفت و در محل نگهداری خوراکیها نهاد و به همراهان خود گفت: هنگام سر افکندگی آن کودک به دست من، فرا رسیده است؛ آنگاه مأمون مراجعت کرد، در حالی که فرزند برومند امام رضا علیه السلام همچنان در میان کودکان بود؛ مأمون به او رسید و پرسید: از اخبار آسمانها، چه می دانی؟

امام جواد علیه السلام فرمود: بله ای امیر مؤمنان! پدرم به نقل از پدرانش، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، به نقل از جبرئیل امین، به نقل از پروردگار جهانیان روایت کرده است که فرمود: در میان آسمان و زمین، دریایی خروشان و پر سر و صدا با امواج متلاطم قرار دارد؛ در میان آن امواج دریا، مارهایی وجود دارند که زیر شکمشان سبز و پشتشان دارای خالهای سیاه و سفید است و پادشاهان به وسیله بازهای شکاری، آنها را صید نموده، دانشمندان را بدان می آزمایند؛ مأمون با شنیدن سخنان امام جواد علیه السلام گفت: راست گفتی تو و راست گفتندپدرانت و راست گفت جد تو و راست گفت پروردگارت؛ پس او را سوار مرکب کرد و سپس دخترش «ام الفضل» را به همسری او در آورد.[۱] .

اربلی روایت کرده است:

که ابو جعفر امام جواد علیه السلام بعد از شهادت پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام، در بغداد به سر می برد؛ بعد از گذشتکسال، مأمون به شهر بغداد در آمد و روزی به قصد شکار خارج شد و در راه خود بر کودکانی گذشت که بازی می کردند و امام جواد علیه السلام که حدودازده سال داشت، در میان آنها بود؛ وقتی مأمون رسید، کودکان پا به فرار گذاشتند؛ ولی امام جواد علیه السلام در جای خود ایستاد و از آنجا نرفت؛ خلیفه به او نزدیک شد و در سیمایش نگریست و گویا خدای متعال اندکی مهر امام جواد علیه السلام را در دلش افکند؛ لذا ایستاد و از او سؤال کرد: ای پسر! چرا با دوستانت متواری نشدی؟ حضرت بی درنگ فرمود: ای امیر مؤمنان! اولا – راه تنگ و باریک نبود که با رفتنم، بر تو فراخ سازم؛ ثانیا – خطا و گناهی نداشتم که بر آن ترسیده، و گریزان شوم؛ ثالثا – نسبت به تو خوش گمانم که بی گناه را آزار نمی رسانی.

خلیفه با شنیدن این سخنان، ایستاد و از سخنان و سیمای نورانی امام جواد علیه السلام، در شگفتی فرو رفت و از وی پرسید: اسم تو چیست؟ فرمود: محمد؛ گفت: نام پدرت چیست؟

فرمود: ای امیر مؤمنان! من پسر، رضا هستم؛ پس مأمون بر امام رضا علیه السلام ترحم نمود و به راه خود رفت، هنگامی که خلیفه از محله فاصله گرفت، باز شکاری خود را از روی خرک (یا چرخ مانندی) رها ساخت و مدتی دراز از چشمش ناپدید گشت؛ آنگاه از هوا باز آمد، در حالی که ماهی کوچک و نیمه جانی در منقار خود داشت؛ خلیفه از این شکار بی سابقه، دچار شگفتی فوق العاده شد؛ شکار را در دست خود گرفت و روانه کاخ خود، از همان راهی که رفته بود برگشت؛ چون به همانجا رسید، کودکان را مشاهده کرد که مانند دفعه قبل، پا به فرار گذاشتند و امام جواد علیه السلام دوباره، در جای خود ایستاد؛ وقتی خلیفه به او رسید، گفت: ای محمد! حضرت فرمود: بله، ای امیر مؤمنان! خلیفه گفت: در مشت من چیست؟ حضرت با الهام خدای متعال فرمود: ای امیر مؤمنان! بهقین خدای متعال با اراده خود، در دریای قدرتش ماهیهای کوچکی آفریده است که بازهای شکاری پادشاهان و زمامداران، آنها را صید می کنند و خرد خاندان پیامبر را بدان می آزمایند؛ مأمون از شنیدن این سخن در شگفتی فرو رفت و مدتی در سیمای حضرت نگریست و گفت: به راستی تو فرزند [امام] رضا علیه السلام هستی و بر نیکیهای خود به حضرت افزود.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] المناقب۴: ۳۸۸.

[۲] کشف الغمه ۲: ۳۴۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شهیدان فخ

مجلسی نقل کرده است:

در کتابهای «عمـده الطالب» و «معجم البلدان» به نقل ابو نصـر بخاری از امام جواد علیه السـلام روایت شده که فرمود: برای ما بعد از واقعه کربلا، شهادتگاهی به بزرگی فخ نبوده است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ۴۸: ۱۶۵ ذیل ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شهادت امام رضا و غسل دادن امام جواد

ابن حمزه آورده است:

محمد بن قتیبه که مؤدب [۱] امام جواد علیه السـلام بود روایت کرده که گفت:ك روز امام جواد علیه السـلام پیش من بود و نوشته ای را که در دست داشت، قرائت می کرد، ناگهان نوشته را از دست مبارکش افکند و پریشان برخاست، در حالی که می فرمود: (انا لله و انـا الیه راجعون) [۲] «همه ما از آن خـدائیم و به سوی او باز می گردیم.» به خـدا سوگنـد! او در گـذشت! پدرم بدرود زندگی گفت عرض کردم: چگونه دانستید؟

حضرت فرمود: مطلب بی سابقه ای از عظمت و بزرگی خدای متعال به من روی آورد.

عرض کردم: شهادتش قطعی است؟

فرمود: از این سـخن در گـذر، بگـذار داخـل اتاق شوم و پیش تو باز گردم، سـپس اگر خواستی آیاتی از قرآن کریم برایم بخوان تا برایت تفسیر کنم و به خاطر سپاری (امام جواد علیه السـلام اینجا است که بعد از شهادت پدرش اظهار علم امامت می کند)، آنگاه داخل اتاق شد، من نیز برخاستم و از سر ارادت، به جستجویش پرداختم و از احوالش سؤال کردم؟ گفتند: داخل این اتاق شده و در را بر خود بسته و فرموده است، به کسـی اجازه ورود به این اتاق ندهید تا به نزد شـما بازگردم، (مدتی سپری شد) و حضرت با حال دگرگون، بیرون آمـد و می فرمود: (انا لله و انا الیه راجعون) «ما از آن خـدائیم و بسوی او باز می گردیم.» به خـدا سوگنـد! پدرم در گذشت!

عرض کردم: فدایت شوم، شهادتش قطعی است؟

فرمود: آری، خود عهده دار غسل و کفنش بودم که این کار، از دیگری ساخته نیست، سپس افزود از این سخن بگذر و اگر دوست داری، آیـاتی از قرآن کریم عرضه کن تـا برایت تفسیـر کنم و آنها را بخاطر بسپاری، عرض کردم: اعراف، پس به خـدای متعال از شیطـان رجیم پنـاه برد، آنگـاه قرائت فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم (و اذا نتقنـا الجبـل فوقهم کـأنه ظله و ظنوا أنه واقع بهم) [۳] بنام

خداوند بخشنده مهربان (و نیز بیاد بیاور) هنگامی که کوه را بر فراز آنها بلند کردیم، آنچنان که گمان کردند بر آنان فرود می آید... عرض کردم: منظورم «المص» [۴] است حضرت فرمود: این آغاز سوره است و بعد آن حضرت مواردی از آیات ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام و مواردی که نویسندگان دچار اشتباه شده اند،ا بر مردم مشتبه گردیده است را بیان فرمودند.

نویسنده می گوید: البته باید توجه داشت که حضرت، در مدینه بود و پدرش، در خراسان. [۵] .

شیخ صدوق گفته است:

از ابا صلت هروی روایت شده که گفت: در حالی که خدمت امام رضا علیه السلام ایستاده بودم به من فرمود: ای ابا صلت! به این گنبد که قبر هارون در آن قرار دارد، داخل شو و کمی خاک از چهار طرف آن برایم بیاور. ابا صلت گفت: پس رفتم و خاک را برایش آوردم و چون در برابرش نهادم، به من فرمود: کمی هم از خاک کنار در به من بده، آن را به حضرت دادم، حضرت آن را گرفت و بوئید و ریخت، سپس فرمود: به زودی قبر مرا در این جا حفر خواهند کرد و سنگ بزرگی آشکار خواهد شد که هر گاه تمام کلنگ زنان خراسان دست به دستکدیگر بدهند، آن را از جای نخواهند کند، آنگاه مثل همین سخن را، راجع به جای پا و محل سر بیان کرد و فرمود: این خاک را به من بده که از تربت من است، حضرت در ادامه فرمود: به زودی قبر مرا در همینجا حفر خواهند کرد، پس وادارشان کن که قبر مرا هفت پله پائین برند و در آن ضریحی (شکاف در وسط گور) قرار دهند و اگر سرباز زدند تا لحد (شکاف درک جانب گور) بسازند، وادارشان کن تا آن را به وسعت دو زراع (یک متر) وک وجب قرار دهند، خدای متعال هر اندازه که خواهند برایم فراخ خواهد ساخت و چون چنین کردند، در کنار سرم رطوبتی خواهیافت، پس به سخنی که به تو خواهم آموخت سخن بگو که آب از لحد خواهد جوشید و آن را پر خواهد کرد و تو ماهیان کوچکی در آن خواهی دید، پس نانی که به تو خواهم داد برای آنها بیفکن که ماهیان آن را خواهند خورد و چون از نان چیزی نماند، ماهی بزرگی بیرون خواهد آمد و ماهیان کوچک راک بهک خواهد بلعید و چیزی از آنها باقی نخواهد گذاشت و پس از آن نا پدید خواهد گشت، وقتی ماهی بزرگ ناپدید شد، دست خود را بر آب گذار و سخنی را که به تو خواهم آموخت بر زبان آور که بعد از آن، آب فروکش خواهد کرد و چیزی از آن باقی نخواهد ماند و این کار را جز در حضور مأمون انجام مده.

سپس فرمود: ای اباصلت! فردا صبح بر این بد کار داخل خواهم شد، هر گاه از نزد وی با سر برهنه بیرون آمدم، با من سخن بگو که سخن مرا خواهی شنید و اگر با سر پوشیده خارج شدم، با من سخن مگو.

چون بامداد فردا رسید، لباس خود را پوشید و در محرابش به انتظار نشست، در همین حال غلام مأمون بر او داخل شد و عرض کرد: امیر مؤمنان را اجابت کنید، پس حضرت کفش خود را پوشید و عبای خود را بر شانه افکند و به راه افتاد و من نیز همراهی اش کردم تا اینکه بر مأمون که طبقهایی از میوه های گوناگون پیش رویش بود و خوشه انگوری در دست داشت و دانه هایی از آن را خورده بود، داخل گردید، وقتی چشم مأمون به امام رضا علیه السلام افتاد، به جانب حضرت پرید و با او معانقه کرد و میان دو چشمش را بوسید و در پهلوی خویش نشانید و آن خوشه انگور را به حضرت داد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا انگوری بهتر از این، دیده اید؟ امام رضا علیه السلام به او فرمود: چه بسا انگور خوبی که در بهشت است مأمون گفت: از این انگور میل کنید حضرت به او فرمود: مرا از خوردن آن معافم دار! مأمون گفت: غیر از خوردن، چاره ای ندارید و چرا از آن نمی خورید؟! شاید نزد شما به چیزی متهمیم؟ پس مأمون، همان خوشه انگور را برداشت و دانه ای از آن خورد و آنرا به حضرت داد، امام رضا علیه السلام سه دانه از آن خورد، سپس آنرا انداخت و از جای بر خاست، مأمون به او گفت: کجا می روید؟ حضرت فرمود: به همانجا که روانه ام ساختی، حضرت در حالی که سر مبارک خود را پوشیده بود، بیرون آمد، پس با او سخنی نگفتم تا اینکه داخل خانه شد و دستور بستن در را داد پس آن را بستم و حضرت در بستر خود خوابید و من در صحن خانه، محزون و اندوهگین ایستادم، در همین

حال جوانی خوش سیما و مجعد موی و شبیه ترین مردم به امام رضا بر من داخل شد، به طرف او دویدم و گفتم: از کجا داخل شدی در حالیکه در بسته است؟ در جوابم فرمود: آن کسی که مرا در این هنگام از مدینه به اینجا آورد، هم او از در بسته داخل خانه ساخت.

عرض کردم: شما که هستید؟ به من فرمود: من، حجت خدا بر توام، ای اباصلت! من محمد بن علی هستم، سپس به سوی پدرش رفت و داخل اتاق شد و به من نیز دستور داد داخل شوم و چون نگاه امام رضا علیه السلام به او افتاد، از جای خود جست و او را در آغوش کشید و به سینه اش چسبانید و میان دو چشمش را بوسه زد، آنگاه او را به میان بستر خود کشید و امام جواد نیز به وی دل سپرد و او را می بوسید و اسراری را با او گفت که من چیزی از آن نفهمیدم و در همان حال بر لبهای مبارك امام رضا علیه السلام، کفی دیدم که از برف سفیدتر بود و مشاهده کردم که امام جواد علیه السلام آن را با زبان خود می لیسید سپس دست خود را از سینه در پیراهنش فرو برد و چیزی شبیه به گنجشک بیرون آورد و امام جواد علیه السلام بی درنگ آن را بلعید و امام رضا علیه السلام در گذشت.

در این حال امام جواد علیه السلام فرمود: ای اباصلت! برخیز و آب و وسایل شستشو و غسل را از صندوق خانه برایم بیاور. عرض کردم: در پستو آب و وسیله شستشو و غسل نیست، پس به من فرمود: دستور را اطاعت کن و من داخل پستو شدم که ناگهان آب، و وسایل غسل را آماده دیدم، بی درنگ از آنجا بیرون آوردم و پیراهن خود را به کمرم بستم تا در غسل امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام کمک کنم که حضرت فرمود: ای اباصلت! درنگ کن زیرا کسانی جز تو با من اند و مراری خواهند کرد، پس امام جواد علیه السلام حضرت را غسل داد و چون از غسل فراغتافت، خطاب به من فرمود: به پستو خانه برو و بسته حاوی کفن و حنوطش را بیاور،پس بدانجا رفتم و بسته ای دیدم که هرگز ندیده بودم و آن را نزد امام جواد علیه السلام آوردم و حضرت با آن، پدر بزرگوارش را کفن کرد و بر وی نماز گزارد، سپس فرمود: تابوت را بیاور، عرض کرد م! پیش نجار بروم و سفارش تابوت بدهم؟ فرمود: برخیز که تابوت در پستو مهیا است، به آنجا رفتم و تابوتیافتم که هیچگاه مشاهده نکرد ه بودم و آن را نزد حضرت بردم، پس بدن نازنین امام رضا علیه السلام را پس از اینکه بر وی نماز گزارده بود، در تابوت نهاد و پاهای مبارکش را صاف کرد و دو رکعت نماز به جای آورد و هنوز به پایان نرسیده بود که تابوت از جا بلند شد و سقف خانه شکافته گشت و تابوت به آسمان رفت. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! الان است که مأمون پیش ما بیاید و امام رضا علیه السلام را از من بخواهد! بفرمائید چه کنیم؟ حضرت فرمود: خاموش باش، ای اباصلت! تابوت بزودی باز خواهد گشت، هیچ پیامبری در مشرق عالم از دنیا نرود و وصی و جانشین او در مغرب عالم نمیرد، مگر اینکه خدای متعال جسم و روح آن دو را گرد هم می آورد و هنوز سخنان حضرت به پایان نرسیده بود که سقف شکافت و تابوت فرود آمد، پس حضرت بپاخاست و بدن نازنین امام رضا علیه السلام را بیرون آورد و بر بستر وی نهاد، گویا غسل و کفن نشده است و بی درنگ فرمود: ای اباصلت! برخیز و در را برای ورود مأمون بگشا، در را گشودم و مأمون و غلامانش را پشت در دیدم، پس مأمون در حالی که اندوهگین بود و می گریست و گریبانش را چاك زده، دست بر سر می زد و می گفت: ای آقا! ای مولا و ای سید و سرور من! من داغدار تو شدم، داخل خانه گشت و نزد سر حضرت نشست و گفت: تجهیز او را آغاز کنید و دستور کندن قبر داد و همان جایگاه مورد نظر را کندند و تمام آنچه حضرت فرموده بود بی کم و کاست آشکار شد، در همین موقعکی از همنشینان مأمون به او گفت: آیا باور نمی کنی که او امام است؟!

مأمون گفت: آری (باور دارم) پس گفت: چاره ای نیست از اینکه امام باید مقدم (بر سایرین) باشد و مأمون دستور داد که سمت قبله قبری برایش حفر نمایند، در این هنگام گفتم: حضرت دستور داده است که آن را هفت پله حفر کنم و برایش ضریح (شکاف در وسط قبر) بشکافم.

مأمون گفت: جز ضریح، همه را مطابق نظر اباصلت، عمل کنید و به جای ضریح برایش لحد (شکاف درك جانب قبر) بسازید،

وقتی چشم مأمون به آب و ماهیان و... افتاد، گفت: شگفتی های امام رضا، پایان ندارد و همانگونه که در حیاتش آنها را به ما می نمود، بعد از رحلتش نیز نشان ما می دهد.

یکی از وزیران مأمون که همراه او بود به وی گفت: آیا می دانی که امام رضا چه خبری به تو می دهد؟ مأمون گفت: نه، او گفت: حضرت به تو خبر می دهد مثل دولت شما بنی عباس، هر چند تعدادتان زیاد باشد و مدتتان طولانی بشود، مثل این ماهیان است که سرانجام وقتی اجلتان برسد و مدتتان به سر آید و قدرتتان از دست برود خدای متعال مردی را از خاندان بر شما مسلط خواهد ساخت تا نابودتان گرداند، مأمون به او گفت: راست گفتی.

پس مأمون به من گفت: ای اباصلت! کلامی را که بر زبان آوردی به من بیاموز، در جوابش گفتم: به خدا سوگند! آن کلام را همین ساعت ازاد بردم، و من راست می گفتم؛ مأمون دستور به حبس من داد و امام رضا به خاک سپرده شد، مدتکسال در زندان به سر بردم تا اینکه دلتنگ شدم و وقت سحری، دست به دعا برداشتم و خدای متعال را به حق محمد و آل محمد سوگند دادم که گشایشی حاصل کند و هنوز دعای خود را به پایان نبرده بودم که امام جواد بر من داخل شد و به من فرمود: ای اباصلت! دلتنگ شده ای؟ عرض کردم: آری، به خدا سوگند! فرمود! برخیز و بیرون شو، آنگاه دست مبارک خود را به قید و بندهایی که بر من نهاده شده بود، زد و همه را گشود و دستم را گرفت و پیش چشم نگهبانان و غلامان مرا از خانه بیرون برد و همگی مرا می دیدند ولی هیچکدام نتوانستند حرفی با من بزنند و من از در بیرون رفتم، سپس حضرت به من فرمود: برو در پناه خدا که هرگز تو و او بهکدیگر نخواهید رسید.

اباصلت گفت: و تا این ساعت، با مأمون دیداری نداشته ام. [۶] .

مسعودی گفته است:

از عبدالرحمن بنحیی روایت شده که گفت: روزی خدمت مولایم و آقایم امام رضا علیه السلام بودم، در همان مسمومیتی که از دنیا رفت، ناگهان به من نگریست و فرمود: ای عبدالرحمن! چون امروز من به پایان رسید و صدای شیون بلند شد، منتظر باش که پسرم محمد، برای غسلم تو را به کمک خواهد طلبید و بعد از آن، خبر غسل من و نماز گزاردن بر من را به این متجاوز بده، مبادا اقدام نادرستی در مورد غسل ونماز من انجام دهد که از انجام صحیح آن ناتوان است.

عبدالرحمن گفت: به خدا سوگند! من همچنان خدمت آقایم بودم و او سخن می فرمود که مغرب داخل شد و مشاهده کردم که سرورم چشم از جهان فرو بست و غم و اندوه شدیدی مرا فرا گرفت، پس به حضرت نزدیک شدم که ناگهان صدایی از پشت سر، مرا آواز داد ای عبدالرحمن! آرام باش، به عقب برگشتم که دیدم دیوار شکافته شد و آقا و مولایم امام جواد علیه السلام که ردای سفیدی بر دوش و عمامه سیاهی بر سر داشت، داخل گردید. امام جواد علیه السلام فرمود: ای عبدالرحمن! برای غسل آقا و مولایت مهیا شو و بدن نازنینش را بر تخت بگذار و او را همانند جدش رسول خدا از زیر پیراهن غسل داد و چون غسلش به پایان رسید، به نماز ایستاد و من نیز با او، بر حضرت نماز گزاردیم، سپس فرمود: ای عبدالرحمن! آنچه دیدی به این متجاوز (مأمون) گزارش کن، مبادا اقدام نادرستی انجام دهد، زیرا از انجام صحیح آن ناتوان است، تمام آن شب را تا طلوع فجر خدمت مولایم امام جواد علیه السلام بودم، در آن وقت، مأمون با عده زیادی آمد و هیبتش مانع از آن شد که در سخن با او پیشدستی کنم، تا اینکه او آغاز سخن کرد و گفت: ای عبدالرحمن! ای پسرحیی! چه دروغ گوئید شما! آیا پندارید که هیچ امامی از دنیا نمی رود، مگر اینکه پسری که جانشین اوست عهده دار کفن و دفن او می گردد؟ این امام علی بن موسی در خراسان است و پسرش محمد در مدینه می باشد!

عبدالرحمن گفت: به مأمون گفتم: ای امیر مؤمنان! اکنون که آغاز سخن کردی، به سخنان من گوش فرا ده، دیروز بود که آقا و مولایم امام علیه السلام رضا چنین و چنان فرمود، به خدا سوگند! هنوز وقت نماز مغرب داخل نشده که جان به جان آفرین تسلیم کرد، من به او نزدیک شدم که ناگهان کسی از پشت سر به من گفت! آرام باش ای عبدالرحمن! او تمام حدیث را بازگو کرد

مأمون گفت: او را برایم توصیف کن، من امام جواد علیه السلام را با لباس و حالتش توصیف نمودم و دیواری را که حضرت از آن در آمد به مأمون نشان دادم و مأمون خود را بر زمین افکند و همچون گاو خرناسه می کشید و می گفت: وای بر تو مأمون! دست به چکاری زدی؟ و چه حالی داری؟ خدا لعنت کند فلانی و فلانی را که آن دو نفر بر این کار وسوسه ام کردند.[۷] .

پی نوشت ها:

[۱] مؤدبی در زمان بنی العباس شغل بود و رسم مردم این بود که برای فرزندان خود مؤدب می گرفتند و او به فرزندان آداب و علم می آموخت کما اینکه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم برای فرزندان دایه می گرفتند و او هم شیر می داد و هم ادب می آموخت.

[۲] بقره ۲: ۱۵۶.

[۳] اعراف: ۷، ۱۷۱.

[۴] اعراف: ۱.

[۵] الثاقب فی المناقب: ۵۰۹ ح ۴۳۵.

[۶] امالی: ۷۵۹ ح ۱۰۲۶.

[۷] اثبات الوصیه: ۲۰۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شفا دادن بیماران

طبری آورده است:

عباس بن سندی همدانی از بکر روایت کرده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: عمه ام از بادی که در بدنش نفوذ کرده، شکایت دارد، فرمود: او را نزد من بیاور، بکر گفت: عمه ام را خدمت حضرت بردم و چون بر او داخل شد، به عمه ام فرمود: از چه چیزی شکایت داری؟ او عرض کرد: فدایت گردم! از درد زانو می نالم، بکر گفت: پس حضرت دست مبارک خود را از روی لباس، بر زانویش کشید و با خودش چیزی فرمود، عمه ام از نزد حضرت بیرون رفت و دیگر دردی در خود نیافت. [۱] .

شیخ طوسی روایت کرده است:

محمد بن سنان گفت: از درد چشم به امام رضا علیه السلام، شکایت کردم، حضرت کاغذی برداشت و چیزی به امام جواد علیه السلام نوشت، در حالیکه دور از انتظار من بود، پس آن نامه را به خادم سپرد و مرا به همراهش، روانه کرد و به من فرمود این قضیه را کتمان کن و در حالیکه نوشته نزد خادم بود، خدمت امام جواد علیه السلام رسیدیم.

محمد بن سنان گفت: خادم، نامه را نزد امام جواد علیه السلام گشود و آن حضرت، کرارا در نامه می نگریست و سرش را به آسمان بلند می کرد و می فرمود: نجاتابنده است، سپس درد چشم من به کلی از بین رفت و بینایی ام چنان تند و تیز شد که کمتر کسی به آن پایه می رسید، ابن سنان گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: خدای متعال تو را بزرگ امت قرار دهد، چنانکه عیسی بن مریم را پیشوای بنی اسرائیل ساخت، سپس به حضرت عرض کردم: ای همتای صاحب فطرس! و از خدمتش بیرون آمدم و امام رضا علیه السلام دستور داده بود این راز را مخفی سازم و پیوسته چشمانم صحیح و سالم بود تا اینکه شفای چشم، به دست

امام جواد علیه السلام را پخش و منتشر کردم که در این هنگام درد چشمم بر گشت.

راوی گفت: به محمد بن سنان گفتم: از اینکه گفتی: ای همتای صاحب فطرس!، چه منظوری داشتی؟! او گفت: همانا خدای متعال بر فرشته ای از فرشتگان به نام فطرس، خشم گرفت و بالش را شکست و او را به جزیره ای از جزیره های دریا، در افکند، وقتی امام حسین علیه السلام به دنیا آمد، خدای متعال جبرئیل را به مبارکباد حضرت محمد فرستاد و جبرئیل دوست فطرس بود، به همین جهت به او که در آن جزیره رانده شده بود، گذشت و ولادت امام حسین علیه السلام و فرمان خدای متعال به خودش را به وی خبر داد و به فطرس گفت: آیا می خواهی تو را بر بالهایم حمل کنم و به نزد حضرت محمد ببرم تا از تو شفاعت نماید؟

فطرس گفت: آری، جبرئیل او را بر بالش برداشت و نزد حضرت محمد آورد، پس تهنیت پروردگارش را به حضرت، ابلاغ کرد و ماجرای فطرس را به عرض رساند، حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم به فطرس گفت: خودت و بال شکسته ات را به گهواره حسین علیه السلام بمال و فطرس چنین کرد، خدای متعال به برکت امام حسین، بالش را التیام بخشید و او را به جایگاهش در میان فرشتگان، باز گرداند. [۲] .

و نیز آورده است:

احمد بن محمد بن ابی نصر و محمد بن سنان گفته اند: ما، در مکه بودیم و امام رضا علیه السلام نیز آنجا تشریف داشتند، به حضرت عرض کردیم: فدایتان شویم! ما می رویم و شما در مکه تشریف دارید، اگر صلاح می دانید، نامه ای به ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) بنویسید تا بدان التیامابیم، پس نامه ای به او نوشت و ما به مدینه آمدیم و به موفق (خادم امام جواد علیه السلام) گفتیم: حضرت را (که در سن کودکی بود)، نزد ما بیاور، پس حضرت در حالیکه در بغل موفق بود، نزد ما آمد و شروع به خواندن نامه کرد و گاهی آنرا تا می کرد و زمانی در آن می نگریست و تبسم می نمود تا به پایان نامه رسید، در حالی که آنرا از قسمت بالا تا می کرد و از سمت پائین می گشود، محمد بن سنان گفت: چون از خواندن نامه فارغ گشت، پای مبارکش را حرکت داد و فرمود: نجاتابنده است! نجاتابنده است!

و احمد بن محمد گفت: سپس محمد بن سنان در این هنگام گفت: ای فطرسی! ای فطرسی! (یعنی ای کسی که شبیه امام حسینی، همو که ملك فطرس را شفاء و نجات داد). [۳] .

طبری گفته است:

احمد بن محمد بن ابی نصر گفت: من و محمد بن سنان و صفوان و عبدالله بن مغیره، در منی خدمت امام رضا علیه السلام بودیم، حضرت به من فرمود: آیا حاجتی داری؟ عرض کردم: آری، حضرت نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت و به ما داد، وقتی به مدینه رسیدیم، مسافر (خادم حضرت) او را بر شانه خود نشانده، نزد ما آورد و او در آن روز هیجده ماه داشت، نامه را به حضرت دادیم، مهر آنرا گشود و خواند، سپس سر مبارك خود را به سوی درخت خرمایی که در زیر آن قرار داشت، بلند کرد و فرمود: باح، باح. [۴] .

و نیز گفته است:

از ابو محمد عبدالله بن محمد نقل شده که گفت: عماره بن زید، برایم تعریف کرد: خانمی را دیدم که فرزند نابینای خود را، خدمت امام جواد علیه السلام آورد، حضرت دست خود را بر او کشید و او از جا بلند شد و ایستاد، چنانکه گویی چشمش ناراحتی نداشته است. [۵] .

راوندی آورده است:

از محمد بن میمون روایت شده که گفت: در مکه با امام رضا علیه السلام بودم، پیش از آنکه به خراسان عزیمت کند، به حضرت عرض کردم: می خواهم به مدینه بروم، نامه ای برای (امام) جواد علیه السلام بنویس و همراه من کن، حضرت تبسمی فرمود و

نوشت، به مدینه رسیدم و در آن حال، بینایی خود را از دست داده بودم، پس خادم، امام جواد علیه السلام را از گهواره نزد من آورد، نامه پدرش را به او دادم، حضرت به موفق خادم فرمود: مهر نامه را بگشا و آنرا باز کن، موفق نیز مهر را گشود و نامه را در برابر حضرت باز کرد، حضرت در آن نگریست و به من فرمود: ای محمد! چشمت در چه حال است؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! هر دو چشمم بیمار شدند و چنانکه می بینی، بینایی ام رفته است، حضرت فرمود: نزدیک من بیا، نزدیک او رفتم، دستش را دراز نمود و به چشمانم کشید و بینائیم باز آمد و سالمتر از گذشته بود، پس دست و پای مبارکش را بوسیدم و با چشم بینا از خدمتش مراجعت کردم. [۶] .

و نیز آورده است:

از محمد بن عمیر بن واقد رازی روایت شده که گفت: همراه برادرم که به بیماری شدید تنگی نفس مبتلا بود، بر امام جواد علیه السلام داخل شدیم، برادرم از بیماری خود، به حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود: خدای متعال از آنچه شکایت می کنی، عافیت دهد، پس از نزد حضرت بیرون آمدیم، در حالیکه بهبودافته بود و تا زنده بود، آن بیماری به سراغش نیامد.

محمد بن عمیر گفت: در هر هفته در لگن خاصره ام (مساوی پشت و پهلو بالای ران) دردی پدید می آمد. چند روزی درد آن بسیار سخت شد به طوری که از امام جواد علیه السلام خواهش کردم که برای دفعش دعا کند، حضرت فرمود: خدای متعال تو را عافیت دهد، پس تا این ساعت، اثری از آن ندیده ام. [۷] .

ابن شهر آشوب آورده است:

از ابو سلمه روایت شده که گفت: بر امام جواد علیه السلام داخل شدم، در حالی که گوشم به شدت سنگین شده بود، حضرت هنگام ورودم متوجه شده، مرا به نزد خود طلبید و دست راست مبارکش را بر گوش و سرم کشید، سپس فرمود: بشنو و حفظ کن! پس به خدا سوگند! هر آینه بعد از دعای حضرت، صداهایی را می شنوم که از گوشها مردم مخفی و پنهان است. [۸] .

پی نوشت ها:

[۱] دلایل الامامه: ۴۰۳ ح ۳۶۳.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۴۹ ح ۱۰۹۲.

[۳] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۵۰ ح ۱۰۹۳.

[۴] دلائل الامامه: ۴۰۲ ح ۳۶۱.

[۵] دلائل الامامه: ۴۰۰ ح ۳۵۵.

[۶] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۲ ح ۱.

[۷] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۷۷ ح ۵.

[۸] المناقب ۴: ۳۹۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شفعه

شیخ طوسی نقل کرده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام، راجع به مردی که نسبت به زمینی خواستار اعمال حق شفعه خود شد، پرسیدم و عرض کردم: او رفت که بهای زمین (سهم شریک) را بیاورد؛ ولی نیاورد؛ صاحب زمین چکار کند، هر گاه بخواهد آن را بفروشد؟ آیا می تواند زمین خود را بفروشد؟! باید منتظر آمدن شریک خود که همان صاحب شفعه است بماند؟ حضرت فرمود: اگر در شهر اوست، سه روز منتظرش بماند؛ اگر طی این مدت، بهای زمین را آورد، چه بهتر و گرنه، صاحب زمین، زمین خود را می فروشد و شفعه او باطل می شود؛ ولی اگر مهلت خواست تا به شهر دیگری برود و بهای زمین را از آنجا بیاورد، به اندازه زمان رفت و برگشت به آنجا، به علاوه سه روز باید منتظر بماند؛ پس اگر آمد و وجه را آورد، چه بهتر و در غیر این صورت، حق شفعه ای برای او نخواهد بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۷: ۱۶۷ ح ۷۳۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شوهر دادن دختر نابالغ

کلینی گفته است:

از محمد بن حسن اشعری روایت شده که گفت:یکی از عموزادگانم، در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشت: راجع به دختر نابالغی که عمویش، او را شوهر داده و اکنون که بزرگ شده، آن را نمی پذیرد؛ چه می فرمائید؟ حضرت با خط مبارک خود در جوابش نوشت: مجبور به ازدواج نمی شود و رد و قبول آن، به اختیار اوست. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۵: ۳۹۴ ح ۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

شکار

برقی گفته است:

از ولید بن ابان رازی، نقل شده که گفت: پسر «زاذان فروخ» در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام از مردی سؤال کرد که گهگاهی به شکار می رود؛ البته به قصد شکار، بیرون نمی رود؛ بلکه انگیزه اش از رفتن به شکارگاه، تن درستی، و صحت است. حضرت فرمود: اگر از روی لهو و هوس نباشد، اشکالی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] محاسن ۲: ۴۶۸ ح ۹۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ص

صفات امام مهدی

عبدالعظیم بن عبدالله حسنی گوید : به امام جواد علیه‌السلام عرض کردم : امید دارم که قائم آل محمد علیه‌السلام که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همچنانکه از جور و ستم پر شده باشد، شما باشید.

امام فرمود : ای اباالقاسم تمامی ما اهل بیت قیام کننده به امر الهی و هدایتگر به دین او می‌باشیم، و اما قائمی که خداوند به وسیله‌ی او زمین را از کافران و منکران پاک می‌گرداند و آن را از عدل و داد پر می‌کند، او کسی است که ولادتش بر مردم مخفی می‌ماند و شخصش از آنان غائب می‌گردد، و بردن نامش بر ایشان حرام است، و او همنام و هم کنیه‌ی پیامبر است.

و او کسی است که زمین برای او درهم پیچیده می‌شود، و هر سختی برایش آسان می‌گردد، و اصحابش به تعداد اصحاب بدر یعنی سیصد و سیزده نفر می‌باشند که از شهرهای دور کنار او جمع می‌گردند، و این تأویل آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید : «هر جا باشید خداوند شما را گرد هم می‌آورد به درستی که خداوند بر هر کار قادر و تواناست».

هرگاه این تعداد از اصحاب که مخلص می‌باشند گرد او جمع شوند خداوند امرش را ظاهر و آشکار می‌گرداند، و هنگامی که تعداد ده هزار نفر برای او جمع شدند به اجازه‌ی الهی خروج می‌کند و دشمنان خدا را پیاپی به قتل می‌رساند تا خداوند بزرگ خشنود گردد.

عبدالعظیم گوید : گفتم : ای مولایم چگونه می‌یابد که خدای بزرگ خشنود شده است؟

فرمود : در قلبش مهربانی و عطوفت القا می‌کند، و هنگامی که داخل شهر مدینه شد لات (اولی) و عزی (دومی) را خارج کرده و آنان را می‌سوزاند.

کلامه فی صفات القائم المنتظر

عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی قال : قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه‌السلام : انی لارجو ان تکون القائم من اهل بیت محمد الذی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما.

فقال علیه‌السلام : یا اباالقاسم ما منا الا و هو قائم بامر الله عزوجل، و هاد الی دین الله، و لکن القائم الذی یطهر الله عزوجل به الارض من اهل الکفر و الجحود، و یملأها عدلا و قسطا هو الذی تخفی علی الناس ولادته، و یغیب عنهم شخصه، و یحرم علیهم تسمیته، و هو سمی رسول الله صلی الله علیه و اله و کنیه.

و هو الذی تطوی له الارض، و یذل له کل صعب، و یجتمع الیه من اصحابه عدة اهل بدر، ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا، من اقاصی البلاد، و ذلک قول الله عزوجل : «این ما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر». [۱] .

فاذا اجتمعت له هذه العدة من اهل الاخلاص اظهر الله امره، فاذا کمل له العقد - و هو عشرة آلاف رجل - خرج باذن الله عزوجل، فلا یزال یقتل اعداء الله حتی یرضی الله عزوجل.

قال عبدالعظیم : فقلت له : یا سیدی و کیف یعلم ان الله عزوجل قد رضی؟

قال : یلقی فی قلبه الرحمهٔ، فاذا دخل المدینهٔ اخرج اللات و العزی فاحرقهما.

پی نوشت:

[۱] البقرهٔ : ۱۴۸.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

صبر بر مصائب

روایت شده متاعی از پارچه‌ی ایشان را که قیمت زیادی داشت، در بین راه دزدیدند، کسی که مسئولیت آن را به عهده داشت به امام نامه نوشت و گزارش امر را داد، امام به خط خود مرقوم داشت :

جانها و مالهایمان از بخششهای گوارا و امانتهای الهی است، از آنچه از این امور ما را بهره‌مند می‌سازد در سرور و خوشحالی است و آنچه از آنها که از ما می‌گیرد در مقابل آن پاداش می‌دهد، پس هر که ناراحتی‌اش بر بردباری‌اش غلبه نمود اجرش زائل می‌گردد و ما از آن به خدا پناه می‌بریم.

قوله فی الصبر فی المصائب

روی أنه حمل له حمل بز له قیمهٔ کثیرهٔ، فسل فی الطریق، فکتب الیه الذی حمله یعرفه الخبر، فوقع بخطه :

ان انفسنا و اموالنا من مواهب الله الهنیئهٔ و عواریه المستودعهٔ، یمتع بما متع منها فی سرور و غبطهٔ، و یأخذ ما اخذ منها فی اجر و حسبهٔ، فمن غلب جزعه علی صبره حبط اجره، و نعوذ بالله من ذلک.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

صله شاعر ولائی

جابربن یزید می گوید: روزی به خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب شدم و از حاجتم به او شکایت کردم.

فرمود: ای جابر در نزد ما درهمی نیست، پس از فاصله‌ی کوتاهی کمیت (شاعر نامی اهل بیت) وارد شد و به امام جواد علیه السلام عرض کرد فدایت شوم آیا اجازه می فرمائید برای شما قصیده ای بخوانم؟ امام جواد علیه السلام فرمودند بخوان. کمیت قصیده اش را برای امام علیه السلام خواند.

امام علیه السلام فرمود:

ای غلام از آن اتاق بدره ای (کیسه ای حاوی ده هزار درهم) بیاور و به کمیت بده. غلام آورد و داد.

پس کمیت گفت: فدایت شوم اجازه می فرمائید قصیده ای دیگر بخوانم؟

امام علیه السلام فرمود: بخوان. پس او قصیده‌ی دیگرش را خواند.

و امام علیه السلام فرمود: ای غلام از آن اتاق بدره ای بیاور و به کمیت بده، غلام آورد و به کمیت داد.

کمیت گفت: فدایت شوم اجازه می فرمائید قصیده‌ی سوم را بخوانم؟

امام علیه السلام فرمود: بخوان و او خواند.

امام علیه السلام به غلام دستور داد از آن اتاق بدره ای بیاور و به کمیت بده.

آنگاه کمیت گفت: به خدا سوگند برای خواسته‌ی دنیوی شما را مدح نکردم و برای این مدحم چیزی نمی خواهم، مگر صله‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را و آن حقی که خداوند بر شما واجب کرد.

پس امام به کمیت دعا کرد و به غلام فرمود آن کیسه ها را به جایشان برگردان.

جابر می گوید: من در دلم چیزی احساس کردم که امام به من فرمود در نزد من درهمی نیست و امر کرد به کمیت سی هزار درهم دادند امام فرمود:

ای جابر برخیز و داخل خانه شو، بلند شدم و به خانه داخل شدم، ولی در آن چیزی نیافتم و به سوی امام علیه السلام آمدم، و آنگاه امام علیه السلام به من فرمود: ای جابر آنچه که ما از شما مخفی می کنیم بیشتر از آن چیزی است که بر شما آشکار می سازیم. سپس دستم را گرفت مرا به خانه داخل کرد، پس از آن با پایش به زمین زد انبوهی از طلا پیدا شد[۱] فرمود: ای جابر به این نگاه کن و به احدی مگر از افراد موثق از برادران دینی خود خبر مده؛ همانا خداوند ما را بر آنچه اراده کنیم قادر ساخته است [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نقل به مضمون.

[۲] اختصاص - مفید ص ۲۶۶، ۲۶۵.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

صدقه دادن و نگهداشتن اجر آن

امام حسن عسکری علیه السلام فرموده است:

مردی بر امام جواد علیه السلام داخل شده در حالی که مسرور و خوشحال بود، حضرت به او فرمود: چگونه است که تو را خرسند و شادمان می بینم؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! از پدر بزرگوارت شنیدم که می فرمود: سزاوارترین روز، برای مسرت و خرسندی بنده خدا، روزی است که خدای متعال صدقه دادن، نیکی کردن و به برادران مؤمن خدمت نمودن را، نصیب و روزی اش کرده باشد، خوشبختانه امروز، ده نفر از برادران مؤمن که تهیدست و عیالوار بودند، از اینجا و آنجا به من مراجعه کردند و من، به همه آنها کمک کردم و شادمانی ام، از این بابت است. امام جواد علیه السلام فرمود: به جان خودم سوگند! سزاوار است خوشحال باشی، به شرطی که کار خود را ضایع نکرده باشی،ا بعد از این ضایع نسازی! آن مرد عرض کرد: چگونه کار خود را ضایع کرده باشم در حالی که از شیعیان مخلص شما هستم؟!

حضرت فرمود: (از خدا) بترس (با همین حرف)، بهقین نیکی و بخشش خود، به برادران مؤمنت را ضایع ساختی، عرض کردم: چگونه چنین است؟ ای فرزند رسول خدا!

امام جواد علیه السلام به او فرمود: سخن خدای متعال را قرائت کن که فرمود:ا أیها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی) [۱] «ای کسانی که ایمان آورده اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید.»

آن مرد عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! به کسانی که نیکی کرده ام، نه منتی نهاده ام و نه اذیت و آزارشان کرده ام.

امام جواد علیه السلام به او فرمود: همانا خدای متعال فرمود: «بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید.» و نفرمود: با منت

نهادن بر کسانی که به آنها نیکی کرده اید (یا اذیت و آزار آنها)، ضایع نکنید، (پس مراد از) اذیت در آیه همه اذیتها است آیا بنظر شما اذیت و آزار تو به آنها، مهمتر و سنگین تر است،ا اذیت و آزارت به فرشتگان محافظ خودت،ا فرشتگان مقرب خداوند،ا اذیت و آزارت به ما؟!

آن مرد عرض کرد: البته این آزار و اذیت، مهمتر و سنگین تر است.

حضرت فرمود: بی گمان، من و آنها را آزار نمودی و نیکی خود را باطل کردی! عرض کردم: چرا باطل ساختم؟

حضرت فرمود: بخاطر اینکه گفتی: چگونه کار خود را ضایع کرده باشم، در حالی که از شیعیان مخلص شما هستم، وای بر تو! آیا می دانی شیعه مخلص ما کیست؟ (عرض کرد: نه، نمی دانم، حضرت فرمود: شیعیان مخلص ما)، حزقیل مؤمن، مؤمن آل فرعون و صاحبس همان کسی که خدای متعال راجع به او فرمود: (و جاء من أقصی المدینه رجلسعی) [۲]«و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر، با شتاب فرا رسید...» و سلمان، ابوذر، مقداد و عمار می باشند، آیا تو خود را با آنان، مساوی و برابر قرار دادی؟ آیا بدینگونه ما و فرشتگان الهی را نیازردی؟! آن مرد گفت: از خدای متعال طلب آمرزش می کنم و به سوی او توبه می کنم، اما چگونه باید بگویم؟ حضرت فرمود: بگو من از موالیان و دوستداران شما و دشمن دشمنانتان و دوستدار دوستانتان می باشم، آن مرد گفت: چنین می گویم و چنین هستم، ای فرزند رسول خدا! و البته از سخنی که شما و فرشتگان الهی را خوش نیامد و خوش نیامدنتان هم جز بخاطر ناخشنودی خدای متعال نیست، توبه کردم. اینجا بود که امام جواد علیه السلام فرمود: هم اکنون، مزد و پاداش بخششهای تو، به تو باز گشت و حکم نابودی آنها، لغو شد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بقره ۲ ۲۶۴.

[۲]س: ۳۶ ۲۰.

[۳] تفسیر منسوب به امام عسکری: ۳۱۴ ح ۱۶۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

صبر و شکیبائی

حرانی گفته است:

روایت شده که محموله جامه و لباس که قیمت زیادی داشته را، برای امام جواد علیه السلام می بردند که در راه، مورد دستبرد قرار گرفت؛ کسی که محموله را برای حضرت می برد، طی نامه ای ماجرا را به اطلاع وی رساند؛ پس حضرت با خط مبارک خود نوشت: بهقین جان و مال ما، از بخششهای گوارای خدای متعال و از امانتهای اوست که به ما سپرده است؛ در شادی و سرور مورد بهره برداری قرار می گیرد و آنچه که از دست انسان گرفته می شود به جهت عطای أجر و ثواب گرفته می شود پس کسی که فریاد و فغانش، بر صبر و شکیبایی اش فائق آید، اجر و مزدش نابود شده است و ما، از این بابت به خدا پناه می بریم.[۱] .

محدث قمی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: شکیبا باش، بر ناخوش آیند، در آنچه حق مجبورت می سازد و نیز شکیبا باش، بر خوشایند، در آنچه تو را به سوی هوا و هوس، فرا می خواند. [۲] .

اربلی نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: صبر و شکیبایی بر مصیبت و اندوه، مصیبت و اندوه است بر بد خواه و شماتت کننده آن. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۶.

[۲] انوار البهیه: ۲۶۵.

[۳] کشف الغمه ۲: ۳۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ض

ضعف معده

کلینی آورده است:

از محمد بن عمرو بن ابراهیم روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام، از ضعف معده ام شکایت کردم. حضرت فرمود: حزاء [۱] را با آب خنک بنوش؛ من نیز چنین کردم و از آن، به خواسته خود رسیدم. [۲]

پی نوشت ها:

[۱] حزاءک گیاه صحرائی، شبیه کرفس است، جز اینکه برگهایش از کرفس، پهن تر می باشد.

[۲] کافی ۸: ۱۹۱ ح ۲۲۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ط

طی الارض و آزادی زندانی

شیخ مفید و طبرسی از محمد بن حسان روایت کرده اند که علی بن خالد گفت: در آن زمان که در سامرا بودم گفتند: مردی مدعی نبوت را از شام آورده و زندانی کرده اند. شنیدن این موضوع بر من گران آمد، خواستم او را ببینم به همین خاطر به زندانبانان محبت کرده و با آنان رابطه برقرار کردم تا اجازه دادند که نزد او بروم. وقتی او را دیدم بر خلاف شایعاتی که شنیده بودم وی را فردی عاقل و وارسته یافتم.

گفتم: فلانی می گویند تو مدعی نبوت هستی و به این دلیل زندانی شده ای.

گفت: هرگز، من چنین ادعایی نکرده ام، جریان من از این قرار است که: من در موضع معروف به رأس الحسین در شام که سر

مبارك امام حسین علیه السلام را در آنجا گذاشته یا نصب کرده بودند مشغول عبادت بودم.

ناگهان شخصی به نزد من آمد و گفت: برخیز برویم من بلند شدم و با او براه افتادم کمی راه رفتیم دیدم در مسجد کوفه هستم فرمود:

اینجا را می شناسی؟

گفتم: بله مسجد کوفه است. او در آنجا نماز خواند و من هم نماز خواندم، بعد با هم از آنجا بیرون آمدیم مقداری با او راه رفتم ناگاه مشاهده کردم که در مسجد مدینه هستیم.

او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و نماز خواند و من هم با ایشان نماز خواندم بعد از آنجا خارج شدم، مقداری قدم زدیم ناگاه دیدم که در مکه هستم کعبه را طواف کرد و من هم طواف کردم؟ (بنا به نقل کافی اعمال حج به جا آوردیم) بعد از آنجا خارج شدیم چند قدمی نرفته بودیم که دیدم در جای خودم که در شام به عبادت الهی مشغول بودم هستم آن مرد رفت و من در شگفتی غوطه ور بودم که خدایا او که بود و این چه کرامتی؟! یک سال از این موضوع گذشت که دیدم باز ایشان آمد و از دیدن او شاد شدم از من خواست که با او بروم من با او رفتم همچون سال گذشته مرا به کوفه، مدینه و مکه برد و به شام برگرداند.

وقتی خواست برود گفتم تو را به آن خدایی که قدرت این کار را به تو داده سوگند می دهم بگو که تو کیستی؟

فرمود: من محمد بن علی موسی بن جعفر هستم.

من این واقعه را به دوستان و آشنایان بیان کردم و ماجرا شایع شد تا اینکه مرا به اینجا آوردند و ادعای نبوت را به من نسبت دادند.

گفتم: جریان تو را به محمد بن عبدالملک زیات بیان کنم.

گفت: بگو.

من نامه ای به او که وزیر اعظم معتصم عباسی بود نوشتم و موضوع را به ایشان بازگو کردم، او در زیر نامه‌ی من نوشته بود: نیازی به آزاد کردن ما نیست، به آن کس که تو را از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه برد و باز به شام برگرداند و همه این کارها را در یک شب انجام داد بگو تا از زندان آزادت نماید.

علی بن خالد می گوید: پس از مشاهده‌ی جواب نامه از نجات او ناامید شدم با خود گفتم: بروم و به ایشان دلداری دهم وقتی به زندان آمدم دیدم مأموران زندان متحیر و سرگشته به این طرف و آن طرف می دوند.

پرسیدم: موضوع چیست؟

گفتند: آن زندانی مدعی نبوت را که به زنجیر کشیده بودیم از دیشب نیست در حالیکه درها بسته و قفلها مهر و موم است. معلوم نیست به آسمان یا زیر زمین رفته یا مرغان هوا ایشان را ربوده اند.

علی بن خالد زیدی مذهب با مشاهده‌ی این واقعه به امامت معتقد و از اعتقادی خوب برخوردار شد[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه، ص ۲۱۵ و ۲۱۴ - مناقب ج ۴ ص ۳۹۳. ارشاد ص ۳۰۴ احقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۲۸، ۴۲۷.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

طلا شدن خاک

اسماعیل بن عباس هاشمی می گوید: روز عیدی خدمت حضرت محمد جواد علیه السلام رفتم و به آن جناب از تنگی معاش

شکایت کردم آن حضرت مصلای خود را بلند کرد و از خاک سبیکه ای از طلا برگرفت یعنی خاک به برکت دست آن حضرت پاره طلای گداخته شد پس به من عطا کرد آنرا به بازار بردم شانزده مثقال بود[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال ج ۳، ص ۳۸۴.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

طی الارض از مدینه به خراسان

معمر بن خلاد می‌گوید: امام جواد علیه‌السلام در مدینه به من گفت: «ای معمر! سوار شو.»

گفتم: «به کجا؟» حضرت فرمود: «همانگونه که به تو گفته می‌شود، سوار شو.»

پس سوار شدم تا اینکه به صحرایی رفتیم و به یک وادی رسیدیم که در آن تپه و دره‌ای بود.

حضرت فرمود: «تو اینجا باش.»

من آنجا ایستادم و ایشان رفت و بعد برگشت.

عرض کردم: «فدایت شوم کجا بودی؟!»

حضرت فرمود: «پدرم را همین ساعت دفن کردم.»

پدر بزرگوار آن حضرت در خراسان بود. [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار ج ۴۹.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

طی الارض

علی بن خالد می‌گوید:

در زمان خلافت معتصم شخصی را به اتهام آن که ادعای پیامبری کرده است با بند آهنین به گوشه‌ی زندان افکندند، من که کنجکاو شده بودم برای ملاقات او بدانجا رفتم و دربان را چیزی دادم تا مرا نزد او راه دهد. چون زندانی را دیدم و اندکی با او صحبت کردم دانستم که مردی است در کمال فهم و فراست ذهن و کیاست.

پرسیدم: «تو کیستی و چه ادعایی داری؟»

گفت: «من اهل شام هستم و سالها در مسجدی که محل سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود به عبادت مشغول بودم، روزی رو به قبله نشسته بودم و به ذکر حقتعالی مشغول بودم که ناگاه شخص جوانی پیش روی من پدید آمد و گفت: برخیز برویم. پس برخاستم و همراه او راهی شدم، چون مقداری حرکت کردیم خود را در مسجد کوفه دیدم.

گفت: این جا را می‌شناسی؟

گفتم: آری، مسجد کوفه است.

پس او به نماز ایستاد و من هم بدو اقتدا کردم و چون از نماز فارغ شدیم از مسجد خارج گشتیم، هنوز چند قدمی نرفته بودم که خود را در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه دیدم، با هم به روضه‌ی مبارکه وارد شدیم. او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و من نیز سلام کردم. او به نماز ایستاد و من نیز مشغول نماز شدم. پس از ادای نماز بیرون آمدیم، باز چند قدمی نرفته، خود را در مکه مکرمه دیدم! فرمود: اینجا را می‌شناسی؟

گفتم: آری، این جا مکه است. و به طواف مشغول شدیم، آنگاه از مکه بیرون آمدیم و ناگاه خود را دوباره در مسجد رأس الحسین یعنی همان جای اول دیدم.

از این حال در شگفت بودم تا آن که سال دیگر در همان اوقات، آن شخص آمد و دیگر بار مرا برای زیارت اماکن متبرکه همراه برد و چون خواست از من جدا شود او را قسم دادم و گفتم: تو را سوگند می‌دهم به حق آن کسی که چنین توانی به تو داده است که خود را معرفی کنی.

فرمود: «من محمد بن علی بن موسی (حضرت جواد علیه‌السلام) می‌باشم.»

روز دیگر این جریان را با دوستان خود در جلسه‌ای در میان گذاشتم ولی آنان این خبر را افشا کرده و به وزیر معتصم (محمد بن عبدالملک زیات) اطلاع دادند. او نیز مرا به جرم ادعای نبوت دستگیر کرد در حالی که چنین ادعایی ندارم و حقیقت امر را برای او شرح دادم ولی او به استهزاء گفت: او را آزار کنید تا یک شبه از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه و آنگاه دوباره به شام بازگردد.»

علی بن خالد می گوید:

در یکی از روزهای دیگر که به ملاقات زندانی رفتم نگهبانان را دیدم که مضطرب و پریشانند. گفتم: «چه شده است؟»

گفتند: «آن زندانی، دیشب غائب شده با آن که با غل و زنجیر بسته شده بود. معلوم نیست به زمین فرو رفته یا به آسمان رفته است.»

من دانستم که او از انفاس قدسیه‌ی حضرت جواد الائمه علیه‌السلام آزادی یافته است. [۱] .

پی نوشت:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۸.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

طی الارض امام جواد

طبری گفته است:

احمد بن سعید از منخل بن علی روایت کرده است که گفت: امام جواد را در سامرا، ملاقات نمودم و هزینه ی سفر به بیت المقدس را از او خواستم، حضرت صد دینار به من عطا کرد، آنگاه فرمود: چشمهایت را ببند، چشمهای خود را بستم، سپس فرمود: باز کن، ناگهان دیدم در بیت المقدس و زیر گنبد، قرار دارم و شگفت زده شدم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۳۹۹، ح ۳۵۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

طلب خیر

اللهم ان خیرتک فیما استخرتک فیه تنیل الرغائب و تجزل المواهب و تغنم المطالب و تطیب المکاسب و تهدی الی اجمل المذاهب و تسوق الی احمد العواقب و تقی مخوف التوائب.

اللهم انی استخیرك فیما عزم رأیی علیه و قادئی عقلی الیه، فسهل اللهم فیه ما توعر و یسر منه ما تعسر و اکفنی فیه المهم و ادفع به عنی کل ملم و اجعل یا رب عواقبه غنما و مخوفه سلما و بعده قربا و جدبه خصبا، و ارسل اللهم اجابتی و انهج طلبتی و اقض حاجتی و اقطع عنی عوائقها و امنع عنی بوائقها.

بار خدایا درباره‌ی آنچه من از تو خواستار خیر و خوشی در آن هستم خیر بخشی تست که به امیال و خواسته‌ها نائل می‌سازد و بخششها را زیاد می‌کند و (خواهنده را) به مقاصدش می‌رساند و هر گونه کسب و کار را پاکیزه می‌نماید و به نیکوترین راهها هدایت کرده و به سوی عواقب ستوده سوق می‌دهد و از حوادث خوفناك نگه می‌دارد، بار خدایا در آنچه رأی من قصد انجام آن را داشته و عقلم مرا به سوی آن می‌کشد از تو طلب خیر می‌کنم، بار الها دشوارهائی را که در این راه است سهل گردان و سختی‌های آن را آسان فرما و مهمات مرا کفایت کن و تلخی و ناگواری را از من دور گردان، پروردگار عواقب آن را رستگاری و خوفش را سلامت و دوریش را نزدیك و قحطی آن را فراوانی قرار بده، خدایا اجابت دعایم را بفرست و خواسته‌ام را عطاء کن و حاجتم را برآور و موانع آن را از من دور کن و شرورش را از من باز دار.

- و اعطنی اللهم لواء الظفر و الخیرة فیما استخرتك و وفور المغنم فیما دعوتك و عوائد الافضال فیما رجوتك، و اقرنه اللهم بالنجاح و خصه بالصلاح و ارنی اسباب الخیرة فیه واضحة و اعلام غنمها لائحة و اشدد خناق تعسیرها و انعش صریخ تکسیرها، و بین اللهم ملتبسها و اطلق محتبسها و مکن اسها حتی تکون خیرة مقبلة بالغنم مزیلة للغرم عاجلة للنفع باقیة الصنع انک علی بالمزید مبتدی بالجود.

بار خدایا در مورد آنچه از تو طلب خیر نمودم پرچم پیروزی و نیکی را به من عطاء فرما و درباره‌ی آنچه تو را خواندم از غنیمت فراوان برخوردار کن، و زیاده بر آنچه از فضل تو امیدوارم به من ارزانی دار، بار الها عاقبت کارم را قرین رستگاری کن و به صلاح و شایستگی مخصوص گردان و اسباب خیر را در این مورد بر من واضح و روشن و علائم بهره‌مندی را لائح و آشکار فرما، و دشواریهای آن را بر طرف نما، و نارسائیها و شکستهای آن را جبران کن، و مواضع ابهام و اشتباه آن را خدایا روشن گردان، و موانع را از سر راه آن بردار، و پایه و اساسش را محکم کن تا ثمره‌ی ممتازی ببار آید که با غنیمت توأم و زائل کننده‌ی رنج و مشقت باشد، و زودتر نفع رساند و آثار خیرش باقی بماند زیرا تو توانا هستی که زیاد احسان کنی و به جود و بخشش ابتداء کننده‌ای.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

طلب درگذشت

اللهم ان الرجاء لسعهٔ رحمتک انطقنی باستقالتک و الامل لاناتک و رفقک شجعنی علی طلب امانک و عفوک، ولی یا رب ذنوب قدو اجهتها اوجه الانتقام و خطایا قد لاخظتها اعین الاصطلام و استوجبت بها علی عدلک الیم العذاب و استحققت باجتراحها مبیر العقاب و خفت تعویقها لاجابتی و ردها ایای عن قضاء حاجتی بابطالها لطلبتی و قطعها لاسباب رغبتی من اجل ما قد انقض ظهری من ثقلها و بهظنی من الاستقلال بحملها، ثم تراجعت رب الی حلمک عن الخاطئین و عفوک عن المذنبین و رحمتک للعاصین، فاقبلت بثقتی متوکلا علیک طارحا نفسی بین یدیک شاکیا بثی الیک، سائلا ما لا استوجبه من تفریج الهم و لااستحقه من تنفیس الغم مستقیلا لک ایای واثقا مولای بک.

بار الها امیدواری بر وسعت رحمت تو زبان مرا به طلب گذشت از گناهان به سخن در آورده و آرزومندی برفق و مدارای تو مرا بر امان خواهی و طلب عفو تو دلیرم نموده است، و پروردگارا مرا گناهانی است که چهره‌های انتقام با آنها مواجه بوده و خطاهائی است که دیدگان مجازات بدان‌ها نگرانند و من به علت آن گناهان در پیشگاه عدل تو مستوجب عذاب دردناکی بوده و به ارتکاب آنها سزاوار عقوبت مهلکی گشته‌ام و ترس آن دارم که دعای من مورد اجابت واقع نگردیده و بدون بر آمدن حاجاتم به سوی من مردود گردد و مطلوب من باطل شده و رشته‌ی اسباب رغبت من در نتیجه‌ی آن معاصی که سنگینیش پشتم را در هم شکسته و حمل آن مرا به زحمت و رنج انداخته است قطع گردد، آنگاه پروردگارا به سوی تو برگشتم که تو با خطاکاران حلم می‌ورزی و گناهکاران را عفو می‌کنی و به نافرمانان رحمت می‌آوری پس با وثوق و اعتماد، بر تو توکل کرده و به سویت روی آورده و خود را در پیشگاه تو افکندم و شکایتم را به سوی تو آوردم و از تو خواهانم که هم و غم مرا گشایش دهی و حزن و اندوهم را برطرف کنی اگر چه مستوجب آن نباشم و از من درگذری که من ای مولایم به (رحمت) تو وثوق و اعتماد دارم.

اللهم فامنن علی بالفرج و تطول بسهولهٔ المخرج و ادللنی برأفتک علی سمت المنهج و ارلفنی بقدرتک عن الطریق الاعوج و خلصنی من سجن الکرب باقالتک، و اطلق اسری برحمتک و طل علی برضوانک وجد علی باحسانک و اقلنی عثرتی و فرج کربتی و ارحم عبرتی و لاتحجب دعوتی واشدد بالاقالهٔ ازری و قوبها ظهری و اصلح بها امری و اطل بها عمری و ارحمنی یوم حشری و وقت نشری انک جواد کریم غفور رحیم.

بارالها بگشایش در کارها و به سهولت خروج از گرفتاریها بر من منت بگذار و به رأفت و مهربانی خود مرا به راه راست دلالت فرما و به قدرت خویش از راه کج و غیر مستقیم دور گردان و بدر گذشتن خود از گناهان من مرا از زندان محنت و گرفتاری رهائی بخش و به رحمت خود از قید اسارت آزادم گردان و با رضایتت از من بر من منت بنه، و به احسان خود بر من بخشش کن و از لغزشم درگذر و گره اندوه مرا بگشا و به اشک چشمم ترحم فرما و دعای مرا از استجابت محجوب منما و نیروی مرا به وسیله‌ی درگذشتن از من فزونی بخش و به سبب آن پشتم را قوی گردان و کارم را اصلاح کن و به من طول عمر مرحمت فرما و به روز حشر و نشر به من رحم کن که توئی بسیار بخشنده‌ی کریم و آمرزنده‌ی مهربان.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

طلب توبه

اللهم انی قصدت الیک باخلاص توبهٔ نصوح و تثبیت عقد صحیح و دعاء قلب قریح و اعلان قول صریح.

اللهم فتقبل منی مخلص التوبهٔ و اقبال سریع الاوبهٔ و مصارع تخشع الحوبهٔ، و قابل رب توبتی بجزیل الثواب و کریم المآب و حط العقاب و صرف العذاب و غنم الایاب و ستر الحجاب.

بارالها با توبه‌ی خالص و صحیح و با عقیده‌ی ثابت و درست و با دعای دل دردمند و با اعلان قول صریح قصد پیشگاه تو را کرده‌ام.

خدایا از من توبه‌ی خالص و زود به سوی تو رو آوردن و از ترس گناه به خاک افتادن‌ها را قبول کن.

پروردگارا توبه‌ی مرا به پاداش فراوان و سرانجامی نیکو و ریزش عقوبت گناهان و برگردانیدن عذاب و غنیمت بازگشت به درگاه تو و پرده پوشی گناهانم مقابله کن.

و امح اللهم ما ثبت من ذنوبی و اغسل بقبولها جمیع عیوبی و اجعلها جالیهٔ لقلبی، شاخصهٔ لبیرهٔ لبی، غاسلهٔ لدرنی، مطهرهٔ لنجاسهٔ بدنی، مصححهٔ فیها ضمیری، عاجلهٔ الی الوفاء بها بصیرتی. و اقبل یا رب توبتی فانها تصدر من اخلاص نیتی، و محض من تصحیح بصیرتی و احتفالا فی طویتی و اجتهادا فی نقاء سریرتی و تثبیتا لانابتی و مسارعهٔ الی امرک بطاعتی.

بارالها آنچه از گناهان من در نامه‌ی اعمالم ثبت شده محو گردان و با قبول توبه‌ام تمام عیوب مرا بشوی و آن را موجب روشنی دل و شاخص دیده‌ی عقل و شوینده‌ی چرک و پاک کننده‌ی پلیدی بدن و تصحیح کننده‌ی ضمیر من قرار بده و بصیرت مرا در مورد وفای آن معجل گردان.

پروردگارا و توبه‌ی مرا که از خلوص نیت من صادر می‌شود و محضی از درست کردن بصیرتم و اجتماعی در اندرون وجدانم و کوششی در پاکی باطنم و پایداری برای بازآمدن و شتافتن به سوی فرمانت به اطاعتم باشد بپذیر.

و اجل اللهم بالتوبهٔ عنی ظلمهٔ الاصرار و امح بها ما قدمته من الاوزار واکسنی لباس التقوی و جلابیب الهدی، فقد خلعت ربق المعاصی عن جلدی و نزعت سربال الذنوب عن جسدی مستمسکا رب بقدرتک مستعینا علی نفسی بعزتک مستودعا توبتی من النکث بخفرتک معتصما من الخذلان بعصمتک مقارنا به لاحول و لاقوهٔ الا بک.

بارالها با این توبه‌ی من تاریکی اصرار بر گناهان را از من بزدای و گناهانی را که پیش از این کرده‌ام محو کن و لباس تقوی و جامه‌ی هدایت بر من بپوشان که من بند معاصی را از دست و پایم بگشودم و جامه‌ی گناهان را از تن خود درآوردم در حالی که پروردگارا به رشته‌ی قدرت تو چنگ زده و از عزت و نیروی تو بر نفس خود یاری می‌طلبم با سپردن توبه‌ام از پیمان شکنی به حمایت تو و با چنگ زدن به رشته‌ی عصمت تو از خواری با قرین نمودن این سخن که نیست جنبش و نیروئی جز به تو.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

طلب حج

اللهم ارزقنی الحج الذی افترضته علی من استطاع الیه سبیلا و اجعل لی فیه هادیا و الیه دلیلا. و قرب لی بعد المسالک و اعنی علی تأدیهٔ المناسک و حرم باحرامی علی النار جسدی و زد للسفر قوتی و جلدی.

و ارزقنی رب الوقوف بین یـدیک و الافاضـهٔ الیک و اظفرنی بالنجـح بوافر الربـح و اصدرنی رب من موقف الحج الاکبر الی مزدلفهٔ المشـعر، و اجعلها زلفهٔ الی رحمتک و طریقا الی جنتک، وقفنی موقف المشـعر الحرام و مقام وقوف الاحرام و اهلنی لتأدیهٔ المناسک و نحر الهـدی التوامک بـدم یثـج و اوداج تمج و اراقهٔ الدماء المسـفوحهٔ و الهدایا المذبوحهٔ و فری اوداجها علی ما امرت و التنفل بها کما و سمت.

بارالها حجی را که بر شـخص مسـتطیع (با شـرایط معینه) واجب گردانیـده‌ای نصـیب من فرما و در انجام آن برایم هدایت کننده‌ای و برای رفتن به سوی آن رهنمـائی قرار ده، و راههـای دور را بر من نزدیک گردان و بر ادای مناسک حـج یاریم کن و با بسـتن احرام (که ۲۴ چیز بر محرم حرام می‌شود تو نیز) بـدن مرا به آتش دوزخ حرام گردان و برای (تحمل مشـقات) این مسافرت نیرو و چابکی مرا زیاد کن.

پروردگارا وقوف مرا در پیشـگاه خود و برگشتن به سویت را برایم روزی فرما و مرا به سود سرشار (در نتیجه‌ی انجام مراسم حج) بر نجاح و رستگاری پیروز گردان و ای پروردگار من مرا از موقف حج اکبر به مزدلفه و مشعر برگردان و این عمل را مایه‌ی تقرب من بجوار رحمت خویش و راهی بسوی بهشت خود قرار بده و مرا در موقف مشـعر الحرام و مقام وقوف احرام توفیق وقوف ده و بانگ شـادی مرا برای ادای مراسم حـج و کشـتن قربانی‌هـای فربه بـا خونی که می‌جهـد و رگهـائی که لرزیـده و خون می‌فشانـد و ریختن خونهای ریختنی و قربانیهای سـر بریـده و بریـدن رگهای آنها بر طبق آنچه دسـتور داده‌ای و انجام زیاده بر واجب با آنها آنگونه که نشان کرده‌ای بلند گردان.

و احضـرنی اللهم صـلوهٔ العید راجیا للوعد خائفا من الوعید حالقا شعر رأسی و مقصرا و مجتهدا فی طاعتک مشمرا رامیا للجمار بسبع بعد سبع من الاحجار.

و ادخلنی اللهم عرصهٔ بیتک و عقوتک و محل امنک و کعبتک و مساکینک و سوالک و محاویجک.

و جـد علی اللهم بوافر الاجر من الانکفاء والنفر. و اختم اللهم مناسک حجی و انقضاء عجی بقبول منک لی و رأفهٔ منک بی یا ارحم الراحمین.

بارالهـا مرا برای اقامه‌ی نماز عیـد توفیق حضورم ده در حالی که به وعـده‌ی تو امیـدوار و از وعیـد تو بیمناک و موی سـر تراشـیده و نـاخن گرفته و در طـاعت تو کوشا بوده و در کار جمار و انـداختن هفت دانه پس از هفت دانه سـنگریزه عامل باشم. و خـدایا مرا به عرصه‌ی بیت خود و اطراف آن که محـل امن تو و قرارگـاه کعبه‌ی تو و پناهگاه بیچارگان و سائلین و نیازمنـدان است داخل فرما. و پاداش برگشتن و کوچ از منی را به مکه بر من فراوان بخش.

بـار خـدایا مناسـک حـج مرا و اعمـال و آداب آن را خـاتمه بخش و ضـمن پـذیرش و قبول آن به من رأفت و مهربـانی فرمـا ای که مهربانترین مهربانانی.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

طلب حاجات

جـدیر من امرته بالـدعاء ان یـدعوک و من وعـدته بالاجابهٔ ان یرجوک، ولی اللهـم حاجهٔ قد عجزت عنها حیلتی و کلت فیها طاقتی و

ضعف عن مرامها قوتی، و سولت لی نفسی الامارة بالسوء و عدوی الغرور الذی انا منه مبلو ان ارغب الیك فیها.

اللهم و انجحها بایمن النجاح و اهدها سبیل الفلاح و اشرح بالرجاء لاسعافک صدری و یسر فی اسباب الخیر امری و صور الی الفوز ببلوغ ما رجوته بالوصول الی ما املته.

(خدایا) کسی را که به دعاء کردن فرمان دادی سزاوار است که تو را بخواند و آن را که به اجابت دعایش وعده دادی شایسته است که به تو امیدوار باشد، خدایا مرا حاجتی است که تدبیر و چاره‌جوئی من از بر آوردن آن عاجز است و طاقتم در برابر آن در مشقت و نیروی من از رسیدن به آن ضعیف و ناتوان، و نفس من که زیاد به بدی‌ها امر می‌کند و دشمن من که غرور است و من به آن مبتلاء هستم مرا اغواء می‌کند که درباره‌ی حاجت خود از تو اعراض کنم.

بار خدایا به بهترین راه پیروزی آن را برآورده کن و سینه‌ی مرا به امید برآمدن حاجتم بگشا و در این کار اسباب خیر را برایم آسان نما و با رسیدن بدان چه امید آن را داشته و به وصولش آرزومندم راه فلاح و رستگاری را به من بنمای.

- و وفقنی اللهم فی قضاء حاجتی ببلوغ امنیتی و تصدیق رغبتی، و اعذنی اللهم بکرمک من الخیبة و القنوط و الاناة و التثبیط.

اللهم انک ملیء بالمنائح الجزیلة و فی بها و انت علی کل شیء قدیر بعبادك خبیر بصیر [۱] .

خدایا توفیقم بده که در برآمدن این حاجت به آرزویم رسیده و رغبت خود را بازیابم.

و خدایا مرا به کرمت از خسران و ناامیدی و انتظار و تعویق در پناهت بدار.

بارالها توئی که عطایا و بخشش‌های فراوانی داری و به وعده‌ی خود وفا کننده‌ای و تو بر هر چیز قادر و توانائی و به حال بندگانت آگاه و بینائی.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

طی الارض حضرت

طبری گفته است:

احمد بن سعید از منخل بن علی روایت کرده است که گفت: امام جواد را در سامرا، ملاقات نمودم و هزینه سفر به بیت المقدس را از او خواستم، حضرت صد دینار به من عطا کرد، آنگاه فرمود: چشمهایت را ببند، چشمهای خود را بستم، سپس فرمود: باز کن، ناگهان دیدم در بیت المقدس و زیر گنبد، قرار دارم و شگفت زده شدم.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۳۹۹، ح ۳۵۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

طواف خانه خدا

شیخ طوسی نقل کرده است:

از محمد بن فضیل روایت شده که گفت: در پرسشی خدمت امام جواد علیه السلام عرض شد:ک دور سعی کردم و وقت نماز صبح فرا رسید؟ در جواب فرمود: نماز بگزار؛ سپس باز گرد و سعی را تمام کن و بدان که در طواف واجب، روا نیست که طواف کننده غیر از دعا واد خدا و قرائت قرآن کریم، حرفی به زبان آورد، راوی گفت: در طواف مستحبی که طواف کننده، برادر مؤمنش را می بیند و به او سلام می دهد و در باب دنیا و آخرت،سخنانی رد و بدل می نماید؟

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۵: ۱۲۷ ح ۴۱۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

طواف کردن به نیابت معصومین

کلینی گفته است:

از موسی بن قاسم روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: می خواستم از طرف شما و از طرف پدر بزرگوارتان طواف کنم؛ اما به من گفتند: از طرف جانشینان رسول اکرم طواف کردن روا نیست. حضرت به من فرمود: هر اندازه می توانی، طواف کن که البته جایز است.

سه سال بعد به حضرت عرض کردم: همانا من از شما اجازه گرفتم که به نیابت شما و پدر بزرگوارتان طواف نمایم و شما اجازه دادید و من، از طرف شما و پدرتان طواف فراوان بجای آوردم؛ سپس حقیقتی به دلم راهافت و آن را عملی کردم.

حضرت فرمود: آن چیست؟

عرض کردم: روز اول از طرف رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم طواف نمودم؛ پس حضرت سه مرتبه فرمود: درود خداوند بر رسول خدا باد؛ روز دوم از طرف امیر مؤمنان، روز سوم به نیابت امام حسن، روز چهارم به نیابت امام حسین، روز پنجم از طرف امام سجاد، روز ششم از طرف امام محمد باقر، روز هفتم به نیابت امام جعفر صادق، روز هشتم به نیابت جد بزرگوارت امام موسی کاظم و روز نهم از طرف پدر بزرگوارت امام رضا و روز دهم به نیابت خودتان، ای سید و سرور من! طواف کردم و اینان، کسانی هستند که بین خود و خدای متعال، ولایتشان را گردن نهاده ام.

حضرت فرمود: بنابراین، به خدا سوگند! بین خود و خدایت، دینی را پذیرفته ای که خدای متعال، جز آن را از بندگان خود قبول نمی کند.

عرض کردم: چه بسا به نیابت مادر گرامی ات، حضرت فاطمه هم طواف کرده ام، چنانکه گاهی هم انجام نداده ام.

حضرت فرمود: از طرف مادرم، زیاد طواف کن؛ چه اینکه این، بهترین کاری است که می توانی انجام دهی؛ انشاء الله. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۳۱۴ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

طواف نسا و نوشیدن آب زمزم

شیخ طوسی روایت کرده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام را در شب زیارت (یازدهم ذیحجه)، دیدم که طواف نساء به جای آورد و نماز طواف را پشت مقام، اقامه فرمود؛ سپس داخل زمزم شد و با دست مبارکش بوسیله سطلی که نزدیک حجر الاسود بود از آن، آب کشید و از آن آب نوشید و به قسمتهایی از بدن شریفش نیز پاشید؛ سپس دو مرتبه در چاه زمزم، سرکشید و نظر کرد. وکی از شیعیان به من خبر داد کهکسال بعد، حضرت را دیده که همان کار را انجام داده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۴۳۰ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

طلاق

شیخ طوسی گفته است:

از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده که گفت: به همراه گروهی از شیعیان، نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام فرستادم و جواب آن با خط حضرت، به این شرح به دستم رسید؛ آنچه راجع به دخترت و همسرش نوشته بودی، دریافت کردم؛ خدای متعال آنچه را خواهان سامان گرفتنش هستی، به سامان آورد؛ اما آنچه در مورد عدم وفا و عهد شکنی دامادت بوسیله طلاق و اقدام او در چند نوبت نگاشته ای، پس ملاحظه کن - خدا تو را رحمت کند! - چنانکه او، از دوستان و پیروان ما و قایل به قول ما است که طلاقی بر او نیست (طلاق نمی دهد و نباید بدهد) چه اینکه کاری (طلاق) را که نسبت به آن جاهل است (نسبت به آن اجنبی است و با آن سنخیتی ندارد) انجام نمی دهد و هر گاه از موالیان و پیروان ما نیست، دخترت را از وی باز ستان که او، بدون تردید قصد و غرضی جز جدایی ندارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۸: ۵۷ ح ۱۸۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ

اول زمستان ۱۳۸۷.

ظ

ظهور نهمین نور ولایت

حکیمه - دختر حضرت موسی بن جعفر و عمه‌ی امام محمد جواد علیهم‌السلام، حکایت کند:

چون هنگام ولادت حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام نزدیک شد، حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه‌السلام مرا به همراه همسرش، خیزران - مادر حضرت جواد علیه‌السلام - با یک نفر قابله (ماما) داخل یک اتاق قرار داد و درب اطاق را بست.

وقتی نیمه‌ی شب فرا رسید، ناگهان چراغ خاموش شد و اتاق تاریک گشت؛ و ما ناراحت و متحیر شدیم که در آن تاریکی، در چنین موقعیتی حساس چه کنیم؟

در همین تشویش و اضطراب به سر می‌بردیم که ناگاه درد زایمان برخیزران عرض شد؛ و اندکی بعد وجود مبارک و نورانی حضرت ابوجعفر، محمد جواد علیه‌السلام از مادر تولد یافت و با ظهور طلیعه‌ی نورش تمام اتاق روشن گشت.

حکیمه گوید: به مادرش، خیزران گفتم: خداوند کریم به واسطه‌ی وجود مبارک و نورانی این نوزاد عزیز، تو را از روشنائی و نور چراغ بی‌نیاز گردانید.

پس چون نوزاد بر زمین قرار گرفت، نشست و نور تشعشع انوار الهی، تمام اطراف بدنش را فرا گرفت، تا آن که صبح شد و پدر بزرگوارش حضرت ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیهماالسلام تشریف آورد؛ و با لبخندی نوزاد عزیز را در آغوش گرفت؛ و پس از لحظه‌ای او را در گهواره نهاد و به من فرمود: ای حکیمه! سعی کن که همیشه کنارش باشی.

حکیمه در ادامه‌ی حکایت چنین گوید: چون روز سوم مولود فرا رسید، آن نوزاد عزیز چشم‌های خود را به سوی آسمان بلند نمود و بعد از آن نگاهی به سمت راست و سمت چپ کرد و سپس با زبان صریح و فصیح اظهار داشت:

«أشهد أن لا اله الا الله، وحده لا شریک له، و أن محمدا عبده و رسوله».

و هنگامی که شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان جاری کرد، بسیار تعجب کردم و در حیرت قرار گرفته و با همان حالت از جای خود برخاستم و به حضور حضرت رضا علیه السلام آمدم و گفتم: صحنه ای بسیار عجیب و شگفت‌آوری را دیدم!

امام علیه‌السلام فرمود: چه چیزی را مشاهده کرده‌ای؛ که باعث شگفتی تو گشته است؟

در جواب حضرت گفتم: این نوزاد کوچک چنین و چنان گفت، و تمام جریان را برایش بازگو کردم.

همین که امام رضا علیه‌السلام سخن مرا شنید، تبسمی نمود و سپس فرمود: چیزهای معجزه‌آسا و حیرت‌انگیز بیشتری را نیز مشاهده خواهی کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ص ۵۱۴، ح ۴۳۲، مناقب ابن شهرآشوب: ج ۴، ص ۳۹۴.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

ع

عبدالعظیم حسنی

حضرت عبدالعظیم که در شهر ری مدفون است از اصحاب و روات امام جواد و امام هادی علیهماالسلام بوده و به چهار پشت به امام حسن مجتبی می‌رسد بدین ترتیب عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن علیه‌السلام عبدالعظیم علیه‌السلام وقتی که از خلیفه‌ی وقت گریزان بود وارد ری شد و در سردابی در خانه‌ی مردی از شیعیان در سکهٔ الموالی پنهان شد و مشغول عبادت گردید روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می گذرانید و گاهگاهی مخفیانه به زیارت قبری که در مقابل قبر اوست می‌رفت و صاحب آن قبری مردی از فرزندان موسی بن جعفر علیهماالسلام (حمزهٔ بن موسی) است.

حضرت عبدالعظیم مدتها در آن سرداب گذرانید و شیعیان کم کم از این ماجرا آگاه شده و بیشتر او را شناختند و در این اثنا مردی از شیعیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که آن حضرت فرمود مردی از فرزندان من از سکهٔ الموالی (نام محلی) برداشته می‌شود و کنار درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب دفن می‌شود و اشاره به مکانی فرمود که او را در آنجا به خاک سپرده‌اند!

آن مرد پس از بیدار شدن نزد صاحب درخت رفت و خواست درخت و مکان آن را از وی خریداری کند، صاحب درخت پرسید آن درخت و مکان آن را برای چه می‌خواهی؟

مرد خواب دیده تفصیل خواب خود را به او گفت صاحب درخت نیز به همین تفصیل خوابی را که دیده بود به او گفت و جای درخت را با تمامی باغ برای دفن آن حضرت و شیعیان دیگر وقف نمود.

پس از اندک مدتی، عبدالعظیم علیه‌السلام بیمار گردید و وفات نمود و چون بدنش را برای غسل برهنه کردند در گریبانش ورقه‌ای دیدند که خودش را معرفی کرده و نسبش را به دین مضمون ذکر نموده بود:

انا ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سرور الفؤاد صفحه‌ی ۲۲۲ نقل از نقد الرجال تفرشی.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

علی بن مهزیار

بنا به نقل نجاشی اصل ایشان از دورق (قصبه ای از بخش فلاحیه شادگان) و ساکن اهواز بود. پدرش نصرانی بوده و بعد اسلام آورده است گفته اند که علی در حالی که اسلام آورده کودکی بیش نبود و خداوند معرفت اسلام را به وی احسان کرد و به فقاهت موفق ساخت.

وی از امام رضا و حضرت جواد علیهماالسلام روایت نموده است و از اصحاب ویژه‌ی امام جواد علیه السلام به شمار می رود.

ایشان وکیل امام و در نزد آن حضرت دارای منزلت بزرگی بود و همچنین علی بن مهزیار صحابی امام هادی علیه السلام و در برخی نواحی وکیل ایشان نیز بود.

آنجناب شخصیتی مورد وثوق کامل و امین و متعبد بود که مفاهیم بلند و تعدد توقیعات صادر شده از ناحیه‌ی معصومین علیهم السلام دلیل متقن این مدعا می باشد.

تعابیر ائمه طاهرین در حق این بزرگمرد ولائی هر انسان پژوهشگر آشنا با طرز بیان آن امرای بیان و امنای خدا، ولی نعمتان مطلق هستی را به اعجاب وا می دارد.

به عنوان نمونه توجه شما را به یکی از توقیعات امام محمد تقی علیه السلام خطاب به شیعه ولائی صاحب سربلند همت (علی بن مهزیار) جلب می کنیم:

ای علی، خداوند پاداش تو را نیکو گرداند و تو را در بهشتش جای داده از خواری دنیا و آخرت حفظ نماید و با ما (اهل بیت) محشور گرداند، ای علی من تو را امتحان کردم و در خیرخواهی، فرمانبرداری، خدمت، بزرگداشت و به جای آوردن آن چه بر تو واجب است آزموده ام پس اگر بگویم مانند تو را ندیده ام امید دارم که صادق باشم، خداوند نعمات جنات الفردوس را به شما پاداش دهد.

جایگاه و خدمت شما در گرما و سرما و شب و روز بر من پوشیده نیست. از خدا می خواهم که در روز قیامت با رحمت خویش چنان تو را بپوشاند که مردم غبطه خورند همانا خداوند بسیار شنوای دعاست.

و در توقیعی دیگر خطاب به علی بن مهزیار چنین می فرماید:

مرا بوسیله‌ی آنچه که ذکر نمودی مسرور و خوشحال کردی، همانطور که تو مرا همیشه خوشحال می نمائی خداوند رئوف تو را به وسیله‌ی بهشت مسرور بفرماید. آنطوری که من از تو راضی هستم خداوند از تو خشنود باشد.

کشی علیه الرحمه ضمن اشاره به نصرانی بودن پدر ایشان یکی از حالات عبودیت این مرد الهی را چنین بیان می کند: زمانی که خورشید طلوع می کرد به سجده می رفت تا به هزار نفر از برادران دینی اش مثل آنچه برای خود دعا می کرد، دعا نمی کرد سر از سجده برنمی داشت و در پیشانی جای سجده داشت.

ولیکن آنچه در خور تأمل و شایسته‌ی تأسی به اهل نظر و شیفتگان خدمت به دین و عاشقان به حریم قدسی ولایت است اینکه: روحیه‌ی تعبد او را از وظایف سیاسی اجتماعی و فعالیتهای علمی باز نمی داشت و همین ویژگی باعث شد که از آن عزیز ۳۳ کتاب یادگار بماند که از جمله می توان به کتابهای ذیل اشاره کرد:

۱ – کتاب الحسین بن سعید و زیادهٔ ۲ – کتاب القائم ۳ – کتاب البشارات ۴ – کتاب الانبیا ۵ – کتاب الخمس ۶ – کتاب الوضوء ۷ – کتاب الصلاهٔ.

و از طریق این عالم عامل ولائی احادیث گرانبهائی به ما رسیده است و حداقل ایشان در سند ۴۳۷ حدیث واقع شده اند[۱].

روحش شاد و از نعمات بی پایان عشق مقدس ولائی خویش متنعم باد.

گفتاری دیگر:

از علماء و دانشمندان بزرگ مذهب جعفری و دوستدار خاندان نبوت بود، کنیه‌اش ابوالحسن و از مردم قصبه‌ی دورق بوده و از اصحاب امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام به شمار می‌رود از حضرت رضا علیه‌السلام نقل حدیث نموده و در جرگه‌ی خاصان امام جواد علیه‌السلام قرار گرفته بود تا آنجا که آن حضرت پس از وفات عبدالله بن جندب او را نماینده و وکیل خود قرار داد.

علماء و مورخین کتب رجال، علی بن مهزیار را ثقه و صحیح و جلیل القدر نوشته‌اند و از نامه‌هائی که امام جواد علیه‌السلام به او نوشته‌اند جلالت و بزرگواری او روشن می‌گردد.

در یکی از نامه‌ها امام جواد علیه‌السلام به او نوشت: مرا مسرور کردی بدان چه که یادآور شدی و همیشه مرا شاد می‌گردانی، خداوند تو را به بهشت شاد کند و از تو راضی گردد که مرا از خود راضی گردانیدی.

علی و پدرش ابتداء بدین مسیح بودند و سپس اسلام آوردند و علی بن مهزیار را همه به نیکی یاد کرده‌اند قبرش در اهواز زیارتگاه

عمومی است.

در کتاب شرح من لایحضره الفقیه در باب نماز کسوف نقل می‌نماید که علی بن مهزیار نامه‌ی به امام جواد علیه‌السلام نوشت که در اهواز زیاد زلزله اتفاق می‌افتد آیا اجازه می‌فرمائید که من از آن شهر به جای دیگر روم یا آنجا بمانم؟

امام در جواب نامه‌ی او دستور دادند که از اهواز بیرون نروند و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرند و در روز جمعه جامه‌ی پاکیزه پوشیده و غسل کنند و از شهر بیرون روند و دعاء کنند تا خداوند زلزله را از بین ببرد، علی گوید دستور امام علیه‌السلام را بکار بردیم دیگر زلزله نیامد!

علی بن مهزیار دارای تألیفاتی است و در کتاب الذریعهٔ الی تصانیف الشیعهٔ آثار علی بن مهزیار بدین ترتیب ثبت شده است:

الف: کتاب اسلام سلمان - کتاب اشعریه - کتاب انبیاء.

ب: کتاب بشارات.

ت: کتاب تجارت و درجات - کتاب تجمل و مروت - کتاب تفسیر - کتاب تقیه

ح: کتاب حج - کتاب حدود - کتاب حدیث بدر - کتاب حروف (بنابر نقل رجال نجاشی) یا کتاب حروف القران (بنابر نقل شیخ طوسی در کتاب فهرست).

خ: کتاب خمس.

د: کتاب دعاء - کتاب دیات.

ر: کتاب رد غلات - کتاب رد علی بن اسباط.

ز: کتاب زکوهٔ - کتاب زهد.

ش: کتاب شهادات.

ص: کتاب صلوهٔ.

ط: کتاب طلاق.

ع: کتاب عتق و تدبیر.

ف: کتاب فضائل - کتاب فضائل مؤمن و نیکی کردن به او.

م: کتاب مزار - کتاب مکاسب - کتاب مثالب - کتاب ملاحم کتاب مواریث و ایمان و کفارات.

ن: کتاب نوادر.

و: کتاب وصایا - کتاب وضوء [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معجم رجال حضرت آیت الله العظمی خوئی، ج ۱۲، ص ۲۵۰ - ۱۹۲.

[۲] زندگانی حضرت امام جواد علیه‌السلام نگارش مدرسی چهاردهی صفحه‌ی ۴۳-۴۱ نقل از الذریعه.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

علی بن اسباط بن سالم

ابولحسن، علی بن اسباط بن سالم بیاع کوفی است و افتخار درک محضر حضرت رضا و امام جواد علیهماالسلام نصیبش شده و از

هر دو امام روایت دارد، وی علاوه بر محدث بودن، مصنف نیز بوده انـد و یکی از ویژگیهای ارزشمند ایشان این است که دارای لحنی خیلی خوب و قاری ممتاز قرآن بود.

نجاشی می گوید: وی مورد اطمینان و فطحی (معتقد به امامت عبدالله افطح) بود میان علی بن مهزیار و ایشان نامه هایی رد و بدل شد و از مواضع گذشته خود برگشت و به امامت امام جواد علیه السلام معتقد شد. او مورد وثوقترین فرد زمان خود و بسیار راستگو بود.

شیخ طوسی و برقی او را از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهماالسلام دانسته اند و علامه پس از نقل تعبیر نجاشی و کشی با کمال صراحت می نویسد من به روایت او اعتماد دارم [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال برقی: ۵۵ و ۵۶ رجال نجاشی: ۱۷۷ - رجال شیخ طوسی ۳۸۲ و ۴۰۳ معجم رجال الحدیث ۱۱: ۲۷۷ الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا علیه السلام ص ۴۳۲.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

عبدالله بن الصلت

ابوطالب عبدالله بن الصلت قمی، یک محدث فقه است که روایتش آرامبخش و مورد اعتماد است، بعلاوه ایشان مصنف نیز می باشد و از توفیق درک محضر امام رضا و امام جواد علیهماالسلام برخوردار شده و از هر دوی آنها روایت دارد.

شیخ طوسی و نجاشی و برقی و کشی وی را توثیق کرده و روایتش را مورد اطمینان دانسته اند[۱].

از طریق ایشان ۳۸ حدیث رسیده است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی: ۱۵۰ - رجال برقی: ۵۴ و ۵۵ معجم رجال الحدیث ۱۰: ۲۲۱ الجامع لرواة و اصحاب الامام الرضا علیه السلام ص ۳۹۵.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

عمرو بن بحر جاحظ

«جاحظ عثمانی» (متوفی ۲۵۵ ه) معتزلی با وجود این که از مخالفان خاندان علی علیه‌السلام بود امام جواد را در عداد ده تن از فرزندان ابوطالب علیه‌السلام که درباره‌ی آنان چنین گفته، قرار داده است.

«کل واحد منهم عالم، زاهد، ناسک، شجاع، جواد، طاهر، زاک، و الذین هم بین خلیفهٔ، او مرشح لها...» [۱].

«هر یک از آنان، عالم، زاهد، عبادت پیشه، شجاع، بخشنده، پاک و پاکنهاد. برخی از آنان خلیفه و برخی دیگر نامزد خلافت بودند و تا ده تن، هر یک فرزند دیگری است و آنان عبارتند از: حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی علیهم‌السلام».

هیچ یک از خانواده‌های عرب و عجم دارای چنین نسب شریفی نیستند.

پی نوشت ها:

[۱] آثا الجاحظ، ص ۲۳۵.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

عالمان غریب

ألعلماء غرباء لکثرة الجهال. [۱] .

عالمان، به سبب زیادی جاهلان، غریبند!

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد، ص ۲۴۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

عوامل جلب محبت

ثلاث خصال تجلب بها المودة: ألانصاف و المعاشرة و المواساة فی الشدة و الانطواء علی قلب سلیم. [۱] .

سه چیز است که به وسیله آن دوستی حاصل گردد:

انصاف، و معاشرت و همیاری در وقت سختی، و سپری نمودن عمر با قلب پاک.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۸.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

عدم بیان نمودن عمل قبل از محکم شدن

بیان نمودن کار قبل از آنکه به مرحله‌ای برسد که ثبات و قوام یافته باشد کار را در معرض فساد و نابودی قرار می‌دهد.

قوله فی عدم اظهار الشیء قبل الاستحکام

اظهار الشیء قبل ان یستحکم مفسدة له.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

عدم مصاحبت با شرور

بر حذر باش از همراهی افراد شرور، چرا که او همچون شمشیر آخته‌ای است که دیدارش زیبا و اثری زشت دارد.

قوله فی عدم مصاحبهٔ الشریر

ایاک و مصاحبهٔ الشریر، فانه کالسیف المسلول، یحسن منظره و یقبح اثره.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

عدم دشمنی با دیگران

به کسی دشمنی نکن تا اینکه ارتباط او را با خداوند دریابی، اگر نیکوکار است که خداوند او را به تو وا نمی‌گذارد پس با او دشمنی منما، و اگر گناهکار است دانش به گناهکاری او برای او کفایت می‌کند پس دشمن او مباش.

قوله فی عدم عداوهٔ الغیر

لاـ تعادین احدا حتی تعرف الذی بینه و بین الله تعالی، فان کان محسنا لم یسلمه الیک فلا تعادیه، و ان کان مسیئا فان علمک به یکفیکه فلا تعادیه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

عصای حضرت جواد

شیخ کلینی رحمه‌الله روایت می‌کند که محمد بن ابی‌العلاء از یحیی بن اکثم نقل کرد: زمانی که او قاضی سامره بود، من از حضرت جواد علیه‌السلام دلیلی بارز بر امامت او خواستم، حضرت عصایی در دست داشت که آن قطعه چوب، به صدای رسا گفت: صاحب من، مولای این زمان است او حجت خدا بر خلق است.

من این حجت را دیدم و به او ایمان آوردم و او را حجت خدا بر خلق شناختم. [۱] .

از این معجزات، فراوان برای آن حضرت نوشته‌اند که بدین وسیله عظمت امامت او بر مردم ثابت گردیده است.

همان گونه که ملاحظه می‌شود، در این معجزات دو نوع معجزه هویداست.

یک قسمت مربوط به امور مادی و طبیعی است که از اطراف عالم برای شفای امراض که اطبای عصر از علاج آن عاجز بودند خدمت امام می‌رسیدند و به اذن الله آنها را شفا می‌داد.

و یک قسم هم موضوع پرسش‌های علمی است که همه در آن عاجز و وامانده بودند و از امام جوان ما می‌پرسیدند، حضرت جوادالائمه علیه‌السلام همه را پاسخ می‌داد و مسائل را برای آنها تجزیه و تحلیل می‌فرمود.

این نحوه از معجزات که طی الارض، شفای امراض و سیر نفوس بوده از کارهای عادی امام نهم علیه‌السلام است که برای معرفی خود و بیرون آوردن مردم از شک در سلسله امامت به عرصه‌ی ظهور و بروز می‌رساندند.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۳.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

عاشق کنیز و امام جواد

می‌گویند: سیدی از سادات مدینه عاشق کنیزی شد ولی قدرت خریدن آن را نداشت. پس به خدمت امام جواد علیه‌السلام آمد و عرض حال نمود. روز دیگر شنید که آن کنیز را فروخته‌اند، پس بی‌تابانه به خدمت آن حضرت آمد و شروع به گریه و ناله نمود.

امام جواد علیه‌السلام به او فرمود: «بیا با تو به سیر باغی که در این حوالی داریم برویم شاید ساعتی به آن مشغول شویم و غم را از دلت بیرون کنی.»

چون به درب باغ رسیدند آن حضرت دید که بغض و گریه بر آن سید فشار آورده است، پس به اصحاب امر کرد که توقف نمایند.

سپس به آن سید گفت: «اگر می‌دانستی که چه کسی او را خریده است می‌توانستم کاری انجام بدهم.»

چون گریه در گلوی آن سید خورده بود، نتوانست جواب بدهد. سپس به خانه‌ای که در آن باغ بود وارد شدند. سید دید که فرشهای نیکو گسترده شده است و کنیزی خوش‌رو و خوش لباس در کنجی نشسته است پس چشم خود را برگرداند.

حضرت به او فرمود: «چشمت را باز کن که تو با این کنیز محرم هستی.»

چون سید درست توجه کرد، دید که آن همان کنیزی است که به دنبالش بود.

پس آن حضرت او را به حجره‌ی دیگری برد که جمیع احتیاجات از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها در آنجا مهیا بود.

آن سید بسیار متعجب و حیران شد و نمی‌دانست که آنچه می‌بیند خواب است یا بیداری!

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «این باغ و این کنیز و آنچه در آن هست همه به تو تعلق دارد.»

سپس با آن سید خداحافظی کرده و به خانه مراجعت نمود. [۱].

پی نوشت:

[۱] حدیقة الشیعه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

علم حضرت به راه و آب

حضینی روایت کرده است:

از صالح بن محمد بن داود یعقوبی نقل شده که گفت: هنگام بازگشت مأمون از شامات امام جواد علیه السلام خواست به پیشواز او برود (هنگام رفتن) دستور داد که دم مرکبش را گره بزنند و آن روز، یک روز گرم تابستان بود و آبی در مسیر حضرت یافت نمی شد، لذا بعضی از همراهان که شناختی از حضرت نداشتند به ما گفتند: ببین کجا دم مرکبش را گره می زند!!. جز اندکی راه نسپرده بودیم که وارد سرزمین آب گرفته و پر گل و لایی شدیم و لباس و وسایل ما (در اثر زدن مرکب دم گلی اش را به آنها)

گل آلود شد و حضرت در امان ماند.

صالح گفت: یک روز حضرت به ما فرمود - در حالیکه ما هم در آن وادی از سخنان بودیم -: بدانید که قبل از فرود آمدن نخست، در حالیکه شب فرا برسد، راه را گم می کنید و هفت ساعت از شب رفته، به راه باز می گردید، بعضی از همراهان اظهار داشتند این سخن کسی است که هرگز این راهها را نرفته و هیچ اطلاعی از آنها ندارد! (و من در جوابش گفتم:) به زودی، درستی این سخنان، آشکار خواهد گشت.

پس چنانکه فرموده بود، قبل از منزل نخست، راه را گم کردیم و شب را تا نیمه شب، راه رفتیم، (او که حرف امام را باور نداشت) جلوی ما بود و ما پشت سرش تا بالاخره در منزل دوم، راه را پیدا کردیم، در همین حال گفت: به بینید چند ساعت از شب رفته است؟ آیا هفت ساعت می شود، ما نگاه کردیم و دیدیم، همان است که حضرت فرموده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الهدایهٔ الکبری: ۳۰۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

علم حضرت به وقوع سیلاب

راوندی گفته است

از امیهٔ بن علی قیسی نقل شده که گفت: من و حماد بن قیسی، در مدینه بر امام جواد علیه السلام داخل شدیم تا با حضرت خداحافظی کنیم؛ حضرت فرمود: بیرون نروید و تا فردا بمانید.

راوی گفت: چون از نزدش خارج شدیم، حماد گفت: من بیرون می روم؛ زیرا بار و بنه ام رفته است؛ ولی من اظهار داشتم که می مانم.

راوی گفت: حماد رفت؛ و همان شب در دره، سیل به جریان افتاد و او را در کام خود فرو برد. قبر او، در سیاله (سر راه مدینه به مکه) است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۷ ح ۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

عمامه ام را باد برد

از حضرت امام جواد علیه‌السلام سؤال شد: مرگ چیست؟ در پاسخ فرمود: مرگ همان خواب است که هر شب سر وقت شما می‌آید، جز آن که مدت خواب مرگ طولانی است و آدمی از آن خواب بیدار نمی‌شود جز روز قیامت.

قاسم بن محسن روایت می‌کند که در میان مکه و مدینه، در منزلی اعرابی گرسنه‌ای را دیدم. نانی به او دادم. چون رفت، بادی بسیار عجیب وزید و عمامه مرا برد و ندیدم به کجا برد. چون به مدینه آمدم، به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام رسیدم بی آنکه حرفی از آن بزنم فرمود: ای قاسم! عمامه تو را باد برد. گفتم: بلی یابن رسول الله. به غلام خود اشاره فرمود که عمامه قاسم را بیاور وقتی که آورد، عمامه من بود. پرسیدم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله این عمامه چگونه از آن راه دور و دراز به دست شما افتاد؟ حضرت فرمود: چون در آن منزل به آن اعرابی تصدق نمودی، حقتعالی به موجب آیه‌ی: ان الله لا یضیع اجرا المحسنین، عمامه تو را به تو رد نمود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

عاقبت مرد آوازه خوان

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: از معاشرت با افراد فرومایه بپرهیز، چه اینان مانند شمشیر ظاهری درخشان و اثری بد دارند.

و از محمد بن ریان نقل می‌کند که گفت: مأمون درباره‌ی حضرت جواد علیه‌السلام به هر حیله‌ای دست زد، نتوانست کاری بکند (شاید می‌خواسته حضرت را در فسق و فجور وارد کند) تا هنگامی که مریض شد و خواست دخترش را به عقد حضرت درآورد. دویست کنیز بسیار زیبا آماده کرد و به هر یک جامی که در آن گوهری بود، داد که وقتی که حضرت در مسند دامادی می‌نشیند روبروی او بایستند تا شاید حضرت را جلب کنند. ولی حضرت به آنها توجهی نکرد. مأمون مردی به نام مخارق را که خوش آواز بود و ساز می‌زد و ریش بلندی داشت، احضار کرد. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر به جهت میل دادن او به دنیاست، این کار برای من آسان است. (یعنی منظور تو را نسبت به او انجام می‌دهم) و مقابل آن حضرت نشست و نعره‌ای کشید، اهل خانه همه جمع شدند و او شروع به ساز زدن و آواز خواندن کرد.

ساعتی نواخت، حضرت ابدا متوجه او نشد و به چپ و راست خود نگاه نکرد. سپس سر برداشت و فرمود: ای صاحب ریش از خدا بترس. ناگاه ساز از دست مرد افتاد و دیگر تا هنگام مرگ نتوانست با دستهایش کاری انجام دهد. وقتی که مأمون جریان را از او پرسید، گفت: وقتی که حضرت بر سر من فریاد زد، به طوری ترسیدم که دیگر به حال نیامدم.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

عاقبت همسر امام جواد

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: سزاوار است که انسان در هر صبح پنجاه آیه از قرآن تلاوت کند.

و از محمودی از پدرش در حدیثی طولانی نقل شده که: هنگامی که دختر مأمون حضرت جواد علیه‌السلام را از زهر داد، حضرت به او فرمود: به خدا قسم! خداوند تو را به فقری جبران ناپذیر و دردی نامستور مبتلا کند، و نیز فرمود: خدا تو را به دردی بی درمان گرفتار کند. و چنان شد که حضرت فرموده بود. او به مرضی مبتلا شد که هر چه داشت، صرف معالجه کرد به طوری که به کمک مردم محتاج شد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

علامتی از برادرم بگیرید

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: جدم فرمود: ناتوان‌ترین مردم کسی است که به اصلاح خود قادر باشد ولی اقدام نکند.
از محمد بن علا نقل شده که گفت: حضرت جواد علیه‌السلام را دیدم که در مکه بدون زاد و توشه سفر زیارت می‌کرد و شبانه به مدینه باز می‌گشت. من برادری در مکه داشتم که انگشتری از من نزد او بود. به آن حضرت گفتم: علامتی از برادرم برای من در مکه بگیرید. پس حضرت شبانه برگشت و آن انگشتر نزد حضرت بود.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

عمل روز نیمه و بیست و هفتم ماه رجب

سید بن طاوس گفته است:
از ریان بن صلت روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام وقتی در بغداد بود، روز نیمه ی ماه رجب و روز بیست و هفتم آن را، روزه گرفت و تمام خدمتکاران و همراهان حضرت نیز روزه گرفتند و به ما دستور داد، نماز دوازده رکعتی را به جای آوریم؛ در هر رکعت، حمد و سوره می خوانی و بعد از نماز، حمد را چهار مرتبه، قل هو الله احد را چهار مرتبه، (قل أعوذ برب الفلق و قل أعوذ برب الناس) را چهار مرتبه قرائت می کنی و ذکر «لا اله الا الله و الله أكبر «سبحان الله و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مساوی خدایی جز خدای یکتا نیست و خدای متعال بزرگتر از این است که وصف شود و پاک و منزه است خدای متعال و حمد و ستایش از آن خدای متعال است و هیچ نیرو و قدرتی وجود ندارد، مگر از سوی خدای بلند مرتبه ی بزرگ.» را چهار مرتبه، ذکر «الله الله ربی لا اشرک به شیئا مساوی خدای یگانه، خدای یکتا پروردگار من است، هیچ چیز را شریک او قرار نمی دهم.» را چهار مرتبه و بالاخره ذکر «لا اشرك بربی أحدا مساوی احدی را شریک پروردگارم نمی سازم.» را چهار مرتبه می گویی. [۱] .

پی نوشت ها:
[۱] مصباح المتهجد: ۸۱۴.
منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

علم حضرت به راه و آب

حضینی روایت کرده است:
از صالح بن محمد بن داودعقوبی نقل شده که گفت: هنگام بازگشت مأمون از شامات امام جواد علیه السلام خواست به پیشواز او

برود (هنگام رفتن) دستور داد که دم مرکبش را گره بزنند و آن روز،ک روز گرم تابستان بود و آبی در مسیر حضرتافت نمی شد، لذا بعضی از همراهان که شناختی از حضرت نداشتند به ما گفتند: ببین کجا دم مرکبش را گره می زند!!. جز اندکی راه نسپرده بودیم که وارد سرزمین آب گرفته و پر گل و لایی شدیم و لباس و وسایل ما (در اثر زدن مرکب دم گلی اش را به آنها) گل آلود شد و حضرت در امان ماند.

صالح گفت:ک روز حضرت به ما فرمود - در حالیکه ما هم در آن وادی از سخنان بودیم -: بدانید که قبل از فرود آمدن نخست، در حالیکه شب فرا برسد، راه را گم می کنید و هفت ساعت از شب رفته، به راه باز می گردید، بعضی از همراهان اظهار داشتند این سخن کسی است که هرگز این راهها را نرفته و هیچ اطلاعی از آنها ندارد! (و من در جوابش گفتم:) به زودی، درستی این سخنان، آشکار خواهد گشت.

پس چنانکه فرموده بود، قبل از منزل نخست، راه را گم کردیم و شب را تا نیمه شب، راه رفتیم، (او که حرف امام را باور نداشت) جلوی ما بود و ما پشت سرش تا بالاخره در منزل دوم، راه را پیدا کردیم، در همین حال گفت: به بینید چند ساعت از شب رفته است؟ آیا هفت ساعت می شود، ما نگاه کردیم و دیدیم، همان است که حضرت فرموده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الهدایه الکبری: ۳۰۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

علم حضرت به وقوع سیلاب

راوندی گفته است

از امیه بن علی قیسی نقل شده که گفت: من و حماد بن قیسی، در مدینه بر امام جواد علیه السلام داخل شدیم تا با حضرت خداحافظی کنیم؛ حضرت فرمود: بیرون نروید و تا فردا بمانید.

راوی گفت: چون از نزدش خارج شدیم، حماد گفت: من بیرون می روم؛ زیرا بار و بنه ام رفته است؛ ولی من اظهار داشتم که می مانم. راوی گفت: حماد رفت؛ و همان شب در دره، سیل به جریان افتاد و او را در کام خود فرو برد. قبر او، در سیاله (سر راه مدینه به مکه) است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۶۷ ح ۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

عمره در ماه رمضان

کلینی آورده است:

از علی بن حدید روایت شده که گفت: ماه مبارک رمضان سال دویست و سیزده، در شهر مدینه اقامت داشتم؛ نزدیک عید فطر، نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم و از حضرت سؤال کردم: برای انجام عمره رمضان، از مدینه خارج شوم؛ا بهتر است بمانم تا ماه رمضان به پایان رسد و روزه خود را تمام کنم؟ حضرت در نامه ای به خط مبارک خود، برایم نوشت: خدا تو را رحمت کند! سؤال کردی که کدام عمره، برتر است؟ عمره ماه مبارک رمضان، برتر و با فضیلت تر است، خدایت رحمت کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۵۳۶ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

عده نگه داشتن زن

ثقه الاسلام کلینی گفته است:

از محمد بن سلیمان نقل شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چگونه است که عده زن طلاق داده شده، سه حیضا سه ماه است؛ ولی عده زنی که شوهرش مرده، چهار ماه و ده روز می باشد.

حضرت فرمود: این که عده مطلقه، سه بار پاک شدن (سه ماه) است، بخاطر اطمینان از نبودن فرزند در رحم است؛ اما عده زن شوهر مرده، به جهت این است که خدای متعال شرطی به نفع زنها و شرطی به ضرر آنها، مقرر فرموده پس در آن شرطی که به نفع آنها مقرر فرمود آنها را حبس و منع نکرد و در آن شرطی که به ضرر آنها مقرر فرمود به آنها ظلم و جور نکرد؛ در مورد ایلاء (قسم خوردن برای ترک هم خوابگی به مدت بیش از چهار ماه) حداکثر، چهار ماه را به نفع آنها شرط کرده است؛ چه اینکه خدای متعال فرموده: (للذینؤتون من نسائهم تربص أربعه أشهر) [۱] [«کسانی که زنان خود را «ایلاء» می نمایند (سوگنداد می کنند که با آنها آمیزش جنسی ننمایند.) حق دارند چهار ماه انتظار بکشند.»]؛ به این ترتیب، به احدی ترک هم بستری بیش از چهار ماه را اجازه نداده است؛ زیرا خدای متعال می دانسته که این مدت، نهایت مدت صبر و تحمل زن، نسبت به ارتباط با مرد خویش است.

اما شرطی که به زیان زن، مقرر فرموده، این است که به او فرمان داده تا به هنگام مرگ شوهرش، چهار ماه و ده روز عده نگهدارد؛ بنابراین، پیمانی که از زن به هنگام مرگ شوهرش گرفته، جبران آن پیمانی است که از مرد در زنده بودن او، نسبت به ترک هم خوابگی به هنگام سوگند بر ترک آن اخذ کرده است؛ خدای متعال فرمود: (یتربصن بأنفسهن أربعه أشهر و عشرا) [۲] [«... باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند (و عده نگهدارند.)»] و عدد ده روز در عده را، جز به پیوست چهار ماهاد نکرده است؛ و می دانسته که نهایت صبر و طاقت زن در ترک مجامعت، تنها چهار ماه است و بدین گونه، این دو شرط را به سود و زیان او، واجب فرمود [۳]

.

پی نوشت ها:

[۱] بقره ۲ ۲۲۶.

[۲] بقره: ۲ ۲۳۴.

[۳] کافی ۶: ۱۱۳ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

عادت ناپسند

تستری نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: عادت بد و ناپسند، کمینی است که نباید از آن ایمن بود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق ۱۹: ۶۰۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ف

فضل بن شاذان

قاضی نور الله شوشتری در کتاب خود (مجالس المؤمنین) می‌نویسد که او از اجله شیعه‌ی نیشابور بود و مانند نامش در فضل مشهور است، مبدع براهین عقلیه و موضح قوانین نقلیه است و در بیان حقایق مذهب حقه‌ی امامیه ماهر بود.

در کتاب خلاصه و کتاب نجاشی مذکور است که فضل از راویان امام محمد جواد علیه‌السلام است و بعضی گفته‌اند که از حضرت رضا علیه‌السلام روایت نموده است و او در میان این طائفه ثقه و فقیه و متکلم و عظیم‌الشأن بود، و امام محمد جواد علیه‌السلام سه مرتبه متوالیا بر او رحمت فرستادند.

عبدالله بن طاهر که از جانب مأمون حکومت خراسان را داشت فضل بن شاذان را از نیشابور اخراج نمود و پس از آنکه او را نزد خود طلبیده و تفتیش کتب او را نمود دستور داد که ماحصل آن کتابها را برای او بنویسد فضل رؤوس مسائل اعتقادی را از توحید و عدل و مانند آن برای او نوشت و چون نوشته‌های فضل به نظر عبدالله رسید گفت این مقدار کافی نیست می‌خواهم که عقیده‌ی تو را درباره‌ی گذشتگان بدانم!

فضل (از نظر تقیه و رهائی از دست او) گفت ابوبکر را دوست دارم، ولی از عمر بیزارم! عبدالله گفت چرا از عمر بیزاری؟ گفت به خاطر اینکه عباس را از شوری بیرون کرد! و به سبب این پاسخ لطیف که متضمن خوشامد عباسیان بود از دست حاکم خلاصی یافت.

همچنین در کتاب مزبور از سهیل بن بحر فارسی نقل شده است که گفت من در مصاحبه‌ی آخرین خود که با فضل بن شاذان داشتم از او شنیدم که می‌گفت من جانشین جمعی از آن بزرگانی مانند محمد بن ابی‌عمیر و صفوان بن یحیی و دیگرانم که پنجاه سال در خدمت آنها بودم و از آنان استفاده‌ی علمی می‌کردم و اکنون آنها از جهان رفته‌اند. و شیخ نجاشی گفته که فضل تعداد

یکصد و هشتاد جلد کتاب تصنیف کرده است.

و باز در آن کتاب منقول است که از فضل پرسیدند که دلیل تو بر امامت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چیست؟

فضل در پاسخ گفت دلیل این مطلب کتاب خدا و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اجماع مسلمین است، اما کتاب، قول خدای تعالی است که فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعو الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [۱] .

خدای تعالی در این آیه ما را به طاعت اولی الامر فرمان داده همچنان که ما را به طاعت رسول خود دستور فرموده است پس ما محتاج شدیم که اولی الامر را بشناسیم همچنان که باید خدا را بشناسیم و دیدیم که در اولی الامر اختلاف کرده‌اند ولی در تفسیر آیه بر وجهی که مخصص نزول آن است در شأن علی بن ابیطالب اجماع کرده‌اند زیرا بعضی گفته‌اند مراد از اولی الامر امرای سرایا است و بعضی گفته‌اند مقصود علماء است و برخی گفته‌اند مراد از آن قوام نظام کار تمام مردم به امر معروف و نهی از منکر است و بعضی هم گفته‌اند منظور از اولی الامر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و یازده فرزندش علیهم‌السلام هستند.

چون از فرقه‌ی اولی پرسیدیم که آیا علی علیه‌السلام از امرای سرایا هست یا نه؟ گفتند بلی هست. و فرقه‌ی دومی نیز گفته‌اند که آن حضرت از اعلام علما است و فرقه سیمی هم خبر داده‌اند که او از قوام نظام کار عموم مردم است به امر به معروف و نهی از منکر و از اینجا ظاهر شد که مراد از اولی الامر به اتفاق اهل درایت و روایت حضرت شاه ولایت است پس به موجب این آیه والی ملک امامت و وصایت اوست و عدول از آن جناب به سوی دیگری عین گمراهی و ضلالت است زیرا که در غیر او اتفاق وجود ندارد و ادله دیگر هم موجود نیست.

و اما سنت، هم می‌دانند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را قاضی یمن و فرمانده سپاه آن ناحیه و ولی اموال گردانید و دستور داد آن اموال را که خالد بن ولید به ظلم و ستم از بنی‌خزیمه گرفته بود میان آنها تقسیم نماید و همچنین ابلاغ سوره‌ی برائت را به عهده‌ی او گذاشت و هر موقعی که از مدینه غیبت می‌فرمود آن امام بر حق را جانشین خود می‌گردانید و هیچ یک از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم را چنین مقامی نیست که این سنن در شأن او مقرر شده باشد و تأسی به سنت سید کائنات در حیات و ممات آن حضرت بر همگان لازم و احتیاج امت به امیری که متصف به چنان سننی باشد مسلم جمهور است.

و اما اجماع اول آنکه اجماع امت است که علی علیه‌السلام امام بود و در آن اختلافی نیست بلکه اختلاف در این است که بعضی گفته‌اند پس از پیغمبر بلافاصله امام بود (مانند فرقه‌ی ناجیه‌ی امامیه) و برخی (اهل سنت) گفته‌اند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بلافاصله امام نبوده بلکه در وقت خاصی (پس از خلفای ثلاثه) امام بود و اجماع بر غیر او در این مورد واقع نشده است.

دیگر اینکه اجماع امت است که حضرت امیر علیه‌السلام پس از رحلت حضرت رسالت پناه در عدالت که از شرایط امامت است باقی بود و اختلاف در این است که بعضی (شیعه) گویند آن حضرت بالاتر از مرتبه‌ی عدالت دارای مقام عصمت بود و بعضی (اهل سنت) گویند معصوم نبود بلکه عادل و نیکوکار و متقی بود و ظاهرش از شوائب و خطاء و لغزش پاک و مبرا بود. اما همان قوم (اهل سنت) در نفی عصمت ابی‌بکر اجماع نموده و در عدالتش اختلاف کرده‌اند زیرا پاره‌ای از کارهای ابی‌بکر را خلاف عدالت دانسته‌اند.

پس کسی که (علی علیه‌السلام) بر عدالت او اجماع نموده و در عصمتش اختلاف داشته باشند از کسی که (ابوبکر) در نفی عصمت او اجماع نموده و در عدالتش اختلاف کنند برای امامت اولی و شایسته است [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی نساء آیه‌ی ۵۹.

[۲] مجالس المؤمنین جلد ۱ صفحه‌ی ۴۰۲-۴۰۰ با تلخیص عبارات.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ مؤلف: فضل الله کمپانی؛ ناشر: مفید ؛۱۳۶۲ش.

فضل بن شاذان بن خلیل ازدی

آنجناب اهل نیشابور از فقهاء و متکلمین نامدار شیعه، شخصیتی مورد اعتماد و برخوردار از جلالت قدر و دارای تألیفات عدیده که بعضی آثار وی را تعداد ۱۸۰ جلد کتاب نوشته اند وی مفتخر به درک محضر چهار امام (حضرات معصومین امام رضا و جواد و علی نقی و حسن العسکری علیهم السلام) بوده و مدتهای مدیدی از محضر بزرگانی چون محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی و... و پس از یونس بن عبدالرحمن و سکاک شیخ الطائفه بوده است.

امام حسن عسگری علیه السلام دو یا سه مرتبه برای فضل طلب رحمت کرده است.

از جمله آثار ارزنده‌ی او الجواهر، کتاب العلل، کتاب التوحید فی کتب الله، کتاب اثبات ارجعهٔ، کتاب تبیان اصل الضلاله.

وی در سلسله سند ۷۵۵ روایت واقع شده است [۱].

ایشان از جمله محدثین والا مقام هست که عالم به زمان، شبهه شناس و شبهه زدای متعهد بود و با تلفیق روحیه‌ی ولائی، شجاعت و خستگی ناپذیری درعالم اسلام درخشیده است.

پی نوشت ها:

[۱] معجم رجال الحدیث ج ۱۳ ص ۳۰۲ - ۲۸۹.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی

وی (۹۲۷ هـ) در شرح صلوات امام جواد علیه‌السلام می‌نویسد:

«اللهم صل و سلم علی الإمم التاسع، الاواب السجاد الفائق فی الجود علی الأجواد مانح العطایا و الاوفاد لعامهٔ العباد. ما حی الغوایهٔ و العناد، قامع أرباب البغی و الفساد، صاحب معالم الهدایهٔ و الإرشاد الی سبل الرشاد، المقتبس من نور علومه الافراد من الأبدال و الأوتاد أبی‌جعفر محمد التقی الجواد ابن علی الرضا، ساکن روضهٔ الجنهٔ بأنعم العیش، المقبور عند جده بمقابر قریش».

«بار خدایا! درود و صلوات فرست بر امام نهم، آن حضرت باز گردنده است به خدای تعالی در هر امری از امور و بسیار سجده کننده است اشاره است به کثرت عبادت آن حضرت، چنانچه روایت کرده‌اند که بعد از امام زین‌العابدین از ائمه، هیچ کس به کثرت عبادات آن حضرت نبوده، و در بخشش بر همه‌ی بخشندگان فایق و غالب است و روایت کرده‌اند که آن حضرت در عطا و بخشش سرآمد روزگار بود تا آنجا که او را «جواد» لقب کرده‌اند. بحر از عطای او قطره و باران از کرم او بهره داشت. پناه ضعیفان و ملاذ سائلان در وقت حاجات بود.

آن حضرت از برای عامه بندگان خدای تعالی بخشنده عطیه‌ها و بخششهاست (و این اشاره به عموم عطای آن حضرت است، چنانچه روایت کرده‌اند که هرگز آستانه‌ی آن حضرت از سائلان و حاجتمندان خالی نبود و هیچ آفریده از درگاه احسانش محروم نمی‌گشت.

آن حضرت محو کننده‌ی گمراهی و عناد است و بر کننده‌ی صاحبان ظلم و فساد است. (روایت کرده‌اند که چون مأمون خلیفه، آن حضرت را داماد خود ساخت، همیشه آن حضرت را در مجلس خود حاضر می‌ساخت و با طوایف و ارباب مذاهب مختلفه در حقایق اعتقادات و مشکلات علوم بحث می‌کرد و حجت‌های آنان را قلع و قلمع می‌کرد و تمام طوایف از آن حضرت استفاده می‌نمودند و مأمون در تعظیم و توقیر آن حضرت دقیقه‌ای فرو گذار نبود. روایت کرده‌اند که نوبتی دختر مأمون نزد او آمد و از آن حضرت شکایت نمود، مأمون به دختر خود گفت که تو راضی نیستی که من تو را به بهترین خلایق از لحاظ حسب و نسب تزویج کردم؟

و آن حضرت صاحب نشانه‌های راهنمائی و ارشاد به راههای راستی و صلاح است. و اقتباس کننده از نور علوم او افراد از ابدال و اوتاد است. کنیت او «ابوجعفر» و یکی از القابش «جواد» است و دیگر از القابش «تقی» است یعنی پرهیزکار و اگر چه تمامی ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام در کمال تقوا بوده‌اند اما آن حضرت بدین وصف عظیم شهرت زیادی داشته است. آن حضرت ساکن روضه‌ی بهشت در کمال آسایش است و در قبرستان قریش در کنار مرقد مطهر حضرت امام موسی کاظم علیه‌السلام مدفون است و آن روضه‌ای است مشهور و قبه‌ای است متلألی از بها و نور و جنتی است از نعیم فیض الهی معمور».

«اللهم صل علی سیدنا محمد و آل سیدنا سیما الإمام السجاد محمد التقی الجواد» [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] وسیلة الخادم الی المخدوم، ص ۲۵۴ - ۲۴۹.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

فضیلت برگزیدن محبت ائمه

هرکس نزدیکان پدران دینیش یعنی محمد و علی علیهماالسلام را بر خویشاوندان نسبی خود ترجیح دهد خداوند در روز قیامت او را در حضور عالمیان انتخاب می‌کند و پوششهای کرامتش را بر او می‌پوشاند و با آن نزد مردم به او شرف و آبرو می‌دهد.

قوله فی فضل اختیار محبة اهل البیت

من اختار قرابات ابوی دینه علی قرابات ابوی نسبه اختاره الله تعالی علی رؤوس الاشهاد یوم التناد، و شهره بخلع کراماته، و شرفه بها علی العباد.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت اعتماد به خدا

اعتماد به خدا نمودن بهائی است برای هر چیز گرانقدر و نردبانی است برای نیل بر هر درجه و رتبه.

قوله فی فضل الثقة بالله تعالی

الثقة بالله ثمن لکل غال، و سلم الی کل عال.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت ادب

دو انسان که در دین و آبرو نزد خداوند یکسان بوده باشند برترین آنان نزد خداوند مؤدب‌ترین ایشان است.

قوله فی فضل الادب

ما استوی رجلان فی حسب و دین قط الا کان افضلهما عندالله عزوجل ادبهما.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت صبر در مصیبتها

هر فرد از شیعیان ما که بیمار گردد و در مقابل آن صبر کرده و بردباری نماید خداوند به او پاداش هزار شهید را می‌دهد.

قوله فی فضل الصبر فی المصائب

ایما رجل من شیعتنا اشتکی فصبر و احتسب، کتب الله له اجر الف شهید.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فساد عمل بدون علم

هرکه بدون پشتوانه علمی، عملی انجام دهد فساد کارش از اصلاح آن بیشتر است.

قوله فی فساد العمل علی غیر علم

من عمل علی غیر علم ما افسد اکثر مما یصلح.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت توجه قلبی به خدا

توجه به سوی خداوند با قلب و اصلاح نیتها از واداشتن اعضاء بدن بر عمل، انسان را سریعتر به هدف می‌رساند.

قوله فی فضل توجه القلب الی الله تعالی

القصد الی الله بالقلوب ابلغ من اثبات الجوارح بالاعمال.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضل توکل بر خدا

چگونه تباه شود آنکه خداوند بزرگ نگاهبان اوست و چگونه نجات یابد آنکه خداوند به دنبال او می‌باشد و هر که به غیر خدا روی نماید خداوند او را به خودش وامی گذارد.

قوله فی فضل التوکل علی الله

کیف یضیع من الله تعالی کافله، و کیف ینجو من الله تعالی طالبه، و من انقطع الی غیر الله و کله الله الیه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت دیدار دوستان

دیدار برادران دینی موجب مصونیت و باروری دانش است هر چند زمان دیدار اندک باشد.

قوله فی فضل ملاقاة الاخوان

ملاقاة الاخوان نشرة، و تلقیح للعقل، و ان کان نزرا یسیرا.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت دوستی و دشمنی برای خدا

خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد : زهد و پارسائی‌ات در دنیا راحتی و آرامش در این سرا را به دنبال دارد، و رو به سوی من نمودن تو را عزیز و گرامی می‌دارد، و آیا به خاطر من با کسی دشمنی کرده‌ای و با کسی دوستی نموده‌ای.

قوله فی فضل العداوة و المحبة لله

اوحی الله الی بعض الانبیاء : اما زهدک فی الدنیا فتعجلک الراحة، و اما انقطاعک الی فیعزک بی، و لکن هل عادیت لی عدوا، و والیت لی ولیا.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فضیلت بی‌نیازی از مردم

عزت مؤمن در بی‌نیازی او از مردم است.

قوله فی فضل الغنی عن الناس

عز المؤمن غناه عن الناس.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فرود آمدن قضاء و قدر راه‌ها را می‌بندد

آنگاه که قضاء و قدر الهی در مورد امری محقق شود جهان تنگ می گردد.

قوله فی أن نزول القضاء یوجب ضیق الفضاء

اذا نزل القضاء ضاق الفضاء.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

فرستادن لباس قبل از بیان درخواست

حسن بن علی وشاء می گوید: در قریه‌ای نزدیک مدینه به نام صریا با امام جواد علیه‌السلام در اطاقی نشسته بودیم. سپس حضرت برخاست و به من فرمود: «از جایت حرکت نکن.»

با خود گفتم: «می‌خواستم پیراهنی از لباسهای امام رضا علیه‌السلام را از ایشان بگیرم ولی موفق نشدم. اما وقتی که امام جواد علیه‌السلام برگشت از او آن را درخواست می کنم.»

قبل از اینکه من در این مورد چیزی بگویم و امام جواد علیه‌السلام برگردد، آن حضرت توسط شخصی پیراهن را برایم فرستاد و قاصد گفت که امام جواد علیه‌السلام فرمود: «این یکی از لباسهای امام رضا علیه‌السلام است که در آن نماز می گزارده است.» [۱] .

محمد بن سهل می گوید: چند سالی در مکه ساکن شده بودم. پس روزی به مدینه آمدم و خدمت امام جواد علیه‌السلام رسیدم و خواستم که از آن حضرت لباسی بگیرم ولی فرصت نشد تا خواسته‌ام را عنوان کنم تا اینکه از ایشان خداحافظی کردم.

وقتی که از شهر بیرون می‌رفتم، با خود گفتم: «نامه‌ای برای امام جواد علیه‌السلام می‌فرستم و در آن نامه خواسته‌ام را از ایشان می‌خواهم.»

نامه را نوشتم ولی بعد به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم تا اینکه دو رکعت نماز بخوانم و از خداوند متعال طلب خیر بکنم، اگر در قلبم افتاد که نامه را بفرستم، می‌فرستم و الا آن را می‌سوزانم.

پس استخاره کردم و در قلبم افتاد که نفرستم. پس نامه را سوزاندم و از مدینه خارج شدم.

در این حال فرستاده‌ای را دیدم که لباسی در بقچه دارد و بین شتران گردش می کند و از دیگران سراغ مرا می گیرد. تا اینکه به من رسید و گفت: «این را مولایت فرستاده است.» دیدم دو لباس است. [۲] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار ج ۵۰.

[۲] بحارالانوار ج ۵۰.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

فرستادن پیراهن، برای حسن بن علی و شاء

راوندی گفته است:

از حسن بن علی وشاء روایت شده که گفت: در شهر مدینه و در مشربه ی (ام ابراهیم)، واقع در محله ی «صریا»، خدمت امام جواد علیه السلام بودم که حضرت از جای خود بلند شد و به من فرمود: همینجا آسوده باش؛ پس با خود گفتم؛ می خواستم از امام رضا علیه السلام، پیراهنی (به قصد تبرک) بگیرم که نگرفتم؛ ولی وقتی امام جواد علیه السلام بازگشت، از او درخواست پیراهن می کنم؛ حضرت، قبل از آنکه در خواستی بکنم و حتی پیش از آنکه به مشربه نزد من باز گردد، پیراهنی برایم فرستاد و قاصد از قول آن حضرت به من گفت: این، پیراهن پدرم امام رضا است که در آن نماز می گزارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۳، ح ۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

فضیلت زیارت امام رضا و ثواب آن

شیخ صدوق نقل کرده است:

از ابو هاشم، داود بن قاسم جعفری روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا میان دو کوه طوس، قطعه ای است که از بهشت گرفته شده است؛ هر کس به آن در آید، در روز قیامت از آتش ایمن خواهد بود. [۱] .

و نیز گفته است:

از عبدالرحمان بن ابی نجران روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: چه می فرمائید در پاداش کسی که پدر بزرگوارت را زیارت کند؟

حضرت فرمود: به خدا سوگند! بهشت است.[۲] .

همچنین آورده است:

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت شده که گفت: در کتاب (نوشته ی) امام رضا علیه السلام خواندم که: به شیعیانم ابلاغ کن که زیارت من، نزد خدای متعال با هزار حج برابر است.

راوی گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: هزار حج؟!

حضرت فرمود: آری؛ به خدا سوگند! و برابر با هزار هزار حج است، برای کسی که با معرفت آن حضرت را زیارت کند. [۳] .

و نیز نقل کرده است:

عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای کسی که پدر بزرگوارم را با معرفت حقش در طوس زیارت نماید، بهشت را از جانب خدای متعال ضمانت می کنم. [۴] .

همچنین گفته است:

از علی بن اسباط روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: پاداش کسی که پدر بزرگوارت را در خراسان زیارت کند، چیست؟

حضرت فرمود: بهشت است؛ به خدا سوگند! بهشت است؛ به خدا سوگند! [۵] .

و نیز آورده است:

از عبدالعظیم حسنی روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: هیچ کس پدرم را زیارت نمی کند که آزار و اذیتی از قبیل باران، سرما، یا گرما به او برسد، مگر اینکه خدای متعال بدنش را بر آتش جهنم، حرام می فرماید. [۶] .

کلینی گفته است:

از محمد بن سلیمان روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام راجع به مردی پرسیدم که حج واجب خود را به جای آورده و با احرام عمره ی تمتع، داخل حرم شده و خدای متعال او را در انجام عمره و حجش یاری کرده است؛ سپس به مدینه رفته، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم را زیارت نموده است؛ آنگاه با معرفت به حق شما و آگاهی از اینکه شما حجت خدا بر خلق او هستید و در ورودی به ساحت قدس ربوبی می باشید، خدمت شما رسیده و شما را زیارت کرده است؛ بعد از این، به زیارت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام مشرف شده؛ سپس امام موسی کاظم علیه السلام را در بغداد زیارت نموده، آنگاه به شهر و دیار خود مراجعت کرده است.

پس چون موسم حج فرا رسیده، خدای متعال حج دوباره، روزی اش کرده است؛ اکنون بفرمائید فضیلت کدام یک بیشتر است؛ بعد از حج واجب، رفتن و حج دوباره (و مستحبی) به جای آوردن؛ یا به قصد زیارت پدر بزرگوارت علی بن موسی الرضا علیه السلام به خراسان رفتن؟

حضرت فرمود: (نه؛ بلکه) رفتن به خراسان و زیارت امام رضا علیه السلام برتر است؛ ولی باید این کار در ماه رجب صورت گیرد و زیارت آن حضرت، امروز (در ایام حج) روا نیست؛ زیرا این کار برای ما و شما از طرف حکومت، زشت و زننده تلقی می شود. [۷]

.

ابن قولویه آورده است:

از حمدان دسوایی روایت شده که گفت: بر امام جواد علیه السلام داخل شدم و عرض کردم: پاداش کسی که پدر شما را در طوس زیارت کند، چیست؟

حضرت فرمود: هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خدای متعال گناهان گذشته و آینده ی او را می آمرزد.

حمدان گفت: مدتی بعد، ایوب بن نوح بن دراج را دیدم و به او گفتم: ای ابا الحسین! همانا من، از آقایم امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خدای متعال گناهان گذشته و آینده اش را می بخشد.

ایوب گفت: آیا بیشتر از این، برایت بگویم؟

گفتم آری؛ او گفت؛ از وی (یعنی امام جواد علیه السلام) شنیدم که چنین فرمود و اضافه کرد که: چون روز قیامت فرا رسد، برای زائر قبر امام رضا علیه السلام، منبری مقابل منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نصب می شود، تا وقتی که حساب رسی مردم به پایان رسد [تا وقتی که خدای متعال، از حسابرسی خلایق فارغ گردد.] [۸] .

و نیز گفته است:

علی بن ابراهیم به نقل از حمدان بن اسحاق گفت که: از امام جواد علیه السلام شنیدم، یا مردی از قول حضرت برایم نقل کرد که حضرت فرمود: هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خدای متعال گناهان گذشته و آینده اش را می آمرزد.

راوی گفت: بعد از زیارت حضرت، به حج مشرف شدم و ایوب بن نوح را دیدم و او به من گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خدای متعال گناهان گذشته و آینده ی او را می آمرزد و برای وی، منبری در مقابل منبر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم و علی علیه السلام قرار می دهد تا وقتی که خدای متعال، حسابرسی خلایق را به پایان برساند.

بعدها ایوب بن نوح را، در حال زیارت حضرت رضا علیه السلام دیدم که گفت: آمده ام، منبر را درخواست کنم. [۹] .

همچنین گفته است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: پاداش کسی که قبر امام رضا علیه السلام را زیارت کند، چیست؟

حضرت فرمود: پاداش او بهشت است؛ به خدا سوگند! [۱۰] .

و نیز آورده است:

از داود بن صرمی روایت شده که گفت: در روایتی از امام جواد علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس قبر پدرم را زیارت کند، پاداشش بهشت است. [۱۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۸۶ ح ۶.

[۲] همان: ۲۸۸ ح ۱۲.

[۳] امالی: ۱۲۰ ح ۱۱۰.

[۴] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۲۸۶ ح ۱۳.

[۵] همان: ۲۸۸ ح ۱۳.

[۶] امالی: ۷۵۲ ح ۱۰۱۰.

[۷] کافی ۴: ۵۸۴ ح ۲.

[۸] کامل الزیارات: ۵۰۵ ح ۷۸۸.

[۹] همان: ۵۰۷ ح ۷۹۱.

[۱۰] همان، ۵۰۹ ح ۷۹۳.

[۱۱] همان: ۵۰۵ ح ۷۸۶ ح ۷۸۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

فرستادن پیراهن، برای حسن بن علی و شاء

راوندی گفته است:

از حسن بن علی وشاء روایت شده که گفت: در شهر مدینه و در مشربه (ام ابراهیم)، واقع در محله «صریا»، خدمت امام جواد علیه السلام بودم که حضرت از جای خود بلند شد و به من فرمود: همینجا آسوده باش؛ پس با خود گفتم؛ می خواستم از امام رضا علیه السلام، پیراهنی (به قصد تبرک) بگیرم که نگرفتم؛ ولی وقتی امام جواد علیه السلام بازگشت، از او درخواست پیراهن می کنم؛

حضرت، قبل از آنکه در خواستی بکنم و حتی پیش از آنکه به مشربه نزد من باز گردد، پیراهنی برایم فرستاد و قاصد از قول آن حضرت به من گفت: این، پیراهن پدرم امام رضا است که در آن نماز می گزارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۱: ۳۸۳، ح ۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

فروختن مال موقوفه

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم: همانا فلانی، ملکی خریده و وقف کرده و خمس آن را هم به شما، اختصاص داده است؛ اکنون نظر مبارک شما را در مورد فروش سهمتان از زمین،ا پرداخت بهای آن به مبلغ خریداری شده به شما وا موقوفه رها کردن آن، خواستار است. حضرت در جواب من نوشت: به فلانی اعلام کن که من، دستور می دهم سهم مرا از آن ملک بفروشد و وجه آن را برایم بفرستد و نظر من، انشاء الله همین است؛ البته اگر برایش بهتر است، سهم مرا به همان مبلغ، برای خود بردارد. و نیز خدمت حضرت نوشتم که این آقا می گوید: میان کسانی که بقیه این ملک را، وقف آنها کرده ام، اختلاف شدیدی وجود دارد؛ به گونه ای که از وخیم تر و خطرناکتر شدن اختلاف آنها بعد از خود، ایمن نیستم و بیم دارم؛ بنابراین، اگر صلاح می دانید، موقوفه را بفروشم و سهم هرک را به او بپردازم؛ چه دستوری می فرمائید؟ حضرت با خط خود مرقوم فرمود: به او خبر بده که با او موافقم؛ در صورتی که اختلاف موقوف علیهم قطعی و فروش وقف، بهتر و سودمندتر باشد؛ زیرا بسا اختلافاتی که به نابودی مال و جان، منجر می گردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۳۶ ح ۳۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

فرار مرد و ازدواج همسر

کلینی آورده است:

از محمد بن حسن اشعری روایت شده که گفت:کی از شیعیان، در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشت: خانم دین آشنا و با کمالی، با من است که همسرش بخاطر حادثه و رویدادی، گریخته و جلای وطن کرده است؛ بعضی از کسان این زن، به دنبالش رفته و به او گفته است:ا همسرت را طلاق بده،ا تو را به خانه و زندگانی ات، باز می گردانم؛ آن مرد نیز همسرش را طلاق داده و به راه خود رفته است؛ اکنون این زن، چه تکلیفی دارد؟

حضرت با خط خود (خطاب به آن زن) نوشت: ازدواج کن؛ خدایت رحمت کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۶: ۸۱ ح ۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ق

قطع نعمت، نتیجه ناسپاسی

لا ینقطع المزید من الله حتی ینقطع الشکر من العباد. [۱].

افزونی نعمت از جانب خدا بریده نشود تا آن هنگام که شکرگزاری از سوی بندگان بریده شود.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

قضای حتمی

اذا نزل القضاء ضاق الفضاء. [۱].

چون قضای الهی فرود آید، عرصه بر آدمی تنگ آید.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

قصد داشتم از خاک زیر پای حضرت بردارم

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: از کسانی که جلوی مردم دوست خدا و در پنهان دشمن خدا هستند، نباش.

از حسین بن محمد اشعری از پیرمردی از شیعیان به نام عبدالله بن رزین نقل می‌کند که گفت: در مدینه مجاور بودم. حضرت جواد علیه‌السلام هر روز ظهر به مسجد می‌آمد و در صحن مسجد پیاده می‌شد (ظاهرا منظور فضای جلوی مسجد است) و بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌رفت و بر او سلام می‌کرد و به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام بر می‌گشت. کفش خود را درمی‌آورد و به

نماز می‌ایستاد. روزی شیطان در دل من وسوسه کرد که وقتی حضرت پیاده می‌شود، برو و خاک قدمش را بردار.
به انتظار حضرت به همین منظور نشستم. هنگام ظهر حضرت سوار بر الاغی آمد ولی در جای هر روز پیاده نشد و روی سنگی که بر در مسجد بود رفت و پیاده شد. بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، سلام داد و سپس به جای نماز خود رفت. چند روزی چنین کرد. با خود گفتم: وقتی که کفشش را در می‌آورد، می‌روم ریگهای زیر قدمش را بر می‌دارم. فردا ظهر که آمد، روی سنگ پیاده شد، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده و سلام کرد. بعد به جای نماز خود آمد و با کفش به نماز ایستاد.
چند روزی هم چنین کرد. گفتم: اینجا که نشد. به در حمامی که می‌رود، می‌روم و آنجا از خاک قدمش بر می‌دارم. سراغ حمام حضرت را گرفتم. گفتند: به حمامی در بقیع که از یکی از اولاد طلحه است، می‌رود. روز حمام رفتن حضرت را پرسیدم و همان روز بر در حمام به انتظار او نشستم و با حمامی مشغول صحبت شدم. گفت: اگر می‌خواهی به حمام بروی، بلند شو و برو که بعد از این دیگر نمی‌شود. گفتم: چرا؟ گفت: برای این که ابن‌الرضا (حضرت جواد علیه‌السلام) می‌خواهد به حمام بیاید. گفتم: ابن الرضا کیست؟ گفت: مردی است از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که صالح و پرهیزکار است. گفتم: نمی‌شود کسی با او وارد حمام شود؟ گفت: وقتی که بیاید حمام برای ایشان خلوت می‌شود. در این اثنا حضرت با غلامان وارد شد و جلوی حضرت غلام کودکی بود که حصیری آورد و در رختکن پهن کرد. حضرت رسید و با الاغ وارد حجره شد و به رختکن رفت و روی حصیر پیاده شد.
به حمامی گفتم: این همان کسی است که به صلاح و پرهیزکاری توصیف می‌کردی؟ گفت: ای مرد! به خدا تا امروز چنین کاری نکرده بود. با خود گفتم: این از عمل من است و من حضرت را به این کار واداشتم. (که سواره تا سر حصیر بیاید) سپس گفتم: منتظر او می‌شوم تا بیرون بیاید، شاید به مقصودم برسم. هنگامی که بیرون آمد و لباس پوشید، امر کرد، الاغ را وارد رختکن کردند و از روی حصیر سوار شد و بیرون رفت. با خود گفتم: به خدا! من او را آزرده‌ام. دیگر چنین اراده‌ای نمی‌کنم.
ظهر آن روز، حضرت (به عادت سابق) با الاغ آمد و در همان صحن پیاده شد، وارد شد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد و به خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام رفت و در جایی که نماز می‌خواند، کفش خود را درآورد و به نماز ایستاد. (شاید این اصرار حضرت بر مخالفت نیت او از جهت تقیه و ترس از فتنه بوده است).

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

قائم ما همان مهدی است

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: برای خیانت شخص، همین سند بس که مورد اعتماد افراد خائن باشد.
صدوق در کتاب اکمال الدین از عبدالعظیم حسنی نقل می‌کند که گفت: بر سرور خود حضرت جواد علیه‌السلام وارد شده و می‌خواستم بپرسم: قائم همان مهدی علیه‌السلام است یا دیگری؟ حضرت قبل از پرسش من فرمود: ای ابوالقاسم! قائم ما همان مهدی علیه‌السلام است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

قنوت امام جواد

سید بن طاوس گفته است: دعای قنوت امام جواد علیه السلام، چنین است:

خدایا! بخششهای تو، پیاپی است و نعمتهای تو، بهم پیوسته و فراوان است و شکر ما کوتاه و ستایش ما، ناچیز و اندک می باشد؛ در حالی که تو به مهربانی کردن، نسبت به کسی که اعتراف به کوتاهی خویش دارد، شایسته و سزاواری.

خدایا! آب و نان (یا آب دهن یاقوت و بقیه جان) در گلوی اهل حق درمانده و گلوگیر شده است و اهل صدق، در تنگنا افتاده اند؛ در حالی که تو، نسبت به بندگان و هواخواهان خویش، دلسوز و مهربانی و سزاوار پذیرش دعای ایشان و شتاب نمودن، در گشایش از آنان می باشی.

خدایا! بر محمد و آل محمد، درود فرست و نسبت به ما، چنان مساعدتی پیش دستی کن که بعد از آن خفت و خواری ای نباشد و چنان نصرت و پیروزی ای به ما ببخش که هیچ باطلی، آن را متزلزل نسازد و چنان نصیب و عرصه ی گسترده ای به ما مهیا و مقدر فرما که ولی ات در آن، در امان و دشمنت، ناکام و نا امید گردد و نشانه های تو در آنجا برپا گردد و دستوراتت، به اجرا در آید و منافع (یا ستمهای) دشمنانت، باز ایستد.

خدایا! از جانب خویش، ما را به سرای رحمت و مهربانی به زودی وارد کن و تعجیل فرما و دشمنان خود را با عذاب و بلای خود، به منزلگاه عقوبت و عذاب به زودی وارد کن و تعجیل فرما.

خدایا! ما را، یاری کن؛ به فریادمان برس و عقوبت و عذاب خویش را، از ما بردار و آن را، نصیب ستمکاران فرما. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات: ۵۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

قیام حضرت ولی عصر در روز عاشورا

شیخ طوسی روایت کرده است:

علی بن مهزیار اهوازی گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: گویا می بینم، قائم آل محمد را در روز عاشورا که روز شنبه است، میان رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در مقابل اوست و مردم را به بیعت کردن برای خدا فرا می خواند و زمین را از عدل و داد پر می کند، چنانکه از ظلم و جور آکنده شده باشد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الغیبه: ۴۵۳ ح ۴۵۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

قضای روزه زن مستحاضه

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نوشتم: زنی در اول ماه رمضان از حیض،ا از نفاس پاک شد، سپس مستحاضه گردید و نماز خود را بجای آورد و تمام ماه رمضان را روزه گرفت، بدون اینکه وظیفه مستحاضه،عنی غسل برای هر نوبت از دو نماز را انجام دهد، آیا نماز و روزه او صحیح استا خیر؟ حضرت در جوابم نگاشت: روزه اش را قضا می کند و نمازش، قضا ندارد، همانا رسول خدا، حضرت فاطمه که درود خدا بر او باد و همسران با ایمان خود را، چنین دستور می فرمود. [۱]

.

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۱۳۶ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

قبول هدیه

شیخ طوسی نقل کرده است:

از ابراهیم بن مهزیار نقل شده که گفت: خیران در نامه ای به حضرت علیه السلام نوشت: هشت درهم را که از شهر «طرسوس» [۱] به عنوان هدیه برایم آورده بودند، خدمت شما فرستادم؛ چون دوست نداشتم آن را، به صاحبش برگردانم،ا بدون اجازه شما، در آن تصرف نمایم؛ آیا دستور این است که این قبیل هدایا را قبول کنم،ا خیر؟ می خواهم به خواست خدا، تکلیفم را بدانم؟ و دوست دارم امرتان به من برسد حضرت در جوابش نوشت و من چنین خواندم: هرگاه پولا چیز دیگری به عنوان هدیه به تو دادند، قبول کن؛ چه اینکه هرگز رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، هدیههودی و نصرانی را هم رد نفرمود. [۲] .

همچنین گفته است:

از خیران خادم روایت شده که گفت: مبلغ هشت درهم، برای آقا و مولایم فرستادم (و عین روایت سابق را نقل نمود.) و نیز گفت: خدمت حضرت عرض کردم: فدایت شوم! چه بسا مردی که حقی از شما به گردن دارد؛ا حق و حقوق شما را می شناسد، به من مراجعه می کند و از من، راهنمایی می خواهد و عقیده من بر این است که تبرعات را، نهانی دریافت کنم؟ حضرت فرمود: به صلاحدید خود، عمل کن که صلاحدید من، همان است و هر کس از تو اطاعت کند، از من اطاعت کرده است. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] شهری است ما بین انطاکیه و حلب در کشور سوریه ازک طرف و سرزمین روم از طرف دیگر و قبر مأمون عبدالله رشید در آن قرار دارد. معجم البلدان ۴: ۲۸.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۶۸ ح ۱۱۳۳.

[۳] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۶۸ ح ۱۱۳۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

قرابت و ولایت آزاد کننده عبد و میراث

شیخ طوسی گفته است:

حسین بن سعید، از برادرش حسین نقل کرده که گفت: در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم: کسی از دنیا می رود و وارثی، جز آزاد کنندگانش ندارد؛ آیا آنها از او ارث می برند؟ میراثش به چه کسی می رسد؟ حضرت در جوابم نوشت: به بالاترین آزاد کننده اش. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۸: ۲۵۷ ح ۹۳۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ک

کیفیت بیعت زنان با رسول خدا

کانت مبایعهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم النساء أن یغمس یده فی اناء فیه ماء ثم یخرجها و تغمس النساء بأیدیهن فی ذلک الاناء بالاقرار و الایمان بالله و التصدیق برسوله علی ما أخذ علیهن. [۱] .

بیعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زنان این چنین بود که آن حضرت دستش را در ظرف آبی فرومی‌برد و بیرون می‌آورد و زنان [نیز] با اقرار و ایمان به خدا و رسولش، دست در آن ظرف آب فرومی کردند، به قصد تعهد آن چه بر آنها لازم بود.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول ، ص ۴۵۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

کسی که پیروی هوای نفسش را می‌کند

هر که پیروی هواهای نفسانی‌اش را نماید آرزوهای دشمنش را برآورده ساخته است.

قوله فیمن أطاع هواه

من اطاع هواه اعطی عدوه مناه.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

کسی که مرتکب هواهای نفسانی می‌شود

کسی که بر مرکب شهوات نفسانی‌اش سوار شود و از آنها اطاعت نماید لغزشهایش نادیده گرفته نمی‌شود.

قوله فیمن ارتکب الشهوات

راکب الشهوات لا تستقال عثرته.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

کسی که از نیت نیکوی برادرش خشنود نیست

کسی که به نیت نیک برادرش خشنود نباشد به عطای او خشنود نمی گردد.

قوله فیمن لم یرض من اخیه بحسن النیهٔ

من لم یرض من اخیه بحسن النیهٔ لم یرض بالعطیهٔ.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

کسی که قبل از آزمایش به چیزی آرامش یابد

هرکه قبل از آزمایش به آرامش دلخوش باشد خود را در معرض هلاکت و سرانجام سختی قرار می‌دهد.

قوله فیمن انقاد الی الطمأنینهٔ قبل الخبرهٔ

من انقاد الی الطمأنینهٔ قبل الخبرهٔ فقد عرض نفسه للهلکهٔ و العاقبهٔ المتعبهٔ.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

کرامت و درخت سدر

شیخ مفید رحمه الله در ارشاد نقل می کند، وقتی که حضرت جواد علیه السلام با همسرش فضل دختر مأمون از بغداد به مدینه مراجعه می فرمود به کوفه تشریف آوردند مردم او را مشایعت می کردند. موقع غروب به خانه‌ی مسیب رسید در آنجا فرود آمد و داخل مسجد رفت. در صحن مسجد رفت سدری بود که هنوز میوه نیاورده بود، امام کوزه‌ی آبی خواست و در پای درخت وضو

گرفت و برای مردم نماز مغرب خواند. در رکعت اول سوره حمد و اذا جاءنصرالله خواند و در رکعت دوم حمد و قل هوالله خواند و پیش از رکوع قنوت گرفت، پس رکعت سوم را خوانـد و تشهد و سلام گفت، بعد از مدتی نماز عشا را به جای آورد و تعقیب خوانـد و دو سجده شکر به جای آورد و از مسجد بیرون آمد زمانیکه به کنار درخت سدر رسید مردم دیدند که آن درخت میوه داده و از این جریان شگفت زده شدنـد از میوه‌ی آن درخت خوردنـد، میوه اش هسته نـداشت آنگاه امام علیه السلام را تودیع نمودند[۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید ص ۳۲۳ - مناقب ابن شهرآشوب ج ۴، ص ۳۹۰، - احقاق الحق ج ۱۲ ص ۴۲۵ و ۴۲۴.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

کشف اسرار درونی

علامه‌ی اربلی رحمه‌الله در «کشف الغمه» از قاسم بن عبدالرحمان روایت می کنـد که گفت: من زیدی مذهب بودم، روزی در سفر بغداد دیـدم مردم در حرکت و اضطرابند، برخی می‌دونـد، بعضی جای در بلنـدی‌ها می گرفتنـد، عـده‌ای ایستاده بودنـد و انتظار می کشیدند. پرسیدم: چه خبر است؟

گفتند: ابن الرضا، جوادالائمه، داماد خلیفه‌ی عباسی می آید.

من هم گفتم می‌ایستم و او را مشاهده می کنم. تا ایستادم جا گرفتم، گفتند: آمد.

دیدم جوادالائمه علیه‌السلام بر استری سوار است، من با خود گفتم: «لعن الله اصحاب الامامهٔ»؛ گروه امامیه دور از رحمت حق باشند، زیرا آنها گمان کرده‌اند خداوند طاعت این جوان را بر خلق واجب کرده است، تا این خیال در دل من گذشت ابن‌الرضا نزدیک من رسید رو به من کرد و فرمود:

«یا قاسم بن عبدالرحمان! (أبشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال و سعر).

این آیه درباره‌ی حضرت صالح پیامبر علیه‌السلام است که قوم او، او را تکذیب نمودنـد و گفتند: آیا آدمی که از جنس ماست و تنهاست هیچ تعبی و حشمی و قدرت مالی ندارد، از او پیروی کنیم؟

من تعجب کردم، او از درون من چگونه مطلع شد؟ گفتم: او ساحر است. تا این فکر در من خلجان یافت باز رو به من کرده فرمود: (أ ألقی الذکر علیه من بیننا بل هو کذاب أشر)

این آیه درباره‌ی کفار قریش و تکذیب وحی است. می گفتنـد: آیا وحی بر او القاء کرده شـده است از میان ما، و حال آن که در میان ما اولی و احق از وی هم یافت می‌شود. این طور نیست که وحی مختص پیامبر باشـد، بلکه او دروغگو و خودپسند و متکبر است.

من منقلب شدم و معتقد گردیدم که حق با امامیه است و او از درون افراد مطلع است. من از مذهب زیدی برگشتم و به مذهب امامیه گرویدم و معتقدم که او حجت خدا بر خلق است. [۱].

پی نوشت:

[۱] کشف الغمة: ج ۲ ص ۳۶۳.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

کودکی امام جواد

امام نهم بـا آن که کودکی خردسال بود که پـدرش از جهان درگـذشت با این حال هرگز بازی‌ها و کارهای کودکانه و عبث از او دیده نشد، بلکه او مظهر شکوه و جلال و صاحب عزت و اقتدار بود.

علی بن حسان می گوید:

مقداری اسـباب‌بازی کودکانه که بعضـی از آنها از نقره‌ی گرانقیمت بود با خود برداشتم تا به حضرت جواد علیه‌السلام که کودکی خردسال بود هدیه نمایم. چون به محضـرش رسـیدم سـلام کردم، او جواب سـلام مرا داد ولی چهره‌اش گرفته و ناراحت بود. به من نفرمود بنشـین، اما من به نزدیکش رفتم. ناگاه اسباب‌بازی‌ها از جیبم به زمین افتاد. آن حضرت با نگاهی آنچنان تند به من نگریست که وجود مرا ترس فرا گرفت. آنگاه اسباب‌بازی‌ها را به چپ و راست انداخت و فرمود:

«ما لهذا خلقنی الله، ما انا و اللعب؟»

«خداوند مرا برای بازی نیافریده، مرا به بازی‌های کودکانه چکار؟»

علی بن حسان گوید:

من با شرمندگی عذرخواهی کردم و از محضرش بیرون آمدم. [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۹.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

کنار بالین پدر

اباصلت گوید:

هنگامی که امام رضا علیه‌السـلام با حالت مسـمومیت از خانه‌ی مأمون به منزل خویش بازگشت و رنجور و نالان در بستر افتاد به من فرمود: «در خانه را ببند.»

امر امام را اطاعت کردم و از شـدت ناراحتی در حیاط منزل قدم می‌زدم، ناگاه دیدم نوجوانی بسـیار زیبارو که موهای سـرش مجعد بود و بسـیار به حضـرت رضا علیه‌السـلام شـباهت داشت وارد حیاط خانه شد! به سوی او شـتافتم و عرض کردم: «با این که در بسـته بود، از کجا وارد شدی؟»

فرمود: «ای اباصلت! آن خدایی که مرا به یک لحظه از مدینه به طوس آورد همو مرا از در بسته وارد خانه نمود.»

پرسیدم: «تو کیستی؟»

فرمود:

«انا حجة الله علیک یا اباالصلت، أنا محمد بن علی.»

«من حجت خـدا بر تو می‌بـاشم ای اباصـلت! من محمـد بن علی الجواد می‌باشم. اینک آمـده‌ام پـدر غریب و مظلومم را ببینم و با او

وداع کنم.»

آنگاه دوان دوان به طرف بستر پدر حرکت کرد و به من نیز فرمود که با او بروم. همین که چشم امام رضا علیه‌السلام به چشمان فرزندش افتاد برخاست و گردن بر گردن او نهاد و او را به سینه‌اش چسبانید و میان دو چشمانش را بوسید و با او به راز و نیاز پرداخت و از اسرار ملك و ملکوت و خزائن علوم اولین و آخرین، پنهانی سخنانی گفت و عاقبت در حالی که سر بر دامن فرزندش امام جواد علیه‌السلام داشت طایر روحش به جانب روضه‌ی رضوان پرواز کرد. [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۶ - کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۴۴ - عیون اخبار الرضا (ع)، صدوق، ج ۲، ص ۲۴۳.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

کرنش درندگان در مقابل امام جواد

شبلنجی آورده است:

یکی از نگهبانها گفته است: زنی پیش متوکل، ادعای سیادت کرد، لذا در جستجوی کسی برآمد که راست و دروغ او را آشکار سازد، امام جواد علیه السلام را معرفی کردند و متوکل، قاصدی را بسوی حضرت فرستاد و امام جواد علیه السلام، نزد متوکل آمد، پس حضرت را کنار خود بر تخت نشانید و سیادت آن را از وی پرسید.

امام جواد علیه السلام فرمود: خدای متعال گوشت فرزندان حسین را بر درندگان، حرام کرده است، او را پیش درندگان بینداز، این خبر را به مدعی سیادت دادند و او به دروغ خود، اعتراف کرد، سپس به متوکل گفته شد: آیا این پیشنهاد را در حق خودش امتحان نمی کنی؟

پس متوکل دستور داد، تا سه تا از درندگان را حاضر کنند، آنها را به حیاط کاخش آوردند، سپس امام جواد علیه السلام را فرا خواند، وقتی حضرت داخل حیاط شد، متوکل در را بست، ولی درندگان، صدای خود را فرو خورده، خاموش گردیدند و چون حیاط را به طرف پلکان طی کرد، در حالی که آنها آرام بودند، خود را به حضرت سائیدند و پیرامونش، به گردش در آمدند، حضرت نیز با دست خود، آنها را نوازش فرمود: آنگاه بر جای خود، نشستند و حضرت به طبقه بالا، پیش متوکل رفت و ساعتی با وی به گفتگو پرداخت، بعد از آن از پلکان فرود آمد و درندگان، رفتار نخست خود را تکرار کردند تا اینکه حضرت بیرون رفت و متوکل، حضرت را با پیشکش نفیسی مشایعت کرد.

بعضی از حاضران، به متوکل گفتند: تو همچنان کن که پسر عمویت، با درندگان کرد متوکل چنین جسارتی در خود نیافت و به آنها گفت: می خواهید مرا به کشتن دهید، سپس تأکید نمود مبادا آن را افشا کنند.[۱] [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نور الأبصار:۱۶۲.

[۲] به نقل مسعودی، صاحب این ماجرا، فرزند امام جواد، امام هادی است و این گفته صحیح است، زیرا متوکل معاصر امام جواد نبوده، بلکه معاصر فرزند اوست. مروج الذهب ۴: ۸۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

کاسه چینی به دست حضرت ذوب شد

علی بن ابراهیم از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید: من خدمت ابوجعفر حضـرت امام جواد علیه‌السـلام بودم که صالح بن محمد بن سهل متولی اوقاف قم شـرفیاب شد و گفت: سـرور من! من ده هزار درهم از اموال شما را خرج کرده‌ام و قدرت پرداخت ندارم، مرا حلال کن. ابوجعفر گفت: حلالت کردم. بعد که صالح بن محمد رفت، حضـرت فرمود: یک نفر برمی‌جهد و خود را بر روی اموال آل محمـد می‌افکند و حق ایتام و مساکین و فقرا و درماندگان در سـفر را می‌خورد و می‌بلعد بعد می‌آید و می گوید: حلالم کن که هزینه‌ی زنـدگی کرده‌ام. فکر می‌کنی غیر از این تصـور می‌کرده است که من خواهم گفت: «حلالـت کرده‌ام»؟ به خـدا سوگنـد که روز واپسین بازپرسی سختی خواهد داشت.

عبدالله محمد بن زید روایت می‌کند که در خدمت امام محمد تقی علیه‌السـلام بودم. دیدم که کاسه‌ی چینی پیش آن حضـرت بود. فرمود: ای عبـدالله! می‌خواهی که از عجایب عادات چیزی مشاهـده کنی؟ گفتم: بلی یابن رسول الله صـلی الله علیه و آله پس دسـت مبـارک به طرف کـاسه دراز کرد فی‌الحـال دیـدم که آن کاسه بگـداخت و آب شـد. بار دیگر دست مبارک دراز کرد و باز کاسـه چنـان شـد که اول بـود. من گفتم: یـابن رسول الله صـلی الله علیه و آله این از عجایبـات معجزات است که حقتعـالی مخصوص شـما گردانیده است؟ فرمود: بلی.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

کفر و شرک در عبادت

کلینی گفته است:

از عبـدالرحمن بن ابی نجران روایت شـد که گفت: در نـامه ای به امـام جواد علیه السـلام نوشـته‌ا به حضـرت عرض کردم: رحمن، رحیم،گانه،کتا و صمد را عبادت و پرستش می کنیم.

راوی گفت: پس حضـرت فرمود: بهقین کسـی که اسم را، بدون ذاتی که به این أسـماء نامیده شده بپرسـتد و عبادت نماید، شـرک ورزیـده، کافر شـده و منکر گردد و هیـچ عبادت و پرستشـی انجام نـداده است، بلکه من، خـدایگانهکتای بی نیاز که به این اسماء، نامیده شده است می پرستم و عبادت می کنم نه این أسـماء را، همانا اسـماء صـفاتی است که خدای متعال، خود را بدانها توصـیف فرموده است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۸۷ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

کرامات امام رضا

شیخ صدوق گفته است:

یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، به نقل از پدران خود از امام عسکری از امام هادی از امام جواد علیهما السلام روایت کردند که فرمود: وقتی مأمون امام رضا را ولیعهد خود ساخت، باران بند آمد، لذا بعضی از پیرامونیان مأمون و متعصبین به طعنه می گفتند: نگاه کنید! از وقتی علی بن موسی به اینجا آمد و ولیعهد ما شد، خدای متعال باران را از ما بازداشت! این خبر به مأمون رسید و بر او گران آمد و به امام رضا علیه السلام عرض کرد: باران بند آمده، چقدر خوب است که در پیشگاه خدای متعال دست به دعا بردارید تا باران بر مردم ببارد.

امام رضا علیه السلام فرمود: آری (چنین می کنم) عرض کرد: چه وقت دعا می فرمائید؟ - و آن روز، روز جمعه بود -

حضرت فرمود: روز دوشنبه، همانا رسول خدا دیشب به خوابم آمد، در حالیکه امیر مؤمنان علی علیه السلام با او بود و به من فرمود: ای فرزند عزیزم! تا روز دوشنبه صبر کن، پس به صحرا رفته، طلب باران کن که بی گمان خدای متعال سیرابشان خواهد ساخت و نیز آنها را نسبت به آنچه خدای متعال از حالات آنها که خود بدان واقف نیستند ولی به تو نشان داده، آگاهشان کن تا دانش ایشان به فضل و کمال تو و قدر و منزلتت نزد پروردگار متعال افزون گردد.

چون روز دوشنبه شد، صبحدم راهی صحرا و بیابان گردید و مردم نیز به تماشا آمدند، سپس، منبر رفت، حمد و ثنای الهی بجای آورد، سپس فرمود: ای خدای متعال! ای پروردگار! تو حق ما خاندان را بزرگ گردانیدی، پس مردم، چنانکه دستور دادی به ما توسل می جویند، در حالی که فضل و رحمت تو را خواستارند و احساس و نعمت تو را انتظار می برند، بنابراین آنان را به وسیله باران سودمند، سیرابشان ساز، باران فراگیری که ضرر و زیانی نداشته باشد و سر آغاز بارانشان را بعد از مراجعت ایشان، از این گردهمایی به خانه هایشان قرار بده.

امام جواد علیه السلام گفت: سوگند به آن خدایی که محمد را به حق به پیامبری بر انگیخت! بی درنگ باد وزیدن گرفت و ابرهای آسمان را به هم پیوست و رعد و برق آمد و مردم، چنان به حرکت در آمدند که گویی می خواهند از باران پناه گیرند! اما امام رضا علیه السلام فرمود: ای مردم! منتظر فرستادگان خدای خود باشید که این ابرها از آن شما نیست، بلکه متعلق به فلان منطقه است و ابرها، راه خود را گرفته و رفتند.

سپس ابر متراکم دیگری آمد و همچنان با رعد و برق همراه بود و مردم را به تکاپو افکند، اما آن حضرت فرمود: منتظر فرستادگان خود باشید که این هم، از آن شما نیست و متعلق به فلان منطقه است، و همینطور ده ابر متراکم آمد و رفت و هر بار حضرت می فرمود: منتظر باشید که این، از آن شما نیست و متعلق به فلان منطقه است، آنگاه ابر متراکمازدهم، روی آورد و حضرت فرمود: ای مردم! خدای متعال این ابر باران زا را برای شما فرستاده لذا شکر او را به واسطه کرامتش بر شما به جای آرید و برخیزید و به خانه ها و قرارگاههای خود بروید که به زودی از سرهای شما خواهد گذشت و تا زمانی که داخل خانه هایتان نشده اید باران را نگاه می دارد، آنگاه از خیر و خوبی، آنچه در خور کرم و بزرگواری خدای متعال است به شما خواهد رسید و از منبر به زیر آمد و مردم باز گشتند.

پس ابر متراکم، از باریدن باز ایستاد تا مردم به خانه های خود رسیدند، آنگاه سیل آسا باریدن گرفت و دامنه ها و گودالها و حفره ها و دشتها را سرشار نمود و مردم همزبان می گفتند: کرامات خدای متعال، بر فرزند رسول خدا گوارا باد، سپس امام رضا علیه السلام به جمع آنها که عده زیادی بودند، پیوست و خطاب به آنها فرمود: ای مردم! نسبت به نعمتهای خدا بر شما، تقوا پیشه کنید و با گناه و معصیت، آنها را از خود نرانید، بلکه با شکر و طاعت پروردگار، آنها را برای خود ماندگار سازید و بدانید که هرگز

خدای متعال را بعد از ایمان به او و اعتراف به حقوق اولیائش از خاندان محمد - پیامبر و فرستاده وی - به چیزی بهتر ازاری رساندن به برادران مؤمن خود در کار دنیای ایشان که گذر گاه آنان سوی بهشت پروردگار است شکر گزاری نکرده اید، بی گمان هر کس چنین کند، از خاصان درگاه خدای متعال خواهد بود و رسول خدا در این باب، سخنی فرموده است که شایسته نیست هیچ گوینده ای (عاقلی) در لطف و فضل خدا بر وی، در آن کلام بی رغبت شود و اهمیتی به آن ندهد، اگر گوینده (عاقل) در آن تأمل کند و آن را به کار برد. و آن کلام این است که گفته شد ای رسول خدا! فلانی با این گناهان کذایی اش هلاک شد (و امیدی برایش نیست)! حضرت فرمود: بلکه نجات پیدا کرد و خدای متعال عاقبتش را ختم به خیر خواهد کرد و به زودی گناهانش را به حسنات مبدل خواهد ساخت، چه اینکه او،کبار که در راهی می گذشت به مؤمنی برخورد نمود که عورتش مکشوف بود و او، خود توجه نداشت، پس عورت او را بر وی پوشاند و به روی او نیاورد، مبادا خجالت بکشد، سپس آن مؤمن از راه دیگری متوجه گشت و برای او دعا کرد و گفت: خدای متعال پاداش تو را فراوان دهد و سرانجامت نیک گرداند و در حسابرسی بر تو سخت نگیرد، خدای متعال نیز دعای او را در حقش مستجاب کرد، بنابراین خدا عاقبت این بنده را با دعای آن مؤمن ختم به خیر می سازد.

سخنان رسول خدا به فرد مورد نظر رسید، پس توبه کرد و به بندگی خدای متعال باز گشت و طاعت خدا را در پیش گرفت و بیشتر از هفت روز بر او نگذشت که رمه مدینه مورد دستبرد قرار گرفت و رسول خدا، گروهی را به تعقیب سارقین فرستاد که آن مردکی از آنان بود و به شهادت رسید. امام جواد علیه السلام فرمود: خدای متعال به دعای امام رضا علیه السلام برکت را در شهر ها زیاد کرد، در دستگاه مأمون کسی بود که می خواست به جای حضرت، ولیعهد باشد و نیز کسانی پیرامون مأمون را گرفته بودند که نسبت به امام رضا رشک می بردند، بعضی از این حسودان، به مأمون گفتند: ای امیر مؤمنان! تو را در پناه خدا قرار می دهم، از اینکه این شرافت فراگیر و افتخار بزرگ (خلافت) را از خاندان بنی عباس، به خاندان علی بن ابیطالب منتقل سازی! بی گمان به ضرر خود و خاندانت قدم برداشتی، این جادوگر فرزند جادوگران! را آوردی در حالیکه او، ناشناخته بود و تو سرشناسش کردی، فرو مایه بود، جاه و مقامش دادی، گمنام بود، شهرتش بخشیدی، خوار و خفیف شمرده می شد، بلند آوازه اش کردی، اکنون با این بارانی که به دعای او بارید، دنیا را سرشار از شگفتی و شیفتگی به خود کرده است. بسیار بیمناکم که مبادا این مرد، خلافت را از بنی عباس به فرزندان علی منتقل نماید، بلکه از این مهمتر، خوف آن دارم که با استفاده از سحر و کهانتش، نعمت را از تو باز گیرد و به قلمرو دولتت، دست اندازد! آیا کسی در حق خود و مملکت خود، جنایتی چونان تو روا داشته است؟

مأمون گفت: این مرد، پنهان از چشم ما، مردم را به خود فرا می خواند، پس مصلحت آن بود که او را ولیعهد خویش سازیم تا دعوت او به نفع ما باشد و بر حکومت و خلافت ما اعتراف کرده باشد و شیفتگان او نیز درباره او بپذیرند که او از ادعای خود (حکومت) هیچ سهمی چه کم و چه زیاد، ندارد و خلافت تنها از آن ما است نه او و ما ترسیدیم که هرگاه به حال خود رهایش سازیم، شکافی پدید آورد که از عهده ترمیمش برنیائیم،ا دست به کاری بزند که از چاره آن عاجز مانیم، اکنون نیز که با او چنین کردیم و مرتکب اشتباه شدیم و با بلند آوازه کردن او خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده ایم، سستی در کار او روا نیست، اما ما نا گزیریم که جایگاه او را اندک اندک فرود آوریم تا مقصود عموم مردم از وی چنان شود که شایستگی این امر (حکومت) را ندارد، آنگاه درباره او، چاره ای بیندیشیم که شرش را از ما قطع کند! آن مرد اظهار داشت: ای امیر مؤمنان! کشمکش با او را به من بسپار، چه اینکه من، او وارانش را مجاب و محکوم می سازم و به فرومایگی می کشانم و اگر از تو نمی ترسیدم او را سرجایش می نشاندم و کوتاهی و ناسپاسی اش را نسبت به لطف و عنایت شما، برای مردم آشکار می کردم.

مأمون گفت:دوست داشتنی تر از این کار، نزد من نیست.

آن مرد گفت: بنابراین، رجال مملکت اعم از سران سیاسی و قضایی و فقیهان برجسته را گرد آور، تا ناتوانی او را در حضور آنان

آشکار سازم، و این خود در حقیقت به منزله باز گرفتن مقامی است که تو او را در آن فرود آورده و بدو واگذاشته ای و آنان آن را درست تلقی کرده و تو را در این کار مصیب دانسته اند. امام جواد علیه السلام گفت: پس مأمون، مجلس بزرگی ترتیب داد و نخبگان رعیتش را گرد آورد، خودش در حضور آنان نشست و امام رضا علیه السلام را نیز در مقابل خودش و در جایگاه ولیعهدی نشانید، سپس پرده داری که شکست امام رضا علیه السلام را بر عهده گرفته بود، آغاز سخن کرد و خطاب به حضرت، اظهار داشت: همانا مردم، داستانهای زیادی از شما نقل می کنند و در توصیفتان زیاده روی می نمایند، تا جایی که گمان می کنم اگر از آنها مطلع شوید، برائت می جوئید، مثلا همین که دعا کردید و از خدا بارانی را طلب نمودید که به طور طبیعی (همه ساله) می بارد و باران (به طور طبیعی) بارید پس آن را معجزه ای برای شما به حساب آورده، نشانه آن پندارند که در دنیا، همانندی برایتان وجود ندارد، در حالی که این امیر مؤمنان (مأمون) - که خدا خود و دولتش را پایدار فرماید - است و با هیچکس مقایسه نمی شود، جز اینکه بر وی برتری دارد و شما را نیز در جایگاهی که می دانی، قرار داده است، بنابراین از حقوق او بر شما این نیست که اجازه دهید دروغ گویان به نفع شما و به ضرر او (مأمون) اینچنین دروغ پردازی کنند!

امام رضا علیه السلام فرمود: هرگز بندگان خدا را از گفتگو راجع به نعمتهای خدای متعال نسبت به من باز نمی دارم، هر چند من این سخنان مردم را از روی خود پسندی و تکبر و تبختر نمی خواهم و اما آنچه از اربابت گفتی که مرا در جایگاه ولیعهدی قرار داده است، باید بگویم این جایگاهی است که عزیز مصر،وسف صدیق را در آن قرار داد و حال آن دو، بر تو پوشیده نیست!

در این هنگام پرده دار مأمون به خشم آمد و خشمگینانه گفت: ای پسر موسی! از حد خود گذشتی و پا از گلیم خویش درازتر کردی! اگر خداوند بارانی در وقت معین که پس و پیش نمی شود، فرو باریـد، تو آن را آیت و معجزه ای برای تکبر و بالیدن خود و قدرتی برای حمله کردن به حریف خود قرار داده ای، گویا گمان کرده ای که معجزه ای همانند ابراهیم خلیل آورده ای که سر پرندگان را در دست خود گرفته، اعضای آنها را بر قله کوهها نهاده بود و چون آنها را فرا خواند شتابان به نزدش آمدند و اندام هر پرنده ای به سرش پیوست و به اذن خدای متعال بال بال زده و به پرواز در آمدند! اکنون اگر در پندار خود صادقی، این دو شیر را که تصویر آنها بر پشتی نقش بسته است برانگیز و بر من مسلط ساز تا نشانه اعجاز تو قرار گیرد، چه اینکه باران و باریدن آن بطور عادی و طبیعی، نمی تواند گواه استجابت دعای شما باشد، چرا که دیگران نیز دعا کرده، خواستار آن شده اند و تو سزاوارتر از آنها به استجابت دعا نیستی.

وقتی پرده دار مأمون گفت: این دو را بر من مسلط ساز و به تصویر دو شیری که بر پشتی مأمون نقش بسته، روبرویکدیگر بودند و مأمون به آن پشتی تکیه داده بود، اشاره کرد، امام رضا علیه السلام برآشفت و به آن دو صورت آواز داد که بر شما باد این بدکار را پس او را بدرید و اثری از وی بر جای نگذارید.

آری آن دو صورت از پشتی بیرون پریده و به صورت دو شیر واقعی در آمدند و پرده دار را قطعه قطعه کرده استخوانهایش را شکستند، خوردند و خونش را لیسیدند، در حالی که حاضران می نگریستند و مات و مبهوت بودند و چون آن دو شیر، از کار حاجب رهایافتند، رو به حضرت کرده، عرضه داشتند: ای ولی خداوند در زمین او دستور چیست؟ آیا با این - اشاره به مأمون - چنان کنیم که با پرده دار کردیم؟ که مأمون با شنیدن سخن آن دو شیر، از هوش رفت و حضرت فرمود: دست نگهدارید و آن دو باز ایستادند.

حضرت فرمود: گلاب بر او بپاشید و وی را به هوش آورید، پس چنان کردند و مأمون به هوش آمد و آن دو شیر با تکرار حرف خود به حضرت گفتند: آیا اجازه می فرمائید او را به همنشین معدومش ملحق سازیم؟ حضرت فرمود: نه، چه اینکه خدای متعال برای او سرنوشتی مقرر داشته است که باید سپری نماید، آن دو شیر پرسیدند: چه دستوری می فرمائید؟

حضرت فرمود: به جای خود بر گردید و آن دو بر پشتی، چنانکه پیش از این بودند، حک شدند.

مأمون اظهار داشت: سپاس و ستایش خدایی را که شر حمید بن مهران،عنی - همان پرده دار معدوم - را از من کفایت نمود، سپس به امام رضا عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! حکومت از آن جد شما رسول خدا بود و سپس متعلق به شما است، اگر می خواهید آنرا به شما بسپارم.

حضرت فرمود: اگر میل حکومت داشتم، با تو کنار نمی آمدم و آنرا از تو هم مطالبه نمی کردم، چه اینکه خدای متعال فرمانبرداری سایر آفریدگانش را نیز بسان اطاعت این دو صورت به جز جهال فرزندان آدم، به من عطا فرموده است، پس اینان اگر چه در بهره های خویش دچار ضرر و زیان می شوند، اما خدای متعال را در آن مشیتی است و از همین رو مرا به ترک اعتراض بر تو، و کنار آمدن با تو فرمان داده است، چنانکهوسف پیامبر را به کنار آمدن با فرعون مصر، فرمان داده بود.

امام جواد علیه السلام گفت: بعد از این ماجرا، مأمون همواره پیش خود حقیر بود و احساس حقارت می کرد تا حضرت را از سر راه خود برداشت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون اخبار الرضا ۲: ۱۷۹ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

کرنش درندگان در مقابل امام

شبلنجی آورده است:

یکی از نگهبانها گفته است: زنی پیش متوکل، ادعای سیادت کرد، لذا در جستجوی کسی برآمد که راست و دروغ او را آشکار سازد، امام جواد علیه السلام را معرفی کردند و متوکل، قاصدی را بسوی حضرت فرستاد و امام جواد علیه السلام، نزد متوکل آمد، پس حضرت را کنار خود بر تخت نشانید و سیادت آن را از وی پرسید. امام جواد علیه السلام فرمود: خدای متعال گوشت فرزندان حسین را بر درندگان، حرام کرده است، او را پیش درندگان بینداز، این خبر را به مدعی سیادت دادند و او به دروغ خود، اعتراف کرد، سپس به متوکل گفته شد: آیا این پیشنهاد را در حق خودش امتحان نمی کنی؟ پس متوکل دستور داد، تا سه تا از درندگان را حاضر کنند، آنها را به حیاط کاخش آوردند، سپس امام جواد علیه السلام را فرا خواند، وقتی حضرت داخل حیاط شد، متوکل در را بست، ولی درندگان، صدای خود را فرو خورده، خاموش گردیدند و چون حیاط را به طرف پلکان طی کرد، در حالی که آنها آرام بودند، خود را به حضرت سائیدند و پیرامونش، به گردش در آمدند، حضرت نیز با دست خود، آنها را نوازش فرمود: آنگاه بر جای خود، نشستند و حضرت به طبقه بالا، پیش متوکل رفت و ساعتی با وی به گفتگو پرداخت، بعد از آن از پلکان فرود آمد و درندگان، رفتار نخست خود را تکرار کردند تا اینکه حضرت بیرون رفت و متوکل، حضرت را با پیشکش نفیسی مشایعت کرد. بعضی از حاضران، به متوکل گفتند: تو همچنان کن که پسر عمویت، با درندگان کرد متوکل چنین جسارتی در خود نیافت و به آنها گفت: می خواهید مرا به کشتن دهید، سپس تأکید نمود مبادا آن را افشا کنند.[۱] [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نور الأبصار:۱۶۲.

[۲] به نقل مسعودی، صاحب این ماجرا، فرزند امام جواد، امام هادی است و این گفته صحیح است، زیرا متوکل معاصر امام جواد نبوده، بلکه معاصر فرزند اوست. مروج الذهب ۴: ۸۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

کفن کردن مرده با پیراهن

شیخ طوسی آورده است:

از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام خواهش کردم، پیراهنی به من عطا کنند تا کفن خویش سازم، پس حضرت پیراهنی برایم فرستاد، عرض کردم: چگونه آن را کفن قرار دهم؟ فرمود: دکمه هایش را بکن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۱: ۳۰۴ ح ۸۸۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

کفن کردن زن

کلینی گفته است:

از سهل بن زیاد، با واسطه روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: زن، چگونه کفن می شود؟ حضرت فرمود: همانگونه که مرد، کفن می شود، با این تفاوت که پستانهایش بر روی سینه اش جمع و با پارچه ای محکم به پشتش بسته می شود و پنبه بیشتری برای او، نسبت به مرد، مصرف می گردد، چنانکه ابتدا پس و پیش او، با پنبه آغشته به کافور پر شده، سپس با تکه پارچه ای خیلی محکم بسته می شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۱۴۷ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

کسی که از روی نادانی، ربا دهد

شیخ حر عاملی گفته است:

از محمد بن عیسی به نقل از پدرش، روایت شده که گفت: همانا مردی، مدتها ربا می داد؛ سپس رهسپار دیدار امام جواد علیه

السلام گردید؛ حضرت به او فرمود: چاره کار تو، در کتاب خدا قرآن کریم است که خدای متعال می فرماید: (فمن جاءه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف) [۱] .

«و اگر کسی اندرز الهی به او رسد و (از ربا خواری)، خودداری کند؛ سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده، مال اوست.» مراد از «اندرز»، توبه است که پس از آگاهی از حرمت ربا، بدان روی آورده است و در نتیجه، در آمد گذشته (که از روی جهل و نادانی بوده)، حلال است و نسبت به آینده، باید خودداری نماید.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] بقره: ۲ ۲۵۷.

[۲] وسائل الشیعه ۱۸: ۱۳۱ ح ۲۳۳۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

گ

گناهان مرگ خیز

موت الانسان بالذنوب أکثر من موته بالأجل و حیاته بالبر أکثر من حیاته بالعمر. [۱] .

مرگ آدمی به سبب گناهان، بیشتر است از مرگش به واسطه‌ی اجل، و زندگی و ادامه‌ی حیاتش به سبب نیکوکاری، بیشتر است از حیاتش به واسطه‌ی عمر طبیعی.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد، ص ۲۴۸.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

گوش فرادادن به کسی حکم بندگی او را دارد

هر که به سخن گوینده‌ای گوش فرادهد به تحقیق بندگی او را نموده، پس اگر از خداوند سخن بگوید بندگی خدا را کرده و اگر بیانگر کلمات شیطانی باشد پرستش شیطان را نموده است.

قوله فی ان الاصغاء الی الناطق کعبادته

من اصغی الی ناطق فقد عبده، فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله، و ان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

گذشت روزگار اسرار را آشکار می‌کند

روزگار پرده از اسرار پنهانی برمی‌دارد.

قوله فی أن الایام تهتک الاسرار

الایام تهتک لک الامر عن الاسرار الکامنهٔ.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

گم شدن عمامه در بیابان

قاسم بن محسن می گوید: در میان مکه و مدینه در منزلی، اعرابی گرسنه‌ای را دیدم و نانی به او دادم.

وقتی که رفت باد عجیبی وزید که عمامه‌ی مرا برد و ندیدم که به کدام طرف برد. چون به مدینه آمدم به خدمت امام جواد علیه‌السلام رسیدم و بی‌آنکه حرفی از آن موضوع بگویم آن حضرت فرمود: «ای قاسم! عمامه‌ی تو را باد برد؟»

گفتم: «بلی ای فرزند رسول خدا.»

حضرت به غلام خود اشاره کرد و فرمود که: «عمامه‌ی قاسم را بیاور.»

چون آورد دیدم که همان عمامه‌ی من است که باد برد. پس بسیار تعجب کرده و پرسیدم: «ای فرزند رسول خدا! این عمامه چگونه به دست شما رسید؟»

حضرت فرمود: «چون در آن منزل به آن اعرابی، تصدق نمودی حق تعالی نیز به موجب «ان الله لا یضیع اجر المحسنین» [۱] عمامه‌ی تو را به تو بازگرداند.» [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] توبه ۱۲۰ – هود ۱۱۵ – یوسف ۹۰ «یعنی: خداوند اجر احسان‌کنندگان را ضایع نمی کند.».

[۲] حدیقهٔ الشیعه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

گفتگوی حضرت با بایزید بسطامی

شیخ حر عاملی گفته است:

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «حلیهٔ الاولیاء» – که من این روایت را به خط بعضی از شیعیان به نقل از او (ابو نعیم) یافته ام) – می گوید:

با یزید بسطامی به رسم حکایت، اظهار داشت: از بسطام [۱] به قصد حج خانه ی خدا، بیرون آمدم؛ گذرم به سرزمین شام، افتاد و به شهر دمشق، رسیدم؛ وقتی در آن منطقه که بسان دره، از همه طرف در محاصره ی کوه هاست، به راه خود می رفتم، داخل یک

روستا شدم و تلی از خاک، در برابر خود دیدم که کودکی تقریبا چهار ساله، بر روی آن سر گرم خاکبازی بود.

با خود گفتم: اگر به این کودک سلام کنم، چه بسا معرفت لازم، نسبت به سلام را نداشته باشد و اگر سلام را ترک نمایم، در انجام وظیفه ی واجب خود، کوتاهی کرده ام و بالاخره تصمیم گرفتم سلام کنم و به او سلام دادم؛ پس کودک سرش را بطرف من بلند کرد و گفت: سوگند به آن کسی که آسمان را برافراشت و زمین را بگسترانید، هرگاه خدای متعال فرمان به دادن جواب سلام نداده بود، جواب سلامت را نمی دادم؛ کار مرا و مرا به خاطر کمی سن و سالم، کوچک شمردی! سلام و رحمت و برکات و تحیات و رضوان خدا بر تو باد! سپس افزود: راست گفت خدای متعال که (اذا حییتم بتحیة فحیوا بأحسن منها) [۲] «هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید.» و سکوت کرد؛ ولی من دنباله ی آیه را خواندم که: (أو ردوها) «یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوئید.»، او گفت: این ذیل این آیه، کار تقصیر کاری مثل شماست.

پس دانستم که او کسی است که قطب و محور عالم و مورد تأیید و حمایت الهی است؛ در همین حال رو کرد به من و گفت: ای ابا یزید! چه کاری تو را از زادگاهت بسطام، به شام کشانیده است؟

عرض کردم: سرور من! آهنگ خانه ی خدا دارم – تا اینکه راوی گفت: –

بایزید گفت: سپس آن کودک برخاست و به من فرمود: آیا وضو داری؟

عرض کردم: نه؛

فرمود: با من بیا؛ حدود ده قدم، پشت سرش رفتم که رودخانه ای، بزرگتر از فرات را در برابر خود دیدم؛ حضرت نشست، من هم نشستم و به نیکوترین وجهی، وضو ساخت؛ من نیز وضو گرفتم؛ ناگهان کاروانی را در حال عبور مشاهده کردم؛ خود را به یکی از کاروانیان رساندم و پرسیدم: این رودخانه، کدام است؟ و او جواب داد: رود جیحون پس من ساکت ماندم.

سپس آن کودک، به من فرمود: برخیز و من، با او بلند شدم و همراهش به راه افتادم و حدود بیست قدم با وی رفتم که ناگهان به رودخانه ای بزرگتر از فرات و جیحون رسیدیم و او به من فرمود: بنشین؛ من هم نشستم؛ مردمی، سواره بر من گذشتند و از آنها پرسیدم: اینجا کجاست؟ آنها گفتند: این رودخانه ی «نیل» در سرزمین مصر است و میان تو و شهر مصر، یک فرسنگ یا کمتر فاصله است؛ و کاروان رفت.

بیشتر از ساعتی نگذشت که همراه و همسفرم باز آمد و به من فرمود: برخیز که رخصت یافتیم؛ برخاستم و حدود بیست گام با او، راه سپردم که به هنگام غروب خورشید به نخلستان بزرگی رسیده، به استراحت پرداختیم؛ طولی نکشید که برخاست و فرمود: راه بیفت و اندکی پشت سرش رفتم که خودمان را در کعبه یافتم و... از کلید دار کعبه پرسیدم (این آقا کیست)؟ در جوابم گفت: این آقا و مولایم، امام جواد علیه السلام است.

گفتم: خدای متعال بهتر (از هر کسی) می داند، رسالتهای خود را در کجا قرار دهد.[۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بسطام: شهری قدیمی از توابع شاهرود، بر سر راه شاهرود – آزاد شهر است و آرامگاه با یزید نیز در آن قرار دارد.

[۲] نساء: ۴ ۸۶.

[۳] اثبات الهداه ۶: ۲۰۴ ح ۷۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

گریه بر امام حسین

ابن نما روایت کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: آسمان جز برحیی بن زکریا و حسین ابن علی علیه السلام، گریه نکرد.[۱].

پی نوشت ها:

[۱] مثیر الاحزان: ۵ مقدمه.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

گفتگوی حضرت با بایزید بسطامی

شیخ حر عاملی گفته است:

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «حلیه الاولیاء» - که من این روایت را به خط بعضی از شیعیان به نقل از او (ابو نعیم)افته ام) - می گوید: بازید بسطامی به رسم حکایت، اظهار داشت: از بسطام [۱] به قصد حج خانه خدا، بیرون آمدم؛ گذرم به سرزمین شام، افتاد و به شهر دمشق، رسیدم؛ وقتی در آن منطقه که بسان دره، از همه طرف در محاصره کوه هاست، به راه خود می رفتم، داخلك روستا شدم و تلی از خاك، در برابر خود دیدم که کودکی تقریبا چهار ساله، بر روی آن سر گرم خاکبازی بود.

با خود گفتم: اگر به این کودك سلام کنم، چه بسا معرفت لازم، نسبت به سلام را نداشته باشد و اگر سلام را ترك نمایم، در انجام وظیفه واجب خود، کوتاهی کرده ام و بالاخره تصمیم گرفتم سلام کنم و به او سلام دادم؛ پس کودك سرش را بطرف من بلند کرد و گفت: سوگند به آن کسی که آسمان را برافراشت و زمین را بگسترانید، هرگاه خدای متعال فرمان به دادن جواب سلام نداده بود، جواب سلامت را نمی دادم؛ کار مرا و مرا به خاطر کمی سن و سالم، کوچك شمردی! سلام و رحمت و برکات و تحیات و رضوان خدا بر تو باد! سپس افزود: راست گفت خدای متعال که (اذا حییتم بتحیه فحیوا بأحسن منها) [۲] «هر گاه به شما تحیت گویند، پاسخ آن را بهتر از آن بدهید.» و سکوت کرد؛ ولی من دنباله آیه را خواندم که: (أو ردوها) «یا (لااقل) به همان گونه پاسخ گوئید.»، او گفت: این ذیل این آیه، کار تقصیر کاری مثل شماست. پس دانستم که او کسی است که قطب و محور عالم و مورد تأیید و حمایت الهی است؛ در همین حال رو کرد به من و گفت: ای ابازید! چه کاری تو را از زادگاهت بسطام، به شام کشانیده است؟ عرض کردم: سرور من! آهنگ خانه خدا دارم - تا اینکه راوی گفت: - بایزید گفت: سپس آن کودك برخاست و به من فرمود: آیا وضو داری؟

عرض کردم: نه؛

فرمود: با من بیا؛ حدود ده قدم، پشت سرش رفتم که رودخانه ای، بزرگتر از فرات را در برابر خود دیدم؛ حضرت نشست، من هم نشستم و به نیکوترین وجهی، وضو ساخت؛ من نیز وضو گرفتم؛ ناگهان کاروانی را در حال عبور مشاهده کردم؛ خود را بهکی از کاروانیان رساندم و پرسیدم: این رودخانه، کدام است؟ و او جواب داد: رود جیحون پس من ساکت ماندم.

سپس آن کودك، به من فرمود: برخیز و من، با او بلند شدم و همراهش به راه افتادم و حدود بیست قدم با وی رفتم که ناگهان به رودخانه ای بزرگتر از فرات و جیحون رسیدیم و او به من فرمود: بنشین؛ من هم نشستم؛ مردمی، سواره بر من گذشتند و از آنها

پرسیدم: اینجا کجاست؟ آنها گفتند: این رودخانه «نیل» در سرزمین مصر است و میان تو و شهر مصر،ک فرسنگا کمتر فاصله است؛ و کاروان رفت.

بیشتر از ساعتی نگذشت که همراه و همسفرم باز آمد و به من فرمود: برخیز که رخصتافتیم؛ برخاستم و حدود بیست گام با او، راه سپردم که به هنگام غروب خورشید به نخلستان بزرگی رسیده، به استراحت پرداختیم؛ طولی نکشید که برخاست و فرمود: راه بیفت و اندکی پشت سرش رفتم که خودمان را در کعبهافتم و... از کلید دار کعبه پرسیدم (این آقا کیست)؟ در جوابم گفت: این آقا و مولایم، امام جواد علیه السلام است.

گفتم: خدای متعال بهتر (از هر کسی) می داند، رسالتهای خود را در کجا قرار دهد.[۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بسطام: شهری قدیمی از توابع شاهرود، بر سر راه شاهرود - آزاد شهر است و آرامگاه بازید نیز در آن قرار دارد.

[۲] نساء: ۴ ۸۶.

[۳] اثبات الهداه ۶: ۲۰۴ ح ۷۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ل

لعنت حضرت بر ابو الخطاب

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام شنیدم که وقتی حضورش، حرف ابو الخطاب محمد بن ابی زینب به میان آمد، فرمود: خدا ابو الخطاب و اصحاب واران او و شک کنندگان در لعنش و هر کس را که در این مورد درنگ کند و تردید نماید، لعنت کند.

سپس فرمود: ابو غمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابو هاشم اند که بنام ما از جیب مردم تأمین معاش کردند و اکنون به مبلغین افکار ابو الخطاب، بدل شده اند، خدای متعال او را و آنها را و هر کس سخنان آنها را بپذیرد، لعنت کند، ای علی! مبادا از لعن کردن آنان، فرو گذار کنی، خداوند لعنتشان کند و بهقین خدای متعال، لعنتشان کرده است. سپس افزود: رسول خدا فرمود: هر کس از لعن کردن کسی را که خدای متعال لعنتش کرده است، توبه کند، لعنت خدا بر او باد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۱۰ ح ۱۰۱۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

لعنت کردن ابو سمهری و ابن ابی الزرقاء

شیخ طوسی گفته است:

از اسحاق بن انباری روایت شده است که گفت: امام جواد علیه السلام به من فرمود: ابوسمهری چه کرد، خدایش لعنت کند؛ کار او دروغ بستن به ماست، در حالیکه او و ابن ابی الزرقاء را دعوت گران به سوی ما می پندارد؛ اما شما را گواه می گیرم که من از آن دو نفر، به خدای متعال تبری می جویم؛ آن دو، فتنه انگیز و مورد لعنت و نفرین اند. ای اسحاق! مرا از آن دو، راحت ساز؛ اگر این کار را بکنی خدای متعال تو را با زندگی بهشتی راحت و آسوده خواهد ساخت؛ عرض کردم: فدایت گردم! آیا کشتن آن دو، برای من رواست؟ حضرت فرمود: آن دو، دو نفر فتنه انگیزند که میان مردم فتنه انگیزی می کنند و در صدد قتل من و هواداران من هستند و به همین جهت، خونشان هدر و قتلشان برای مسلمانها، روا می باشد؛ با این حال از اقدام آشکار بپرهیز؛ چه اینکه دین اسلام، قتل آشکار را مقید (به اجرای قصاص) کرده است و بترس از اینکه اگر او را آشکارا به قتل رسانی، دلیلش را از تو بپرسند و در اثبات مدعای خود، فرومانی و نتوانی خود را از قصاص برهانی؛ در نتیجه خون مؤمنی از دوستان ما به قصاص خون کافری، ریخته می شود؛ بر شما باد به اقدام پنهانی و غافلگیرانه. محمد بن عیسی گفت: پس اسحاق، همواره در صدد کشتن غافلگیرانه آن دو بود و آنها - که لعنت خدا بر آنها باد - نیز پیوسته از او، دوری می جستند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۱۱ ح ۱۰۱۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

م

محرم نمودن کودک

کلینی گفته است:

از محمد بن فضیل نقل شده که گفت: از امام جواد علیه السلام سؤال کردم: چه وقت می توان کودک را محرم کرد؟ حضرت فرمود: هنگامی که دندان های شیری اش افتاده باشد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴: ۲۷۶ ح ۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مدت انتظار در داد و ستد مال مفقود

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام سؤال کردم راجع به خانه متعلق بهک زن که دارایک دختر وک پسر است و پسر، در دریا ناپدید شده و مادر، از دنیا رفته است؛ پس دختر با ادعای اینکه مادرش، خانه را به او واگذار کرده، قسمتهایی از آن را فروخته است و اندکی از باقیمانده آن، مجاور منزلکی از شیعیان است و او، خریدن آن را بخاطر نبودن پسر، خوش ندارد و نگران این است که مبادا جایز نباشد؛ در حالی که هیچ خبری از پسر ناپدید شده، در دست نیست.

حضرت به من فرمود: چه مدت از ناپدید شدنش می گذرد؟

عرض کردم: سالهای زیادی می گذرد.

حضرت فرمود: ده سال انتظارش را بکشد، سپس خریداری نماید.

به حضرت عرض کردم: اگر ده سال از ناپدید شدنش گذشت، خریدنش درست و جایز است؟

حضرت در جوابم فرمود: آری. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۱۵۴ ح ۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مهر همسر امام جواد

سید بن طاوس روایت کرده است:

از ابراهیم بن محمد بن حارث نوفلی، به نقل از پدرش که خادم امام جواد علیه السلام (و به نقلی خادم امام رضا علیه السلام) بوده نقل شده است که گفت: هنگامی که مأمون، دخترش را به همسری امام جواد علیه السلام در آورد، حضرت در نامه ای به او نوشت: برای هر زنی، مهری از مال شوهرش مقرر شده است؛ در حالی که خدای متعال دارایی ما را به آخرت موکول کرده است و ما اموال خود را آنجا ذخیره کرده ایم؛ چنانکه دارایی شما را در همین دنیا قرار داده و به آن شتاب کرده است و شما آن را در همین جا ذخیره نموده اید و من بهقین، مهر دختر تو را «الوسائل الی المسائل» قرار داده ام و آن، مجموعه نفیسی از مناجات است که پدر بزرگوارم، به من داد و فرمود: پدرم موسی علیه السلام، به من سپرد و فرمود: پدرم جعفر علیه السلام، به من عطا کرد و فرمود: پدر م محمد علیه السلام، به من بخشید و فرمود: پدرم علی بن الحسین علیه السلام، به من داد و فرمود: پدرم حسین علیه السلام، به من سپرد و فرمود: برادرم حسن علیه السلام، به من عطا کرد و فرمود: پدرم امیر مؤمنان علی بن ابیطالب – درود خدا بر او باد – به من بخشید و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، به من داد: و فرمود: جبرئیل علیه السلام به من سپرد و گفت:

ای محمد! پروردگار عزیز و عزت بخش، سلامت می رساند و خطاب به تو می فرماید: این مجموعه، کلید های خزانه های دنیا و آخرت است؛ لذا آن را وسیله دستیابی به اهداف و مقاصد خویش ساز که تو را، به خواسته هایت می رساند و آرزوهایت را محقق می سازد؛ ولی این مجموعه را، در نیازمندیهای دنیوی به کار مگیر؛ زیرا بهره های اخروی تو، کم شده و ضرر می کنی و این مجموعه، ده وسیله، به سوی ده هدف و مقصود است که توسط آنها، درهای خواسته ها کوبیده می شود و گشوده می گردد و نیازمندیها، در خواست می شود و برآورده می گردد و نسخه آن این است:

۱ – مناجات استخاره: خدایا! گزینش تو در استخاره ام، مرا به آرزوهای بلند و بخششهای شایان و مطالب سودمند و کسب و کار حلال، می رساند و به روشهای پسندیده، راهنمایی می کند و به ستوده ترین انجام ها، سوق می دهد و از ناگواریهای بیمناک، باز می دارد. خدایا! از تو، جویای خیرم؛ در هر اقدامی که بر آن، تصمیم گیرم و خردم، مرا بدان کشاند. خدایا! دشواری اش را آسان کن و سختی اش را، هموار ساز و مهم آن را، برایم کفایت فرما و هر بد آمدی را به وسیله آن، از من برگردان و سرانجامش را ای پروردگار من! بهره و غنیمت، و ترس و بیمش را سلامت، و دورش را نزدیک، و کاستی و بی حاصلی آن را فراوانی قرار بده.

خدایا! دعایم را، به اجابت برسان و خواسته ام را، عطا کن و حاجتم را، برآور و موانعش را، بر طرف فرما و ناگواریهایش را، از من باز دار. خدایا! پرچم پیروزی و موفقیت را، در خیری که از تو خواستم، به دستم سپار و بهره و غنیمت فراوان، به دعایم ببخش و سود سرشار، به امیدم عطا کن. خدایا! خواسته ام را قرین کامیابی ساز و به خیر و صلاح، مخصوصش گردان و اسباب خوشی و نشانه های بهره وری اش را، روشن و آشکارا به من بنمایان و گلوگاه دشواری اش را، ببند و فریاد و نعره شکستن (دشواریا درهای بسته) آن را بلند کن. بار خدایا اشتباه و ابهام آن را روشن کن و بسته آن را، بگشای و بنیادش را، استوار ساز تا گزینش و پسند تو پسند و انتخابی روی آورنده به بهره و غنیمت، بر طرف کننده ضرر و زیان و شتابان در سود دهی و برخوردار از ساختاری ماندگار باشد؛ همانا تو، آغازگر بخششی و زیادی بخشش، چیزی از خزانه سرشارت کم نمی کند.

۲ – مناجات گذشت و چشم پوشی: خدایا! بهقین، امید به گستره رحمتت، مرا به خواهش گذشت تو گویا کرده است و امید و اعتماد به حلم و تحمل و مدارا کردنت به خواستن امان و گذشت و چشم پوشی ات، دلیری ام بخشیده است و مرا، ای پروردگار من! گناهانی است که با انواع انتقامها، رو بروست و لغزشهایی است که از چشمان از بیخ برکن و نابود کننده، دور نمانده است و من بدین سبب، در پیشگاه عدل و دادت، سزاوار عذاب دردناکم و با ارتکاب آنها، مستوجب شکنجه و عقوبت می باشم و از آن بیمناکم که اجابتم را، تأخیر اندازند و با باطل کردن خواسته ام، مانع بر آمدن حاجتم گردند و سنگینی کمر شکن آنها، و دشواری حمل آنها به تنهایی، موجب نابودی میل و رغبتم شود؛ سپس ای پروردگار من! به بردباری ات، در مقابل خطا کاران و گذشتت، از عاصیان و مهربانی ات، با آلودگان به گناه، برگشته و نگریستم و در نتیجه از روی اعتماد به تو و با توکل بر تو، خود را بر آستانت افکندم و سفره دلم را برایت گشودم و از تو، آنچه را نشایدم از بر طرف ساختن هم و غم خویش، درخواست نمودم و آنچه را سزاوارش نیستم، از زدودن غصه و اندوه، طلب کردم و از تو طلب بخشش و چشم پوشی کردم و به تو اعتماد کردم ای آقا و مولای من!. خدایا! با گشایشت، بر من منت گذار و با آسان ساختن خروجم از مشکلات، بر من تفضل کن و با مهربانی ات، به سوی راه راست، راهنمایی ام فرما و با قدرت و نیرویت، از راه کج و انحرافی بازم گردان و با عفو و گذشت خویش، از زندان اندوه و گرفتاری نجاتم بخش و با لطف و کرمت، از غل و زنجیر اسارت خلاصم کن و بهشت رضوانت را، نصیبم فرما و احسانت را، به من عطا کن و از لغزشهایم، در گذر و راز اندوهم را، به گشای و بر سرشک دیدگانم، رحمت آور و طلب و دعای مرا در حجاب و پرده قرار مده و با گذشت از من، بازویم را استوار گردان و پشتم را بدان، قوی و نیرومند ساز و کارم را، سر و سامان ببخش و عمرم را، طولانی فرما و هنگام بر انگیختنم و وقت بیرون آمدنم از گور، بر من رحمت آور که بی گمان تو، جواد و کریم و آمرزنده و مهربانی.

۳ – مناجات سفر: خدایا! من، آهنگ سفر دارم؛ بنابراین، خیر و خوبی برایم مقرر فرما و راه تدبیر را، برایم روشن کن و آن را، به من بفهمان و به راستی و درستی برایم، آغازش نما و در این سفر، مشمول سلامت و تن درستی ام گردان و با بهره شایان و بخشش فراوان، جایزه ام ببخش و به بهترین و نیکوترین وجه از نگاهبانی و پاسداری، در پناه خویش گیر.

بار خدایا! از رنج و سختی مسافرتها، بر کنارم دار و دشواری زمینهای ناهموار و خشن را، بر من هموار ساز و مسافتهای دور و دراز را، برایم درنورد و دوری آبشخورها را، به من نزدیک کن و گامهای مرکبها را در پیمودن راه، بلند و کشیده ساز تا منزلهای دور

را، نزدیک کنی و شدت و سختی زمینهای ناهموار و خشن را آسان و زود گذر نمایی.

خدایا! در این سفر، طایر خجسته بال حفاظت و مراقبت را، همراه و هم صحبتم ساز و بهره عافیتم بخش و نگاهبان و حافظ آزادی و استقلال را روزی ام کن و راهنمای عبور از گردنه های هولناک، عطایم فرما و آنچه که باعث و عامل کفایت روز افزونم می شود ارزانی کن و از ولایت خوشمن و حافظ و نگهدار، بر خوردارم ساز. خدایا! سفر مرا دستمایه امنیت و آرامشی بزرگ و بهره و نصیبی فراهم و مهیا، گردان و شب را سپر محافظتم از آفات و روز را، بازدارنده ام از مهالک، قرار ده و با قدرت قاهره خود، دسته های دزدان را از من دور دار و با توش و توانت، از دام و وحوش حفظم کن تا سلامت و تن درستی، همراهم باشد و عافیت، قرینم گردد و خوشبختی، جلو دارم شود و آسانی، به آغوشم در آید و رنج و سختی از من فاصله گیرد و کامیابی، با من سازگار و آسودگی رفیقم شود که بی گمان تو، اهل بخشش و منت و کرم و قدرت و جنبشی و تو، بر هر چیز توانا (و نسبت به بندگانت، بینا و آگاهی.)

۴ – مناجات رزق و روزی: خدایا! باران پیاپی روزی فراخت را، بر من فرو فرست و ابرهای انبوه فضل و کرمت را، بر من زیاد بباران و باران پر آب عطا و بخششت را، بر من پیوسته دار و باران نعمت بی پایانت را، بر آستان نیازم بباران و احساس نیاز به جود و کرمت را، همواره در من برانگیز و از کسی که جویای دارایی توست، بی نیازم ساز و درد نداریم را، به داروی فضل و کرمت، درمان کن و فقر و تنگدستی زمین خورده ام را با فضل و توانگری ات بلند کن [شکستگی فقرم را با عطا و بخششت اصلاح کن] و تنگدستی ام را با عطای بسیارت، تصدق ده و بی نوایی ام را با هدایای ارجمندت، جبران فرما و راه به دست آوردن روزی را (ای پروردگار من!) بر من آسان کن و بنیادش را، برایم استوار ساز و چشمه های فراخش را، با رحمتت روان کن و با رأفت و کرمت و جویباران زندگی فراخ و در وفور نعمت را، در مسیر زندگانی ام به جریان انداز و بساط فقر و فاقه ام را در نورد و قحطی سخت حالی ام را به فراوانی نعمت خویش، آباد و پر بار گردان و موانع روزی را از پیش پایم بردار و آویزه های تنگنا را از زندگانی ام بر چین.

خدایا! مرا آماج تیرهای روزی فراخ گردان؛ آماج پربارترین تیرهایش و از فراخی و خوشی زندگی، پایدارترینش را نصیب و روزی ام کن. خدایا! پیراهن گشایش و فراخی، و روپوش و بالا- پوش آسایش و فراخی بر اندامم بپوشان و من، پروردگارا! چشم انتظار انعام تو، با زدودن تنگی و فشار فقر هستم، و بخششت را با قطع تأخیر روزی و فضل و کرمت را با زدودن تنگدستی انتظار می برم و سر رشته نیازم را برای دستیابی به مال و مکنت، به جود و کرمت پیوسته دارم. خدایا! باران شدید و پیوسته نعمت را از آسمان رزق و روزی ات، بر من بباران و با نعمتهای پیاپی، از آفریدگانت بی نیازم گردان و آوردگاه نداریم را، با تیر ترکش خویش هدف گیر و بر طرف کردن سختی و بدحالی زندگی ام را بر مرکبهای تند و سریع سوار کن و تنگدستی ام را، از دم تیغ تلف و نابودی بگذران و با نعمت بخشی فراخ و گسترده از جانب خویش، پروردگارا! تحفه و پیشکشم عطا فرما و مرا، با رشد و نمو اموالم، مدد رسان و از تنگنای فقر و ناداری، دورم دار و شر قحط و غلا را از من بگیر و بساط نعمت و فراوانی را، برایم بگستران و آب فراوان و گوارای رزق و روزی ات را، به من بنوشان و راههای رسیدن به بذل و بخشش فراگیرت را، به رویم بگشا و مال و ثروت ناگهانی ام بخش و بدینگونه، از فقر و تنگدستی نجاتم ده و با پشتیبانی، از آب رزق بامدادی سیرابم گردان و با سهولت و آسانی، دارا و متمکنم گردان؛ چه اینکه تو، صاحب عطا و بخشش عظیم و بزرگ و فضل و کرم فراگیر و من و جود بیکرانی و تو، جواد و کریمی.

۵ – مناجات پناه خواستن: خدایا! به تو پناه می برم، از شدائد بلاها و مصائب و بیم و هراس سختیهای بزرگ و طاقت فرسا؛ پروردگارا! از سختی و بلایی که به زمین می زند پناهم ده و از شبیخون درد و بلا، مصون ومحفوظم دار و از عقوبتها و عذابهای غافلگیرانه، نجاتم بخش و از زوال نعمتها و لغزیدن گامها امانم عطا فرما.

خـدایا! مرا در حمـایت عزت خـویش، قرارم ده و در گسـتره پاسـداری و حفـاظت، از گردش ناگهـانی روزگـار (مثـل مرگ و قتل ناگهانی) و از سرعت و شتاب غضبهای تند و تیز جاگیرم ساز.

خدایا! پروردگارا! سـرزمین بلا و مصـیبت را، در هم پیچ و گستره درد و رنج و مشـقت را، به شدت بلرزان و خورشید بد آمدها را، تیره و تار ساز و کوههای سر سخت شر و بدی را در هم کوفته و هموار ساز و گرفتاریهای زمانه را، بر طرف کن و باز دارنده ها را، از مسیر کارها بردار، و مرا، در حوزه و حریم سـلامت در آور و بر مرکبهای کرامت و بزرگواری، بنشان و با گذشت و چشم پوشی از خطا و لغزش، همراهی فرما و به پوشیده داشت ناموس، فراگیر.

ای پروردگـار من! بـا نعمتهـایت به من بخشـش کن و بلاهـا و سـختیها و همه اصـناف عـذاب خـویش را، از من دور فرمـا و عقوبت دردنـاکت را، از من بگردان و از بلاهـا و شـرور روزگـار، پنـاهم ده و از بـد سـرانجامی هر کاری، نجاتم بخش و از گرفتاری به دام محذورها و ممنوع ها، پاسم دار و روشـنی بلا و ابتلاء را از کارهای من برگردان (و آن را کور ساز) دسـتش را تا زنده ام از رسیدن به من، ناتوان دار؛ بهقین تو، پروردگار ستوده، آغاز گر و باز گردان و کننده بی چون و چرای هر چه خواهی، هستی.

۶ – مناجـات توبه: خـدایا آهنـگ آسـتانت کردم، بـا توبه ای پـاک و خالصانه و پیمانی درست و اسـتوار و خواهش دلی، مجروح و خونین و گفتاری، صریح و آشکار.

خـدایا! توبه خالصـانه ام را، بپـذیر و بازگشت سـریع و شـتابانم را، قبول کن و در افتادن و غلبه و قهرمانی ام را در برابر فروتنی و تن دادن به گناه، بپذیر.

پروردگارا! از توبه من، با ثواب شایان و اقبال و برگشت کریمانه و لغو کیفر و گردانیدن عذاب و شکنجه، و بهره و غنیمت بازگشت و بالاخره، با پرده پوشی، پیشواز کن.

خـدایا! (بـا توبه من) گناهـان ثبت شـده (در نـامه عملم) را، پـاک کن و با قبول توبه ام، تمام عیبهایم را بشوی و آن را، جلا دهنـده تیرگی و زنگار دلم و تند و تیز کننده بینش قلبم قرار ده و شستشو دهنده آلودگی ام، گردان و پاک کننده چرک و پلیدی تنم، ساز و سامان بخش نهادم، فرما و شتاب دهنده بینش و بصیرتم برای به اتمام و اکمال رسانیدن آن (توبه)، گردان.

ای پروردگار من! توبه مرا پـذیرا باش که از صـمیم قلبم، تراویـده و در اثر تصـحیح و اصـلاح بینشم، خالص گردیده و از توجه همه جانبه نهادم، بر آمـده و از تلاش و کوشـش در پاکی درونم، جوشـیده و از اسـتواری بازگشت من، به درگاهت و شـتاب گرفتن، در انجام فرمانت بر آمده و خالص گردیده است.

خـدایا! بـا توبه من، تاریکی اصـرار بر گناهم را، روشـنی بخش و گناهان گذشـته ام را بـدان، نابود ساز و جامه تقوا و پرهیزگاری و روپوش هدایت و رستگاری، بر اندامم بپوشان که من البته، مهار نافرمانی را، از سر بدر کردم و پوشش گناه را، از تن بیرون آوردم، در حـالی که به نیرو و تـوان تو ای پروردگـار من! چنـگ زدم و به عزتت، برای مقـابله بـا نفس اسـتعانت جسـتم؛ توبه خود را از بیم شکسـتن، به حمایتت سپردم؛ از خفت و خواری، به نگهـداریت آویختم، در حالی که آن را با جمله زیبای «لا حول و لا قوه الا بک مساوی هیچ تحول و توانی، جز به کمک تو میسر نیست.» پیوند زدم.

۷ – مناجات حـج: خـدایا! حـج خانه ات را، روزیم گردان؛ همان حجی که انجام آن را بر توانمنـدان، واجب فرمودی و در این کار، دلیل و راهنمایی برای من قرار بـده و دوری راههای آن را، برایم نزدیک کن و بر ادای مناسک،اریم فرما و با محرم شـدن، بر آتش حرامم گردان و به (زاد و توشه ام)، نیرو و توانم و چابکی و چالاکی ام برای سفر بیفزای.

پروردگارا! ایستادن بر آستانت و کوچ کردن به درگاهت را، نصیب و روزی ام کن و با رستگاری، ظفرمند و کامیابم ساز (و با سود سرشار، مورد عنایت خویش قرار ده.)

پروردگـارا! از جایگـاه وقوف حـج اکبر (عرفـات)، به همـایش مشـعر الحرامم برسـان و آن را مـایه نزدیکی به رحمتت گردان و راه

مستقیم به بهشتت قرار ده و در ایستگاه مشعر الحرام و جایگاه بستن احرام، جای گیرم ساز و برای ادای مناسک و قربانی کردن ماده شتران کوهان بزرگ، با روان کردن خون و بیرون ریختن رگهای گردن و ریختن و جاری ساختن خون جوشان و بالاخره، ذبح قربانیها فراوان و بریدن رگهای گردنشان مطابق فرمان تو و به منظور انجام مستحبات مقرر، اهلیت و شایستگی ام ببخش.

خدایا! توفیق حضور در نماز عید را، نصیبم فرما؛ در حالی که به وعده ات امیدوار (و از تهدیدت، بیمناک) و موی سر تراشیده و تقصیر کرده ام و جهت فرمانبرداری ات تلاش و کوشش کرده ام و آستینها را بالا ـ زده و جمرات را به هفت (سنگریزه) و هفت دیگر بعد از آن... رمی کرده ام.

خدایا! مرا به عرصه با صفای بیت الحرام و خانه خودت، در آور و به جایگاه امن و آسایشت و کعبه معظمه ات و مأوای خاکساران، و محل شکایت بندگان و خواستاران، (و میهمانان) و نیازمندانت، وارد کن.

خدایا! هنگام کوچیدن و بازگشتن مزد و پاداش فراوان مرحمت فرما و مناسک حجم و پایانافتن ناله و شیونم را، به قبول خاطرت و لطف و مهربانی ات پایان ببخش (ای آمرزنده مهربان.) ای مهربانترین مهربانان!

۸ – مناجات دفع ظلم و ستم: خدایا! بدرستی که ظلم و ستم بندگانت، در گستره زمینت جایگیر شده است؛ تا جایی که: عدل و داد را میرانده، راهها را بریده، حق را نابود ساخته، راستی را از میان برده، نیکی را پنهان نموده، شر و بدی را پدیدار کرده، چراغ تقوا را خاموش ساخته، هدایت را از میان برداشته، خیر و نیکی را دور کرده، شر و بدی را استوار نموده، فساد را پرورش و جور و ستم را گسترش داده، دشمنی را تقویت کرده، و تعدی و تجاوز را از حد گذرانیده است.

خدایا! پروردگارا! این همه را، جز قدرت قاهره ات، بر طرف نسازد و غیر از منت تو بر بندگانت، پناهشان ندهد.

خدایا! پروردگارا! ظلم و ستم را، ریشه کن فرما و قله های زور و تجاوز را، متلاشی ساز و بازار منکر را از رواج و رونق، بینداز و پیش گیران از آن (ناهیان از منکر) را، عزیز و محترم گردان و بیخ و بن بیدادگران را برکن و پس از ازدیاد و کثرت به آنها لباس هلاکت و نقصان بپوشان.

خدایا! در عقوبت ناگهانی آنها به سبب گناهانشان تعجیل کن و عقوبتهای عبرت انگیز را بر آنان، فرود آر و مرگ همه منکرات و زشتیها را برسان؛ باشد که امور خطرناک و وحشت خیز (مثل راههای خطرناک) ایمن و بی بیم شود و اندوهناک و سوخته دل آرامش پیدا کند و گرسنه، سیر شود و بی سرپرست پشتیبانی و مواظبت شود (یا گمشده نگهداری شود) و رانده شده پناه داده شود و آواره در به در باز گردد و فقیر و نادار، بی نیاز شود و پناه جو، پناه گیرد و بزرگتر، احترام گردد و کوچکتر، مورد تفقد و ترحم قرار گیرد و ستمدیده، عزیز شود و بیدادگر، خوار و ذلیل گردد و اندوهگین، به گشایش و شادمانی رسد و اندوه و بلا و سختی بر طرف شود و توده مردم به آرامش برسد و اختلاف و دو دستگی، از میان بر خیزد و همدلی و همبستگی، جان بگیرد. و علم و دانش، فراز گردد و صلح و سازش، فرا گیر شود و نیتها، کمال و زیبایی پذیرد و پراکندگی، فراهم آید وکی شود و ایمان، قوت گیرد و قرآن کریم، تلاوت گردد؛ همانا تو، چیره و حاکم، عطا بخش و بسیار نعمت دهنده ای.

۹ – مناجات شکر: خدایا! سپاس و ستایش تنها از آن توست، بخاطر دفع بلاهای فرود آمده و پیاپی بخشیدن نعمتهای فراوان و پی در پی شدن بلاها و سختی ها و بر طرف ساختن سختی ها و مصائب.

و نیز سپاس و ستایش، تنها مخصوص توست، به جهت عطای نوشین و گوارایت و آزمون ستوده و زیبایت (یا بلا و مصیبت زیبا و ستوده ات) و نعمتهای عظیم و بی کرانت.

همچنین سپاس و ستایش، تنها به تو تعلق دارد، به دلیل جود و احسان بسیارت و خیر و خوبی جوشانت و تکلیف سهل و آسانت و دفع تکالیف سخت.

آری سپاس و ستایش، تنها از آن توست ای پروردگار من! بدین جهت که شکر و سپاس اندک را به ثمر می رسانی و مزد و پاداش

فراوان، عطا می کنی و بار سنگین گناه را، از دوش بنده گناهکار بر می داری و پوزش و عذر کسی را که عذرش کم و نا چیز است، می پذیری و تکلیف سنگین و پر زحمت را، وا می نهی و فراز و فرود دشواری را، آسان می کنی و از فاجعه وحشت انگیزا بسیار زشت، پیشگیری می نمایی.

(خدایا) سپاس و ستایش، تنها از آن توست، بخاطر بلایی که دفع کردی و خیر فراوانی که بخشیدی و وقایع خطرناکی که بر طرف ساختی و افراد سخت ستمکار و بی راهه ای که خوار و رام فرمودی. سپاس و ستایش، تنها از آن توست، به واسطه تکلیف اندک و ناچیزی که مقرر کردی و ارفاق زیادی که به عمل آوردی و ناتوانی که نیرو و توان بخشیدی و بیچاره ستمدیده ای که دادرسی نمودی. (خدایا) سپاس و ستایش، فقط و فقط متعلق به توست، بخاطر مهلت دادن فراخ و گسترده ات و ادامهافتن بخشش و انعامت و جلوگیری از قحطی و خشکسالی ات و کارهای ستوده و زیبایت و پیاپی بودن نعمت و عطایت.

(پروردگارا!) سپاس و ستایش، فقط ویژه توست، بخاطر درنگ کردن در عقوبت و وانهادن عذاب ناگهانی و آسان گرفتن راه توبه و بازگشت و فرو فرستادن باران، از ابر رحمت و مهربانی؛ [البته تو، بسیار منان و بی اندازه بخشنده ای.]

۱۰ – مناجات درخواست حاجتها: خدایا! سزاوار است: به هر کس دستور دعا داده ای، تو را بخواند و به هر کسی وعده اجابت داده ای، امیدوار باشد.

خدایا! خواسته ای دارم که تدبیر و حیله ام از بر آوردنش، درمانده است و طاقتم درباره آن تمام شده و قوایم از جستجوی آن ضعیف شده است و نفس بد کیش و بد خواه من و دشمن غدار و فریبنده ای که وسیله آزمایش و امتحانم می باشد، مرا از اینکه درباره آن حاجت به سوی تو ناله و زاری کنم می فریبد و مانع می شود. خدایا! به مبارکی و خوشبختی، حاجتم را برآور و به راه رستگاری، رهبری اش کن و با امیدوار ساختن به بر آوردن خواسته ام، سینه ام را فراخی بخش و سبب ساز کار خیرم باش و نقش فوز و دستیابی به آنچه امید و آرزویش را دارم، بر سینه ام حک کن. خدایا! در برآوردن حاجتم و قبول خواسته و خواهشم با نائل شدن به آرزویم، توفیقم عطا فرما. خدایا! به لطف و کرم خویش، [با اجابت دلنشین و گوارا و بخششهای فراوانت] ازأس و نومیدی و سستی و درنگی و دلسردی، بازم دار.

خدایا! بی گمان خزانه تو، سرشار از موهبتهای بزرگ است و تو، بخشنده پر و پیمان آنها می باشی و بر هر کاری، قادر و توانایی [و بر هر چیز احاطه داری] و نسبت به بندگانت آگاه و بینایی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مهج الدعوات: ۴۶۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

محرمات شیر دادن

ثقه الاسلام کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی، روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردند: مردی کنیزک شیر خواری را به همسری گرفت و همسر دیگرش به او شیر داد؛ سپس از همسر سوم او نیز شیر نوشید؛ ابن شبرمه گفته است کنیزک و هر دو زنش، بر وی حرام هستند.

امام جواد علیه السـلام فرمود: ابن شبرمه، اشـتباه کرده است؛ تنها کنیزک و همسـری که ابتدا به او شیر داده است، بر وی حرام است؛ اما همسر دوم، بر مرد حرام نیست؛ زیرا چنان است که گویی دختر خود را شیر داده است. [۱] .

و نیز آورده است:

از علی بن مهزیار نقل شده که گفت: عیسـی بن جعفر بن عیسـی از امام جواد علیه السلام پرسید: زنی، فرزند شیر خوار مرا شیر داده است؛ آیا می توانم دختر همسرش را، به همسری خود در آورم؟

حضـرت فرمود: چه سؤال خوبی کردی؛ دقیقا به همین دلیل است که مردم می گوینـد: همسـرش به واسـطه «شـیر مرد»، بر وی حرام گشت؛ این شـیر، همان شـیر مرد (و موجب حرمت است)، نه غیر آن؛ به حضـرت عرض کردم: آن دختر، از همان زنی که فرزند مرا شیر داده نیست؛ بلکه دختر زنی دیگر، از شوهر اوست.

حضـرت فرمود: اگر ده نفر متفرق و جـداگانه (از زنان جـداگانه آن مرد) هم باشـند، هیـچ کـدام بر تو حلال نخواهند بود و به مثابه دختران تو هستند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۵: ۴۴۶ ح ۱۳.

[۲] همان: ۴۴۱ ح ۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

میراث دختر

شیخ صدوق آورده است:

از بزنطی روایت شـده که گفت: به امام جواد علیه السـلام عرض کردم: فدایت شوم! مردی از دنیا رفته و دختر و عمویش، زنده اند؛ حضرت فرمود: مالش، از آن دخترش می باشد.

راوی گفـت: و نیز بـه حضـرت عرض کردم: مردی از دنیـا رفتـه و دخـتر و برادرش - پسـر برادرش - در حیـات انـد. راوی گفـت: حضرت مدت زیادی، سکوت کرد؛ سپس فرمود: دارایی اش، به دخترش تعلق دارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] من لاحضره الفقیه ۴: ۲۶۱ ح ۵۶۰۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

معنای حزم

تستری آورده است:

از محمد بن علی بن موسـی (امام جواد) علیه السلام، راجع به حزم (محکم کاری و هوشیاری) سؤال شد؟ حضرت در جواب فرمود: آن است که: فرصت خویش را، انتظار بری و در انجام کاری که می توانی، شتاب نمایی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق ۱۹: ۶۰۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ملامت و سرزنش بدون بدگمانی

شهید اول نقل کرده است:

امام جواد علیه السـلام فرمود: کسی که بدون بد گمانی، سرزنش کند؛ (باید) بدون اینکه (قبل از اینکه) به او رجوع شود (و از بدی او در گذرندا از او رضایت بخواهند) او با خوبی و خوشی برگردد و راضی کند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الدره الباهره: ۳۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مشورت کردن و استخاره گرفتن

عیاشی گفته است:

از علی بن مهزیـار اهوازی روایت شـده که گفت: امام جواد علیه السـلام در نامه ای برایم نوشت: از فلانی درخواست کن که با من، مشورت نمایـد؛ (برای من مشورت دهد و برای من در مشورتش همچون برادر محبت، برگزیند، آنچنانکه) برای خود بر می گزیند؛ چه اینکه او از آنچه در شـهر و دیارش، روا و رایـج است، آگاه می باشـد و می دانـد که چگونه با صاحبان قـدرت و حکومت، بده بسـتان کند؛ البته مشورت کردن، خجسته و مبارک است؛ خدای متعال در قرآن کریم، به پیامبرش فرمود: (فاعف عنهم و استغفر لهم و شـاورهم فی الأـمر فـاذا عزمت فتوکل علی الله ان اللهحب المتوکلین) [۱] «پس بر آنهـا ببخش و برای ایشـان، آمرزش بخـواه و در کارها، با آنان مشورت کن؛ اما هنگامی که تصـمیم گرفتی، (قاطع باش) بر خـدا توکل کن؛ زیرا خداونـد متوکلان را دوست دارد.» بنـابراین، هر گاه آنچه می گویـد صـحیح و روا باشـد، رأی و نظرش را تأییـد و تصویب می کنم؛ اما اگر چنین نیست، امیـدوارم آن (قول او) را به خواست خداوند، بر صـراط روشن قرار دهم. در تفسـیر آیه: (و شاورهم فی الأمر) «و در کارها، با آنان مشورت کن.» فرمود:عنی طلب خیر و بهترین تدبیر را کردن. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] آل عمران ۳: ۱۵۳.

[۲] تفسیر عیاشی ۱: ۲۰۵ ح ۱۴۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

معالجه سنگ کلیه

پسران بسطام گفته اند:

از محمد بن نضر، مؤدب و آموزگار فرزند امام جواد علیه السلام روایت شده که گفت: به حضرت از درد سنگ ریزه، شکایت نمودم؛ فرمود: وای بر تو! که از داروی جامع پدرم بی خبری! عرض کردم: سرورم و آقایم! اوصافش را برایم بیان فرمائید؛ فرمود: از آن دارو نزد ما هست؛ آی کنیزک! آن کوزه سبز رنگ را، بیرون بیاور.

راوی گفت: کنیزک، آن کوزه را بیرون آورد و حضرت، مقدار نخودی از آن خارج ساخت و به من فرمود: این حبه را با آب سداب [۱] ا آب ترب پخته شده بنوش که البته از آن، عافیت خواهیافت.

راوی گفت: آن حبه را، با آب سداب نوشیدم و به خدا سوگند! تا به امروز، درد سنگ را احساس نکرده ام. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سداب،ک نوع گیاه معروفی است.

[۲] طب الائمه: ۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مهیای عزاداری شوید!

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: هر که پیش از تجربه و آزمایش به چیزی یا به کسی اعتماد کند، خود را در معرض نابودی قرار داده است.

فضل بن حسن طبرسی در کتاب اعلام الوری از امیهٔ بن علی نقل می‌کند که گفت: هنگامی که حضرت رضا علیه‌السلام در خراسان بود، من در مدینه بودم و با حضرت جواد علیه‌السلام رفت و آمد داشتم؛ و کسان آن حضرت و عموهای پدرش نیز خدمت ایشان می‌آمدند و سلام می‌کردند. روزی در حضور آنها کنیزک را خواست و فرمود: به اینها (یعنی اهل خانه) بگو: مهیای عزاداری شوند. هنگامی که متفرق شدند، گفتند: چرا نپرسیدیم برای چه کسی؟ و باز فردا هم حضرت این سخن را فرمود. گفتند: برای چه کسی؟ حضرت فرمود: برای بهترین مردم روی زمین؛ و پس از چند روز خبر رسید که حضرت رضا علیه‌السلام همان روز رحلت نموده است.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

منبر سبز شد و برگ درآورد!

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: کسی که با ما علنی دشمنی کند و به دشمنی ما از دنیا برود؛ روزه بگیرد یا نماز بخواند، اهل دزدی و زنا باشد، مسلما اهل آتش است.

از محمد بن عمیر نقل شده که گفت: حضرت جواد علیه‌السلام را دیدم که دست مبارکش را بر منبری گذارد، آن منبر سبز شد و چوبهایش برگ درآورد. هم چنین دیدم که آن حضرت با گوسفندی سخن گفت و آن گوسفند به حضرت پاسخ می‌داد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

مباحثه با یحیی بن اکثم قاضی بغداد

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: آن کس که از هوای نفس خود اطاعت و فرمانبرداری نماید، با این عمل آرزوهای دشمن خویش را برآورده است.

روایت شده است که چون حضرت رضا علیه‌السلام از دنیا رحلت فرمود، یک سال بعد مأمون به بغداد آمد و در خلافت متمکن شد. امام محمد جواد علیه‌السلام نیز از حوادث زمان و تقلب دوران، نتوانست در مدینه بماند و با اهل و عشیره به بغداد آمد و در آنجا به سر می‌برد. اتفاقا روزی مأمون برای شکار بیرون رفت و امام محمد تقی علیه‌السلام که کودکی نه ساله بود، بر سر کوچه‌ای که کودکان بازی می‌کردند، ایستاده بود که مأمون با خدم و حشم رسید. همه بچه‌ها فرار کردند به جز آن حضرت که بر جای خود مانده بود و اصلا حرکت نکرد. چشم مأمون به آن حضرت افتاد و از ماندن و فرار نکردن آن حضرت تعجب کرد و گفت: ای پسر! چرا تو هم مانند دیگران فرار نکردی؟

حضرت فرمود: راه تنگ نبود که با رفتن راه را برای تو وسیع کنم و گناهی هم نکرده بودم که از تو بترسم و فکر نمی‌کردم که تو بی جرم و گناه به کسی آزاری برسانی. مأمون از سخن او خوشش نیامد و گفت: نامت چیست؟ گفت: محمد، گفت: پسر کیستی؟ حضرت فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مأمون گریان شد و بر امام رضا علیه‌السلام رحمت فرستاد و رفت و تمام راه در این فکر بود. اما چون از شهر بیرون رفت، پرنده‌ای را در آسمان مشاهده نمود. باز شکاریش را به سوی او فرستاد تا او را شکار نماید. بعد از این که باز به سوی او بازگشت در پنجه‌هایش یک ماهی دیده شد. مأمون به فکر فرو رفت و آن روز شکار را ترک کرد و به شهر بازگشت و آن ماهی را در دست داشت و متفکر بود تا آن که به همان مکان رسید. باز اطفال فرار کردند و همان کودک بر جای ماند. مأمون نزدیک او آمده و از او پرسید که بگو در دست من چیست؟ حضرت به الهام ربانی گفت: حق تعالی را در میان آسمان و زمین دریایی است و ماهیان کوچک از آن بیرون می‌آیند و بازهای پادشاهان آنها را صید می‌کنند و ایشان سلاله‌ی نبوت را به آن می‌آزمایند. چون این کلام از آن حضرت شنید، تعجب نمود و نگاهی طولانی به آن حضرت کرد و گفت: حقا که تو پسر امام رضا علیه‌السلام هستی. پس از دیدن آن حضرت بسیار خوشحال شد و او را به خانه برد و اکرام و انعام نمود و روز به روز در تعظیم و بزرگداشت او سعی بلیغ می‌نمود تا آن که باز دیگ حسد عباسیان به جوش آمده، اجتماع کردند و همه با هم به مأمون گفتند: تو را به خدا قسم می‌دهیم که به طریقی که خلفاء راشدین و آباء عظام تو با آل علی رفتار می‌کردند، تو نیز همان گونه رفتار کنی و پیراهن عزت و دولتی که حقتعالی بر تو پوشانیده، در بر دیگران نپسندی.

نمی‌دانی که، عباسیان از ولیعهد شدن پدر این بچه به چه رنج و محنتی گرفتار شده بودند و چه حالی داشتند، آن که حق تعالی آن مهم را کفایت نمود و از آن غم خلاص شدند. مبادا ما را دوباره به آن غم دچار سازی. پس پسر رضا را به حال خود بگذار. مأمون در جواب آن جماعت گفت: آنچه پـدران من پیش از این با آل علی کردنـد، قصـد ایشان قطع رحم بود و من از آن پناه می‌گیرم به خـدا و اگر انصـاف در بنی‌عبـاس می‌بـود، به یقین می‌دانسـتند که آل علی به این امر اولی و مقدمنـد و امـا آن چه من بـا امـام رضـا علیه‌السلام کردم، پشیمان نیستم و من او را به طیب خاطر خود خلافت می‌دادم ولی او قبول نکرد و به ولیعهدی من هم راضی نبود و آنچه شدنی بود، شد. حجتی که من با پسر او می‌کنم به جهت فضل و کمال اوست که با وجود صغر سن، علمش از همه کس بیشتر است و فضـلش از جمیع مردمان زیادتر است. عباسیان گفتند: به او در این یک سال علم از کجا رسیده و با کدام حاصل. اگر خلیفه در احترام و اکرام او جـدی است بایـد صبر کنـد تا او مـدتی درس بخوانـد و علم و فهمی کسب کنـد، بعد از آن امر از خلیفه است. مأمون گفت: من او را بهتر می‌شـناسم. علم ایشان لدنی است و کسبی نیست. اگر می‌خواهید امتحان کنید تا صدق کلام من بر شـما ظاهر شود. آنها از شنیدن این سخن خوشحال شده و به امتحان او راضی شدند و گفتند: خوب است که امیرالمؤمنین روزی را تعیین کند و کسـی از علما را برگزینند که از علم و فقه و شریعت از او سؤال کند. مأمون گفت: من فلان روز را مقرر نمودم. جمع شوید و از علمای خود هر کس را می‌خواهیـد انتخاب نماییـد. پس آن جماعت با شـعف تمام از نزد مأمون بیرون رفتنـد در حالی که شـرط نموده بودنـد که چون نادانی امام محمـد تقی علیه‌السـلام بر مردم معلوم شود مأمون نسـبت به او مهربان نخواهـد بود و اگر قضـیه بر عکس باشـد، آنها به خلیفه اعتراض نکننـد. پس با هم نشسـتند و رأیها یکی کردند و از میان علمای عصـر یحیی بن اکثم که در آن وقت قاضـی بغداد بود و سـرآمد علمای عصر بود و در علم فقه و حدیث از همه جلوتر و اعتبارش از علما بیشتر بود، انتخاب نمودند و با او قرار گذاشـتند که در روز موعود به آن امر اقـدام نمایـد. سـپس جمیع علما و اعیان و اهل ملل و ادیان را طلبیدنـد و مأمون بر تخت حکومت نشسـته و گفت که ابوجعفر محمد بن علی الجواد علیه‌السـلام را طلب کنند و نزدیک خود برای آن حضرت مسندی انداختنـد. چون آن حضـرت حاضـر شـد مأمون برخاست و تعظیمش نمود و به جای خود نشانید. بعد از آن یحیی بن اکثم به مأمون گفت: امیرالمؤمنین رخصت می‌دهد که از ابوجعفر سؤالی کنم؟ مأمون گفت: این مجلس برای همین منعقد شده، هر چه می‌خواهی بپرس. پس یحیی بن اکثم به جـانب امـام محمـد تقی علیه‌السـلام متوجه شـد و گفت: رخصت می‌دهی که مسئله بپرسم؟ حضـرت فرمود: سل عما شئت، یعنی بپرس از هر چه می‌خواهی. گفت: چه می‌گویی در باب کسی که در راه کعبه احرام بسته باشد و صیدی را بکشـد، کفـاره آن چه چیز است؟ امـام فرمود: آیـا این مرد در بیرون حرم این صـید را کشـته یـا در حرم و آیا دانسته این عمل را کرده و علم به حرمتش داشـته یا جاهل مسئله بوده است و آیا این عمل از او عمـدا صادر شـده است یا خطا کرده و آیا این شـخص آزاد بود یـا بنـده؟ طفـل و کوچـک بود یا بزرگ و بالغ؟ آیا بار اول است که به این عمل اقـدام نموده یا نوبت دیگر نیز این کار را کرده است؟ آیا صـید او از جمله مرغان است یا جانوران دیگر؟ آیا صید او کوچک است یا بزرگ؟ آیا این شخص پشیمان بوده یا مصـر و مشـعوف؟ آیا در شب این صید را کشته یا در روز؟ آیا در احرام عمره این عمل از او صادر شده یا در احرام حج؟ از شنیدن این سـخنان رنـگ یحیی متغیر شـده و دچـار لکنت زبان شـده بود و آثار عجز و انکسار در او ظاهر شـد و هر چه اهل مجلس انتظار کشیدند که یحیی حرف دیگر بزند، نتوانست. مأمون گفت: الحمدلله که ظن من خطا نبود. آیا یاران هنوز انکار می‌کنند یا از عقیده خود برگشـته‌اند؟ مأمون بعـد از آن متوجه حضـرت امام محمـد تقی علیه‌السـلام گردید و گفت: فدای تو شوم اگر آن چه پرسـیدی یـک یـک را برای ما بیان کنی اسـتفاده می‌کنیم. حضـرت شـروع نموده جواب یک یک را به گونه‌ای بیان فرمود که فریاد آفرین و احسـنت از دوست و دشـمن برآمد. مأمون گفت: احسـنت یا ابا جعفر! احسن الله الیک، یعنی نیکو بیان کردی، حقتعالی به تو جزای خیر دهـد. بعـد از آن خـدمت آن حضـرت عرض کرد که چنان چه یحیی بن اکثم از تو سؤال کرد، تو از او سؤال نمی‌کنی؟ فرمود: اگر خلیفه راضـی باشـد و اجازه دهـد می‌پرسم و به یحیی فرمود که آیا از تو سؤال کنم؟ یحیی ناگزیر گفت: فدای تو شوم، امر، امر

توست.

پس اگر بتوانم جواب خواهم داد و گر نه از علم شما استفاده می‌نمایم. حضرت فرمود: به من خبر بده از شخصی که صبح به زنی نگاه کند و نگاهش بر او حرام باشد و چون آفتاب برآید، بر او حلال شود و چون زوال آفتاب شود، باز آن زن بر او حرام شود و چون به وقت عصر رسد، بار دیگر بر او حلال شود و در غروب آفتاب باز آن زن بر او حرام گردد و چون صبح طالع شود بر او حلال شود. حرمت و حلیت این زن بر این مرد، چگونه است و چه چیز باعث این حرمت و حلیت خواهد بود؟ یحیی بن اکثم لحظه‌ای سر بر گریبان تفکر فرو برد، سپس سر بر آورد و گفت: نه به خدا قسم هر چه که من در این مسئله فکر می‌کنم، نمی‌توانم جوابی برای آن بیابم. اگر پاسخ آن را بفرمائید تا یحیی و حضار مستفید شوند، منت بزرگی خواهد بود. حضرت فرمود: بلی کنیزیست از شخصی و نظر بیگانه در اول روز بر او حرام بود. چون آفتاب بلند شد، کنیز را از صاحبش خرید. وقت زوال آفتاب آزادش کرد و حرام گشت و چون وقت عصر شد، او را به زنی خواست و بر او حلال شد. در حال غروب ظهار کرد و به موجب ظهار بر او حرام گشت و در وقت خوابیدن کفاره ظهار را داد و بر او حلال شد و در نصف شب طلاقش داد و بر او حرام شد، وقت صبح رجوع نمود و بر او حلال شد. پس مأمون رو به جانب حضار کرد و گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که در میان خود کسی را سراغ دارید که این سؤال و جواب را چنان که شنیدید، بتواند بیان کند؟ گفتند: به خدا قسم که چنین کسی را سراغ نداریم. پس گفت: وای بر شما که حق اهلبیت را چنان که باید نمی‌شناسید. ایشان از اهلبیتی هستند که حقتعالی ایشان را بر آن چه دیدید و می‌بینید از میان خلق برگزید و عطا نمود و کمی سن و سال مانع فضل و کمال ایشان نمی‌شود و نشنیده‌اید که رسول خدا اول امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام را دعوت کرد و افتتاح به دعوت او نمود. حال آن که علی علیه‌السلام در آن وقت ده ساله بود و به غیر از آن هیچ طفلی را به اسلام فرا نخواند و حسنین علیه‌السلام هر یک عمر شریفشان را از شش سال کمتر بود و مبایعت نمودند، در آن حال که با مردم بیعت می‌نمود و با هیچ طفل دیگری بیعت نکرد. به موجب آیه‌ی ذریته بعضها من بعض، همه در یک حالند و در آخرین ایشان حکم اولین جاریست. حضار همه یکباره گفتند: صدقت و الله یا امیرالمؤمنین، چون مأمون دید دیگر برای عباسیان مجالی برای انکار باقی نماند، خطاب به امام محمد تقی علیه‌السلام نمود و گفت: یا اباجعفر! دختر مرا به زنی قبول می‌کنی، اگر چه این جمع را خوش نیاید؟ حضرت سر را پایین انداخت. مأمون چون دید که امام ساکت است، گفت: برخیز و از برای خود خطبه بخوان. حضرت برخاست که خطبه بخواند. مأمون گفت: جعلت فداک انی رضیتک لنفسک فقد رضیتک لنفسی و أنا ازوجک البنتی امالفضل. پس امام علیه‌السلام به این طریق خطبه خواند: الحمدلله اقرار ابنعمهٔ و لا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته و صلی الله علی محمد سید بریته و علی الاصفیاء من عترته اما بعد و قد کان من فضل الله علی الانام اعیذهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه و تعالی و انکحوا لا-یامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله و الله واسع علیم ان محمد بن علی بن موسی یخطب امالفضل بنت عبدالله مأمون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمه بنت محمد و هو خمسائه درهم جیا و افهل زوجتنی اناها ایها الخلیفه علی هذا الصداق المذکور، پس مأمون گفت: نعم قد زوجتک یا اباجعفر ام الفضل البنتی علی الصداق المذکور، فهل قبلت النکاح. آن حضرت فرمود: قبلت ذلک و رضیت به. بعد از آن سوره‌ی فاتحه خواندند و در خانه‌ها بوی خوش آوردند و خواص و عوام را خوشبو ساختند و بعد از آن سفره‌ها انداختند و چون خورده شد، امر نمود که متفرق شوند و باز روز بعد مردم از خاص و عام برای عرض تبریک به امام و مأمون آمدند. مأمون امر نمود که طبق‌های نقره را که تمام پر از گلوله‌هایی بود که از مشک و زعفران ترتیب داده بودند و در میان هر گلوله کاغذی گذاشته بودند که در آن کاغذ باغی یا خانه‌ای نوشته بود، نثار ابوجعفر کردند تا به هر که خواهند از آن بدهد و آن به دست هر کس باشد صاحب ملک و مالی شود و این مخصوص خواص بود. بعد از آن بدرهای زر و جواهر بین قواد و حجاب تقسیم کردند. بعد از آن عوام الناس را عطاها نموده و خلعتها دادند و از جمیع مردم بغداد کسی نماند که از آن فیض محروم بماند و تا مأمون در قید حیات بود، امام محمد تقی معزز و

مکرم بود و روایت نموده‌اند که یک بار ام‌الفضل شکایت شوهر را برای پدرش نوشت که کنیزان خاصه دارد و فلانی را متعه کرده است و با من چنین گفته و چنان کرده، مأمون در جواب دختر نوشت که من تو را به او نداده‌ام که حلالی را بر او حرام گردانم و او هر چه می‌کند، خودش می‌داند. اگر بار دیگر از او شکایت کنی یا برایم بنویسی، حکم به قتلت خواهم کرد و هرگز کاری از تو سر نزد که باعث ملال و رنجش آن حضرت گردد.

منبع: معجزات امام جواد؛ مؤلف: حبیب الله اکبرپور ؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

مناظره با مخالفان هنگام ازدواج

ریان بن شبیب روایت کرده و گوید : هنگامی که مأمون تصمیم گرفت دخترش ام‌الفضل را به همسری امام جواد علیه‌السلام درآورد، و این خبر به گوش بنی‌عباس رسید بر آنان گران آمد و سرباز زدند، چرا که نگران بودند که خلافت همانگونه که به امام رضا علیه‌السلام رسید به فرزندش برسد، و این امر باعث انتقال حکومت به علویان گردد.

از این رو نزدیکان او نزد مأمون رفته و گفتند : ای امیرالمؤمنین تو را به خدا سوگند می‌دهیم که از تصمیمی که در مورد ازدواج پسر امام رضا علیه‌السلام با دخترت گرفته‌ای بازگردی، چرا که می‌ترسیم امر خلافت که ما مالك آن گردیده‌ایم از دسترس ما خارج شود، و عزتی که بر ما خداوند پوشانده از ما برکنده شود، و تو خوب از سابقه‌ی گذشته و حال کنونی ما با علویان آگاهی، و از رفتار خلفاء سه گانه‌ی قبل از خود به آنان توجه داری که ایشان را تبعید می‌کرده و خوار می‌شمردند، و ما در مورد کاری که در برابر امام رضا علیه‌السلام انجام دادی در بیم و ترس بودیم که خداوند آن را از ما کفایت فرمود، پس تو را به خدا سوگند تو را به خدا سوگند که ما را در وهمی که از آن رهایی یافته‌ایم داخل نگردانی، و عقیده‌ات را در مورد پسر رضا بازگردان، و آن را نسبت به یکی از خاندان خودت که صلاح می‌دانی انجام ده.

مأمون به آنان گفت : اما آنچه بین شما و علویان اتفاق افتاده شما مسبب اصل آن بوده‌اید و اگر انصاف را روا می‌داشتید آنان سزاوارتر از شما بودند، و اما آنچه خلفاء قبل از من انجام داده‌اند در حقیقت قطع رحم نمودند، و از این کار به خدا پناه می‌برم، و سوگند به خدا از آنچه قبلا انجام داده‌ام و آن ولایتعهدی رضا علیه‌السلام بود پشیمان نیستم، و از او خواستم که خلافت را به عهده گیرد و آن را از خود دور دارم، اما امتناع نمود و تقدیر الهی حتمی و لازم است، و اما ابوجعفر محمد بن علی من او را برگزیده‌ام زیرا با اینکه سن کمی دارد اما بر تمامی اهل فضل در علم و دانش برتری دارد و در این زمینه اعجوبه‌ای است، و من امیدوارم که آنچه از او شناخته‌ام برای مردم آشکار شود و بدانند که تصمیم بجا بوده است.

حاضرین گفتند : این جوان اگرچه رفتارش تو را به اعجاب واداشته اما او کودک است و شناخت و دانشی ندارد، او را مهلت ده تا ادب آموزد و در دین فقیه گردد، آنگاه بعد از آن تصمیم خود را بگیر.

مأمون گفت : وای بر شما، به این جوان از شما آگاهترم و او از خاندانی است که دانش ایشان و مواد آن الهام شده از جانب خداوند می‌باشد، همواره پدرانش از دانش آموزی در دین و ادب نزد مردمی که از حد کمال ناقصند بی‌نیاز بوده‌اند، اگر می‌خواهید او را در مورد آنچه به شما گفتم آزمایش نمائید.

گفتند : ای امیرالمؤمنین ما نسبت به آزمایش او خشنودیم، پس ما را آزاد بگذار تا کسی را نزد تو بیاوریم تا او را از حکمی در مسأله شرعی آزمایش کند، اگر جواب درست داد دیگر نسبت به این امر اعتراضی نداریم، و برای خواص و سایر مردم درستی عقیده‌ی امیرالمؤمنین آشکار می‌شود، و اگر از دادن پاسخ ناتوان گردید دیگر از بحث کردن با تو آسوده می‌شویم.

مأمون گفت : نسبت به این امر آزادیـد و هرگاه خواستید این کار را انجام دهید، آنان از نزد مأمون خارج شدند، و همگی بالاتفاق تصـمیم گرفتنـد از یحیی بن اکثم – که قاضـی آن زمـان بـود – بخواهنـد از او مسأله‌ای را سؤال کنـد که در جوابش بمانـد، و به او وعـده‌ی اموال ارزشـمندی را دادنـد، و نزد مـأمون بازگشـتند و از او خواسـتند که روزی را برای اجتمـاع با امام مقرر دارد، و مأمون پاسخ مثبت داد.

آنـان در روزی که تصـمیم گرفته بودنـد اجتمـاع نمودنـد و یحیی بن اکثم با آنان حضور پیـدا کرد، مأمون دسـتور داد که برای امام جواد علیه‌السـلام فرش و دو بـالش قرار دادنـد، و امـام که در آن روز نه سال و چنـد ماه داشت خارج شـد و بین دو بالش نشـست و یحیی بن اکثم در مقابل آن حضـرت قرار گرفت، و هر یک از حاضـرین در جایگاهشان قرار گرفتند، و مأمون در بالشـی کنار بالش آن حضرت نشست.

یحیی بن اکثم به مـأمون گفت : ای امیرالمؤمنین آیـا اجازه می‌دهی که از ابوجعفر سؤال کنم، مأمون گفت : در این زمینه از خود او اجازه بگیر، یحیی بن اکثم رو به امـام کرد و گفت : فـدایت شـوم آیـا اجـازه می‌دهی از تو سؤال کنم، امـام فرمود : اگر می‌خواهی سؤال کن، یحیی گفت : خدا مرا فدایت گرداند در مورد شخص محرمی که صیدی را بکشد چه می گویی.

امام به او فرمود : آن را در حل کشـته یا حرم، شـخص محرم آگاه بوده یا ناآگاه، عمدا کشته یا خطا نموده، شخص محرم آزاد بوده یا بنـده، کودک بوده یا بزرگ، بار اول بوده یا بار دوم او بوده است، صـید پرنـده بوده یا غیر پرنده، از صـیدهای کوچک بوده یا از حیوانات بزرگ، اصـرار بر کارش داشـته یا پشـیمان شده، کشـتن صـید در شب اتفاق افتاده یا در روز انجام گرفته، شـخص به خاطر عمره محرم شده یا احرامش به خاطر حج بوده است.

یحیی بن اکثم متحیر گردیـد و در چهره‌اش نـاتوانی و ضـعف جلوه‌گر شـد، و در پاسـخ مانـد به گونه‌ای که حاضـرین این امر را در چهره‌اش مشاهده کردند.

مأمون گفت : خـدای را بر این امر و این عقیده سپاس می‌گزارم، آنگاه به خاندانش رو نمود و گفت : آیا به آنچه انکار می‌نمودید شناخت پیدا کردید.

آنگـاه رو به امـام نمود و گفت : ای ابـاجعفر خواسـتگاری می‌نمائی، فرمود : آری ای امیرالمؤمنین، مأمون به او گفت : فـدایت شوم خواستگاری کن که از تو خرسند هستم و علی‌رغم گفتار این گروه من ام‌فضل دخترم را به تو تزویج می‌کنم.

امام فرمود : خـدای را سپاس می‌گزارم در حالیکه به نعمتش اقرار دارم، و خـدا را به وحدانیت و یگانگی می‌سـتایم، و درود خدا بر محمـد سـرور آفریـدگان و برگزیـدگان از خانـدان او، امـا بعـد، از فضـل الهی بر مردم آن است که آنان را به حلال در مقابل حرام بی‌نیـاز کرد و فرمود : «و زنـان و مردان بـدون همسـر و زنـان و مردان برده‌تـان را به تزویـج یکـدیگر درآوریـد، اگر نیازمنـد باشـند خداونـد از فضـلش آنان را بی‌نیاز می‌گردانـد و خداونـد توسـعه دهنده و داناست»، محمد بن علی بن موسـی ام‌فضل دختر مأمون را خواسـتگاری می‌کند و مهر او را مهر جده‌اش فاطمه دختر محمد صـلی الله علیه و آله و سلم که پانصد درهم نیکوست قرار می‌دهد، ای امیرالمؤمنین آیا به این مهریه او را به همسری من درمی‌آوری.

مأمون گفت : آری ای اباجعفر دخترم را بر این مهریه به تزویج تو درمی‌آورم آیا ازدواج را می‌پذیری؟

امام فرمود : آن را پذیرفته و بدان خشنودم، مأمون امر کرد که مردم در جایگاه‌هایشان بنشینند.

ریان گویـد : چند لحظه‌ای گذشت که صداهایی همانند صداهای ناخدایان کشتیها شـنیدیم، ناگهان دیدیم خدمتکاران قایقی که از نقره ریخته شده بود و در آن انواع عطرها قرار داشت را با ریسمانهای ابریشمی کشیده و به مجلس می‌آورند.

مـأمون امر کرد که محـاسن حاضـران خواص را با آن عطرها عطرآگین کننـد، آنگاه به محل حضور عوام مردم برده شـد و آنان نیز خوشبو گردیدند، و سفره‌ها چیده شد و مردم غذا خوردند، و به هر کسی به اندازه‌ای جائزه داده شد.

هنگامی که مردم متفرق شدند و گروهی از خواص باقی ماندند مأمون به امام گفت : فدایت شوم اگر صلاح می‌دانی احکام صیدی که توسط شخص محرمی کشته می‌شود را بیان داری تا دانسته شده و استفاده نمائیم.

امام فرمود : آری، شخص محرم هرگاه صیدی را در حل بکشد و صید از پرندگان باشد باید گوسفند بکشد، و اگر آن را در حرم یافته باشد باید دو برابر مجازات ببیند، و اگر جوجه‌ای را در حل بکشد باید گوسفند کوچکی که از شیر گرفته شده باشد را در مقابل آن ذبح کند، و اگر آن را در حرم بکشد باید همان گوسفند و قیمت جوجه را بدهد، و اگر حیوان وحشی باشد و آن الاغ وحشی باشد باید گاوی را بکشد، و اگر شیر باشد باید شتر، و اگر آهو باشد باید گوسفندی را بکشد.

و اگر این امور را در حرم مرتکب شود دو برابر جزا می‌بیند، و باید قربانی را به کعبه برساند، و اگر محرم چیزی را بیابد که برای آن قربانی واجب است و احرامش هم برای حج باشد آن را در منی ذبح می‌کند، و اگر احرام عمره بسته آن را در مکه ذبح می‌کند، و مجازات صید حیوان بر جاهل و عالم مساوی است، و در بنده تنها گناه نموده و اگر خطا نموده مجازات از او برداشته شده، و در حر کفاره‌ی خودش را خود باید بدهد، و مجازات بنده را مولای آن می‌پردازد، و کودک کفاره ندارد، و اما بر بزرگسال واجب است، و انسان پشیمان با پشیمانی‌اش عقاب آخرت را از خود دفع می‌کند، و کسی که پافشاری می‌کند عقاب آخرت برای او حتمی است.

مأمون گفت : احسن بر تو ای اباجعفر خداوند به تو نیکی نماید اگر صلاح می‌دانی از یحیی بن اکثم سؤال کنی سؤالی را بپرس همچنانکه از تو سؤال نمود.

امام به یحیی فرمود : آیا سؤال کنم، گفت : فدایت شوم به دستور خود توست، اگر پاسخ مرا پسندیدی و الا ما از تو استفاده می‌کنیم.

امام فرمود : مرا آگاه کن از مردی که به زنی در آغاز روز نگاه کرد، و نظر او بر زن حرام بود، در نیمه‌ی روز زن بر مرد حلال شد، هنگام ظهر حرام گردید، عصر آن روز زن حلال شد، در هنگام غروب حرام گردید، زمانیکه وقت خواندن نماز عشاء گردید حلال شد، در نیمه‌ی شب حرام شد، در هنگام طلوع فجر حلال شد، حال این زن چگونه است و چگونه حلال و حرام گردیده است.

یحیی بن اکثم گفت : سوگند به خدا که راهی به پاسخگویی به این سؤال ندارم و دلیل آن را نمی‌دانم، اگر شما صلاح می‌دانی آن را برای ما بازگو نما.

امام فرمود : این زن کنیز مردی از مردم بود و آن مرد در آغاز روز بیگانه از او بوده و با آن دید بر او نظر افکند که نظرش بر او حرام می‌شود، در نیمه‌ی روز کنیز را از مولایش خرید و بر او حلال شد، هنگام ظهر کنیز را آزاد کرد و از این رو بر او حرام گردید، هنگام عصر با او ازدواج کرد و بر او حلال شد، در هنگام غروب او را ظهار کرد پس بر او حرام شد، در زمان نماز عشاء کفاره‌ی ظهار را داد و بر او حلال گردید، در نیمه‌ی شب او را یک طلاق داد و بر او حرام شد، هنگام طلوع فجر رجوع کرد بر او حلال گردید.

راوی گوید : مأمون رو به حاضرین از خاندانش کرد و گفت : آیا در میان شما کسی هست که به همانند این مسأله جواب این سؤال را می‌دانسته است؟ گفتند : نه به خدا سوگند، امیرالمؤمنین به تصمیمات خود داناتر است.

مأمون گفت : وای بر شما اهل این خاندان در میان مردم به ویژگیهایی اختصاص یافته‌اند و کوچکی سن، ایشان را از داشتن کمال باز نمی‌دارد؛ آیا نمی‌دانید که پیامبر خدا دعوتش را با خواندن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام که ده سال بیشتر نداشت آغاز کرد، و اسلام او را پذیرفت و بدان بر او حکم کرد و اسلام فرد دیگری را نپذیرفت، و با حسن و حسین علیهماالسلام که کمتر از شش سال داشتند بیعت کرد و با کودک دیگری بیعت ننمود، آیا هم اکنون به ویژگیهای این خاندان آگاه نیستید، و اینکه تمامی آنان فرزندان پاکی هستند که هرچه برای اولین فرد آنان بود برای آخرین فرد آنان نیز هست؟

گفتند : ای امیرالمؤمنین راست می‌گوئی، و مردم برخاستند.

مناظرته مع مخالفیه لما أراد أن یزوج بنت المأمون

عن الریان بن شبیب قال : لما اراد المأمون ان یزوج ابنته امالفضل اباجعفر محمد بن علی علیه‌السلام بلغ ذلک العباسیین، فغلظ علیهم و استکبروه، و خافوا ان ینتهی الامر معه الی ما انتهی الیه مع الرضا علیه‌السلام، فخافوا فی ذلک.

و اجتمع منهم اهل بیته الادنون منه، فقالوا : ننشدک الله یا امیرالمؤمنین ان تقیم علی هذا الامر الذی قد عزمت علیه من تزویج ابن‌الرضا، فانا نخاف ان تخرج به عنا امرا قد ملکناه الله، و تنزع منا عزا قد البسناه الله، فقد عرفت ما بیننا و بین هؤلاء القوم قدیما و حدیثا، و ما کان علیه الخلفاء الراشدین قبلک، من تبعیدهم و التصغیر بهم، و قد کنا فی وهلة من عملک مع الرضا ما عملت حتی کفانا الله المهم من ذلک، فالله الله ان تردنا الی غم انحسر عنا، و اصرف رأیک عن ابن الرضا، و اعدل الی من تراه من اهل بیتک یصلح لذلک دون غیره.

فقال لهم المأمون : اما ما بینکم و بین آل ابی‌طالب فانتم السبب فیه، ولو انصفتم القوم لکانوا اولی بکم، و اما ما کان یفعله من قبلی بهم فقد کان به قاطعا للرحم، و اعوذ بالله من ذلک، و والله ما ندمت علی ما کان منی من استخلاف الرضا، و لقد سألته ان یقوم بالامر و انزعه عن نفسی فابی، و کان امر الله قدرا مقدورا، و اما ابوجعفر محمد بن علی قد اخترته لتبریزه علی کافة اهل الفضل فی العلم و الفضل مع صغر سنه و الاعجوبة فیه بذلک، و انا ارجو ان یظهر للناس ما قد عرفته منه، فیعلموا ان الرأی ما رأیت فیه.

فقالوا : ان هذا الفتی و ان راقک منه هدیه، فانه صبی لا معرفة له و لا فقه، فامهله لیتأدب و یتفقه فی الدین، ثم اصنع ما تراه بعد ذلک.

فقال لهم : ویحکم! انی اعرف بهذا الفتی منکم، و ان هذا من اهل بیت علمهم من الله و مواده و الهامه،لم یزل آباؤه اغنیاء فی علم الدین و الادب عن الرعایا الناقصة عن حد الکمال، فان شئتم فامتحنوا اباجعفر بما یتبین لکم به ما وصفت عن حاله.

قالوا له : قد رضینا لک یا امیرالمؤمنین و لانفسنا بامتحانه، فخل بیننا و بینه لننصب من یسأله بحضرتک عن شیء من فقه الشریعة، فان اصاب الجواب عنه لم یکن لنا اعتراض فی امره، و ظهر للخاصة و العامة سدید رأی امیرالمؤمنین، و ان عجز عن ذلک فقد کفینا الخطب فی معناه.

فقال لهم المأمون : شأنکم ذاک و متی اردتم، فخرجوا من عنده، و اجتمع رأیهم علی مسألة یحیی بن اکثم - و هو قاضی الزمان - ان یسأله مسألة لا یعرف الجواب فیها، و وعدوه باموال نفیسة علی ذلک، و عادوا الی المأمون فسألوه ان یختار لهم یوما للاجتماع، فاجابهم الی ذلک.

فاجتمعوا فی الیوم الذی اتفقوا علیه، و حضر معهم یحیی بن اکثم، فامر المأمون ان یفرش لابی‌جعفر علیه‌السلام دست و یجعل له فیه مسورتان، ففعل ذلک، و خرج ابوجعفر علیه‌السلام و هو یومئذ ابن تسع سنین و اشهر، فجلس بین المسورتین، و جلس یحیی ابن‌اکثم بین یدیه، وقام الناس فی مراتبهم، و المأمون جالس فی دست متصل بدست ابی‌جعفر علیه‌السلام.

فقال یحیی بن اکثم للمأمون : اتأذن لی یا امیرالمؤمنین ان اسأل اباجعفر؟ فقال له المأمون : استأذنه فی ذلک، اقبل علیه یحیی بن اکثم فقال : اتأذن لی جعلت فداک فی مسألة؟ قال له ابوجعفر علیه‌السلام : سل ان شئت، قال یحیی : ما تقول جعلنی الله فداک فی محرم قتل صیدا؟

فقال له ابوجعفر علیه‌السلام : قتله فی حل او حرم؟ عالما کان المحرم ام جاهلا؟ قتله عمدا او خطأ؟ حرا کان المحرم ام عبدا؟ صغیرا کان ام کبیرا؟ مبتدءا بالقتل ام معیدا؟ من ذوات الطیر کان الصید ام من غیرها؟ من صغار الصید کان ام من کباره؟ مصرا علی ما فعل ام نادما؟ فی اللیل کان قتله للصید ام نهارا؟ محرما کان بالعمرة اذ قتله ام بالحج کان محرما؟

فتحیر یحیی بن اکثم و بان فی وجهه العجز و الانقطاع، و لجلج حتی عرف جماعة اهل المجلس امره.

فقال المأمون :الحمدلله علی هذه النعمة و التوفیق لی فی الرأی، ثم نظر الی اهل بیته و قال لهم : اعرفتم الان ما کنتم تنکرونه؟

ثم اقبل علی ابی‌جعفر فقال له : أتخطب یا اباجعفر؟ قال : نعم، یا امیرالمؤمنین، فقال له المأمون : اخطب جعلت فداک لنفسک فقد رضیتک لنفسی و انا مزوجک ام‌الفضل ابنتی و ان رغم قوم لذلک.

فقال ابوجعفر علیه‌السلام : الحمدلله اقرارا بنعمته، و لا اله الا الله اخلاصا بوحدانیته، و صلی الله علی محمد سید بریته و الاصفیاء من عترته، اما بعد : فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه : «و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم»(نور:۳۲) ، ثم ان محمد ابن علی بن موسی یخطب ام‌الفضل بنت عبدالله المأمون، و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و اله، و هو خمسمائة درهم جیادا، فهل زوجتنی یا امیرالمؤمنین بها علی هذا الصداق المذکور؟

قال المأمون : نعم قد زوجتک یا اباجعفر ابنتی علی هذا الصداق المذکور، فهل قبلت النکاح؟

فقال ابوجعفر علیه‌السلام : قد قبلت ذلک و رضیت به، فامر ان یقعد الناس علی مراتبهم فی الخاصة و العامة.

قال الریان : و لم تلبث ان سمعنا اصواتا تشبه اصوات الملاحین فی محاوراتهم، فاذا الخدم یجرون سفینة مصنوعة من الفضة مشدودة بالحبال من الابریسم علی عجلة مملوة من الغالیة.

فامر المأمون ان تخضب لحی الخاصة من تلک الغالیة، ثم مدت الی دار العامة فطیبوا منها، و وضعت الموائد فاکل الناس، و خرجت الجوائز الی کل قوم علی قدرهم.

فلما تفرق الناس و بقی من الخاصة من بقی، قال المأمون لابی‌جعفر علیه‌السلام : ان رأیت جعلت فداک ان تذکر الفقه فیما فصلته من وجوه قتل المحرم الصید لنعلمه و نستفیده.

فقال ابوجعفر علیه‌السلام : نعم، ان المحرم اذا قتل صیدا فی الحل و کان الصید من ذوات الطیر و کان من کبارها فعلیه شاة، فان اصابه فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا، فاذا قتل فرخا فی الحل فعلیه حمل قد فطم من اللبن، و اذا قتله فی الحرم فعلیه الحمل، و قیمة الفرخ، و ان کان من الوحش و کان حمار وحش فعلیه بقرة، و ان کان نعامة فعلیه بدنة، و ان کان ظبیا فعلیه شاة.

فان قتل شیئا من ذلک فی الحرم فعلیه الجزاء مضاعفا هدیا بالغ الکعبة، و اذا اصاب المحرم ما یجب علیه الهدی و کان احرامه بالحج نحره بمنی، و ان کان احرامه بالعمرة نحره بمکة، و جزاء الصید علی العالم و الجاهل سواء، و فی العمد له المأثم و هو موضوع عنه فی الخطأ، و الکفارة علی الحر فی نفسه، و علی السید فی عبده، و الصغیر لا کفارة علیه، و هی علی الکبیر واجبة و النادم یسقط ندمه عنه عقاب الاخرة و المصر یجب علیه العقاب فی الاخرة.

فقال له المأمون : احسنت یا اباجعفر احسن الله الیک، فان رایت ان تسأل یحیی عن مسألة کما سالک.

فقال ابوجعفر علیه‌السلام لیحیی : اسألک؟ قال : ذلک الیک جعلت فداک، فان عرفت جواب ما تسألنی عنه و الا استفدته منک.

فقال له ابوجعفر علیه‌السلام : اخبرنی عن رجل نظر الی امرأة فی اول النهار، فکان نظره الیها حراما علیه، فلما ارتفع النهار حلت له، فلما زالت الشمس حرمت علیه، فلما کان وقت العصر خلت له، فلما غربت الشمس حرمت علیه، فلما دخل علیه وقت العشاء الاخرة حلت له، فلما کان انتصاف اللیل حرمت علیه، فلما طلع الفجر حلت له، ما حال هذه المرأة؟ و بماذا حلت له و حرمت علیه؟

فقال له یحیی بن اکثم : و الله ما اهتدی الی جواب هذا السؤال، و لا اعرف الوجه فیه، فان رایت ان تفیدناه.

فقال ابوجعفر علیه‌السلام : هذه امة لرجل من الناس نظر الیها اجنبی فی اول النهار، فکان نظره الیها حراما علیه، فلما ارتفع النهار ابتاعها من مولاها فحلت له، فلما کان عند الظهر اعتقها فحرمت علیه، فلما کان وقت العصر تزوجها فحلت له، فلما کان وقت المغرب ظاهر منها فحرمت علیه، فلما کان وقت العشاء الاخرة کفر عن الظهار فحلت له، فلما کان فی نصف اللیل طلقها واحدة فحرمت علیه، فلما کان عند الفجر راجعها فحلت له.

قال : فاقبل المأمون علی من حضره من اهل بیته فقال لهم : هل فیکم یجیب عن المسألة بمثل هذا الجواب او یعرف القول فیما تقدم

من السوال؟ قالوا : لا و الله ان امیرالمؤمنین اعلم بما رای.

فقال لهم : ویحکم! ان اهل هذا البیت خصوا من الخلق بما ترون من الفضل، و ان صغر السن فیهم لا یمنعهم من الکمال، اما علمتم ان رسول الله صلی الله علیه و اله افتتح دعوته بدعاء امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام و هو ابن عشر سنین، و قبل منه الاسلام و حکم له به، و لم یدع احد فی سنه غیره، و بایع الحسن و الحسین علیهماالسلام و هما ابنا دون ست سنین و لم یبایع صبیا غیرهما، افلا تعلمون الان ما اختص الله به هؤلاء القوم، و انهم ذریة طیبة من بعض یجری لاخرهم ما یجری لاولهم.

قالوا : صدقت یا امیرالمؤمنین، ثم نهض القوم.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناظره با یحیی بن اکثم

در روایتی آمده : مأمون به یحیی بن اکثم گفت : مسأله‌ای را با محمد بن رضا علیهماالسلام مطرح کن که در آن بماند، پرسید : ای ابوجعفر در مورد مردی که با زنی زنا کرد آیا می‌تواند با او ازدواج کند؟

امام فرمود : او را رها می‌کند تا عده‌اش بگذرد و معلوم شود از او یا از دیگری حامله نیست، چرا که ممکن است با فرد دیگری نیز زنا نموده باشد، آنگاه اگر خواست با او ازدواج می‌کند، مثل او نسبت به آن زن همانند درخت خرمائی است که آن مرد از آن درخت به صورت حرام خورده است آنگاه آن درخت را می‌خرد و به صورت حلال از آن تناول می‌نماید.

یحیی از جواب امام شگفت‌زده شد، امام از او پرسید : ای ابامحمد چه می‌گویی در مورد مردی که زنی صبحگاه بر او حرام بود نیمه‌ی روز بر او حلال شد - و همانند حدیث گذشته را ذکر کرد - سپس به زن رجوع کرد و بر او حلال شد، و مرد مرتد گردید و زن بر او حرام شد، مرد توبه کرد و به اسلام بازگشت به ازدواج اولی بر او حلال گشت، همچنانکه پیامبر ازدواج زینب با ابوالعاص بن ربیع را به عنوان همان ازدواج اولشان تثبیت کرد بعد از آنکه او اسلام آورد.

مناظرته مع یحیی بن اکثم

قال المأمون لیحیی بن اکثم : اطرح علی ابی‌جعفر محمد بن الرضا علیه‌السلام مسألة تقطعه فیها، فقال : یا اباجعفر ما تقول فی رجل نکح امراة علی زنا ایحل ان یتزوجها؟

فقال علیه‌السلام : یدعها حتی یستبرئها من نطفته و نطفة غیره، اذ لا یؤمن منها ان تکون قد احدثت مع غیره حدثا کما احدثت معه، ثم یتزوج بها ان اراد، فانما مثلها مثل نخلة اکل رجل منها حراما ثم اشتراها فاکل منها حلالا.

فانقطع یحیی، فقال له ابوجعفر : یا ابامحمد ما تقول فی رجل حرمت علیه امراة بالغداة و حلت له ارتفاع النهار - و ذکر کما تقدم فی الحدیث السابق - ثم راجعها فحلت له، فارتد عن الاسلام فحرمت علیه، فتاب و رجع الی الاسلام فحلت له بالنکاح الاول، کما اقر رسول الله صلی الله علیه و اله نکاح زینب مع ابی‌العاص بن الربیع حیث اسلم علی النکاح الاول.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناظره با مخالفان در مورد محل قطع دست دزد

از زرقان همکار ابن ابی‌دؤاد و دوست صمیمی او روایت شده که گفت :

روزی ابن ابی‌دؤاد از نزد معتصم عباسی خارج شد در حالیکه بسیار غمگین بود، از علت این امر پرسیدم، گفتم : امروز آرزو کردم که ای کاش بیست سال پیش مرده بودم، گفتم : چرا اینگونه آرزو کردی؟ گفت : به خاطر چیزی که از این انسان سیاه چهره محمد بن علی در حضور امیرالمؤمنین مشاهده کردم، گفتم : چه امری اتفاق افتاد.

گفت : دزدی نزد خلیفه به دزدی اعتراف کرد و از او خواست او را حد بزنـد تـا پـاک گردد، معتصم فقهـاء را جمع کرد، در میـان آنـان محمـد بن علی هم حضور داشت، معتصم از ما سؤال کرد که دست دزد از کجا بایـد قطع شود، گفتم : از مـچ بایـد قطع شود، معتصم گفت : دلیل این امر چیست؟ گفتم : زیرا دست همان انگشـتان و کف تا مـچ است، زیرا خداونـد در مورد تیمم می‌فرمایـد : «صورت و دستهایتان را مسح کنید»، و گروهی با من هم عقیده شدند.

و گروهی دیگر گفتنـد : بلکه بایـد از مرفق قطع شود، معتصم گفت : دلیـل این امر چیست، گفتنـد : زیرا خداونـد در قرآن در مورد وضو فرموده : «و دستهایتان را تا مرفق بشوئید»، و دلالت دارد که حد دست تا مرفق است.

گویـد : معتصم نگاه به محمـد بن علی کرد و گفت : ای ابوجعفر نظرت در این مورد چیست؟ فرمود : ای امیرالمؤمنین در این زمینه گفتگو کردنـد، گفت : گفتـار آنان را کنار بگـذار، تو چه می‌گوئی، فرمود : مرا از این امر معاف دار ای امیرالمؤمنین، گفت : تو را به خـدا سوگند می‌دهم که مرا از این امر خبر دهی، فرمود : حال که مرا به خدا سوگند دادی می‌گویم که آنان در بیان روش پیامبر اشتباه کردند، باید چهار انگشت قطع شود و بقیه دست رها شود و بریده نشود.

معتصم گفت : دلیل این امر چیست؟ فرمود : سـخن پیامبر که فرموده : سـجده بر هفت جای است : چهره و دو دست و دو سر زانو و پا، هرگاه دستش را از مچ یا مرفق قطع کنید دستی برای او نمی‌ماند که سجده کند، و خداوند فرموده : «محل سجده برای خداست» که مراد مواضع هفتگانه‌ای است که بر آنها سجده می‌کنند «پس جز خدا کسی را نخوانید»، و آنچه برای خداست قطع نمی‌شود.

گویـد : معتصـم از این معنـا تعجب کرد و دسـتور قطع دست دزد را از همـان محـل داد، ابن ابی‌دؤاد گفت : قیـامت من برپـا شـد و دوست داشتم که زنده نبودم.

مناظرته مع مخالفیه فی بیان موضع قطع ید السارق

عن زرقان صاحب ابی‌دؤاد و صدیقه بشدهٔ قال :

رجع ابن ابی‌دؤاد ذات یوم من عنـد المعتصم و هو مغتم، فقلت له فی ذلک، فقال : وددت الیوم أنی قـد مت منـذ عشـرین سـنهٔ، قال : قلت له : و لم ذاک؟ قال : لما کان من هـذا الاسود ابی‌جعفر محمـد بن علی بن موسـی الیوم بین یـدی امیرالمؤمنین، قال : قلت له : و کیف کان ذلک؟

قال : ان سارقا أقر علی نفسه بالسـرقهٔ، و سأل الخلیفـهٔ تطهیره باقامـهٔ الحد علیه، فجمع لذلک الفقهاء فی مجلسه و قد احضـر محمد بن علی، فسألنا عن القطع فی ای موضع یجب ان یقطع؟ قال : فقلت : من الکرسوع، قال : و ما الحجهٔ فی ذلک؟ قال : قلت : لان الید هی الاصابع و الکف الی الکرسوع، لقول الله فی التیمم : «فامسحوا بوجوهکم و أیدیکم» [۱]، و اتفق معی ذلک القوم.

و قـال آخرون : بـل یجب القطع من المرفق؟ قال : و ما الـدلیل علی ذلک؟ قالوا : لان الله قال : «و ایـدیکم الی المرافق» فی الغسل دل ذلک علی ان حد الید هو المرفق.

قال : فالتفت الی محمد بن علی علیهماالسلام فقال : ما تقول فی هذا یا اباجعفر؟ فقال : قد تکلم القوم فیه یا امیرالمؤمنین، قال : دعنی مما تکلموا به ای شـیء عنـدک؟ قال : اعفنی عن هذا یا امیرالمؤمنین، قال : أقسـمت علیک بالله لما اخبرت بما عندک فیه، فقال : اما اذا اقسمت علی بالله انی اقول انهم اخطأوا فیه السنهٔ، فان القطع یجب ان یکون من مفصل اصول الاصابع، فیترک الکف.

قـال : و مـا الحجـهٔ فی ذلـک؟ قـال : قـول رسول الله صـلی الله علیه و اله : السـجود علی سـبعهٔ اعضـاء : الوجه و الیـدین و الرکبـتین و

الرجلين، فاذا قطعت يده من الكرسوع او المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، و قال الله تبارك و تعالى : «و ان المساجد لله» [۲] ، يعنى به هذه الاعضاء السبعة التى يسجد عليها : «فلا تدعوا مع الله احدا»، و ما كان لله لم يقطع.

قال : فاعجب المعتصم ذلك و امر بقطع يد السارق من مفصل الاصابع دون الكف، قال ابن ابى‌دؤاد : قامت قيامتى، و تمنيت انى لم أكك حيا.

پی نوشت ها:

[۱] المائدة : ۶.

[۲] الجن : ۱۸.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناظره در مورد بعضی از روایات جعلی

روایت شده بعد از آنکه مأمون دخترش ام‌الفضل را به تزویج امام جواد علیه‌السلام درآورد در مجلسی حضور داشت، و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آنجا حضور داشتند.

یحیی بن اکثم به امام گفت : ای پسر رسول خدا چه می گویی در مورد این خبر که روایت شده جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت : ای محمد خداوند بزرگ بر تو سلام رسانده و گوید : از ابوبکر بپرس آیا از من ناراضی است به درستی که من از او خشنودم.

امام فرمود : من منکر فضل ابوبکر نیستم اما راوی این روایت باید روایت دیگری که پیامبر در حج الوداع فرمود را دیده باشد که فرمود : دروغگویان بر من بسیار است و بعد از من بیشتر می‌شود، پس هر که بر من عمدا دروغ ببندد جایگاهش در آتش است، هرگاه روایتی بر شما وارد شد آن را بر کتاب خدا و سنتم عرضه دارید، و آنچه موافق کتاب خدا و سنتم بود را پذیرفته و آنچه مخالف آنها بود را رد نمائید، و این حدیث موافق کتاب خدا نیست، خداوند می‌فرماید : «و ما انسان را خلق کردیم و به وسوسه‌های نفسانی‌اش آگاهیم و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم»، چگونه بر خداوند خشنودی ابوبکر از غضب او مخفی مانده تا از اسرار پوشیده سؤال کند و این در عقول محال و غیر ممکن است.

آنگاه یحیی بن اکثم گفت : روایت شده، مثال ابوبکر و عمر در زمین همانند جبرئیل و میکائیل در آسمان است.

امام فرمود : در این روایت نیز باید دقت کرد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته‌ی مقرب الهی هستند که هرگز نافرمانی او را نکرده‌اند و از فرمانبرداری او لحظه‌ای دست نکشیده‌اند، اما این دو مشرک بودند و بعد مسلمان گردیدند، و بیشتر ایام عمرشان را در حال شرک به خدا بسر برده‌اند، و شباهت این دو به یکدیگر محال است.

یحیی گفت : همچنین روایت شده که آنان دو پیران اهل بهشتند در این زمینه چه می گویی؟

امام فرمود : این روایت نیز محال می‌باشد، زیرا تمامی اهل بهشت جوانند و در میانشان پیرمردی نیست، و این خبر را بنی‌امیه جعل کرده‌اند تا در مقابل روایتی قرار گیرد که پیامبر در مورد امام حسن و امام حسین علیهماالسلام فرموده که آنان دو سرور جوانان اهل بهشتند.

یحیی بن اکثم گفت : و روایت شده که عمر بن خطاب نور دهنده‌ی اهل بهشت است.

امام فرمود : این نیز محال است، زیرا در بهشت فرشتگان مقرب الهی و آدم و محمد و تمامی پیامبران و مرسلین حضور دارند با آنان بهشت روشن نمی گردد بلکه با نور عمر روشن می‌شود!

یحیی گفت : همچنین روایت شده که آرامش بر زبان عمر جاری می گردد.

امام فرمود : من منکر فضائل عمر نیستم، اما ابوبکر از عمر برتر است و او بالای منبر گفت : من شیطانی دارم که بر من عارض می‌شود و هرگاه از راه خارج گردیدم مرا به راه آورید.

یحیی گفت : از پیامبر روایت شده که فرمود : اگر من برانگیخته نمی‌شدم عمر به نبوت برانگیخته می‌شد.

امام فرمود : کتاب خداوند از این حدیث راستگوتر است، خداوند در کتابش گوید : «و هنگامی که از پیامبران و از تو و از نوح میثاق و تعهد گرفتم»، خداوند پیمان پیامبران را گرفته است پس چگونه ممکن است که پیمانش را تغییر دهد در حالیکه پیامبران یک لحظه به خدا شرک نورزیدند پس چگونه کسی که مشرک بوده به نبوت برگزیده شود، و حال آنکه اکثر دوران زندگی او در حال شرک بسر می‌برد، و پیامبر فرموده : من آنگاه که آدم بین روح و جسد بود پیامبر گردیدم.

یحیی گفت : از پیامبر روایت شده : وحی از من بازداشته نشد مگر اینکه گمان کردم بر خاندان خطاب فرستاده شده است.

امام فرمود : این نیز محال است، زیرا پیامبر جائز نیست که در سنت خود تردید نماید، خداوند می‌فرماید : «خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی را انتخاب کرد»، چگونه ممکن است که نبوت از کسی که خداوند او را برگزیده به کسی که نسبت به خدا مشرک بوده است منتقل گردد.

یحیی گفت : از پیامبر - که درود خدا بر او و بر خاندانش باد - روایت شده که فرمودند : اگر عذاب نازل می‌شد جز عمر کسی از آن نجات نمی یافت.

امام فرمود : این نیز محال است، خداوند بزرگ می‌فرماید : «خداوند تا آنگاه که تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی کند، و خداوند آنان را عذاب نمی کند در حالیکه آنان طلب آمرزش می کنند»، و خداوند بزرگ خبر داد تا زمانیکه پیامبر در میان مردم است و تا زمانیکه از خداوند طلب آمرزش می‌خواهند کسی را عذاب نمی کند.

مناظرته فی بعض الروایات المجعولهٔ

روی ان المأمون بعد ما زوج ابنته امالفضل اباجعفر علیه‌السلام کان فی مجلس و عنده ابوجعفر علیه‌السلام و یحیی بن اکثم و جماعهٔ کثیرهٔ.

فقال له یحیی بن اکثم : ما تقول یابن رسول الله صلی الله علیه و اله فی الخبر الذی روی انه انزل جبرئیل علیه‌السلام علی رسول الله صلی الله علیه و اله و قال : یا محمد ان الله عزوجل یقرئک السلام و یقول لک : سل ابابکر هل هو عنی راض.

فقال ابوجعفر : لست بمنکر فضل ابی‌بکر و لکن یجب علی صاحب هذا الخبر ان یأخذ مثال الخبر الذی قاله رسول الله صلی الله علیه و اله فی حجهٔ الوداع : قد کثرت علی الکذابهٔ و ستکثر بعدی، فمن کذب علی معتمدا فلیتبوأ مقعده من النار، فاذا اتاکم الحدیث عنی فاعرضوه علی کتاب الله و سنتی، فما وافق کتاب الله و سنتی فخذوه به، و ما خالف کتاب الله و سنتی فلا تأخذوا به، و لیس یوافق هذا الخبر کتاب الله، قال الله تعالی : «و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید» [۱] ، فالله عزوجل خفی علیه رضا ابی‌بکر من سخطه حتی سأل من مکنون سره، هذا مستحیل فی العقول.

ثم قال یحیی بن اکثم : و قد روی ان مثل ابی‌بکر و عمر فی الارض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السماء.

فقال علیه‌السلام : و هذا ایضا یجب ان ینظر فیه، لان جبرئیل و میکائیل ملکان لله مقربان لم یعصیا قط، و لم یفارقا طاعته لحظهٔ واحدهٔ، و هما قد اشرکا بالله عزوجل و ان اسلما بعد الشرک، و کان اکثر ایامهما فی الشرک بالله، فمحال ان یشبههما.

قال یحیی : و قد روی ایضا انهما سیدا کهول اهل الجنهٔ، فما تقول فیه؟

فقال علیه‌السلام : و هذا الخبر محال ایضا، لان اهل الجنهٔ کلهم یکونون شبابا، و لا یکون فیهم کهل، و هذا الخبر وضعه بنو امیهٔ لمضادهٔ الخبر الذی قاله رسول الله صلی الله علیه و اله فی الحسن و الحسین بانهما سیدا شباب اهل الجنهٔ.

فقال یحیی بن اکثم : و روی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنهٔ.

فقال علیه‌السلام : و هذا ایضا محال، لان فی الجنهٔ ملائکهٔ الله المقربین و آدم و محمدا و جمیع الانبیاء و المرسلین، لا تضیء بانوارهم حتی تضیء بنور عمر.

فقال یحیی : و قد روی ان السکینهٔ تنطق علی لسان عمر.

فقال علیه‌السلام : لست بمنکر فضائل عمر، ولکن ابابکر افضل من عمر، فقال علی رأس المنبر : ان شیطانا یعترینی، فاذا ملت فسددونی.

فقال یحیی : قد روی ان النبی صلی الله علیه و اله قال : لو لم ابعث لبعث عمر.

فقال علیه‌السلام : کتاب الله اصدق من هذا الحدیث، یقول الله فی کتابه : «و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح» [۲] ، فقد اخذ الله میثاق النبیین فکیف یمکن ان یبدل میثاقه، و کان الانبیاء علیهم‌السلام لم یشرکوا طرفهٔ عین فکیف یبعث بالنبوهٔ من اشرک، و کان اکثر ایامه مع الشرک بالله، و قال رسول الله صلی الله علیه و اله : نبئت و آدم بین الروح و الجسد.

فقال یحیی بن اکثم : و قد روی ان النبی صلی الله علیه و اله قال : ما احتبس الوحی عنی قط الا ظننته قد نزل علی آل الخطاب.

فقال علیه‌السلام : و هذا محال ایضا، لانه یجوز ان یشک النبی صلی الله علیه و اله فی نبوته، قال الله تعالی : «الله یصطفی من الملائکهٔ رسلا و من الناس» [۳] ، فکیف یمکن ان تنتقل النبوهٔ ممن اصطفاه الله تعالی الی من اشرک به.

قال یحیی بن اکثم : روی ان النبی صلی الله علیه و اله قال : لو نزل العذاب لما نجا منه الا عمر.

فقال علیه‌السلام : و هذا محال ایضا، ان الله تعالی یقول : «و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» [۴] ، فاخبر سبحانه ان لا یعذب احدا مادام فیهم رسول الله صلی الله علیه و اله و ما داموا یستغفرون الله تعالی.

پی نوشت ها:

[۱] ق : ۱۶.

[۲] الاحزاب : ۷.

[۳] حج : ۷۵.

[۴] انفال : ۳۳.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناظره امام با یحیی بن اکثم

«یحیی بن أکثم» یکی از دانشمندان نامدار زمان مأمون بود که شهرت علمی او در رشته‌های گوناگون علوم آن زمان زبانزد خاص و عام بود. او در علم فقه تبحر فوق‌العاده‌ای داشت ولی مردی خودپسند و مغرور بود و هر دانشمندی که به دیدار او می‌رفت، آنقدر از علوم گوناگون از وی سؤال می‌کرد تا طرف، به عجز خود در مقابل وی اقرار کند!.

عباسیان از میان دانشمندان «یحیی بن اکثم» را (بدلیل شهرت وی) انتخاب کردند و مأمون جلسه‌ای برای سنجش میزان علم و آگاهی امام جواد علیه‌السلام ترتیب داد. در آن مجلس یحیی رو به مأمون کرد و گفت: «اجازه می‌دهی سؤالی از این جوان بنمایم؟» مأمون گفت: «از خود او اجازه بگیر.»

یحیی از امام جواد علیه‌السلام که در آن وقت هشت‌ساله بود اجازه گرفت. امام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس.»

یحیی گفت: «درباره‌ی شخصی که محرم بوده و در آن حال حیوانی را شکار کرده است چه می گوئید؟»

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «آیا این شخص، شکار را در حل (خارج از محدوده‌ی حرم) کشته است یا در حرم (تا چهار فرسخی مکه)؟

عالم به حرمت شکار در حال احرام بوده یا جاهل؟

عمدا کشته یا به خطا؟

آزاد بوده یا برده؟

صغیر بوده یا کبیر؟

برای اولین بار چنین کاری کرده یا برای چندمین بار؟

شکار او از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟

از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ؟

باز هم از انجام چنین کاری أبا ندارد یا از کرده‌ی خود پشیمان است؟

در شب شکار کرده یا در روز؟

در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟!»

یحیی بن اکثم از این همه فروع که امام برای این مسأله مطرح نمود، متحیر شد و آثار ناتوانی و زبونی در چهره‌اش آشکار گردید و زبانش به لکنت افتاد به طوری که حضار مجلس ناتوانی او را در مقابل آن حضرت نیک دریافتند.

مأمون گفت: «خدای را بر این نعمت سپاسگزارم که آنچه من اندیشیده بودم همان شد.» و در همان مجلس عقد ازدواج دخترش با امام علیه‌السلام را اجرا کرد.

سپس به بستگان و افراد خاندان خود نظر انداخت و گفت: «آیا اکنون آنچه را که نمی‌پذیرفتید دانستید؟!»

آنگاه پس از مذاکراتی که در مجلس صورت گرفت، مردم پراکنده شدند و جز نزدیکان خلیفه، کسی در مجلس نماند.

مأمون رو به امام جواد علیه‌السلام کرد و گفت: «قربانت گردم خوب است احکام هر یک را که در مورد کشتن صید در حال احرام مطرح کردید، بیان کنید تا استفاده کنیم.

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «بلی، اگر شخص محرم در حل (خارج از حرم) شکار کند و شکارش از پرندگان بزرگ باشد، کفاره‌اش یک گوسفند است و اگر در حرم بکشد کفاره‌اش دو برابر است؛

و اگر جوجه‌ی پرنده‌ای را در بیرون حرم بکشد، کفاره‌اش یک بره است که تازه از شیر گرفته شده باشد؛

و اگر آن را در حرم بکشد هم بره و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد؛

و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد، چنانچه گورخر باشد، کفاره‌اش یک گاو است؛

و اگر شترمرغ باشد کفاره‌اش یک شتر است؛

و اگر آهو باشد کفاره‌ی آن یک گوسفند است؛

و اگر هر یک از اینها را در حرم بکشد کفاره‌اش دو برابر می‌شود؛

و اگر شخص محرم کاری بکند که قربانی بر او واجب شود، اگر در احرام حج باشد باید قربانی را در «منی» ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در «مکه» قربانی کند؛

کفاره شکار برای عالم و جاهل به حکم، یکسان است، منتها در صورت عمد، (علاوه بر وجوب کفاره) گناه نیز کرده است، ولی در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است.

کفاره‌ی شخص آزاد بر عهده‌ی خود اوست و کفاره‌ی برده بر عهده‌ی صاحب اوست، و بر صغیر کفاره نیست ولی بر کبیر واجب است؛

و عذاب آخرت از کسی که از کرده‌اش پشیمان است برداشته می‌شود، ولی آن که پشیمان نیست کیفر خواهد شد.»

مأمون گفت: «احسنت یا اباجعفر! خدا به تو نیکی کند! حال خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بکنید، همان طور که او از شما پرسید.»

در این هنگام ابوجعفر علیه‌السلام به یحیی فرمود: «بپرسم؟»

یحیی گفت: «اختیار با شماست فدایت شوم، اگر توانستم پاسخ می‌گویم و گرنه از شما بهره‌مند می‌شوم.»

ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: «به من بگو در مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می‌کند و آنگاه حرام است، و چون روز بالا می‌آید آن زن بر او حلال می‌شود، و چون ظهر می‌شود باز بر او حرام می‌شود، و چون وقت عصر می‌رسد بر او حلال می‌گردد، و چون آفتاب غروب می‌کند بر او حرام می‌شود، و چون وقت عشاء می‌شود بر او حلال می‌گردد و چون شب به نیمه می‌رسد بر او حرام می‌شود، و به هنگام طلوع فجر بر وی حلال می‌گردد؟ این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می‌شود؟»

یحیی گفت: «نه به خدا قسم، من به پاسخ این پرسش راه نمی‌برم، و سبب حرام و حلال شدن آن زن را نمی‌دانم، اگر صلاح می‌دانید از جواب آن، ما را مطلع سازید.»

ابوجعفر علیه‌السلام فرمود: «این زن، کنیز مردی بوده است، در بامدادان، مرد بیگانه‌ای به او نگاه می‌کند و آنگاه حرام بود، چون روز بالا ـ می‌آید، کنیز را از صاحبش می‌خرد و بر او حلال می‌شود، چون ظهر می‌شود او را آزاد می‌کند و بر او حرام می‌گردد، چون عصر فرا می‌رسد او را به حباله‌ی نکاح خود در می‌آورد و بر او حلال می‌شود، به هنگام مغرب او را «ظهار» می‌کند [۱] و بر او حرام می‌شود، موقع عشا کفاره‌ی ظهار می‌دهد و مجددا بر او حلال می‌شود چون نیمی از شب می‌گذرد او را طلاق می‌دهد و بر او حرام می‌شود و هنگام طلوع فجر رجوع می‌کند و زن براو حلال می‌گردد. [۲] .

در این هنگام مأمون به حاضران گفت: «آیا در میان شما کسی هست که بتواند این گونه سؤال کند و این گونه جواب دهد؟»

آنان به اتفاق گفتند: «کسی را در علم و فضل، مانند اباجعفر نمی‌شناسیم.»

مأمون گفت: «وای بر شما! به خدا سوگند او از خاندانی است که کوچک و بزرگ در آن یکسان است و آنان علم و کمال را از یکدیگر به ارث می‌برند و آخرین و اولین آنان با هم یکی است.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] «ظهار» عبارت از این است که مردی به زن خود بگوید: «پشت تو برای من یا نسبت به من، مانند پشت مادرم یا خواهرم یا دخترم می‌باشد»، و در این صورت باید کفاره‌ی ظهار بدهد تا همسرش مجددا بر او حلال گردد. ظهار در پیش از اسلام در عهد جاهلیت نوعی طلاق حساب می‌شد و موجب حرمت ابدی می‌گشت ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و کفاره گردید.

[۲] سیره‌ی پیشوایان، پیشوایی، ص ۵۴۸، به نقل از مجلسی، بحارالانوار، ص۷۶ - ۷۵.

[۳] کشف الغمه، اربلی، ج ۳، ص ۲۰۷ - احتجاج، طبرسی، ج ۲، ص ۲۴۴.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

مناظره با یحیی بن اکثم

شیخ مفید گفته است:

از ریان بن شبیب نقل شده که گفت: وقتی مأمون تصمیم گرفت، دختر خود ام الفضل را به همسری امام جواد علیه السلام در آورد، خبر به بنی عباس رسید و بر آنها گران آمد و آنرا تصمیم خطرناکی تلقی کرده، از اینکه کار امام جواد به جایی رسد که کار پدرش امام رضا رسید (ولایت عهدی) بیمناک شدند، به همین جهت به رایزنی پرداختند و گروهی از بستگان نزدیکش گرد آمدند و به او گفتند: ای امیر مؤمنان! تو را به خدا سوگند می دهیم! از تصمیمی که در خصوص همسری دخترت با پسر امام رضا گرفته ای، بازگردی، چه اینکه بیم آن داریم که به این واسطه، خلافتی که خدا به ما ارزانی داشته، زایل گردد و لباس عزتی که بر ما پوشیده است، از تن ما بیرون آید و تو از مناسبات میان ما و این گروه از گذشته و حال و نیز روش خلفای پیشین در مورد تبعید، تحقیر و بی حرمتی به آنان، آگاهی و در گذشته نیز از رفتار تو با امام رضا علیه السلام هراسان بودیم تا اینکه خدا آن را کفایت فرمود، بنابراین، بپرهیز و بر حذر باش از اینکه بار دیگر ما را به اندوهی در افکنی که از ما سپری گشته است، اندیشه خود را از ابن رضا (امام جواد) باز گردان و برای دامادی، فردی از خانواده ی خود را که شایسته می دانی، جایگزین وی ساز.

مأمون به آنها گفت: اما مناسبات نادرست شما و فرزندان ابوطالب، از ناحیه ی شما است و اگر شما از در انصاف با آنها در می آمدید، آنان نزدیک ترین و سزاوارترین کسان به شما بودند و اما آنچه خلفای پیش از من در حق آنها روا می داشتند، قطع رحم بود و من از آن به خدا پناه می برم و به خدا سوگند! از اینکه علی الرضا را ولیعهد خود ساختم، پشیمان نیستم، حتی از او خواستم که خلافت را عهده دار شود و لباس خلافت را از تن من برکند، اما نپذیرفت و (و کان امر الله قدرا مقدورا) [۱] «و چنان است که فرمان خدا، روی برنامه و حساب دقیق است.»

اما ابوجعفر محمد بن علی (امام جواد) را به جهت برتری اش بر همه ی اهل فضل و کمال، در علم و دانش با سن و سال کمش و شگفتی آفرینی اش در این جهت به دامادی برگزیدم و امیدوارم که آنچه من از او می دانم، برای مردم نیز روشن و آشکار گردد، در نتیجه به درستی دیدگاه من راجع به وی، پی خواهید برد، مشاورین مأمون گفتند: این نوجوان، اگر چه باخوی سیرتش، توجه شما را به خود جلب کرده است، اما بی گمان او سن و سال کمی دارد و از فهم و درک درست و دانش بالایی برخوردار نیست، بنابراین به او فرصت بده تا ادب فرا گیرد و احکام دین بیاموزد، آنگاه هر تصمیمی که می خواهی در مورد وی بگیر.

مأمون به آنان گفت: وای بر شما! من این نوجوان را از شما بهتر می شناسم و همانا او از خاندانی است که دانش خود را از خدا و با الهام او می گیرند، همواره پدران وی در علوم دینی و ادب بی نیاز و سر آمد دیگران که از حد کمال دور بودند، بشمار می رفتند، اگر می خواهید، ابوجعفر را بیازمائید تا آنچه از او به زبان آوردم، بر شما روشن و آشکار گردد.

مشاورین مأمون گفتند: ای امیر مؤمنان! آزمایش او، ما و تو را خشنود خواهد ساخت، لذا ما را با وی واگذار تا کسی را بگماریم که در حضور شما، چیزی از فقه و دین از او بپرسد، چنانکه پاسخ صحیح دهد، دیگر در کارش اعتراض نخواهیم داشت و برای خاص و عام، استحکام نظر امیر مؤمنان، معلوم خواهد شد و هرگاه از پاسخ مسئله فرو ماند، ما از کفایت خواهد نمود.

مأمون به آنها گفت: مانعی ندارد، هر زمان می خواهید اقدام کنید، در این هنگام مشاورین از نزد مأمون، خارج شدند و در مورد یحیی بن اکثم که قاضی وقت بود، متفق شدند که او مسأله ای از امام جواد علیه السلام بپرسد که جواب آن را نداند و یحیی را به پیشکشی مال و ثروت نفیسی جهت شکست امام جواد، وعده دادند و نزد مأمون بازگشتند و خواستند تا روزی را جهت همایش تعیین کند، مأمون نیز جواب مثبت داد و آنها در روز یاد شده و به همراه یحیی بن اکثم، گرد آمدند، پس مأمون دستور داد، جایگاه امام جواد علیه السلام را در صدر مجلس بگسترند و دو متکا برایش قرار دهند و این کار را کردند و امام جواد علیه السلام بیرون آمد و در آن روز، نه سال و چند ماه داشت و در میان دو متکا نشست، یحیی بن اکثم نیز در برابر حضرت جلوس کرد و مردم در

جایگاه خود، ایستاده و صحنه را تماشا می کردند و مأمون نیز در صدر مجلس و کنار ابو جعفر (امام جواد) بود.

در این هنگام یحیی بن اکثم بن مأمون عرض کرد: ای امیر مؤمنان! اجازه می دهید از ابوجعفر سؤالی بپرسم؟ مأمون به او گفت: از خودش اجازه بگیر، یحیی رو به امام جواد علیه السلام نمود و عرض کرد: فدایت گردم! آیا اجازه دارم سؤالی کنم؟ حضرت فرمود: اگر می خواهی، بپرس، یحیی گفت: چه می فرمائید فدایت گردم! درباره ی محرمی که صیدی را کشته است؟

امام جواد علیه السلام فرمود: صید را در بیرون حرم امن الهی کشته، یا در حرم؟ مسأله را می دانسته، یا جاهل به آن بوده؟ عمدا صید را کشته، یا از روی خطا؟ محرم آزاد بوده، یا بنده؟ صغیر بوده، یا کبیر؟ اولین قتل صید در احرام او بوده، یا قبلا صید کشته بود؟ صید کشته شده از پرندگان بوده، یا از غیر پرندگان؟ از صیدهای کوچک بوده، یا بزرگ؟ محرم بر کشتن صید اصرار دارد، یا پشیمان است؟ کشتن صید در شب بود، یا روز؟ در حال کشتن صید، محرم به احرام عمره بود یا حج؟

یحیی بن اکثم، مات و متحیر گشت و آثار ناتوانی و شکست در سیمایش آشکار شد و به گونه ای به لکنت افتاد که همه ی اهل مجلس، متوجه حیرت و سرگردانی اش گردیدند، مأمون گفت: خدا را سپاسگزارم که این نعمت را عطا کرد و درستی رأی و نظرم، معلوم گشت، سپس به بستگانش رو کرد و گفت: آیا اکنون آنچه را باور نداشتید، پذیرفتید؟ آنگاه متوجه امام جواد علیه السلام شد و به او گفت: آیا خطبه عقد می خوانی، ای ابو جعفر؟!

حضرت فرمود: آری، ای امیرمؤمنان! پس مأمون به او گفت: فدایت گردم! بنام خودت خطبه بخوان که تو را پسندیده ام و دخترم ام الفضل را به عقد تو در می آورم، هر چند گروهی آن را خوش ندارند.

امام جواد علیه السلام نیز شروع به خواندن خطبه کرد و فرمود: حمد و ستایش، مخصوص خداست و این را در مقام اقرار و اعتراف نعمت او، بر زبان می رانم و معبودی، جز الله نیست و این سخن را در مقام اخلاص ورزیدن به یگانگیش ادا می کنم و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم، سرور آفریدگانش و برگزیدگان از خاندان او باد، اما بعد از جمله ی لطف و کرم خدای متعال بر بندگان خود این است که آنها را با حلال از حرام بی نیازشان کرده و در قرآن کریم فرموده است: (و أنکحوا الأیامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم) [۲] «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود، آنان را بی نیاز می سازد، خداوند گشایش دهنده و آگاه است.» همانا محمد بن علی بن موسی، ام الفضل دختر بنده ی خدا مأمون را به همسری خود در می آورد، در حالیکه مهر جده اش فاطمه زهرا دختر حضرت محمد را مهر او قرار داده است که مبلغ پانصد درهم خالص می باشد، آنگاه رو به مأمون کرده از او پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا، با این مبلغی که به عنوان مهر به زبان آوردم، او (محمد بن علی الجواد علیه السلام) را به ازدواج او (أم الفضل) در آورم؟ مأمون در جواب گفت: آری، البته دخترم ام الفضل را با همین مهر گفته شده، به همسری تو ای ابو جعفر! در آوردم آیا آن را پذیرفتی؟

امام جواد علیه السلام فرمود: آن را قبول کردم و بدان راضی شدم، پس مأمون دستور داد که خاص و عام در این جشن ازدواج شرکت نمایند.

ریان گفت: طولی نکشید که صداهایی همچون صدای ناخدایان، در گفتگوی خود به گوشمان رسید و مشاهده کردیم که خدمتکاران، یک کشتی مصنوعی از نقره را که با ریسمانهایی از ابریشم بسته بودند و مملو از ماده معطر و خوشبو بود با شتاب می کشیدند؛ مأمون دستور داد که تمام خواص درگاه، محاسن خود را معطر کنند؛ سپس آن کشتی را به قسمت عمومی بردند و همگان خود را با آن خوشبو ساختند و سفره ها گستردند و مردم غذا خوردند و به هر قوم و قبیله ای فرا خور حال خود، جوایزی اهدا شد.

چون مردم پراکنده شدند و هنوز تنی چند از خواص حضور داشتند، مأمون به امام جواد علیه السلام گفت فدایت شوم! اگر صلاح

می دانید شقوق مسئله ی قتل صید، توسط محرم را بیان فرمائید تا استفاده کنیم.

امام جواد علیه السلام فرمود! آری، همانا محرم اگر صیدی را در حل (غیر حرم) بکشد و صید از پرندگان بزرگ باشد، یک گوسفند کفاره دارد و چنانکه آن را در حرم بکشد؛ کفاره اش دو برابر است و هرگاه جوجه ای را در غیر حرم بکشد، یک شتر بچه ای که از شیر گرفته شده باشد بر اوست؛ اگر جوجه را در حرم بکشد، علاوه بر شتر بچه، قیمت جوجه را هم باید بدهد؛ هرگاه صید کشته شده از حیوانات وحشی و مثلا الاغ وحشی باشد، کفاره ی آن یک گاو است و چنانکه شتر مرغ باشد، کفاره اش یک شتر است و اگر یک آهو باشد، کفاره ی آن یک گوسفند می باشد؛

هرگاه یکی از این حیوانات را در حرم بکشد، کفاره ی آنها دو برابر است، به صورتی که قربانی باید به حریم کعبه برسد و اگر محرم کاری کند که قربانی بر او واجب شود و محرم به احرام حج باشد، قربانی را در منی سر می برد و چنانکه محرم به احرام عمره باشد، قربانی را در مکه می کشد؛ کفاره ی صید هم، بر عالم و جاهل مساوی است و در صید عمدی، گناه نیز کرده است و در صیدی که از روی خطا صورت گرفته است، گناهی بر وی نخواهد بود؛ کفاره ی محرم حر و آزاد بر گردن خود اوست؛ ولی کفاره ی بنده، بر مولای وی می باشد و صغیر، کفاره ندارد و بر کبیر واجب می باشد و عقوبت اخروی از پشیمان، ساقط می گردد؛ در صورتی که مصر بر صید، در آخرت نیز عقوبت می شود.

مأمون به امام جواد علیه السلام گفت: چه نیکو گفتی ای ابا جعفر! خدایت با تو نیکی کند؛ اکنون خود اگر مایل هستی سؤالی از یحیی بپرس، همچنان که او از شما پرسید؛ حضرت به یحیی فرمود: از شما بپرسم؟ یحیی گفت! فدایت گردم! هر طور دوست دارید؛ اگر جواب سؤالتان را بدانم می گویم و گر نه، از محضر شما استفاده می کنم.

امام جواد علیه السلام فرمود مرا از مردی خبر ده که به زنی، در اول روز نگاه کرد، نگاهش بر او حرام بود، وقتی روز بالا آمد، نگاه بر زن، وی را حلال گشت؛ هنگام زوال خورشید، نگاه بر او حرام شد و موقع عصر، حلال گردید؛ با غروب خورشید، نگاه حلال شد؛ وقت عشا آخر، حلال گشت؛ در نیمه شب حرام شد و هنگام طلوع فجر، حلال گردید؛ بگو که حال این زن چیست و چگونه نگاه بر او، حلال و حرام می شود؟

یحیی بن اکثم گفت: نه، به خدا سوگند! جواب این سؤال را نمی دانم و از وجه حلال و حرام شدن نگاه، اطلاعی ندارم؛ اگر بیان بفرمائید، استفاده می کنیم.

امام جواد علیه السلام فرمود: این زن، کنیز مردی است که یک مرد اجنبی اول صبح به او نگاه می کند و نگاهش حرام است؛ روز که بالا می آید، او را از صاحبش می خرد و نگاهش حلال می شود، هنگام ظهر او را آزاد می کند، بر او حرام می گردد؛ در وقت عصر با وی ازدواج می کند و بر او حلال می شود؛ چون مغرب فرا می رسد، او را ظهار می نماید و بر او حرام می شود و هنگام عشا آخر، کفاره ی ظهار را می دهد و بر او حلال می گردد و در نصف شب، یکبار دیگر طلاقش می دهد و بر او حرام می شود و صبح هنگام، به او رجوع می کند و بر او حلال می شود.

راوی گفت: پس مأمون، به حاضران از خاندان رو کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که پاسخ این مسأله را این چنین بگوید؟ یا سخنان نو و تازه در جواب سؤال پیشین، مطرح نماید؟ آنها یکصدا گفتند: به خدا سوگند! نه، ای امیر مؤمنان! همانا امیر مؤمنان نسبت به رأی و نظر خود، آگاهتر است؛ پس خطاب به آنها اظهار داشت: وای بر شما! همانا افراد این خانواده، از میان آفریدگان، به فضل و کمال مخصوص شده اند که مشاهده می کنید و البته سن و سال اندکشان، مانع آنها از رسیدن به کمال نیست؛ آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، دعوت خود را با دعای امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام که در آن زمان ده ساله بود، آغاز کرد و اسلام او را پذیرفت و حکم به مسلمانی او کرد، در حالیکه هیچ کس دیگر هم سن و سال او را به اسلام نخواند و با حسن و حسین علیهم السلام که کمتر از شش سال داشتند، بیعت فرمود و با کودک دیگری غیر از آن دو

نفر، دست بیعت نـداد؛ آیـا اکنـون نیز نمی دانیـد، آنچه را خـدای متعـال این قـوم را به آن مخصوص گردانیـده است و اینکه اینـان، فرزنـدانی هسـتند که بعضـی از بعض دیگرنـد و مـاجرای آخرین نفرشـان، همان ماجرای اولین نفر آنهاست؛ همگی گفتنـد: راسـت گفتی، ای امیر مؤمنان! سـپس آنان برخاسـتند و رفتند؛ چون بامداد فردا شد، مردم گرد آمدند و امام جواد علیه السلام نیز حاضر شد و دربانـان و خـدمتکاران و خـاص و عام، به مبارک باد مأمون و امام جواد علیه السـلام آمدنـد و سه طبق نقره ای که گلوله هایی از مشک و زعفران بهم آمیخته که در داخل آن گلوله ها نوشـته هایی در خصوص مال و ثروت فراوان و بخششـهای ارزنده و قطعه ای چند از زمین و باغ و بوسـتان در آنها بود، به مجلس آورده شد و مأمون دسـتور پراکندن همه ی آنها را بر سر خاصان درگاه، صادر کرد و چنان بود که هر کس چیزی به دستش می رسید، نوشته اش را بیرون می آورد و ارائه می داد و به پایش مهر می زدند؛ آنگاه کیسه های طلا آورده در میان نهادند و مأمون محتویات آنها را در میان امیران لشکر و دیگران پخش می کرد و مردم همگی بر اثر گرفتن جوائز و هدایا، مستغنی و بی نیاز، مجلس را ترک نمودند و مأمون، صدقاتی را پیشکش همه ی مستمندان و مساکین کرد و تا زنده بود، همواره امام جواد را تکریم و احترام می نمود و حتی حضرت را بر فرزندان و تمام خاندان خود، مقدم می داشت. [۳] .

حرانی نقل کرده است:

مأمون به یحیی بن اکثم گفت: در محضر ابو جعفر، محمد بن رضا (امام جواد) علیهما السلام مسأله ای مطرح کن که او، در جوابش فرو مانـد؛ لذا یحیی بن اکثم از حضـرت پرسـید: ای ابا جعفر! چه می فرمائید راجع به مردی که با زنی زنا کرده، آیا می تواند با وی ازدواج نماید؟

حضـرت در جواب فرمود: او را واگذارد تا رحم خود را از نطفه ی خودش و نطفه ی دیگری که ممکن است به دیگری نیز زنا داده باشـد، پاک کنـد؛ سپس در صورت تمایل با وی ازدواج نماید؛ البته این زن، در مثل به درخت خرمایی می ماند که مردی، به حرام از خرمای آن بخورد، تا آنگاه درخت خرما را خریداری کند و به حلال از آن تناول نماید.

سپس یحیی بن اکثم منفعل گشت و امام جواد علیه السـلام به او فرمود: ای ابا محمد! چه می گویی درباره ی مردی که زنی در اول روز بر وی حرام گردید و چون روز، بالا آمد، حلال شد و نیمه ی روز بر او، حرام گشت، سپس موقع ظهر حلال گردید؛ آنگاه در وقت عصـر حرام شـد؛ هنگـام مغرب، حلال گشت و در نیمه ی شب، حرام شـد؛ سـپس موقع طلوع فجر، حلال گردیـد و هنگام بالا آمدن روز، حرام گشت و در نیمه ی روز، حلال گردید؟

سپس یحیی و فقیهـان، گنـگ و متحیر باقی ماندنـد که مأمون (ملعون) گفت: ای ابو جعفر! خـدایت عزیز و گرامی دارد! جواب این مسأله را برای ما روشن فرما.

امام جواد علیه السلام فرمود: این مرد، کسی است که به کنیز نامحرمی نگاه کرد؛ او را خریداری نمود و بر وی، حلال گشت؛ سپس کنیز را، آزاد کرد و بر او حرام شـد؛ آنگـاه وی را به همسـری گرفت و بر وی، حلـال گشت؛ بعـد از آن او را ظهار کرد (مساوی او گفت: تـو نسبت به من، به منزله ی مـادرم هسـتی.) و بر وی حرام گردیـد؛ آنگـاه کفـاره ی ظهـار را پرداخت نمـود و بر او، حلـال گشت؛ بعـد از آن، او را طلـاق داد به یـک طلاق و بر وی حرام گشت؛ سپس به او، رجوع نمود و بر وی حلال گردیـد؛ آنگاه آن مرد مرتد شد و از اسـلام بر گشت و بر او، حرام شد؛ سپس از آن توبه کرد و دوباره اسـلام آورد که با همان عقد اول بر وی حلال گردید، همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوند زناشویی «زینب» را با «ابی العاص بن ربیع» که پس از ارتداد اسلام آورد، با همان عقد اول تأیید و امضا فرمود.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] احزاب: ۳۳ و ۳۸.

[۲] نور: ۲۴ ۳۲.

[۳] ارشاد: ۳۱۹.

[۴] تحف العقول ۴۵۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مناظره راجع به ابوبکر و عمر

طبرسی گفته است

روایت شده که مأمون، بعد از اینکه دخترش ام الفضل را به همسری امام جواد علیه السلام درآورد، در مجلسی بود که امام جواد علیه السلام ویحیی بن اکثم و گروه دیگری، حضور داشتند؛ یحیی بن اکثم به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چه می فرمائید راجع به خبری که می گوید: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و عرض کرد: ای محمد! خدای متعال سلامت می رساند و می فرماید: از ابوبکر بپرس که آیا از من راضی است؟ من البته از او راضی و خوشنودم؟!

امام جواد علیه السلام فرمود: فضل ابو بکر را انکار نمی کنم؛ اما لازم است شنونده ی این خبر، آن را با آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حجه الوداع فرمود: مقایسه کند؛ آن حضرت در آنجا فرمود: دروغ گویان بر من، زیاد شده اند و بعد از من بیشتر هم خواهند شد؛ آگاه باشید که هر کس دروغی را به من نسبت دهد، جایگاه وی از آتش پر می شود؛ پس هر گاه سخنی از من به شما رسید، آن را با کتاب خدا (قرآن کریم) و سنت و روش من، مقایسه کنید؛ هر گاه با آن دو موافق بود، آن را کار بندید و اگر مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید. این خبر، موافق کتاب خدا نیست، خدای متعال می فرماید: (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب الیه من حبل الورید) [۱] ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم و ما به او، از شاهرگ گردن نزدیک تریم.» اینکه رضا و سخط ابوبکر بر خدای متعال پنهان است، تا جایی که از راز درون او پرس و جو می کند، عقلا محال است.

سپس یحیی بن اکثم گفت: همچنین روایت شده که مثل ابوبکر و عمر در زمین، مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است و امام جواد علیه السلام پاسخ داد: این خبر نیز جای تأمل و بررسی دارد؛ چه اینکه جبرئیل و میکائیل، دو فرشته مقرب درگاه خدای متعال هستند؛ هرگز نافرمانی خدا نکرده اند و هرگز به اندازه ی چشم بر هم زدنی از اطاعت و فرمانبرداری خدای متعال جدا نشده اند، در حالیکه ابوبکر و عمر، به خدای متعال شرک ورزیدند؛ هر چند بعد از آن مسلمان

شدند، ولی بیشتر روزگار خود را در شرک سپری کرده اند؛ بنابراین همسانی ابوبکر و عمر با جبرئیل و میکائیل از محالات است.

یحیی گفت: و نیز روایت شده که آن دو نفر: سرور پیران اهل بهشتند؛ نظر شما چیست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر نیز محال است؛ زیرا همگی اهل بهشت، جوانند و پیری در میان آنها نیست؛ این خبر از مجعولات بنی امیه است که با فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره ی امام حسن و امام حسین علیهما السلام که آن دو، سید جوانان اهل بهشتند، در تقابل و تضاد قرار می گیرد.

یحیی گفت: همچنین روایت شده که عمر بن خطاب چراغ بهشتیان است.

امام جواد علیه السلام فرمود: این نیز محال است؛ چه اینکه فرشتگان مقرب درگاه الهی، آدم و محمد صلی الله علیه و اله و سلم بلکه همه ی پیامبران و رسولان در بهشتند آیا بهشت با نور ایشان روشن نمی گردد تا با نور عمر روشن شود؟!

یحیی بن اکثم گفت: و نیز روایت شده که «سکینه» (آرامش یا صندوق عهد) با زبان عمر سخن می گوید.

امام جواد علیه السلام فرمود منکر فضل عمر نیستم؛ ولی ابوبکر برتر از عمر بوده و او بر فراز منبر گفت: همانا مرا شیطانی است که فریبم می دهد؛ لذا هر گاه کج شدم، استوارم سازید.

یحیی گفت: روایت شده که پیامبر اکرم فرمود: اگر من به رسالت مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می گشت.

امام جواد علیه السلام فرمود: کتاب خدا (قرآن) راستگوتر از این حدیث است که می فرماید: (و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم و منك و من نوح) [۲] «به خاطر آور» هنگامی را که از پیامبران، پیمان گرفتیم و (هم چنین) از تو و نوح و...» بی گمان خدای متعال که پیمان پیامبران را از قبل گرفته بوده است، چگونه ممکن است آن را تغییر دهد؟! (علاوه بر این) تمام پیامبران چنان بوده اند که به اندازه ی یک چشم بر هم زدن، به خدای متعال شرک نورزیده اند؟ چگونه ممکن است مشرکی که بیشتر عمر خود را در شرک سپری کرده، به پیامبری بر انگیخته شود؟! (مزید بر اینها) رسول خدا فرمود: به پیامبری رسیدم، در حالیکه آدم هنوز میان روح و جسد بود (شمایل کامل انسانی پیدا نکرده بود).

یحیی بن اکثم گفت: همچنین روایت شده که پیامبر اکرم فرمود: وحی از من هیچگاه قطع نشد، جز اینکه گمان کردم به آل خطاب (عمر) نازل شده است!

امام جواد علیه السلام فرمود: این نیز محال است، زیرا روانیست، پیامبر اکرم در نبوت خود، تردید کند، خدای متعال می فرماید: (الله یصطفی من الملائکهٔ رسلا و من الناس) [۳] «خداوند از فرشتگان، رسولانی بر می گزیند و هم چنین از مردم... پس چگونه ممکن است خدای متعال نبوت را از برگزیده ی خود، به مشرکی منتقل نماید؟!

یحیی گفت: روایت شده که پیامبر اکرم فرمود: اگر عذاب فرود آید، احدی جز عمر نجات پیدا نمی کند! امام جواد علیه السلام فرمود: این هم محال است، چه اینکه خدای متعال می فرماید: (و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون) [۴] «ای پیامبر!) تا زمانی تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.» خدای متعال بدینگونه خبر داده است که تا وقتی رسول خدا در میان مردم است و تا زمانی که اهل ایمان استغفار کنند، هیچکس را مجازات نخواهد نمود.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] ق: ۵۰ ۱۶.

[۲] احزاب: ۳۳ ۷.

[۳] حج: ۲۲، ۷۵.

[۴] انفال: ۸ ۳۳.

[۵] الاحتجاج ۲: ۴۷۷ ح ۳۲۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مسافرت

اللهم انی ارید سفرا فخرلی فیه و اوضح لی سبیل الرأی و فهمنیه، و افتح لی عزمی بالاستقامهٔ و اشملنی فی سفری بالسلامهٔ، و افدنی

جزیل الحظ و الکرامهٔ و اکلأنی بحسن الحفظ و الحراسهٔ، و جنبنی اللهم وعثاء الاسفار و سهل لی حزونهٔ الاوعار و اطولی بساط المراحل و قرب منی بعد نأی المناهل و باعد فی المسیر بین خطی الرواحل حتی تقرب نیاط البعید و تسهل و عور الشدید.

بار الها قصد مسافرتی دارم پس تو در این سفر برای من خیر برسان و راه رأی صائب را به من واضح کن و مرا بدان دانا و آگاه گردان و ابواب عزم مرا به استقامت و پایداری برگشا و مرا در این سفر مشمول سلامتی گردان و از کرامت و بهره‌ی زیاد فائده برسان و به نحو خوب حفظ و حراستم فرما، خدایا رنج و مشقت سفر را از من دور کن و ناهمواریهای سخت و صعب آن را بر من آسان نما و بساط منازل را برای من درهم پیچ و دوری آبادیها را نزدیک ساز و فاصله‌ی قدمهای راحله‌ی مرا در طول راه زیادتر کن تا دوری راههای دور را نزدیک گردانی و ناهمواری راههای سخت را هموار سازی.

و لقنی اللهم فی سفری نجح طائر الواقیهٔ و هبنی فیه غنم العافیهٔ و خفیر الاستقلال و دلیل مجاوزهٔ الاهوال و باعث وفور الکفایهٔ و سانح خفیر الولایهٔ، و اجعله اللهم سبب عظیم السلم حاصل الغنم، و اجعل اللیل علی سترا من الافات و النهار مانعا من الهلکات، و اقطع عنی قطع لصوصه بقدرتک و احرسنی من وحوشه بقوتک حتی تکون السلامهٔ مصاحبتی و العافیهٔ فیه مقاربتی و الیمن سائقی و الیسر معانقی و العسر مفارقی و الفوز موافقی و الامن مرافقی انک ذو الطول و المن و القوهٔ و الحول و انت علی کل شیء قدیر بعبادک بصیر خبیر.

و تلقین کن به من خدایا در سفرم پیروزی فال نیک نگاه دارنده‌ای را و ببخش به من در آن بهره‌ی بی‌رنج عافیت و حامی استقلال و راهنمای گذر کردن از هراسها و باعث فراوانی کفایت و پیشامد فرخنده‌ی حامی ولایت را و بگردان آن را خدایا سبب بزرگ سلامتی و محصول بهره‌ی بی‌رنج، و شب را برای من پوششی از آفات و روز را باز دارنده از صدمات قرار ده و به قدرت خویش رشته‌ی گزند راهزنان را از من بگسل و به نیروی خود مرا از شر و آسیب حیوانات درنده حراست فرما تا اینکه در این سفر سلامت مصاحب من و عافیت قرین من، و میمنت و مبارکی سوق دهنده‌ی من، و آسانی امور هماغوش من، و سختی و دشواری جدا از من، و رستگاری همراه من، و امنیت رفیق و یار من باشند زیرا توئی صاحب عطاء و منت و هم صاحب حول و قوه، و تو بر هر چیزی توانا و به حال بندگانت بینا و آگاهی.

پی نوشت:

[۱] مهج الدعوات صفحه‌ی ۲۶۵-۲۵۹.

منبع: حضرت جواد الائمه؛ فضل الله کمپانی ؛ مفید ۱۳۶۲ش.

مناجات با خدا برای استخاره

خدایا! انتخاب تو در آنچه در آن از تو طلب خیر کردم آدمی را به آرزوهایش رسانده، و عطاها و بخششها را افزون ساخته، و خواسته‌ها را جامه‌ی عمل پوشانده، و کارها را پاکیزه گردانده، و انسان را به بهترین راه‌ها و به بهترین نتایج رهنمون می‌سازد، او را از حوادث ترسناک محافظت می‌نماید.

خدایا! در آنچه تصمیم بر آن قرار گرفته و عقلم مرا بدان راه رهبری می‌کند از تو طلب خیر می‌کنم، پس خدایا سختیهایش را آسان، و مشکلاتش را مبدل به سهولت نما، و امور مهم آن را کفایت، و هر رنج را از من دور کن، و پروردگارا پایان آن را بهره دهنده، و ترسش را ایمنی‌بخش، و دورش را نزدیک، و خشکسالی‌اش را به سرسبزی مبدل نما، و خدایا اجابتم را نازل کن و خواستم را تحقق بخش، و حاجتم را ادا نما، و مشکلاتش را بزدای، و سختیهایش را از من دور دار.

و خـدایا در آنچه از تـو طلب خیر می‌کنم پرچم یـاری را همراه بـا خیر و برکت بر من فرود آور، و در آنچه تو را خوانـدم بهره‌هـای فراوان و در آنچه از تو آرزومنـدم عطاهای بسیار به من ارزانی دار، خدایا آن را قرین موفقیت گردان، و آن را به صـلاح مخصوص نمـا، و اسـباب خیر و نشانه‌هـای پیروزی را در آن به من بنمایان، و گلوی سـختیهایش را ببنـد و آسانیهای به زمین افتاده‌اش را برقرار ساز.

خدایا! و پوشـید گیهای آن را روشن، و بازداشت شده‌اش را رها ساز، و بنیادش را بر پا دار، تا خیر و برکتی باشد که به غنیمت روی آورده، و زیانهـا را بزدایـد، و سـود و نفعش به زودی برسـد و وجـودش جـاودانه باشـد، به درسـتی که در مـورد عطـا نمودن بسیار بخشنده‌ای و جود و سخاوت را بدون درخواست ارزانی می‌داری.

دعاؤه فی المناجاهٔ للاستخارهٔ

اللهم ان خیرتک فیما اسـتخرتک [۱] فیه تنیـل الرغـائب، و تجزل المواهب، و تغنم المطالب، و تطیب المکاسب، و تهـدی الی اجمل المذاهب، و تسوق الی احمد العواقب، و تقی مخوف النوائب.

اللهم انی اسـتخیرک فیما عزم رأیی علیه و قادنی عقلی الیه، فسـهل اللهم فیه ما توعر، و یسـر منه ما تعسر، واکفنی فیه المهم، وادفع به عنی کل ملم، واجعل یا رب عواقبه غنما، و مخوفه [۲] سلما، و بعده قربا، و جدبه خصبا، و ارسل اللهم اجابتی، و انجح طلبتی، واقض حاجتی، واقطع عنی عوائقها، وامنع عنی بوائقها.

و اعطنی اللهم لواء الظفر و الخیرهٔ فیما استخرتک، و وفور المغنم فیما دعوتک، و عوائد الافضال فیما رجوتک، و اقرنه اللهم بالنجاح، و خصه بالصلاح، و ارنی اسباب الخیرهٔ فیه واضحهٔ، و اعلام غنمها لائحهٔ، واشدد خناق تعسیرها، وانعش صریع تیسیرها. [۳] .

و بین اللهم ملتبسـها، و اطلق محتبسـها، و مکن اسـها حتی تکون خیرهٔ مقبلـهٔ بالغنم، مزیلهٔ للغرم، عاجلهٔ للنفع، باقیهٔ الصـنع، انک ملیء بالمزید، مبتدئ بالجود.

پی نوشت ها:

[۱] استخیرک (خ ل).

[۲] خوفه (خ ل).

[۳] تعسرها، تیسرها (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا برای نادیده گرفتن لغزشها

خـدایا! امیـد به وسـعت رحمتت زبـان مرا به درخـواست نادیـده گرفتن از لغزشـهایم بـاز نمـود، و آرزومنـدی برای گذشـته و مـدارا نمودنت مرا برای درخواست امنیت و بخشش ترغیب کرد.

پروردگارا! و گناهانی مرتکب شده‌ام که در معرض انتقامجوئی قرار گرفته، و خطاهایی انجام داده‌ام که دیده‌های نابودی بر آن نظر افکنده است، من به سـبب آنها بر اساس عدالتت سزاوار عذابهای دردناک شده، و به سبب ارتکاب آنها شایسته‌ی عقاب نابود کننده می‌بـاشم، و می‌ترسم که این عوامـل موجب به عقب انـداختن اجـابت دعاهـایم شود و بـا باطل ساختن درخواسـتهایم و زائل ساختن عوامـل رغبتم، - به خـاطر آنچه سـنگینی آن پشـتم را شکسـته و به تنهـایی حمل نمودن آن مرا به رنـج انـداخته است - مرا از انجام خواسته‌هایم دور دارد.

پروردگارا! آنگاه به بردباری‌ات از خطا کنندگان، و بخششت از گناهکاران، و رحمت نمودنت به نافرمایان نظر افکندم، از این رو با اعتماد به تو روی آوردم، در حالیکه بر تو توکل نموده و جانم را در پیشگاهت بر زمین افکندم، اندوهم را نزد تو شکایت نمودم، و آنچه شایسته‌ی آن نیستم و سزاوار آن نمی‌باشم، یعنی برطرف شدن اندوه و زدودن غمم را از تو درخواست کردم، و ای مولایم در آن هنگام از تو خواستار نادیده گرفتن لغزشهایم بوده و به تو اعتماد کامل دارم.

خدایا! پس بر من منت گذار بر گشایش عطا کردن، و بر من منت نه به خروج آسان از مشکلات، و به رأفت و مهربانی‌ات مرا به سوی حقیقت رهنمون باش، و به قدرتت مرا از راه انحرافی دور گردان، و به چشم‌پوشی‌ات مرا از زندان مشکلات آزاد ساز، و به رحمتت مرا از اسارت آن رها ساز، و بر من به خشنودی‌ات منت گذار، و به احسانت بر من بخشش نما.

و لغزشم را نادیده گیر، و در مشکلاتم گشایش عنایت کن، و به اشک دیده‌هایم رحم نما، و دعاهایم را پوشیده مدار، و با نادیده گرفتن پشتم را محکم و نیروی دوباره به آن ببخش، و امورم را به آن اصلاح گردان، و عمرم را به آن طولانی نما، و در روز محشور شدن و بیرون آمدن از قبر مرا مشمول رحمتت قرار ده، به درستی که تو بخشنده و بزرگواری، آمرزنده و مهربانی.

دعاؤه فی المناجاة بالاستقالة

اللهم ان الرجاء لسعة رحمتک انطقنی باستقالتک، و الأمل لاناتک و رفقک شجعنی علی طلب امانک و عفوک. ولی یا رب ذنوب واجهتها اوجه الانتقام، و خطایا قد لاحظتها اعین الاصطلام، واستوجبت بها علی عدلک الیم العذاب، و استحققت باجتراحها مبیر العقاب، و خفت تعویقها لاجابتی، و ردها ایای عن قضاء حاجتی، بابطالها لطلبتی و قطعها لاسباب رغبتی، من اجل ما قد انقض ظهری من ثقلها، و بهظنی من الاستقلال بحملها.

ثم تراجعت رب الی حلمک عن الخاطئین و عفوک عن المذنبین و رحمتک للعاصین [۱] ، فاقبلت بثقتی متوکلا علیک، طارحا نفسی بین یدیک، شاکیا بثی الیک، سائلا ما لا استوجبه من تفریج الهم، و لا استحقه من تنفیس الغم، مستقیلا [۲] لک ایای، واثقا مولای بک.

اللهم فامنن علی بالفرج، و تطول علی بسهولة المخرج [۳] ، و ادللنی برأفتک علی سمت المنهج، و ازلقنی [۴] بقدرتک عن الطریق الأعوج، و خلصنی من سجن الکرب باقالتک، و اطلق اسری برحمتک، و تطول علی برضوانک، و جد علی باحسانک.

و اقلنی عثرتی، و فرج کربتی، و ارحم عبرتی و لا تحجب دعوتی، و اشدد بالاقالة ازری، و قو بها ظهری، و اصلح بها امری، و اطل بها عمری، وارحمنی یوم حشری و وقت نشری، انک جواد کریم، غفور رحیم.

پی نوشت ها:

[۱] حلمک عن العاصین و عفوک عن الخاطئین و رحمتک للمذنبین (خ ل).

[۲] مستقبلا (خ ل).

[۳] بسلامة المخرج (خ ل).

[۴] ازلنی (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا برای سفر نمودن

خدایا! قصد دارم مسافرت نمایم پس خیرت را در آن مقدر کن، و راه اندیشه و فهم را در آن برایم روشن نما، و تصمیمم را با ثبات

قدم در آن بگشا، و در این سفر سلامتی را بر من بپوشان، و بهره و بزرگواری بسیار را به من برسان، و حفظ و حراست نیکویت را حافظ من قرار ده.

خدایا! و مشقت و سختی سفر را از من دور دار، و ناهمواریهای آن را برایم هموار نما، منازل بین راه را برایم به سرعت طی نما، و دوری آبشخورهای بین راه را بر من نزدیک نما، میان گامهای شتران (و مرکبهای سواری) ما فاصله بینداز تا دوری راه را نزدیک گردانده، و ناهمواریهای شدیدش را هموار سازی.

خدایا! و در این سفرم پیروزی فال نیک حفاظت کننده را به من تلقین کن، و در آن بهره‌ی سلامتی و حمایت به تنهایی حرکت نمودن را به من ببخش، و در عبور از مواضع بیمناك راهنمایی‌ام کن، و اسباب کفایت بسیار را برایم مهیا ساز، و حمایت و سرپرستی را برایم ارزانی دار، و خدایا آن را راهی برای کسب تندرستی بیشتر، و بهره‌مندی افزونتر قرار ده، و شب را برایم پوششی در مقابل آفتها، و روز را برایم مانعی در برابر وسایل هلاکت‌زا مقرر دار.

و به قدرتت راهزنی دزدانش را از من باز دار، و به توانت مرا از حملات حیوانات وحشی حراست فرما، تا در این سفر سلامتی، همراهم و تندرستی، همسفرم؛ و پیروزی، پیش برنده‌ام؛ و آسانی، هم دوشم باشد؛ و سختی از من دور بوده، و موفقیت، رفیق راهم و امنیت، همراهم باشد؛ به درستی که تو صاحب بخشش و منتی، و نیرو و توان از توست، و تو بر هر کار قادر و توانا، و به بندگانت بینا و آگاهی.

دعاؤه فی المناجاة بالسفر

اللهم انی ارید سفرا فخر لی فیه، و اوضح لی فیه سبیل الرأی و فهمنیه، وافتح عزمی بالاستقامهٔ، واشملنی فی سفری بالسلامهٔ، و افدنی جزیل الحظ و الکرامهٔ، واکلانی بحسن الحفظ و الحراسهٔ.

و جنبنی اللهم وعثاء الأسفار، و سهل لی حزونهٔ الاوعار، واطو لی بساط المراحل [۱]، و قرب منی بعد نای المناهل، و باعد فی المسیر بین خطی الرواحل حتی تقرب نیاط البعید، و تسهل وعور الشدید.

و لقنی اللهم فی سفری نجح طائر الواقیهٔ، و هبنی فیه غنم [۲] العافیهٔ، و خفیر الاستقلال، و دلیل مجاوزهٔ الأهوال، و باعث وفور الکفایهٔ، و سائح خفیر الولایهٔ، واجعله اللهم سبب عظیم السلم، حاصل الغنم، واجعل اللیل علی سترا من الافات، و النهار مانعا من الهلکات.

واقطع عنی قطع لصوصه بقدرتک، واحرسنی من وحوشه بقوتک، حتی تکون السلامهٔ فیه مصاحبتی، و العافیهٔ فیه مقارنتی، و الیمن سائقی، و الیسر معانقی، و العسر مفارقی، و الفوز موافقی، و الأمن مرافقی، انک ذو الطول و المن، و القوهٔ و الحول، و انت علی کل شیء قدیر و بعبادک بصیر خبیر.

پی نوشت ها:

[۱] واطو لی البعید لطول انبساط المراحل (خ ل).

[۲] و هنئنی غنم العافیهٔ (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا در طلب روزی

خدایا! بهره‌های روزی‌ات را پیاپی بر من گسیل دار، و ابرهای فضلت را همواره بر من بباران، و قطرات عطایت را دمادم بر من فرود

آور، و نعمتهای فراوانت را بر فقرم فروریز، و به بخشش مرا فقیر درگاهت قرار ده، و از کسی که از پیشگاهت خواسته‌هایش را می‌خواهد بی‌نیاز گردان، و بیماری فقرم را به دوای فضلت شفا ده، و به بخشش مؤنه‌ی بر زمین مانده‌ام را برپا دار، و شکست ویژه‌ای در زندگی‌ام را به عطایت جبران نما.

و محرومیتهایم را به کثرت عطاهایت و نیازمندی مرا به بخشش بزرگوارانه‌ات برطرف فرما، و راه‌های کسب روزی را برایم آسان، و بنیانهایش را برایم محکم نما، و چشمه‌های رحمت گسترده‌ات را برایم به جوشش درآور، و نهرهای زندگی خوش را به مهربانی‌ات برایم جاری ساز، و زمین فقرم را خشک کرده، و زمین خشک بیچارگی‌ام را سر سبز نما، و مشکلات کسب روزی را از من دور داشته، و گره‌های تنگ را از زندگی‌ام بگشا، و خدایا از وسعت روزی پرخیرترین تیرهایش را به سویم نشانه رو، و از جاودانه‌ترین زندگی خوش بهره‌مندم نما.

خدایا! و پوششهای سعادتمندی و زندگی آسوده را بر اندامم بپوشان، و پروردگارا من در انتظار می‌باشم برای نعمت بخشی‌ات با زدودن تنگناها، و برای عطاهایت به قطع مشکلات، و برای فضل و بخششت به زوال روزی اندک، و برای اتصالم به بزرگواری‌ات و برای عطاهایت به قطع مشکلات.

خدایا! و فضل و بخشش مداومت را بر من بباران، و از مخلوقاتت با نعمتهای فراوانت بی‌نیازم گردان، و جایگاه‌های نابودی‌ام به وسیله‌ی فقر را از بین ببر، و در بر طرف شدن ناراحتی‌ام بر روی اسبهای رهوار تسریع نما، و تنگناهای کارهایم را با شمشیر نابودی از جا برکن، و پروردگارا وسعت بخششهایت را به من هدیه بده، و به رویش اموالم مرا یاری نما، و از تنگی زندگی حراستم فرما، و خشکسالی بد را از من دور دار، و بساط فراخی زندگی را بر من بگستران.

و از آب روزی گوارایت به من بنوشان، و از وسعت عطاهایت راه‌های روزی را برایم بگشا، و مرا بدون مقدمه صاحب ثروت و مال بگردان، و با آن مرا از فقر نجات ده، و پشت گرمی را همدمم نما، و مرا متمکن و ثروتمند بگردان، به درستی که تو صاحب بخشش بسیار و فضل گسترده و منت فراگیری، و تو بخشنده و بزرگوار هستی.

دعاؤه فی المناجاة فی طلب الرزق

اللهم ارسل علی سجال رزقک مدرارا، و امطر علی سحائب افضالک غزارا، و ادم غیث نیلک الی سجالا، و اسبل مزید نعمک علی خلتی اسبالا، و افقرنی بجودک الیک، و اغننی عمن یطلب ما لدیک، و داو داء فقری بدواء فضلک، وانعش صرعة عیلتی بطولک، واجبر کسر خلتی بنولک.

و تصدق علی اقلالی بکثرة عطاءک، و علی اختلالی بکرم حباءک، و سهل سبیل الرزق الی، و ثبت قواعده لدی، و بجس لی عیون سعة رحمتک، و فجر انهار رغد العیش قبلی برأفتک، و اجدب ارض فقری، و اخصب جدب ضری، واصرف عنی فی الرزق العوائق، واقطع عنی من الضیق العلائق، وارمنی اللهم من سعة الرزق باخصب سهامه، واحبنی من رغد العیش باکثر دوامه.

واکسنی اللهم سرابیل السعة، و جلابیب الدعة، فانی یا رب منتظر لانعامک بحذف التضییق [۱]، و لتطولک بقطع التعویق، و لتفضلک بازالة التقتیر، و لوصول حبلی بکرمک بالتیسیر.

و امطر اللهم علی سماء رزقک بسجال الدیم، و أغننی عن خلقک بعوائد النعم، وارم مقاتل الاقتار منی، واحمل کشف الضر عنی علی مطایا الاعجال، واضرب عنی الضیق بسیف الاستیصال، و اتحفنی رب منک بسعة الافضال، وامددنی بنمو الاموال، واحرسنی من ضیق الاقلال، و اقبض عنی سوء الجدب، وابسط لی بساط الخصب.

واسقنی من ماء رزقک غدقا، وانهج لی من عمیم بذلک طرقا، و فاجئنی بالثروة والمال، وانعشنی به من الاقلال، و صبحنی بالاستظهار، و مسنی بالتمکن من الیسار، انک ذو الطول العظیم و الفضل العمیم، و المن الجسیم، و انت الجواد الکریم.

پی نوشت ها:

[۱] المضیق، الضیق (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا در پناه بردن به او

خـدایا! به تو پناه می‌برم از برخورد کردن بلاهای بد و ترس از پریشان حالی بزرگ، پروردگارا پس مرا از زمین خوردن به وسـیله‌ی تنگدستی پناه ده، و از حملات بلا پوشـیده دار، و از بلاهای ناگهانی نجات ده، و از زوال نعمتها و از لغزش گامها در پناه خود گیر، و خدایا از شبیخونهای بلاها و سرعت هلاکتها مرا در حمایت عزتت و حراست حفاظت خود قرار ده.

پروردگـارا! زمین بلاـ را فروبر، و میـدان رنجهـا را به لرزه درآور، و خورشـید مصـیبتها را خاموش گردان، و کوه‌های بـدی را از جا برکن، و گرفتاریهـای روزگـاران را برطرف ساز، و تنگناهای کارها را دور گردان، و مرا در آبهای سـلامتی وارد ساز، و بر اسـبهای رهوار بزرگواری حمل نما، و به نادیده گرفتن لغزش همراه باش، و پوشش عیوبم را فراگیر ساز.

پروردگـارا! و به نعمتهـایت و برطرف سـاختن بلا و دفع ناراحتیها بر من بخشـش نما، و توده‌های عـذابت را از من دور دار، و عقاب دردناکت را از من منحرف نما، و مرا از شـرور روزگار پناه ده، و از عاقبت بـد نجات ده، و از تمامی زشتیها حراست نما، و صـلابت بلاـ را از کـارم درهم کوب، و در تمـام عمرم دسـتش را از من کوتـاه گردان، به درستی که تو پروردگـار سـتوده شـده، آغازگر و بازگرداننده‌ای، و بر هر کار توانا و قادر می‌باشی.

دعاؤه فی المناجاة بالاستعاذة

اللهم انی اعوذ بـک من ملمات نوازل البلاء، و اهوال عظائم الضـراء، فاعـذنی رب من صـرعة البأساء، واحجبنی من سـطوات البلاء، و نجنی من مفاجـاة النقم،و اجرنی [۱] من زوال النعم و من زلـل القـدم، واجعلنی اللهم فی حمایـة عزک و حیاطـة حرزک، من مباغته الدوائر و معاجلة البوادر.

اللهـم رب و ارض البلاـء فاخسـفها، و عرصـة المحـن فارجفهـا، و شـمس النـوائب فاکسـفها، و جبـال السـوء فانسـفها، و کرب الـدهر فاکشـفها، و عوائق الاـمور فاصـرفها، و اوردنی حیاض السـلامة، واحملنی علی مطایا الکرامـة، واصـحبنی باقالـة العثرة، واشـملنی بستر العورة.

و جـد علی یـا رب بالاءک و کشف بلاءک و دفع ضـراءک، وادفع عنی کلاکل عـذابک، واصـرف عنی الیم عقابک، و اعـذنی من بوائق الدهور، وانقذنی من سوء عواقب الامور، واحرسـنی من جمیع المحذور، واصدع صـفاء البلاء عن امری، و اشـلل یده عنی مدی [۲] عمری، انک الرب المجید، المبدیء المعید، الفعال لما ترید.

پی نوشت ها:

[۱] و احرسنی (خ ل).

[۲] مدة (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا در درخواست توبه

خدایا! به تو روی آوردم با اخلاص، و توبه‌ی راستین، و پایداری در پیمان درست، و دعاء قلب شکسته، و اعلام گفتار صریح.

خدایا! از من بپذیر توجه با توبه‌ی مخلصانه، و روی آوردن با بازگشت سریع، و بر زمین افتادنهایم را که بر اثر گناه و خطا بوده است، و پروردگارا توبه‌ام را با ثواب بسیار، و بازگشتی بزرگوارانه، و زدودن عقاب، و گرداندن عذاب، و بهره‌مندی در بازگشت و پوشش عیوبم پاسخگو باش.

پروردگارا! و با پذیرش توبه‌ام گناهانی را که ثبت شده است محو نما، و با قبول آن تمامی عیبهایم را از صفحه‌ی جانم بشوی، و آن را سبب برطرف شدن زنگار قلبم، بازکننده‌ی چشم بصیرم، زداینده‌ی چرکهای جانم، پاک کننده‌ی نجاست بدنم، اصلاحگر روحم، شتاب دهنده‌ی جانم به وفاء به پیمانم قرار ده.

پروردگارا! و توبه‌ام را بپذیر، چرا که آن از نیت بی‌آلایشم، و دید درست و نیکویم، و از تمامی وجودم، و از تلاشم در جهت پاکی باطنم، و پایداری در روی آوری‌ام به تو، و شتافتن به انجام اوامرت برخاسته است، و خدایا به توبه، تیرگی پافشاری در انجام گناه را از من بزدا؛ و با آن گناهان گذشته را محو نما، و با آن لباس تقوی و پوششهای هدایت را بر من بپوشان.

چرا که بند نافرمانی را از جانم درآورده، و پوشش گناه را از جسدم خارج ساختم، پروردگارا به قدرتت تمسک جسته، و به عزتت از تو یاری طلبیدم، و به حمایتت توبه‌ام را به تو واگذار کردم تا شکسته نشود، و برای خوار نشدن به تو چنگ زده‌ام، در حالیکه با این اعتقاد عجین گشته که نیرو و توانی جز به تو نمی‌باشد.

دعاؤه فی المناجاة بطلب التوبة

اللهم انی قصدت الیک باخلاص توبة نصوح، و تثبیت عقد صحیح، و دعاء قلب قریح [۱] ، و اعلان قول صریح.

اللهم فتقبل منی انابة مخلص التوبة، و اقبال سریع الأوبة، و مصارع تجشع الحوبة، و قابل رب توبتی بجزیل الثواب، و کریم الماب، و حط العقاب، و صرف العذاب، و غنم الایاب، و ستر الحجاب.

وامح اللهم رب بالتوبة ما ثبت من ذنوبی، واغسل بقبولها جمیع عیوبی، واجعلها جالیة لرین قلبی، شاخصة [۲] لبصیرة لبی، غاسلة لدرنی، مطهرة لنجاسة بدنی، مصححة منها ضمیری، عاجلة الی الوفاء بها بصیرتی [۳] .

واقبل یا رب توبتی، فانها تصدر من اخلاص نیتی و محض من تصحیح بصیرتی، واحتفالا فی طویتی، واجتهادا فی نقاء سریرتی، و تثبیتا لانابتی، و مسارعة الی امرک بطاعتی، واجل اللهم بالتوبة عنی ظلمة الاصرار، وامح بها ما قدمته من الأوزار، واکسنی بها لباس التقوی و جلابیب الهدی.

فقد خلعت ربق المعاصی عن جلدی، و نزعت سربال الذنوب عن جسدی، مستمسکا [۴] رب بقدرتک، مستعینا علی نفسی بعزتک، مستودعا توبتی من النکث بخفرتک، معتصما من الخذلان بعصمتک، مقارنا به لا حول و لا قوة الا بک.

پی نوشت ها:

[۱] جریح (خ ل).

[۲] شاحذة (خ ل).

[۳] مصیری (خ ل).

[۴] متمسکا (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا در شکرگزاری او

خدایا! تو را سپاس بر فرود آمدن بلاهای سخت، و نازل شدن پیاپی نعمتها، و پریشان حالی‌های بسیار، و برطرف شدن شدتها و ناراحتیها، و تو را سپاس بر بخششهای گوارایت، و بلاهای ستوده شده‌ات، و نعمتهای زیبایت، و تو را سپاس بر احسان بسیارت و خیر گسترده‌ات، و تکلیف نمودن آسانت، و دفع امور سخت.

پروردگارا! و تو را سپاس بر افزودن شکر اندک، و عطا نمودن اجر بسیار، و زائل کردن سنگینی گناهان، و پذیرش عذر و بهانه در تنگنا قرار گرفته، و فروریختن گرانباری گناه، و آسان نمودن جایگاه ناهموار، و دفع نمودن کارهای زشت، و تو را سپاس بر بلای گردانده شده، و کارهای نیک بسیار، و دفع آنچه مایه‌ی ترس می‌باشد، و سبک کردن کارهای سخت.

و تو را سپاس بر تکلیف کم نمودن، و بسیار تخفیف دادن، و نیرومند کردن ناتوان، و فریادرسی پناهنده، و تو را سپاس بر مهلت دادن بسیارت، و استمرار عطا کردنت، و گرداندن کیفرت، و کارهای ستوده‌ات، و پیاپی بودن عطاهایت، و تو را سپاس و ستایش بر به عقب انداختن عقاب کردن، و ترک غافلگیر نمودن و وارد ساختن در عذاب، و هموار نمودن راه آخرت، و فرود آوردن باران از ابر، به درستی که تو منت گذار و بخشنده‌ای.

دعاؤه فی المناجاة بالشکر لله تعالی

اللهم لک الحمد علی مرد نوازل البلاء، و توالی سبوغ النعماء، و ملمات الضراء و کشف نوائب اللأواء، و لک الحمد علی هنیء عطاءک و محمود بلاءک و جلیل الاءک، و لک الحمد علی احسانک الکثیر و خیرک الغزیر و تکلیفک الیسیر و دفعک العسیر.

و لک الحمد یا رب علی تثمیرک قلیل الشکر و اعطاءک وافر الأجر، و حطک مثقل الوزر، و قبولک ضیق العذر، و وضعک باهظ الاصر، و تسهیلک موضع الوعر، و منعک مفظع الأمر، و لک الحمد علی البلاء المصروف و وافر المعروف، و دفع المخوف و اذلال العسوف.

و لک الحمد علی قلة التکلیف و کثرة التخفیف، و تقویة الضعیف و اغاثة اللهیف، و لک الحمد علی سعة امهالک و دوام افضالک، و صرف امحالک و حمید افعالک [۱]، و توالی نوالک، و لک الحمد علی تأخیر معاجلة العقاب، و ترک مغافصة العذاب، و تسهیل طریق [۲] الماب، و انزال غیث السحاب، انک المنان الوهاب.

پی نوشت ها:

[۱] محالک، فعالک (خ ل).

[۲] طرق (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مناجات با خدا در طلب حاجات

کسی را که امر به دعا نمودن کرده‌ای شایسته است که تو را بخواند، و آن که را وعده‌ی اجابت داده‌ای سزاوار است که به تو امیدوار باشد، و خدایا به تو نیازی دارم که چاره‌ام از آن بستوه آمده، و طاقتم طاق شده، و از آن نیرویم به ناتوانی گرائیده، و نفسی که امر به بدی می‌کند، و دشمن مغرور کننده‌ام که بدان مبتلا هستم، برایم تزئین کرده که در آن حاجت به سوی کسی ببرم که در ناتوانی همانند من، و در بازماندن هم شکل من می‌باشد.

خدایا! و آن را با موفقیت آمیزترین صورتها برآور، و راه رستگاری را به من بنمایان، و با امید به برآوردن حاجتها سینه‌ام را گشاده نما، و کارم را در عوامل نیک آسان گردان، و موفقیت را به من بنمایان، با رساندنم به آنچه امید دارم، و با دست‌یابی به آنچه آرزومندم، و خدایا مرا موفق دار به انجام خواسته‌ام به رسیدن آرزویم، و تأیید خواهشم.

خدایا! و به کرم و بزرگواری‌ات مرا از ناامیدی و یأس و بازماندن از انجام کارها پناه ده، و به اجابت گوارا و بخشش گسترده‌ات، خدایا به درستی که تو از بخششهای گسترده پر بوده و بدان وفا کننده‌ای، و تو بر هر کار توانائی، و بر هر چیز احاطه داشته، و به بندگان آگاه و بینائی.

دعاؤه فی المناجاة بطلب الحوائج

جدیر [۱] من امرته بالدعاء ان یدعوک، و من وعدته بالاجابة ان یرجوک، ولی اللهم حاجة قد عجزت عنها حیلتی، وکلت فیها طاقتی، و ضعفت عن مرامها قوتی [۲]، و سولت لی نفسی الامارة بالسوء، و عدوی الغرور الذی انا منه مبتلی، ان ارغب الیک فیها.

اللهم و انجحها بأیمن النجاح، واهدها سبیل الفلاح، واشرح بالرجاء لاسعافک صدری، و یسر فی اسباب الخیر امری، و صور الی الفوز ببلوغ ما رجوته بالوصول الی ما املته، و وفقنی اللهم فی قضاء حاجتی ببلوغ امنیتی، و تصدیق رغبتی.

و اعذنی اللهم بکرمک من الخیبة و القنوط، و الاناءة و التثبیط بهنییء اجابتک و سابغ موهبتک، اللهم انک ملیء بالمنائح الجزیلة وفی بها، و انت علی کل شیء قدیر، و بکل شیء محیط، بعبادک خبیر بصیر.

پی نوشت ها:

[۱] اللهم جدیر (خ ل).

[۲] قدرتی (خ ل).

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

معنای واحد و احد و «لا تدرکه الابصار»

کلینی آورده است:

از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: از ابو جعفر دوم امام (جواد علیه السلام) سؤال کردم: معنی واحد چیست؟ در جواب فرمود: هم آوایی همه زبانها برگانگی او، چنانکه خدای متعال فرمود:

«و اگر از آنها (مشرکان) بپرسی چه کسی آنان را آفریده، قطعا می گویند: خدا.. [۱]

صدوق روایت کرده است:

ابو هاشم جعفری گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم معنای واحد چیست؟

فرمود: اجتماع تمام زبانها برگانگی او.[۲] .

طبرسی گفته است:

ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری گفت: به ابو جعفر دوم (امام جواد علیه السلام) عرض کردم: احد در آیه«قل هو الله احد» چه معنا دارد؟ حضرت فرمود: هم آوایی همگان برگانگی او؛ آیا نشنیده ای که می فرماید: «و هر گاه از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می گویند: الله» [۳] با این حال بعد از او می گویند: او شریک و مونس دارد! عرض کردم گفته خدای متعال که: «چشمها او را نمی بینند» به چه معنی است؟ فرمود: ای ابو هاشم! «تخیل دلها» دقیق تر از «دیدن

چشمها» است، لذا تو گاهی «سند» و «هند» و شهرهایی را که نرفته و ندیده ای، تخیل می کنی. خدای متعال با تخیل دلها قابل درک و شناسایی نیست، چگونه چشمها او را درک خواهند کرد؟ [۴] .

علامه مجلسی گفته است: در این روایات چند احتمال وجود دارد:

اول – این است که امام علیه السلام معنی واحد (وحدانیه خداوند) را به آنچه میان مردم مشهور است، حواله داده و لذا از معنی آن صرف نظر کرده (و به استدلال بر وحدانیه خداوند پرداخته) و به اذعان ذاتی و جبلی همه خرد ها بهگانگی ذات حق، استدلال فرموده است.

دوم – این است که مقصود از واحد (وحدانیه خداوند)، همان معنایی است که هر خردمندی، صرف نظر از انگیزه های نفسانی، بدان اقرار و اعتراف دارد.

سوم – اینکه لفظ واحد، در شرع برای این معنا وضع شده است و اجتماع و هم آوایی زبانها، در معنی آن أخذ شده است.

اما آیه شریفه، به نظر می رسد که در مقام اقامه دلیل بر مشرکان قریش است که خدای متعال را، آفریننده همه موجودات می دانستند و با این حال، بتها را پرستش می کردند و می گفتند: اینها شفیعان ما در پیشگاه خدایند!

و نیز احتمال دارد، منظور آیه این باشد که غریزه موجودات، بر پذیرشگانگی خدای متعال سرشته شده است؛ بنابراین، هر گاه به وجدان خود رجوع نمایند و بد اندیشی و تعصب را کنار بگذارند، خواهند دید که دل و جانشان، بدان معترف است و گواه بر این مدعا، آن است که هر گاه دچار ترسا خطر می شوند و به استیصال و اضطراب می رسند، جز به خدای متعال پناه نمی برند؛ چنانکه خدای متعال خود در جای جای قرآن مجید، بدان توجه داده است؛ با این حال، قول نخست (در مورد آیه)، درست تر به نظر می رسد.

البته توحید سه معنی دارد:

۱ – توحید واجب الوجود (یگانه ای که وجودش، اجتناب ناپذیر است.)

۲ – توحید آفریننده جهان و اداره کننده (گرداننده) نظام آفرینش.

۳ – توحید معبود که تنها او، سزاوار پرستش است. و مشرکان قریش، مخالف معنی سوم و توحید عبادی بودند.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] زخرف: ۴۳ ۸۷.

[۲] توحید: ۸۲.

[۳] عنکبوت: ۲۹ ۶۱.

[۴] احتجاج ۲: ۴۶۵ ح ۳۱۹.

[۵] بحار الانوار۳:۲۰۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

معنی صمد

کلینی روایت کرده است:

داوود بن قاسم جعفری گفت: به ابو جعفر دوم امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! صمد چیست؟ فرمود: آقا و سروری که در هر چیزی چه کم و چه زیاد، او (در واقع) قصد و مورد توجه واقع می شود. [۱] .

حرانی آورده است:

داوود بن قاسم گفت: از ابو جعفر دوم (امام جواد علیه السلام)، راجع به معنی صمد پرسیدم، حضرت فرمود: او کسی است که ناف ندارد؛ عرض کردم: دیگران می گویند: کسی است که شکم ندارد؛ حضرت علیه السلام فرمود: هر صاحب شکمی، ناف دارد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۱۲۳ ح ۱.

[۲] تحف العقول: ۴۵۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مقام فاطمه زهرا

ابن حمزه از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا، سلمان را برای کاری نزد فاطمه علیها السلام فرستاد، سلمان گفت: جلوی در ایستادم و با کمی انتظار سلام دادم، اما شنیدم که آن بانو، به آرامی قرآن می خواند و سنگ آسیاب دستی می چرخد و کسی هم نزد او نیست، سلمان گفت: نزد رسول خدا بازگشتم و عرض کردم: ای رسول خدا! امر بزرگی را مشاهده نمودم، حضرت فرمود: چه امری ای سلمان! آنچه دیدی، باز گوی.

عرض کردم: ای رسول خدا! جلوی در خانه دخترت ایستادم، پس شنیدم که فاطمه آهسته قرآن می خواند و سنگ آسیاب دستی می چرخد و کسی هم نزد او نیست! رسول خدا تبسمی کرد و فرمود: ای سلمان! همانا خدای متعال دل و تمام اعضا و جوارح دخترم فاطمه را از ایمان وقین بی اندازه، سرشار کرده است، لذا برای عبادت پروردگارش، از هر اندیشه و اشتغالی تهی گشته است، خدای متعال نیز به فرشته ای بنام «روفائیل» - و در روایتی رحمت - مأموریت داده تا آسیاب او را بچرخاند و خدای متعال خود، مؤونه دنیا و آخرتش را کفایت کرده است.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۲۹ ح ۲۴۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مقام امامان در شبهای جمعه

صفار گفته است:

حسن بن عباس بن حریش از امام جواد علیه السلام نقل کرده که فرمود: همانا برای ما اهل بیت علیهم السلام در شبهای جمعه، قدر و منزلت ممتازی است، عرض کردم: فدایت شوم! چه قدر و منزلتی؟ فرمود: به فرشتگان و پیامبران و جانشینان پیامبران که از دنیا رفته اند و به روح جانشینان پیامبران (که زنده اند) و آن جانشینی که در میان شما می باشد، اجازه می دهند که به آسمان بالا روند و پیرامون «عرش» پروردگار خویش، هفت دور طواف کنند، در حالی که می گویند: سبوح قدوس رب الملائکه و الروح بسیار پاک و منزه و بسیار شریف و مقدس است، پروردگار فرشتگان و روح و چون از طواف خود فارغ شوند، پشت هرک از ستونهای عرش، دو رکعت نماز می گزارند؛ آنگاه باز می گردند.

پس فرشتگان که خدای متعال آنها را کوشا آفریده، باز می گردند در حالی که آنچه را که دیده اند بسیار بزرگ داشته و تکاپو و تلاش و ترس و بیم شان، دو چندان شده است و پیامبران و جانشینان و ارواح زندگان، باز می گردند در حالی که محبتشان زیاد گشته و از شادی در پوست خود نمی گنجند و جانشین (وصیی که در میان شما است) و همه جانشینان دیگر بواسطه درک و دریافت دانشی فراوان از طریق الهام، آنچنان مسرور و شادمان می گردند که هیچ کس و هیچ چیز در شادی قابل مقایسه با آنها نخواهد بود؛ این راز را پوشیده دار که به خدا سوگند! این راز در پیشگاه خدای متعال از هر رازی که می شناسی، شایسته تر به کتمان است؛ حضرت فرمود: ای پسندیده! به خدا سوگند! به اقرار و تصدیق آنچه شنیدی الهام نشود مگر صالحان؛ عرض کردم: به خدا سوگند! چندان شایستگی در خود نمی بینم؛ حضرت فرمود: به خدای متعال دروغ نبند؛ چه اینکه او تو را صالح نامیده است، آنجا که می فرماید: (و منطع الله و الرسول فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین) [۱] و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز)، همنشین کسانی خواهد بود که خدای متعال، نعمت خود را بر آنها تمام کرده؛ از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان». منظور آیه شریفه، کسانی است که به ما وجد ما امیر مؤمنان علی علیه السلام و فرشتگان و پیامبران خدای متعال و تمام حجتهای الهی ایمان بیاورند؛ بر او (امیر المؤمنین علیه السلام) و محمد و خاندان پاک و پاکیزه و برگزیده و نیکو کارش سلام و درود باد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نساء: ۳ ۶۹.

[۲] بصائر الدرجات: ۱۵۰ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

موعظه هایی از علی

شیخ صدوق گفته است:

ابو تراب عبدالله رویانی از عبدالعظیم حسنی نقل کرده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم. ای فرزند رسول خدا! از پدرانت، حدیثی برایم بیان فرما؛ حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش. برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردم تا وقتی متفاوتند، در خیر و نیکی بسر برند و چونکسان گردند، نابود شوند.

راوی گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بر من بیفزای؛ حضرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - درود خدا بر آنان - برایم نقل کرده است که: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اگر اسرارتان بر ملا می شد، برکدیگر نمی پوشیدید.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خدا! بر من بیفزای؛ حضـرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - درود خدا بر آنان - برایم نقل کرده است که امیر المؤمنین علیه السـلام فرمود: شـما البته نمی توانیـد بـا دارایی خود، به همه مردم احسـان کنیـد؛ بنابراین با گشاده رویی و برخورد پسندیده، آنان را فرا گیرید؛ چه اینکه من از رسول خدا شـنیدم که فرمود: شما البته با دارایی خویش نمی توانید به همه مردم احسان کنید، پس آنها را با خلق و خوی خود فرا گیرید.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خدا! بر من بیافزائید؛ حضـرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش - درود خدا بر آنان باد - برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود، کسی که به سرزنش روزگار پردازد، سرزنشش به درازا خواهد کشید.

گفت: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بر من بیفزای حضرت فرمود: پدرم از جدم

از پـدرانش: برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: همنشـینی با شـریران و بدان، بدگمانی به نیکان و خوبان را در پی می آورد.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پـدرانش - که درود خدا بر آنان باد - برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بد ره توشه ای است به سوی معاد، دشمنی با بندگان.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پـدرانش: برایم نقـل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بهای هر کس، به اندازه نیکی اوست.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شخصیت آدمی در زیر زبان نهفته است.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السلام: کسی که قدر خود را شناخت، هلاک نگردید.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیهما السلام فرمود: تفکر پیش از هر کاری، از پشیمانی ایمنت می گرداند.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جدم از پدرانش علیهما السـلام، برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان فرمود: کسی که به روزگار اعتماد نماید، شکست می خورد.

گفت: عرض کردم: ای زاده رسول خـدا! برمن بیفزای، فرمود: پدرم از جدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیر مؤمنـان علیه السـلام فرمـود: هر کس به رأی و نظر خود بسـنده نمایـد و خود را غنی و بی نیـاز از دیگران بدانـد، جـانش را به خطر افکنده است.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اندک بودن عائله،کی از دو آسانی است.

گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پدرم از جدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: کسی که دچار خود پسندی شد، به هلاکت رسیده

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیرمؤمنان علیه السـلام فرمود: کسـی که به جایگزین (و عوض داشـتن انفاق مال در راه خدا)قین داشـته باشد، در بخشـش سخاوتمند خواهد بود.

گفت: عرض کردم: ای فرزنـد رسول خـدا! بر من بیفزای، حضـرت فرمود: پـدرم از جـدم از پدرانش علیهما السـلام برایم نقل کرده است که امیر مؤمنـان علیه السـلام فرمود: کسـی که به سـلامت بودن خویش از سوی زیر دسـتان راضـی باشـد (حق و حقوق آنها را

رعایت کند)، از سلامتی مافوقش بهره مند می شود.

راوی گفت: عرض کردم: مرا بس است.[۱] .

کلینی آورده است:

ابـو مریم انصـاری از امـام جواد علیه السـلام روایت کرده است که فرمود: مردی در بصـره بپـا خـاست و خطـاب به امیر مؤمنـان علیه السـلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از برادران، آگاه ساز؟ حضرت فرمود: برادران و دوستان دو دسته اند: دوستان امین و مورد اعتماد و دوسـتان مجاور و همکار، اما دوسـتان مورد اعتماد و امین، به منزله دست و بازو و فامیل و دارایی اند، هر گاه با برادر دینی خود در این حـد از اعتمـاد و اطمینـان بودی، جـان و مالت را نثارش کن و با دوسـتانش دوست و با دشـمنانش دشـمن باش، عیب و رازش را کتمان کن و خوبیهایش را علنی ساز و بدان ای سؤال کننده! که این برادران دینی، ازاقوت سـرخ کمتر هسـتند، (بسیار کم و انگشت شـمار هسـتند.) و اما دوستان مجاور و همکار، همانا تو، بهره خود را از آنها می بری و قطع رابطه با آنان نکن و جز همین منفعت ظاهر چیزی از نهان خانه آنها مخواه و درست مثل خودشان، با آنان گشاده رو و شیرین زبان باش.[۲]

پی نوشت ها:

[۱] الامالی: ۵۳۱ ح ۷۱۸.

[۲] الکافی ۲: ۲۴۸ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مناظره حضرت بایحیی بن اکثم

شیخ مفید گفته است:

از ریان بن شبیب نقل شده که گفت: وقتی مأمون تصمیم گرفت، دختر خود ام الفضل را به همسری امام جواد علیه السلام در آورد، خبر به بنی عبـاس رسـید و بر آنهـا گران آمـد و آنرا تصـمیم خطرنـاکی تلقی کرده، از اینکه کـار امـام جواد به جایی رسـد که کار پدرش امام رضا رسید (ولایت عهدی) بیمناک شدند، به همین جهت به رایزنی پرداختند و گروهی از بستگان نزدیکش گرد آمدند و به او گفتنـد: ای امیر مؤمنان! تو را به خدا سوگند می دهیم! از تصـمیمی که در خصوص همسـری دخترت با پسـر امام رضا گرفته ای، بـازگردی، چه اینکه بیم آن داریم که به این واسـطه، خلافـتی که خـدا به مـا ارزانی داشـته، زایـل گردد و لبـاس عزتی که بر ما پوشـیده است، از تن ما بیرون آیـد و تو از مناسـبات میان ما و این گروه از گذشـته و حال و نیز روش خلفای پیشـین در مورد تبعید، تحقیر و بی حرمتی به آنـان، آگـاهی و در گذشـته نیز از رفتار تو با امام رضا علیه السـلام هراسان بودیم تا اینکه خـدا آن را کفایت فرمود، بنابراین، بپرهیز و بر حذر باش از اینکه بار دیگر ما را به اندوهی در افکنی که از ما سپری گشـته است، اندیشه خود را از ابن رضا (امام جواد) باز گردان و برای دامادی، فردی از خانواده خود را که شایسته می دانی، جایگزین وی ساز.

مـأمون به آنهـا گفت: امـا مناسـبات نـادرست شـما و فرزنـدان ابوطـالب، از ناحیه شـما است و اگر شـما از در انصاف با آنها در می آمدیـد، آنان نزدیک ترین و سـزاوارترین کسان به شـما بودند و اما آنچه خلفای پیش از من در حق آنها روا می داشـتند، قطع رحم بود و من از آن به خدا پناه می برم و به خدا سوگند! از اینکه علی الرضا را ولیعهد خود ساختم، پشـیمان نیسـتم، حتی از او خواسـتم که خلافت را عهـده دار شود و لباس خلافت را از تن من برکنـد، اما نپـذیرفت و (و کان امر الله قدرا مقدورا) [۱] «و چنان است که

فرمان خدا، روی برنامه و حساب دقیق است.» اما ابوجعفر محمد بن علی (امام جواد) را به جهت برتری اش بر همه اهل فضل و کمال، در علم و دانش با سن و سال کمش و شگفتی آفرینی اش در این جهت به دامادی برگزیدم و امیدوارم که آنچه من از او می دانم، برای مردم نیز روشن و آشکار گردد، در نتیجه به درستی دیدگاه من راجع به وی، پی خواهید برد، مشاورین مأمون گفتند: این نوجوان، اگر چه باخوی سیرتش، توجه شما را به خود جلب کرده است، اما بی گمان او سن و سال کمی دارد و از فهم و درک درست و دانش بالایی برخوردار نیست، بنابراین به او فرصت بده تا ادب فرا گیرد و احکام دین بیاموزد، آنگاه هر تصمیمی که می خواهی در مورد وی بگیر. مأمون به آنان گفت: وای بر شما! من این نوجوان را از شما بهتر می شناسم و همانا او از خاندانی است که دانش خود را از خدا و با الهام او می گیرند، همواره پدران وی در علوم دینی و ادب بی نیاز و سر آمد دیگران که از حد کمال دور بودند، بشمار می رفتند، اگر می خواهید، ابوجعفر را بیازمائید تا آنچه از او به زبان آوردم، بر شما روشن و آشکار گردد. مشاورین مأمون گفتند: ای امیر مؤمنان! آزمایش او، ما و تو را خشنود خواهد ساخت، لذا ما را با وی واگذار تا کسی را بگماریم که در حضور شما، چیزی از فقه و دین از او بپرسد، چنانکه پاسخ صحیح دهد، دیگر در کارش اعتراض نخواهیم داشت و برای خاص و عام، استحکام نظر امیر مؤمنان، معلوم خواهد شد و هرگاه از پاسخ مسئله فرو ماند، ما از کفایت خواهد نمود. مأمون به آنها گفت: مانعی ندارد، هر زمان می خواهید اقدام کنید، در این هنگام مشاورین از نزد مأمون، خارج شدند و در موردحیی بن اکثم که قاضی وقت بود، متفق شدند که او مسأله ای از امام جواد علیه السلام بپرسد که جواب آن را نداند وحیی را به پیشکشی مال و ثروت نفیسی جهت شکست امام جواد، وعده دادند و نزد مأمون بازگشتند و خواستند تا روزی را جهت همایش تعیین کند، مأمون نیز جواب مثبت داد و آنها در روزاد شده و به همراهحیی بن اکثم، گرد آمدند، پس مأمون دستور داد، جایگاه امام جواد علیه السلام را در صدر مجلس بگسترند و دو متکا برایش قرار دهند و این کار را کردند و امام جواد علیه السلام بیرون آمد و در آن روز، نه سال و چند ماه داشت و در میان دو متکا نشست،حیی بن اکثم نیز در برابر حضرت جلوس کرد و مردم در جایگاه خود، ایستاده و صحنه را تماشا می کردند و مأمون نیز در صدر مجلس و کنار ابو جعفر (امام جواد) بود. در این هنگامحیی بن اکثم بن مأمون عرض کرد: ای امیر مؤمنان! اجازه می دهید از ابوجعفر سؤالی بپرسم؟ مأمون به او گفت: از خودش اجازه بگیر،حیی رو به امام جواد علیه السلام

نمود و عرض کرد: فدایت گردم! آیا اجازه دارم سؤالی کنم؟ حضرت فرمود: اگر می خواهی، بپرس،حیی گفت: چه می فرمائید فدایت گردم! درباره محرمی که صیدی را کشته است؟

امام جواد علیه السلام فرمود: صید را در بیرون حرم امن الهی کشته،ا در حرم؟ مسأله را می دانسته،ا جاهل به آن بوده؟ عمدا صید را کشته،ا از روی خطا؟ محرم آزاد بوده،ا بنده؟ صغیر بوده،ا کبیر؟ اولین قتل صید در احرام او بوده،ا قبلا صید کشته بود؟ صید کشته شده از پرندگان بوده،ا از غیر پرندگان؟ از صیدهای کوچک بوده،ا بزرگ؟ محرم بر کشتن صید اصرار دارد،ا پشیمان است؟ کشتن صید در شب بود،ا روز؟ در حال کشتن صید، محرم به احرام عمره بودا حج؟یحیی بن اکثم، مات و متحیر گشت و آثار ناتوانی و شکست در سیمایش آشکار شد و به گونه ای به لکنت افتاد که همه اهل مجلس، متوجه حیرت و سرگردانی اش گردیدند، مأمون گفت: خدا را سپاسگزارم که این نعمت را عطا کرد و درستی رأی و نظرم، معلوم گشت، سپس به بستگانش رو کرد و گفت: آیا اکنون آنچه را باور نداشتید، پذیرفتید؟ آنگاه متوجه امام جواد علیه السلام شد و به او گفت: آیا خطبه عقد می خوانی، ای ابو جعفر؟!

حضرت فرمود: آری، ای امیرمؤمنان! پس مأمون به او گفت: فدایت گردم! بنام خودت خطبه بخوان که تو را پسندیده ام و دخترم ام الفضل را به عقد تو در می آورم، هر چند گروهی آن را خوش ندارند. امام جواد علیه السلام نیز شروع به خواندن خطبه کرد و فرمود: حمد و ستایش، مخصوص خداست و این را در مقام اقرار و اعتراف نعمت او، بر زبان می رانم و معبودی، جز الله نیست و

این سخن را در مقام اخلاص ورزیدن بهگانگیش ادا می کنم و درود خدا بر محمد صلی الله علیه و اله و سلم، سرور آفریدگانش و برگزیدگان از خاندان او باد، اما بعد از جمله لطف و کرم خدای متعال بر بندگان خود این است که آنها را با حلال از حرام بی نیازشان کرده و در قرآن کریم فرموده است: (و أنكحوا الأيامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم انكونوا فقراءغنهم الله من فضله والله واسع عليم) [۲] «مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکارتان را، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود، آنان را بی نیاز می سازد، خداوند گشایش دهنده و آگاه است.» همانا محمد بن علی بن موسی، ام الفضل دختر بنده خدا مأمون را به همسری خود در می آورد، در حالیکه مهر جده اش فاطمه زهرا دختر حضرت محمد را مهر او قرار داده است که مبلغ پانصد درهم خالص می باشد، آنگاه رو به مأمون کرده از او پرسید: ای امیر مؤمنان! آیا، با این مبلغی که به عنوان مهر به زبان آوردم، او (محمد بن علی الجواد علیه السلام) را به ازدواج او (أم الفضل) در آورم؟ مأمون در جواب گفت: آری، البته دخترم ام الفضل را با همین مهر گفته شده، به همسری تو ای ابو جعفر! در آوردم آیا آن را پذیرفتی؟

امام جواد علیه السلام فرمود: آن را قبول کردم و بدان راضی شدم، پس مأمون دستور داد که خاص و عام در این جشن ازدواج شرکت نمایند.

ریان گفت: طولی نکشید که صداهایی همچون صدای ناخدایان، در گفتگوی خود به گوشمان رسید و مشاهده کردیم که خدمتکاران،ک کشتی مصنوعی از نقره را که با ریسمانهایی از ابریشم بسته بودند و مملو از ماده معطر و خوشبو بود با شتاب می کشیدند؛ مأمون دستور داد که تمام خواص درگاه، محاسن خود را معطر کنند؛ سپس آن کشتی را به قسمت عمومی بردند و همگان خود را با آن خوشبو ساختند و سفره ها گستردند و مردم غذا خوردند و به هر قوم و قبیله ای فرا خور حال خود، جوایزی اهدا شد.

چون مردم پراکنده شدند و هنوز تنی چند از خواص حضور داشتند، مأمون به امام جواد علیه السلام گفت فدایت شوم! اگر صلاح می دانید شقوق مسئله قتل صید، توسط محرم را بیان فرمائید تا استفاده کنیم.

امام جواد علیه السلام فرمود! آری، همانا محرم اگر صیدی را در حل (غیر حرم) بکشد و صید از پرندگان بزرگ باشد،ک گوسفند کفاره دارد و چنانکه آن را در حرم بکشد؛ کفاره اش دو برابر است و هرگاه جوجه ای را در غیر حرم بکشد،ک شتر بچه ای که از شیر گرفته شده باشد بر اوست؛ اگر جوجه را در حرم بکشد، علاوه بر شتر بچه، قیمت جوجه را هم باید بدهد؛ هرگاه صید کشته شده از حیوانات وحشی و مثلا الاغ وحشی باشد، کفاره آنک گاو است و چنانکه شتر مرغ باشد، کفاره اشک شتر است و اگرک آهو باشد، کفاره آنک گوسفند می باشد؛ هرگاهکی از این حیوانات را در حرم بکشد، کفاره آنها دو برابر است، به صورتی که قربانی باید به حریم کعبه برسد و اگر محرم کاری کند که قربانی بر او واجب شود و محرم به احرام حج باشد، قربانی را در منی سر می برد و چنانکه محرم به احرام عمره باشد، قربانی را در مکه می کشد؛ کفاره صید هم، بر عالم و جاهل مساوی است و در صید عمدی، گناه نیز کرده است و در صیدی که از روی خطا صورت گرفته است، گناهی بر وی نخواهد بود؛ کفاره محرم حر و آزاد بر گردن خود اوست؛ ولی کفاره بنده، بر مولای وی می باشد و صغیر، کفاره ندارد و بر کبیر واجب می باشد و عقوبت اخروی از پشیمان، ساقط می گردد؛ در صورتی که مصر بر صید، در آخرت نیز عقوبت می شود.

مأمون به امام جواد علیه السلام گفت: چه نیکو گفتی ای ابا جعفر! خدایت با تو نیکی کند؛ اکنون خود اگر مایل هستی سؤالی ازحیی بپرس، همچنان که او از شما پرسید؛ حضرت بهحیی فرمود: از شما بپرسم؟حیی گفت! فدایت گردم! هر طور دوست دارید؛ اگر جواب سؤالتان را بدانم می گویم و گر نه، از محضر شما استفاده می کنم.

امام جواد علیه السلام فرمود مرا از مردی خبر ده که به زنی، در اول روز نگاه کرد، نگاهش بر او حرام بود، وقتی روز بالا آمد، نگاه بر زن، وی را حلال گشت؛ هنگام زوال خورشید، نگاه بر او حرام شد و موقع عصر، حلال گردید؛ با غروب خورشید، نگاه حلال

شـد؛ وقت عشا آخر، حلال گشت؛ در نیمه شب حرام شـد و هنگام طلوع فجر، حلال گردید؛ بگو که حال این زن چیست و چگونه نگاه بر او، حلال و حرام می شود؟

یحیی بن اکثم گفت: نه، به خـدا سوگنـد! جواب این سؤال را نمی دانم و از وجه حلال و حرام شـدن نگاه، اطلاعی ندارم؛ اگر بیان بفرمائید، استفاده می کنیم.

امـام جواد علیه السـلام فرمود: این زن، کنیز مردی است کهک مرد اجنبی اول صـبح به او نگاه می کنـد و نگاهش حرام است؛ روز که بالا می آیـد، او را از صاحبش می خرد و نگاهش حلال می شود، هنگام ظهر او را آزاد می کند، بر او حرام می گردد؛ در وقت عصـر بـا وی ازدواج می کنـد و بر او حلال می شود؛ چون مغرب فرا می رسـد، او را ظهار می نمایـد و بر او حرام می شود و هنگام عشـا آخر، کفـاره ظهـار را می دهـد و بر او حلاـل می گردد و در نصف شب،کبـار دیگر طلاقش می دهـد و بر او حرام می شود و صبـح هنگـام، به او رجوع می کنـد و بر او حلال می شود. راوی گفت: پس مأمون، به حاضـران از خانـدان رو کرد و گفت: آیا در میان شـما کسـی هست که پاسـخ این مسأله را این چنین بگوید؟! سـخنان نو و تازه در جواب سؤال پیشـین، مطرح نماید؟ آنهاکصدا گفتنـد: به خـدا سوگنـد! نه، ای امیر مؤمنـان! همانـا امیر مؤمنـان نسبت به رأی و نظر خود، آگـاهتر است؛ پس خطاب به آنها اظهار داشت: وای بر شـما! همانا افراد این خانواده، از میان آفریدگان، به فضل و کمال مخصوص شده اند که مشاهده می کنید و البته سن و سال اندکشان، مانع آنها از رسیدن به کمال نیست؛ آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم، دعوت خود را با دعای امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیه السـلام که در آن زمان ده ساله بود، آغاز کرد و اسـلام او را پذیرفت و حکم به مسـلمانی او کرد، در حالیکه هیـچ کس دیگر هم سن و سال او را به اسـلام نخوانـد و با حسن و حسـین علیهم السـلام که کمتر از شـش سال داشـتند، بیعت فرمود و با کودک دیگری غیر از آن دو نفر، دست بیعت نداد؛ آیا اکنون نیز نمی دانید، آنچه را خدای متعال این قوم را به آن مخصوص گردانیده است و اینکه اینان، فرزندانی هسـتند که بعضـی از بعض دیگرند و ماجرای آخرین نفرشان، همان ماجرای اولین نفر آنهاست؛ همگی گفتنـد: راست گفتی، ای امیر مؤمنان! سـپس آنان برخاسـتند و رفتند؛ چون بامداد فردا شد، مردم گرد آمدند و امام جواد علیه السـلام نیز حاضـر شـد و دربانان و خدمتکاران و خاص و عام، به مبارک باد مأمون و امام جواد علیه السـلام آمدند و سه طبق نقره ای که گلوله هـایی از مشـک و زعفران بهم آمیخته که در داخـل آن گلوله هـا نوشـته هـایی در خصوص مال و ثروت فراوان و بخشش‌های ارزنده و قطعه ای چند از زمین و باغ و بوسـتان در آنها بود، به مجلس آورده شد و مأمون دسـتور پراکندن همه آنها را بر سر خاصان درگاه، صادر کرد و چنان بود که هر کس چیزی به دستش می رسید، نوشته اش را بیرون می آورد و ارائه می داد و به پایش مهر می زدنـد؛ آنگاه کیسه های طلا آورده در میان نهادند و مأمون محتویات آنها را در میان امیران لشـکر و دیگران پخش می کرد و مردم همگی بر اثر گرفتن جوائز و هدایا، مستغنی و بی نیاز، مجلس را ترک نمودند و مأمون، صدقاتی را پیشکش همه مسـتمندان و مسـاکین کرد و تـا زنـده بود، همواره امام جواد را تکریم و احترام می نمود و حتی حضـرت را بر فرزنـدان و تمام خاندان خود، مقدم می داشت. [۳] .

حرانی نقل کرده است:

مأمون بهحیی بن اکثم گفت: در محضـر ابو جعفر، محمد بن رضا (امام جواد) علیهما السـلام مسأله ای مطرح کن که او، در جوابش فرو مانـد؛ لـذاحیی بن اکثم از حضـرت پرسـید: ای ابا جعفر! چه می فرمائیـد راجع به مردی که با زنی زنا کرده، آیا می تواند با وی ازدواج نماید؟

حضرت در جواب فرمود: او را واگذارد تا رحم خود را از نطفه خودش و نطفه دیگری که ممکن است به دیگری نیز زنا داده باشد، پـاک کنـد؛ سپس در صورت تمایـل بـا وی ازدواج نمایـد؛ البته این زن، در مثـل به درخت خرمایی می مانـد که مردی، به حرام از خرمای آن بخورد، تا آنگاه درخت خرما را خریداری کند و به حلال از آن تناول نماید.

سپسحیی بن اکثم منفعل گشت و امام جواد علیه السلام به او فرمود: ای ابا محمد! چه می گویی درباره مردی که زنی در اول روز بر وی حرام گردید و چون روز، بالا آمد، حلال شد و نیمه روز بر او، حرام گشت، سپس موقع ظهر حلال گردید؛ آنگاه در وقت عصر حرام شد؛ هنگام مغرب، حلال گشت و در نیمه شب، حرام شد؛ سپس موقع طلوع فجر، حلال گردید و هنگام بالا آمدن روز، حرام گشت و در نیمه روز، حلال گردید؟

سپسحیی و فقیهان، گنگ و متحیر باقی ماندند که مأمون (ملعون) گفت: ای ابو جعفر! خدایت عزیز و گرامی دارد! جواب این مسأله را برای ما روشن فرما.

امام جواد علیه السلام فرمود: این مرد، کسی است که به کنیز نامحرمی نگاه کرد؛ او را خریداری نمود و بر وی، حلال گشت؛ سپس کنیز را، آزاد کرد و بر او حرام شد؛ آنگاه وی را به همسری گرفت و بر وی، حلال گشت؛ بعد از آن او را ظهار کرد (مساوی او گفت: تو نسبت به من، به منزله مادرم هستی.) و بر وی حرام گردید؛ آنگاه کفاره ظهار را پرداخت نمود و بر او، حلال گشت؛ بعد از آن، او را طلاق داد بهک طلاق و بر وی حرام گشت؛ سپس به او، رجوع نمود و بر وی حلال گردید؛ آنگاه آن مرد مرتد شد و از اسلام بر گشت و بر او، حرام شد؛ سپس از آن توبه کرد و دوباره اسلام آورد که با همان عقد اول بر وی حلال گردید، همانگونه که رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم پیوند زناشویی «زینب» را با «ابی العاص بن ربیع» که پس از ارتداد اسلام آورد، با همان عقد اول تأیید و امضا فرمود.[۴] .

پی نوشت ها:

[۱] احزاب: ۳۳ و ۳۸.

[۲] نور: ۲۴ ۳۲.

[۳] ارشاد: ۳۱۹.

[۴] تحف العقول ۴۵۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مناظره حضرت راجع به ابوبکر و عمر

طبرسی گفته است

روایت شده که مأمون، بعد از اینکه دخترش ام الفضل را به همسری امام جواد علیه السلام درآورد، در مجلسی بود که امام جواد علیه السلام ویحیی بن اکثم و گروه دیگری، حضور داشتند؛حیی بن اکثم به امام جواد علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! چه می فرمائید راجع به خبری که می گوید: جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و عرض کرد: ای محمد! خدای متعال سلامت می رساند و می فرماید: از ابوبکر بپرس که آیا از من راضی است؟ من البته از او راضی و خوشنودم؟!

امام جواد علیه السلام فرمود: فضل ابو بکر را انکار نمی کنم؛ اما لازم است شنونده این خبر، آن را با آنچه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در حجه الوداع فرمود: مقایسه کند؛ آن حضرت در آنجا فرمود: دروغ گویان بر من، زیاد شده اند و بعد از من بیشتر هم خواهند شد؛ آگاه باشید که هر کس دروغی را به من نسبت دهد، جایگاه وی از آتش پر می شود؛ پس هر گاه سخنی از من به شما رسید، آن را با کتاب خدا (قرآن کریم) و سنت و روش من، مقایسه کنید؛ هر گاه با آن دو موافق بود، آن را کار بندید و اگر

مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید. این خبر، موافق کتاب خدا نیست، خدای متعال می فرماید: (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب الیه من حبل الورید) [۱] ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم و ما به او، از شاهرگ گردن نزدیک تریم.» اینکه رضا و سخط ابوبکر بر خدای متعال پنهان است، تا جایی که از راز درون او پرس و جو می کند، عقلا محال است.

سپس‌حیی بن اکثم گفت: همچنین روایت شده که مثل ابوبکر و عمر در زمین، مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است و امام جواد علیه السلام پاسخ داد: این خبر نیز جای تأمل و بررسی دارد؛ چه اینکه جبرئیل و میکائیل، دو فرشته مقرب درگاه خدای متعال هستند؛ هرگز نافرمانی خدا نکرده اند و هرگز به اندازه چشم بر هم زدنی از اطاعت و فرمانبرداری خدای متعال جدا نشده اند، در حالیکه ابوبکر و عمر، به خدای متعال شرک ورزیدند؛ هر چند بعد از آن مسلمان شدند، ولی بیشتر روزگار خود را در شرک سپری کرده اند؛ بنابراین همسانی ابوبکر و عمر با جبرئیل و میکائیل از محالات است.حیی گفت: و نیز روایت شده که آن دو نفر: سرور پیران اهل بهشتند؛ نظر شما چیست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر نیز محال است؛ زیرا همگی اهل بهشت، جوانند و پیری در میان آنها نیست؛ این خبر از مجعولات بنی امیه است که با فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام که آن دو، سید جوانان اهل بهشتند، در تقابل و تضاد قرار می گیرد.

یحیی گفت: همچنین روایت شده که عمر بن خطاب چراغ بهشتیان است.

امام جواد علیه السلام فرمود: این نیز محال است؛ چه اینکه فرشتگان مقرب درگاه الهی، آدم و محمد صلی الله علیه و اله و سلم بلکه همه پیامبران و رسولان در بهشتند آیا بهشت با نور ایشان روشن نمی گردد تا با نور عمر روشن شود؟!

یحیی بن اکثم گفت: و نیز روایت شده که «سکینه» (آرامشا صندوق عهد) با زبان عمر سخن می گوید. امام جواد علیه السلام فرمود منکر فضل عمر نیستم؛ ولی ابوبکر برتر از عمر بوده و او بر فراز منبر گفت: همانا مرا شیطانی است که فریبم می دهد؛ لذا هر گاه کج شدم، استوارم سازید.حیی گفت: روایت شده که پیامبر اکرم فرمود: اگر من به رسالت مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث می گشت. امام جواد علیه السلام فرمود: کتاب خدا (قرآن) راستگوتر از این حدیث است که می فرماید: (و اذا اخذنا من النبیین میثاقهم و منك و من نوح) [۲] «به خاطر آور» هنگامی را که از پیامبران، پیمان گرفتیم و (هم چنین) از تو و نوح و...» بی گمان خدای متعال که پیمان پیامبران را از قبل گرفته بوده است، چگونه ممکن است آن را تغییر دهد؟! (علاوه بر این) تمام پیامبران چنان بوده اند که به اندازهک چشم بر هم زدن، به خدای متعال شرک نورزیده اند؟ چگونه ممکن است مشرکی که بیشتر عمر خود را در شرک سپری کرده، به پیامبری بر انگیخته شود؟! (مزید بر اینها) رسول خدا فرمود: به پیامبری رسیدم، در حالیکه آدم هنوز میان روح و جسد بود (شمایل کامل انسانی پیدا نکرده بود).حیی بن اکثم گفت: همچنین روایت شده که پیامبر اکرم فرمود: وحی از من هیچگاه قطع نشد، جز اینکه گمان کردم به آل خطاب (عمر) نازل شده است! امام جواد علیه السلام فرمود: این نیز محال است، زیرا روانیست، پیامبر اکرم در نبوت خود، تردید کند، خدای متعال می فرماید: (اللهصطفی من الملائکه رسلا و من الناس) [۳] «خداوند از فرشتگان، رسولانی بر می گزیند و هم چنین از مردم... پس چگونه ممکن است خدای متعال نبوت را از برگزیده خود، به مشرکی منتقل نماید؟!

یحیی گفت: روایت شده که پیامبر اکرم فرمود: اگر عذاب فرود آید، احدی جز عمر نجات پیدا نمی کند! امام جواد علیه السلام فرمود: این هم محال است، چه اینکه خدای متعال می فرماید: (و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم و ما کان الله معذبهم و همستغفرون) [۴] «ای پیامبر!) تا زمانی تو در میان آنها هستی، خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.» خدای متعال بدینگونه خبر داده است که تا وقتی رسول خدا در میان مردم است و تا زمانی که اهل ایمان استغفار کنند، هیچکس را مجازات نخواهد نمود.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] ق: ۵۰ ۱۶.

[۲] احزاب: ۳۳ ۷.

[۳] حج: ۲۲، ۷۵.

[۴] انفال: ۸ ۳۳.

[۵] الاحتجاج ۲: ۴۷۷ ح ۳۲۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مستجاب شدن دعای حضرت

شیخ مفید گفته است:

از بکر بن صالح روایت شده که گفت: داماد من، در نامه ای به امام جواد نوشت: پدرم ناصبی است و عقیده اش فاسد است و من، رنج و زحمت زیادی از او دیده ام، فدایتان شوم، برایم دعا کنید و بفرمائید: نظرتان چیست؟ آیا در برابرش جنگ و دشمنی کنما با او مدارا نمایم؟ حضرت در جوابش نوشت: نامه ات را خواندم و آنچه از وضع پدرت نگاشته بودی، متوجه شدم، انشاء الله دعا برای تو را ترک نخواهم کرد و مدارا، بهتر از رودرویی است و با هر سختی آسانی است، بنابراین، صبوری پیشه کن که عاقبت از آن پرهیزگاران است، خدای متعال تو را بر ولایت موالیانت، ثابت قدم دارد، ما و شما در امانت خدای متعالیم که او امانتهای خود را ضایع نمی سازد. بکر گفت: خدای متعال قلب پدرش را با او مهربان کرد، به گونه ای که در هیچ موردی با وی به مخالفت نپرداخت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۱۹۱ ح ۲۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

متوقف ساختن کشتیها در دجله

طبری گفته است:

از حکیم بن حماد نقل شده که گفت: آقایم امام جواد را دیدم که انگشتری خود را در دجله افکند، پس همه کشتیها اعم از آینده و رونده، از حرکت باز ایستادند، اهل عراق آن روز در دجله زیاد رفت و آمد می کردند. سپس به غلام خود فرمود: انگشتر را بیرون بیاور، پس از آن، قایقها به حرکت در آمدند.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۳۹۹، ح ۳۵۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

معنی مرگ

شیخ صدوق روایت کرده است:

از امام هادی علیه السلام نقل شده که فرمود: به پدرم امام جواد علیه السلام گفته شد: چرا مسلمانها، مرگ را خوش ندارند و از آن، بدشان می آید؟ حضرت فرمود: چون آن را نمی شناسند، از آن خوششان نمی آید و چنانچه می دانستند مرگ چیست و از دوستان خدای متعال بودند، البته مرگ را دوست می داشتند و آگاه می شدند که آخرت، از دنیا برایشان بهتر است، سپس فرمود: ای ابو عبدالله چرا کودک و دیوانه، از داروی شفابخش که بدن را پاکیزه می کند و درد و رنج را بر طرف می سازد، سرباز می زنند؟ سؤال کننده، در جواب حضرت گفت: بخاطر اینکه از فایده دارو، بی خبراند. حضرت فرمود: سوگند به کسی که حضرت محمد را به راستی به پیامبری برانگیخت! هر کس حقیقتا آماده مرگ باشد، هر آینه مرگ از داروی شفابخش، برایش سودمند تر است، آگاه باش که اگر اینان، سرانجام پر ناز و نعمت مرگ را می شناختند، البته مشتاقش می شدند و دوستش می داشتند، خیلی بیش از آن که عاقل دوراندیش و کاردان، داروی شفابخش را برای بهبودی از درد و مرض می خواهد و دوست می دارد.[۱].

راوندی آورده است:

از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی ازاران پدرم امام رضا علیه السلام، بیمار گردید و حضرت از وی عیادت کرد و از او پرسید: حالت چطور است؟ بیمار عرض کرد: بعد از شما (در دوری شما) مرگ را به چشم خود می بینم (در کنار شما راحتم)! بیمار می خواست با گفتن این جمله، شدت درد و مرضش را برساند. حضرت از او پرسید: مرگ را چگونه دیدی؟ بیمار گفت: بسیار سخت و دردناک؛ حضرت فرمود: آنچه دیده ای، نقطه شروع مرگ و گوشه ای از حالات آن است، البته مردم در مواجهه با مرگ دو دسته اند:ک دسته، بوسیله مرگ از سختیها و غمهای دنیا راحت و آسوده می شوند و دسته ای دیگر، با مرگ آنها مردم راحت و آسوده می شوند، بنابراین، ایمان خود به خدای متعال و باور خویش به ولایت را تجدید کن تا به راحتی با مرگ مواجه شوی. مرد بیمار چنین کرد، سپس گفت: ای فرزند رسول خدا! اینان فرشتگان پروردگارانند، حامل سلام و درود و هدایایی برای من می باشند، به شما سلام می دهند و در برابر شما ایستاده اند، اجازه بفرمائید تا بنشینند. امام رضا علیه السلام فرمود: ای فرشتگان پروردگارم! بنشینید، سپس خطاب به بیمار فرمود: از ایشان بپرس که آیا مأمور بودند، در برابر من بایستند؟ مرد بیمار عرض کرد: از آنان پرسیدم و چنین پندارند که اگر تمام فرشتگانی که خدای متعال آفریده، خدمت شما برسند، باید به احترام شما بایستند و نخواهند نشست تا رخصتشان فرمایی، خدای متعال چنین دستوری به آنها داده است، آنگاه مرد بیمار، دیدگان خود را بست و گفت: درود و سلام بر تو باد ای فرزند رسول خدا! اکنون سیمای تو و سیمای جد بزرگوارت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و سلم و سیمای امامان بعد از او، برایم مجسم شده است و جان داد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] معانی الاخبار: ۲۹۰.

[۲] دعوات: ۲۴۸ ح ۶۹۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

مناجات در نماز

شیخ طوسی نقل کرده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: از امام جواد، راجع به مردی که در نماز واجب با هر چیزی با پروردگار خود، راز و نیاز می کند، پرسیدم؟ حضرت فرمود: (صحیح است). [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۲: ۳۲۶ ح ۱۹۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

محمد بن ابی عمیر

کنیه وی ابواحمد اصلش بغدادی است و ساکن بغداد نیز بوده است. شخصیتی جلیل القدر و از اصحاب اجماع نزد شیعه و اهل سنت است، عامه و خاصه او را به وثاقت و جلالت شناخته وتأیید کرده اند.

وی عابدترین و پاکدامنترین فرد زمان خود بوده و برخی از حیث فقاهت ایشان را از یونس بن عبدالرحمن هم مقدم دانسته اند و قابل ذکر است که اصحاب رتبه ای بس والای فقهی برای یونس قائل بوده اند و ایشان را افقه می دانستند.

محمدبن ابی عمیر افتخار درک محضر سه امام (حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام) را داشته است و دارای تألیفات عدیده ای می باشد.

ابن بطه می گوید: ابن عمیر ۹۴ کتاب داشته از جمله: النوادر الکبیر، الرد علی اهل القدر والجبر، کتاب الامامه، کتاب المتعه و کتاب الاستطافة.

روایت شده که ایشان برای امتناع از قبول منصب قضاوت زندانی و بنا به نقلی بخاطر گرفتن اطلاعاتی راجع به شیعیان او را زندانی کرده و مورد شکنجه قرار دادند و ۱۰۰ تازیانه زدند و طاقتش تمام شد و نزدیک بود که نام شیعیان را ببرد که ناگاه صدای محمد بن یونس بن عبدالرحمن را شنید که گفت محمدبن ابی عمیر اذکر موقفک بین یدی الله و با یادآوری آخرت و اجر اخروی، شکنجه‌ی دنیوی را برجان خرید و اسرار شیعیان را فاش نکرد.

برخی از مورخان مدت زندان او را چهار سال نوشته اند ولی مرحوم شیخ مفید با ذکر روایتی که سلسله سند آن به علی بن ابراهیم صاحب تفسیر و پدرش می رسد مدت زندان وی را ۱۷ سال دانسته می نویسد که طول مدت زندانی باعث شد که اموال وی از بین برود[۱] .

علاوه بر ضرر مادی، طول مدت زندان محمد بن ابی عمیر منجر به از بین رفتن کتابهای ارزنده‌ی روائی ایشان شد. زیرا زمانی که

ایشان زنـدانی شـده بودند خواهرانش سـعیده و آمنه که خودشان نیز از راویان حدیث به شـمار می روند کتابهای او را جمع کرده و در غرفه ای نهادنـد. لیکن در طول زمان بارش باران باعث از بین رفتن کتب ارزشـمند ابن ابی عمیر شـده بدین سـبب محمد بن ابی عمیر پس از آزادی از زنـدان مجبور شـد یـا از روی نسـخه هـایی که قبـل از تلف شـدن آثارش از روی آن ها نسـخه برداری کرده بودند روایت کند و یا از حفظ روایت کند ولیکن جلالت شأن و وثاقت زبانزد عام و خاص ایشان باعث شد که مراسیل (حدیثی که سلسله راویان آن ذکر نشده باشد) وی مقبولیت یافته و عبارت: «مراسیل ابن ابی عمیر کمسانیده» مشهور گردد.

محمد بن ابی عمیر بزاز و فردی ثروتمند بود که برخی سـرمایه وی را پانصد هزار درهم نقل کرده اند. مرحوم شـیخ صدوق و شـیخ مفید روایت می کنند که ابن ابی عمیر ورشکست شد از مردی ده هزار درهم طلب داشت آن مرد ماجرا را فهمید، خانه اش را به ده هزار درهم فروخت و پولش را برای ابن ابی عمیر برد چون به درب خانه‌ی او رسـید، درب خانه را زد ابن ابی عمیر بیرون آمـد، آن مرد پولها را به او داد و گفت این طلب توست که آورده ام.

ابن ابی عمیر پرسید این ثروت را از کجا بدست آورده ای، آیا ارث به تو رسیده یا کسی بخشیده است؟

گفت: هیچکدام بلکه خانه ام را فروخته ام تا قرض تو را بدهم ابن ابی عمیر گفت: ذریح المحاربی به من از امام صادق علیه السـلام روایت کرد که: قال علیه السلام: لایخرج الرجل عن مسقط رأسه.

انسان برای ادای قرض خانه خود را ترک نمی کند.

آنگاه گفت: این پولها رابرداریـد من نیازی به چنین پولی نـدارم با آنکه به خدا سوگند حتی به یک درهم نیز نیازمند می باشم ولی یک درهم از این پول را برنمی دارم [۲] .

ابن ابی عمیر در دو خصیصه شهره‌ی زمان خود بود.

۱ - حافظه‌ی بسیار قوی که چهل کتاب را حفظ کرد و اسم آن چهل کتاب را نوادر نامیـد و بدین خاطر هم به مراسـیل او، همچون مسانیدش اعتبار قائل هستند.

۲ - روحیه‌ی عبادی کم نظیر: بطوری که در طولانی نمودن سجده معروف بود و در کثرت عبادت، افراد را با او می سنجیدند.

بـا عنایـات الهی و زحمـات طاقت فرسا محمـد بن ابی عمیر توانست سـرمایه بسـیار گرانبهایی از علوم و معارف اهل بیت عصـمت و طهارت را به ما منتقل نمایـد تا آن جا که آن پرهیزکارترین و پارساترین شخصـیت زمان خویش در سلسـله سـند تعداد ۶۴۵ حدیث واقع شده است. جزاه الله عن الاسلام خیرا[۳] .

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص - مفید ص ۸۲ و ۸۳.

[۲] الاختصاص - مفید ص ۸۳.

[۳] معجم رجال - حضرت آیت الله العظمی خوئی ج ۱۵.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

محمد بن اسماعیل بزیع

از یاران سه امام معصوم: امام موسی بن جعفر، علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد علیهم السلام است.

وی فردی صالح، اهل عبادت، درستکار، پرکار وصاحب تألیفات است از جمله آثار او کتاب: ثواب الحج و کتاب الحج می باشد.

ایشان در عین حال یکی از وزرای دربار عباسی بود و در دیوان آنها کار می کرد در این رابطه از امام رضا علیه السلام وارد شده که فرمودند:

خداوند در دربار ستمگران بندگانی دارد که به وسیله‌ی آنان برهان خود را آشکار می سازد و آنان را در شهرها قدرت می بخشد تا بوسیله‌ی آنان دوستان و اولیای خود را از ستم ستمگران نگاهدارد و امور مسلمین را سر و سامان دهد آنها پناه مؤمنین در حوادث و خطرها هستند و شیعیان نیازمند ما و گرفتاران به آنان پناه می آورند و رفع گرفتاری خود را از آنان می خواهند.

خداوند بوسیله‌ی اینان مؤمنان را از ترس ستمگران ایمن می کند. آنها مؤمنان راستین و امینان خدا در زمین هستند.

از نور آنان رستاخیز نورانی است به خدا قسم بهشت برای آنها و آنان برای بهشت آفریده شده اند؛ بهشت بر آنان گوارا باد. آنگاه فرمودند: هر یک از شما بخواهد می تواند به همه این مقامات برسد.

محمدبن اسماعیل سوال کرد: فدایت شوم با چه چیز؟

امام فرمود: اینکه با ستمگران باشد ولی با شاد کردن شیعیان ما، ما را خوشحال نماید.

در پایان خطاب به محمدبن اسماعیل که از وزرای دربار عباسی بود فرمود: ای محمد تو نیز از آنان باش.

علاوه بر آن امام رضا علیه السلام در مجلسی که از محمد بن اسماعیل سخن به میان آمد فرمودند: دوست دارم در میان شما مثل اویی باشد[۱] .

برقی محمد بن اسماعیل را از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهماالسلام دانسته و شیخ وی را از اصحاب امام کاظم علیه السلام شمرده است.

کشی علیه الرحمه می گوید که او از امام جواد علیه السلام پیراهنی برای کفن خواست و امام هم پیراهن را به محمد بن اسماعیل بزیع اعطا فرمود و هم او را راجع به نحوه‌ی استفاده از پیراهن در کفن راهنمایی فرمود.

از طریق ایشان ۲۲۹ حدیث رسیده است.

وجود محمد بن اسماعیل بزیع نمونه ای از میزان تأثیر عمیق وجود سراپا لطف و رحمت امام جواد علیه السلام از یک سو و تأثیر ایمان و باور عمیق فرد در غلبه بر هاله های ناشی از محیط امید که افراد روشن و دارای وجدان بیدار با تأسی به امثال محمدبن اسماعیل بزیع زمینه را برای پذیرش بیش از پیش اهداف ارزشی و نجات بخش اسلام عزیز فراهم نمایند.

پی نوشت ها:

[۱] رجال نجاشی ص ۲۵۵.

منبع: زندگانی امام جواد؛ مؤلف: حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت (ع)

موسی مبرقع

در تاریخ قم می‌نویسد:

بنا به نقل شیخ مفید رحمه‌الله، موسی مبرقع جد سادات رضویه، در سال ۲۵۶ هجری وارد قم شد که سلسله‌ی سادات رضوی از نسل او هستند. و چون به صورتش نقاب و برقع می‌انداخت، او را موسی مبرقع نامیدند.

هنگامی که این امام زاده‌ی بزرگوار وارد قم شد، بزرگان عرب از اهل قم او را از قم بیرون نمودند و مزاحم او شدند. او هم به کاشان رفت و در کاشان، احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی حاکم آن شهر به او اکرام نمود و خلعت‌های بسیار و مرکب‌های ممتاز

به وی بخشید و دستور داد هر سال از صندوق بیت المال مسلمانان هزار مثقال طلا با یک اسب مسرج به او بدهند.

در این حال، رؤسای عرب مقیم قم از رفتار خود نادم و پشیمان شدند و به طرف کاشان شتافتند و از او عذر خواستند و با کمال اعزاز و احترام او را به قم آوردند.

فرزندان موسی مبرقع :

موسی مبرقع در قم مقام و منزلتی یافت، مزرعه‌ها ایجاد نمود، قریه‌ها بنا کرد تا خواهرانش زینب، ام‌محمد و میمونه، سه دختر امام جواد علیه‌السلام بر او وارد شدند و پس از آنها بریهه، دختر موسی هم به قم آمد و همه‌ی آن‌ها در قم بودند. تا وفات نموده و در کنار قبر عمه‌ی خود مدفون شدند.

قبه‌ی حضرت معصومه علیهاالسلام را زینب، دختر امام جواد علیه‌السلام بنا نمود.

موسی مبرقع در سال ۲۹۶ هجری آخر اردیبهشت مطابق ۲۲ ماه ربیع الثانی در قم از دنیا رفت و امیر قم، عباس بن عمرو غنوی بر او نماز گذارد و به خاک سپرده شد، قبر او اکنون دارای قبه و بارگاه و مزار عمومی مردم است. محله موسویان قم بقعه و بارگاه امام زاده موسی مبرقع شهرت دارد و مورد استقبال مردم کشور است.

بقعه‌ی بزرگ چهل اختران که شاه طهماسب صفوی در سال ۹۵۳ هجری بر آن گنبد و بارگاه ساخت، مدفن چهل نفر از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و نواده‌ها و نبیره‌ها و امام زاده‌ها از دختر و پسر می‌باشد و بسیاری از علویان نیز در آن جا مدفون شدند. [۱] .

نگاهی به زندگانی موسی مبرقع، برادر امام هادی :

شیخ مفید رحمه‌الله می‌نویسد:

امام جواد علیه‌السلام پس از خود، امام علی هادی علیه‌السلام، موسی، فاطمه و امامه را خلف خود گذاشت. یعنی دو پسر و دو دختر از امام جواد علیه‌السلام باقی مانده‌اند که فاطمه با حکیمه اشتباه شده، یا دو اسم داشته، فاطمه و حکیمه.

در کتاب «بحر الانساب» فرزندان امام جواد علیه‌السلام را هادی، ابوطالب، زید، ابوجعفر موسی مبرقع، حکیمه، خدیجه و ام‌کلثوم نوشته است، که یقینا در اسامی دختران هم تشابه اسم و لقب و کنیه او را به اشتباه انداخته است.

آنچه مسلم بوده این که هادی علیه‌السلام، موسی مبرقع، فاطمه،حکیمه - یا امامه - فرزندان امام جواد علیه‌السلام بوده‌اند.

امام موسی مبرقع مادرش امولد بوده که در قم شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الاخر سال ۲۹۶ هجری درگذشت و در خانه خود که تاکنون معروف است، مدفون شد.

در «عمدة الطالب» می‌نویسد:

موسی مبرقع همان فرزند امولدی است که در قم در مقبره‌ی معروف دفن شده و رضویون اکثرا از اولاد او هستند، چرا که اکثر آن‌ها از اعقاب احمد بن موسی مبرقع می‌باشند.

در «عیون المعجزات» از سید مرتضی علم الهدی رحمه‌الله روایت شده که: حمیری از احمد بن محمد از اباجعفر علیه‌السلام نقل کرده: هنگامی که امام جواد علیه‌السلام خواست به سوی عراق سفر کند، اباالحسن الثالث امام هادی علیه‌السلام با موسی مبرقع نشسته بودند. امام جواد علیه‌السلام به فرزندانش فرمود: از عراق چه دوست دارید برای شما هدیه بیاورم؟

امام هادی علیه‌السلام گفت: یک شمشیر عراقی.

و چون به موسی فرمود: تو چه می‌خواهی؟

گفت: اسب سواری.

امام جواد علیه‌السلام فرمود: این فرزند، ابوالحسن به من شباهت دارد و او، موسی به مادرش.

در تاریخ قم می‌نویسد: نخستین کسی که از سادات رضوی وارد قم شد، اباجعفر موسی بن محمد بن الرضا علیهم‌السلام بود که در سال ۲۵۶ هجری که برقع بر صورتش انداخته بود تا او را نشناسند وارد قم شد و از آن جا به کاشان رفت و مورد تجلیل فراوان قرار گرفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی مقدم او را محترم شمرد و اسب و خانه و زندگی او را مهیا نمود و هر سال هزار مثقال طلای مسکوک برای او مقرری معین نمود.

پس از آن وارد قم شد و در آن جا مورد احترام قرار گرفت و هدایایی برای او آوردند که از آن جمله بیست هزار درهم بود و با آن وجه مزرعه‌ای خرید، آن گاه خواهران او زینب، ام‌محمد و میمون دختران امام جواد علیه‌السلام وارد قم شدند و در آن جا بودند تا این که از دنیا رفتند و در کنار قبر فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیهم‌السلام دفن شدند.

موسی مبرقع در قم بود تا این که در شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الاخر سال ۲۹۶ هجری در خانه‌ی خود شهید گردید. این مقبره پیش از این به خانه‌ی محمد بن حسن بن ابی‌خالد اشعری معروف بود و نخستین کسی که در آن دفن شد موسی مبرقع بود. پس از او دخترش، میمونه در مقبره بابلان در جوار فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیهم‌السلام مدفون گردید و آن جا قبه و بارگاهی ساخت.

موسی مبرقع چند فرزند داشت که از آن جمله: احمد است که از افاضل علمای قم بوده و مورد تقدس ابن‌عمید - وزیر معروف که خاندان او اهل علم و سیادت و فضیلت بوده‌اند - بود و محمد بن احمد بن موسی مبرقع از مشاهیر خاندان مبرقع است که در تاریخ ۳۱۵ هجری در گذشته است.

سید نعمت الله جزایری رحمه الله می‌نویسد:

نخستین کسی که به قم آمد ابوجعفر، محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم‌السلام بوده است. [۲] .

بنابراین، خود موسی به قم نیامده، بلکه پسرش محمد بن موسی بوده که به قم آمده است که در سال ۲۵۶ هجری با خواهرانش به قم آمدند و وفاتش در سال ۲۹۶ هجری بوده است.

شمایل و قیافه موسی مبرقع :

همان گونه که گفتیم دومین فرزند امام جواد علیه‌السلام موسی مبرقع است. او دارای شمایل زیبا و صورت جمیل و جالب و جاذبی بود که هر کس را به نظر می‌فریفت و به همین جهت که جمال مشعشع و ملاحت و صباحت منظر او، موجب ازدحام مردم نگردد در معابر، کوچه‌ها و خیابان‌ها برقعی بر روی خود می‌کشید تا زن و مرد از تحریکات منظره‌ی او ناراحتی نیابند و بدین جهت او را مبرقع (یعنی برقع و نقاب بر روی افکنده) می‌خواندند و اولاد و احفاد او را نیز مبرقع خواندند و از زیبایی و طراوت صورت و قیافه جذاب و ملیح او که به فرزندانش نیز ارث رسیده بود آن‌ها هم برقع بر روی خود می‌افکندند و خاندان مبرقع به سیادت، فضیلت، صباحت و کمال شهرتی به سزا داشتند که تاریخ مؤید این گفتار است.

موسی مبرقع، جد اعلای سادات رضوی، تقوی، برقعی و مبرقعی در سرتاسر کشورهای اسلامی در عرب و عجم شهرتی به سزا دارند و سلسله نسب همه‌ی این سادات به وسیله‌ی موسی مبرقع و امام جواد علیه‌السلام به امام رضا علیه‌السلام می‌رسد.

علمای نسابه می‌نویسند:

نسل امام رضا علیه‌السلام جز از امام جواد علیه‌السلام و موسی مبرقع نبوده است.

به ظن قوی، تولد موسی مبرقع در حدود سال ۲۱۴ هجری یعنی در سن ۱۹ تا ۲۰ سالگی امام جواد علیه‌السلام بوده که در حین رحلت پدرش ۵ یا ۶ سال داشته است.

چنانچه امام علی النقی علیه‌السلام برادر بزرگتر او ۷، یا ۸ ساله بوده است.

چرا که به صورت تقریبی ازدواج امام علیه‌السلام با ام‌فضل در سال ۲۰۵ هجری بوده که حضرتش در حدود سال ۲۱۰ هجری هنگامی که از ام‌فضل از نظر اولاد مأیوس شده، زن دیگری اختیار کرده و تولد امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۱۲ هجری بوده

است.

از مندرجات و مواد وصیت‌نامه امام جواد علیه‌السلام نیز معلوم می‌شود که نخستین فرزندانش امام علی النقی علیه‌السلام می‌باشد که وصی خود قرار داد و در آن موقع موسی مبرقع به حد بلوغ و رشد نرسیده بود که علی را به سبب تربیت ربوبی بر نفس خود و برادرش موسی و خواهرانش قیم قرار داده و در ظاهر امر هم عبدالله بن مشاور را قیم صغار خود قرار داد تا خلیفه، اموال و صدقات آن حضرت را ضایع، تلف و تصرف نکند.

قیمومیت عبدالله بن مشاور نه برای آنکه کفایتی در فرزند ارشد او نبوده و نقصی در امام هادی علیه‌السلام باشد، بلکه چون متوکل همه‌ی اموال و صدقات علویان را غصب کرد حضرت می‌دانست و برای تقیه و حفظ اموال و منافع سادات علوی و رضوی در صورت ظاهر سمت قیمومیت را به نام عبدالله بن مشاور مرقوم فرمود، تا به حکم محجوریت نابالغ بودن علی علیه‌السلام و موسی و خواهرانشان، اموال و صدقات به دست خلفا و غاصبان نیفتد و در قیومیت و سرپرستی عبدالله بن مشاور - که مورد اعتماد امام جواد علیه‌السلام بوده - باشد و بعد به صاحبانش مسترد نماید.

در این جا نکاتی مورد توجه قرار می‌گیرد:

نخست آن که، امام علیه‌السلام نخواسته اموال را صرفا از نظر عدالت و امانت به دیگری بسپارد. نظر امام، شخصیت و قدرت حفظ مال بوده تا اموال از دستبرد متعدیان مصون بماند و پس از بلوغ به صاحبانش مسترد گردد که در بخشی به طور مستقل موسی مبرقع صیانت و تولیت داشته باشد و بخش دیگری را هم زیر نظر مخصوص امام علی هادی علیه‌السلام گذاشت، آن هم روی مصالحی بوده که مورد تعدی خلفای جور و ستم قرار نگیرد.

دوم آن که: امام علیه‌السلام به آینده علم داشت که خودش از مدینه مهاجرت اجباری خواهد نمود ولی پسرش موسی مبرقع در مدینه خواهد ماند و لذا در تاریخ زندگی موسی هم دیدیم تا سن سی سالگی در مدینه بود و بعد به قم هجرت کرد و در این مدت مفاد وصیت‌نامه پدر را به طور کامل عمل کرد و موقوفات و صدقات را به اهلش رسانید.

مهاجرت موسی مبرقع به ایران :

در سال ۲۴۴ هجری موسی مبرقع به دعوت متوکل از مدینه به بغداد و از آن جا به سامرا مسافرت نمود، تا سال ۲۴۷ هجری که متوکل مرد، موسی در سامرا بود، ولی پس از مرگ او به طرف ایران حرکت کرد و به قم آمد از آن جا به کاشان رفت و باز به قم مراجعت نمود.

برخی از مورخان، مهاجرت موسی مبرقع را به قم به طور کلی انکار نموده و او را تا آخر عمر مقیم کوفه دانسته‌اند و گفته‌اند: فرزندان او به قم هجرت کرده‌اند.

چون موسی در یک تحول سیاسی مورد غضب خلفای عباسی قرار گرفته، نسبت به او تهمت و افترا هم زده‌اند و علامه‌ی مجلسی رحمه‌الله در «تحفة الزائر» در ضمن حالات علی بن جعفر عریضی او را مجهول الحال دانسته است.

ولی با تحقیق در تاریخ و علم رجال معلوم می‌شود که این بدبینی‌ها مورد نداشته و او مرد متقی و با فضیلتی بوده است.

پی نوشت ها:

[۱] رجوع شود به تاریخ قم، منتهی الامال محدث قمی، ارشاد مفید، رجال مامقانی و غیره.

[۲] زهر الربیع: ۲۰۷.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ مؤلف: حسین عماد زاده به اهتمام: غلامحسین عماد زاده؛ ناشر: حسینیه عماد

زاده چاپ اول ۱۳۸۶.

محمد بن طلحه شافعی

صاحب کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول»(۶۵۲ – ۵۸۲ ه) می گوید:

«هذا أبوجعفر محمد الثانی فانه تقدم فی آبائه أبوجعفر محمد و هو الباقر بن علی فجاء هذا باسمه و کنتیه و اسم أبیه فعرف بأبی جعفر الثانی و هو و ان کان صغیر السن فهو کبیر القدر و رفیع الذکر و مناقبه رضی الله عنه کثیرة (نقل) غیر واحد...» [۱] .

«این محمد ابوجعفر ثانی است و در میان پدرانش ابوجعفر محمد گذشت و او باقر بن علی است حضرت جواد همنام امام باقر و هم کینه‌ی او و نام پدرش مانند نام پدر امام باقر علی است. و برای این که شناخته شود، به ابوجعفر ثانی معروف شده وی اگر چه از لحاظ سن کوچک بود، ولی از لحاظ میزان شخصیت بزرگ و موقعیتش بلند بود و ناقب و فضائل او زیاد است».

جریان برخورد مأمون با حضرت جواد را هنگام عزیمت به شکار در بغداد متذکر شده است.

پی نوشت ها:

[۱] مطالب السؤول، ص ۸۷، چاپ سنگی.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

معجزه شش ماهه در بینائی

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان رضوان الله تعالی علیهم به نقل از محمد بن میمون حکایت کنند:

پیش از آن که امام رضا علیه‌السلام عازم دیار خراسان شود، در مکه‌ی معظمه حضور آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم:

یابن رسول الله! آهنگ سفر به مدینه‌ی منوره را دارم، چنانچه ممکن باشد نوشته ای برایم بنویس و مرا به فرزندت، حضرت محمد جواد علیه‌السلام معرفی بفرما.

امام علیه‌السلام تبسمی نمود، برای آن که فرزندش در آن هنگام در سنین شش ماهگی بود.

و چون حضرت نامه را نوشت و به دست من داد، به سوی مدینه‌ی منوره حرکت کردم تا آن که بر سرای امام جواد علیه‌السلام رسیدم، غلام آن حضرت جلوی منزل ایستاده بود، گفتم: مولای مرا بیاور تا با دیدن جمال دل آرایش، چشم خود را جلا بخشم و فیضی برگیرم.

غلام وارد منزل رفت و پس از لحظاتی بیرون آمد؛ و آن اختر فرزانه‌ی آسمان ولایت و امامت را روی دستهایش نهاده بود، پس نزدیک رفتم و سلام کردم.

گوهر ولایت، حضرت جواد علیه‌السلام جواب سلام مرا داد و فرمود: ای محمد! حال تو چگونه است؟

عرضه داشتم: ای مولایم! در اثر بیماری چشم، نابینا گشته‌ام.

آن عزیز خردسال به من اشاره نمود و فرمود: نزدیک بیا، چون نزدیک امام جواد علیه‌السلام رفتم، نامه‌ی پدرش، امام رضا علیه السلام را به غلام دادم و او نامه را گشود و حضرت آن را خواند؛ و سپس به من خطاب کرد و فرمود:

نزدیک تر بیا؛ چون جلوتر رفتم، حضرت دست کوچک و مبارکش را بر چشم‌های من کشید، و من به برکت وجود مقدس آن گوهر شش ماهه شفا یافتم و چشمم بینا شد و دیگر احساس درد و ناراحتی نکردم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] خرایج راوندی: ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۱، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۴۶، ح ۲۰، اثبات الهداة: ج ۴، ص ۳۸۸، ح ۲۴.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

می‌خواهم یک بار جمال دل آرایت را ببینم

صفوان بن یحیی و محمد بن سنان حکایت کنند:

روزی در مکه‌ی معظمه به محضر شریف امام رضا علیه‌السلام حضور یافتیم و اظهار داشتیم: یا ابن رسول الله! ما عازم مدینه‌ی منوره هستیم، چنانچه ممکن است نامه‌ای برای فرزندت حضرت ابوجعفر محمد جواد علیه‌السلام بنویس، که انشاء اله ما را مورد لطف و عنایت خود قرار دهد.

و حضرت رضا علیه‌السلام تقاضای ما را پذیرفت و نامه را نگاشت؛ و تحویل من داد، هنگامی که نامه را گرفتیم به سمت مدینه حرکت کردیم.

و چون به منزل حضرت جواد سلام الله علیه رسیدیم، خادم حضرت به نام موفق نزد ما آمد، در حالی که کودکی خردسال را - که حدود پانزده‌ماه داشت - در آغوش گرفته بود.

و ما متوجه شدیم که آن کودک، حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام می‌باشد.

به موفق، خادم حضرت فهماندیم که ما نامه‌ای برای حضرت آورده‌ایم؛ و نامه را تحویل خادم دادیم.

حضرت دست‌های کوچک خود را دراز نمود و نامه را از موفق گرفت و به خادم اشاره نمود که نامه را باز کن.

و چون نامه را گشود، حضرت مشغول خواندن نامه گردید و در ضمن خواندن، تبسم بر لب داشت.

وقتی خواندن نامه پایان یافت، به ما فرمود: شما از سرورم تقاضا کردید تا برایتان نامه‌ای بنویسد که بتوانید با من ملاقات و صحبت نمائید؟

عرض کردیم: بلی، چنین است.

سپس محمد بن سنان اظهار داشت: ای مولا و سرورم! من از نعمت الهی - یعنی چشم - محروم و نابینا شده‌ام، اگر ممکن است بینائی چشم مرا برگردان، تا یک بار به جمال دل آرای شما نظر افکنم؛ و دو مرتبه به حالت اول برگردم.

و این لطف و کرامت را پدرت و نیز جدت حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بر من عنایت فرمودند.

سپس حضرت دست مبارک خویش را دراز نمود و بر چشم من کشید؛ و در همان لحظه چشمم روشن و بینا گردید، به طوری که همه جا و همه چیز را به خوبی می‌دیدم، پس نگاهی به جمال دل آرا و مبارک حضرت افکندم.

و لحظه‌ای بعد از آن، دست بر چشم من نهاد و دوباره همانند قبل نابینا شدم.

پس از آن، من با صدای بلند اظهار داشتم: این جریان همچون حکایت فطرس ملک می‌باشد. [۱] .

سپس حضرت جوادالأئمه علیه‌السلام پاهای خویش را بر سینه‌ی خادم نهاد و کلماتی را بر زبان مبارکش جاری نمود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] حکایت فطرس مشهور است، که چون در جریانی بالهایش سوخت، به دستور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدن خود را به قنداقه یا گهواره‌ی امام حسین علیه‌السلام مالید و بالهای سوخته‌اش به حالت اول بازگشت.

[۲] هدایهٔ الکبری حضینی: ص ۳۰۰، س ۱۷، اختیار معرفهٔ الرجال: ص ۵۸۲، ح ۱۰۹۲، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۶۷، ح ۴۴.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

مرگ ناگهانی و اهمیت صلوات

مرحوم قطب الدین راوندی رضوان الله تعالی علیه به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت نماید:

روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام وارد شد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! پدرم سکته کرده و مرده است و دارای اموال و جواهراتی بسیار می‌باشد، که من از محل آن‌ها بی‌اطلاع هستم.

و من دارای عائله‌ای بسیار سنگین هستم، که از تأمین زندگی آن‌ها عاجز و ناتوان می‌باشم.

و سپس اظهار داشت: به هر حال من یکی از دوستان و علاقه‌مندان به شما هستم، تقاضامندم به فریاد من برسی و مرا از این مشکل نجات دهی.

امام جواد علیه‌السلام در پاسخ به تقاضای او فرمود: پس از آن که نماز عشای خود را خواندی، بر محمد و اهل بیتش علیهم‌السلام، صلوات بفرست.

پس از آن، پدرت را در عالم خواب خواهی دید؛ و آن گاه تو را نسبت به محل ثروت و اموالش آگاه می‌نماید.

آن شخص به توصیه‌ی حضرت عمل کرد و چون پدر خود را در عالم خواب دید، به او گفت: پسرم! من اموال خود را در فلان مکان و فلان محل پنهان کرده‌ام، آن‌ها را بردار و نزد فرزند رسول خدا، حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام برسان.

هنگامی که آن شخص از خواب بیدار گشت، صبحگاهان به طرف محل مورد نظر حرکت کرد.

و چون به آن جا رسید، پس از اندکی جستجو اموال را پیدا نمود و آن‌ها را برداشت و خدمت امام جواد علیه‌السلام آورد و جریان را برای حضرت بازگو کرد.

و سپس گفت: شکر و سپاس خداوند متعال را، که شما آل‌محمد علیهم‌السلام را این چنین گرامی داشت؛ و شما را از بین خلایق برگزید، تا مردم را از مشکلات و گرفتاری‌ها نجات بخشید. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۵.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

معجزه صلوات

تسبیح را در دست راستش گرفته بود و پشت سر هم صلوات می‌فرستاد : الهم صل علی محمد و آل محمد . دوستش که مدت‌ها از او بی‌خبر بود ، به دیدنش آمده بود. از دیدن این صحنه ، بسیار تعجب کرد و گفت :

– چرا صلوات می‌فرستی ؟

– مگر بد است ؟

– نه ، اتفاقاً خوب است ! اما چه خبر است ! هر چیز حد و اندازه دارد . خسته نمی‌شوی ؟ اگر من باشم ،خسته می‌شوم !

– نه ، من خسته نمی‌شوم . با خود عهد کرده‌ام که زیاد صلوات بفرستم .

– چرا ؟

– زیرا نتیجه‌ها گرفته‌ام .

– چه نتیجه‌ای ؟

مرد صلوات‌گو حکایت خود را چنین تعریف کرد :

مدتی پیش فقر و نداری و مشکلات زندگی به حدی فشار آورده بود که نمی‌دانستم چه کنم . به کجا پناه ببرم و از چه کسی قرض بگیرم . از آن همه پول و ثروتی که پدر خدابیامرزم داشت ، نیز اثری نبود . هیچ کس خبر نداشت کجا پنهانشان کرده است . زیر کدام سنگ و پای کدام درخت ، معلوم نبود ، کم مانده بود تک‌تک آجرهای خانه را بکنم . به دنبال راه علاج می گشتم تا این که فکری به خاطرم رسید . به حضور امام جواد علیه‌السلام رفتم و گفتم :

– ای بزرگوار ! پدرم آدم پولداری بود و مال و ثروت زیادی از خود باقی گذاشت ، اما جای آن را نمی‌دانم .

– مگر هنگام مردن وصیت نکرده بود ؟

– او صحیح و سالم بود و سابقه بیماری نداشت و ناگهان فوت کرد . این بود که فرصت نکرد وصیت نماید .

– چند وقت است که فوت کرده ؟

– هفته‌ی بعد چهلمین روز درگذشت او است .

– خدا رحمتش کند !

– خیلی ممنونم ! شما را به خدا کمکم کنید ! من از دوستداران شما هستم . دعا کنید تا با پیدا شدن محل این ارث هنگفت ، مشکل من حل شود !

امام فرمود :

– امشب که نماز عشا را خواندی و خواستی بخوابی ، بر جدم – محمد مصطفی صلی الله علیه و آله – و خاندانش زیاد صلوات بفرست . آن گاه پدرت را در خواب می‌بینی و او از محل پول‌ها آگاهت می کند .

آن شب بعد از نماز عشا ، شروع به فرستادن صلوات کردم . حتی در رختخواب آن قدر صلوات فرستادم تا خوابم برد . در خواب پدرم را دیدم و او محل پول‌ها را گفت و از من خواست که بعد از یافتن آن‌ها را نزد امام جواد علیه‌السلام ببرم .

صبح که از خواب برخاستم ، مدتی هاج و واج بودم ، اما با یادآوری خواب شب گذشته ، به جست‌وجو پرداختم و همان گونه که گفته بود ، عمل کردم و پول‌ها را یافتم .

خدا را شکر می کنم که محمد و فرزندانش صلی الله علیه و آله را برگزیده و آن‌ها را چنین گرامی داشته که به واسطه‌ی آنان ، مردم از بدبختی و گرفتاری نجات پیدا می کنند ! [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرایج و الجرایح ، ج ۲ ص ۶۶۵ ، ح ۵.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

مسئولیت گوش دادن

من أصغی الی ناطق فقد عبده، فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس. [۱] .

هر که گوش به گوینده‌ای دهد به راستی که او را پرستیده، پس اگر گوینده از جانب خدا باشد در واقع خدا را پرستیده و اگر گوینده از زبان ابلیس سخن گوید، به راستی که ابلیس را پرستیده است.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۶.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

موعظه ای جامع

توسد الصبر و أعتنق الفقر و ارفض الشهوات و خالف الهوی و اعلم أنک لن تخلو من عین الله فانظر کیف تکون. [۱] .

صبر را بالش کن، و فقر را در آغوش گیر، و شهوات را ترک کن، و با هوای نفس مخالفت کن و بدان که از دیده‌ی خدا پنهان نیستی، پس بنگر که چگونه‌ای.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول ، ص ۴۵۵.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

مهدی منتظر

ان القائم منا هو المهدی الذی یجب أن ینتظر فی غیبته و یطاع فی ظهوره، و هو الثالث من ولدی. [۱] .

همانا قائم از ماست، او همان مهدیی است که واجب است در زمان غیبتش منتظرش باشند و در وقت ظهورش اطاعتش کنند، و او سومین نفر از اولاد من است.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۱۳۱.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

مرکب شهوت

راکب الشهوات لا تستقال له عثرة. [۱] .

کسی که بر مرکب شهوات سوار است، از لغزش در امان نخواهد ماند.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

متمسکین به خدا

کیف یضیع من ألله کافله، و کیف ینجوا من ألله طالبه و من انقطع الی غیر الله و کله الله الیه. [۱] .

چگونه ضایع می‌شود کسی که خدا، عهده‌دار و سرپرست اوست؟ و چگونه فرار می‌کند کسی که خدا جوینده‌ی اوست؟ کسی که از خدا می‌برد و به غیر خدا می‌پیوندد، خداوند او را به همان شخص واگذارد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

مانع خیر، دشمن آدمی است

قد عاداك من ستر عنك الرشد اتباعا لما تهواه. [۱] .

کسی که به خاطر هوای نفسش هدایت و ترقی را از تو پوشیده داشته، حقا که با تو دشمنی ورزیده است.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

معنای صمد

داود بن قاسم جعفری گوید : به امام جواد علیه‌السلام عرضه داشتم : فدایت شوم معنای صمد چیست؟ فرمود : آقائی که در هر چیز کم و زیاد به او نیازمند هستند.

کلامه فی معنی الصمد

عن داود بن القاسم الجعفری قال : قلت لابی‌جعفر الثانی علیه‌السلام : جعلت فداك ما الصمد؟ قال : السید المصمود الیه فی القلیل و الکثیر.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مذمت عدم مساوات آشکار و نهان

در ظاهر دوست خدا و در پنهانی دشمن او نباش.

قوله فی مذمهٔ عدم تساوی السر مع العلانیهٔ

لا تکن ولیا لله فی العلانیهٔ عدوا له فی السر.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مذمت عادت بد

عادت زشت کمینگاهی است که هیچکس از آن در امان نیست.

قوله فی مذمهٔ سوء العادهٔ

سوء العادهٔ کمین لا یؤمن.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مذمت اینکه شخصی امین خیانتکاران باشد

در خیانت انسان همین کافی است که امین خیانتکاران باشد.

قوله فی مذمهٔ کون الشخص امینا للخونهٔ

کفی بالمرء خیانهٔ ان یکون امینا للخونهٔ.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

مذمت اینکه شخصی در پنهانی دوست شیطان باشد

شیطان را در آشکار دشنام مده در حالیکه در پنهانی دوست او به شمار می‌روی.

قوله فی عدم کون الشخص صدیقا للشیطان فی السر

لا تسبن ابلیس فی العلانیهٔ و انت صدیقه فی السر.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

منشأ پیروی هوای نفس

هر که از بردباری دوری گزیند امور ناپسند به او نزدیک می گردند، و هرکه به منشأ کارها آگاهی ندارد در انجام کارهایش به سختی می‌افتد، و شهوات از ناتوانی انسان سرچشمه می گیرد.

قوله فی منشأ الشهوات

من هجر المداراهٔ قاربه المکروه، و من لم یعرف المصادر اعیته الموارد، و انما تکون الشهوات من ضعف القلب.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

میوه بی‌دانه از درخت سدر

می گویند: چون امام جواد علیه‌السلام با ام‌الفضل زوجه‌ی خود از بغداد به مدینه مراجعت می‌فرمود. چون به کوفه رسید هنگام غروب آفتاب بود، پس داخل مسجد شد.

در صحن مسجد درخت سدری بود که بار نمی‌داد، پس حضرت کوزه‌ی آبی طلبید و در زیر آن درخت وضو گرفت و به نماز مغرب ایستاد و جماعت گذاشت و بعد نیز چهار رکعت نافله‌ی مغرب به جای آورد و سپس مشغول تعقیب نماز شد و دو سجده‌ی شکر به جای آورد.

سپس از مسجد بیرون رفت. چون مردم نزدیک درخت آمدند دیدند که میوه‌های بسیار خوبی را بار داده است.

پس تعجب کردند و از سدر آن خوردند و دیدند که شیرین است و دانه نیز ندارد.

سپس مردم کوفه با آن حضرت وداع کردند و ایشان به مدینه تشریف برد. و در مدینه بود تا زمان معتصم که آن حضرت را به بغداد طلبید، در اول سال دویست و بیست و پنج در بغداد توقف فرمود تا آخر ماه ذی‌القعده‌ی همان سال که به شهادت رسید و در پشت سر مبارک جدش امام موسی علیه‌السلام دفن شد.

و از شیخ مفید نقل شده که فرمود: «من از میوه‌ی آن درخت سدر خوردم و آن را بی‌دانه یافتم.» [۱].

پی نوشت:

[۱] مناقب ابن‌شهرآشوب.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

معرفی صاحبان نامه‌های ناشناس و خبرهای غیبی

داود بن قاسم جعفری می گوید: سه کاغذ به من داده بودند که به سه نفر بدهم ولی عنوانها نوشته نشده بود و من غمگین بودم که چکار بکنم و نمی‌دانستم که از کیست و به چه کسی باید داد. در این اثنا به خدمت امام جواد علیه‌السلام رسیدم. آن حضرت فرمود: «آن کاغذها را بیرون بیاور.»

چون بیرون آوردم هر یک را نشان داد که از فلان است و فلان نوشته است و در مورد سومی فرمود که: سیصد دینار هم داده است که به فلان شخص که از پسرعموهایش می‌باشد بدهی.»

گفتم: «فدای تو شوم! چنین است.»

حضرت فرمود: «چون زر را به او خواهی داد خواهد گفت که به من کسی را معرفی کن که فلان متاع را برای من بخرد؛ پس نشانش بده.»

چون به آن مرد برخوردم و زر را به او دادم، همان خواهش را از من نمود و نیز به او کمک نمودم.

همچنین در آن راه، شترداری از من تقاضا کرده بود که: «اجازه بگیر تا من به خدمت آن حضرت برسم و مطلبی که دارم خدمت ایشان عرض نمایم.»

چون به محضر امام جواد علیه‌السلام رسیدم سفره‌ای در میان بود و جمعی حاضر بودند و من فرصت نکردم که تقاضای آن شتردار را به عرض برسانم.

در بین خوردن غذا، امام جواد علیه‌السلام فرمود: «برو و فلان شتردار را که از فلان جا آمده بیاور که مطلبی دارد.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] حدیقهٔ الشیعه – بحارالانوار ج ۵۰.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

مولود پر خیر و برکت

«ابویحیای صنعانی» می گوید:

روزی در محضر امام رضا علیه‌السلام بودم، در آن هنگام فرزندش ابوجعفر (امام جواد علیه‌السلام) را که خردسال بود آوردند، امام علیه‌السلام فرمود:

«هذا المولود الذی لم یولد مولود اعظم برکهٔ علی شیعتنا منه.» [۱] .

«این مولودی است که برای شیعیان ما، با برکت‌تر از او زاده نشده است.»

نیز دو تن از شیعیان به نام‌های «ابن اسباط» و «عباد بن اسماعیل» می گویند:

در محضر امام رضا علیه‌السلام بودیم که ابوجعفر را آوردند، عرض کردیم: «این همان مولود پر خیر و برکت است؟»

حضرت فرمود: «بله، این همان مولودی است که در اسلام بابرکت‌تر از او زاده نشده است.» [۲] .

آری. تولد حضرت جواد علیه‌السلام در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد، چرا که امام رضا علیه‌السلام تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند نشده بود و چون احادیث رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حاکی از آن بود که امامان معصوم دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسین علیه‌السلام خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضا علیه‌السلام هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را زیر سؤال می‌برد چرا که واقفیه (یعنی کسانی که در امامت امام کاظم علیه‌السلام توقف کرده بودند) نیز این موضوع را دستاویز قرار داده و امامت حضرت رضا علیه‌السلام را انکار می کردند.

گواه این معنا اعتراض «ابن قیاما» یکی از سران واقفیه بوده است که طی نامه‌ای به امام علیه‌السلام نوشت: «چگونه ممکن است که تو

امام باشی و حال آن که فرزندی نداری؟!»

امام علیه‌السلام در پاسخ نوشت:

«و ما علمك انه لا یکون لی ولد؟ والله لا یمضی الأیام و اللیالی حتی یرزقنی ولدا ذکرا یفرق به بین الحق و الباطل.»

«از کجا می‌دانی که من دارای فرزنـد نخواهم شد. سوگند به خدا بیش از چند روز نمی‌گذرد که خداوند پسری به من عطا می‌کند که حق را از باطل جدا می‌کند.» [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱ - بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۵.

[۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰.

[۳] اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۱.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

مشت مأمون باز شد

یکسال پس از شهادت امام رضا علیه‌السلام مأمون به بغداد آمده و امام جواد علیه‌السلام را نیز به اجبار از مدینه فرا خواند.

روزی مأمون بر اسب سوار شـد و با عـده‌ای از یارانش برای شـکار بیرون رفت. در مسـیر حرکتش عده‌ای از کودکان مشـغول بازی بودند و امام جواد علیه‌السلام هم در کناری ایستاده بود و به بازی کودکانه‌ی آن اطفال نگاه می‌کرد.

بچه‌ها همین که خلیفه را با آن شـکوه و هیبت و غرور دیدنـد، همه پراکنـده شده و گریختند ولی آن حضـرت بی‌اعتنا در جای خود ایستاد، گویا هیچ حادثه‌ای رخ نداده است.

مأمون از جرأت آن کودک حیران شد، پس به او نزدیک شد و گفت: «چرا مثل کودکان دیگر فرار نکردی؟!»

حضـرت فرمود: «راه عبور تنگ نبود تا من کنار روم و راه را باز کنم و جرم و خطایی هم ندارم تا از تو بترسم و فرار کنم! تو هم که به افراد بی‌گناه ضرری نخواهی رساند.»

مأمون با شگفتی پرسید: «نام تو چیست؟ و پسر کیستی؟!

گفت: «من محمد پسر علی بن موسی الرضا هستم.»

مأمون راهش را گرفت و به شـکار رفت و در شکارگاه نظرش بر دراجی افتاد، پس باز شکاری خود را به پرواز درآورد تا آن پرنده را صـید کند. هنگامی که «باز» برگشت ماهی کوچکی را صید کرده بود که هنوز آثار حیات در او موجود بود. مأمون بسیار تعجب کرد از این که باز قادر بر شـکار ماهی نیست و در آن نزدیکی رودخانه و ماهی نبود، پس آن ماهی را بدست گرفت و از شکارگاه برگشت.

هنگام مراجعت دوباره کودکان را دیـد. این بار نیز تمام کودکان، غیر از امام جواد علیه‌السـلام پراکنـده شدنـد. مأمون نزد او رفت و در حالی که دستهایش را مشت کرده بود، پرسید: «این چیست که در دست گرفته‌ام؟»

حضـرت علیه‌السلام فرمود: «خداوند متعال به قدرت کامله‌ی خود دریاهایی خلق کرده که ابرها از آن دریاها بلند می‌شوند و ماهیان ریزه‌ای، با ابرها از آن دریاها به آسـمان بالا می‌روند و بازهای شکاری پادشاهان، آن‌ها را شکار می کنند و پادشاهان، آن ماهیان را در کف دستشان پنهان کرده تا سلاله‌ی نبوت را با آن امتحان کنند.» [۱] .

مأمون تا این خبر غیبی شگفت‌انگیز را شنید، گفت:

«انت ابن الرضا حقا.»

«حقا که تو فرزند علی بن موسی الرضا هستی و از فرزند آن بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست».

نقل است که در این واقعه حضرت جواد علیه‌السلام یازده ساله بود. پس مأمون آن حضرت را طلبید و تصمیم به تزویج دخترش به آن حضرت گرفت. [۲] .

پی نوشت:

[۱] ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر قدرته سمکا صغارا لیصداده الملوک و الخلفاء یستخرون بها سلالهٔ اهل النبوهٔ.».

[۲] کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۸۷ - بحارالانوار: ج ۵۰، ص ۵۶.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

مسخره گر فلج شد

«محمد بن ریان» می‌گوید:

مأمون هر نیرنگی که داشت برای امام جواد علیه‌السلام به کار برد (تا آن حضرت را آلوده و دنیا طلب جلوه دهد) ولی چیزی دستگیرش نشد. چون عاجز شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد - دستور داد - دویست دختر از زیباترین کنیزان رومی و اندلسی را با بهترین لباس‌های رنگارنگ و فاخر، زینت کرده و به هر یك از آنان جامی که در آن گوهری (مثلا یك سکه‌ی طلا) بود داد، تا وقتی که حضرت جواد علیه السلام بر روی صندلی دامادی نشست، آن دختران یکی یکی به پیش آیند و آن گوهر را به حضرت تقدیم کنند و جام‌هایی از زر بر سر عروس و داماد بپاشند ولی امام جواد علیه‌السلام به هیچ یك از آن دختران زیبا و گوهرها توجه نکرد.

در همان مجلس یك نفر ترانه‌خوان و تارزن بود که «مخارق» نام داشت و دارای ریش بلندی بود، مأمون او را طلبید و از او خواست کاری کند که امام جواد علیه‌السلام از آن حالت معنوی بیرون آید و دلش به امور مادی سرگرم شود.

مخارق گفت: «اگر محمد بن علی به چیزی از امور دنیا مشغول باشد، من او را آن گونه که تو بخواهی به سوی دنیا می‌کشانم.»

آنگاه در برابر امام جواد علیه‌السلام آمد و نشست، نخست مانند الاغ عرعر کرد، سپس به زدن ساز و تار مشغول شد و اهل مجلس را به خود جلب کرد ولی امام جواد علیه‌السلام ابدا به او توجه نکرد و حتی به چپ و راست خود هم نگاه نکرد.

وقتی که دید آن ترانه خوان بی‌حیا دست‌بردار نیست، بر سر او فریاد کشید و فرمود، «ای ریش دراز! از خدا بترس.»

مخارق از فریاد امام علیه‌السلام آن چنان وحشت‌زده شد که ساز و تار از دستش افتاد و دستش فلج شد و تا آخر عمر خوب نشد.

مأمون جویای حال او شد، وی گفت: «هنگامی که ابوجعفر بر سر من فریاد کشید، آن چنان هراسان و وحشت‌زده شدم که از آن زمان وحشت و ترس همواره در وجود من هست و اصلا این حالت از وجود من بیرون نمی‌رود.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۷، ح ۴ - مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۳۹۶.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

محبت امام به حرم رسول خدا

«حسین مکاری» یکی از یاران امام جواد علیه‌السلام می گوید:

(پس از ازدواج امام علیه‌السلام با ام الفضل) [۱] در بغداد خدمت آن حضرت که در نزد خلیفه در نهایت جلالت بود شرفیاب شدم و زندگیش را مرفه دیدم. در ذهنم خطور کرد: «اینک که امام به این زندگی مرفه رسیده است، هرگز به وطن خود (مدینه) باز نخواهد گشت.»

امام علیه‌السلام لحظه‌ای سر به زیر افکند، آنگاه سر برداشت و در حالی که رنگش از اندوه زرد شده بود، فرمود: «ای حسین! خوردن نان جوین و نمک خشن در کنار حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد من محبوب‌تر است از آنچه اکنون مرا در آن می‌بینی.» [۲] .

پی نوشت:

[۱] مأمون پس از شهادت حضرت رضا (ع)، مقر خلافت خود را از «طوس» به «بغداد» منتقل کرد و طی نامه‌ای امام جواد (ع) را به اجبار به بغداد دعوت کرد. حضرت به ناچار پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون او را به کاخ دعوت کرد و ام الفضل را تحمیلا به ازدواج ایشان در آورد.

[۲] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۸.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

مستجاب شدن دعای حضرت

شیخ مفید گفته است:

از بکر بن صالح روایت شده که گفت: داماد من، در نامه ای به امام جواد نوشت: پدرم ناصبی است و عقیده اش فاسد است و من، رنج و زحمت زیادی از او دیده ام، فدایتان شوم، برایم دعا کنید و بفرمائید: نظرتان چیست؟ آیا در برابرش جنگ و دشمنی کنم یا با او مدارا نمایم؟ حضرت در جوابش نوشت: نامه ات را خواندم و آنچه از وضع پدرت نگاشته بودی، متوجه شدم، انشاء الله دعا برای تو را ترک نخواهم کرد و مدارا، بهتر از رودرویی است و با هر سختی آسانی است، بنابراین، صبوری پیشه کن که عاقبت از آن پرهیزگاران است، خدای متعال تو را بر ولایت موالیانت، ثابت قدم دارد، ما و شما در امانت خدای متعالیم که او امانتهای خود را ضایع نمی سازد.

بکر گفت: خدای متعال قلب پدرش را با او مهربان کرد، به گونه ای که در هیچ موردی با وی به مخالفت نپرداخت.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] امالی: ۱۹۱ ح ۲۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

متوقف ساختن کشتیها در دجله

طبری گفته است:

از حکیم بن حماد نقل شده که گفت: آقایم امام جواد را دیدم که انگشتری خود را در دجله افکند، پس همه ی کشتیها اعم از آینده و رونده، از حرکت باز ایستادند، اهل عراق آن روز در دجله زیاد رفت و آمد می کردند.

سپس به غلام خود فرمود: انگشتر را بیرون بیاور، پس از آن، قایقها به حرکت در آمدند.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۳۹۹، ح ۳۵۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

معجزه حضرت در مورد کاسه چینی

طبری آورده است:

عمارهٔ بن زید برایم تعریف کرد که: امام جواد علیه السلام را دیدم، در حالی که یک کاسه چینی در مقابلش بود، پس خطاب به من فرمود: ای عماره! آیا می خواهی از این شگفتی ببینی؟

عرض کردم: آری، پس حضرت دستش را بر آن نهاد و ذوب شد و تبدیل به آب گردید، سپس آن را جمع کرد و در ظرفی بزرگی ریخت، سپس دست مبارکش را بر آن کشید و بی درنگ، تبدیل به کاسه چینی شد، همچنانکه قبلا بود.

و فرمود: قدرت و توانایی، این چنین است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۴۰۰، ح ۳۵۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

معجزه راجع به درخت سدر خشکیده

ابن حمزه گفته است:

از ریان بن شبیب روایت شده که گفت: هنگامی که امام جواد علیه السلام به همراه ام الفضل، بغداد و دستگاه مأمون را به قصد

مدینه ترک کرد، به خیابان «باب الکوفه» رسید، مردم نیز حضرت را مشایعت می کردند، در وقت غروب خورشید، به محله ی «دارالمسیب» رسید، از مرکب فرود آمد و داخل مسجد شد، در صحن مسجد، درخت سدری بود که بار نمی داد، حضرت ظرف آبی خواست و در پای درخت، وضو ساخت، آنگاه برخاست و نماز مغرب را با مردم بجای آورد، در رکعت اول، «حمد» و سوره «نصر» و در رکعت دوم، «حمد» و «توحید» خواند و قبل از رکوع، قنوت گرفت و رکعت سوم را بجای آورد و تشهد خواند و سلام داد، سپس اندکی نشست و ذکر خدا گفت و قبل از تعقیبات نماز مغرب، به پا خاست و چهار رکعت نافله اقامه فرمود و بعد از آن، تعقیبات خواند و سجده ی شکر به جای آورد، وقتی پای درخت آمدند، همه ی مردم دیدند که باردار شده و بار نیکویی گرفته است، مردم دچار شگفتی شدند و از میوه های آن خوردند و شیرین و بدون هسته اش یافتند و حضرت، همان وقت رهسپار مدینه گردید.[۱] .

کلینی آورده است:

از ابو هاشم جعفری روایت شده که گفت: در مسجد مسیب با امام جواد علیه السلام، نماز گزاردم و نماز را با ما، در طرف قبله بدون انحراف به یکی از دو طرف چپ و راست بجای آورد و یادآوری شد درخت سدری که در مسجد قرار دارد، خشک و بی برگ و بار است، پس حضرت آبی طلب کرد و پای درخت، مهیای وضو شده و وضو گرفت و درخت درجا سبز شد و برگدار گردید و در همان سال میوه داد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] الثاقب فی المناقب: ۵۱۲ ح ۴۳۷.

[۲] کافی ۱: ۴۹۷، ح ۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ن

نشانه های امام و رهبر

طبری آورده است:

عماره بن زید گفت: امام جواد علیه السلام را دیدم و به او عرض کردم: ای زاده رسول خدا! نشانه امام چیست؟ حضرت فرمود: هرگاه چنین کند و بی درنگ دست خود را بر سنگ بزرگی نهاد و اثر انگشتان حضرت در آن آشکار گشت و او را دیدم که آهن را بدون استفاده از آتش، کش داد و دراز کرد و سنگ را با انگشتری خود، مهر زد.[۱] .

و نیز آورده است:

ابراهیم بن سعد گفت: امام جواد علیه السلام را مشاهده کردم، در حالی که موهای بلندی داشت و مانند پر کلاغ سیاه بود، دست خود را بر آن کشید و قرمز شد، سپس پشت دستش را بر آن مالید و موهایش سفید گشت، بار دیگر کف دستش را بر آن کشید، به حالت اولش برگشت و سیاه گردید، پس به من فرمود: ای ابن سعد! نشانه های امام اینگونه است، عرض کردم: پدر بزرگوارتان را دیدم که دست مبارکش را به خاک زد و آن را به صورت درهم ها و دینارها در آورد! حضرت فرمود: در منطقه شما گروهی

هستند که گمان می کنند، امام نیاز مالی دارد، لذا حضرت خاك را زر کرد تا به آنها بفهماند که گنجهای زمین، در اختیار امام علیه السلام است.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] دلائل الامامه: ۳۹۹ ح ۳۵۴.

[۲] دلائل الامامه ۳۹۷ ح ۳۴۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نام گذاری امام رضا

شیخ صدوق گفته است:

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی نقل شده است که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: گروهی از دشمنان شما گمان می کنند که مأمون، پدر بزرگوارتان را «رضا» نامید، به خاطر اینکه به ولیعهدی او راضی شد، حضرت فرمود: بخدا سوگند! دروغ گفته و مرتکب گناه شده اند، بلکه خدای متعال او را «رضا» نام گذاری کرد، چه اینکه در آسمان، از خدای متعال و در زمین، از پیامبر خدا و امامان بعد از پیامبر اکرم راضی بود.

راوی گفت: عرض کردم: آیا هرك از پدران گذشته شما، از خدای متعال و پیامبر خدا و پیشوایان معصوم راضی نبودند؟ حضرت فرمود: آری، عرض کردم: پس چرا از میان ایشان پدر بزرگوارتان رضا نامیده شد؟ حضرت فرمود: بدان جهت که مخالفان از دشمنانش، به او راضی شدند، همچنان که موافقان از دوستانش از او خشنود شدند و هیچك از پدرانش، چنین نبودند، لذا آن حضرت از میان ایشان، رضا نامیده شد.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] عیون اخبار الرضا ۱: ۲۲ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه به ابراهیم بن محمد

صفار گفته است:

از ابراهیم بن محمد روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام برایم نامه ای نوشت و دستور داد تا وقتیحیی بن ابی عمران زنده است، نامه را نگشایم

راوی گفت: نامه چند سال، پیش من بود، وقتیحیی بن ابی عمران از دنیا رفت، نامه را گشودم و دیدم در آن نوشته است: «به کارهایی کهحیی بن ابی عمران عهده دارش بود، قیام کن.»ا مطلبی به این مضمون.[۱] .

شیخ طوسی آورده است:

از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده که گفت: نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشته و در آن، رفتار فرد درنده خویی را با خود، توصیف نمودم، پس حضرت به خط خود نگاشت: خدای متعال دراری تو، از آنکه به تو ستم روا داشته است، تعجیل فرماید و رنج و آزار او را از تو کفایت کند و بشارت باد تو را براری خداوند در دنیا و اجر و پاداش آخرت و بسیار حمد و ستایش خدا کن.[۲] .

و نیز گفته است:

از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده که گفت: امام علیه السلام برایم نوشت: صورتحساب تو رسیده است، خدای متعال از تو، قبول کند و از آنها، خشنود گردد و آنان را در دنیا و آخرت، با ما قرار دهد، مبلغی پول و مقداری لباس، برایت فرستادم، مبارکت باشد، بلکه همه نعمتهای خدا، بر تو مبارک و گوارا باد.

و نیز نامه ای به «نضر» نوشتم و به او، دستور دادم که از رویارویی و ناسازگاری با تو، دست بر دارد و او را از موقعیت تو پیش خودم، با خبر ساختم، به «ایوب» هم نامه نوشته، همین سفارشها را کردم، به تمام دوستان و پیروان همدانی خود هم نامه نوشته، دستور فرمانبرداری از تو و هماهنگی با تو را به آنها داده ام و تأکید کرده ام که وکیلی جز تو ندارم. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات: ۲۶۲ ح ۲.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۶۹ ح ۱۱۳۵.

[۳] همان ح ۱۱۳۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه حضرت به ابوطالب قمی

شیخ طوسی گفته است:

ابو طالب قمی در روایتی گفت: به امام جواد علیه السلام نامه نوشتم و اجازه خواستم که برای ابوالحسن،عنی پدرش مرثیه سرایی کنم، حضرت در جوابم نگاشت: برای من و پدرم، ندبه کن. [۱] .

و نیز گفته است:

از ابوطالب قمی روایت شده که گفت: چند بیت شعر، به امام جواد علیه السلام نوشتم و پدرش را در آنهااد کردم و از او خواستم که اجازه دهد، راجع به خودش، شعر بسرایم، پس حضرت شعر را از نامه جدا کرده، نزد خود نگهداشت و در بالای کاغذ باقی مانده نوشت: سروده هایت، البته نیکوست، خدای متعال جزا و پاداش خیر و خوبت دهد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۳۸ ح ۱۰۸۴.

[۲] همان: ۸۳۸ ح ۱۰۷۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه حضرت به ابو علی محمودی

شیخ طوسی گفته است:

از ابو علی محمودی روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام پس از درگذشت پدرم، در نامه ای به من نوشت: پدرت از دنیا رفته، خدای متعال از او و از تو، راضی و خشنود باشد و وی در نظر ما پسندیده است و از آن حال، تجاوز ننموده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۹۸ ح ۹۸۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه راجع به احمد بن محمد سیاری

شیخ طوسی گفته است:

از ابراهیم بن محمد بن حاجب روایت شده است که گفت: در نوشته ای از امام جواد علیه السلام خواندم که: سؤال کننده از شخصیت سیاری، می داند که او، در جایگاه مورد ادعای خود قرار ندارد و وجوهات خود را در اختیار او قرار ندهید.

نصر بن صباح گفته است: نام سیاری، احمد بن محمد و کنیه او، ابو عبدالله و از فرزندان سیار است و از بزرگان طاهریه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۶۵ ح ۱۱۲۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نفرین حضرت در حق ام الفضل

حسین بن عبدالوهاب گفته است:

وقتی امام جواد علیه السلام و همسرش، دختر مأمون، به قصد حج بیرون آمدند، پسرش علی (امام هادی) علیه السلام را هم که طفل صغیری بود، همراه خود بردند؛ پس حضرت در مدینه، او را جانشین خود ساخت و میراث و سلاح امامت را به وی سپرد و در حضوراران خود و شیعیان مطمئن و مورد اعتماد، بر امامت حضرت تأکید فرمود و خود به همراه همسرش دختر مأمون، رهسپار

عراق گردید و چنان بود که در آن وقت، مأمون به سرزمین روم، رفته بود و در ماه رجب سال دویست و هیجده (۲۱۸)، در منطقه «بدیرون»ا «ندبرون» از دنیا رفت که شانزده سال، از امامت امام جواد علیه السلام می گذشت.

مردم در ماه شعبان سال دویست و هیجده (۲۱۸) معتصم (ابو اسحاق محمد بن هارون) را بجای مأمون به خلافت برگزیدند؛ معتصم از اوان خلافت، در جستجوی نیرنگی برای کشتن امام جواد علیه السلام بود و انگشت اشاره خود را به سوی دختر مأمون، همسر امام جواد علیه السلام گرفت که حضرت را مسموم سازد؛ چه اینکه از بد دلی و تعصب ام الفضل نسبت به امام جواد علیه السلام، آگاهی داشت و به خوبی می دانست که امام جواد علیه السلام، مادر پسرش امام هادی علیه السلام را بر ام الفضل ترجیح می دهد و ام الفضل، برای حضرت فرزندی نیاورده است و... ام الفضل به خواسته معتصم، پاسخ مثبت داد و زهری را در دانه های انگور رازقی تزریق و پیش روی حضرت نهاد؛ چون حضرت انگور را خورد، ام الفضل پشیمان شد و بنای گریه گذاشت. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی؟ به خدا سوگند! خدای متعال تو را با فقر التیام ناپذیر و درد و بلایی غیر قابل پوشش و استتار، در هم خواهد کوبید و او به درد و مرض نواصیر که در حساس ترین اعضاء و جوارحش پدید آمد. [۱] به درک واصل شد؛ در حالی که مال و ثروت،بلکه تمام دارایی خود را از ملک و املاک را هزینه درمان آن کرد و کارش به گدایی کشید.[۲] .

ابن شهر آشوب آورده است:

روایت شده که همسر امام جواد علیه السلام، ام الفضل، دختر مأمون، آن حضرت را با دستمالی که در فرج خود، جاسازی کرده بود، مسموم ساخت و چون حضرت، مسمومیت خود را احساس کرد، به ام الفضل فرمود: خدای متعال تو را به درد بی درمانی مبتلا سازد؛ پس خوره به فرجش افتاد و چنان بود که پیش طبیب عریان می ساخت و به آن می نگریستند و در آن دارو می ریختند؛ اما هیچ سودی نبخشید و به همان بیماری مرد و به درک واصل شد. [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] علامه مجلسی در بحارالانوار در ذیل این روایت فرموده است: روایت شده است که مرض نواصیر در فرجش بود.

نواصیر: زخمی به شکل رگ که در جسم به ویژه اطراف مقعد پیدا می شود، (فرهنگ عمید).

[۲] عیون المعجزات: ۱۲۹.

[۳] مناقب ۴: ۳۹۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه حضرت راجع به مرد خراسانی

شیخ طوسی گفته است:

احمد بن علی بن کلثوم سرخسی در روایتی گفت: مردی از شیعیان را که به «ابن زینبه» معروف بود، دیدم و او، راجع به احکم بن بشار مروزی و داستان او و نیز اثری که در گلویش پدید آمده بود، از من پرسید و من، او را دیده بودم که در قسمتی از گلویش، اثری شبیه کشیدن، کارد و بخیه شدن، به چشم می خورد، به ابن زینبه گفتم: بارها از او پرسیده ام، چیزی به من نگفته است.

راوی گفت: پس ابن زینبه اظهار داشت: ما هفت نفر بودیم که در شهر بغداد و همزمان با امام جواد علیه السلام، درک اتاق زندگی می کردیم،ک روز عصر، احکم ناپدید شد و شب هم پیش ما نیامد، چون شب از نیمه گذشت، نامه ای به این مضمون از امام جواد

علیه السلام به دست ما رسید: «همانا هم اتاقی شما، ذبح و در پوششی نمدی پیچیده شده و در فلان خرابه افتاده است، بروید و او را با فلان دارو، مداوایش کنید، ما بی درنگ رفتیم و او را چنانکه فرموده بود، گلوبریده رها شدهافتیم، او را برداشتیم و برابر دستور حضرت، مداوایش نمودیم و (به اعجاز حضرت) خوب شد. احمد بن علی گفت: داستانش از این قرار است که او، در خانه ناشناسی از شهر بغداد، زنی را متعه (عقد موقت) نمود، چون بستگان زن (که از اهل سنت بودند) متوجه شدند، او را گرفته، گلویش را بریدند و بدنش را در پوششی نمدی پیچیده و در زباله دانی افکندند، احمد اضافه کرد: احکم چنان بود که وقتی نزد او، راجع به رجعت حرفی به میان می آمد به میان سخن می پرید و می گفت: من،کی از بازگشت کنندگانم! و نیزکی از کسانی که متهم به دروغگویی هستند، این داستان را در هرات، برای من نقل کرد، و من شگفت زده شدم و از بیان این جریان (متعه و ازدواج موقت احکم)، خود داری می کنم، چنانکه بیشتر مردم (اهل سنت) آن را عیب شمرده و انکار می کنند (و حرام می دانند).[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۳۹، ح ۱۰۷۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه حضرت به داود بن قاسم

اشعری آورده است:

علی بن مهزیار در روایتی گفت: در نامه امام جواد علیه السلام به داود بن قاسم، خواندم که نوشته بود: همانا من همراه حیات و زندگی تو آمدم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] النوادر: ۵۲، ح ۹۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه حضرت به سعد الخیر

شیخ کلینی آورده است:

اززید بن عبدالله به نقل از فرد دیگری روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام در نامه ای به سعد الخیر [۱] ، چنین نوشت: بنام خداوند بخشنده مهربان، اما بعد: تو را به تقوای الهی، سفارش می کنم که در آن، سالم ماندن از تباهی و خسارت و غنیمتافتن در آخرت است، بهقین خدای متعال بنده را بواسطه تقوی از خطراتی که اندیشه اش بدان راه ندارد، باز می دارد و به وسیله آن، کوری و جهل را از او دور می کند، نجات نوح و همراهان او در کشتی، از غرق شدن و نیز رهایی صالح پیامبر و همراهان او از صاعقه آسمانی، به وسیله تقوا صورت گرفت، رستگاری بردباران و نجات ایشان از گردنه های خطر ناک، با تقوا میسر است و بس، اینان،

برادرانی در پی خود دارند که آرزومند فضیلت ایشانند و از آنجا که عبرتهای کتاب خدا به ایشان رسیده است، سرکشیهای نفسانی را از ورود به خواهشهای حیوانی، پشت سر افکنده اند.

شاکر خدایند که شایسته شکر است، بر آنچه روزی اشان کرده است و خود را بر افراط کاریهای خویش، نکوهش نموده اند که شایسته نکوهش اند و اطمینان دارند که خدای متعال، بسیار شکیبا و بسیار آگاه است، بی گمان خشمش بر کسی است که خشنودیش را نپذیرد و از کسی منع می کند که بخششش را رد نماید و کسی را گمراه می سازد که هدایتش را قبول نکند، سپس گناهکاران را قادر ساخته است که گناهان خود را با توبه، به ثواب تبدیل کنند، بندگان خویش را در کتاب خود، با صدای بلند و بی وقفه، به توبه فراخوانده است و دعای بندگانش را منع نفرموده است، آنگاه کسانی را که آیات فرود آمده الهی را کتمان می کنند، لعن و نفرین کرده است و رحمتی که بر خشم و غضب پیشی می گیرد را برخود واجب و لازم فرموده و به راستی و میانه روی، پایان بخشیده است، پس چنان نیست که بر بندگان خویش خشم آورده، بیش از آنکه به خشمش آرند و این حقیقت، بر تافته از «علم الیقین» و «علم التقوی» است و خدای متعال، دانش کتاب را از آنها که پشت سرش افکنند، دریغ می دارد و بر آنها، دشمنشان را که ولایتش را پذیرفته اند، مستولی می فرماید.

نشانه پشت سر افکندن کتاب، این است که حروف و کلمات آن را استوار، ولی حدود و احکام آن را دگرگون می سازند، الفاظ کتاب را نقل و بازگو می کنند، ولی حدود و احکامش را مراعات نمی نمایند، در نتیجه جاهلان، از حفظ الفاظ آن، دچار خود پسندی می شوند و دانشمندان، از فروگزاردن حدود و احکام آن، گرفتار غم و اندوه می گردند.

یکی دیگر از نشانه های پشت سر افکندن کتاب، این است که بی سوادان را بر آن می گمارند و آنها، امت را به پیروی هوا و هوس می کشانند و به پستی و پلیدی می رسانند و پایه و اساس دین را دگرگون می سازند، آنگاه آن را، برای سفیهان و کودکان به ارث می گذارند، اینجاست که امت، فرمان مردم را بر فرمان خدای متعال که برایش آمده، مقدم می دارد و دستور خدای متعال را رد می کند و «برای ستمگران جایگزین بد و ناخوشایندی است»، پذیرش ولایت مردم، بعد از ولایت خدای متعال و پاداش مردم، بعد از پاداش خدای متعال و خشنودی مردم، بعد از خشنودی خدای متعال، البته جایگزین ناخوشایندی است و می بینم که امت، به چنین روزی افتاده است، مجتهدین و دانشمندانی در میان خود دارد که در عین گمراهی، سرگرم عبادات اند و به عبادت خود می نازند و بسیار از خود راضی اند، در حالی که عبادتشان، برای خود و پیروانشان، فتنه و بلا است. در میان پیامبران مایه پند و عبرت برای عابدین وجود دارد، آنجا کهکی از پیامبران خدا، طاعت و بندگی را به سرحد کمال رسانیده، ناگهانک گناه از او سر می زند و همانک گناه، موجب رانده شدنش از بهشت و جای گرفتنش در شکم ماهی می گردد و جز با اعتراف به گناه و توبه و بازگشت به سوی خدای متعال، نجات پیدا نمی کند. بنابراین، امثال احبار (عالمان) و رهبان (عابدان) را بشناس که از کتمان کتاب (تورات و انجیل) و تحریف آن، (فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین) [۲] «تجارت سودمندی ندارند و به راه رستگاری نمی روند.» علاوه بر این، نظایر آنها را در میان امت اسلام، شناسایی کن که الفاظ کتاب را استوار داشته، حدود و احکامش را دگرگون ساخته اند، پس اینان با سروران و بزرگان (مثل سلاطین و حکام) دم خورند و چون پراکنده و از هم جدا شوند، دنیا داری اکثرشان آشکار می گردد که دست آوردشان از دانش، همین است و همواره، در طبع و آز و طمع، چنین اند، پیوسته صدای شیطان بهاوه گویی بسیار، از حلقومشان شنیده می شود، دانشمندان حقیقی، بر اذیت و آزار آنان، بردباری می کنند و آنان، بر دانشمندان حقیقی نسبت به تکلیف و امر آنها به رعایت حدود و احکام، خورده می گیرند، دانشمندان حقیقی نیز هرگاه از نصیحت سرباز زنند، خیانتکارند، چنانکه گمراه سرگردانی را ببینند و راهنمایی نکنند، و مرده ای (جاهل به علوم و معارف و اخلاق و آداب شرعیه) را مشاهده کنند زنده اش ننمایند و کار اینان نیز ناپسند است، چه اینکه خدای متعال به نقل قرآن کریم، از ایشان پیمان گرفته است که امت را به معروف و به آنچه مأمورند، وادار سازند و از هر آنچه مورد نکوهش است، بازش دارند و در راه نیکی و تقوی همکاری کنند و در

راه گناه و تجاوز همکاری نکننـد. با این حال، دانشـمندان حقیقی، همواره گرفتار جهل جاهلان انـد، چنانکه اگر موعظه و نصیحت کننـد، جاهلان می گویند: سرکشـی کرده اند و هر گاه حق فروگزار شده رااد آوری نمایند، می گویند: مخالفت می ورزند و چون درخواست دلیل و برهان برای گفته هایشان بکننـد، تهمت نفاق به آنها می زننـد و اگر از آنها کناره گیری کننـد، به تفرقه و تشتت متهمشان می سازنـد و بالاخره چون از آنها پیروی نماینـد، معصیت خدای متعالشان می دانند و بدینگونه جاهلان در مورد نادانسته هـای خود و بی سوادان، نسبت به تلاوت خویش، به هلاـکت می رسند، وقتی کتـاب (الفاظ ظاهری آن) را تصـریح و تعریف می کننـد، آن را تصدیق می کنند و وقتی هم (معانی قرآن را) تحریف می کنند (در واقع) کتاب خدا را تکذیب می کنند و مورد انکار و اعتراض هم واقع نمی شوند، اینان، امثال احبار و رهبان، در امت اسلام اند، سردمداران هوا و هوس و فرماندهان پستی و زبونی اند و گروه دیگری از ایشـان، در حـد فاصل میان هـدایت و گمراهی، قرار دارنـد، حق و باطل را نمی شناسـند و می گوینـد: مردم، (در زمان رسول خـدا صـلی الله علیه و اله و سـلم) این اختلافات امت را نداشـتند. و این گروه سوم نمی دانند اختلاف چیست و منشأ آن کدام است.

راست می گفتند که رسول خدا، آنها را در نور و روشنایی رها کرد، شب و روزشان، از هم متمایز بود، بدعت در میانشان، راه نیافته بود و سنت، تغییر ننموده بود و خلاف و اختلافی نزد ایشان پدیدار نگشته بود، اما وقتی تاریکی گناهان، مردم را در بر گرفت، اینان به دو گروه با دو امام و رهبر، تقسیم شدند، امامی که دیگران را به خدای متعال فرا می خواند و امامی که به آتش دعوت می کرد، اینجا بود که شیطان، زبان آرایی کرد و صدای خود را بر زبان دوستدارانش بالا برد و سپاهیان سواره و پیاده خود را گسیل داشت و در مال و فرزند مردم، شـریک شد، هر کس، شـیطان شـریکش گردید، به بدعت گرائید و کتاب و سـنت را وانهاد و با دوستان خدا که به کتاب و حکمت چنگ زده انـد، به کشـمکش پرداخت، همان روز، حق باوران، و باطل گرایان، ازکـدیگر جـدا شدنـد و اهل هدایتکدیگر را فر گذاشـتند و از هم بریدند و درارى حق سـستی کردند، به عکس اهل باطل و گمراهی همکاری و همیاری کردند تا اینکه جماعت جاهل و نادان به فلانی (اولی) و امثال او (دومی و سومی)، روی آوردند، بنابراین،این دو دسـته و گروه را شناسایی کن و حق باوران را به چشم خود ببین که شریف و نجیب اند و پیوسته با آنها باش تا به اهل خویش ملحق گردی که: (ان الخاسرین الـذین خسـروا أنفسـهم و أهلیهموم القیـامه ألا ـ ذالک هو الخسـران المبین) [۳] «بهقین زیانکـاران، همـان کسـانی هسـتند که خود و خانواده خود را گرفتار زیانکاری آخرت کرده اند! آری این، همان ضـرر و زیان آشکار است.» (روایت حسین، تا همین جا بود؛ اما در روایت محمـد بنحیی، فراز ذیل نیز به چشم می خورد:) آنان، نسـبت به مسـیر و راه، آگاهند؛ هر گاه گرفتار بلا و فتنه ای شدند،ا دچـار ظلم و سـتم ظالمان شدنـد به ایشان منگر (آنها را ملامت مکن و از آنها جـدا مشو) و بـدان که انحراف و چرخشـها و بلاها از آنـان سپری می شود و به رفـاه و آسـایش (در دنیاا آخرت)، بـدل می گردد و نیز آگاه باش که برادران راستین و مورد اعتماد، برای همدیگر ذخیره اند و اگر نگران نبودم که در حق من، به گمان افتی، حقایقی را که بر تو، پوشـیده و پنهان است، آشکار می ساختم و تو را از مسـائلی که نمی دانسـتی، بـا خبر می نمودم؛ امـا من، بقـای تو و سـلامت تو را می خواهم و شـخص حلیم و بردبـاری که، پروای دیگران نداشته باشد، متقی نیست؛ شکیبایی، لباس دانشمند است، آن را از خود، دور نساز؛ درود بر شما. [۴].

و نیز روایت کرده است:

محمـد بن اسـماعیل بن بزیع از عمویش حمزه بن بزیع، نقـل کرده است که گفت: امـام جواد علیه السـلام در نامه ای به سـعد الخیر، چنین نگاشت: بنام خداونـد بخشـنده مهربان؛ اما بعـد، نامه تان به دسـتم رسـید؛ در آن نامه شـناختن چیزهایی که ترک آنها شایسـته نیست و نیز فرمـانبرداری کسـانی که خشـنودی آنـان خوشـنودی خـدای متعـال است رااد آوری کرده بودی؛ پس گفتی (یـا گفتم): بخاطر آن (مطالبی که در نامه ات ذکر کرده ای شایـد مثل ترک امت ولایت حق را و کمی اهل آن) در نفس تو مسائلی (شاید مثل درد و تأسف) پدیـد آمـده است که نفس تو در گرو آنها شده (به آنها خو گرفته) به طوری که اگر رها کنی تعجب می کنی (نمی

توانی آنها را رها کنی) همانا خوشنودی خدای متعال و بندگی و نصایح و اندرزهای او،افته، شناخته و پذیرفته نمی شود؛ مگر در میان بندگان غریب و ناشناس که از مردمان پست و اخلاق آنها فاصله گرفته اند؛ بندگان غریبی که مردم، آنان را بخاطر نهی از منکر کردنشان (یا به خاطر منکراتی که به آنها نسبت می دهند و در واقع معروف و خیرات هستند) به تمسخر گرفته اند!

مکرر گفته می شود: مؤمن، واقعا مؤمن شمرده نمی شود تا وقتی که در نظر مردم، از مرده الاغی، بدتر باشد و اگر مصیبت و بلاء و فتنه ای را که از ناحیه مردم به آن دچار شدی، مثل عذاب الهی قرار نمی دادی - تو را و خودمان را از اینکسان قرار دادن عذاب مردم و عذاب الهی در پناه خدا قرار می دهم - به رغم فاصله زیاد مکانی به ما نزدیک بودی. بدان، خدایت رحمت کند! که به دوستی و ولایت خدا نمی رسی، مگر به دشمنی بسیاری از مردم و وانهادن مردم در برابر رسیدن به محبت خدای متعال، آنچه از تو به سبب دشمنی مردم فوت می شود نسبت به آنچه از ناحیه خدا درک می کنی خیلی حقیر و ناچیز است و درک شرف آخرت و پستی دنیا مخصوص علماء و دانشمندان است. برادرم! همانا خدای متعال، در میان امت هر پیامبری، افراد برجسته ای از دانشمندان قرار می دهد تا اگر کسی گمراه شود، هدایتش کنند و در کنار مؤمنان بر آزار و اذیت کافران، صابر و شکیبایند و دعوت کسی را که به سوی خدا می خواند لبیک می گویند و دیگران را به سوی خدای متعال، فرا می خوانند؛ پس تو، خدایت رحمت کند! آنان را شناسایی کن که در جایگاه بلندی قرار دارند، هر چند مقام و منزلت دنیایی ایشان، پست و فرودین باشد؛ آنان، مردگان را با کتاب خدای متعال زنده می کنند و کوران را به نور الهی، بینایی می بخشند، چه بسیار کشتگان شیطان را که حیاتشان بخشیده اند و چه بسا گمراه ها که هدایت کرده اند؟! خون خود را در راه نجات بندگان خدا می دهند و چقدر زیبا و پسندیده است، کردار آنان با بندگان؛ در حالی که کردار بندگان با آنان، بسیار زشت و نکوهیده می باشد! [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] محقق شوشتری بر خلاف مرحوم مجلسی، این نامه را متعلق به امام باقر می داند.

[۲] بقره: ۲ ۱۶۲.

[۳] زمر: ۳۹ ۱۵.

[۴] کافی ۸: ۵۲ ح ۱۶.

[۵] کافی ۸:۵۶ ح ۱۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه به عبدالجبار بن مبارک نهاوندی

شیخ طوسی آورده است:

از عبدالجبار بن مبارك نهاوندی روایت شده که گفته است: در سال ۲۰۹(دویست و نه) خدمت آقا و مولایم (امام جواد علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: فدایتان گردم! از پدران بزرگوارت روایت شنیده ام که هر چیزی که از راه فریب و غافلگیری (بدون جنگ و کشتار) به تصرف در آید، متعلق به امام است؛ حضرت فرمود: همینطور است؛ عرض کردم: فدایت شوم! واقعیت این است که مرا درکی از چنین فتوحاتی، به اسارت گرفتند و هر طور شده، خود را از دست صاحبانم رها ساخته، و به بندگی و به نوکری خدمتتان رسیدم؛ حضرت فرمود: پذیرفتم.

راوی گفت: چون موسم حج فرا رسید و خواستم، رهسپار مکه گردم (و حضرت خواست رهسپار مکه گردد)[۱] ، به حضرت عرض کردم: فدایت شوم! همانا من، قبلاـ حج گزارده ام و ازدواج کرده ام و زندگی ام از محل کمک برادران دینی، تأمین می گردد و چیزی جز آن ندارم؛ چه دستوری می فرمائید؟ حضرت فرمود: به شهر خودت باز گرد و حج تو و ازدواجت و درآمدت، بر تو حلال و رواست. در سال دویست و سیزده (۲۱۳)، خدمت حضرت رسیدم و بندگی خودم را که به آن متعهد و ملزم بودم،ادآور شدم؛ حضرت فرمود: تو، در راه خدا آزادی؛ عرض کردم: فدایت شوم! تصمیمتان را برایم بنویسید؛ حضرت فرمود: فردا به دستت می رسد؛ فردا به همراه نوشته های دیگر، نامه ای به دستم رسید که در آن نوشته شده بود:

بنام خداوند بخشنده و مهربان؛ این نامه ای است از محمد، پسر علی هاشمی علوی، برای عبدالله پسر مبارک جوان دلیرش؛ همانا من تو را در راه خدا و به عنوان ذخیره آخرت، آزاد نمودم؛ جز خدای متعال صاحب و مالکی نداری و بند بندگی، بر پایت نیست و تو، آزاد شده من و جانشینان من می باشی. این نامه را در ماه محرم سال دویست و سیزده (۲۱۳) نوشت و با دست خود و با عنوان «محمد بن علی» امضا کرد و مهر فرمود: درود خدا بر او باد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] عبارت داخل پرانتز به نقل از کتاب مناقب می باشد.

[۲] اختیار معرفه الرجال ۲: ۸۳۹ ح ۱۰۷۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نامه به عبدالعزیز بن مهتدی

شیخ طوسی آورده است:

از عبدالعزیز بن مهتدی قمیا از راویان او، روایت شده که گفت: خدمت امام نوشتم که مالی از شما نزد من است؛ بفرمائید چه کنم و به چه کسی تحویل دهم؟ حضرت در جوابم نوشت: همانا من، آنچه در این نامه بود گرفتم و شکر و سپاس از آن خدای متعال است، خدای متعال تو را بیامرزد و بر ما و تو، رحمت آورد و از تو، با خشنودی من، خشنود گردد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اختیار معرفه الرجال ۲: ۷۹۵ ح ۹۷۵.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز در پوست مردار

کلینی گفته است:

از قاسم بن صیقل نقل شده که گفت: به امام رضا علیه السلام نوشتم: کار من، ساختن غلاف شمشیر از پوست الاغهای مرده است،

چه بسا ذرات آن در لباسم می ماند و با همان وضع، نماز می گزارم، حضرت در جوابم نوشت: لباس خود را برای نماز، عوض کن، بار دیگر خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم که: در نامه ای به پدر بزرگوارتان، چنین و چنان نوشتم و دستور حضرت برایم دشوار بود، لذا کار خود را به استفاده از پوست الاغهای وحشی ذبح شده، تغییر دادم. امام جواد علیه السلام در جوابم، چنین نگاشت: کارهای نیک را – خدا تو را رحمت کند! – به صبر و تحمل واگذار (بر سختی آنها صبر کن)؛ اگر از پوست حیوان وحشی ذبح شده که پاک است، استفاده می کنی، اشکال ندارد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۴۰۷ ح ۱۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز بر سجاده حصیری کوچک

کلینی گفته است:

از علی بن ریان، روایت شده که گفت:کی از شیعیان، به وسیله ابراهیم بن عقبه، در نامه ای از امام جواد علیه السلام پرسید: نماز بر سجاده حصیری کوچک (که بیشتر در مدینه، ساخته می شود.) چه صورت دارد؟

حضرت در پاسخش نوشت: بر سجاده ای که از رشته های نخ و ریسمان درست شده است، نماز بگزار؛ ولی از نماز خواندن بر سجاده ای که از رشته های پوست و چرم تهیه شده، پرهیز کن.

راوی گفت: دوستان ما در جواب حضرت، توقف کردند؛ اما من،ک بیت شعر از شاعری بنام «تأبط شرا العدوانی» که سروده است: [«گویا آن، دوخت «ماری» است که سخت و محکم است.»] را خواندم و مشکل را حل کردم و ماری، مرد ریسمان بافی بود که نخ بافندگی درست می کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۳۳۱ ح ۷. در توضیح این روایت به بحارالانوار مراجعه شود.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز در کرک و پوست خرگوش

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: ابراهیم بن عقبه، در نامه ای از خدمت امام جواد علیه السلام نوشت بند شلوار و جورابهایی داریم که از کرک خرگوش، بافته شده است؛ آیا نماز گزاردن در آنها، در حال عادی و بدون ضرورتا تقیه، جائز است؟ حضرت در جوابش نوشت: نماز در آنها، جائز نیست [۱] .

شیخ طوسی گفته است:

از محمد بن ابراهیم روایت شده که گفت: نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم و از نماز گزاردن در پوست خرگوش سؤال کردم؟ حضرت در جوابم نوشت: کراهت دارد. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۳۹۹ ح ۹.

[۲] تهذیب الاحکام ۲: ۲۰۵ ح ۸۰۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز خواندن در فنک و سنجاب و سمور و روباه

کلینی آورده است:

از علی بن راشد روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: چه می فرمائید در پوستینی که در آن نماز اقامه شود؟ حضرت فرمود چه پوستینی؟ عرض کردم؛ پوستین فنک [۱] و سنجاب و سمور.

حضرت فرمود: در پوستین فنک و سنجاب، نماز اقامه کن؛ ولی در پوست سمور، نه.

عرض کردم: در پوستین روباه چطور؟ فرمود خیر: خیر؛ اما بعد از نماز، آن را بپوش؛ عرض کردم: در لباسی که از زیرآنا از روی آن پوشیده ام چطور؟ فرمود: نماز جائز نیست.[۲] .

شیخ صدوق نقل کرده است:

ازحیی بن ابی عمران روایت شده که گفت: خدمت امام جواد علیه السلام، راجع به فنک و سنجاب و خز [۳] ، نامه نوشتم و عرض کردم: فدایت شوم! دوست دارم بدون تقیه پاسخ بفرمائید. حضرت با دستخط مبارک خود نوشت: در آنها نماز بجای آور. [۴] .

پی نوشت ها:

[۱] فنک، حیوان کوچکی از تیره سگسانان و شبیه روباه، با گوشهای دراز. المنجد.

[۲] کافی ۳: ۴۰۰ ح ۱۴.

[۳] خز: جانوری است کوچك و پستاندار مانند سمور دارای دم دراز و پر مو پوستش قهوه ایا خاکستری است و زیر گلویش سفید، غالبا شبها بیرون می آید و پرندگان کوچك را می گیرد و خون آنها را می خورد، فرهنگ عمید.

[۴] من لاحضره الفقیه ۱: ۲۶۲ ح ۸۰۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز خواندن در لباس خز

شیخ صدوق نقل کرده است:

از علی بن مهزیار روایت شـده که گفت: امام جواد علیه السـلام را دیدم که نماز واجب و مسـتحب را در لباس خز طارونی [۱] اقامه می فرمایـد و بر من نیز، لبـاس خز پوشانیـد و فرمود: آن را پوشـیده ام و در آن، نمـاز گزارده ام و به من دسـتور داد که در آن، نماز اقامه کنم. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] خز طارونی، نوعی لباس خز است، اقرب الموارد.

[۲] من لاحضره الفقیه ۱: ۲۶۲ ح ۸۰۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز در مساجد

شیخ طوسی گفته است:

از محمـد بن ریان نقل شـده که گفت: در نامه ای به امام جواد علیه السـلام نوشـتم: کسـی که مقـداری از نمازهایومیه پنجاه رکعتی (واجبات و نوافل) خود را در مسـجد الحرام،ا مسجد پیامبر وا مسجد کوفه قضا می کند، آیا هر رکعتش برابر با چند هزار رکعتی که از پـدران بزرگوارت، در مورد این مساجد رسیـده است، محسوب می گردد تا اینکه صد رکعتا کمتر و بیشتر آن، از ده هزار رکعت نماز قضا،ا کمتر و بیشترش، کفایت نمایـد؛ بیان فرمائیـد که حال او چگونه است؟ حضـرت مرقوم فرمود: هر رکعتش، (برابر آنچه از پـدرانم رسیده، برایش) چنـد برابر محسوب می گردد؛ امـا آن را جبران نمازهـای فوت شـده قرار ندهـد؛ چه اینکه فضـیلت مکان و محل، باید شوق آفرین باشد برای نماز بیشتر گزاردن، نه نماز کمتر بجای آوردن. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۳: ۴۵۵ ح ۱۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز جماعت

ابن ادریس گفته است:

از ابو عبدالله سیاری روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: گروهی از پیروان شما، وقتی با هم اند و وقت نماز داخل می شود،کس از آنها جلو می رود (امام جماعت می شود) و نماز را به جماعت اقامه می کنند.

حضـرت فرمود: اگر بین امامی که به او اقتـدا می کنند و بین خدای متعال، حق و حقوق زمین مانده ای نیست، امامتش مانعی ندارد.

راوی گفت: بار دیگر به حضـرت عرض کردم: با خبر شـدم که گروهی از دوسـتان شـما، گرد هم جمع می شوند و چون وقت نماز

فرا می رسد، مؤذنی از خودشان اذان می گوید وکی از آنها جلو می ایستد و به او اقتدا می نمایند؟ حضرت فرمود: اگر دلهای آنها،کی است و هماهنگ اند، مانعی ندارد، عرض کردم: این همدلی و هماهنگی، قابل شناسایی نیست! حضرت فرمود: بنابراین، امامت را به اهلش واگذارند. [۱] .

کلینی آورده است:

از ابو علی بن راشد روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: همانا موالیان شما، مختلف اند وک دست نیستند، آیا می توانم پشت سر همه آنها، نماز بگزارم؟

حضرت فرمود: نماز اقامه مکن، مگر پشت سر کسی که به دینش اطمینان داری، سپس فرمود: من، موالی و دوستان صالحی دارم (چرا پشت سر آنها نماز نمی خوانی؟) عرض کردم: اصحاب واران (می خواستم بگویم اصحاب واران هشاما اصحابونس و...) و پیش از آنکه حرفم را به پایان ببرم، آغاز سخن کرد و فرمود: نه (نام آنها را به تفصیل پیش من نگو، از علی بن حدید سوال کن) او تو را به آنچه که باید عمل کنی امر می کند.ا (یا اینکه حضرت فرمود:) این (نام موالی مخصوص من) از چیزهایی است که علی بن حدید تو را به آن امر خواهد کرد. عرض کردم: آری چنین است.[۲] .

شیخ صدوق گفته است:

ابو عبدالله برقی در نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت: فدایت شوم! آیا نماز، پشت سر کسی که بر امامت جد شما،ا پدر بزرگوارتان متوقف است، جایز و رواست؟

حضرت فرمود: پشت سر چنین کسی، نماز مگزار. [۳] .

و نیز نقل کرده است:

حسن بن عباس بن حریش رازی، از امام هادی و امام جواد علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: هر کس که برای خدای متعال، جسم قائل است، زکاتش ندهید و پشت سرش، نماز نگزارید. [۴] .

و نیز گفته است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! پشت سر کسی که قائل به جسم است و نیز کسی که قائل به گفته «یونس بن عبدالرحمان» است، نماز می گزارم، بفرمائید چه صورت دارد؟ حضرت در جوابم نگاشت: پشت سر آنان، نماز نگزارید، از زکات خود به ایشان، نپردازید، از آنها، بیزاری جوئید، خدای متعال از آنان بیزار است. [۵] .

پی نوشت ها:

[۱] مستطرفات السرائر: ۵۷۰.

[۲] کافی ۳: ۳۷۴ ح ۵.

[۳] من لاحضره الفقیه ۱: ۳۷۹ ح ۱۱۱۲.

[۴] التوحید: ۱۰۱ ح ۱۱.

[۵] الامالی: ۳۵۲ ح۴۲۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نمازهای مستحبی ماه مبارک رمضان

شیخ طوسی گفته است:

حسن بن علی به نقل از پدرش گفت: مردی خدمت امام جواد علیه السلام، نامه ای نوشت و از حضرت، راجع به نمازهای مستحبی ماه مبارک رمضان و افزودن در آنها سؤال کرد؟

حضرت نامه ای در جوابش نوشت که من خط حضرت را چنین خواندم: در بیست شب اول ماه رمضان، هر شب بیست رکعت بجای آور، هشت رکعت، ما بین مغرب و عشاء و دوازده رکعت، بعد از نماز عشاء و در دهه آخر ماه، هر شب (سی رکعت)، اقامه کن، هشت رکعت، ما بین مغرب و عشاء و بیست و دو رکعت، بعد از نماز عشاء، مگر در شب بیست وکم که انشاء الله همان صدر رکعت نماز آن شب، کفایت خواهد کرد، البته این نماز ها، مزید بر پنجاه رکعت نماز هر شبانه روز است و نیز سوره (انا أنزلناه فی لیله القدر) را زیاد قرائت کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام ۳: ۶۷ ح ۲۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نماز امام جواد در اول هر ماه

کفعمی آورده است:

از وشاء،عنی حسن بن علی بن بنت الیاس الخزاز، روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: هرگاه ماه نو فرا رسید، در نخستین روز آن دو رکعت نماز بگزار، در رکعت اول، حمد راک مرتبه و توحید را سی مرتبه، قرائت کن و در رکعت دوم، حمد راک بار و سوره قدر را سی مرتبه، بخوان و به اندازه توان خویش، صدقه بپرداز تا سلامت خود را در تمام آن ماه، بیمه کرده باشی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بلد الامین: ۱۴۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نذر کردن روزه

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: بندار، از طایفه ادریس در نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت: ای آقای من! نذر کرده ام که هر روز شنبه را روزه بگیرم، اگر نتوانم روزه بگیرم، چه کفاره ای به گردن دارم؟ نوشته حضرت در جواب او را چنین

خواندم: روزه نذر را بدون دلیل، ترک مکن و این روزه، در حال سفر و بیماری ساقط است، مگر اینکه قصد کرده باشی که در سفر و بیماری هم روزه بگیری و هرگاه آن را بدون دلیل، افطار کردی، بابت هر روز به هفت فقیر و بینوا صدقه بده، از خدای متعال توفیق اعمالی را که مورد علاقه او و موجب خشنودیش می باشد، خواستاریم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۴۵۶ ح ۱۰.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نگاه کردن خواجه به زن نامحرم

مسعودی گفته است:

از ابو خداش مهدی روایت شده که گفت: در مجلس امام موسی کاظم علیه السلام بودم که مردی خدمتش رسید و عرض کرد: خدا مرا فدایتان سازد! کنیز ام ولدم، کنیز بالغ دیگرم را از شیر پسرم شیر داده است؛ آیا ازدواج با وی بر من حرام است یا حلال؟

امام کاظم علیه السلام در جوابش فرمود: شیر دادن بعد از باز گرفتن از شیر (در غیر وقت خودش.)، معنی ندارد؛ نیز از نماز در حرمین (مکه و مدینه.) سؤال کرد که شکسته است،یا تمام؟ حضرت فرمود: اگر خواستی تمام و اگر خواستی، شکسته بجای آور؛ او همچنین پرسید: وقتی خواجه بر زنان داخل می شود، دستور چیست؟

حضرت صورت خود را بر گردانید؛ راوی گفت: به حج مشرف شدم و بعد از آن، خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و همین پرسشها را، خدمت حضرت مطرح کردم و او، همان پاسخهایی را داد که از امام کاظم شنیده بودم و راوی در زمان فعلی در مجلس امام جواد علیه السلام هم حضور داشته و لذا می گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایتان گردم! کنیز ام ولدم، کنیز بالغ دیگرم را از شیر پسرم، شیر داده است؛ ازدواج با وی، بر من حلال استا حرام؟

حضرت فرمود: شیر دادن، بعد از باز گرفتن از شیر، معنی ندارد؛ عرض کردم: حکم نماز در حرمین چیست؟

فرمود: اگر خواستی تمام و اگر خواستی شکسته اقامه کن و چنان بود که پدرم، تمام به جای می آورد.

عرض کردم: خواجه که بر زنان داخل می شود، چه حکمی دارد؟

حضرت صورت مبارکش را برگردانید؛ سپس مرا به نزدیک خود فرا خواند و فرمود: کاستی او، چیزی جز خنثی ئیش نیست (و میل و شهوت خود را دارد.) [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الوصیه: ۲۱۴.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نوشیدن در ظرفهای نقره کاری شده

طبرسی آورده است:

از امام جواد علیه السلام روایت شده که فرمود: نوشیدن مرد، از کاسه نقره کاری شده، اشکالی ندارد؛ دهانت را بر محل نقره اندود، مگذار.[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق: ۷۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نگهداشتن عمل

کلینی روایت کرده است:

علی بن اسباط با واسطه، از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمود: نگهداشتن عمل، از انجام دادن آن دشوار تر است؛ راوی عرض کرد: نگاه داشتن عمل چیست؟

حضرت فرمود: کسی، بخشش و احسانی می کند و بخاطر خدایگانه بی شریک، به معیشت دیگری، کمک می کند که پاداش آن، نهانی برایش نوشته می شود؛ سپس آن را بازگو می کند و کار او از لیست ثوابهای نهانی، محو و در لیست ثوابهای آشکار، ثبت می گردد؛ آنگاه برای بار دوم به زبان می آورد که از لیست ثوابها، محو و در لیست کارهای ریایی، درج می شود. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۲: ۲۹۶ ح ۱۶.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نیازمندی نیکوکاران

اربلی نقل کرده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: نیکوکاران، به انجام کار نیک نیازمند ترند از کسانی که محتاج کار خیر آنها می باشند، زیرا پاداش و افتخار و آوازه کار نیک، از آن آنهاست؛ بنابراین، هر گاه کسی کار نیکی انجام دهد، بهقین به نفع خود و برای خود اقدام و آغاز کرده است؛ لذا شایسته نیست سپاس و ستایش آنچه به خود کرده را، از دیگری بخواهد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۲: ۳۴۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نیازمندی مؤمن

حرانی آورده است:

امام جواد علیه السلام فرمود: مؤمن، به توفیق از جانب خدای متعال و پند دهنده ای از وجود خویش و پذیرفتن نصیحت خیر خواهان، نیازمند است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول: ۴۵۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نورالدین علی بن محمد مالکی مکی

از علمای بزرگ مذهب مالکی، مشهور به «ابن‌الصباغ» (۸۵۵ - ۷۸۴ ه) مؤلف کتاب «الفصول المهمهٔ فی معرفهٔ أحوال الأئمهٔ» درباره‌ی امام جواد علیه‌السلام می‌نویسد:

«هو أبوجعفر الثانی فانه تقدم فی آبائه أبوجعفر محمد و هو الباقر بن علی فجاء هذا باسمه و کنیته فهو اسم جده فعرف بأبی جعفر الثانی و ان کان صغیر السن فهو کبیر القدر رفیع الذکر القائم بالإمامهٔ بعد علی بن موسی الرضا ولده أبوجعفر محمد الجواد للنص علیه و الإشارهٔ له بها من أبیه کما أخبر بذلک جماعهٔ من الثقات العدول».

«او «ابوجعفر الثانی» است به لحاظ این که از پدرانش امام باقر علیه‌السلام نیز مکنی به ابوجعفر و موسوم به محمد بود بدین ترتیب اسم و کنیه‌ی حضرت جواد علیه‌السلام با جدش حضرت باقر علیه‌السلام یکسان بود و لذا حضرت جواد به «ابوجعفر الثانی» شناخته شد اگر چه او خرد سال بود ولی قدر و منزلتش بزرگ و بلند و بعد از پدرش علی بن موسی الرضا علیه‌السلام به وصیت او عهده‌دار امر امامت شد کما این که جمعی از عدول موثقین به این موضوع خبر داده‌اند».

چنان که «صفوان بن یحیی» روایت کرده که به حضرت رضا عرض کردم پیش از آن که خداوند «ابوجعفر» را به شما عطا کند، از شما (راجع به امام پس از خود) می‌پرسیدیم و شما می‌فرمودید که خداوند به من پسری خواهد داد و اکنون خداوند این پسر را به شما داده و دیدگان ما را به واسطه‌ی او روشن کرده و خدا روز مرگ تو را برای ما پیش نیاورد و اگر خدای نکرده چنین پیش آمدی رخ داد، به چه کسی پناه ببریم؟ با دست خود به «أبی‌جعفر» اشاره کرد که در پیش روی او ایستاده بود. عرض کردم: قربانت گردم (کودک خردسالی بیش نیست) و فقط سه سال از عمرش گذشته است؟ فرمود:

«و ما یضر من ذلک فقد قام عیسی الحجهٔ و هو ابن أقل من ثلاث سنین» [۱] .

خردسالی او چه زیانی به امامت او دارد و حضرت عیسی علیه‌السلام که حتی سه سال هم نداشت، پیامبر و حجت خدا برای مردم

شد».

و عن الجیرانی عن أبیه قال: «کنت واقفا بین یدی أبی‌الحسن الرضا بخراسان فقال قائل: یا سیدی إن کان کون إلی من فقال: الی ابنی أبی‌جعفر فکان السائل استصغر من السن الذی فیه أبوجعفر» [۲] .

«جیرانی از پدرش روایت کرده که گفت: در خراسان خدمت امام رضا علیه‌السلام ایستاده بودم، کسی به آن حضرت عرض کرد سرور من اگر پیش آمدی برای شما رخ داد، به چه کسی پناه ببریم؟ فرمود: به فرزندم ابوجعفر. گویا آن شخص سن ابوجعفر را کم دانست و تعجب کرد که چگونه با این سن کم می‌تواند رهبری شیعیان را به عهده بگیرد، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خدای سبحان عیسی بن مریم را با شریعت و دین جدید به رسالت و نبوت از طرف خود برانگیخت در حالی که سن او کمتر از سنی بود که ابوجعفر دارد».

پی نوشت ها:

[۱] الفصول المهمة، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

[۲] الفصول المهمة، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

منبع: امامان اهل‌بیت در گفتار اهل سنت؛ داود الهامی؛ مکتب اسلامی چاپ اول پاییز ۱۳۷۷.

نجات از ضربت شمشیر مستانه

بسیاری از بزرگان به نقل از حکیمه دختر حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه‌السلام روایت کرده‌اند، که فرمود:

چون برادرم، حضرت جواد علیه‌السلام به شهادت رسید، روزی نزد همسرش، ام‌الفضل - دختر مأمون - رفتم.

ام‌الفضل ضمن صحبت‌هائی پیرامون فضائل و مکارم امام جواد علیه‌السلام، اظهار داشت: آیا مایل هستی تو را در جریان موضوعی بسیار عجیب و حیرت انگیز قرار دهم که تا کنون کسی نشنیده است؟

گفتم: چه موضوعی است؟ آری، برایم بیان کن.

گفت: شبی از شب‌ها در منزل حضرت بودم، ناگاه زنی وارد شد، پرسیدم تو کیستی؟

پاسخ داد: من از خانواده‌ی عمار یاسر هستم و همسر ابوجعفر، محمد بن علی الرضا علیه‌السلام می‌باشم، با شنیدن این خبر، حساسیت من برانگیخته گشت و بردباری خود را از دست دادم، و از جای برخاستم و به نزد پدرم مأمون رفتم.

هنگامی که او را دیدم،متوجه شدم که شراب بسیار خورده و مست لایعقل است؛ پس موضوع را برایش بیان کردم و نیز افزودم که شوهرم بسیار از من و تو بدگوئی می کند و به تمام افراد بنی‌العباس توهین می‌نماید.

پدرم با شنیدن سخنان - دروغین - من خشمگین و عصبانی گشت و شمشیر خود را برگرفت و سوگند یاد کرد که امشب او را با این شمشیر قطعه قطعه می‌کنم و روانه‌ی منزل حضرت گردید.

من با دیدن چنین صحنه‌ای از گفتار خود پشیمان شدم و همراه پدرم روانه گشتم تا ببینم چه می‌کند.

چون مأمون وارد منزل شد، دید حضرت جواد علیه‌السلام در بستر آرمیده است، پس با شمشیر بر آن حضرت حمله برد و به قدری بر بدن مبارک و مقدس او ضربات شمشیر وارد کرد که دیدم بدنش قطعه قطعه گردید.

و به این مقدار هم قانع نشد، بلکه شمشیر بر رگ‌های گردن او نهاد و رگ‌های گردنش را نیز قطع کرد.

من با مشاهده‌ی این صحنه‌ی دلخراش بر سر و صورت خود زدم و روی زمین افتادم، پس از لحظاتی که از جای برخاستم روانه‌ی

منزل پـدرم گشـتم؛ و چون صـبح شد و پدرم از حالت مستی بیرون آمد، به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا متوجه شدی که دیشب چه کردی؟

گفت: خیر، در جریان نیستم و خبر ندارم.

وقتی جریان را برایش بازگو کردم، فریادی کشید و مرا تهدید کرد و گفت: رسوا شدیم، دیگر در جامعه جایگاهی نداریم.

سپس یاسر خادم را احضار کرد و به او دستور داد تا به منزل حضرت جواد علیه‌السلام برود و گزارش وضعیت حضرت را بیاورد.

یاسر رفت و پس از لحظاتی بازگشت و چنین اظهار داشت: دیدم ابوجعفر، محمد بن علی علیه‌السلام لباس‌های خود را پوشیده؛ و بر سجـاده و جانمـاز خـویش نشسـته است و مشـغول عبـادت بود، در حیرت و تعجب قرار گرفتم؛ و سـپس از حضـرت تقاضـا کردم تا پیراهنش را درآورد و به من هدیه دهد.

و با این کار خواستم که ببینم آیا ضربات شمشیر بر بدنش اثر کرده، و آیا بدنش زخم و خون‌آلود است یا خیر؟

حضرت تبسمی نمود و اظهار داشت: پیراهنی بهتر از آن را به تو خواهم داد.

گفتم: خیر، من پیراهنی را که بر تن داری، می‌خواهم.

پس چون پیراهن خود را از تن شریفش درآورد، کوچک‌ترین زخم و اثر شمشیر در جائی از بدنش نیافتم.

و مأمون با شنیدن این خبر مسرت‌آمیز، خوشحال شد و مبلغ هزار دینار به یاسر هدیه داد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] حکایت بسـیار مفصل است و بسـیاری از تاریـخ نویسان شـیعه و سـنی آن را به گونه‌های مختلف از جهت تفصـیل و یا خلاصـه آورده‌اند از آن جمله: مهج الدعوات: ص ۲۶، مناقب ابن‌شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۹۴، کشف الغمهٔ: ج ۲، ص ۳۶۵، بحار: ج ۵۰، ص ۶۹، ح ۴۷، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۳۶۷، ح ۲۳۸۰، الثاقب فی المناقب: ۲۱۹، ح ۱۹۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

نام ه‌ای پربرکت

سال‌ها بود که آرزوی زیارت خانه‌ی خدا را داشت . سرانجام آرزویش برآورده شد و زیارت کعبه نصیبش گردید .

بین راه ، کـاروان آنـان با گروهی دیگر همسـفر شـد . بین گروه امام نهم نیز حضور داشت . احساس خوبی داشت و به خاطر افتخار بزرگ همسفر بودن با امام ، خدا را سپاس می گفت .

هنوز چندین فرسخ از راه باقی بود. هنگام ظهر برای غذا خوردن و استراحت ، توقف کردند .

مرد سجستانی [۱] وقتی امام را دید که در گوشه‌ای خلوت کرده و تنها نشسـته ، اندیشـید که بهتر است برود و مشکلش را برای امام بازگو کند .

فکر می کرد حتمـاً امام برایم قـدمی برخواهـد داشت . بهتر است دل را به دریا بزنم و از او کمک بخواهم . جلو رفت و سـلام کرد . امام پاسخش را گفت و او را دعوت به نشستن کرد . مرد گفت :

– ای فرزند رسول خدا ! اهل سجستان هستم . در شـهر ما شخصـی به نام حسـین بن عبدالله از طرف حکومت مسـئول خزانه‌داری و امور مربوط به مالیات است ، شنیده‌ام به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ارادت دارد و به شما نیز علاقه‌مند است .

– او را نمی‌شناسم . حال بگو چه کمکی از من ساخته است ؟

– مالیات سنگینی برای من وضع کرده و من توان پرداخت آن را ندارم . اگر ممکن است ، نامه‌ای برایش بنویسید و سفارش مرا بکنید . با علاقه‌ای که به شما دارد به حرف شما احترام خواهد گذاشت . حضرت قلم و کاغذی برداشت و نامه‌ای برای والی سجستان نوشت . مرد تشکر کرد و برخاست . حس کنجکاوی‌اش تحریک شده بود. خیلی دلش می‌خواست بداند در نامه چه نوشته شده ، اما به خود اجازه گشودن نامه را نداد .

مراسم حج تمام شد و او همراه کاروان به دیار خود برگشت . پس از یکی دو روز استراحت ، نامه را برداشت و نزد حسین بن عبدالله نیشابوری ، والی سجستان رفت ، حسین با دیدن او گفت :

– چه می‌خواهی ؟

– نامه ای از امام جواد علیه‌السلام برایت آورده‌ام .

– امام جواد ؟! او که مرا نمی‌شناسد و ندیده است .

– اتفاقاً ایشان نیز همین را گفتند .

نامه را گرفت و خواند .

به نام خدای بخشنده مهربان . حامل نامه از تو و عقیده‌ات بسیار تعریف کرد . بدان که خوشبختی و سعادت تو به اعمال و رفتارت بستگی دارد .

سعی کن نسبت به دوستان و همنوعان خود دلسوز باشی ، زیرا فردای قیامت در پیشگاه خدا در برابر اعمال و کردارت مسئول هستی و مورد مؤاخذه و بازجویی قرار خواهی گرفت .

والی بعد از خواندن گفت :

– قربان دستخط زیبایت آقا !

بعد رو به مرد بدهکار کرد و گفت :

– بسیار خوب ! از من چه کاری ساخته است ؟

– مالیاتی که برای من قرار داده‌اید ، سنگین است و توانایی پرداخت آن را ندارم . اگر لطف کنید و ... حسین دستور داد ، مبلغی پول آوردند و نام مرد بدهکار را از فهرست مالیات‌دهندگان آن سال حذف کردند .

مرد سجستانی با خوشحالی خداحافظی کرد و بیرون آمد . در راه با خود می‌گفت :

– عجب نامه‌ی پربرکتی بود ! نه تنها مالیات نگرفتند ؛ بلکه هزینه‌ی یک سال زندگی‌ام را نیز پرداخت کردند . [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سجستان نام قدیم سیستان است.

[۲] تهذیب الاحکام ، ج ۶ ، ص ۳۸۴.

منبع: حیات پاکان (داستانهایی از زندگی امام جواد)؛ مؤلف: مهدی محدثی؛ بوستان کتاب چاپ دوم ۱۳۸۵.

نیاز مؤمن به سه چیز

ألمؤمن یحتاج الی توفیق من الله، و واعظ من نفسه، و قبول ممن ینصحه. [۱] .

مؤمن نیاز دارد به توفیقی از جانب خدا، و به پندگویی از سوی خودش، و به پذیرفتن از کسی که او را نصیحت کند.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۷.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

نامه امام جواد به دوستش

کتب الی بعض أولیائه: أما هـذه الدنیا فانا فیها مغترفون ولکن من کان هواه هوی صاحبه و دان بدینه فهو معه حیث کان و الاخرهٔ هی دار القرار. [۱] .

امام جواد علیه‌السلام به یکی از دوستانش نوشت: اما در این دنیا ما زیر فرمان دیگرانیم، ولی هر که خواسته‌ی او خواسته‌ی امامش و پذیرای دین او باشد، هر جا که باشد با اوست و دنیای دیگر سرای جاودان است.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول ، ص ۴۵۶.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

نوشته امام جواد

ان أنفسـنا و أموالنا من مواهب الله الهنیئهٔ و عواریه المستودعهٔ یمتع بما متع منها فی سرور و غبطهٔ و یأخذ ما أخذ منها فی أجر و حسبهٔ فمن غلب جزعه علی صبره حبط أجره و نعوذ بالله من ذلک. [۱] .

حضرت جواد الائمه علیه‌السلام به خط خود نوشت:

جانهـا و دارایی‌های ما از بخشـش‌های گوارای خـدا و عاریه و سپرده‌ی اوست، هر آنچه را که به ما ببخشـد، مایه‌ی خوشـی و شادی است و هر آنچه را بگیرد، اجر و ثوابش بـاقی است. پس هر که جزعش بر صبرش غـالب شود اجرش ضـایع شـده و از این [کـار] به خدا پناه می‌بریم.

پی نوشت:

[۱] تحف العقول، ص ۴۵۶.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

نتیجه ی تلاش استوار

اتئد تصب أو تکد. [۱] .

سخت بکوش تا به مقصود دست یابی، و گر نه در رنج فرومانی.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

نتیجه کار بدون آگاهی

من عمل علی غیر علم ما یفسد أکثر مما یصلح. [۱] .

کسی که کاری را بدون علم و دانش انجام دهد، افسادش بیش از اصلاحش خواهد بود.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۴.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

نعمتی که شکر گزارده نمی‌شود

نعمتی که سپاس آن گزارده نشود همچون گناهی است که آمرزیده نشود.

قوله فی النعمهٔ التی لا تشکر

نعمهٔ لا تشکر کسیئهٔ لا تغفر.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

نجات همسایه

علی جریر می گوید: در نزد امام جواد علیه السلام نشسته بودم، گوسفندی از خانه‌ی امام گم شده بود یکی از همسایگان را به اتهام دزدی کشان کشان به پیش آن حضرت آوردند، فرمود: وای بر شما از همسایه‌ی ما دست بردارید، گوسفند را او ندزدیده الان گوسفند در فلان خانه است بروید و گوسفند را بگیرید. رفتند گوسفند را در همان خانه یافتند و صاحب خانه را گرفته، زدند و لباسش را پاره کردند، اما او قسم یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است، او را نزد امام آوردند. امام فرمود: وای بر شما بر این شخص ستم کرده اید، گوسفند خودش به خانه‌ی او وارد شده و او اطلاعی نداشته، آنگاه امام علیه السلام آن مرد را به نزد خود فراخواندند و برای دلجویی و جبران خسارت لباسش مبلغی به او بخشیدند[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۵۰، ص ۴۷.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

نقره از برگ زیتون

ابوجعفر طبری از ابراهیم بن سعید روایت کرد که دیدم حضرت امام محمد تقی علیه السلام بر برگ درخت زیتون دست می زد، پس آن برگ نقره می گردید، من آنها را از آن حضرت گرفتم و بسیاری از آنها را در بازار خرج کردم و هرگز تغییری نکرد، یعنی نقره خالص شده بود.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

نرم شدن آهن

راوی گفت: دیدم که حضرت جواد علیه السلام آهن را می کشید بدون آنکه آنرا در آتش بگذارد و سنگ را با خاتم خود نقش می کرد[۱] .

پی نوشت ها:

[۱] منتهی الآمال ج ۲، ص ۳۸۳.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

نجات ابوالصلت از زندان به وسیله توجه امام جواد

ابوالصلت می گوید:

مأمون امر کرد مرا به زندان بردند و یک سال در حبس بودم. خیلی دلتنگ شده بودم. شبی بیدار ماندم و به عبادت دعا مشغول شدم و انوار مقدسه‌ی محمد و آل‌محمد صلی الله علیه و آله را شفیع قرار دادم و به حق ایشان از خداوند منان مسئلت کردم که مرا نجات بخشد. هنوز دعای من تمام نشده بود که دیدم حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام در زندان نزد من حاضر است و فرمود: ابوالصلت، سینه‌ات تنگ شده است؟

گفتم: بلی والله.

گفت: برخیز!

آنگاه زنجیر از پای من جدا کرد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آورد و حارثان و غلامان مرا دیدند و با اعجاز آن حضرت یارای سخن گفتن نداشتند. چون مرا از خانه بیرون آورد، فرمود: تو در امان خدایی. دیگر تو هرگز مأمون را نخواهی دید و او هم تو را نخواهد دید.

و همچنان شد که امام فرمود. [۱] .

پی نوشت:

[۱] زندگانی امام جواد علیه‌السلام، ص ۵۳۸.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش؛ نشر سبحان چاپ چهارم ۱۳۸۴ش.

نامه ی حضرت رضا به فرزندش جواد الائمه

بزنطی گوید:

نامه‌ای از حضرت رضا علیه‌السلام را به ابوجعفر امام جواد علیه‌السلام که در آن هنگام کودک بود خواندم، نوشته بود: «به من خبر رسیده است که خدمتکاران تو را از در کوچک خانه بیرون می‌برند زیرا بخل دارند که از ناحیه‌ی تو خیری به کسی برسد. تو را به حقی که بر گردنت دارم، هنگام وارد شدن به خانه و خارج شدن، از در بزرگ رفت و آمد کن و همراه خود پولهای فراوان بردار و به هر کس از عموها که رسیدی، کمتر از پنجاه دینار نده و به هر کس از عمه‌ها که رسیدی، کمتر از بیست و پنج دینار نده. اگر بیشتر دادی، با خودت است، چرا که می‌خواهم خداوند در پرتو انفاق مقامت را بالا برد.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۸ به نقل از داستانهای صاحبدلان، ج ۱، ص ۹۸.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش؛ نشر سبحان چاپ چهارم ۱۳۸۴ش.

نام او را احمد بگذار

پس از شهادت امام هشتم (ع) هشتاد نفر از دانشمندان و فقهای بغداد و شهرهای دیگر برای انجام مراسم حج به مکه سفر کردند، در سر راه خویش به مدینه وارد شدند تا امام جواد (ع) را نیز ملاقات کنند این گروه به خانه‌ی امام صادق (ع) که خالی بود وارد شدند، در این هنگام حضرت جواد که خردسال بود وارد مجلس آنان شد، شخصی به نام «موفق» او را به حاضران معرفی کرد، همه به احترام ورود امام برخاستند و سلام کردند، آنگاه پرسش‌هایی عنوان شد که امام به خوبی پاسخ داد و همه از اینکه آثار امامت را در آن وجود گرامی دیدند به امامت او اطمینان بیشتری پیدا کردند و خوشحال شدند.

یک تن از آنان به نام «اسحق» می‌گوید من نیز در نامه‌ای ده سؤال نوشتم تا از آن حضرت بپرسم و با خود گفتم اگر آن بزرگوار به پرسش‌های من پاسخ داد از او تقاضا می‌کنم که دعا کند که خدا فرزندی را که همسرم به او حامله است پسر قرار دهد. مجلس به طول انجامید و پیوسته از آن بزرگوار می‌پرسیدند و او پاسخ می‌داد در این هنگام برخاستم بروم تا روز بعد نامه‌ی خود را به آن حضرت بدهم، امام تا مرا دید فرمود:

«اسحق! خدا دعای تو را مستجاب کرد، نام فرزندی را که خدا در آینده به تو خواهد داد، احمد بگذار»! گفتم: سپاس خدای را بی‌تردید این همان حجت خداست.

اسحق به وطن خود بازگشت و خداوند پسری به او عنایت کرد و نام او را «احمد» گذاشت [۱] .

پی نوشت:

[۱] عیون المعجزات ص ۱۰۹.

منبع: زندگانی امام جواد؛ سیف الله یعقوبی قمشه‌ای؛ مسجد الغدیر.

نجات زندانی

در زندگانی حضرت امام رضا علیه‌السلام ابوالصلت، محرم اسرار و کاشف معجزات امام رضا علیه‌السلام بود، از این جهت که عظمت امام هشتم را بر مردم می‌گفت.

به همین جهت مأمون او را زندانی کرد، یک سال در زندان بود که خسته و فرسوده شد، متوسل به حضرت جوادالائمه علیه‌السلام گردید و از انوار خمسه‌ی طیبه علیهم‌السلام درخواست کرد خداوند او را نجات دهد، دعایی خواند و چون دعای او تمام شد حضرت جوادالائمه علیه‌السلام در زندان حاضر گردید و او را نجات داد و او را از زندانیان فراری محسوب کردند.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

نجات یک مقتول

شیخ کشی روایت می‌کند: احمد بن کلثوم سرخسی گفت: مردی از شیعه به نام ابی‌زینبه از احکم بن بشار مروزی خبر داد و گفت: او را دیدم که در گلویش خطی مثل جای شمشیری یا طناب بود، چند بار سئوال کردم، جواب درستی نداد تا این که اصرار کردم باز هم نگفت.

ابوزینبه گفت: هفت نفر بودیم که در بغداد حجره داشتیم و حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام هم در بغداد بود، یک شب احکم بن بشار که جزو ما بود، نیامد و فردا نیز نیامد، ما نگران شدیم. اول شب توقیعی از حضرت جواد علیه‌السلام به ما رسید که رفیق شما را بدین صورت ذبح کرده و کشته و در نمد پیچیده‌اند و در فلان مزبله انداخته‌اند، فوری او را نجات دهید و بدین نسخه معالجه کنید که بهبودی خواهد یافت.

احمد بن علی راوی می‌گوید: با هم رفتیم و نمد پیچیده را پیدا کرده باز کردیم و او را به همان داروئی که امام دستور داده بود، معالجه کردیم، بهبودی کافی یافت.

ولی نشانه آن زخم در گلوی او همچنان باقی بود.

چون بهبودی یافت علت قضیه را پرسیدیم، معلوم شد او در یک خاندان سنی متعه کرده بود و آنها - که بنابر مذهب عمر متعه را حرام می‌دانند - او را دستگیر نموده بدین صورت عقوبت کردند. [۱].

امام علیه‌السلام هم برای حفظ احکام شریعت، آن مرد مسلمان واقعی را با آن همه اخباری که درباره‌ی متعه و عقد منقطعه از طریق امامیه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده نجات داد و این حکم را زنده فرمود.

و این یک امر روانی و علم الاجتماع است که برای تحکیم مبانی توالد و تناسل، متعه در اسلام مباح و حتی با شرایط خودش تأکید هم شده و امام جواد علیه‌السلام فرمود:

اصرار نکنید و افشا ننمایید و با داشتن زن و کنیز آنها را حسود و ناراحت نکنید. متعه مخصوص مسافرین و مردمانی است که شرایط زن گرفتن برای آنها مشکل است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال کشی: ۵۶۹.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

نجات از زندان

شیخ مفید رحمه‌الله و شیخ طبرسی رحمه‌الله روایت کرده‌اند که علی بن خالد گفت: در میان قشون سرمن رأی بودم، دیدم مردی را از شام در قید و بند می‌آورند و آنجا به زندان بردند. گفتند: ادعای نبوت و پیامبری کرده.

من گفتم: بروم ببینم کیست؟ چه می گوید؟

یک روزی زندان رفته و او را ملاقات کردم، گفتم: کیستی؟ حالت چیست؟

گفت: من دیوانه نیستم مدعی مقام و منصبی هم نیستم، من در شام در محل رأس الحسین علیه‌السلام بودم، عبادت خدا می کردم، شبی در محراب عبادت مشغول ذکر با خدا بودم، ناگاه شخصی را دیدم نزدیک من آمد به من گفت: برخیز.

برخاستم، چند قدم با هم راه رفتیم، دیدم مسجد کوفه است.

فرمود: این مسجد را می‌شناسی؟

گفتم: این مسجد کوفه است، نماز خواندیم و با هم بیرون آمدیم، کمی راه رفتیم، دیدم مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه هستم، او کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت سلام کرد، نماز گزارد و من هم با او هر عملی می کرد متابعت می کردم، باز با هم بیرون آمدیم کمی راه رفتم دیدم مسجدالحرام در مکه است، گفت: این جا را می‌شناسی؟

گفتم: آری مکه است، با هم طواف کردیم و نماز و دعا خواندیم و بیرون آمدیم چند قدمی رفتم دیدم همان مسجد رأس الحسین علیه‌السلام در شام می‌باشم و آن شخص از نظر من غائب شد.

سخت تعجب کردم، من خواب یا بیدار! کجا رفتیم و آمدیم؟ این چه شخصیتی بود که به طی الارض یک شب را در سه مسجد بزرگ به عبادت رسانید؟ در حال حیرت بودم تا یک سال دیگر گذشت باز به همان حال در همان محراب آن شخص آمد و باز همان سفر طی شد و به عبادت مشغول شدیم، در حین مفارقت او را قسم دادم که خود را معرفی کن.

فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم‌السلام می‌باشم.

من این حکایت را برای چند نفر از دوستان نقل کردم، کم کم به گوش وزیر معتصم رسید، محمد بن عبدالملک زیات، وزیر خلیفه فرستاد و مرا به چنین حال به زندان قشونی آوردند و می گویند: ادعای پیامبری کرده است.

علی بن خالد گوید: میل دارم جریان را به خلیفه بنویسم.

گفت: مانعی ندارد، چون جریان را نوشتم، خلیفه، یا وزیر بنا بر تشریفات درباری پای آن ورقه نوشته بود: همان کسی که او را به طی الارض در یک شب به مکه، مدینه، کوفه و شام برده، او را از زندان نجات دهد؟!

راوی گوید: از پاسخ نامه سخت دلتنگ شدم، گفتم: چون در انتظار پاسخ عریضه است بروم او را خبر دهم که «الیأس احدی الراحتین» چون زندان رفتم، گفتند: آن مردی که دعوت نبوت داشته مفقود شده، درهای زندان هم بسته بود، راه فرار هم نبود، معلوم نیست، چگونه رفته است اثری از او نیست. فهمیدم که نجات از زندان به دست امام محمد تقی علیه‌السلام بود، تحقیق کردم چنین بود، همان شب او را نجات داده‌اند.

من هم که تا آن روز زیدی مذهب بودم عدول نموده به امامیه پیوستم، و او را حجت خدا بر خلق می‌شناسم.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

نشان دادن اعجاز به مأمون

می گویند: چون بعد از شهادت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام مردم، مأمون را هدف طعن و ملامت می‌ساختند او می‌خواست که به ظاهر خود را از آن جرم و خطا بیرون نماید. پس چون از سفر خراسان به بغداد آمد نامه‌ای به خدمت امام جواد علیه‌السلام که در آن وقت یازده سال داشت نوشت و با عزت و اکرام تمام آن حضرت را طلبید.

چون امام جواد علیه‌السلام به بغداد تشریف آورد، پیش از آنکه آن ملعون را ملاقات کند، روزی مأمون به قصد شکار سوار شد و به راه افتاد.

در اثنای راه به جمعی از کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام نیز در میان ایشان ایستاده بود.

چون کودکان کوکبه‌ی او را مشاهده کردند پراکنده شدند ولی امام جواد علیه‌السلام از جای خود حرکت نفرمود و با نهایت تمکین و وقار در مکان خود قرار داشت تا آنکه مأمون به نزدیک آن حضرت رسید و از مشاهده‌ی انوار امامت و جلالت و ملاحظه‌ی آثار متانت و مهابت آن حضرت بسیار متعجب گردید.

پس عنان مرکبش را کشید و پرسید: «ای کودک چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت ننمودی؟!»

حضرت فرمود: «ای خلیفه! راه که تنگ نبود و جرم و خطائی نیز نداشتم که از تو بگریزم.»

از شنیدن این سخنان تعجب مأمون بیشتر گردید.

پس پرسید: «ای کودک نام تو چیست؟»

حضرت فرمود: «محمد نام دارم.»

مأمون گفت: «پسر چه کسی هستی؟»

حضرت فرمود: «پسر علی بن موسی الرضا علیه‌السلام.»

چون مأمون نسب شریف آن حضرت را شنید تعجبش زایل گردید و از استماع نام آن امام مظلوم که شهید کرده بود منفعل گردید و بر آن حضرت صلوات و رحمت فرستاد و روانه شد.

چون به صحرا رسید نظرش بر دراجی [۱] افتاد، بازی از پی او رها کرد و آن باز مدتی ناپیدا شد، چون آن باز از هوا برگشت، یک ماهی کوچک در منقار داشت که هنوز زنده بود.

مأمون از مشاهده‌ی این حال در شگفت شد. پس آن ماهی را در کف گرفت و بازگشت، چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن امام جواد علیه‌السلام را ملاقات کرده بود، باز دید که کودکان پراکنده شدند ولی حضرت از جای خود حرکت نفرمود.

مأمون گفت: «ای محمد! این چه چیزی است که من در دست دارم؟»

امام جواد علیه‌السلام فرمود: «حق تعالی دریایی خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می‌شود، و ماهیان ریزه با ابر بالا می‌روند و بازهای پادشاهان آنها را شکار می‌کنند، و پادشاهان آنها را در کف می‌گیرند و برگزیدگان سلاله‌ی نبوت را به آنها امتحان می‌نمایند.»

مأمون از شنیدن این خبرها، تعجبش افزون شد و گفت: «حقا که تو فرزند امام رضا علیه‌السلام هستی و از فرزندان آن امام بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست.»

پس آن حضرت را طلبید و اعزاز و اکرام بسیار نمود و اراده کرد که ام‌الفضل دختر خود را به آن حضرت تزویج نماید. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] نام پرنده‌ای است که خیلی سریع می‌چرخد.

[۲] کشف الغمه.

منبع: عجایب و معجزات شگفت‌انگیزی از امام جواد؛ تهیه و تنظیم: واحد تحقیقاتی گل نرگس ؛ شمیم گل نرگس چاپ چهارم ۱۳۸۶.

نجات شگفت از زندان مأمون

اباصلت گوید:

امام رضا علیه‌السلام پیش از شهادت، از وقایع شگفتی که هنگام دفن او پیش می‌آمد خبر داد که مو به مو ظاهر شد یعنی هنگامی که قبر امام علیه‌السلام حفر شد آب جوشیدن گرفت و سراسر لحد را پر کرد و ماهیان ریزی در آن پدید آمد.

من تکه نانی را که از امام علیه‌السلام گرفته بودم ریز کردم و در آب ریختم. ماهی‌های کوچک، نان را خوردند و آنگاه ماهی بزرگی پدید آمد و تمام ماهی‌های ریز را خورد. چون ماهی بزرگ غایب شد دعاهایی را که از امام فرا گرفته بودم خواندم. در آن هنگام آب فروکش کرد.

مأمون تعجب‌زده گفت: «علی بن موسی پیوسته کرامات و عجایبی را در حال حیاتش به ما نشان می‌داد و اکنون نیز پس از مرگش عجایبی را نشان داد.» و آنگاه به من گفت: «آن دعاهایی را که خواندی به من تعلیم ده.»

گفتم: «همه‌ی آنها را فراموش کرده‌ام.» و راست گفته بودم ولی مأمون باور نکرد و مرا به زندان افکند و به مرگ تهدید نمود.

مدت یک سال در زندان به سر بردم و دلم از اوضاع زمان تنگ شده بود، و شبی از ناراحتی نخوابیدم و تا صبح عبادت کرده و خدا را به حق اهلبیت سوگند دادم که مرا از زندان مأمون رهایی بخشد.

پس از طلوع فجر، هنوز مشغول دعا بودم که مولا‌یم امام جواد علیه‌السلام به زندان آمد و فرمود: «ای اباصلت! مثل این که دلت تنگ شده است؟»

جواب دادم: «آری.»

حضرت فرمود: «اگر دعاها و مناجاتی را که امشب انجام دادی قبلا نیز انجام داده بودی، خداوند زودتر نجاتت می‌داد، هم اینک بلند شو، خداوند تو را از این زندان خلاص کرد!»

آنگاه با دست‌های مبارکش بر غل و زنجیری که بر من بود زد و آنها را باز کرد.

گفتم: «کجا برویم با آن که پاسبان‌ها و نگهبانان در کنار در ایستاده‌اند، چگونه درهای بسته را باز کنیم؟»

حضرت جوادالائمه فرمودند: «آنها تو را نمی‌بینند و دیگر نمی‌توانند تو را دستگیر کنند. آنگاه دستم را گرفت و در برابر چشمان نگهبانانی که ما را می‌دیدند ولی قادر به سخن نبودند، مرا بیرون برد و فرمود: «اباصلت! می‌خواهی در کجا زندگی کنی؟»

گفتم: «در خانه‌ی خودم در هرات.»

حضرت فرمودند: «عبای خود را به صورتت بپوشان.»

آنگاه حضرت دست اباصلت را گرفت و در یک لحظه و با یک گام او را به هرات و آغوش خانواده‌اش رسانید و فرمود: «دیگر مأمون به تو دسترسی نخواهد داشت و ناگهان از چشم اباصلت پنهان و غایب شد.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۴۹ – الخرائج و الجرائح، راوندی، ص ۳۲۱.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

نجات از مرگ حتمی توسط معجزه ی حضرت

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرموده است: کسی که بر مرکب شهوات خویش سوار است و خودسرانه می‌تازد هرگز از لغزش و سقوط رهایی نخواهد داشت.

روایت شده است که روزی حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام در مسجد نشسته بود که مرد پیری از در وارد شد و گفت: یا امام! صد جان من فدای تو باد، صد سال عمر کرده‌ام و از ثمره شجره به جز یک فرزند، دیگر هیچ ندارم. امروز والی شهر او را گرفته و می‌خواهد او را از کوه بیندازد. فرمود: تقصیر پسر تو چیست؟ گفت: نزد والی گفته‌اند که از جمله دوستان اهل بیت محمد و علی است و تولا و محبت با فرزندان ایشان دارد. حضرت فرمود: از من چه می‌خواهی؟ گفت: ای امام! پسر دیگری ندارم و تحمل دوری او را ندارم. حضرت فرمود: او را به خدا بسپار. پیرمرد چون این سخن را از امام شنید، از فرزند خود قطع امید نمود و بیرون آمد و به خانه رفت. آن مرد پیرزنی داشت که مادر آن پسر بود. احوال فرزند خود را پرسید. مرد تمامی احوال را برای او نقل کرد و گفت: به خدمت امام محمد تقی علیه‌السلام رفتم و این واقعه را به عرض آن حضرت رساندم. آن حضرت نیز در باب خلاصی او چیزی نگفت که باعث امیدواری ما باشد. پیرزن از شنیدن این سخنان فریاد و فغان برآورد و خود را بر زمین زد و بیهوش گردید، چون به هوش آمد، بار دیگر احوال فرزندش را پرسید و باز بیهوش شد. پس تمامی مردان و زنان آن محله جمع شده و آنها را دلداری می‌دادند. اما چون پسر را بر کوه بردند که بیندازند، پسر شروع به گریه و زاری نمود و از حضرت امام محمد تقی و آباء معصوم او کمک خواست و گفت: ای امیرالمؤمنین و امام المتقین علیه‌السلام به خاطر دوستی تو و اولاد تو امروز مرا می‌کشند و من می‌دانم که هر کس را به خاطر محبت به شما بکشند، درجه‌ی شهدا را دارد. اما پدر و مادر پیری دارم که کسی نیست آبی به دستشان بدهد و متکفل خدمات ضروری ایشان گردد و از کسب و کار مانده‌اند و بر در مرگ نشسته و تاب مصیبت ندارند. به حق تو و ولایت امام زمان امام محمد تقی علیه‌السلام را که مرا از این ورطه خلاص کن. هنوز در حال گفتن این سخن بود که ناگاه دو نفر از آسمان پیدا شدند و گفتند: ای پسر! چه اتفاقی افتاده که مضطربی و گریه می‌کنی؟ پسر ماجرای خود را بیان نمود، چون سخن پسر تمام شد. یکی از آن دو نفر دست دراز کرد و کمر پسر را گرفت و از زمین بلند کرد و در آسمان ناپدید شد و آن دیگری دست دراز کرده والی را برداشت به جای پسر نگهداشت تا او را بیندازد. والی هر چه فریاد زد که من والی‌ام، موکلان از او قبول نمی‌کردند، زیرا که به قدرت حقتعالی و معجزه امام محمد تقی علیه‌السلام صورت او تغییر کرده بود و به عینه لباس پسر را در تن والی می‌دیدند، پس خواهی نخواهی والی را از کوه انداختند تا پاره پاره شد.

بعد آن دو نفر با پسر به خدمت امام محمد تقی علیه‌السلام آمدند و شرف ملازمت آن سرور را درک نمودند. حضرت بر سر سجاده عبادت حضرت رب العزهٔ نشسته بود که آن دو تن آمدند و سلام کردند و پسر را به خدمت آن حضرت آوردند. حضرت

فرمود: جزاکمالله خیرا، ای فرشتگان! باید هر جا دوستی از دوستان ما، که در مهلکه گرفتار باشند اعانت و همراهی کنید و ایشان را از بلا و آفتها نجات دهید. فرشتگان گفتند: ما سه هزار فرشته‌ایم که از نور ولایت آباء گرام شما آفریده شده‌ایم و کار ما این است که در هر جایی از عالم برای دوستی از دوستان شما رنجی یا آفتی روی دهد برای کمک به او حاضر شویم و در یاری او بکوشیم. پس فرشتگان آن حضرت را دعا کرده و متوجه آسمان شدند. بعد آن حضرت به پسر فرمود که اکنون به خانه خود باز گردد که پدر و مادرت به مصیبت تو مشغولند. پسر برای آن حضرت دعا کرد و راهی منزل خود شد.

چون به در خانه رسید صدای گریه و زاری شنید. پس به داخل خانه رفت و پدر و مادرش را دید که جامه‌ها چاک داده و صورتها خراشیده و در میان خاك و گل در غم او نشسته‌اند. چون آنها فرزند خود را زنده دیدند، تعجب نموده و از شدت خوشحالی بیهوش شدند. چون به هوش آمدند، پسر را در کنار گرفته و شادی می‌کردند و حمد و ثنای واجب الوجود به جای می‌آوردند. بعد ماجرا را از پسر پرسیدند. پسر تمامی احوالات گذشته را برای آنها نقل نمود و محبت امام محمد تقی علیه‌السلام و سایر ائمه معصومین علیه‌السلام در دلهایشان افزوده شد.

بلی خوشا به حال جمعی از شیعیان که در زمان حضور هر یک از ائمه، هر کدام از ایشان به غم و درد و مصیبتی مبتلا می‌شدند، به مجرد توسل به جناب مقدس ایشان، رفع تمام غمها و المهای ایشان می‌شد و دردهای ظاهر و باطنشان به صحت و سرور مبدل می گردید.

نقل است که سیدی از سادات مدینه، عاشق کنیزی شده بود، چنان چه آرام و قرار نداشت و قدرت خرید آن کنیز را هم نداشت. روزی به خدمت امام محمد تقی علیه‌السلام آمد و عرض حال خود کرد. حضرت هیچ نفرمود. روز بعد آن سید شنید که آن کنیز را فروخته‌اند. از شنیدن این خبر بسیار مضطرب گردیده و گریه و زاری آغاز نمود و بی تابانه به خدمت آن حضرت آمد و شرح حال خود و خواهش خود را هم به خدمت حضرت عرض نمود. حضرت فرمود: بیا با هم برای گردش به باغی که در این حوالی داریم برویم شاید که ساعتی در آن باغ مشغول شوی و غم را از دل بیرون کنی. پس در خدمت آن حضرت به باغ رفتند. چون به در باغ رسیدند حضرت دید که گریه بر آن سید فشار آورده است. از او پرسید اگر می‌دانستی که کنیز را چه کسی خریده است، چاره‌ای برای تو می‌اندیشیدم. سید از شدت غم و درد، بغض گلویش را می‌فشرد و نتوانست به حضرت پاسخ دهد. پس حضرت به سایر رفقا فرمود: شما بر در این باغ توقف کنید تا من بیایم. بعد دست سید را گرفت به اتفاق وارد باغ شدند. سید باغی دید در نهایت خرمی و شادابی و نهایت وسعت و بزرگی و عمارتهای بسیار نیکو و فرشهای بسیار پاکیزه در آن گسترده‌اند. و کنیزی در کمال زینت و زیور و در نهایت حسن و وجاهت در گوشه‌ی آن عمارت نشسته است. سید با دیدن آن کنیز چشم خود را گرفت. حضرت فرمود: چشم باز کن که تو به این کنیز محرمی و او به تو محرم است. چون سید درست نگاه کرد، مطلوب خود را دید، بسیار تعجب نموده متحیر گردید و نمی‌دانست که آنرا چه می‌بیند در خواب است یا در بیداری. پس حضرت او را به حجره‌ی دیگر برد که جمیع مایحتاج از خوردنی و نوشیدنی مهیا بود و بعد حضرت فرمود: این کنیز و این باغ و آن چه در آن است، همه متعلق به توست و با آن سید خداحافظی کرده و به خانه خود تشریف شریف ارزانی داشت و آن سید را در آن عیش و عشرت گذاشت.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

نشانی فرستنده و گیرنده نامه ها توسط حضرت

حضرت امام جواد علیه‌السلام فرمود: سه چیز بنده را به خشنودی خداوند می‌رساند، آمرزش خواستن زیاد، تواضع، صدقه بسیار.

داود بن ابوالقاسم جعفری روایت می‌کند که سه کاغذ به من داده بودند که به سه نفر بدهم و عنوان آن کاغذها نوشته نشده بود و من غمگین بودم که آیا چه کنم و نمی‌دانستم که هر یک از کیست و به چه کسی باید داد. در آن اثنا به خدمت حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام رسیدم. فرمود که آن کاغذها را بیرون بیاور و هر یک را فرمود که از فلانی است و برای فلانی نوشته شده است و کاغذ سوم را فرمود که سیصد دینار هم داده است که به فلان شخص از بنی اعمامش بدهی، خواهد گفت: کسی را به من نشان بده که فلان متاع را برای من بخرد. به او نشان بده. چون به آن مرد برخوردم و زر را به او دادم، همان خواهش را از من کرد و من به او خدمت کردم. او روایت می‌کند که همچنین در اثنای راه شترداری به من التماس کرده بود که اجازه بگیر که من به خدمت آن حضرت برسم تا مطلبی که دارم، عرض نمایم. چون به خدمت آن حضرت رسیدم، سفره در میان بود و فرصت نشد که خواهش شتردار را عرض کنم. در اثنای طعام خوردن حضرت به خادمی فرمود: برو فلان شتردار را که در فلان مکان آمده، بطلب که مطلبی دارد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

نامه ای در دل شب

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: چگونه تباهی به کسی برسد در حالی که خدا ضامن اوست و چگونه رهایی یابد کسی که خدا در تعقیب اوست.

کشی در کتاب رجال از مردی از اصحاب ما به نام ابوزنبیه نقل می‌کند که گفت: ما هفت نفر بودیم. در زمان حضرت جواد علیه‌السلام در بغداد حجره‌ای گرفتیم. عصر یک روز یکی از ما بیرون رفت و شب نیامد. در دل شب نامه‌ای از آن حضرت رسید که رفیق خراسانی شما سر بریده در نمدی پیچیده و در فلان مزبله افتاده است. بروید و با فلان چیز و فلان چیز او را مداوا کنیم، خوب می‌شود.

رفتیم و او را همان جا و به همان نحو یافتیم و با آنچه حضرت فرموده بود او را مداوا کردیم و خوب شد.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

نور وجود حضرت

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: غرور و خودپسندی باعث به تأخیر انداختن توبه است.

از عسکر غلام حضرت جواد علیه‌السلام نقل شده که گفت: خدمت مولایم رفتم و حضرت در وسط ایوانی که ده ذرع در ده ذرع بود نشسته بود. پس با خود گفتم: چقدر رنگ آقایم گندمگون و بدنش سفید است؟ به خدا قسم! هنوز کلامم تمام نشده بود که (نور) بدن مبارکش تمام فضای ایوان را در عرض و طول گرفت. پس دیدم که رنگ مبارکش سیاه شد، بعد سفید و سرخ و سبز شد و دوباره به حال اول و صورت اولی و رنگ قبلی برگشت.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

نفرین امام جواد در حق دشمنانش

راوندی آورده است:

از ابن أورمه روایت شده که گفت: همانا معتصم (خلیفه عباسی)، گروهی از وزیران خود را فرا خواند و گفت: برای من و بر علیه محمد بن علی بن موسی علیه السلام، به دروغ و تزویر گواهی دهید و بنویسید که او، قصد دارد بر علیه من خروج نماید؛ سپس حضرت را دعوت کرد و به او گفت: همانا، قصد داری بر علیه من، سر به شورش برداری.

حضرت فرمود: به خدا سوگند! هیچ اقدامی در این مورد، نکرده ام.

معتصم گفت: فلانی و فلانی و فلانی، بر علیه تو گواهی می دهند و آنها را حاضر نمودند.

آنها گفتند: آری، ما این نوشته ها را، از بعضی غلامان شما گرفته ایم.

راوی گفت: معتصم، در پذیرایی نشسته بود و امام جواد علیه السلام، دست خود را بلند کرد و فرمود: خدایا! اگر اینان، به من دروغ می بندند، به عقوبت بگیرشان.

راوی گفت: ما، اطاق پذیرایی را می دیدیم که چگونه، به تلاطم افتاد و به جلو و عقب حرکت می کرد و چون یک نفر از آنها، برمی خاست، تعادلش بهم می خورد و می افتاد؛ پس معتصم عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من از کاری که کردم، توبه می کنم؛ از پروردگارت درخواست کن تا اتاق پذیرایی را، آرام و بی حرکت سازد.

پس حضرت گفت: خدایا اتاق پذیرایی را از حرکت باز ایستادن؛ در حالی که می دانی اینان دشمنان تو و دشمنان من اند؛ پس آرام گرفت. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج و الجرائح ۲: ۶۷۰ ح ۱۸.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نفرین امام جواد در حق آل فرج

کلینی نقل کرده است:

از محمد بن سنان روایت شده که گفت: بر امام هادی علیه السلام داخل شدم که حضرت فرمود:

ای محمد! آیا برای آل فرج، اتفاقی افتاده است؟

به حضرت عرض کردم: عمر (بن فرج) مرد؛ پس حضرت فرمود: الحمدالله (حمد و ستایش از آن خدای متعال است) تا آنجا که شمردم این جمله را، بیست و چهار مرتبه تکرار فرمود؛ پس عرض کردم: سرور من! اگر می دانستم که این خبر، خوشحالتان می کند، هر آینه صبح زود پا برهنه و دوان دوان خدمتتان می رسیدم.

حضرت فرمود: ای محمد! آیا می دانی آن ملعون، به پدرم امام جواد علیه السلام چه گفته است؟

راوی گفت: عرض کردم: نمی دانم؛ حضرت فرمود: راجع به موضوعی، پدرم با او سخن می گفت، و او در جواب گفت: تو را

مست می پندارم! پس پدرم فرمود: خدایا! اگر تو می دانی که من، برای خشنودی تو روزه گرفته ام؛ مزه غارت و ذلت اسارت را به او بچشان؛ پس به خدا سوگند! روزگار سپری نگشت تا اینکه مال و دارایی اش به غارت رفت و خودش به اسارت در آمد و اکنون نیز به هلاکت رسید – خدایش رحمت نکند – و به تحقیق خدای متعال (دعای امام جواد علیه السلام را) بر او غالب و چیره کرد و او، همواره دوستانش را بر دشمنانش چیره و غالب می سازد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۴۹۶ ح ۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ مترجم مسلم صاحبی؛ شرکت چاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

نفرین آن حضرت بر ابی‌الخطاب

علی بن مهزیار گوید : از امام جواد علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود : هنگامیکه نام ابوالخطاب نزد ایشان برده شد :

خداوند ابی‌الخطاب و اصحاب او را لعنت کند، و از رحمتش دور دارد، و شک کنندگان و هر که در این امر توقف کند و در آن شک کند را لعنت نماید.

سپس فرمود : این ابوالغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی‌هاشم هستند که زندگیشان از طریق یاد نمودن ما می‌گذشت اما اکنون مردم را به سوی چیزی که ابوالخطاب می‌خواند فرامی‌خوانند.

خداوند ابوالخطاب را لعنت کند، و آنان را همراه او لعنت کند و هر کس را که کردارشان را پذیرفته نیز لعنت نماید.

ای علی از لعنت کردن آنان هراسی نداشته باش، خداوند ایشان را لعنت کند، به درستی که خداوند آنان را لعنت کرده، سپس فرمود : پیامبر می‌فرماید : هر که از لعنت کردن کسی که خداوند او را لعنت کرده احساس گناه کند پس لعنت الهی بر او باد.

دعاؤه علی ابی‌الخطاب

عن علی بن مهزیار قال : سمعت اباجعفر علیه‌السلام یقول : و قد ذکر عنده ابوالخطاب :

لعن الله اباالخطاب، و لعن اصحابه، و لعن الشاکین فی لعنه، و لعن من قد وقف فی ذلک و شک فیه.

ثم قال : هذا ابوالغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی‌هاشم استأکلوا بنا الناس، و صاروا دعاۀ یدعون الناس الی ما دعا الیه ابوالخطاب :

لعنه الله، و لعنهم معه، و لعن من قبل ذلک منهم.

یا علی لا تتحرجن من لعنهم، لعنهم الله، فان الله قد لعنهم، ثم قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من تأثم ان یلعن من لعنه الله فعلیه لعنۀ الله.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

نفرین آن حضرت بر همسرش

روایت شده که همسرش با شاخه‌ی انگوری که نوزده حبه داشت آن حضرت را مسموم کرد، و امام انگور را دوست می‌داشت، و هنگامی که امام انگورها را خورده همسرش گریست، امام فرمود : چرا می گریی خداوند تو را به فقری مبتلا کند که قابل جبران نباشد و به بلائی که پوشیده نشود.

و در روایتی آمده که فرمود :

خداوند تو را به بلائی مبتلا سازد که دوائی نداشته باشد.

دعاؤه علی امرأته

روی ان امرأته سمته فی عنب، و کان تسع عشرهٔ حبهٔ، و کان یحب العنب، و لما أکله بکت، فقال : لم تبکین، لیضربنک الله بفقر لا تجبر و بلاء لا تستر.

و فی روایهٔ :

أبلاک الله بداء لا دواء لها.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

نفرین آن حضرت بر دشمنش

ابن‌سنان گوید : بر امام هادی علیه‌السلام داخل شدم فرمود : ای محمد برای خاندان فرج امری حادث شده است؟ گفتم : عمر مرد، فرمود : خدای را بر این امر سپاس می گویم، شمردم بیست و چهار بار خدای را سپاس گفت، سپس فرمود : آیا نمی‌دانی که آن ملعون چه چیز به پدرم گفت؟ گفتم : نه، فرمود : در مورد چیزی با آن حضرت گفتگو کرد، و به امام گفت : گمان می کنم مست باشی، پدرم گفت :

خدایا! اگر می‌دانی که امروز برای تو روزه گرفته‌ام به او طعم دزدیدن مال و ذلت و اسارت را بچشان.

پس سوگند به خدا زمانی نگذشته بود تا اینکه اموالش و آنچه داشت به سرقت رفت، آنگاه اسیر گردید، و به همان حالت مرد.

دعاؤه علی عدوه

عن ابن‌سنان قال : دخلت علی ابی‌الحسن علیه‌السلام فقال : یا محمد حدث بآل فرج حدث؟ فقلت : مات عمر، فقال : الحمدلله علی ذلک، احصیت له اربعا و عشرین مرهٔ، ثم قال : او لا تدری ما قال لعنه الله لمحمد بن علی ابی؟ قال : قلت : لا، قال علیه‌السلام : خاطبه فی شیء فقال : اظنک سکران، فقال ابی :

اللهم ان کنت تعلم انی امسیت لک صائما، فاذقه طعم الحرب و ذل الاسر.

فوالله ما ان ذهبت الایام حتی حرب ماله و ما کان له، ثم اخذ اسیرا، فهو ذا مات.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

نفرین دیگر آن حضرت بر دشمنش

از ابن‌اورمه روایت شده که گفت : معتصم عده‌ای از وزرایش را خواست و گفت : بر علیه محمد بن علی علیهماالسلام شهادت

دروغ بدهید و بنویسید که می‌خواسته خروج کند، آنگاه امام را فراخواند و گفت : تو می‌خواستی علیه من خروج کنی، فرمود : سوگند به خدا که در این زمینه کاری نکرده‌ام، گفت : فلانی و فلانی و فلانی علیه تو شهادت داده‌اند، و آنان را حاضر کردند و گفتند : آری، این نوشته‌ها را از یکی از غلامانت گرفته‌ایم، آن غلام در یکی از اتاقها نشسته بود.

امام دستهایش را بلند کرد و فرمود :

خدایا! اگر علیه من دروغ گفتند آنان را بگیر.

راوی گوید : به آن اتاق نگریستم که چگونه در حرکت و نوسان بوده و هر زمان یکی از آنان برمی‌خاست بر زمین می‌افتاد، معتصم گفت : ای پسر رسول خدا من از آنچه کرده‌ام به سوی خدا توبه می‌کنم از خدایت بخواه که آن را ساکن نماید، امام فرمود :

خدایا! آن را ساکن گردان، و تو می‌دانی که آنان دشمنان تو و دشمنان من هستند.

پس اتاق از حرکت ایستاد.

دعاؤه علی عدوه

روی عن ابن‌اورمة انه قال : ان المعتصم دعا بجماعة من وزرائه فقال : اشهدوا لی علی محمد بن علی بن موسی علیهم‌السلام زورا، و اکتبوا انه اراد ان یخرج، ثم دعاه فقال : انک اردت ان تخرج علی، فقال : والله ما فعلت شیئا من ذلک، قال : ان فلانا و فلانا و فلانا شهدوا علیک، و احضروا، فقالوا : نعم هذه الکتب اخذناها من بعض غلمانک، قال : و کان جالسا فی بهو.

فرفع ابوجعفر علیه‌السلام یده فقال :

اللهم ان کانوا کذبوا علی فخذهم.

قال : فنظرنا الی ذلک البهو کیف یزحف و یذهب و یجیء، و کلما قام واحد وقع، فقال المعتصم : یابن رسول الله انی تائب مما فعلت فادع ربک ان یسکنه، فقال :

اللهم سکنه، و انک تعلم انهم اعداؤک و اعدائی.

فسکن.

منبع: صحیفه امام جواد(ع)؛ جواد قیومی اصفهانی ؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

و

ویژگی های امام مهدی

نعمانی آورده است:

از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: هر آینه من، امیدوارم شما قائم آل محمد باشید که زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از اینکه آکنده از ظلم و جور شده باشد.

حضرت فرمود: ای ابوالقاسم! هیچ یک از ما نیست، مگر اینکه قیام کننده به فرمان خدای متعال و هدایتگر به دین خداست، اما آن قائمی که خدای متعال زمین را به دست او، از کافران و ملحدان، پاک می سازد و آکنده از عدل و دادش می سازد، همان کسی است که تولدش از مردم نهان و شخصش از آنان پنهان و بردن نامش برایشان، حرام است و او، هم نام و هم کنیه ی رسول خداست و زمین برایش در هم پیچیده و هموار می شود و هر مشکلی برایش آسان می گردد و از اصحاب و یارانش، سیصد و سیزده نفر، به

شمار شرکت کننده گان در جنگ بدر، از اطراف زمین بر گرد او می آیند و این، گفته ی خدای متعال است: (این ما تکونوا یأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر) [۱] «هر کجا باشید، خدای متعال شما را گرد می آورد، همانا خداوند بر هر کاری قادر و تواناست.».

وقتی این تعداد از افراد مخلص گرد حضرت جمع شدند خدای متعال حکمش را آشکار می سازد، چون بیعت با وی به کمال رسید یعنی ده هزار مرد با او بیعت کردند، با اذن خدای متعال خروج می کند و مرتب دشمنان خدا را می کشد تا خدای متعال راضی و خشنود گردد.

عبدالعظیم گفت: عرض کردم: چگونه متوجه می شود که خدای متعال، راضی شده است؟ فرمود: خدای متعال، رأفت و رحمت در دلش می افکند و چون داخل مدینه شود، لات و عزی (اولی و دومی) را از گور بیرون می کشد و آتششان می زند. [۲] .

نعمانی آورده است:

از داود بن قاسم جعفری روایت شده که گفت: خدمت امام جواد بودیم که حرف سفیانی به میان آمد، از جمله مضمون روایتی که خروج او را قطعی شمرده است، به امام جواد علیه السلام عرض کردم: آیا در کار حتمی، برای خداوند بدا حاصل می شود؟

فرمود: آری، به حضرت عرض کردیم: بیم آن داریم که در قیام قائم، برای خداوند بدا حاصل گردد.

حضرت فرمود: همانا قیام قائم «میعاد» است و خداوند، وعده های خود را تغییر نمی دهد.[۳] .

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: گویا قائم آل محمد را می بینم که در روز عاشورا که شنبه است، میان رکن و مقام ایستاده است و جبرئیل امین پیش روی حضرت ندا می دهد: برای خدا بیعت کنید، پس زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. [۴] .

شیخ صدوق آورده است:

عبدالعظیم حسنی در روایتی گفت: بر آقا و مولایم امام جواد علیه السلام، وارد شدم و می خواستم راجع به قائم از او سؤال کنم که آیا قائم، همان مهدی علیه السلام است یا نه؟

حضرت قبل از سؤال من، شروع به جواب کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! همانا قائم ما، همان مهدی است که واجب است در روزگار غیبت، منتظرش بمانند و در ظهورش، فرمانبرداری اش کنند و او، سومین فرد از فرزندان من است، سوگند به آن خدایی که حضرت محمد را به پیامبری برانگیخت و ما را به امامت مخصوص فرمود، اگر از دنیا باقی نماند، جز یک روز، هر آینه خداوند آن را طولانی خواهد کرد تا قائم ما ظهور کند و زمین را از عدل و داد آکنده سازد، چنانکه از ظلم و جور، پر شده باشد و خدای متعال البته در یک شب، کار او را سامان می دهد، چنانکه کار موسای کلیم را سامان، بخشید، هنگامی که رفت تا برای خانواده ی خود آتش بیاورد و رسول و نبی مراجعت نمود.

سپس فرمود: برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بقره ۲: ۱۴۸.

[۲] اکمال الدین: ۳۷۷ ح ۲.

[۳] الغیبه: ۳۰۲ ح ۱۰.

[۴] الغیبه: ۴۵۳ ح ۴۵۹.

[۵] اکمال الدین: ۳۷۷ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ورود از درب بسته و رفع جنازه

مرحوم شیخ صدوق و طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت هروی حکایت نمایند:

چون حضرت ابوالحسن، علی بن موسی الرضا علیهماالسلام توسط مأمون عباسی به وسیله‌ی انگور زهرآلود مسموم شده و به منزل مراجعت نمود، طبق دستور حضرت درب‌ها را بسته و قفل کردم و غمگین و گریان گوشه‌ای ایستادم.

ناگاه جوانی خوش سیما - که از هر کس به امام رضا علیه‌السلام شبیه‌تر بود - وارد حیاط منزل شد، با حالت تعجب و حیرت‌زده جلو رفتم و اظهار داشتم: چگونه وارد منزل شدی؛ و حال آن که درب منزل بسته و قفل بود؟

جوان در پاسخ فرمود: آن کسی که مرا در یک لحظه از شهر مدینه به این جا آورده است، از درب بسته نیز داخل می گرداند.

گفتم: شما کیستی و از کجا آمده‌ای؟

فرمود: ای اباصلت! من حجت خدا و امام تو هستم، من محمد فرزند مولایت، حضرت رضا علیه‌السلام می‌باشم.

و سپس آن حضرت مرا رها نمود و به سوی پدرش رفت؛ و نیز به من دستور داد که همراه او بروم، پس چون وارد اتاق شدیم و چشم امام رضا علیه‌السلام به فرزندش افتاد، او را در آغوش گرفت و به سینه‌ی خود چسبانید و پیشانیش را بوسید.

ناگاه حضرت با حالت ناگواری بر زمین افتاد و فرزندش، امام جواد علیه‌السلام او را در آغوش گرفت؛ و سخنی را زمزمه نمود که من متوجه آن نشدم.

بعد از آن، کف سفیدی بر لب‌های امام رضا علیه‌السلام ظاهر گشت و سپس فرزندش دست خود را درون پیراهن و سینه‌ی پدر کرد و ناگهان پرنده‌ای را شبیه نور بیرون آورد و آن را بلعید و حضرت رضا علیه‌السلام جان به جان آفرین تسلیم نمود.

پس از آن، امام محمد جواد علیه‌السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای اباصلت! بلند شو و برو از انباری - پستو، صندوقخانه - تختی را با مقداری آب بیاور.

عرض کردم: ای مولای من! آن جا چنین چیزهائی وجود ندارد.

فرمود: به آنچه تو را دستور می‌دهم عمل کن.

پس چون وارد آن انباری شدم، تختی را با مقداری آب که مهیا شده بود برداشتم و خدمت حضرت جواد علیه‌السلام آوردم و خود را آماده کردم تا در غسل و کفن آن امام مظلوم کمک کنم.

ناگاه امام جواد علیه‌السلام فرمود: کنار برو، چون دیگری کمک من می کند، و سپس افزود: وارد انباری شو و یک دستمال بسته که درون آن کفن و حنوط است، بیاور.

وقتی داخل انباری شدم بسته‌ای را - که تا به حال در آن جا ندیده بودم - یافتم و محضر امام جواد علیه‌السلام آوردم.

پس از آن که حضرت جواد علیه‌السلام پدرش سلام الله علیه را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند، به من خطاب نمود و اظهار داشت: ای اباصلت! تابوت را بیاور.

عرضه داشتم: فدایت گردم، بروم نزد نجار و بگویم تابوتی را برایمان بسازد.

حضرت فرمود: برو داخل همان انباری، تابوتی موجود است، آن را بردار و بیاور.

وقتی داخل آن انباری رفتم، تابوتی را که تاکنون ندیده بودم حاضر یافتم، پس آن را برداشتم و نزد حضرت آوردم؛ و امام جواد علیه‌السلام پدر خود را درون آن نهاد.

در همین لحظه، ناگهان تابوت به همراه جنازه از زمین بلند شد و سقف اتاق شکافته گردید و تابوت بالا رفت، به طوری که دیگر من آن را ندیدم.

به آن حضرت عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! اکنون مأمون می‌آید، اگر جنازه را از من مطالبه نماید، چه بگویم؟

فرمود: ساکت و منتظر باش، به همین زودی مراجعت می‌نماید.

و سپس افزود: هر پیامبری، در هر کجای این عالم باشد، هنگامی که وصی و جانشین او فوت می‌نماید، خداوند متعال اجساد و ارواح آن‌ها را به یکدیگر می‌رساند.

در بین همین فرمایشات بود، که دو مرتبه سقف شکافته شد و جنازه به همراه تابوت فرود آمد.

امام جواد علیه‌السلام جنازه را از داخل تابوت بیرون آورد و روی زمین به همان حالت اول قرار داد و فرمود: ای اباصلت! اینک برخیز و درب منزل را باز کن.

پس هنگامی که درب منزل را باز کردم، مأمون به همراه عده‌ای از اطرافیان خود با گریه و فغان وارد شدند؛ و پس از آن که مأمون لحظه‌ای بر بالین جنازه نشست، دستور دفن حضرت را صادر کرد و تمام آنچه را که حضرت وصیت کرده بود، یکی پس از دیگری انجام گرفت.

پس از پایان مراسم دفن، یکی از وزراء، به مأمون گفت: علی بن موس الرضا علیهماالسلام با این کار که آبی در قبر نمایان شد و سپس ماهی‌های ریزی آمدند و بعد از آن ماهی بزرگی ظاهر گشت و آن ماهیان کوچک را بلعید، خبر می‌دهد که حکومت شما نیز چنین است که شخصی از اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیه می‌آید؛ و شماها را نابود می‌گرداند.

و مأمون حرف او را تصدیق کرد.

پس از آن، مأمون دستور داد تا مرا زندانی کردند و چون یک سال از زندان من گذشت، خیلی اندوهناک شدم و از خداوند متعال خواستم که برایم راه نجاتی پیدا شود.

پس از گذشت زمانی کوتاه، ناگهان امام محمد جواد علیه‌السلام وارد زندان شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آمدیم؛ و بعد از آن به من فرمود: ای اباصلت! نجات یافتی، برو که دیگر تو را پیدا نخواهند کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] أمالی شیخ صدوق: ص ۵۲۷ - ۵۲۹، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام: ج ۲، ص ۲۴۳، اعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۸۳.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

وساطت برای رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی، کلینی و دیگر بزرگان آورده‌اند:

در اوایل خلافت معتصم عباسی، شخصی از اهالی سجستان به همراه امام محمد جواد علیه‌السلام و نیز عده‌ای دیگر، راهی مکه‌ی معظمه گردید.

شخص سجستانی گوید: در بین راه، جهت استراحت در محلی نشسته بودیم و سفره‌ی غذا پهن بود، ما با عده‌ای از افراد مختلف

مشغول خوردن غذا گشتیم.

من به حضرت خطاب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، در شهر ما شخصی از دوستان و محبان شما، از طرف حکومت، مسئول امور مردم می‌باشد.

مالیات زیادی را بر من مقرر کرده است که بپردازم، در حالی که من توان پرداخت آن را ندارم، چنانچه ممکن باشد نامه‌ای برایش بنویسید تا ملاحظه‌ی حال مرا نماید و تخفیفی دهد؟

امام علیه‌السلام فرمود: او را نمی‌شناسم.

عرض کردم: ای سرورم! او از دوستان و علاقه‌مندان به شما اهل بیت عصمت و طهارت می‌باشد؛ و من مطمئن هستم که نامه‌ی شما سودمند خواهد بود.

و چون سخن و تقاضای من به اتمام رسید، حضرت قلم و کاغذی را در دست مبارك خود گرفت و این عبارت را نگاشت:

به نام خداوند بخشاینده‌ی مهربان، حامل نامه از جنابعالی و نیز از عقیده‌ات تعریف و تمجید کرد، توجه داشته باش که خوشبختی تو در گرو رفتار و کردارت می باشد؛ بنابراین، سعی کن نسبت به دوستان و هم نوعان خود دلسوز باشی، همانا خداوند متعال فردای قیامت تو را در مقابل اعمال و کردارت مؤاخذه و مورد بازجوئی قرار می‌دهد.

بعد از آن نامه را امضاء نمود و تحویل من داد.

پس از آن که وارد سجستان شدم و نامه‌ی حضرت را به والی - که به نام حسین بن عبدالله نیشابوری معروف بود - دادم، او نامه را گرفت و بوسید و بر چشم خود نهاد و سپس آن را گشود و خواند و به من خطاب کرد و گفت: خواسته‌ات چیست؟

گفتم: مأمورین شما مالیات سنگینی بر من بسته‌اند و توان پرداخت آن را ندارم.

سپس دستور داد: مالیات را از من بردارند و چون سخت در مضیقه بودم نیز مبلغی را لطف کرد. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الأحکام: ج ۶، ص ۳۳۴، ح ۹۲۶، کافی: ج ۵، ص ۱۱۱، ح ۶، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۸۶، ج ۲.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

وقوع زلزله با دعای امام جواد

قطب راوندی نقل کرده: معتصم امام جواد علیه السلام را به بغداد دعوت کرد و دنبال بهانه ای بود که آن حضرت را مورد شکنجه و آزار قرار دهد، روزی برخی از وزرا را خواست و گفت استشهادی تهیه کنید که محمد تقی علیه السلام قصد خروج و قیام دارد و اگر به دروغ هم باشد جمعی شهادت دهند و امضاء کنند، پرونده سازی شروع و استشهاد تنظیم گردید، وقتی به اصطلاح قضایی پرونده تکمیل و کیفرخواست صادر شد قرار گذاشتند که امام را احضار کرده و به او بگویند شما قصد شورش داری چون انکار کرد شاهدان دروغین بیایند و شهادت دهند.

مراحل طی شد و پرونده ای ساختند که جمعی از مدینه و حجاز نوشته اند که محمد تقی ابن الرضا علیهماالسلام قصد خروج دارد و برای این کار سلاح و پول فراوانی تهیه کرده و تعدای از درباریان هم از ماجرا اطلاع دارند.

معتصم آن حضرت را خواست و گفت یابن الرضا مگر تو قصد خروج و قیام داری؟

امام فرمود: به خدا قسم این فکر هرگز در خاطرم خطور نکرده زیرا علم ما نشان می دهد که چنین زمانی نخواهد آمد و من هم

چنین فکر نکرده ام معتصم گفت نـامه هـا و استشـهادات هست و فلاـن و فلاـن هم شـهادت می دهنـد. فرمـود: آنهـا را حاضـر کنید معتصم پرونـده سـازان را حاضـر سـاخت و آنان با کمال گسـتاخی گفتنـد: آری نوشـته ای که خروج می کنی و ما این نامه ها را از غلامان و بستگان تو گرفته ایم که سند قطعی در پرونده است.

راوی گوید: حضـرت جواد علیه السلام در ایوان قصر نشسته بود یک طرف دیگر آن شاهدان دروغ پرداز و پرونده ساز قرار داشتند در این حال که نسبت دورغ به امام دادند حضـرت جواد علیه السـلام سر به آسمان بلند کرد دعائی خواند ناگهان همچون گهواره، زمین تکـان خورد و معتصم و وزرای او بر خود لرزیدنـد و به التمـاس افتادنـد هر یـک از آنهـا می خواست فرار کنـد تا از جا برمی خاستند به رو می افتادند.

دیگر قدرت بلند شدن نداشتند همه حضار مضطرب شدند و پریشان، معتصم خود در حیرت اضطراب بود گفت: یابن رسول الله من توبه کردم آنها را هم ببخش این در واقع یک صحنه سازی بیش نبود دعا کن خداوند این جنبش و زلزله را ساکت و ساکن گرداند و این مردم نابخرد را هم ببخش و از تقصیر آنان بگذر. حضـرت جواد علیه السلام سر به آسمان بلند کرد دعائی خواند عرض کرد پروردگارا، تو میدانی این طبقه‌ی ضاله دشمنان تو و دشمنان من هستند از اینها درگذر، پس زلزله فرو نشست.

منبع: زندگانی امام جواد؛ حسین ایمانی یامچی؛ مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البیت(ع).

وقوع زلزله به دعای امام جواد

قطب راونـدی نقـل می‌کنـد: معتصم، امام جواد علیه‌السـلام را به بغـداد دعوت کرد و بهانه‌ای می‌خواست که آن حضـرت را آزار و شکنجه دهد.

روزی برخی از وزراء را خـواست و گفـت: استشـهادی تهیـه کنیـد که محمـد تقی قصـد خروج دارد؟ و اگر به دروغ باشـد، جمعی شهادت دهند و امضا کنند.

در حقیقت یک پرونده‌سازی نمودند که از استشـهاد و قطعنامه‌های روز درست و تشکیل شد. وقتی نوشتید که محمد تقی ابن الرضا علیه‌السلام قصد خروج دارد، قهرا او را احضار می‌کنم و او دفاع می‌کند و انکار می‌نماید، شما شهادت به صحت آن دهید و تأیید و تأکید نمائید.

قطعنامه تشـکیل و پرونـده ساخته و پرداخته شـد که جمعی از مـدینه و حجاز نوشـته‌اند که محمد تقی ابن الرضا قصد خروج دارد و برای این کار، سلاح و پولی فراوان تهیه کرده و چند نفر هم از درباریان آگاه هستند.

معتصم آن حضرت را دعوت کرد و گفت: یابن الرضا! مگر تو اراده‌ی خروج داری؟

امـام محمـد تقی علیه‌السـلام فرمود: به خـدا قسم! این فکر هرگز در خاطرم خطور نکرده، زیرا علم ما نشان می‌دهـد که چنین زمانی نخواهد آمد و من هم چنین فکر نکرده‌ام.

معتصم گفت: نامه‌ها و استشهادهایی هست که فلان و فلان هم شهادت می‌دهند.

فرمود: آنها را حاضر کنید!

معتصم اصـحاب پرونـده‌ساز را حاضـر کرد، آنـان بـا کمـال گسـتاخی گفتنـد: آری نوشـته‌ای که خروج می‌کنی و مـا این نامه را از غلامان و بستگان تو گرفته‌ایم که در پرونده سند قطعی است.

راوی خبر گویـد: حضـرت جواد علیه‌السلام در ایوان قصـر نشسـته بود و یـک طرف آن کسانی بودنـد که شـهادت به دروغ داده و پرونده‌سازی کردند. در این حال که نسبت دروغ به امام دادند، حضرت جواد علیه‌السلام سر به آسمان بلند کرد، دعائی خواند.

ناگهـان زلزله‌ای در آن نقطه‌ی مسـکونی پرونـده‌سازان افتـاد که ماننـد گهـواره زمین تکـان می‌خـورد و معتصم و وزرای او بر خود

لرزیدند و به التماس افتادند، هر یک از آنها می‌خواستند فرار کنند، تا از جا بر می‌خاستند به رو می‌افتادند، دیگر قدرت بلند شدن نداشتند، همه حضار مضطرب و پریشان شدند.

معتصم خود در حیرت و اضطرار گفت: یابن رسول‌الله! من توبه کردم، آنها را هم ببخش، این واقعه یک صحنه‌سازی بیش نبود، دعا کن خداوند این جنبش و زلزله را ساکت و ساکن گرداند و این مردم نابخرد را هم ببخشد و از تقصیر آنها بگذرد.

حضرت جواد علیه‌السلام سر به آسمان بلند کرد دعائی خواند، عرض کرد: پروردگارا! تو می‌دانی که این طبقه ضاله دشمن تو و دشمنان من هستند، من از سر تقصیر آنها گذشتم.

در این حال، فوری زلزله آرام گرفت و عمارت به جای خود باقی ماند، همه از تشویش راحت شدند. [۱] .

و بدین وسیله، قدرت و نیروی امامت را شناختند ولی در ظاهر سر تسلیم فرود آوردند، اما در باطن به خباثت نفس و دشمنی خود، همچنان ادامه می‌دادند.

پی نوشت :

[۱] خرائج: ج ۲ ص ۶۷۱.

منبع: زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه؛ حسین عماد زاده؛ حسینیه عمادزاده چاپ اول ۱۳۸۶.

ولادت شگفت

«حکیمه خاتون» دختر امام کاظم علیه‌السلام می‌گوید:

روزی برادرم حضرت رضا علیه‌السلام مرا خواست و فرمود: «ای حکیمه! امشب فرزند مبارک «خیزران» متولد خواهد شد، باید هنگام ولادتش حاضر باشی.»

من در خدمت آن حضرت ماندم. شب مرا با خیزران و زنان قابله در اطاقی تنها گذاشت و چراغی برای ما روشن کرد و خود بیرون رفت. چون او را درد زائیدن گرفت چراغ خاموش گردید. ما از خاموشی چراغ اندوهگین شدیم، ناگاه اطاق به نور وجود او روشن گردید، در حالی که آن حضرت را پرده‌ی نازکی احاطه کرده بود و نوری از آن نوزاد ساطع شد که تمام حجره را منور و روشن نمود.

در این وقت امام رضا علیه‌السلام وارد شد و نوزاد را بلند کرد و در گوش‌های او اذان و اقامه گفت و سپس در گهواره نهاد و به من فرمود:

«ای حکیمه در کنار گهواره باش.»

روز سوم دیدم حضرت جواد علیه‌السلام چشمانش را به سوی آسمان دوخت، آنگاه نظری به جانب راست و چپ خویش نمود و فرمود:

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله.»

حکیمه گوید:

من هراسان و وحشت‌زده شدم و دوان دوان به محضر امام رضا علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم: «از این نوزاد سخنانی بس شگفت شنیدم و چون حال طفل را برای امام بیان داشتم حضرت فرمود: «آنچه بعد از این، از عجایب احوال او مشاهده خواهی نمود، بیش از آن چیزی است که اکنون مشاهده کردی.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

وداع جانسوز با پدر

در همان سالی که حضرت رضا علیه‌السلام با اکراه و به دستور مأمون عازم خراسان بود همراه پسرش امام جواد علیه‌السلام برای انجام حج عمره به مکه رفتند.

«موفق» خدمتکار امام رضا علیه‌السلام می گوید:

حضرت جواد علیه‌السلام را کنار حجر اسماعیل دیدم که به راز و نیاز مشغول است. امام رضا علیه‌السلام پس از طواف وداع، نزد فرزندش آمد و فرمود: «ای محبوب دلم، برخیز!»

حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: «نمی‌خواهم از این مکان جدا شوم.»

فرمود: «چرا ای حبیب من!»

امام جواد علیه‌السلام پاسخ داد: «چگونه برخیزم با این که شما خانه‌ی کعبه را طوری وداع گفتی که گویا دیگر بازنخواهی گشت؟!»

امام رضا علیه‌السلام مجددا تقاضای خود را تکرار کرد. پس او همراه پدر برخاست و روانه شد، با آن که در آن هنگام کمتر از پنج سال داشت. [۱] .

پی نوشت:

[۱] کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، ج ۳، ص ۲۱۵.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

وداع امام رضا با کعبه و اندوه امام جواد

حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمود: بردباری جامه‌ای شایسته اندام دانشمندان است، هرگز از این جامه برهنه مباش.

علی بن عیسی در کتاب کشف الغمه از امیهٔ بن علی نقل می‌کند که گفت: سالی که حضرت رضا علیه‌السلام پس از حج به خراسان رفت در مکه خدمت حضرت بودم. حضرت جواد علیه‌السلام هم همراه پدر بود. حضرت رضا علیه‌السلام با خانه وداع می‌کرد و هنگامی که از طواف فارغ شد، به مقام ابراهیم برگشت و به نماز ایستاد. حضرت جواد علیه‌السلام بر گردن موفق (غلام خود) طواف می‌کرد. هنگامی که به حجر رسید، مدتی طولانی نشست. موفق گفت: قربانت شوم، بلند شو. فرمود: خیال برخاستن ندارم. جز این که خدا بخواهد و آثار اندوه در چهره‌اش هویدا شد. موفق خدمت حضرت رضا علیه‌السلام رفت و گفت: قربانت! محمد جواد علیه‌السلام در حجر نشسته و بلند نمی‌شود. حضرت برخاست و به آنجا آمد و فرمود: بلند شو حبیب من! حضرت جواد علیه‌السلام گفت: اراده‌ی بلند شدن از اینجا را ندارم. فرمود: چرا حبیب من! بلند شو. عرض کرد: چگونه بلند شوم، با اینکه شما

طوری با خانه وداع کردید که دیگر بر نمی گردید؟ فرمود: بلند شو پسرم! بلند شو؛ آنگاه حضرت جواد علیه‌السلام برخاست.

منبع: معجزات امام جواد؛ الله اکبرپور؛ نشر الف چاپ دوم ۱۳۸۴.

ویژگی های امام مهدی

شیخ صدوق گفته است:

از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: هر آینه من، امیدوارم شما قائم آل محمد باشید که زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از اینکه آکنده از ظلم و جور شده باشد.

حضرت فرمود: ای ابوالقاسم! هیچک از ما نیست، مگر اینکه قیام کننده به فرمان خدای متعال و هدایتگر به دین خداست، اما آن قائمی که خدای متعال زمین را به دست او، از کافران و ملحدان، پاک می سازد و آکنده از عدل و دادش می سازد، همان کسی است که تولدش از مردم نهان و شخصش از آنان پنهان و بردن نامش برایشان، حرام است و او، هم نام و هم کنیه رسول خداست و زمین برایش در هم پیچیده و هموار می شود و هر مشکلی برایش آسان می گردد و از اصحاب وارانش، سیصد و سیزده نفر، به شمار شرکت کنندگان در جنگ بدر، از اطراف زمین بر گرد او می آیند و این، گفته خدای متعال است: (این ما تکونواأت بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر) [۱] «هر کجا باشید، خدای متعال شما را گرد می آورد، همانا خداوند بر هر کاری قادر و تواناست.».

وقتی این تعداد از افراد مخلص گرد حضرت جمع شدند خدای متعال حکمش را آشکار می سازد، چون بیعت با وی به کمال رسیدعنی ده هزار مرد با او بیعت کردند، با اذن خدای متعال خروج می کند و مرتب دشمنان خدا را می کشد تا خدای متعال راضی و خشنود گردد. عبدالعظیم گفت: عرض کردم: چگونه متوجه می شود که خدای متعال، راضی شده است؟ فرمود: خدای متعال، رأفت و رحمت در دلش می افکند و چون داخل مدینه شود، لات و عزی (اولی و دومی) را از گور بیرون می کشد و آتششان می زند. [۲] .

نعمانی آورده است:

از داود بن قاسم جعفری روایت شده که گفت: خدمت امام جواد بودیم که حرف سفیانی به میان آمد، از جمله مضمون روایتی که خروج او را قطعی شمرده است، به امام جواد علیه السلام عرض کردم: آیا در کار حتمی، برای خداوند بدا حاصل می شود؟

فرمود: آری، به حضرت عرض کردیم: بیم آن داریم که در قیام قائم، برای خداوند بدا حاصل گردد.

حضرت فرمود: همانا قیام قائم «میعاد» است و خداوند، وعده های خود را تغییر نمی دهد.[۳] .

شیخ طوسی گفته است:

از علی بن مهزیار روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام فرمود: گویا قائم آل محمد را می بینم که در روز عاشورا که شنبه است، میان رکن و مقام ایستاده است و جبرئیل امین پیش روی حضرت ندا می دهد: برای خدا بیعت کنید، پس زمین را پر از عدل و داد می کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد. [۴] .

شیخ صدوق آورده است:

عبدالعظیم حسنی در روایتی گفت: بر آقا و مولایم امام جواد علیه السلام، وارد شدم و می خواستم راجع به قائم از او سؤال کنم که آیا قائم، همان مهدی علیه السلام استا نه؟

حضرت قبل از سؤال من، شروع به جواب کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! همانا قائم ما، همان مهدی است که واجب است در روزگار غیبت، منتظرش بمانند و در ظهورش، فرمانبرداری اش کنند و او، سومین فرد از فرزندان من است، سوگند به آن خدایی که حضرت محمد را به پیامبری برانگیخت و ما را به امامت مخصوص فرمود، اگر از دنیا باقی نماند، جزك روز، هر آینه خداوند آن را طولانی خواهد کرد تا قائم ما ظهور کند و زمین را از عدل و داد آکنده سازد، چنانکه از ظلم و جور، پر شده باشد و خدای متعال البته درک شب، کار او را سامان می دهد، چنانکه کار موسای کلیم را سامان، بخشید، هنگامی که رفت تا برای خانواده خود آتش بیاورد و رسول و نبی مراجعت نمود. سپس فرمود: برترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است.[۵] .

پی نوشت ها:

[۱] بقره ۲: ۱۴۸.

[۲] اکمال الدین: ۳۷۷ ح ۲.

[۳] الغیبه: ۳۰۲ ح ۱۰.

[۴] الغیبه: ۴۵۳ ح ۴۵۹.

[۵] اکمال الدین: ۳۷۷ ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وضو

شیخ طوسی نقل کرده است:

از محمد بن عیسی [۱] روایت شده که گفت: مردی به امام علیه السلام نوشت: آیا به واسطه آبی که بعد از استبراء از آلت بیرون می آید وضوء واجب می شود؟ حضرت در جوابش نوشت: آری. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] محمد بن عیسی، پسر عبید بنقطین بن موسی، از قبیله اسد بن خزیمه، ملقب به ابوجعفر، در میان اصحاب ما جلیل القدر، مورد وثوق، شخص برجسته و بزرگ و مورد نظر مردم، نقل کننده احادیث فراوان و دارای کتابهای زیبا و ارزشمند است و در گفتار و نوشتار خود، از امام جواد علیه السلام روایت کرده است، رجال نجاشی: ۳۳۳، شماره: ۸۹۶.

[۲] استبصار ۱: ۴۹ ح ۱۳۸. شیخ کلام حضرت را بر استحبابا بر تقیه حمل کرده است.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وقت نماز صبح

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی، روایت شده که گفت: ابوالحسن بن حصین به همراه من، در نامه ای به امام جواد علیه السلام نوشت: فدایت شوم! پیروان شما در نماز صبح، دیدگاه واحدی ندارند، چنانکه بعضی از آنان، با طلوع سپیدی صبح که در آسمان بلند و کشیده می شود، نماز می گذارند و گروهی از ایشان بعد از گسترش سپیدی در فرودین افق که فجر دوم است، به نماز می ایستند و من نمی دانم کدام وقت برتر است تا نماز خود را بجای آورم، پس اگر صلاح می دانید، وقت فضیلت نماز صبح را برایم روشن و نیز بفرمائید که در شبهای مهتابی که فجر تا زمان سرخی آسمان و رسیدن صبح آشکار نیست چه کنم؟ و چاره کار در آسمان ابری و در سفر و حضر چیست؟

امام جواد علیه السلام با خط مبارک خود، در جوابش نوشت: - خدایت رحمت کند! - صبح صادق، آن نوار سپیدی است که به سمت پائین افق، گسترش میابد، نه آن نوار سپیدی که به بالای افق می رود، بنابراین، چه در سفر و چه در حضر تا گسترده شدن آن سپیدی، نماز نخوان، چه اینکه خدای متعال، آفریدگان خود را در این خصوص با شک و تردید، رها نساخته و در کتاب آسمانی قرآن، چنین فرموده است: (کلوا و اشربوا حتیتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الأسود من الفجر) [۱] «بخورید و بیاشامید تا در رشته سپیده صبح، از رشته سیاه شب)، برای شما آشکار گردد.»، مراد از رشته سپید همان است که به پائین افق، گسترش میابد و هنگام روزه، خوردن و آشامیدن را حرام می کند و همان سپیدی، نماز را واجب می گرداند. [۲] .

شیخ طوسی آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: در نامه مردی خواندم که به امام جواد علیه السلام نوشته بود: دو رکعتی که قبل از نماز صبح اقامه می شود، جزو نماز شب محسوب می شود،ا جزو نماز روز و در چه وقتی، آن را بجای آورم؟ حضرت با دستخط مبارک خود، در جوابش نوشته بود: آن دو رکعت را در نماز شب بگنجان [۳] .

پی نوشت ها:

[۱] بقره: ۲ ۱۸۷.

[۲] کافی ۳: ۲۸۲ ح ۱.

[۳] استبصار ۱: ۲۸۳ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وصیت کردن به حج

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشتم، و به او اعلام کردم که اسحاق بن ابراهیم، ملکی را وقف کرده است تا از منافعش، حج انجام شود و مخارج کنیزش که «ام ولد» هم بود تأمین گردد و مازاد آن به فقیران و تهیدستان، انفاق شود و نیز محمد بن ابراهیم، مرا نسبت به اموالی گواه بر خود گرفته تا آن اموال میان برادرانمان قسمت گردد؛ این در حالی است که در میان بنی هاشم و سادات، شیعه دوازده امامی نیازمند وجود دارد؛ آیا اجازه می فرمائید از این اموال، هر چند صدقه باشد، به ایشان پرداخت گردد؟

زیرا موقوفه اسحاق صدقه است. حضرت در جوابم نوشت: خدا تو را رحمت کند! آنچه از وصیت اسحاق بن ابراهیم نوشته بودی،

همچنین گواه گرفتن محمد بن ابراهیم، تو را بر خود، دانستم و آگاه شدم و در جریان استدعای تو، برای پرداخت سهمی از آن اموال به سادات فقیر قرار گرفتم؛ پس آن را به ایشان برسان، خدایت رحمت کند! چه اینکه سادات، وقتی به این درجه از ناداری برسند، از دیگران سزاوارترند و راز آنرا چنانچه برایت توضیح دهم، به خواست خدا متوجه خواهی شد. [۱] .

شیخ طوسی گفته است:

از محمد بن حسن روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدای شما گردم! ناگزیرم که مسأله ای را از شما بپرسم. حضرت فرمود: بپرس؛ عرض کردم: سعد بن سعد، به صورت مبهم وصیت کرده است که: «از طرف من حج بگزارید.» و مالی برای آن، تعیین نکرده است و ما نمی دانیم، تکلیف چیست؟ حضرت فرمود: اگر مالی دارد، برایش حج انجام می شود. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۶۵ ح ۳۰.

[۲] تهذیب الاحکام ۵: ۴۰۸ ح ۱۴۱۹.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وداع کعبه

شیخ طوسی روایت کرده است:

از علی بن مهزیار اهوازی، نقل شده که گفته است: امام جواد را در سال دویست و بیست و پنج دیدم که با خانه خدا (کعبه) بعد از بالا آمدن خورشید وداع کرد و در حال طواف کعبه، در هر شوط رکنمانی را استلام فرمود و چون به شوط هفتم رسید و رکنمانی را استلام کرد (با کف دست مسح کردا بوسه زد بر آن سنگ) و سپس حجر الاسود را استلام نمود و دستهای خود را بر آن کشید؛ سپس به صورتش مالید؛ آنگاه نزد مقام آمده و دو رکعت نماز طواف گزارد؛ سپس در پشت کعبه، به محل «ملتزم» رفت و به کعبه چسبید در حالی که پیراهن خود را از شکم بالا زده بود و مدتی طولانی ماند و دعا کرد؛ آنگاه از در «حناطین» بیرون شد و رهسپار گردید. راوی گفت: همچنین حضرت را در سال دویست و هفده دیده بودم که شبانه، طواف وداع نمود و در هر شوط آن، رکنمانی و حجر الاسود را استلام کرد و چون به شوط هفتم رسید در پشت کعبه و نزدیک رکنمانی و بالاتر از سنگ مستطیلی و دراز در حالی که پیراهن خود را بالا زده بود به کعبه چسبید؛ آنگاه نزد حجرالاسود رفته، آن را بوسید و بر آن دست کشید؛ سپس نزد مقام حضرت ابراهیم رفت و پشت آن، نماز طواف گزارد و بعد از آن رفت و به سمت کعبه باز نگشت و مدت ایستادن حضرت در ملتزم، به اندازه ای بود که بعضی از ما هفتا هشت دور طواف بجای می آوریم. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۴ :۵۳۲ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وقف و کسانی که ارث می برند

کلینی آورده است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: به امام جواد علیه السلام عرض کردم بعضی دوستانتان، از پدران بزرگوارت نقل کرده اند که هر وقفی که مدت زمان معین و معلوم دارد، رعایتش بر کسانی که ارث می برند واجب است و هر وقفی که مدت زمانش، مبهم و مجهول است باطل بوده، به وارثان تعلق می گیرد؛ البته شما به فرمایش پدران بزرگوارتان، آگاه تر هستید. حضرت در جوابم نوشت: نظر من هم همین است. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۳۶ ح ۳۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وقف کردن زمین

کلینی آورده است:

از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی، نقل شده که گفت: در نامه ای که خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم، راجع به زمینی که جدم، بر نیازمندان از فرزندان فلان کس که تعدادشان زیاد و در اینجا و آنجا پراکنده اند، سؤال کردم؟

حضرت چنین جواب دادند: به زمینی اشاره کرده ای که جدت، بر فرزندان فقیر و نیازمند فلان کس وقف کرده است، بدان که در آمد آن، مال کسانی است که در شهر و محل وقف حضور دارند و وظیفه تو نیست که از غائبان آنها، جستجو نمایی. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۷: ۳۸ ح ۳۷.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

وصیت ثلث مال

کلینی گفته است:

ابراهیم بن محمد همدانی به حضرت علیه السلام نوشت: مرده ای وصیت کرده است از ثلث مالش به مردی مادامی که زنده است، انفاق شود ولی ثلث را به طور کامل به آن مرد وصیت نکرده است به طوری که استحقاق ثلث در او منحصر شود، آیا وصی می تواند به این خاطر، ثلث را از او منع کند و از اجرای آن بر آن مرد صرف نظر کند. حضرت فرمود: وصیت میت در مورد ثلث خود به آن مرد نافذ است و نمی تواند ثلث را از او منع کند. [۱]

احتمال دیگر: [مرده ای وصیت کرده است از ثلث مالش به مردی مادامی که زنده است انفاق شود (پس اگر قبل از اتمام ثلث بمیرد باقی ثلث مال ورثه موصی است) ولی ثلث را به طور کامل به او وصیت نکرده (و قید به زنده بودنش کرده لذا اگر مرد، ورثه اش از آن بهره ای ندارند) آیا وصی می تواند ثلث را وقف قرار دهد و از حاصل آن به آن مرد انفاق کند -ا اینکه، آیا وصی می تواند ثلث را از ورثه میت بگیرد و بر آن مرد قرار دهد و اگر مرد به آن برگرداند - حضرت فرمودند: وقف نمی شود -ا اینکه: ورثه از ثلث منع نمی شوند - بلکه وصیت در مورد آن مرد نافذ است (و وصی باید هر روز نفقه آن مرد را از ورثه بگیرد و به او دهد)].[۲]

.

احتمال سوم: میت وصیت به اجرا ء ثلث بر آن مرد کرده است نه به اعطاء ثلث و اجراء شامل جلوگیری و منع او از ثلث هم می شود و لذا راوی سؤال کرده که اگر میت اینگونه وصیت کند آیا وصی می تواند ثلث را منع کند حضرت فرمودند نمی تواند منع کند و باید به او اعطاء کند. [۳] .

و نیز گفته است:

از عمرو بن سعید نقل شده که گفت: برادر «رومی بن عمر» وصیت کرد که تمام دارایی اش، به امام جواد علیه السلام برسد؛ عمروبن سعید گفت: رومی به من خبر داد که وصیت برادرش را، پیش امام جواد علیه السلام نهاده و عرض کرده است: این، وصیت برادرم به شماست و شروع به خواندن آن کرده که امام جواد علیه السلام به او فرمود: دست نگهدار؛ سپس فرمود: این مقدار، را به من بیاور و فلان مقدار به تو بخشیدم.

رومی گفت: وقتی به وصیت نامه مراجعه کردم دیدم حضرت ثلث ما ترک را تصرف فرموده است؛ رومی گفت: به حضرت عرض کردم: دستور فرمودی که ثلث را، برایتان بیاورم و دو سوم را به من بخشیدی؟

فرمود: آری؛ عرض کردم: ثلث را می فروشم و بهایش را تقدیم می کنم؟

حضرت فرمود: نه،تا می توانی چیزی نفروش و هر اندازه می توانی، برایم بیاور. [۴] .

شیخ طوسی گفته است:

از عباس بن معروف روایت شده که گفت: محمد بن حسن بن ابی خالد، غلامی داشت که در سلامت و اهل معرفت بود و به او، (میمون) می گفتند؛ پس مرگش فرا رسید و مرا (ابوالفضل عباس بن معروف)، وصی خود قرار داد تا تمام دارایی و ما ترکش را، تبدیل به پول نقد کنم و خدمت امام جواد علیه السلام بفرستم؛ این در حالی بود که همسر حامله اش و برادرانش که همه مسلمان بودند و مادر مجوسی اش، زنده بودند. وصی میمون گفت: به وصیت او، عمل کردم و پولها را گردآوری نموده، به محمد بن حسن (صاحب غلام) پرداختم و تصمیم گرفتم، شرح وصیت میمون و نیز وارثانی که باقی گذاشته را، خدمت حضرت بنویسم؛ اما محمد بن بشیر و تنی چند از شیعیان، از من خواستند که شرح وصیت را برای حضرت ننگارم؛ چه اینکه حضرت نیازی به بدان ندارد و بدون نوشتن هم از آن مطلع است؛ ولی من مصمم بودم که آن را به راستی و درستی، برای حضرت بنویسم؛ لذا نوشتم و همراه پولها، خدمت حضرت فرستادم.

سپس حضرت به حامل نامه و پولها، دستور داد تاک سوم آن را جدا کرده، تحویل حضرت دهد و دو سوم باقی مانده را، به وصی برگرداند تا به ورثه میمون تسلیم نماید. [۵] .

و نیز گفته است:

از عباس بن معروف روایت شده که گفت: غلام محمد بن حسن، از دنیا رفت و در حالی که خواهری از خود باقی گذاشت، تمام دارایی اش را برای امام جواد علیه السلام وصیت کرد.

راوی گفت: اموال او را فروختم که بالغ بر هزار درهم شد و خدمت امام جواد علیه السلام گسیل گردید؛ راوی گفت: در نامه ای

که خدمت حضرت نوشتم، اطلاع دادم که متوفی، تمام دارایی خود را برای حضرت وصیت نموده است.

امام جواد علیه السلامک سوم آنچه خدمتشان فرستاده بودم را، گرفتند و باقی آن را بر گردانیده، دستور دادند که به وارث متوفی تحویل دهم. [۶] .

و نیز آورده است:

از عباس بن معروف با واسطه روایت شده که گفت: در نامه ای، خدمت امام جواد علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! همانا زنی که همسر و فرزند دارد، زن دیگری را وصی خود قرار داد و پانصد درهم، در اختیارش گذاشت و به او سفارش کرد، قسمتی از آن را به بعض دخترانش بدهد و باقی آن را، تسلیم امام علیه السلام نماید.

حضرت در جوابم نوشت:ک سوم آن را، برای من بفرستد و باقی مانده را، همانگونه که خدای متعال سهم ورثه را تعیین فرموده، میان آنها قسمت نماید. [۷] .

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده که گفت: امام جواد علیه السلام به «جعفر» و «موسی» نوشتند: و در آنچه به شما دستور دادم که به فلان امر شهادت و گواه بگیرید، موجبات نجات شما در آخرتتان و اجرای وصیت پدرانتان و احسان و خیراتی از جانب شما برای آنان، وجود دارد و بپرهیزید از اینکه در وصیت آنان، تبدیل و تغییری ایجاد کنید که دست آن دو نفر، از دنیا کوتاه است - خدای متعال از آن دو، راضی و خشنود باشد -؛ در حالی که وصیت آن دو، بر گردن شما است.

خدای متعال در کتاب خود قرآن، راجع به وصیت فرموده است: (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذینبدلونه ان الله سمیع علیم) [۸] «پس کسانی که بعد از شنیدنش، آن را تغییر دهند؛ گناه آن، تنها بر کسانی است که وصیت را تغییر می دهند؛ خداوند شنوا و دانا است.» [۹] .

طوسی آورده است:

از ابراهیم بن محمد همدانی روایت شده که گفت: در نامه ای خدمت حضرت نوشتم: کسی وصیتهای خود را، بر ورقی نگاشته است؛ آیا واجب است وارث او، آنچه را به خط خود نوشته است، انجام دهد؛ در حالی که دستوری هم نداده است؟

حضرت در پاسخ نوشت: اگر فرزندانش تمام آنچه در نوشته پدرشان میابند تأیید و تنفیذ و عمل کنند (واجب است ولی اگر تمام آن را تأیید و تنفیذ و عمل نکنند واجب نیست به آن عمل کنند).

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: الحدائق الناظره، ج ۲۲: ص ۶۴۰.

[۲] ر. ک: مراه العقول، و پاورقی کافی.

[۳] ر. ک: من لاحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۳۹.

[۴] همان: ۷ ح ۴.

[۵] تهذیب الاحکام ۹: ۱۹۸ ح ۷۹۰.

[۶] همان: ۲۴۲ ح ۹۳۷.

[۷] همان: ح ۹۳۸.

[۸] بقره: ۲ ۱۸۱.

[۹] کافی ۷: ۱۴ ح ۳.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

۵

هنگام وداع پدر در مکه

امیهٔ بن علی حکایت می کند:

هنگامی که مأمورین حکومت بنی العباس خواستند امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را از مدینه به خراسان منتقل نمایند، حضرت جهت وداع با کعبه‌ی الهی به مکه‌ی معظمه آمده بود و من نیز همراه حضرت بودم.

وقتی حضرت طواف وداع را انجام داد، نماز طواف را کنار مقام حضرت ابراهیم علیه‌السلام به جای آورد.

در این میان، فرزند نوجوانش، حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد سلام الله علیه - که او نیز همراه پدر بزرگوارش بود - پس از آن که طواف خود را به پایان رسانید، وارد حجر اسماعیل شد؛ و در همان جا نشست.

چون جلوس حضرت جواد علیه‌السلام به طول انجامید، موفق - خادم حضرت، که او نیز از همراهان بود - جلو آمد و گفت: فدایت گردم، برخیز تا حرکت کنیم و برویم.

حضرت فرمود: مایل نیستم حرکت کنم؛ و تا زمانی که خدا بخواهد، می‌خواهم همین جا بنشینم، و تمام وجود حضرت را غم و اندوه فراگرفته بود.

موفق نزد پدرش، امام رضا علیه‌السلام آمد و اظهار داشت: فدایت گردم، فرزندت، حضرت ابوجعفر، محمد جواد علیه‌السلام در حجر اسماعیل نشسته است و حرکت نمی کند تا برویم.

امام رضا علیه‌السلام شخصا نزد فرزندش حضرت جواد آمد و فرمود: ای عزیزم! برخیز تا برویم.

آن نور دیده اظهار داشت: من از جای خود بلند نمی‌شوم.

پدر فرمود: عزیزم! باید حرکت کنیم و از این جا برویم.

حضرت جواد علیه‌السلام اظهار نمود: ای پدر! چگونه برخیزم؟!.

و حال آن که دیدم چگونه با خانه‌ی خدا وداع و خداحافظی می کردی، که گویا دیگر به آن بازنخواهی گشت.

و در نهایت، امام رضا علیه‌السلام فرزند و نور دیده‌اش را بلند نمود؛ و حرکت کردند و رفتند. [۱] .

پی نوشت ها:

[۱] أعیان الشیعهٔ: ج ۲، ص ۱۸، اثبات الهداهٔ: ج ۳، ص ۳۴۱، ح ۳۵.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

هدایت افراد و توصیه‌ی خوردن غذا در صحرا یا منزل

شخصی به نام محمد بن ولید گوید:

من نسبت به امامت حضرت جواد علیه‌السلام در شک و شبهه بودم، تا آن که روزی به منزل آن حضرت آمدم و جمعیتی انبوه نیز در آن جا حضور داشتند.

من در گوشه‌ای نشستم تا زوال ظهر شد؛ پس نماز ظهر و عصر و نافله‌های آن‌ها را خواندم، پس از سلام نماز متوجه شدم که شخصی پشت من حرکت می‌نماید، چون نگاه کردم، حضرت ابوجعفر - امام جواد علیه‌السلام - را دیدم.

لذا به احترام آن حضرت از جای برخاستم و سلام کردم و دست مبارک آن بزرگوار را بوسیدم و روی پاهایش افتادم.

پس از آن، حضرت نشست و فرمود: برای چه این جا آمده‌ای؟

و بعد از آن اظهار داشت: تسلیم امر خداوند سبحان باش و ایمان خود را تقویت کن.

عرض کردم: ای سرورم! من تسلیم شدم.

حضرت اظهار نمود: وای بر تو، و سپس با حالت تبسم تکرار فرمود: تسلیم شو.

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! تسلیم شدم، و من شما را به عنوان امام و خلیفه‌ی رسول الله علیهم‌السلام پذیرفتم و به یقین کامل رسیدم؛ خداوند متعال آنچه از شک و تردید در قلبم بود، همه را نابود ساخت و از جهت ایمان و عقیده تقویت شدم.

چون فردای آن روز فرا رسید، صبح زود به سمت منزل حضرت حرکت کردم و تنها آرزویم این بود که بتوانم دو مرتبه به حضور آن بزرگوار شرفیاب شوم؛ پس مدتی جلوی منزل حضرت منتظر ماندم تا جائی که گرسنه شدم.

ناگهان متوجه شدم که شخصی چند نوع غذا آورد و به همراه او شخصی دیگری با لگن و آفتابه آمد و آن‌ها را جلوی من نهادند و گفتند: مولایت دستور داده است که اول دست‌هایت را بشوی و سپس این غذا را تناول نما.

راوی گوید: همین که دست‌هایم را شستم و مشغول خوردن غذا شدم، متوجه شدم که حضرت جواد علیه‌السلام به طرف من می‌آمد، پس به احترام از جای برخاستم، فرمود: بنشین، و غذایت را تناول نما، لذا نشستم و چون غذا را خوردم و سیر گشتم، حضرت به غلام خود دستور داد تا باقی‌مانده‌ی غذاها را بردارد.

سپس آن امام همام، حضرت جواد الأئمه علیه‌السلام به صورت نصیحت و موعظه، مرا مخاطب قرار داد و فرمود:

ای محمد! هرگاه در صحرا و بیابان هستی، غذا را فقط از داخل ظرف غذا و سفره بخور و آنچه که اطراف آن ریخته می‌شود رها کن، گرچه ران گوسفندی باشد.

ولی چنانچه در منزل خواستی غذا میل کنی، سعی نما غذاهائی که اطراف سفره و ظرف غذا ریخته می‌شود، جمع کن و بخور، که همانا در آن رضایت و خوشنودی خداوند متعال می‌باشد؛ و نیز سبب توسعه‌ی روزی می‌گردد؛ با توجه بر این که در آن درمان و شفاء دردها خواهد بود.

همچنین مجددا بعد از آن به من خطاب نمود و فرمود: اکنون آنچه می‌خواهی سؤال کن؟

عرضه داشتم: ای مولای من! نظر شما در رابطه با مشک و عنبر چیست؟

حضرت در پاسخ فرمود: پدرم و سرورم، حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه‌السلام از آن استفاده می‌نمود؛ و چون فضل بن سهل به این موضوع اعتراض کرد، به وی فرمود:

حضرت یوسف علیه‌السلام از تمام تجملات و زیورآلات دنیوی استفاده می‌نمود؛ و از مقام والای نبوت و معنویت آن بزرگوار چیزی کاسته نگردید.

همچنین حضرت سلیمان بن داوود علیه‌السلام با آن تاج و تختی که داشت و نیز دارای آن همه امکانات و تجملات پادشاهی، پیامبر الهی بود و با این که تمام حیوانات و جن و انس و دیگر موجودات و امکانات در اختیارش بود و با این حال نقصی و ضربه‌ای بر نبوتش وارد نیامد.

و در ادامه‌ی فرمایش خود افزود: خداوند متعال در آیات شریفه‌ی قران حکیم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سلم فرموده است: (قل من حرم زینهٔ الله التی أخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاهٔ الدنیا...). [۱] .

یعنی؛ ای پیامبرا! - به مردمان - بگو: چه کسی زینت‌های الهی را حرام گردانده است، بگو ای محمد! چیزهای خوب را برای بندگان مؤمن و مخلص خود قرار داده است تا در زندگی دنیا از آن‌ها استفاده نمایند و بهره‌مند شوند. [۲] .

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی اعراف: آیه‌ی ۳۲.

[۲] هدایهٔ الکبری حضینی، ص ۳۰۸، س ۲، مدینهٔ المعاجز: ج ۷، ص ۴۱۲، ح ۲۴۱۹. ضمنا داستان بسیار طولانی و مفصل بود که به همین مقدار اکتفاء گردید.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

هوای نفس

من أطاع هواه أعطی عدوه مناه. [۱] .

کسی که فرمان هوای نفس خویش را برد، آرزوی دشمنش را برآورد.

پی نوشت:

[۱] مسند الامام الجواد ، ص ۲۴۳.

منبع: سیره و سخن پیشوایان؛ محمد علی کوشا؛ حلم چاپ اول ۱۳۸۴.

همسایگی اهل بیت

کلینی روایت کرده است:

از محمد بن فرج که گفت: امام جواد علیه السلام، در نامه ای به من نوشتند که هر گاه خدای متعال بر آفریدگان خود خشم گیرد، ما را از امان دادن به ایشان، باز می دارد. [۱] .

شیخ صدوق آورده است:

از مروان انباری روایت شده که گفت: از امام جواد علیه السلام چنین نقل شده است: که هر گاه خدای متعال همسایگی ما را با گروهی از مردم نپسندد، ما را از میان آنها خارج می سازد.[۲] .

پی نوشت ها:

[۱] کافی ۱: ۳۴۳ ح ۳۱.

[۲] علل الشرایع: ۲۴۴ ح ۲.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

هم طراز بودن در زناشوئی

کلینی گفته است:

از علی بن مهزیار، روایت شده که گفت: علی بن اسباط در نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام، راجع به دخترانش و این که کسی مانند خود را (در نسب و...) نمیابد، نوشت.

امام جواد علیه السلام در جواب او مرقوم فرمود: آنچه راجع به دخترانت و این که همانند خود را پیدا نمی کنی نوشته بودی، خواندم و متوجه شدم؛ خدا تو را رحمت کند! در اینگونه امور (نسب و..) نباید نگاه کنی چه اینکه رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: هرگاه کسی که اخلاق و رفتار و دیانت و ایمانش را می پسندید؟ به خواستگاری دخترتان آمد، به دامادی قبولش کنید که: (الا تفعلوه تکن فتنه فی الأرض و فساد کبیر) [۱] «اگر (این دستور را) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد.» [۲].

و نیز آورده است:

از حسین بن بشار واسطی روایت شده که گفت: در نامه ای از امام جواد علیه السلام، راجع، ازدواج پرسیدم؟ در جوابم نوشت: هر کس به خواستگاری آمد و از دیانت و امانت داری اش راضی بودید، به دامادی قبولش کنید که: «اگر این دستور را انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد.» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] انفال: ۸ ۷۳.

[۲] کافی ۵: ۳۴۷ ح ۲.

[۳] همان: ح ۱.

منبع: فرهنگ جامع سخنان امام جواد؛ گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم؛ ترجمه مسلم صاحبی؛ شرکت جاپ و نشر بین الملل چاپ اول زمستان ۱۳۸۷.

ی

یکی از علت های شهادت

ابوداوود قاضی - یکی از قضات معروف خلفاء بنی‌العباس - حکایت کند:

روزی مأمورین دزدی را دست‌گیر کرده بودند و معتصم عباسی دستور مجازات او را صادر کرد و عده‌ی بسیاری از فقهاء و علماء جهت اجراء حکم سارق در مجلس خلیفه حضور یافتند و هر یک نظریه‌ای جهت قطع دست دزد بیان کرد.

معتصم به حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه‌السلام رو کرد و گفت: یا ابن رسول الله! نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: افراد، نظرات خود را دادند، کافی است.

معتصم گفت: من کاری به نظرات آن‌ها نـدارم، شـما بایـد نظریه‌ی خود را مطرح نمائی؛ حضـرت اظهار نمود: مرا از این کار معذور بدار؟

معتصم حضرت را به خداوند سوگند داد و گفت: باید نظریه‌ی خود را برای ما بیان نمائی.

حضـرت فرمود: اکنون که چاره‌ای جز جواب نـدارم، می‌گویم که تمامی افراد اشـتباه کردند و برخلاف سـنت اسـلام سـخن گفتند؛ چون که قطع دست دزد بایـد از چهـار انگشت باشـد و کف دست به حال خود باقی بمانـد؛ و معتصم در حضور تمامی افراد گفت: آیا دلیل و مدرکی بر آن داری؟

امام علیه‌السـلام فرمود: فرمایش خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم است، که فرمود: سـجده به وسـیله‌ی هفت جای بـدن - پیشانی، دو کف دست، دو سر زانو و دو انگشت پاها - انجام می‌گیرد.

و چنانچه از مـچ یا آرنـج قطع شود، برای سـجده جایگاهی باقی نمی‌مانـد؛ و حال آن که خداونـد متعال - در قرآن کریم - فرموده: سجـده گاه‌ها حق خداونـد است و کسـی را نبایـد در آن‌ها مشارکت داد، پس برای محفوظ ماندن حق خداوند دو کف دست نباید قطع شود.

معتصم با این اسـتدلال حیرت زده شـد؛ و آن گاه دسـتور داد تا طبق نظریه‌ی حضـرت ابوجعفر، امام محمـد جواد علیه‌السـلام دسـت دزد، قطع و مجازات گردد.

ابوداوود قاضـی گویـد: در یـک چنان موقعیتی من برای خود آرزوی مرگ کردم و پس از گـذشت دو سه روز، نزد معتصم رفتم و گفتم: یـا امیرالمؤمنین! من بر خود لازم می‌دانم که مطالبی را به عنوان نصیحت به شـما بگویم، هر چنـد که به وسـیله‌ی این گفتار، خود را داخل آتش جهنم قرار می‌دهم.

معتصم گفت: مطلب و پیشنهاد خود را مطرح کن.

گفتم: هنگامی که امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی مسلمین تمامی فقهاء و دانشمندان را در یک مجلس برای بیان حدود الهی جمع می‌کند و در نهایت در حضور تمامی وزراء و درباریان و بزرگان نظریه‌ی همه‌ی افراد را مطرود می‌سازد و به گفته‌ی کسـی اهمیت می‌دهـد و عمل می‌کنـد که طائفه‌ای بر امامت و خلافت او معتقـد هسـتند و طبق نظریه‌ی او حکم می‌دهـد، آیا در آینده‌ای نزدیک چه خواهد شد؟!

وقتی معتصم مطالب مرا شـنید، رنگ چهره‌اش برافروخته گشت و گفت: خداونـد تو را جزای خیر دهد که مرا نصیحت و راهنمائی نمودی، و در روز چهارم به یکی از وزرایش دستور داد که حضرت جواد علیه‌السلام را به منزل خود دعوت کند تا کارش را بسازد. هنگامی که وزیر دربار، حضرت را دعوت کرد، حضرت نپذیرفت و فرمود: می‌دانید که من به مجالس شما نمی‌آیم.

وزیر اظهـار داشت: شـما را به صـرف طعام دعوت می‌کنیم و خلیفه و برخی از وزراء، علاقه‌منـد به حضور شـما هسـتند؛ و در نهایت حضرت را مجبور کرد تا در مجلس و سفره‌ی شوم آن‌ها حاضر شود.

همین که حضـرت وارد مجلس گردیـد و چنـد لقمه از غـذائی که جلویش نهـاده بودنـد تنـاول نمود، اثرات زهر را در خود احساس نمود و خواست که از منزل خارج شود، میزبان گفت: همین جا بمانید؟ حضرت فرمود: در منزل شما نباشم، بهتر است.

و با گذشت یک شبانه‌روز، کاملا زهر در بدن نازنین امام جواد علیه‌السـلام اثر کرد و همچون دیگر ائمه علیهم‌السـلام مسموم و به فیض شهادت نائل گشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر عیاشی: ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۱۰۹، بحارالأنوار: ج ۵۰، ص ۵، ح ۷، حلیلهٔ الأبرار: ج ۴، ص ۵۸۰، ح ۲.

منبع: چهل داستان و چهل حدیث از امام محمد جواد؛ مؤلف: عبدالله صالحی؛ نشر مهدی یار.

یگانگی خدای بزرگ

داود بن قاسم جعفری گوید : به امام عرضه داشتم : «بگو خدا یکی است»، معنای یگانگی خدا چه می‌باشد.

امام فرمود : کسی که همه بر وحدانیت و یکتائی او اعتراف دارند، آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید : «و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخر گردانده گویند خداوند چنین نموده است»، آنگاه بعد از این اعتراف برای خداوند شریک و یاور قائل می‌شوند.

گفتم : این آیه قرآن : «دیدگان او را درک نکند».

فرمود : ای اباهاشم توهمات ذهنی از دیدهای چشمها دقیقتر و باریکتر است، گاه با توهمات ذهنیت سند و هند و شهرهایی که داخل آنها نشده‌ای را درک می‌کنی اما با دیدگانت آنها را درک نمی‌نمایی، پس توهمات ذهنی را دیدگان نمی‌یابند.

کلامه فی توحید الله سبحانه

روی داود بن القاسم الجعفری قال : قلت لابی‌جعفر الثانی علیه‌السلام : «قل هو الله احد»، ما معنی الاحد؟

قال : المجمع علیه بالوحدانیهٔ، اما سمعته یقول : «و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر لیقولن الله» [۱]، ثم یقولون بعد ذلک : له شریک و صاحبه.

فقلت : قول : «لا تدرکه الابصار» [۲].

قال : یا اباهاشم، اوهام القلوب ادق من ابصار العیون، انت قد تدرک بوجهک السند و الهند و البلدان التی لم تدخلها، و لم تدرک ببصرک ذلک، فاوهام القلوب لا تدرکه الابصار.

پی نوشت ها:

[۱] عنکبوت : ۶۱.

[۲] انعام : ۱۰۳.

منبع: صحیفه امام جواد؛ جواد قیومی اصفهانی؛ دفتر انتشارات اسلامی چاپ اول ۱۳۸۱.

یاد کردن امام جواد از مصیبت حضرت زهرا

از زکریا بن آدم روایت شده که گفت:

یک وقت من در حضور حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم، در آن موقع حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام را که چهار سال داشت نزد امام رضا علیه‌السلام آوردند. حضرت جواد علیه‌السلام نشست و سر خود را متوجه آسمان کرد در حالی که غرق تفکر بود. حضرت رضا علیه‌السلام به وی فرمود: فدایت شوم، برای چه از آن موقع که نشسته‌ای تاکنون در تفکر هستی؟

امام جواد علیه‌السلام گفت: برای آن ظلم و ستمی که در حق مادرم حضرت زهرا علیهاالسلام شده. به خدا قسم که من جسد آن دو نفر را خارج می‌کنم و می‌سوزانم و خاکسترشان را به دریا می‌ریزم.

حضرت رضا علیه‌السلام آن برگزیده‌ی خدا را در بغل گرفت و بین دو چشم او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو، تو

شایسته‌ی مقام امامت هستی. [۱] .

پی نوشت:

[۱] ستارگان درخشان، ج ۱۱، ص ۱۹.

منبع: حدیث اهل‌بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش؛ نشر سبحان چاپ چهارم ۱۳۸۴ش.

یادی از مظلومیت مادر.

«زکریا بن آدم» از اصحاب و یاران امام رضا علیه‌السلام گوید:

روزی در خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام بودم که حضرت جواد علیه‌السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالی که سن مبارکش از چهار سال کمتر بود. پس آن جناب دست خود را بر زمین زد و سر مبارک را به جانب آسمان بلند کرد و مدت زیادی در فکر فرو رفت.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: «جان من فدای تو باد، برای چه منظوری این قدر فکر می کنی؟»

فرمود: «به یاد مظلومیت مادرم افتادم و فکرم در مورد آن مصیبت‌هایی بود که بر سر مادرم زهرا علیهاالسلام آوردند.» آنگاه فرمود:

«اما والله لأخرجنهما ثم لاذرینهما ثم لاسفنهما فی الیم نسفا.»

«به خدا سوگند، آن دو نفر را از قبرهایشان خارج کرده و بدنهایشان را به آتش می کشم، آنگاه خاکسترشان را به دریا می‌ریزم.»

پس حضرت رضا علیه‌السلام او را نزدیک خود طلبید و مابین دیدگان او را بوسید و فرمود: «پدر و مادرم فدای تو باد، تویی شایسته برای امامت.» [۱] .

پی نوشت:

[۱] بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۵۹.

منبع: کرامات و مقامات عرفانی امام محمد جواد؛ سید علی حسینی قمی ؛ نبوغ چاپ اول ۱۳۸۱.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹